

این نسوکار آدم خوب شایسته مولد جناب شیخ محمد رباعی مفید و عظیم است

۸۳۰

تاریخ تالیف این کتاب

تاریخ طبع ۱۳۱۳

ریاض الناکین

با اهتمام بنین درگاه رب جم قاضی عبدالکریم بن قاضی نور محمد صاحب مدرسه طیندری تاجرت بی

در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی نوب طبع یافت

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفتح ٥٧ استانبول-تركيا

ميلادي

هجري شمسي

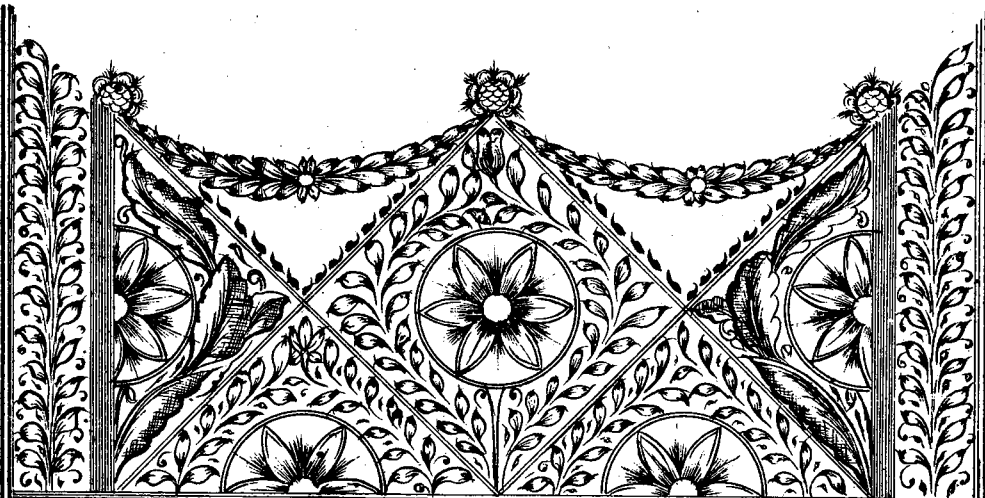
هجري قمری

٢٠١٠

١٣٨٨

١٤٣١

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله اجر الجليل و منا الشكر الجميل وكذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط حودة الورق و التصحيح



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي تورق قلوب العارفين بأنوار اشعاع انوار الجبال وحير حقول الكاملين عن ادراك الغنمة والكبرياء
والجلال وعطر مشام ارواح الوالبيين بتفحات شمام نسيم الانس والوصال هو المعروف بالجدود والاحسان واللطف
والنوال الموصوف بصفحة الرحمة والكرم والافضال المنزه عن الزوج والولد والشريك والمثال المقدس عن الموت
والنفوت والنقصان والزوال سبحانه من سبح له السموات السبع والارضون مع البحار والجبال ونشهد ان لا اله الا الله
الواحد الهيم المتعال ونشهد ان محمدا عبده ورسوله خير العالمين بكل الكمال صلى الله عليه وعلى آله واصحابه الهادين
المهدين من الضلال خصوصا على الصديق الاكبر عتيق الله ومعتق البلاء وعلى الفاروق الذي ظهر به الاسلام في الوهاد
والندال وعلى ذي النورين جامع القرآن بالانصال والافضال وعلى المرتضى قاض الشك والطغيان والكفر
والنجال وعلى جميع متابعم ومجيبهم بالغدو والاصال وسلم كثيرا تسليما كثيرا كثيرا احمد مجيد وسپاس بي قياس مرصع
عليم وسبع حكيم راك نقش بند قدرت وچهره كشاي ارادش به يك اشارت كن هزاران هزار عجاب بمساعات
وغرايب مخترعات از خلوت خانه عدم بفضاي صحراي وجود آورد وسفت گار خانه علوي را بصور پيا اجرام نيره فلكي
وارواح طيبه ملكي يار است يعني صفحات طبقات سموات را بر مقتضى ان في خلق السموات والارض واختلاف
الليل والنهار لايات بترميمات لآلى كواكب نيرات ودراري ثواب وسيازات مرصع ساخت وصحن زهبت
سرى مركز سفلى را بتضويرو خوب پيكر و تماشيل با كينه منظر ذوات ظاهره و نفوس كائنه مقدسان خاكى سكن مزين
گردنيد قطعه نوك منم صنع نور مبداء نطرت به ايخته بر صحن كن صورت اشيا به سجاده نشينان نه ايوان فلك را به
حكم توفوزنده قداويل زوايا به فسبحان الذي بيد مملكوت كل شئ واليه ترجعون واز مره موجودات و

جمله مخلوقات نوع انسان را خلاصه آفرینش گردانید و آدمی صغی را صلوات الرحمن علیه در زمین خلیفه آفرید که انی
 جاعل فی الارض خلیفه و بتشریف خمرت طینة آدم میدی اربعین صباحا مشرف گردانید و کبرمت
 و لغت فید من روحی کرم گردانید و تمح محبت و شوق در زمین دل انسان بر دیانید و رقم دوستی بر ناصیه دولت
 ایشان کشید و ندای کنت کزنا خفیا فاجبت ان اعرف بعالم در داد و آوازه یحییام و یحییون در ملکوت
 افتاد و این همه نواخت و کرامت که از حق تعالی در باره انسان ست از برای نفع و فائده ایشان ست و الا حضرت
 وی منزه است از زبان موس و چنانکه در بعضی از کتب آسمانی شمر موده یابنی آدم را خلافتکرم لاریج علیکم اگر انا
 خلقتکم لئلیجوا علی و از جنس انس انبیا منظم و رسولان کرم را که هر یک موصولان خطاب و الهام و حاملان
 کتاب و کلام و رسانندگان او امر و احکام و دارندگان نامه و پیام اندر گزید صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و باز از
 جمع انبیا سلطان رسل و هادی سبل و آفتاب جهان تاب آسمان نبوت و رسالت و راه در فشان کیوان فتوت مجلات
 محض و مجتهد عالم گوهرگان آدم خضر عرب و عجم شاه شیرب و حرم صاحب راز قباب تو سین محرم سر کزین مقصود و مخلص
 وجود ناصب اعلام کرم وجود صاحب مقام محمود و صدیقه صفا بدر فلک اصطفی محمد مصطفی اصلی الله علیه و سلم اختیاب
 کرد و در حق وی فرمود لولاک لما خلقت الافلاک **ای اصل وجود آفرینش** | **وی چشم و چراغ اهل بیتش**

در حق تو گفت ایزد پاک | لولاک لما خلقت الافلاک | **او است حبیب خود را بهترین امتان خواند و در کلام مجید**
 خود از ان حال خبر داد قوله تعالی کما نرخصیر امة اخر جنت للناس تامرون بالمعروف و تنهون
 عن المنکر و تو عنون بالله و صحابه محترم را که هر یک در مرتبه اصحابی کالنجوم با همم اقتدایقراهند بجز
 بوده اند خیر امت گردانید صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و علی اولاده و از واجد و اصحابه و اعقابیه
 و احبابه و اتباعه و اشیاعه الی یوم الدین و علی کل و سائر الصالحین و الحیدر لله رب العالمین

در سبب تالیف کتاب

چنین گوید محررین کتاب و مقرر این خطاب بنده گنهگار و عاصی پریشان روزگار الراجی الی رحمة الله العالی محمد بن
 شیخ محمدرحمتی عسرا الله ذنوبه و ستر الله عیوبه علی غریب ابی حنیفه رحمه الله که بعد از ان که این ضعیف را دولت فراست
 و کلام بعضی از کتب فقه و حدیث دست داد و در حضرت شیخنا الاشد و الاجل الامام العالم الکامل علامنة العصر
 و فریدالدین جامع الفروع و الاصول کاشف المعقول و المنقول ابو محمد جلال بن العالم الباری نجم الدین محمد
 بن العالم الناسک عبید القابنی مولدا و البشاری مخرجا و الهروی مکیا و سکنیا ادام الله طلال بقائه الی یوم الدین
 من اولاد الامام الهام مفتی الفریقین نجم الدین عمر السنفی رحمه الله و از براسه این ضعیف اجازت روایت حدیث
 و جمیع مرویات و مجازات و مستحاضات و مسوغات و مقر و آت خود بخشند و این کمینه را وصیت فرمودند که مسلم
 نافع آنست که باو عمل کنند و مقصود از علم عمل ست پس با آنچه دانستی عمل کن و اخلاص با او یار کن و کوشش

از برای کارکن و من بعد نصیبت و موعظت مسلمانان مشغول باش که ثمره شجره علم این دو چیزست یعنی عمل کردن و نفع رساندن بر موجب اشارت عالی این گدای بی بضاعت گاه گاه بموعظت عباد الله مشغول می بودم و چون سکه آن نفوذ دارا لظرب درس آن بزرگ دین بود خاص و عام در شهر و عوام سماع آن اهتمام تمام می نمودند تقاضای علوم و صرافان هر معلوم نظر قبول دران مبذول میداشتند و عوام محترم انابت و عبادت در زمین دل میکاشتند فی الجمله روزی یکی از برادران که در ارادت با وفاق و در محبت بی نقاب بود ازین فقیه حنبلی در تذکیر با فوائد کثیر التماس نمود هر چند متمسک آن دوست واجب القبول بود اما خاطر زحمت بی استعدادی ملول بود چندانکه عذر آوردم نشنود اگر چه این کمینه را قوت نصیبت و تالیف نمود اما بحکم ربانی و ناله سبحانی شروع نمود آنجا که شروع

قوله تعالی ان الذین یکتمون ما انزلنا من الیمنات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتب

اولئک یدلعنهم الله و لیعنهم اللعنون و بر موجب کلام نبوی و حدیث مصطفوی که فرموده است من کفر

علما عنده الیوم الیقمة بلجام من النار و قوله علیه السلام بلغوا منی و لولا ید بعد از استخاره از الله

تعالی در جمع کردن این کلمات این معنی در خاطر خطور میکرد که دیباچه این کتاب بر چه نوع نوزان بنا دو باب این

سخنان از چه منظر نوان کشاد چون تامل نمودم دیدم که اسناد بزرگوار این ضعیف سلطان المدسین برهان المحققین

امام المفسرین قدوة المحدثین قطب السالکین تاج الواعظین سید الافاضل العلماء اکمل الفقهاء شجره بے نظیر

جهان بعلم و عمل: مقتدای زمان علی الاطلاق: در زینت شمع رونق اسلام: پیرشدن دین حق با مستحق: و محمد

جلال ملت دین: قطب عالم یگانه اتفاق: این بزرگ دین بحکم شققت و کیجواهی بر عوام چند رساله در فرائض و واجبات

اسلام نوشته بودند اگر چه ایشان را در هر فن از فنون علم تصنیفات و تالیفات جمیل بسیارست اما اهتمام تمام و التفات

مالا کلام در جمع کردن فرائض دین و واجبات اسلام می نمودند زیرا که دانستن فرض و واجب از اهم مهات و معظم

امور دین است و عمل کردن بان موجب رسنگاری است و درینا و آخرت لاجرم چون همت عالی برگماشت و دوران

تبت خیر و عزیمت خالص داشت ثمره آن ظاهر شد و بر که آن شهر با و ولایتها رسید و بسیاری طالبان را ازین

کارخانه سر رشته دین داری بدست آمد و تشنگان علم ازین سر چشمه سیراب علم و عمل گشتند آنحضرت از میان آن سایل

رساله تحفیر الفرائض موجب دلپذیری و مختصر بے نظیر اقتاده است و آن رساله به تبییه حضرت نبی صلی الله علیه و سلم

نوشته اند و سبب تالیف آن رساله آن بود که یکی از صلحای طلبه ایشان حضرت رسالت را علیه السلام در واقعه دیده بود

که فرمود ایان را برهنده خسر بر پیماید که در آن طالب علم سوال کرده بود که تحریر یا رسول الله یا تقریر رسول علیه السلام

فرموده بودند که تحریر پس خدمت مولانا رحمه الله حکم این تبییه آن رساله در قلم آوردند و اساس آن بر پنج قسم نهادند

یک قسم در اعتقادات و یک قسم در اعمال و یک قسم در اخلاق و یک قسم در ترک و یک قسم در علم باین اقسام قسم

تمام احکام دین و ایزد برین پنج قسم است و ازین بیرون نیست و در هر قسم از اقسام را بعد هنده مسئله یا کرده اند که

آن چهار هنده بر سیل اجمال مشتمل است بر جمیع رؤس مسایل فرض و واجب را به تمام و کمال پس این کمینه از جهت

تبرک اقتدایان بزرگ دین کرد و قاصد این کتاب بر همان بیخ مضم نهاد و چون عوام الناس محتاج اند به استن
 مسایل فرایض و واجبات اجمالاً و تفصیلاً در اول هر فصل یک سلسله از آن رساله آوردم جهت تمیز را و بعد از آن
 باقی مسایل فرض را و واجب را ذکر کردم مفصلاً و از عقاید و تفسیر و قرآت و حدیث و فقه و کلام اولیا و حکمت حکما
 و مواعظ و مضامین لایقه از منظوم و منثور و غیر آن آنچه مناسب بود داخل کردم تا رسول از کرم هر صاحب قبول آنکه
 اگر بر سهوی و خطائی و عثری و ذلتی عثر ما بنده دهر آینه یابد قوله تعالی ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ
 اختلافاً فاکتیدا اثرش اصلاح ارزانی فرموده عفو فرماید و عیب نکند که صفت کریمان خطا پوشیدن است و کار
 سفیهان خطا جستن آتاد آنم که دانان نادانی کنند و نادان هر چه کند از نادانی نباشد بس امید آنکه اهل خود خرده گیرند و در

| | | | |
|-----------------------------|------------------------------|----------------------------|---------------------------|
| منی ترسم از خرده پیش بزرگان | که در بحر پیدا نیاید خرد اول | عین ازین گفته اند اهل سلف | عذر من صفت قد استندت |
| من خود چه کنم کیم چه جبرانم | کشتی سخن بختک در میرا کتم | افانم جو زمین کان در الاصل | سبحیه و العدول من الاعیان |

طریقه انداد عشرت سهوان بیشتر ذیل العفو فانی للخطایا المعترف و بالقصور و العجز المعترف و فقنا الله سبیل الرشاد طریق التمسک
 باین سخن از چهار صد چهل و چهار کتاب معتبر مشهور در اصول و فروع دین جمع کرده شد از اصول کلام و عقاید و اصول
 قرآت و فروع و سبب و اصول و فروع حدیث و اصول و فروع فقه و اصول و فروع طب و اصول و فروع فرایض
 و اصول و فروع حساب و تفاسیر و کتب تذکیر و کتب تصوف و اربعینات و رسائل و کتب منظوم و کتب حکما و غیره

و اسامی کتب مؤلفه منه این است

اما از کتب عقاید و اصول کلام مقاصد شرح مقاصد - تبصره - کفایه صابونی - هدایای صابونی - تمهید
 ابوالشکور ساملی - تمهید ابوالمعین نسفی - مجمع العلوم امام نجم الدین عمر نسفی - توضیح - مفاتیح - منوره - کتاب الاهتمام
 ابوالمعین نسفی - عقاید امام نجم الدین عمر - شرح مولانا سعد الدین - اصول الامثنی - کشف الاسرار - سخا -
 فقه اکبر امام اعظم و صایای وی - فقه اکبر امام شافعی - کتاب عالم و منعم - عقاید امام ناصر الدین سید ابوالقاسم
 سمرقندی - ترجمه عقاید وی - امالی - شرح امالی - معالم رازی - عمده - زاد الاخره امام غزالی - رساله بالقرن به الصبیان
 اما تقاسیر کثافت - کشف کثافت - کواشی - تلخیص کواشی - مدارک الترتیل - باب التقاسیر - معالم الترتیل
 تفسیر کشف و بیان امام ابو اسحق ثعلبی - تفسیر و سبط امام علی واحدی - تفسیر و جزوی - تفسیر کبیر امام رازی - تفسیر
 حقایق سلمی - تفسیر مکمل - تفسیر نواد - تفسیر معتز - تفسیر شیخ علاء الدین مروزی - تفسیر تافنی - تفسیر امام نجم الدین
 عمر نسفی - تفسیر امام زاهد تا ویلات امام ابو منصور ماتریدی - تفسیر فقیه ابوالیث سمرقندی - تفسیر احتقان امام ناطق
 سید ابوالقاسم سمرقندی - تفسیر بخاری تفسیر جوزجانی - تفسیر عمده - تفسیر عیون المجالس - تفسیر حدادی - تفسیر منوره
 بحر التقاسیر - تفسیر طبری - تفسیر عثمانی - تفسیر سورابادی - تفسیر تراج التراجم اما از اصول و فروع حدیث
 و منثور وی خلاصه طیبی - اصول ابن جاعه و ابع الاصول - مسند امام احمد حنبل - مؤطای امام مالک -

جمع سفیان - صحیح بخاری - صحیح مسلم - سنن ابوداؤد سجستانی - صحیح ابوعبسی ترمذی - صحیح نسائی - سنن ابوبکر بیہقی -
 شعب الایمان وی - کتاب دلائل نبوت وی - جمع حافظ عبدالعظیم - صحیح ابوالحسن دارقطنی - صحیح ابن ماجہ صحیح دارمی
 صحیح ابن سنی - کتاب عمل یوم ولیدہ من ابن السنی - کتاب ابوالقاسم صفہانی - صحیح ابویعلی - صحیح ابن حبان - کتاب
 الثواب ابوالشیخ بن حبان کتاب حاکم عبدالشد نیشاپوری - کتاب معرفت علوم حدیث وی - کتاب طبری - کتاب بزار
 صحیح ابن خرمیہ - کتاب سیر النبوی وی کبیر طبرانی - او سططبرانی - صغیر طبرانی کتاب ابوبکر بن شیبہ - کتاب تزیین الصلوٰۃ
 و تزیین حافظ عبدالعظیم منذری قدسی - مصابیح - شرح مصابیح قاضی بیضاوی شرح مصابیح فقہی - شرح اسنہ
 تتمہ مظہر - مشکوٰۃ مصابیح - شرح مشکوٰۃ - شرح صحیح مسلم - مشارق الانوار - مطالع الانوار - شرح اوزجانی -
 کتاب صفائی - موضوعات ابن جوزی - حاوی امام رافعی - کتاب شرف النبوی - اذکار امام محی الدین نواوی
 تلخیص اذکار ریاض الصالحین - تاریخ بخاری - عامیہ بخاریہ - سلسلات شیخ سعید کازرونی - حصین حصین شیخ
 جزری - ہدایہ وی - جمع جمیدی - صحیح المعزج فردوس الاخبار - بیرون فردوس شہاب الاخبار - فانی - کتاب اللکام
 فی احادیث الاحکام - نصاب الاخبار - زبدۃ الاخبار - کتاب المعالم و التنازی - اربعین سلمانی امام نجم الدین عمر
 شنفی - اربعین مولانا حافظ الدین بخاری ترجمہ اربعین وی - اربعین خطبہ - اربعین فضل علم و عملا - طیب القلوب
 اربعین اربنہ انعام - اسرار الاخبار اما از مؤلفات استاد این ضعیف از تفسیر و حدیث و رسائل
 بحر القایم - انوار المشارق - لمعات مشارق - شرح لمعات - لواقع الاصول - شفا - المسکان - ریاض الصالحین
 روح القاہین - ریاض المصلحین - اربعین و عبد کابل نمازان و تارکان جماعت - مولود النبوی - جواہر الاوقات
 جواہر الاواد - فرائض الاسلام تخمیر الفرائض - مالابد - احصاء المبانی - تحریر الفرائض جمال الفرائض تحقیق الفرائض
 نصاب المعلم - رسالہ البیان اما از اصول فروع فقہ اصول حسامی تحقیق حسامی - جامع الاصول - منتخب
 جامع الاصول و نا رکشف منار کتاب الاحکام - اصول امام شمس الامکہ شرحی اصول فقہ سنناتی شرح
 اصول حسامی شرح طحاوی - شرح امام شمس الامکہ حلوانی شرح کرنی - شرح علانی - تہذیب مبسوط امام محمد
 مبسوط بکری - جامع الاحکام - کافی - نہایہ - پردوی فزوق پردوی مجموع نوازل - ہدایہ شرح ہدایہ سید جلال کولانی
 رحمہ اللہ - شرح ہدایہ سنناتی - مشکوف - شرح ہدایہ - وقایہ شرح وقایہ - قدوری - مختصر قدوری - مشکلات
 قدوری - خلاصۃ الدلائل - مضمرات - کنز وافی - ہدایہ فقہ - مختار الفقہ - شرح مختار - ذخیرہ فقہ - نافع - نوافح
 مباح - ینابیح - جامع الصغیر حسامی - جامع الصغیر ترمذی - شرح شرحی منظومہ - شرح منظومہ حقایق منظومہ
 مستصفی - مشتقہ - شامل بیہقی تخرید مجروح شرح شافی نوادر ابن رستم - نوادر ابن سماعہ - فائدہ شمس الاسلام
 اوزجدی - تفریدہ - ملقط - خزائن الفقہ - کتاب اشراف - مناقب العلوم غریب الروایہ - کامل پنجینس - متنقح -
 نصاب الفقہ - تحفۃ الفقہا - محیط سیر کبیر - سیر محیط - قادی فقیہ ابوالیث - قادی ظہیری - قادی شنفی
 خلاصۃ القادی - قادی قاضی خان - قادی واقعات صدر الشہید - قادی سراجی - قادی قبالی - قادی

امام شمس الائمہ حلوانی - قناوی و الواطی قناوی مسعودی - غنیۃ الفتاوی - قناوی قیزی - قناوی خانی - قناوی خاقانی -
 فضول عمادی - قناوی حجت - قناوی محمد بن ولید - قناوی منبیه - قناوی اصفہانی - قناوی عثمانی - قناوی بلدی - قناوی
 فضلی - قناوی ابو الفضل کرمانی - قناوی دیناری - خزائنہ الفتی خزائنہ - الاوقات - قناوی الطلاق - حبرۃ الفقہاء - بستان
 فقیہ - مقدمہ صلوة - فقیہ کتاب الاصلاح - ترغیب الصلوٰۃ منبئیہ المصلی - ارکان الاسلام - وسیلة السعادت - عمدۃ الاسلام
 کتاب بیوع عثمانیہ وہ باب جین و نفاس - کتاب الصلوٰۃ کشف الغوامض - کشف الالفاظ اما از کتب فقہ شافعیہ
 از اصول و فروع و شروح وی فقہ اکبر امام شافعی - اصول ابو المعالی عینی - وجیز حاوی - تتمہ - منہب تعلیق قناوی
 روضہ امام محمد بن الدین نوای - کتاب مزنی - کتاب النکاح و ما یتعلق بذک - انوار - قناوی زعفرانی مختصر فقہ شافعی
 تفسیر - شرح تنبیه امام سخی شیرازی - شرایع الاسلام - مستوعب در مذہب امام احمد حنبل - مولف کی از اصحاب شافعی
 اما از کتب فرائض و علم حساب فرائض سراجی - دستور الفرائض - اصول - ذرائع سراجی - شرح بہشتی رضو السراج -
 مقبض - فضول علم حساب - رسالہ منظوم در علم حساب - رسالہ المنثور در علم حساب اما از کتب فرائض از اصول و
 فروع وی شاطبی - ترجمہ شاطبی - شرح ابو شامہ - جامع الجوامع قاضی ابو نصر طحاوی شیخ جزری - مجد المعترضین -
 و مرشد الطالبین وی - رالیہ منقح - تفسیر ابو عمرو دانی - کتاب التبیان - مفردات سبعہ قشیری - تجرید ابن فحام - تلخیص
 ابو المعشر طبری - اعلان صفروای - تبصرہ ابو طالب - کافی ابن شیخ - تہذیب ابو عمر بن عبد البر - کفایہ ابن مہران - سبعہ
 ابن ماجہ - کفایہ ابو العلاء بہرانی - ارشاد ابو العز قلاسی - ارشاد المبتدین - موجز ابو علی اہوازی - جامع الوقوف -
 خلاصۃ الوقوف - اشارۃ الفرائض - رسالہ احکام ادا و تجوید - رسالہ عدد آیات و کلمات و حروف قرآن - رسالہ
 خلاصہ و حفص اما از کتب اہل تصوف مرصاد العباد - تذکرۃ الاولیاء - منہاج العابدین - حدائق الحقائق - خلاصۃ الحقائق
 عوارف شیخ شہاب الدین - کتاب النصاب اہل تصوف - زینۃ الارواح - کتاب حتم ولایت - کتاب شیخ عبداللہ حنیف
 طبقات خواجہ عبداللہ انصاری - رسالہ مناجات وی خانیہ الامکان - منازل السائرین کنوز الحقائق - کتاب مناقب شیخ
 ابو عبداللہ محمد مانک - روح الارواح - حلیۃ الاولیاء - شرح اسماء اللہ - رسالہ امام قشیری - فوائد شیخ ابو سعید - رسالہ السلوک
 العارفين - رسالہ منثور الخطاب - رسالہ السمط اللالی - رسالہ اللہ نور السموات والارض امام غزالی - رسالہ زلزالہ العابدین -
 رسالہ زلزالہ الاخوان - رسالہ آئینۃ الصغار - رسالہ اخوان الصفا - منطق الطیر - اسرار نامہ - کنز الرموز - زلزالہ المسافرین - انیس
 العارفين - کتاب ذکر خفی زین المتقدا اما از کتب تذکیر احیاء العلوم کیمیای سعادت - تاج القمص - ارشاد قلاسی
 تنبیه العارفين - روضۃ العلماء - قوۃ القلوب عجائب المخلوقات - تفسیر النواظر - لویلیات - اسرار الملیات - شرحۃ الاسلام
 بحر الفوائد - زوا المعقون - زوا المذکورین - زوا الاخرت - سبکیات - عشرت جمالی - تعلیم المتعلم - کتاب منہبات بحر العجا
 رسالہ تحقیق الایمان پیر تسلیم - مقدمہ او - رسالہ دو دانش او - رسالہ منکرات او - مواظبہ رسالہ احکام اہل ریاضت
 امام غزالی - رسالہ السامی بہتاد و فرقہ مبتدعہ - فوائد مولانا نجم الدین کاشی قزوینی - گلستان شیخ سعدی - بستان وی اما از کتب
 لغت مستخاص لسان التتریل - سامی فی الاسامی غریبین - صحیح اللغت - تاج المصادر - نصیب الصبیان -

این کتاب بر مقدمه و پنج قسم و خاتمه ترتیب داده شد و ریاض الناصحین نام نهاده شد و در حدود سه و شصت و نهمین و هفتاد و یک در ایام معدلت سلطان المعظم و الخاقان الاعظم حافظ بلا و الله ناصر عباد الله باسط اجنه الامان الامان السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاهنشاہ سلطنت خلد الله تعالی مکه و سلطانه و اعلى امره و شانہ آن بادشاه دین پور پاک مذہب پاک اعتقاد کہ دین اسلام و شریعت سید عالم علیہ السلام بفرودت وی از نو سرب و زمین یافت

اما مقدمه این کتاب را احوال کوک و وروی و وقت است

مقام اول قبل از بلوغ مقام دوم بعد از بلوغ بدانکه مقام اول کہ پیش از بلوغ است کوک و وروی و منزلت منزل اول آنکہ هیچ عقل ندارد و منزل دوم آنکہ کوک عاقل است اکنون درین دو منزل چون کوک را نصاب باشد کہ آن دو بیت درہم است یا چیزی کہ بدو بیت درہم برزد و زیادہ از حالت اصلی وی باشد ہر چند بران نوع نصاب مذکورہ نباشد چون نامی نباشد اما صدقہ نظر باشد و کل روایات و قرآنی باشد در یک روایت و چون زمین عشری داشت باشد و چیزی حاصل شود از ان از عشریات بران عشر باشد و چون زمین خراجی داشته باشد صلح زراعت خراج بران واجب شود و چون کسی در بلوغت وی باشد شرفا نفقہ آن کس بروی واجب شود این پنج واجب مالی بروی باشد سوال بیرون ازین پنج واجب مالی از عبادات چیزی بر کوک فرض واجب می شود ایانی جواب اگر صبی غیر عاقل باشد و بیع واجب دیگر نیست بروی باتفاق آما اگر عاقل باشد قول جمہور آنست کہ بیع واجب دیگر نیست بروی غیر ازین پنج واجب مالی آما امام ابو منصور ماتریدی رحمۃ اللہ علیہ بسیار از عقایان بر آنست کہ بر صبی عاقل ایمان فریضہ است چنانکہ نفس و جوت واجب ادا ہر دو در حق وی ثابت است و پیش قاضی ابو زید بر صبی عاقل نفس و جوب ایمان ہست و لیکن وجوب ادا نیست پیش از بلوغ و صحیح قول جمہور است و این روایت در توضیح و در عامہ کتب اصول مذکور است و لیکن بروی وی ہست کہ از معاصی و منکرات او را ننگا ہر دو در فصل عمادی میگوید کہ خواص باید کہ عوام کوکان را ایمان و شرایع تعلیم کنند اما مقام و ویم کہ بعد از بلوغ است بدانکہ چون کوک بالغ باشد و عاقل باشد اول چیزی کہ بروی فریضہ شود قصد فکر است پس از ان فکر کردن در ملک و عبادات و ارض و غیر آن از مخلوقات قال اللہ تعالی قل انظر فی ملکوت السموات و الارض فما خلق اللہ من شیء و بعد از فکر معرفت اللہ تعالی واجب می شود و این تقریر موافق مقاصد و شروح آنست و لیکن چون قصد فکر و فکر کردن در صنوعات مقصود بالذات نیستند از ان جہت بیگویند کہ اول فریضہای مقصود وی شناخت خداوند است عز و علا و امام شافعی ج در اول فقہ کہ بر خود گفته است اول چیزی کہ بر بندہ فریضہ شود شناخت خداوند تعالی است با مقدمہ آنکہ فکر است و این تقریر بہرست در کشف منار گفته است کہ اول چیزی کہ بر بندہ واجب شود شناخت خداوند است و ایان بذات و صفات و یگانگی وی و چون بندہ عاقل بالغ ایان آورد و فریضہای کہ تابع ایان است و فروع ایان است و فروع است فریضہای دائمی چون اجتناب از کفر و نفاق و شرک و ردت و بدعت و عصیت و اخلاق بد ازین جملہ دور بودن بروی فریضہ شود و روشی کہ ایان آورد و همچنین اخلاق دائمی نیکو کہ فرض دائمی باشد چون اخلاص و محبت خداوند تعالی بروی فریضہ شود و آنچه فرض موقت باشد از عبادات چون نماز و روزه و زکوٰۃ و حج و غیر

(۱) میرزا معین الدین شاہرخ فرزند رابع تیمورخان است توفی سنہ ۸۵۰ ہـ [۱۴۴۶ م] فی ری

و از معاملات چون طلب و کسب حلال و مناکحات و زواجر و مواد و سایر معاملات و مانند آن چون وقت آن میرسد علم و عمل آن و نگاه داشتن حد فرمان و دان بر وی فریضه می شود این طریق را باید دانستن و چون بنده مؤمن بفرض و واجب و قیام نماید و زمره مخصوصان آن الذین امنوا و عملوا الصالحات و رأوا که کل اعمال صالحه در روایت نقلی و الیه است و آمده است که تقسیم اعمال صالحات با قیامت فرض و واجب و سنت کرده اند و سفیان ثوری طیب اندر حدیثی برین است و چون بنده ایان بر این باشد سعادت آنی که آدمی را میباشد برسد و شاید به بهشت و دیدار حق گردد حق تعالی تو فریق گرداناد بنده

و لفظ قسم اول در فرایض و واجبات کار قبیل اعتماد است درین قسم چهار است و در

باب اول در معرفت الله تعالی

بدانکه الله کلام و علم را اسلام و هم الله متفق اند بر آنکه حقیقت ذات حق سبحانه و تعالی مدرك محتمل و او هم و معلوم مضافین عالم است بلکه عقل همه عاقلان و فکر همه عارفان در پیدای الوهیت او سرگردان و حیران است و جمله زواریک عظمتش که بر او عاجز و قاصر اند

رباعی از خردم و زواریک است و اندیشه من بجز شناخت نیست | در معرفت چونیک فکری کردم | و اندیشه ذات تو بجز ذات تو نیست

در نواید شیخ ابوسعید قدس سره می آرد که حقیقت ذات خداوند را بمقتل در نتوان یافت زیرا که عقل محدث است و ذات او قدیم و محدث را بقدم راه نیست حکایت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله علیه میگوید علی است متفق اند که خدا را بمقتل نتوان شناخت و ابوالحسن بمقتل نگریست او را نماند و نه تا خداوند او را بینائی و دانائی ندانند بنده و مانند او بسیار کس را از غرور عقل باز آرد و بجز ریاضی

بنا که حضرت او را نمیتوان دانست | از ذات او بجز نمیتوان دانست | هر چه ممکن از حق است و دانستم

و در حقیقت انما نمیتوان دانست و از نیجاست که رسول علیه السلام فرمود تفکروانی که الله و لا تفکروانی ذات الله یعنی

اندیشید در نعمتهای خداوند تعالی و میبندید و ذات وی تا از فکر کردن در نعمتهای وی شکر بر خود واجب بنید و از فکر ناکردن و ذات او تعالی و تقدس عقل و ایمان شما سلامت ماند که دانشن حقیقت ذات غیر او را محال باشد لاجرم فکر را در ذات

نیچون و بیگونه او محال نباشد شعر

حرفه را که گسند پیش | فکر آنجا بجز خطا نبود | ذره نیست در جسم عالم | که هستی او گواهند بود

بنا که اگر چه بنده جایز شمرده اند و گفته اند که گنیزاید حق تعالی بنده را بحقیقت ذات خود و ناگردد اندامی بجز کس نشان باز نداد و

اگر دانست خور او نیست شعر | ای حضرت عزت تو والا | از گفت بگو سے لا والا | ای کون در مکان زبانی تا فرق

در بجز محیط مشیت غرق | اما حق معرفت حق سبحانه و تعالی و حد شناخت وی که شرف جهان مناطق و دین بان و در است

است که ذات پاک او را بدو ازده صفت بشناسی که ده از آن صفات ثبوتی است یعنی آن صفت ذات او است و ثابت و دو صفت تنزیهی اگر چه صفات تنزیهی که ذات او تعالی و تقدس تر از منوره و پاک است بسیار است اما کل آنها درین دو صفت

داخل است پس در بیان این معانی درین باب بیخ مفصل یاد کنیم

فصل اول در هستی و یگانگی خداوند تعالی

بنا که

بدانکه همه صفات خداوند قدیم است برابر است که صفات ذات باشد یا صفات افعال و صفات ذات مثبت حیثه است و بقا و علم و قدرت و بصیرت و کلام است و ارادت و این همیشه صفات ذات است و صفات افعال همچون خلق و رزق و احیاء و امانت و مثل آن و قدریه صفات فعل را محدث میگویند و آن خطا و غلط است زیرا که ذات او محل حوادث نیست از آن ده صفت ثبوتی اول هستی خداوند است جل و علا باید که بزبان متقرآنی و بدل اعتقاد کنی که خداوند تعالی است نه چنانکه معتاد گفتند عالم را صانع نیست و دهر پدید نیستی حق را منکر شدند پس شناسی و باورداری که صانع هست این بساط اغبر و این قهر اغضبر برافراشته و نگاه داشته اوست و او نیست جز حضرت معبود مطلق و پادشاه بحق که مقدر بے علت و مصور بے آنست یعنی خداوند عز و جل حکایت در کتاب عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات می آرد که از اعرابی در بادیه سوال کردند که بچ شناسی و بچه دانی که عالم را صانع هست اعرابی نظر کرد در آن صحرا ابرهای شتر و دید آنگونه و نشان قدم رزنده گفت که البقره بتدل علی

المجیدة انما القدر من تدل علی المسیرة و همیکل العلو یهدی اللطافه و همیکل السقطه یهدی الکشافه اما تدل کان علی الصانع الخبیر شعر ففی کل شیء لدا لایة بتدل علی انه واحد بتدلیت هر چه بینی بیان قدرت اوست و بتدلیت هر چه بیابی نشان حکمت اوست و در حکایت در زادالمقویین می آرد که در زمان مامون خلیفه رسولی از روم با مومن دستاورد و مردی بهیبه دیدار با او نامه بود با آن رسول و مضمون نامه آن بود که این مرد که شما فرستادیم دهریت و صانع را منکر است فاما طیب بس حاذق است شرط میکنند که اگر کسی برستی صانع دلیل نماند گفت من مغرول شوم و از دعوی گری بیزار شوم و اینچاهم اطبا کس روم در کار او حیرانند و علما در مناظره کردن با او عاجز و سرگردانند آنجا اگر کسی بود که با او مناظره تواند کرد و از ازم نماند دلویس خوب باشد خلیفه علم و اهل مشورت را جمع کرد و با ایشان مشورت کرد گفتند ای خلیفه اول و را در طب بخر بکنیم آنگاه در عمل بنگریم تا چه نوان کرد و زود دیگر بیامدندی صد کس هر یک فاروره برداشته آنگین زید را عمر و برگرفت و از آن عمر و را زید برگرفت و هر یک طلسمی کرده و همه را بیاوردند و در پیش وی بنهادند و او را آنگینها نظر میکرد و در رویهای ایشان نگاه میکرد و راست بیرون سس آورده که این از آن زید است و این از آن عمر و همچنانکه طلسم کرده بود همه را راست بیرون آورد و گفت این بول زید و عمر و است که مختلط کرده اند و علت و داروی هر یک را راست بگفت همه در کار او حیران و عاجز ماندند آنگاه گفتند که در بنهاد بچکس ندانیم که با او بجهت تواند کرد یکی گفت خواجه احمد حیرت نیشاپوری دوش رسیده و کج میزد و او تواند که با وی مناظره کند خلیفه کس فرستاد نیز و یک وی و او را از آن حال خبر داد و خواجه فرمود که شما مجلس مناظره بیارائید در سراسی خلیفه و او را سخن مشغول میدارید من میر تر آیم چون برسم مرا سوال کنید که چس او بر آمدی تا من جواب گویم همچنان کردند چون خواجه در آمد و نشست خلیفه سوال کرد که خواجه چس او بر آمدی خواجه گفت بلبل جلله رفتم که طهارت کنم تعجبی دیدم بنظر آه آن دیر ماندم گفت چه دیدی گفت دیدم که در حقی از زمین بر آمد و بی آنکه کسی او را ببیند بیفتاد و در زمان مختبر باشد و در یکدیگر بسته شدند و بے دروگری گشتی شدند و بے تلاح بر روی آب روان شدند بنظر آه دیر ماندم دهری این سخن شنیدید گفت این پیر نریان گوی آمده که با ما مناظره کند این دیوانه است مناظره را نشاید خواجه گفت ندیان گوی و دیوانه چه ایم گفت زیرا که مجال سبکبوی هرگز درخت خود بر آید و خود افتد و نخسته نشود و در یکدیگر بسته نشود و گشتی شود

و بی ملاح در آب روان شد خواجه گفت بسای نا جان مرد وقتی که در یک کشتی این حال آمد که بے صانع در آب روان نشود
عالمی بدین آراستگی چگونه بی صانع تواند و این آسمان بدین مرتضی و این زمین بدین محکم و این چندین هزار صورت بدین زیبایی
نمود چون موجود شوند و ایشانرا بیچ صانع نباشد کسی که عالم را بے صانع گوید بهرمان گوی و دیوانه او باشد هر کسی متحیر شد لحظه
در اندیشید پس سر بر آورد و گفت بر خود مکاره نژان کرد و انگشت بر آورد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و مسلمان شد
و خواجه این سخن را از برای الزام حجت گفت نه آنکه او اراده کذب بوده باشد و بعضی گفته اند از امام غزالی رحمه الله علیه
مثل این مرویست پس چون هستی خداوند جل جلاله بدلیل عقلی و نقلی ثابت شد بدانی و باورداری که خداوند بیکیست نه چنانکه
مغان گفتند و دوست آهرمن و بیزدان و نه چنانکه ترسایان گفتند ثلاث ثلاثه زیرا که او یکیست اما نه از روی عدو بلکه یکیست
در خدائی و بی نظیر در بادشاهی نه ذات دی قسمت پذیر تا کم از آن شود که هست و نه جز پذیرد تا پیش از آن گردد که هست یعنی
احد حقیقی آن بود که هست از وی و وضع بر وی جائز و ممکن بود زیرا که هر چیز که بر رفع از وی و وضع بر وی جائز بود آن چیز مرکب و مرکب
نمود چون بدیده عقل تامل نمائی احدیت صفتیست که جز ذات مقدس و برائز نیست و دیگر هر موجود که در عالم است چون نظر تفکر
در وی کنی یکی نیست مثلاً یک آدمی را چون تفحص کنی دست و پای و اجزا و اعضا ظاهر او باطنی یکی چگونه بودی صد و شصت
و دویست چیز چهل پاره استخوان یکی چگونه بود و چندین هزار تار موی اگر همه یک تار مویست که سرش دیگر بود و پیمان دیگر
این جانب دیگر و آن جانب دیگر است آن خداوندی که هر تار موی را کشاده کرده و بالماس قدرت سفته گردانیده تا بخار از وی
بیرون میرود و یکی چگونه بود و اگر بمثل جوهر فرد و لا تجزئی تصور فرمائی هم یکی نبود زیرا که در حال وجودی ساکن بود یا متحرک اگر
ساکن بود سکون در وی بود و اگر متحرک بود حرکت با وی و در شوقیست ثابت شد که بحقیقت یکی ذات پاک و دویست جسم نسی
و جوهری و عرضی در یکائی بی دیگری بی دیگری بی متعوضی بی عبارت از وی این آمد که قل هو الله احد یعنی گوی و
برسان ای محمد که خداوند یکیست و لا فرق بین الواحد والاحد عند اکثر اصحابنا بعضی میگویند در فنی احد بلیغ ترست و در اثبات
و احد عظیم تر پس احدا اشارت بهستی دارد و واحد اشارت بر یگانگی بعضی میگویند احد آنست که بود و همتیها نبود و واحد آنست که
یکی بود و نبود و جنید میگوید الاحد بذاته واحد بصفاته یکیست بذات بجان است در صفات شبلی میگوید الاحد
بالفضل والواحد بالعدل بعضی میگویند وقت آفرینش احدست و عفار و وقت نگاهداشتن واحدست و تبارش شبلی
میگوید واحد ترا بنده است از کل اما کل ترا بنده نیست از واحد سلطان العارفين میگوید یگانگی او بسیار مردان عاجز گرداند
و بسیار عاجزان را بگردی رساند پیر هرات خواجه عبدالله انصاری میگوید توحید آن نیست که او را یگانگی گوئی توحید آنست که او را
یگانگی باشی جنید میگوید یکی از اهل علم را پرسیدند که توحید چیست گفت یقین تو سائل گفت بیان کن گفت آنست که شهباشی که جنبش و
آرایش خلایق بر فضل خداوندست و کس با وی شریک نیست قوله تعالی و ما کان معه من اله الا الذهب کل اله
بما خلق لایه این است و جز این نیست که خداوند یکیست قوله تعالی انما الله اله واحد و در کتب کلامی در مدارک
و غیر آن از تفاسیری آرد که خداوند یکیست بدلیل آنکه اگر خلق را دو خالق بودی و عالم را دو صانع بودی حال از دو پیر
نمودی یا هر دو را فریدن اشیا موافق بودی یا مخالف اگر موافق بودی موافقت دلیل عجز هر دو بودی یا دلیل عجز یکی

از هر دو ان برای آنکه فاعل مختار موافقت نکند غیر خود را در امور الا انچه عاجز خدائی را نشاید و اگر هر دو مخالف یکدیگر باشند مثل آنکه یکی خواهد که چیزی را بیا فرزند و آن دیگر خواهد که صد آن بیا فرزند در آن محل مثلاً یکی خواهد که حیوة بیا فرزند در شخصی و دیگری خواهد که موت بیا فرزند کار از دو بیرون نباشد یا هر دو حاصل شود و این محال است یا مراد هیچ یک حاصل نشود و این دلیل عجز هر دو بود یا هر دو یک حاصل شود و از دیگری حاصل نشود و این دلیل عجز یکی از هر دو بود و عاجز خدائی را نشاید پس ثابت شد که خداوند یکی است و این را دلیل تانع گویند قوله تعالی لو كان فيهما الهة الا الله لفسد قاف و ولایتی زدوشنند فساد و مسیبتی نزد خدای که بین صلاح در عالم حکایت در شرح اسما الله می آرد که بشلی در بازار نرقاعی بگذشت که آواز میداد هلاکجا بید که یکی بیش نماند در قرض آمد و میگفت خواجده کی بوده است و آن یگانه است که اگر یار تو باشد از خصم اولین و آخرین باگ نذاری حکایت هم از بشلی نقل است که در بازار رفتند و میگذاشت در بد و واردت خود بازار گانی حساب قماش خود بر میداشت بجای محتاج بود بشلی را دید و گفت خواجده بنشین و حساب قماش من برگیز رنگ بر بشلی مبالغی از اعداد بر شمرد چون با خرد سید رسید که چندت بشلی گفت یک بازرگان گفت تو مگر دیوانه بشلی گفت تو مگر بیگانه ندانسته که آنچه حقیقت باشد یکی است و باقی حجاز قول تعالی قل هو الله احد بعضی میگویند سب نزول این سوره آن بود که مشرکان عرب بت می پرستیدند و ز نزدیک رسول علیه السلام آمدند و گفتند ای محمد تو خدایان ما را می بینی و ما خدای ترا نمی بینیم از صفت او چیزی بگویی تا ما بدانیم که ما را بخداوند که میخوانی وعبادت که میفرمائی این سوره نازل شد که قل هو الله احد یعنی بگویی و برسان ای محمد که آن خداوندی که من رسول ویم و شمارا عبادت و سس بخوانم الله است که آفریننده جهان است در روزی دهنده آدمیان است و او یکی است در خدائی و بنظیر در بادشاهی الله الصمد الصمد پناه نیازمندان است بزرگوار می که خلق حاجت طلبد و بر دارند قول دیگر الصمد الباقی آن خداوند گانه که تقاصفت اوست قوله تعالی کل من علیها فان و یسبح وجهه ربك ذو الجلال والاكرام و قوله تعالی کل شیء هالك الا وجهه عکرمه گوید الصمد الذی لیس فوقه احد صدر او ایام محمد علی حکیم ترندے میگوید صمد ازلی است بی عدد و قائم است بی عدد و باقی است بی مد بعضی میگویند تفسیر صمد آنست که حق تعالی میفرماید که یلد و لم یولد یعنی صمد آن خداوند است که کسی از وی نزاود و این نفی پدر است و وی از کسی نزاود و این نفی فرزند است و لم یکن له کفو احد و این نفی جفت است که جفت کفو باشد و ویرا کفونیست جفت نبود اهل تحقیق میگویند هر کس این سوره را بخواند و تمنا دارد از همه علتها کفر بیزار شود زیرا که معطله میگویند عالم را صانع نیست فلا سغه میگویند هست اما ویرا نام نیست توان میگویند شریک دارد و شبهه میگویند بخل ماند و جهودان و ترسایان مے گویند زن و فرزند و درو منان میگویند نسل و کفو دارد چون بنده مومن گوید بنو از معطله بیزار شود چون گوید الله از فلا سغه بیزار شود چون گوید احد از بت پرستان بیزار شود چون گوید الصمد از مشبه بیزار شود چون گوید لم یلد و لم یولد از جهودان و ترسایان بیزار شود چون گوید و لم یکن له کفو احد از همه منان بیزار شود چون این سوره بخواند خالص و مخلص و موحد شده باشد محققان میگویند در هر کلمه ازین سوره اشارت نیست و الهان را خطاب کرد و گفت بنو با ارواح گفت الله با دلهای گفت احد با عقول

گفت صمد با تن و شخص گفت لم یلد ولم یولد با نفس گفت ولم یکن له کفو احد و اباها از خطاب که گفت هو عالمنا از گفت الله مشتاقا از گفت احد محتاجا از گفت الصمد عاقلنا از گفت لم یلد ولم یولد عامه خلائق را گفت ولم یکن له کفو احد هر که نیست که خواشا رست بوی والد بود هر که شناسد که الله است عالم بود و هر که داند که احد است مشتاق بود هر که معلوم کند که صمد است عاقل باشد هر که ایقین گردد که لم یلد ولم یولد صفت است و من باشد هر که باور دارد که ولم یکن له کفو احد است موجد مطلق باشد در حقایق التقاسیری آرد از واسطی که گفت اصل توحید طیر است در میدان تخرید و استقامت نزدیک احکام و تقصیر و قطع خوف و رجا از قرب و بعید و تسلیم امر بسوی حق لیس که کیفیت دید و توحید خداوند اجل جلاله کی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است و توحید جزو ایمان است چون در ایمان آوردن بخداوند سه چیز فایده است چنانکه شیخ ابوالعباس در تبصره گفته است ایمان بخداوند سه مرتبه است ایمان بوجود وی ایمان بوحدا میت وی و ایمان بصفات وی و روایت تبصره اینست

والرکن الا هم من الارکان الخمسة التي هي الاعتقادات المفروضة هو الايمان بالله تعالى وهو منقسم الى اقسام ثلاثة احدها الايمان بوجوده ليس من التعطيل ثم الايمان بوحدا نيته ليس من الشرك ثم الايمان بصفاته ليس من التشبيه وقد نطق الكتاب بجميع ذلك في تفسير حقایق می آرد از شبلی که گفت تولد اسلام از ایمان است و تولد ایمان از معرفت و تولد معرفت از هدایت و نصرت و هدایت و نصرت نمی باشد الا بشرح و تنویر قوله تعالی امن شرح الله صدره للاسلام در منور می آرد از امام ابو منصور مارتیدی رح که گفت

المعرفة معرفة الله بلا كيف ومحل الصدر والايمان معرفة الله بالالهية ومحل القلب وهو داخل الصدر والمعرفة معرفة الله بصفاته ومحل الفؤاد وهو داخل القلب والتوحيد معرفة الله بالوحدانية ومحلها السر وهو داخل الفؤاد وهذا معنى قوله تعالی مثل نوره كمشكاة فيها مصباح الآية فاذن عقودا بعبارة ليس بواحدة ولا بمتغايرة فاذا اجتمعت صادت دنیا از شیخ ابوسعید ابو الخیر سوال کردند که معرفت چیست و توحید چیست و ایمان چیست و اسلام چیست گفت شناخت بدل هستی معبود معرفت است و اقرار زبان بیکانگی او توحید است و گردیدن بدین هر دو ایمان است و استقامت با این هر سه اسلام است و استوار داشتن این هر چهار بدین است البته

همه را برای ایمان و توحید بران و برضا و تقای خود برسان یا اکرم الاکبرین

فصل در ثبات حیوة و علم قدرت حق

بدانکه حضرت او تعالی و تعظم موصوف است بصفه حیوة و علم و قدرت و حی است بحیوة که موت و فوت گردد و ساعات کبریا می او نگردد و فنا بر نمانی حکمتش نگذر و شعر هو الحی المدبر کل امره هو الحق المقدر ذو الجلال و العالم است و علم او محیط است همه اشیا قوله تعالی وان الله قد احاط بكل شیء علما و قوله تعالی وهو بكل شیء علیم از علی ما تری بیخ چیز بر علم او پوشیده نیست چنانکه مقرر یان گفتند او عالم است اما او را علم نیست بلکه هر چه رو و از علم او و دواز قدرت او پدید آید عدد یک بیابان و برگ درختان و ذره های زمین و آسمان و اندیشه و دلبا و موسی چهار پایان در علم وی همچنان که نشو

و عدد آسمانها و ملک ملکوت در قبضه قدرت و هیبت قوله تعالی بتبارک الذی بیده الملك وهو على کل شیء قدير صاحب کشفان میگوید معنی آنست که بزرگوار است و پابنده است و باخبر بسیار است آن خداوند که ملک در قبضه قدرت اوست و او بر همه چیز قادر و تواناست و قدرت وی بر کمال است که هیچ ضعف یا بدان لایه نیست هر چه خواست کرد و هر چه نخواهد کند هفت آسمان و هفت زمین و عرضش و کرسی و هر چه هست در قبضه قدرت وی مقهور و مسخر است و بدست یحیی جزوی هیچ چیز نیست و ویرادر آفرینش یار و یار نیست دلهای بندگان تصرف اوست و حدیث صحیح بدان مطلق چنانکه در صحیح مسلم می آید بحدیث عبد الله بن عمر و از رسول علیه السلام که فرمود ان قلوب نجی ادم کلها بین اصبعین من اصابع الرحمن کلاب واحد یصوف حیث یشاء یعنی بدرستی که همه دلهای بنی آدم میان دو صفت از صفات حضرت رحمن است بچون دل بیک کس که میگردد و انداز هر چو آن که خواهد در شرح صحیح مسلم و در شرح لمعات نیز می آید که از سبعین صفت لطف و مهربانی است هر گاه او راه نمود یحیی کس او را گمراه ننماید که او هر گاه گمراه گرداند یکس است که او راه است تواند نمود قوله تعالی من ید الله فلا هزل له و من ینضله فلا هادی له حکایت سفیان ثوری رضی الله عنه میگوید بنده باشد که او بت می پرستد و عاقبت او دوستی از دوستان حق خواهد بود چو آن درازل حکم وی بسعادتی وی رفته بود و باشد که از بت پرستی باز آید و خدا پرست گردد برین حضرت کس را چون و چرا می رسد بیغل الله مایشاء بقدرته و یحکم ما یرید ان الله لیس بظالم للعبيد قوله تعالی الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی مبدء و بنیان موجودی است که جز او خدا می دیگر نیست منزلی پرستش الهی زنده همیشه القیوم پابنده بی بتها و جو حقیقی و پرست که از اول و آخر مبراست حجة الاسلام غزالی در کیمیای آرد که این که همه دی است خاصیت اہلیت است که بت بحقیقت و است و برن در وجود جزوی با وی هیچ چیز دیگر نیست و هر چه هست نوزدات و است بس تنج وی بودند با وی بود چنانکه نور آفتاب است آفتاب بود موجود دیگر نبود در مقابل آفتاب با وی هم چون دوی پیدا آید نقصان باشد در تفسیر نقلی می آرد از شاه مفسران عبد الله بن عباس رضی الله عنہما که گفت یا حی یا قیوم اسم عظیم خداوند است در فردوس الاخبار می آرد که ابوامامه الباہلی رضی الله عنہ روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود اسم عظیم حق تعالی در سوره است البقره و آل عمران و طالعمر بن ابی سلمه میگوید نظر کردم درین سوره دیدم اسمی که نبود در غیر این سوره در قرآن و البقره و آل عمران و آل عمران الله لا اله الا هو الحی القیوم و در آل عمران الله لا اله الا هو الحی القیوم و در طالع و عننت الوجوه الحی القیوم و در اصول الامشی می آرد که فضیلت نیست بعضی اسما را الله تعالی را بر بعضی از بزرگ آنگه مسی کل خداوند است بس مراد یاقینی ثواب باشد بگروی از اسم عظیم نه زیادتی فضیلت نوزدات وی قوله تعالی لا تأخذہ سنۃ و لا نوم نگیرد و او را خواب سبک و نه خواب گران از برای آنکه خواب تغییر است و تغییر بر وی رو نیست و از برای آنکه خواب قہر است و خداوند تعالی قہر است نه مقهور و از برای آنکه خواب ستراحت است و زسد او را بر هیچ تامل راحت کند و از برای آنکه خواب بلرزد است و خداوند تعالی از مرگ نترسد و از برای آنکه اگر خواب کند غافل شود و چون غافل شود در ملک و تدبیر او خلل پیدا نشود و او پاک است از همه عیبا و نقصانها در تفسیر نقلی می آرد بحدیث ابو ہریرہ رضی الله عنہ از رسول خداوند تعالی که در خاطر موسی علیه السلام خطور کرد که خداوند تعالی خواب میکند یا بی و در روایت دیگر چنان آمده

تا صدی کنی هزار دل در تنمی جان الله لغنی عن العالمین از برای آن گفت تا تو از دایره فقر و مسکنت خود تجاوز کنی و اگر وقتی حکم
 آنکه جرمه بر تو نریزد خود را از حریفان مجلس نه پنداری فروای خواهی حدیث نمیشناختی از حال گدایان سرگوی میسر است: قوله تعالی
 وسع کرسیه السموات والارض ابن عباس و جاهد و سعید بن جبیر میگویند کرسی یعنی علم است یعنی پر کرده است و
 محیط گشته است علم وی با سماها و زمینها بعضی گفته اند کرسیای سلطان و ابو جعفر محمد حریطری در تفسیر خود میگوید وسع کرسی
 ای وسع عبادة السموات والارض ابوی وندی مفسر و غیر ایشان میگویند کرسی بعینه مراد است و آن از یک لایه است
 علی و مقابل میگویند درازی هر پایه از کرسی مثل بهفت آسمان و بهفت زمین است و او در پیش عرش است و کرسی را چهار ملک
 برداشته اند هر یکی را از آن چهار روی است و قد های ایشان پانصد ساله راه فرود از سفره است که در زیر بهفتم زمین است یک
 فرشته بر صورت سید بشر یعنی آدم علیه السلام و او رزق آدمیان و باران را از خداوند تعالی در اینجا هد از سال تا سال و یکت
 فرشته بر صورت سید انعام است یعنی ثور و او رزق چهار پایان را از خداوند تعالی در اینجا هد از سال تا سال و علی وجهه غضا ضة

منذ عبد الجبل من دون الله و یک فرشته بر صورت سید سباع یعنی شیر است در اینجا هد از خداوند تعالی روزی سباع را از
 سال تا سال و یک فرشته بر صورت سید طیور یعنی کبک در اینجا هد از خداوند تعالی رزق مرغها را از سال تا سال و را اخبار
 آمده است که میان حمله عرش و حمله کرسی بقضا و حجاب است از ظلمت و بقضا و حجاب زور پری هر جای پانصد ساله راه است
 اگر آن جابها نمودی حمله کرسی بسوختی از نور حمله عرش حسن روح میگویند کرسی همان عرش است بعینه و بعضی گفته اند کرسی نام
 فرشته است از فرشتگان اضافت کرد و او را حضرت خود از برای تنبیهندگان بر عظمت و قدرت خود یعنی بدستی یک خلق از
 خلقان من پر میکند آسمانها و زمینها پس بندگان بعضی محدث چگونه دریا بند قدرت مرافقه تعالی و لایه بوده حفظهما
 و مانده و اگر تابا نگرداند او را حفظ آسمان و زمین تا بدانی که عرش حامل و بردارنده او نیست بلکه عرش و حمله عرش برداشته
 لطف او نید قوله تعالی وهو العلی العظیم العلی الرفیع فوق خلقه العظیم فلا اعظم منه بحقیقت هر اوست پس

ای برادر با غیر وی انس بگیر که هر چه جز حق است درین راه حجاب است رباعی
 ذی تجر وی ز نیور ایست | گرد و عشق مرزا دنیا نیست | ایکن روا آنکه عاشقی کینا نیست | حکایت و در سفر نیز انوار

می آرد که فاطمه عیال گوید ابو علی رو باری قدس الله روحه در وقت نزع سر بر کنار من نهاده بود گفتیم یا علی کیست بخدا لایه
 کار خود چون می یابی گفت یا فاطمه در آسمانها کشاده اند و منازل ملائکه و مقربان بر من عرض میکنند و در بهشت کشاده اند و
 منازل ابرار و اخبار بمن مینمایند میگویند یار و دباری بسرتا نفس اما این مل جز با او انس نگیرد و او جز او نخواهد رباعی
 جز با تو همی نباشد آرام دلم | زیرا که تویی از دو جهان کام دلم | گرفت هوای تو دو بام دلم | اگر تونبیدی بنردی نام دلم
 قوله تعالی وهو العلی العظیم سب نزول این آیت کن بود که مشرکان بت می پرستیدند و میگفتند این جان ما را شفاعت
 خواهند کرد و روح تعالی این آیت بفرستاد و در مشارق می آید بروایت ابی کعب رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه
 وسلم از من سوال کرد که یا ابالمنذر کدام آیت از قرآن بنزد تو بزرگوار تر گفتم الله لا اله الا هو الحی القيوم رسول صلی الله
 علیه وسلم دست بر سینه من زد و فرمود هینک هذا العلم یا ابالمنذر یعنی خوشگوار باد و از این علم ای ابوالمنذر

و بزرگی بعضی آیات و زیادهای ثواب در وی از جهت آنست که در وی هم فضیلت ذکر است و هم فضیلت مذکور چون سوره الاخلاص که هر دو فضیلت دارد و سوره اللب که فضیلت ذکر دارد اما فضیلت مذکور ندارد و الا این روی که کلام خداوند است همه بزرگ او برابرست الهی ما را حلاوت تلاوت کلام خویش از زانی دارد عمل بر مقتضای قرآن است و با بنگ و کر ماک

فصل سیم در صفت سمع و بصیر حضرت الله تعالی

بدانکه حق تعالی شنو او میناست بصفت سمع و بصیر دوری و نزدیکی در شنوای او برابرست آواز پای مورچه که در شب تا بیک بر سنگ خاره برود از شنوای او می بیرون نبود و شنوای او بگوش بود چنانکه میانی او بگوش نبود و دانش وی با ندیشه و تدبیر نبود و آفریدن وی با کت نبود اگر او را بصفت سمع و بصیر شنوای او بگوش بود و احوال خود با شنوای او حکایت شیخ جنید بغدادی روایت میکند هر که او را بشناسد سخن شناخت وی یعنی بصفت علم و قدرت و سمع و بصیر قادر نشود بر آنکه یک طرفه العین در حضرت وی عاصی شود خلق آن سخا و زمینها هر چه بر زبان گویند آن شنوای او است که آوازی او را از آوازی با نذر دور صحیح مسلمی آید بروایت ابو ذر غفاری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم از خداوند تبارک و تعالی که فرمود ای بندگان من اگر اول شما و آخر شما و جن شما و انس شما جلدر یک بلندی بایستید پس یکبار بر یک حاجت خود از من درخواست کنید و من عطا دهم هر که می رآید بچنان من خواسته باشد که نشود از دریاهای رحمت من همچنانکه سوزنی در دریا زند که آن سوزن بچه چیز بازگردد یعنی آواز تپش منم و ندیشه همه را بداند و حاجت همه را بر آورد و تو از دریاهای رحمت من هیچ کم نشود اگر گوید میخواهی از کلام حق بشنوی قول تعالی قد سمع الله قول الحق یجادک و فی صفا و تشکی الحی الله و الله یسمع سخا و کما ان الله سمیع بصیر خطاب کرد چه صیبت خود را بد رستیکه شنو خداوند قول آن زن را که مجاد میگردد با تو ای محمد در امر شوهر خود و میناید بسوی خداوند و خدا یتالی میدشنو سخن گفتن شما را و خطاب کردن و بازگردانیدن سخن شما را بد رستیکه خداوند شنو است بمناجات و تضرع آن کس که زاری کند بسوی وی بنیاست بحال آنکه بت الله بدگاه وی در مدارک و وسیط و عامه تقاسیر می آرد که این آیات در شان خوله بنت شعلبه و شوهر وی اوس بن ایصامت فرود آمد که سخنی رفته بود میان ایشان و اوس از غضب زوی ظهار کرده بود و ظهار را حکم طلاق بود در جاهلیت اوس او را میگفت حرام شده بر من خوله میگفت والله ما ذکرت طلاقا سوگند بخدا که تو طلاق نگفته خوله نیز بیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله اوس بن صامت پدر فرزند من است و پسر عم من است و دوست من مردمان است بسوی من و ظهار کرده از من و لیکن سوگند بخدا که ذکر طلاق نکرده رسول علیه السلام فرمود که ترا چاره نبی نیست الا آنکه حرام شده بروی خوله برود بر زمین نهد و میماید و بخدای میماید و دیگر نیست و هر گز که رسول علیه السلام فرمودی که طلاق شده بروی او گفته و الله ما ذکرت طلاقا بحال وی این بود با رسول علیه السلام و شکایت وی آن بود بخداوند که میناید از روشی و سخنی خود میگفت مرا و گمان خورد اندان خصم تمام البیه ضاعوا و ان خصم تمام الی جا عواروی بسوی آسمان کرد که قبل دعاست و میگفت اللهم انی اشکوا الیک خوله بنوز بار رسول علیه السلام درین سخن و درین زاری بود که اثر رسیده بر حسین رسول علیه السلام ظاهر شد جبرئیل امین از حضرت رب تعالی رسید و این آیت فرود آورد و قول تعالی قد سمع الله

قول التي يتجادلك في نزوجها الآية حق تعالی بسبب رد آن ضعیفه حکم خود را بگردانید و فرمود که اوس رجوع کند بزوجه خود و کفارت نهار بدو این حکم در حق امت تو ثابت شد عایشه صدیقہ رضی الله عنها میگوید بزرگوار خداوندی که می شنود و میشنید نیما را بدرستی که من در آن خانه بودم و سخن خود که با رسول علیه السلام میگفت میشنودم و بعضی سخنان وی بر من پوشیده میماند و هنوز خود و رسول علیه السلام در سخن بودند که حق تعالی این آیت بفرستاد و در حدیث الحقیقی می آرد که مکتوبست در تورات که

انا لله لا اله الا انا اری دیب الغل على الصفا و اسمع حقيق الطير في الهوى و اعلم ما في القلب و الكل و اعطى العبد على ما نوى عز بزم من نيت خود نیکو کن که حق تعالی امطع است بر نیت و اندیشه تو و عالم السره و الخفيات است می بیند و میداند و بین درگاه بلا بباش از حضرت او شرم دار حق شرم و داشتن حرکایت در روضه خلدی می آرد که در مجلسی که گرس بودی نوشیر و ان عادل منق نکردی و گفتی که این بدو چشم بنیامی ماند شرم دارم که در نظر تر گس نظر بشنخ چشمه بجشایم بمعصیت کنم بیگانه در نظر ریجان بی جان منق نمیکند و شرم میدارد تو با دعوی آشنائی و لاف محبت از نظر بی حد حق شرم دار و اندیشه کن و یاد کن ازان روز که ترازو موقف حساب بدارند و کرد های ترا یک یک پیش تو آزند قوله تعالی یا مریقوهم الناس لرب العلمین زهی شرمساری و نجالت و در آن روز در شرح اسماء الله می آرد که فردای قیامت خطاب آید که کیست که گفته اند و گفته اند اندیشه در فضای صحرائی قیامت کس نامد الا سر در پیش انگنده مگر بجایی معصوم که سر بر آرد نذر رسد که یا یحیی انت لیت ذنب امر سخن عصمانک چون این خطاب بشنود او نیز سر در پیش اندازد و در کیمیای می آرد که چشمی بنزد یک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله از من گناهان بسیار وجود آمده مرا توبه باشد رسول علیه السلام منسرد بود که باشد چشمی و ان شد بعد ازان برگشت و گفت یا رسول الله آن زمان که من این گناهان بیکروم خداوند میدید فرمود که میدید چشمی چون دوست

که حق تعالی میدیده فراه بود و جان بد او را با سعه آنها که از من خدای من می بیند

کافرنیة بصحبتهم نشین

گرفته خود پیش سلی بر گویم سنگ امن پستین ز من چینی

چون روز قیامت شود حق تعالی گروهی را از امت من پروبال آفریند تا بهشت پرند فرشتگان گویند یا صاحب و ترازو و صراط همه را دیدید ایشان گویند ازین همه هیچ یک ندیدیم گویند شما از امت که ام پیامبر اید گویند ما از امت محمدم علیه السلام فرشتگان گویند عمل شما چه بود و دنیا که این همه کراست یا فقید ایشان گویند ما را و وصلت بودی آنکه در خلوت از خداوند خود شرم داشتیم که معصیت کنیم دیگر آنکه راضی بودیم بر زرق اندک که حق تعالی ما را ادوی ملایکه گویند چیست شمار این درجه در حدیث الحقیقی می آرد که چیا بد نوع است چیا ای رب زکرم و چیا بنده از ندم و چیا از حق بمنی منع است قوله تعالی ان الله لا یستجی ان یضوب ای لا یمنع در بعضی اخبار آمده است که خداوند تعالی فرمود که بنده من میخوانی مرا من شرم میدارم که در کرم دعای تو او تعاصی میشودی در من پس شرم نمیداری از من و در بعضی کتب الهی آمده است که بنده من شرم نمیداری از من که روی از من میگرددانی و روی بغیر من می آری بنده الهی این را که وصیلت بندگان بسوئے من است و وسیلت نیست بندگان بغیر من پس کجا میروی بنده من باب من مفتوح است از برای تو و عطای من بندول مر ترا و من اکرم الا کر بین و ارحم الراحمین ام بس نسزد ترا که برگزینی بر من غیر او زبور داود است علیه السلام که بنده من

روی از بندگی من گردان که مرا چون تو بسیار راست اما ترا چون من جز من کسی دیگر نیست حکایت در سوره التواضع آمده که
 زنی پارسی در راهی میرفت جوانی پیش او رسید زن بسی با جمال بود جوان را دل در بند او شد گفت ای سر پوشیده درلم تو مشغول شد
 توانی که یک ساعت مرا باشی گفت بل و لیکن جای باید خلوت که کسی ما را نبیند جوان گفت مرا جای خلوت هست زن با آن
 جوان برفت چون بجای خود برود در خانه رفتند و در خانه محکم کردند زن گفت ای جوان گفتن جای رویم کس ما را نبیند جوان
 گفت اینک در پاهت است زن گفت ای جوان اله یعلمه بان الله یبسی چون این آیت بشنید بگریزید و نمره زود و پیوسته
 شده زن از خانه بیرون رفت مدتی برآمد این زن برود سرای آن مرد کرد که مردم را وید و در آن سرای میرفتند پرسید که این
 سرای از آن کیست و این مردم چه در میروند گفتند این سرای زاهدیست که سبب تو بودی این آیت بود اله یعلمه بان الله
 یبری حکایت در سوره اهللهمی آرد که رئیس لبره را با بی بود چنانکه حکام را میباشند روزی بدان باغ خود را آمدن باغبان را
 بسی با جمال دید چنانکه گل از رنگ رخسارش پیراهن در تن قبا میبرد و غنچه خندان زهد زاهدان بسیار میکرد و باغبان را به پنهان
 از باغ بیرون فرستاد و زن را گفت در باغی باغ در بنده آن ضمیمه دانست که با او قصد بدی دارد و لحظه در پس درختی پنهان شد
 و باز آمد گفت در باغتم اما یک در مانده که هر چه میگویم نمی توانم بست گفت آن کدام درست گفت آن در که حسد او اند
 می بیند مرد چون این سخن بشنید پشیمان شد و توبه کرد و بگنا گناه در و ایشان رفت و یکی از دوستان حق گشت حکایت
 عبدالعزیز بن عمر رضی الله عنهما در راهی میرفت غلامی را وید که گوسفندان نگاه میداشت گفت ای غلام کی این گوسفندان
 بفروش غلام گفت این گوسفندان از آن من نیست من شبانم عبدالعزیز بن عمر گفت این این است با تا در امانت او را
 استخوان کبیر گفت ای غلام کی بفروش و خداوند گوسفندان را گوئی اگر گوسفرد غلام تسمی کرد و گفت فاین الله پس خداوند بگفت
 یعنی خداوند غافل نیست میداند وی بنیاد تو را تعالی و ما الله بغافل عما تعملون و قول یعلمه ما تبدل و مع کلمات کتب و ربیع

| | | | |
|---|---------------------------|---------------------------|-----------------------------|
| ای در وقت صد گناه از من دیده | و لطف و کرم پاره من ندیده | ای من تبارزه بر کلامت هست | ای لطف تو از من ترا سر زیده |
| الهی بر رحمت بی علت که بر ارحمت فرمائی و هر چه دیدی و بیندی بگرم از مادر گذار و | | | |

فصل چهارم در بیان آنکه حق تعالی متکلم است بکلام ازلی و آفریدگاری صفت اوست

و همه چیز بخواست وی است

بدانکه کلام حق تعالی صفتیست ازلی قائم بذات وی و از جنس حروف و اصوات نیست یعنی آواز پذیر نیست و عمرانی
 و سریانی نیست الا آنکه مخلوقات عبارت می کنند از وی بیارات مختلفه خلاف مرتبه را که گویند کلام خداوند عین این
 عبارتست و محدث و این خطا و غلط است و حق و صدق آنست که کلام خداوند مقررست بزبانهای قرآنی محفوظ است
 در صد و حفظه کتب است در مصاحف بر حقیقت و قرات اصوات قاریانست و لغات ایشان و حفظ صفت
 حافظه و محفوظ کلام خداوند تعالی و قرات ما مخلوق و کلام خداوند ما مخلوق چنانکه در امالی میگوید شعر و ما القرآن

بهر مخلوق

مخلوق تعالی بکلام الرب عن جنسنا لمقال هر کس قرآن را مخلوق گوید کافر گردد در تفسیر عتباتی می آید که بدستیکه جبرئیل علیه السلام
 آواز شنید که دال بود هر کلام حق و آنچه حق تعالی خواسته بود و حق تعالی باموسی سخن گفتت قوله تعالی و کلمه الله موسی تکلیما
 از موسی علیه السلام سوال کردند که تو چه دانستی که حق تعالی با تو سخن میگوید گفت سخن مخلوق از جواب و جهات شنوند کلام او از غیر
 جهات و جواب شنیدم دانستم که سخن خداوندست و وعده و وعید که حق تعالی از ان خبر داده همه حقست و صدق و علم هر چه
 فرموده موجب ثوابست و ترک آن موجب عقاب در حدیثی می آید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس سخنان خدا را بد که با
 خداوند سخن گوید گو نماز گذارد و هر کس سخنان خداوند با وی سخن گوید گو قرآن خواند و خداوند می شنود
 و خوشا وقتی که خداوند میگوید و بنده می شنود حکایت در حاوی که امام راضی رح که در حدیث می آید که داود بن رشید از جماعه
 بن الزبیر روایت میکند گفت در آمدم بر حرمه که یکی از قرابهاست دیدم که میگفت گفتم چه چیز گر یابند ترا گفت چگونه نگویم
 بدوستیکه در خواب چنان دیدم که عرض کردند ما بر خداوند عزوجل فرمان آمد که یا حرمه انشاء القرآن چون این خطاب شنیدم بر ختم
 فرمان رسید که نشین بدوستیکه من دوست میدارم اهل قرآن را پس بخوانم تا رسیدم بسوره طه که گفتم طوی وانا اخترناک
 پس بخوانم تا رسیدم بسوره یس گفتم تنزیل العزیز الرحیم یعنی برقع لام گفت مرا که تنزیل العزیز الرحیم یا حرمه همچنین
 خواندم من که خداوند و همچنین خوانند جمله عرض و همچنین میخوانند بفرمان استخ لام چون تمام کردم فرمان آمد که احسنت
 یا حرمه فرمود تا ساری بیاورند و دوست من کردند فرمود که این از برای قرأت بود و قرآن را پس فرمان شد تا مگر بیاورند
 و پرسیان من بستند فرمود که این از برای صوم بود پس بفرمود تا تا می بیاورند و بر سر من نهادند فرمود این باقرات قرآن را
 هر دو مان را الا تدرع تنزیل فانی انزله تنزیلا امام شاطبی در حرز الامانی میگوید در لغت حمزه ششم و حمزه هفتم و حمزه هجدهم
 متوجع با ما صورا لقرآن مرتله: رحمة الله رحمة واسعة و بعضی دیگر از فضل قرآن و قرآن خوانان و فضل ایمان آوردن
 بکتابهای ایدانشا الله تعالی پس باید که نقدی کنی و باورداری کلام خداوند محبت و مخلوق نیست هر کس قرآن را مخلوق گوید
 کافر گردد و در حکایت در سنن ترمذی آمده که ابراهیم ادبم گفت همسایه داشتم گزنام او بهرام مجوسی از دنیا بیرون رفت
 او را بخواب دیدم در درک اسفل و درخ گفتم یا بهرام دائم که درین درک اسفل مانده از بهر آنکه خدای تعالی او را بر علیه السلام
 ایمان نداشتی لیکن خبر کن ما را از آن کسانی که سزاگریبان اسلام برآوردند و خود را بجلایه اسلام مخی داشتند تا بویچکس در اینجا
 گرفتار هست یا بی گفت بی آن کسانی که گفتند قرآن مخلوقست فرودن از من مجوس اند و عقوبت ایشان با ضمانت عقوبت است
 بان اعتقاد بد که در حق قرآن دانستند که قرآن را مخلوق میگفتند حکایت آورده اند که اول کسی که این مقال آشکار کرد
 جعد بن درهم بود خالد بن عبدالله القشیری که امیر واسطه بود او را گرفت و حبس کرد چون روز عید راضی شد بمصلای عید آمد
 و نماز بگذارد بر منبر رفت و خطبه بلین گفت در آخر خطبه گفت یا معاشر المسلمین دائم که هر کس از شما تقرب میجوید بقرصت حق تعالی
 بقربانی تقبل الله منکم اخصیتکم و بارک فی اخصیتی فانی التقرب الی الله بذبح جعد بن درهم فان الله
 تعالی یقول و کلمه الله موسی تکلیما فانه یقول کذب و لم یکلّم و من کذب الله تعالی فهو کافر و اشر من فر
 آمد و ارفج کرد و بعد از وفات وی او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت گناه بسیار داشتم خداوند تعالی مرا بسیار

و بر من رحمت کرد و گفت گناه تو در کار اعتقاد نیک تو کردم و قربان کردن مقبره را از تو هزار قربان قبول کردم و ترا شایسته رحمت
 و دیدار خود گردانیدم صاحب صبح خلد درین معنی خوش میگوید قطعه

| | |
|------------------------------|----------------------------------|
| روز عیدت چو دست تو بقران بند | نخ بردار و بخش از سر دین بد کیشی |
|------------------------------|----------------------------------|

ظالمی را بخش مژده قربان یابی | که بزنی را کجشی کم نبود از همیشه

س و راستی که دانی لم یزل و گوئی کلام وی صفت و بیست
 و از بیست منکر نشوی کتابهای و پراچنانکه کافران شدند مخلوق مگویی اچنانکه مکنز لیان گفتند و حادث مگویی اچنانکه کراسیان
 داشتند و چون این معنی داشتی باید که اعتقاد کنی که آفریدگاری صفت خداوندست و عالم دهر چه در عالمست همه آفرین
 و بیست و هر چه آفرید چنان آفرید که ازان نیکوتر نباشد حجت الاسلام غزالی رح و کتاب زاد الاخره می آرد که عقل همه عاقلان بهم
 زند و اندیش کنند تا وجهی آفریده از آنکه آفریده است نتوانند و آنچه اندیشند که بهتر ازین میباشد خطا کنند و از مصلحت و حکمت
 آن غافل باشند بلکه مثل این چون مثل نایاب باشد که در سراسر ای و در دهر قماشش بر جای خود باشد و او نه مید چون بران جا افتد گوید
 آن چرا درین راه نهاده اید و او خود بر راه نباشد لیکن او راه نمی بیند و حق تعالی آفریده کار اعمال بندگانت توله تعالی و الله
 خلقکم و ما لتعلمون در اربعین سلمانی می آرد که حق تعالی آفریدگار اعمال بندگانت شکر آنچه کفرست آنچه ایمانست
 آنچه طاعات آنچه عیبانست بچنانکه معتزلیان گفتند خدا بی تعالی اجسام آفرید و پس افعال بندگان می آفریند و خود
 بوجود می آرد و در این غلط و در حق است ابو بکر واسطی میگوید فرعون دعوی خدائی کرد و بصریح چنانکه گفت انار بکم الاعلی
 باز متزله همین دعوی کردند بحجایت گفتند خالق افعال خودیم هر چه خواهیم بکنیم و آفرینش شرکت دعوی کردند و این صفت
 خداوندست بدانکه بنده را فعل است و اختیار طاعت و معصیت و معرفت و مکرت فتنل بنده است و اختیار بنده است هر چند
 آفریننده آن خداوندست نه چنانکه جبریان گفتند که بنده را فعل نیست و اختیار نیست جبری گوید همه از حق است فعل و اختیار
 بنده فعلی که معتزلی از بنده دید تخمین و ایجاد از خدا نفعی که توحیدی گفت بنده را فعل و اختیار است از خداوند تخمین و ایجاد است
 و همه قرآن بر مذہب سنیان دلیل است اول توله تعالی ایایک نعبد و ایایک نستعین فرمود بگوید ای بار خدای ما تراستیم
 و معونت از تو بخواهیم پس فعل و عبادت از تو آید و توفیق و معونت از خداوند هدایت و هدیه مؤمنانست گمراه کننده
 کافرانست همچنان که توفیق مطیعان از ویست خذلان عاصیان نیز از ویست حسبی الله در ماندگان است

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| ای بدر مانده کی پناه هست | کرم شست عذر خواه هست |
| قطره فیض رحمت تو بست | شستن نامه سیاه هست |
| گنه ما زون ز حد و قیاس | عفوت از فزون ترا ز گناه هست |

نعم او کیل افتادگانست پناه نیاز مند است شکر
 بطفیل همه قبول کم کن | ای الامن و الاله هست
 بنده از تو پناه همه جوید | ای پناه من و پناه هست

قبول کننده توبه بندگانت آفریننده گناه عاصیانست از نیست هست کننده و از عدم بوجود آورنده خداوندست بنده را
 باید که منقاد حکم او باشد و عظمت هر که اول با تفرید گاری شناخت حق او است که از غیر او روی بگرداند بلکه خود را نیز
 از پیش روی مسأله مکیس نهی که نشان اخلاص و علامت عقیده نیکو اینست توله تعالی و اعبدوا الله و لا تشركوا
 به شیئا جماعه میگوید در معنی این آیت توله تعالی ان الله لا یغفران یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء
 له من احب شیئا لشرك شعر ترا نامی چه باقیست هستی چه چه مشرک میکنی بروحیت انکار چه هستی آ و روئیتی دید

| | | | |
|------------------------------|--------------------------|--|-----------------------|
| و هر که نیست آوردستی یافت | مشهور | هر که او دعوی هستی میکند | آشکارا بت پرستی میکند |
| تا تو باشی در میان باشد دوتی | آخرای سکین حجاب خود تویی | حجاب تو هستی تست چون از میان برداشتی بحق و اصل شدی | |

نکته این عظمی گوید من علامات العزب رضع الحجاب بین القلوب و بین علام الغیوب قوله تعالی و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب قولی تعالی و نحن اقرب الیه من جبل الوید احمد بن ابی الحواری از ابوسلیمان دارانی سوال کرد که نزدیکترین چیزی که تقرب جوید بنده ما خداوند بهیست ابوسلیمان بگفت و گفت نزدیکترین چیزی که تقرب جوید بنده ما خداوند آنست که در یابی از دل خود این را که نمی خواهد از دنیا و آخرت الا اورا شعر اذا صحبت لاسأل وان واصلت لمر اقطع و وان عاتبته ناس تضامنت فلم اسمح و يقول الناس بجنون تری هذا الفقہ یضوع به بكل قد تداوینا فخر به منک لی انفع به آفرید گاری صفت خداوندست صورت انسان را نیکو نگاه داشت قوله تعالی و صورهم فاحسن صورهم صفت فیه خضر بر کشید و نجوم متدالی بر مثال در و کمال مزین گردانید و هفت دایره غیر الکنز و خوشبمنور و ماه مدور در وجود او و پاکان علوی و ارواح سماوی بسیارند لکن کار این آب و گل دیگرست هر کجا سایه دولت آدمی افتاد کسی را دعوی تقدیم نماند ای ساکنان زوایای قدس اینها آب و گل اندام سینه ایشان سکینه اسرار ماست فردا عجب که احسن تقوییم صفت است و آینه اصنای جام جهان نمای و چون او را با فرید گاری بشناختی و باوردش باید که بشناسی و باورداری که تقدیر نیکی و بدی همه از خداوندست عزوجل و معنی تقدیر آفرینست یعنی خیر و شر نفع و ضرر ایمان و طاعت کفو سعیت سادت و شقاوت هم بمشیت و ارادت و سبت در انالی میگویی شعر مرید الخیر و الشیر القلیح و لکن للیس برضی بالحال یعنی ایمان و طاعت برضای اوست و کفر و معصیت برضای او نیست قوله تعالی و لا یرضی لعباده الکفر و لیکن محاسنت که بی خواست او باشد هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند هیچکس را بروی چون و چرا نمی رسد قوله تعالی لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و چون خداوند تعالی تقدیر کرد که احوال آدمی بعضی سبب سعادت و دوه بعضی سبب شقاوت وی و آدمی آن از خود نتواند شناخت بکلم فضل و رحمت خویش بنیامبران را یا فرید و بفرموده کاسانی را که دراز لبکال سعادت ایشان حکم کرده بود ازین حکم آگاه نگذرتا هیچکس را بر خداوند محبت نماند پس آخر همه محمد رسول الله را بخلق فرستاد تا راه سعادت و شقاوت بر ایشان آشکارا کند و او را خاتم انبیا گردانید پس و پراقتضا و تقدیر نه چنانکه قدر بیان گفتند و این همه را نفی کردند و خبرست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود چون جمع کنند خداوند تعالی خلائق را در روز قیامت بفرماید منادی لاتاندا کنندنای که اولین و آخرین بشنوند و آن ندانین باشند که بچاند خصمان خداوند بر خیزد پس بر خیزند قدر پس حق تعالی امر کند تا ایشان را بوزن اندازند و اصلح بندگان بر خداوند و نجیبست آن قضا کند بر بندگان که خود را بندگان نیک آید و اگر بد ایشان را ثواب و ادن مطیعان از فضلست و عقوبت کردن اهل عقوبت را از وی عدلست نه چنانکه مترکه گفتند که اصلح بندگان بروی واجبست و ثواب و ادن مطیعان بروی لازم و دهاست بندگان را میان برنج و راحت میدارد عیسی را علیه السلام فرمان رسید که ای عیسی من که خداوند مرا حوال بندگان خود وانا ترم انی ادبر عبادی بعلمی مقلوبهم انی علیه خیر و ما الله یرید ظلما للعباد حکایت کی از بزرگان میگویی

الهی ایوب را بلا فرستادی و او در آن بلا صبر کرد و او را نعم العبد خواندی قوله تعالی انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب
وسلیمان را علیه السلام ملک دادی و او در آن نعمت شکر کرد و او را نیز نعم العبد خواندی قوله تعالی دو هبنا لداود وسلیمان
نعم العبد انما عاب خداوندنا چون نوقاوری که بنده را در حال نعمت چنان داری که او نعم العبد باشد من این حال سخاوتهم
مرافعت ده و چنان دار که از من راضی باشی که مرا مثل بلا نیست الهی بلاهای آخر از ما ترا از ما مسکینان بگردان و نعمتها

خود را بر ما باقی و پابنده دار

فصل پنجم در بیان آنکه حق تعالی را مثل و مانند نیست از همه عیضا و نقصا نهی پاک است

بدانکه حق تعالی ذاتیست موصوف بصفات کمال و منزه از نقصان و زوال او کس نماند و کس بدو مانند و قوله تعالی لیس
بمثله شیء و هو السمیع البصیر یعنی بی شکل و بی رنگ است و او ذرات خود جسم نیست و جوهر
نیست و عرض فی و ویرا بمکان حاجت فی و ویرا در هیچ کالبد مشروط آمدن فی و صورت و چگونگی و چیزی را بوی راه نماند
هر چه در خیال و خاطر آید از کیفیت و کیفیت ازان همه پاک است و آن همه صفات آفریدگاری و نیست و او بصفت هیچ آفریده
نیست و منزه است از صفات حدث و او را مثل و مانند نیست و از همه عیضا و نقصا نهی پاک است بلکه هر ذره از ذرات
کائنات دلیل است برستی و یگانگی وی امام جعفر صادق رضی الله عنه میگوید پرسس گوید که خدای تعالی بر چیزیست یا از چیزیست
وی کافرست زیرا که اگر بر چیزی بودی برداشته بودی و اگر در چیزی بودی واداشته بودی و اگر از چیزی بودی و خواسته بودی و
خداوند تعالی ازین همه منزه است حکایت نقل است که روزی عبد الله بن مبارک در راهی میرفت که کودکی را دید که سفندی چندی
در پیش کرده بود و در شبانی میکرد و خواجه را بروی رحم آمد گفت بیچاره و در دگرگی شبانی کند در بزرگی بعبادت و معرفت حق تعالی چگونه بد
خواجگ با خود گفت بروم و او را مسئله در خدا شناسی بگویم کم نزدیک کودک آمد و گفت ای کودک خدایر اشناسی کودک گفت بنده
چگونه خداوند خود را شناسد گفت خدایر اشناسی گفت بدین گو سفندان خود خواجه گفت خدایر ابدین گو سفندان چگونه شناسی
گفت این گو سفندی چند را بی شبان کار بر نمی آید نگاهبانی باید که آب و علف و دهن و از گرگ و تلف نگاه دارد دانستم که
کون و مکان و انس و جان و این حیوانات و جانوران و این هر خان ترلان بی نگاهبانی نبود و آن نگاهبان که ویرا قدرت
نگاه داشتن چندین هزار انواع مخلوقات است جز الله نباشد پس بدین گو سفندان خدایر اشناسی گفت خدایر اشناسی
گفت چون شناسی ختم گفت چونش بچردانستی گفت هم بدین گو سفندان گفت چگونه بود منی این سخن گفت من شبان و
نگاهبان ایشانم و ایشان و حفظ و تصرف من اند هر چند نگاه میکنم نه ایشان من می مانند و نه من بدیشان دانستم که چون شبان
بگو سفندان نمی مانند خدای تعالی به بندگان نمی مانند لیس بگشله شیء و هو السمیع البصیر خواجه گفت نیکو گفتی از علم چیزی
آموخته یاریانی کودک گفت بن درین بیابان تحصیل چگونه توانم کرد خواجه گفت آخو چه آموخته گفت سه علم آموخته ام علم اول
و علم زبان و علم تن خواجه گفت این چه بود که من نمیدانم گفت علم دل آنست که مرا دل داده و محل معرفت و محبت خود گردانیده
تا بدین دل ویرا بشناسم و هر چه محبت اوست در دل خود جای دهم و هر چه مخالف محبت اوست از دل خود باز دارم و ازان دور

باشم

باشم و علم زبان آنست که مرزبانی داده و محل ذکر خود گردانیده تا هر چه یاد اوست بزبان را تم و هر چه یاد او نیست بزبان ازان نگا هدارم و ازان دور باشم و علم تن آنست که مرا تکی داده است و محل خدمت خود گردانیده تا هر چه خدمت اوست بجای آرم و هر چه خدمت وی نیست از تن خود و در ارم و ازان دور باشم و هر چه خدمت ای پسر علم اولین و آخرین اینست که تو مرا آنم و حق گفت ای پسر مرا بپدی ده گفت ایخوا چه مرددانشمند سرد روی می نمائی اگر علم از بهر رضای او آموخته اطیع از خلق بر دار و اگر

از بهر دنیا آموخته اطیع از بهشت بردار **قطع** | دین و دنیا هم نباید راست | عارفانند ز بهر دوا کیسوی

در دو قبله است از نتوان کرد | یا ازین سوی باش یا کنسوی | ای پسر عمر ضایع کرده چندین سال ز عتقت گدشت و طلب حطام

دنیا بودی وقت نیامد که بجای طالب رضای او شوئی در ملک و ملکوت تفکر و تامل نمائی بلکه که کودکی را چه معرفت و نجابت بوده است در حلالیت الحقایق می آرد در کلام صبیان و نجابت ایشان که وهب بن منبهد رضی الله عنه گفت در شام شش کودک را دیدم که با یکدیگر بازی میکردند و بر یکدیگر مباحث میکردند یکی از ایشان گفت خداوند پروردگار من است کیست از من عزیزتر تو کوک دویم گفت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پیغمبر من است کیست از من شریفتر تو کوک سیم گفت اسلام دین من است کیست از من باختر تو کوک چهارم گفت کعبه قبله من است کیست از من راه راست یابنده تو کوک پنجم گفت قرآن امام من است کیست از من توانگر تو کوک ششم گفت مؤمنان برادران من اند کیست از من بزرگتر تو وهب میگوید هرگز ندیدم سخا خرقی از ازان نیکوتر و حق کرده حضرت حق تعالی بموسی کلیم صلوات الرحمن علیه که ای موسی بدرستی که خداوند دوست مبدارم که دو گانا از برای آنکه ایشان نمیکند عهد مرا و ذخیره نمیکند چیزی را از برای ما و خود و حسد نمی برند با هیچکس و شکایت نمیکند از من بسوی خلق من یکی از حکما میگوید در دوکان شش خصلت از خصال انبیا و اولاد علی آنکه چون میار شوند از خداوند شکایت نکنند بسوی خلق دویم چون با یکدیگر بشینند کینه از یکدیگر و دل نگیرند آنگه مذنب سخاوت دارند چهارم آنکه مذنب توکل است در ایشان پنجم آنکه چون از ایشان چیزی پرسند راست بگویند ششم آنکه بانگ و هوی تبرند و آب در دیده آزند حکایت نقل است که روزی کودکی مر امام حسن بصری را گفت یا با سعد مغرور نشو بیشتر مردمان که در گرد تو اند و فرح کن بسختی که بگویی و خذر کن از اندیشه که خداوند بر سر تو مطلع است و شرم دار که خداوند تو نزدیک است و تیرس از خداوند که بر تو قادر است حسن چون این سخن بشنید گدین شد حکایت مالک دینار رحمه الله را و ختر گه بود چهار ساله روزی گفت ای پدر ظاهراً خود را آراشته کرده از برای مردمان باطن خود را بیارای از برای خداوند مالک رحمه الله گفت زیادت کن گفت معروفتی زمین را مسرف گردان خود را و آسمانها حکایت اصمعی گوید بگذر ششم بقبیده از قبایل عرب دو کودک دیدم که بازی میکردند و غناب میکردند با یکدیگر یکی مردیگری گفت کل ذنب لك مغفور سوی الاعراض عنی یعنی هر گناه که ترا باشد عفو است جز اعراض مروک گردانیدن از من که آن عفو نیست موعظت ای کسیکه لان محبت میزنی از دوست اعراض کن که در مذنب عاشقان کن است که عفو نمکنند **قطع**

اندر ره عاشقی بجز عشق | در مذنب عاشقان گناه است | پر در راه خویش تن را

بود تو ترا حجاب راه است | بغیر مشغول مشو و با غیر ائمن گیر تا مجورت نمکنند حکایت در کیمیا سسه آرد که عابدی بود

در بنی اسرائیل که شب و روز نماز کردی نماز خود را با زیر درخت برد که آنجا مرغ خوش آوازی بانگ میکرد و رسول آن روزگار

و حی آمد که عابد را بگوید که مخلوق انس گرفتی درجه از تو ببقا که هیچ عمل نتوانی رسید حکایت شیخ ابو سعید قدس سره میگوید که من
 مسکن الحی شیء دون الله تعالی فهلاک فیه گروهی در انس بدرجه رسیدند که آتش در نیمه سرای اقامه ایشان در
 نیمه دیگر نمانسته اند حکایت سلطان السارقین میگوید یک ذره حلاوت معرفت در دلی بهتر از هزار رقم در دوزخ است
 بچه باز میماند و از که باز میمانی بگر که محبوب تو کردوستی میکند دوست باشت هر کجا هستی قوله تعالی وهو معکم ایما کثرت
 حکایت در رساله امام قشیری می آرد که ابن شاپین گفت از جنید پرسیدم که معنی مع چیست تا میگوید وهو معکم ایما کثرت
 گفت این برد معنی بود آنچه بحق انبیا بودیاری و زنگ داشت و لغت و عصمت بود انخی معکم اسمع واری و آنچه بحق عامه بود
 یعنی علم و قدرت و احاطت بود همه و قضا قدرت وی سیر و فدا بعلم وی و بشیئت و هر چه در عالم است همه در زیر عرش است
 و عرش زیر قدرت وی سخن است و عرش حاصل و بردارنده وی نیست بلکه عرش و جمله عرش برداشته لطف و قدرت و س
 اندام در هم بدان صفات است که درازل بود پیش از آنکه عرش نبود تا بدیم بدان صفت خواهد بود که تیر و گردش را بوسه و
 صفات وی راه نیست عرش و کرسی و یرامکان نبودند چنانکه کراسمان میگویند بعضی گفتند بر عرش است ایستاده و بعضی گفتند
 نشسته و بعضی گفتند پای در کرسی آویخته و همه باطل و محال و خطا گفتند وی در هیچ جای نازل و نشستن نیست نه چنانکه
 معتزلیان گفتند وی در مکان است و نیز در رساله امام قشیری می آرد که امام ابو بکر بن فورک گفت ابو عثمان مغزی از من سوال
 کرد که اگر سایل گوید مبعودت کجاست چه جواب گوی گفتیم گویم هم آنجا که لم یزل در لامکان گفت اگر گوید درازل کجا بود چه گوی
 گفتیم همانجا که اکنون است یعنی چنانکه بود و مکان نبود است و بمکان اورا حاجت نیست گفت شیخ از من پرسیده داشت در اعلم پیرو

کرد و مراد او در منوری آرد که شیخ ابوالحسن اشعری رحمه الله علیه گفت العرش سقف الجنان لا مستقر الرحمن والکرسی
 موضوع القدر لا موضع القدر و السماء معدنک لاسکرت الملك قبل ان یکون المکان کان وهو الان علی ما کان

استواء سلطانه و محبیه رضوانه و ضحک عفرانه و عینیه شهوده و وجهه وجوده فمن لم یعتقد فالصم
 مجوده قوله تعالی الرحمن علی العرش استوی این آیتی است که بسیار با بان در رویای ضلالت غرق شده اند
 و بوی معنی بمشام جان ایشان نرسیده است داستا در قرآن مجید بچند معنی می آید و در تفسیر مدارک و غیر آن میگوید استوا
 درین آیت بمعنی استوی است و در تفسیر مدارک و وسطی آرد استوی بمعنی اقبال است بقول قرآ و ابوالعباس زجاج الرحمن
 علی العرش استوی ای اقبل علی خلقه بعد خلق السموات و الارض و بقول باقی آنکه تفسیر استوی بمعنی
 استوی است کما هر قبیل غیر ذلک و بعضی گفته اند که معنی آنست که هیچ مخلوق از عرش عظیم تر نیست چون وی در تحت قهر
 و قدرت ما باشد فادونه اولی قول دیگر آنست که حق تعالی عرش را بیا فرید عرش از بسیت حضرت جلال حق میسرید
 فرمان آمد فقم رانا اسم الرحمن بر عرش نوشت قرار و آرام گرفت اینست که حق تعالی از ان خبر داد که الرحمن علی العرش استوی
 در تفسیر سور ابادی می آرد که مردی از مالک بن انس سوال کرد از معنی استوی گفت الاستوی معلوم و الایمان ثواب
 الکیفیه مجبوله و السوال عنه بدنه وانی لاریک رجلا من لا و لودعت الی هذا الامر نابض عنقک و نیز صاحب تفسیر سور ابادی
 میگوید که الرحمن علی العرش استوی قرآن است افزوده که افزاردان ایانت رباعی تاویل مجو که علم او پنهان است

تعبیر

تغییل گلو که راه پیراهاست به مغزای مکاره آنچه در قرآنست به بر خوان بلنگه آنچه او گفت است به از پیر سرات خواجه عبد الله
 انصاری رحمه الله سوال کرد از نزول استوی فرمود نزولی که از کرب و بیان و عیب است اگر عبد الله نداند چه عیب است در تقسیم
 سورا با دی و غیر آن از تقاسیم می آرد که در سبقت جای سخن تعالی است و از قرآن یاد کرده است یکی در سوره اعراف قوله تعالی
 ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش دویم در سوره یونس علیه السلام
 ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش سیوم در سوره رعد الله الذی
 رفع السموات والارض بغیر عهد تو و نهائش استوی علی العرش چهارم در سوره طه الرحمن علی العرش استوی
 پنجم در سوره فرقان ثم استوی علی العرش ششم در آیه تتریل الله الذی خلق السموات والارض وما
 بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش هفتم در سوره حدید هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام
 ثم استوی علی العرش و در تقسیم سورا با دی می آرد که سبقت است در قرآن که خبر محض است عقل و توهم را در آن هیچ
 مجال نیست بنظر آن بیاید که داشت و تاویل بنا بر چیست یکی آیت ایقان و وحی است قوله تعالی و جاء ربک و بیکم بدست
 لما خلقت ببیدی یم آیت ثم استوی علی العرش در کتب کلامی می آرد که استوی معلوم است و کیفیت و سبب جمیع
 و آن حدیث که ان الله ینزل من السماء الدینا عند الاسحار بمعنی صفت است نه بمعنی انتقال و اینکه فرمود خافوا عبیده
 لا یبید قد دته بل بید صفت و واجب است که بچنین اعتقاد کنند در نشانهات فلا یقاس فیها شیخ بزرگوار تاج الدین
 ششوی قدس سره در کتاب غایب الامکان خود آورده است که مقصود از لفظ استوی دوام ظهور است بی احتجاب و مثل استوایی
 بر عرش بچنین است که استوای آفتاب در نیم روز چه آفتاب در نیم روز و غیر نیم روز حال او یکسان است و لکن محتاجان نور
 بهره تا مشرق نور او در وقت استوی می یابند بچنین ذات و صفات حق پیش از استوی بر عرش و پس از آن در قدس و زراعت
 و کمال یکسان است و با استوی هیچ تغییر بدو راه نیافت الا آنکه نصیب محتاجان از وجود و وجود او بعد از استوای تام شد حرکات
 سلطان العارفین ابو یزید بتامی قدس سره میگوید گفت گوی مشبه در معنی استوی بسیار شد دل خود را بر عرش فرستاده و با
 دوش از سر اشتیاق زورستی بر تاخت دل خسته کجا هستی | عرش دیدم که زار میگفت اقم ما فانی عیبت با دورستی
 گفت ای عرش از ذات پاک او چه خبر داری عرش گفت جدای که هزار بار از تو مشتاق ترم عرش نهست زده بزبان حال میگفت
 شعر چون عود بر آتش زگفت بدگوی به من سوخته ای که در یافته بوی به ای بایزید اگر ترا بمن نشان داده اند که الرحمن علی العرش
 استوی مرا نبیر تو نشان داده اند که وهو محکم ایما کن تو ای برادر اگر توانی که بر عرش روی و طواف کنی و بر کرسی روی نظاره
 کنی میتوانی که در خود تفکر و تأمل نالی تا چگونگی است بر عرش نیز همچنان میدان بی نیازی که عرش درای عزت و دی زده ایست
 و زده در راه حکمت او عرش را چه طاقت و تحمل جلال او باشد مستحوی | در حقیقت بی عرش بی جایش
 بزبان مکان میالایش | دست برداشته بسوی هوا | کاسانست قبله گاه دعا | عرش از ذات پاک او همان
 خبیه دار و کوش و شری همان خبر دارد که تو را خبر دارد و و ماهی همان خبیه دار و که ماه مثالی از زمین خوش میگوید مستحوی
 کی مکان باشدش زیش و زنگ | که مکان خود مکان ندارد هم | بر مکان آفرین مکان چه کند | آسمان گر بر آسمان چه کند

و هم بندگان بظن و کیفیت عرش نیز من کیفیت استوی چگونه رند و در تقسیم سور آبادی می آرد که مقاتل گفت که عرش
 خدای را سی صد و شصت هزار قذیل است از نور سباسبهای زرین آویخته هفت آسمان و هفت زمین و هر چه مابین است همه در یک
 قذیل است در قذیلهای دیگر خدای داد و حیثیت چون در هم کیفیت قذیل ازان نزد مقصیل کیفیت عرش چگونه رسد و چون
 کیفیت عرش رسد کیفیت استنوی حق بر عرش کی رسد و ما یعلمنا و یله الا الله ابن عباس گوید عرش خدای را هزار
 زبانست به زبان لغتی خدای را تسبیح میکند که این بدان نامند و آن بدین نامند و ایک لغت ازان ندانیم چنانچه گوید عرش خدای را
 شصت هزار پایه است در پیش هر پایه شصت هزار شهر نشانست در هر شهر ستانی شصت هزار است از روحانیان که کفر فیه
 العین از تسبیح ملکا عرش نیاساید کعب خبار گوید بر کناره عرش خدای مائیت هفت هزار ساله راه بالای او سرش از
 یکدانه هر وارید سفیدش از زر سرخ و در چشم او از یاقوت و گوش وی از زمرد و سبز از این چشم او تا بدان چشم او صد هزار ساله راه
 آن مار را چهل هزار بال است هر بالی از گوسری از بالی تا بالی هزار ساله راه او را و بانی از یاقوت طول آن سی صد ساله راه بر هر
 پری از بال او فرشته ایستاده با حریه از نور آن حرب را شصت و هزار شاخ است از شاخ تا تابش آن سی صد ساله راه آن فرشتگان
 تسبیح می کنند خدای بر نفی تمام که اگر آن رفیق ننگند در تسبیح از غلغلای ایشان هفت آسمان بدریدی و فرشتگان هفت آسمان
 پالک شدند و هب بن سبیه میگوید که این زمین که ما برویچ پانصد ساله راه سطری آنست زیر این زمین زمین و دیگر است
 پانصد ساله راه سطری آن همچنین تا هفتم زمین و این هفت زمین در جنب آسمان دنیا چون حلقه ایست در بیابانی و آسمان دنیا
 در جنب آسمان دوم چون حلقه ایست در بیابانی و همچنین تا هفتم آسمان و هفت زمین و هفت آسمان در جنب اقیانوس
 چون حلقه باشد در بیابانی و هفت زمین و هفت آسمان و اقیانوس در جنب کسی چون حلقه بود در بیابانی و این همه که یاد
 کردیم در جنب عرش چون حلقه بود در بیابانی و در حدیث آمده است که عرش خدای را سی صد و شصت هزار برج است بعضی از زر
 سرخ و بعضی از نقره سفید و بعضی از زبرجد سبز و بعضی از یاقوت سرخ بنقش و هزار حجاب ظلمت در پیش آن اگر آن جها بنام بود
 شعاع نور آن بر جها همه عالم را بر هم سوختی پس وقتی رو باشد که ما کیفیت عرش بدانیم و کیفیت رفعت عرش بدانیم و کیفیت عظمت
 عرش بدانیم و کیفیت حلا عرش بدانیم و کیفیت قنایل عرش بدانیم و کیفیت توایم عرش بدانیم چه عجب که کیفیت استوا
 بر عرش بدانیم و ما یعلمنا و یله الا الله این خود صفت عرش و عظمت وی بود صفت زمینها و تحت الثری
 در تقاسیمی آرد از کلی که گفت گسترانیده شد زمین را بر آب و آب بر ماهی و ماهی بر صخره و صخره بر شاخ گاو و گاو بر نری و نری بر
 زشته و دو قدم فرشته بر بال پشه و پشه در دو ریا دور یا بر باد و باد بر حجاب ظلمت و تحت حجاب ظلمت جز خداوند کسی نمیداند که حیثیت
 و ما یعلمنا و یله الا الله الهی بظن کبر بانی خود و بقدرت یا کمال خود که دلهای ما را بنور معرفت خود منور گردان و همه را

حلاوت محبت خود و انس یا خود کرد است فزائی آنکه علی ما تشاء قدر و بلا اجابة جدید

باب ویم در بیان مومن بهایی خیر یا که ایمان بدان میاید آرد و آن شش است

| | | | |
|-------------------------------|----------------------|---------------------|---------------------|
| مثنوی آنچه ایمان بان معنی آری | گفتش شش بود چه بشاری | بجدا و فرشتگان کتاب | رسول قضا و روز حساب |
|-------------------------------|----------------------|---------------------|---------------------|

خلاف معتزله و خوارج را که ایشان میگویند دیدار نخواهد بود و مشک بدین آیت کرده اند قوله تعالی لا تدركه الابصار وهو
يدرك الابصار میگوید منزه است از آنکه الابصار نفی احاطت آیت است و از نفی احاطت نفی رویت لازم نمی آید و تفسیر سوره بادی
می آید که حجی است بر جواز دیدار حق در ازلان از قرآن و در حدیث و در حجت معقول اما از قرآن حجیت اول قوله تعالی
الذین احسنوا الحسنی و زیاده رسول علیه السلام فرمود الحسنی الجنة و الزیادة النظر الی الله ابوبکر و عمر و عثمان و علی
و حدیث و بشیر اصحاب برضوان الله علیهم جمعین تفسیر آیت هم بدین کرده اند که حسنی بهشت است و زیاده دیدار حق تعالی حجیت
دویم تختیم یوم یلقون سلامه حجیت سیم الذین یظنون انهم ملائکة هم حجیت چهارم لهم ما یشاءون فیها و اولادها من ذریة الی الی
حجیت پنجم و اذایت نذرایت نعیم و ملک کبیرا و آن نبود مگر ویدار خدای حجیت ششم و ما عند الله خیر لایا بر این
رض و لغای خداوند تعالی حجیت هفتم فلا تغرب نفس ما خفی لطم من قرآ عین یعنی دیدار حق تعالی حجیت هشتم کلا انظر
عن ربهم یومئذ لیحیون و چون کافران نمی بینند واجب بود که مؤمنان بر بنیاد حجیت نهم قال رب ارنی انظر الیک
اگر دیدار حق تعالی نبود موسی علیه السلام نخواستی حجیت دهم و جوه یومئذ ناظر الی ربها ناظره اما احجار اول آنکه
رسول علیه السلام فرمود سترون ربکم کما ترون القمر لیلته البدر لانضامون فی رویته و ویم قال ان ادنی اهل
الجنة لمن ینظر فی ملک الفی عامر و ان اعلاه من منزلة لمن ینظر الی ربه صق شفاء لیس بیند و بین سربه
الارداء الکبریاء سیم قال سالت ربی ان یعطی ابا بکر رضوانه الا کبیر قبل و ما هو یارسول الله قال ان یعطی
رویت اهل الجنة عامه و ابا بکر خاصه چهارم قال اذ قال العبد بسم الله الرحمن الرحیم قال الله ذکر فی عبدک
باحب اسمائ عنده فلا ذکره باحب عطائه عندی لرضاء الجنة و الرویة پنجم قال بدلاء امتی فی الجنة
یرون الله متی ما شاءوا و سایر المؤمنین یرونه یوم الجمعة و هو یوم الزیادة ششم قبل لیارسول الله هل یری
الخلق ربهم قال نعم سیرله من شاء ان یراه هفتم قال ان للمؤمنین اربع فرحات فرح عند الموت اذ قبیل لهم
لا تخافوا ولا تحزنوا و فرح فی القبر فروح و روحان و جنة فعبود فرح فی الجنة اذ قبیل لهم کلاوا و اشربوا و فرح
عند الزیادة اذ قبیل لهم انظر ایشتم قال لما اردت الانصراف لیلته المعراج قلت یارب کلک قادر من
سفره متخففة فمتخففتی لا متی فقال حفظی لهم ما عاشوا و بشارتی لهم اذ ماتوا و فسحتی لهم اذ قبروا و وحشتی
لهم اذ احشروا و جننتی لهم اذ احشروا و ویتی لهم اذ انظر انهم قال یقول الله تعالی لا اهل الجنة عباده
و احبائهم تمنوا علی ما شاءت فیقولون اردنا رضاک و النظر الیک فیقول الله لکم ما تمنیتیم انا عنکم رضی
ثریعی لهم فیظنون الیه جل جلاله ثرتلا فلا تغرب نفس ما خفی لهم من قرآ عین و هم قال یبعث الله
جبرئیل الی اهل الجنة ان ربکم یقرءکم السلام فیقول هل ہی لکم عندی شیء فیقولون و ما هی فتد
اخرجتنا من غموم الدنیا و یجتینا من وحشة القبر و من احوال القیامة و امنتنا من النار و ادخلتنا
الجنة و اکرمتنا بجمیع الکرامات مع رضوانک الا کبیر فیقول الله و لکم عندی مزید و هو النظر فتمت
یرفع الحجاب عنهم فیرونه بلا کیف اما و ه حجت معقول یکی آنکه خداوند تعالی موجود است و جواز رویت

۱۰۹۰

هر موجودی راست دویم آنست که دیدار او خود را حق است چون روا بود که خود را بیند روا باشد که بنده را ویدار و بدسیم آنکه دیدار
 تا او در بخود از معیوبی است نه بینی که فرعون علیه اللغنه از معیوبی کس را بخود ویدار ندادی و خداوند تعالی از همه عیب منزّه
 است چهارم آنکه داشتن او امر و زار عالم یقین است و هر چه امر و زار عالم یقین است خود عین یقین خواهد بود و دانش
 او مالا بدیدار و عین یقین گردد و چشم دیدار حق تعالی پنجم سرحق است و آن معرفت است واجب آید که دیدار او پنجم سر روا
 بود ببقا و رویت ششم آنست که جهانی تمام جهانی بهشت است و جهانی بی دیدار نیز بان تمام نبود نه بینی که اگر کسی در واد
 دنیا همه نعمتها فدای جهان کند و دیدار باز گیرد و آن جهانی ناقص بود چون جهانی دنیا بی دیدار نیز بان تمام نباشد درست شد که
 جهانی بهشت بی دیدار حق تعالی تمام نباشد ششم آنکه خاص کر انمنی باید چشم بهشتی را که چشم دوم و زنی را آن نبود تا فرق بود و آن
 نه بدان باشد که مؤمن بهشت و نعمت بهشت نیز زیرا که دوزخی هم آن نیز قوله تعالی و نادى اصحاب النار اصحاب
 الجنة الا یہ پس فرق بدان باشد که مؤمن خدای را بیند و کافره بیند ششم آنکه دنیا سرای محنت است و عقبی سرای راحت
 و ناویدن مولی محنت است و دیدن او راحت اگر کسی را در سرای راحت دیدار نمودی چنانکه در سرای محنت دیدار نیست
 آنکه عقبی با دنیا برابر بودی درین محنت پس درست شد که این محنت دنیا را راحت مشاهده دیدار حق باشد نه محنت آنست
 که ناویدن مولی سبب شبهت است و دیدن او دفع شبهت چنانکه در دنیا حجاب واجب آمد تا در شبهت بود و در عقبی رفع
 حجاب واجب آمد تا در دفع شبهت بود و هم محنت آنست که در دیدار او تعطیل لازم نیاید و تقدیر و تحذیر و عیب رب
 و خلل و ذلل لازم نیاید نه بینی که رویت بر سواد جا نیز است و ازین بیخ فساد لازم نیاید پس چون هیچ فساد لازم نیاید
 درست شد که چنانکه آشتانی او امر و زنی است دیدار خود حق است و حق دلیل حق است و انما اعلم حکایت نقل است که
 چون حق تبارک و تعالی خواهد که از اهل بهشت بنده را بجمال و کمال لم تزل و لا یزالی خود شرف کرد و اندر ضوان را بفرماید
 تا سیب از سیبهای بهشتی بیازند و بفرمایند تا نامه نویسد عنوان نامه آن باشد که بسم الله الرحمن الرحیم من الملک
 الذی لا یغنی ملکة ابدا الی الملک الذی لا یغنی ملکة ابدا من العزیز الذی لا ینال ابدا الی العزیز الذی
 لا ینال ابدا اشغلت بالحدور و القصور و نسیت لقاء الملک الغفور نامه را بدست حوری دهند و آن حورا در دنیا
 سیب تعبیه کنند و سیب را بدست فرشته دهند فرمان شود که ای ملک این سیب را بدست بنده داده و سلام بابد و برسان فرشته
 بیاید و بگیرد و گوشک مؤمن طواف میکند و این ندای میکند که یا اهل النور یا اهل القصور اشغلت بالحدور و القصور
 نسیت لقاء الملک الغفور و صیفتی سر از گوشک بیرون کند و فرشته را بنید که آن ندای میکند نیز یک مؤمن آید و گوید که
 سر ما وای سرور ما فرشته بگیرد و گوشک ما طواف میکند و این ندای میکند که یا اهل النور یا اهل القصور اشغلت بالحدور و القصور
 و نسیت لقاء الملک الغفور مؤمن بفرمایند تا فرشته را در آزند چون فرشته در آید سلام کند و سلام حق تعالی به بنده رساند
 سیب را بدست بنده دهد بنده آن سیب را بوی کند سیب بقدرت حق تعالی اشته شود و حوری از آن میان بیرون آید که از نور حال
 وی گوشک مؤمن منور گردد و از بوی عطردوی گوشک وی معطر گردد و مؤمن خواهد که دست بسوی او دراز کند حور گوید اول این نامه
 را بر بخوان بعد از آن دست بسوی من دراز کن نامه را بکشاید و بر خواند چون بر مضمون نامه اطلاع یابد سراندر آن دست

اند از ان شود حرامی عینا بگردوی صفت زنده و جانهای شراب مالای و کشند و میگویند طاهر قوا طهر قوا شمس
 آب زین راه را بین که نگار میسرند **غزوه** و سپید باغ فصل بهار میسرند **رواق** باغ میسرند شمع چراغ میسرند **عزم** زینان میسرند و سه بکنار میسرند
 راه و سپید بار آن سه و چهار را **کریخ** نوزخ خوش او نوزخ میسرند **بچیمان** طر قوا گویمان او بار دار الجمال در آنند و از دار الجمال
 بار الجمال در کشند حق تعالی پرده کبریا بی بردارد و بنده را ویدار نماید نقل است که بنده مومن سی صد سال آنجهانی مستغرق
 ویدار حق تعالی بماند ابو بکر واسطی رح میگوید ای سرور اتم من وصول المحب الی حبیبه و العارف الی معروفه
 الهی ماسکینا ز اویدار خود زوی گردان

فصل دوم در ایان آوردن بکتا بهای خدایند

بدانکه ایان آوردن بکتا بهای خدایند تعالی آنست که بادل باورداری و بزبان اقرار کنی بدانکه همه کتا بهای سمانی کلام خداوند
 است و چهار کتا ب از ان مشهور تر است تورات بوسی علیه السلام آمد و زبور داود علیه السلام و آن هر دو بزبان عبرانی است
 و انجیل بر عیسی علیه السلام آمد بزبان سریانی و فرقان حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آمد بزبان عربی و حقیقت کلام خداوند عزیزین
 لغات است یعنی عبری و سوری و عربی نیست الا آنکه بندگان عمارت میکنند از ان بدین لغتها و باقی صحف دیگر که پیش از ان
 دیگر آمده است چون صحف ثنث و صحف ابراهیم و غیر ایشان چنانکه بعضی گفته اند کتب منزل صد چهار است و بعضی گفته اند
 صد و چهارده است زیرا که و دیگر پیش از تورات بوسی علیه السلام آمده است چون خلافت پیدا شد پس تعیین کتب منزل
 از برای ایان آوردن شرط بنا شد بلکه احتیاط در آنست که عدد مبین نگینم زیرا که بکبر از آنچه بوده یا زیاد بود آنچه بود اگر ایان آرد
 موجب کفر بود پس گویم ایان داریم همه کتا بهای خدایند تعالی که با نیا خود فرستاده باید که چنان دانی و چنان اعتقاد کنی که هر کتا ب
 در هر زمان بهم پیشی که آمده هر چه در ان کتا بها بوده همه حق بود و فرموده خداوند و اما حالا هر چه در قرآن آنست همه حق است و
 عمل بقرآن موجب رستگاریست و عمل کردن بقرآن فریضه است زیرا که شریعت رسول علیه السلام نامح شرع دیگر است
 بقوله علیه السلام نسخت شریعتی شرعیه من قبلی یعنی منسوخ کرد شریعت من شریعتی را که پیش از من بود پس متمسک
 بقرآن کن که فدای قیامت قرآن حجت بود فرمز یا حجت شو بر تو چنانکه در صحیح مسلمی آید بر روایت ابو هریره رضی الله عنه از
 رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود و القرآن حجة لک او علیک چون بر مقتضای قرآن عمل کرده باشی یعنی از احکام قرآن
 نجا و زنجی و از حدود وی در گذری قرآن حجت باشد از برای تو تا تو از جمله فائزان و رستگاران باشی و آنکه احکام قرآن را باز
 گذارد و از او امر و نواهی وی خافل گردید و دستگ وی بقرآن نداشتند زود باشد که از جمله زیانکاران و گرفتاران گردد و عیت
 قرآن کلام است بجزانی و بشنوی بی لیکن چه سوچید و قرآن نشنوی بی و از ان حدیث که رسول علیه السلام فرمود اهل
 القرآن اهل الله و خاصه مراد قرآن خوانانی اند که خود را بر احکام قرآن راست کرده باشند و بر مقتضای قرآن عمل کرده باشند
 ایشان اند خاصه گان خداوند عزوجل و الا که کار بخلاف این بود ترکم که در سخت و عمید رب تالی القرآن و القرآن یصلح
 داخل بود خوشحال قرآن دان عمل کننده بدان که رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را خاصه خداوند خوانده حکایت در

تذکره

ادب در کل مصحف

منزله الزواجر آورده که کسای را یکی از قرآسیب است بعد از وفات وی بزرگی اورا بخواب دیدگفت که حالت کجاست بجا رسید گفتم
چون مرا بخاک دفن کردند در ایستگاهت بگویم بگشاید و دعوی بهشت یابدند بخواست من و هر ساعت حق تعالی اگر ستمت
زیادت میکند با من و ندای آید که هذ اجزاء من حفظ القرآن لاجلی و تقوها لاجلی و یعمل بها لاجلی یعنی این است
جزای کسی که قرآن حفظ کند از برای رضای من و قرآن از برای رضای من خواند و عمل بقرآن کند از برای رضای من
حکایت حسین بن داود گوید با بولم بن ابی ابراهیم الصائغ را شهید کردند از زود داشتتم که اورا بخواب بیدم تا داغم که خداوند تعالی
با وی چه کرد تا شبی اورا بخواب دیدم بر موی از نور از مرا که بهشت سواری آمد و جماعتی همه آراسته و جامهای نورانی پوشیده
با وی بودند هم سواری گفتم حق تعالی با تو چه کرد گفت آنچه می بینی و هر ساعت که امت زیادت میکند گفتم کار یزید انخوی در آن عالم
چونست گفت درجه او از درجه من زیاده است گفتم چرا و شما هر دو در علم برابر بودید گفت او در قرآن زیادت بود و درجه قرآن از
از همه درجهها زیاده است و در حدیث می آید که مادر و پدر قاری قرآن را فرمای قیامت تا جهرا از نور بر سرشند و حلهها از نور در پوشند
و ایشان را بر برآقهای بهشتی سوار گردانند و ملائکه بگردایشان در آیند و ایشان را بسوی بهشت می برند و ندا می کنند که اینها
پدر و مادری اند که در دنیا سستی کرده اند تا فرزند ایشان قرآن خوانده است حق تعالی این کرامت کرده در باره ایشان پس
قیاس کن که وقتی مزد و جزای پدر و مادری قرآن این باشد مزد و جزای و سه چگونه خواهد بود امام شاطبی رحمة الله علیه در
حرز الامالی نظر کرده معنی این حدیث را شگرم هینا صریحا و اللذک علیها ملا بس افراد من التاج و العلی فیها خلکو
یا لیقل عند جزایه فی اولئک اهل الله و الصغوة الملا و قرآن اهل خور اشفاعت کند و ستم و محتر شفیعی است
قرآن اهل خور اعظم و ان کتاب الله او شی شافع فی و اعنی غناء و اها با متفضلا فی مبالغه کند قرآن در رضی
گردانیدن خلفا و نماز برای صیب خود و کوفاری قرآن است و در خواهد و ملاز حق تعالی نظر میانشند فی ارضائه لمحیبه
واجد سه سه سو لا الیه موصلا پس ای قاری قرآن چنگ در قرآن زن و قرآن را بزرگ داز تا عزیز و جهان گروی
و از جمله فائز و رستگاران باشی نظم فی ایهما القاری به متمسکا بجماله فی کل حال مجلا فی اما قاری قرآن
باید که در وقت تلاوت ادب نگاه دارد در کل مصحف شش ادب مهمی باید داشت اول آنکه با وضو باشد که بر محدث بیک وقت
مس و محل بر دوام است قوله تعالی لا یمسسه الا المطهرون دویم آنکه بدست راست گیرد و البته بی عذری بدست
چپ نگیرد و سیم آنکه در وقت تامل و در وقت برگردانیدن دست بر جاشیه نماند و چهارم آنکه بر کسی نهد که از زانوی وی بلند تر باشد
پنجم آنکه چون شغل در میان خواندن پیش آید تا منقضی شدن آن کار مصحف را کشاده نگذارد الا که در فیتن او با هم گیرد و دیگر چون با سر
قرآن رود بگشاید ششم آنکه در میان قرآن سخن نگوید تا آن سوره یا آن آیت تمام نکند الا بضرورت تمام و دیده در سطوری نگوید
و چون آیت رحمت رسد توقف کند و از خدای تعالی بدعا رحمت خواهد چون آیت عذاب رسد پناه بخدای تعالی بردارد و نگاه
با سر خواندن رود که مصطفی صلی الله علیه و سلم چنین کرده است و قرآن شقای بیار بیا و دای دل فاسد شده است قوله تعالی
و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للوعدین و کتاب التبیان فی ادب تالی القرآن امام محی الدین نوای
می آرد که مستحب است که چون مصحف در آرد بر خیز نماز برای تعظیم وی زیرا که مستحب است بر خاستن از برای فضلا و علما و اخبار مصحف

اولی در کتاب با صفات اهل تصوف می آرد که من لم يتخلق بالقران والسنة فهو اقلن من الجيفة وكان اعماله مردودة
 در زمره نزه النواظمی آرد که محمد بن حمید گفت چشم من درو میکرد پیش ابراهیم نخعی سینا لیدم از در چشم مرا گفت ای انبی در مصحف
 قرآن نظر میکنی که مرا چشم درو میکند با عبدالله مسعود گفت پیوسته در مصحف نظر میکنی که مرا چشم درو میکند بار رسول صلی الله
 علیه و سلم بگفتم رسول علیه السلام مرا فرمود در مصحف قرآن نگاه میکنی که مرا چشم درو میکند با جبرئیل گفت هم ارادوی میاموز گفت
 دائم در قرآن نظر میکنی فان القرآن دواء لكل داء وقال وتزل من القرآن ما هو شفاء ووجه للمؤمنين حکایت
 عبدالله بن سلیمان الورتی گوید که قرآن بر ابو یزید المقرئ خواندم تمام چون با خرسوزة الحشر رسیدم بدین آیت لوان لنا هذا القرآن
 علی جلیل لوانا یته خاشعنا من صدعنا من خشية الله الی آخر السورة مرا گفت یا اباسلیمان دست بر سر نه چنان کردم که
 او گفت چون از قرأت فارغ شدم سوال کردم که یا شیخ غرض ازین چه بود گفت من قرآن بر جامع بن فضل خواندم مرا چنین فرمود
 جامع گفت من قرآن بر اعش خواندم مرا چنین فرمود و اعش گفت من قرآن بر بوصاح خواندم مرا چنین فرمود بوصاح گفت من
 قرآن بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه خواندم چون با خرسوزة الحشر رسیدم مرا گفت دست بر سر نه چشم چسب رایا
 امیر المؤمنین گفت اذا صدع رأسك فضع يدك علیه واقراء اخر سورة الحشر فانه دواء الصلح و در ترغیب
 حمیدی می آرد که شعیب گفت بنام مسعود رضی الله عنه فرمود هر کس چهار آیت از اول سوره البقره بخواند و آیه الکرسی و دو آیت بعد
 از آن و سه آیت از آخر البقره نزدیک نشود با شیطان و با اهل او و بیخ مگردد و بد و نرسد و نخواند این آیات را بر هیچ دیوانه الا
 آنکه پوش باز آید و شب در خانه که این آیات خوانده شود تا روز شیطان گرد آن خانه نگردهد حکایتی در زمره نزه النواظمی آرد
 که ابو مسلم صفار در کشتی بود با قومی ناگاه باد مخالف برخاست و بوی برآمد و کشتی را در غرقاب انداخت مردم همه نومید شدند
 و قماش که در کشتی بود بدریافتند و استغاثت میکردند ابو مسلم گوید اعرابی با ما در کشتی بود مصحفی داشت از میان ما برخاست و
 آن مصحف را بردست نهاد و گفت الهی اگر کسی نامه دار و از سلطان مجازی بچکس بدو تفرغ من تواند رساند و از بلاها این باشد
 مصحف بر بالا داشت و گفت الهی این نامه تست بماداده از کرمت نرسد که بندگان خود را با نامه خود غرق کنی در حال موج
 بنشت و دریا ساکن شد و ما سلامت برستم در کتاب مغربی می آرد که القرآن هو الکلام المنزل للاعجاب و بسورة منه
 هو عبان معن اللفظ والمعنی جميعا و لیس اخبار النبی علیه السلام لالفاظ و لا معنی جميعا و لیس بهلوه کتاب
 الله تعالی فی المصاحف لیس له ولا لجزئیل علیه السلام تصرف در یلایه صابونی می آرد که گوئیم قرآن خوانده شده
 بر زبانهای ما و محفوظ در دلها می ما و لیکن غیر حاصل است در و غیره و آینده نیست درین محلها و جبرئیل در مدت است و سه سال
 قرآن را تمام در حداد شام بخارسانید و اول سوره از قرآن که نازل شد گوئید سوره اقرآء با سوره یک بود و گوئید سوره فاتحه بود و
 آخر آیه این بود که الیوسا کلمت لکم دینکم و شرح السنه می آرد از ابن عباس رضی الله عنهما در تعظیم قرآن که گفت اگر نه
 آنست که الله تعالی آسان کرد قرآن بر زبانها آدمیان و اللیچکس را استطاعت نبود که تکلم کردی بکلام خداوند تعالی و در
 زمان رسول علیه السلام قرآن در یک مصحف جمع نبود و اول کسیکه قرآن را جمع کرد ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه بعد از او
 عثمان رضی الله عنه چنانکه ابو عمر و حانی در متنق و امام شافعی در قصیده رأی نیز آورده این قصیده که در ایام پیام که مسیله الکذاب

بسیاری از قرآن قرآن را قبضه در آورده بود عمر رضی الله عنه نزد یک ابو بکر رضی الله عنه آمد و گفت ان القتل قد اسعج فی قراء القرآن
وقد خشیت ان یهلك القرآن فاكتبه یعنی بد رستیک بسیاری از قرآن قرآن کشته شدند در ایام پیامد و من از هلاک قرآن تیرسم
جمع کن قرآن را و بنویس ابو بکر گفت چگونه کنم کار را که رسول علیه السلام نفرمود ما را بدان و بر ما عهدی نگرفت عمر گفت افعل فهو
والله خیر یعنی تو قرآن را جمع کن سوگند بخدا که این قصد نیکوست عمر همچنان سبانه میکرد تا حق تعالی ابو بکر را همان رای نمود که
عمر را نموده بود و ابو بکر رضی الله عنه زید بن ثابت را بخواند و گفت ای زید تو مرد جوانی و در زمان رسول علیه السلام کاتب وحی بودی
جمع کن قرآن را و بنویس زید نیز همان گفت یعنی چگونه کنم کاری که رسول علیه السلام ما را بدان نفرمود و بر ما عهدی نگرفت ابو بکر
رضی الله عنه مبالغه میکرد تا حق تعالی زید را همان رای نمود که عمر و ابو بکر رضی الله عنهما را نموده بود و زید میگویی سوگند بخدا که اگر مرا تکلیف
کردندی بکنم که سبها آسان تر بودی بر من از آنچه مرا تکلیف کردند بدان تا جمع میکردم یک یک سوره و آیت قرآن را بر حمت تمام
از صد در رجال و از گریهها و پوست اشجار و اجار و غیر آن و آن چنان بود که هر سوره و آیت که از قرآن نازل شدی کاتبان
برین اشیای نوشتند و در بیت الوحی می نهادند تا غایت که بر شان گذرند و مثل آن نیز می نوشتند زید بن ثابت میگویی در وقت جمع
کردن می نوشتی یک آیت را که در آن رسول علیه السلام شنوده بودم و نمی یافتم از آن زید میگوید چنانکه ناگاه یافتم از آن زید و آنرا از انصاریان
از مؤمنان رجال الحاق کردم از آن سوره دی و آن صحف نزد ابو بکر رضی الله عنه میبود تا آن هنگام که وفات یافت پس از آن
آن صحف نزد حفصه خاتون رضی الله عنها بود که بت عمر فرود بر رسول علیه السلام بود این شهاب میگویی خبر کردم از انس بن
مالک رضی الله عنه حدیف بن الیمانی نزد عثمان آمد رضی الله عنها و گفت یا امیر المؤمنین بدینیک می شنوم از مردمان که اختلاف
میکنند در قرآن اختلاف یهود و نصاری تا کار بجای رسیده که با یکدیگر قتال میکردند و هر کس میگفت این قرآن فلانست
عثمان رضی الله عنه چون این خبر بشنید کسی نزد یک حفصه خاتون فرستاد که آن صحف با فرست تا نسخه از آن برگزیرد بعد از آن
نزد یک ذونیم حفصه خاتون آن صحف را نزد وی فرستاد امیر المؤمنین عثمان زید بن ثابت و عبد الله بن عمر و بن العاص و عبد الله
بن عباس را جمع کرد و فرمود که این صحف را در یک صحف جمع کنید و مردمان را در یک مسجد جمع کرد پس بفرمود تا قرآن را بنویسند
بزبان قریش زیرا که قرآن بلسان قریش نازل شد بر رسول علیه السلام و بر همه اخیر چون قرآن را در یک صحف جمع کردند
از آن صحف بدین نظم و ترتیب که در مصاحف است امر که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه تا هر قرآنی که در غیر آن صحف بود از
صحیفهای دیگر همه را بسوزند زیرا که آنها قرآن نبود در مقتنی می آرد که اکثر علماء بر آنند که عثمان رضی الله عنه چهار صحف نوشت
یکی را بکوفه فرستاد و یکی را بصره و یکی را نزد خود نگاه داشت و بعضی گفته اند هفت صحف نوشته بود یکی دیگر را بکوفه فرستاد و یکی را
بنین و یکی را بحرین اما صح قول اول است و جمهور بر آنند و امام شاطبی نیز در تصدیه رأیه این قصه را نظم کرده است شعر چنان
عثمان مدعورا فقال له : اخاف ان یحاطوا فادرك البشر : فاستخرا الصحف الاولى التي جمعت : وحض
زید : ومن قریشیة نقرا : علی لسان قریش فاكتبه : کما : علی الرسول به انزاله : انشرا : فی حذوه : کما : یهو : کتابة
ما فیہ شکل : ولا لفظ فی حجتی : فصاقی : نسخ منها من المدنی : بکوفه : و شام : و بصر : تلام : بصرا : و قبیل مکه
و البصرین : معین : و صاعت بها نسخ فی شوا قطر : الی بحرمت قرآن که ما را عمل کردن بر مقتضای شتر آن کرامت گردان

فصل سیوم در بیان آوردن بدیعا مبران

بدانکه حضرت حق تعالی را پیغمبرانست که ایشانرا بهندگان خود فرستاده اول ایشان آدم است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وعلیهم اجمعین بدانواعقاد کئی که ایشان بندگان خداوندانند که ایشان را حق بخلق فرستاده و ایشان امینان خداوندانند و هر حکم و فرمان که از انست تعالی بر بندگان رسانیده اند بهر حق و صدق بوده است و یکس از عنده خود گفتند آنچه بخلائق رسانیدند از احکام و نود آن جز بوحی آسمانی و پیغام حق که از حق تعالی بدیشان رسیده و ایشان بر سبیل مانت در استی باستان خود رسانیدند و در آن زیادت و نقصان نگردند و ایشان قبل از ظهور نبوت از کبایر پاک بوده اند که از ایشان از کبایر پنج در وجود نیامده است و بعد از ظهور پیغمبری از کبایر و صفایر معصوم بوده اند اگر ترک فضلی یا فعلی فاضلی از ایشان در وجود آمده که اثر ذات میگویند حق تعالی ایشان را در آن بگذرانسته و حالی آگاه کرده تا از آن باز آمده اند در منور میگوید که رسل آنها اند که حق تعالی وحی فرستاد بدیشان بجهت سبیل علیه السلام و نبی آنها اند که وحی فرستاد بدیشان بلکه دیگر یا ایشانرا بخواب نمودند یا الهام ربانی بدیشان رسید و جن و انس غیر معصوم اند الا رسل که ایشان از صفایر و کبایر معصوم اند اما انبیا از کبایر معصوم اند اما از صفایر میشاید که آمده باشند تا ضعیف نباشد شفاعت ایشان لان من لم یقبل لایر ق علی المبتلی و معتزله میگویند انبیا همچون رسل معصوم اند از گل صفایر و کبایر زیرا که ایشان شفاعت را حق نمی بینند و هر پیغمبر همچنانکه در حال حیوة پیغمبر بوده ابد الا با دچنان پیغمبر است عمل سیج پیغمبر از پیغمبری جایز نیست و جایز نشمری و سیج زن و بیج بنده هرگز پیغمبر نبوده است زیرا که مردان نبوت استهار است و انوش بان استهار است و هر پیغمبر ان اهل شهر بوده اند و هر پیغمبر در هر زمان که بوده هم بصورت و هم سبیت بهترین اهل زمان خود بوده اند ولی هر پیغمبر از اول اهل زمان و شجاع تر بوده در معانیج و در شرح لغات نیز می آرد که می شخصی بود که بعثت کند خداوند او را بسوی بندگان خود از برای رسانیدن آن چیزی که امر کرده ایشان را بدان و رسول نبی بود که صاحب شریعت بود ابتدا و یا نسخ کند بعضی احکام آن شریعت را که پیش از وی بوده باشد پس نبی اعم بود از رسول زیرا که همه رسول نبی بود اما همه نبی رسول نبود در بستان تقیید ابواللیث می آرد که پیغمبران مرسل صد و سیزده بوده اند در بیان آوردن بدیعا مبران حد و معین نباید کرد زیرا که عدد پیغمبران بدیسل قطعی ثابت نشده و حق تعالی فرمود مرصیب خود را و خبر داد در کلام خود قوله تعالی منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک یعنی قصه بعضی از پیغمبران با تو بیان کردیم ماکه خداوندیم ای محمد و قصه بعضی با تو بیان نکردیم بلکه گوئیم ایمان داریم به پیغمبران که بوده اند چنانکه ایمان داریم به کتا بهای خداوند عزوجل و در پیغمبری خضر و ذوالقرنین و لقمان اختلاف است در تفسیر امام زاهدی آرد که صحیح است که خضر پیغمبر است در امامی میگوید که صحیح است که ذوالقرنین و لقمان پیغمبرانند و بیت امالی اینست ه و ذوالقرنین له عبرت نبیا: کن اللقمان فاحذر عن جدال و در منور می آرد که نبوت انبیا حق است و آن حقیقت قاطع مرعذ را و محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر است از برای آنکه او سخن نبوت کرد و ظاهر گردانید بجزه و مجزه امریست خارق مرعادت مستمره را و عاجز می آید توحی از ایشان مثل آن و عاجز است از

تصدیق است بقولی و محمد صلی الله علیه و سلم خیر انبیا و افضل سنیان است و خاتم نبوت است و مبعوث جمیع خلایق از نبی است
 عرب خاصه چنانکه جهودان گفته اند حق تعالی در حق او فرمود تو در تعالی و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا
 و رسول علیه السلام فرمود بعثت الی الاحمر و الاسود یعنی فرستادم مرا بسوی عرب و عجم پس اطاعت او فرض باشد و
 مخالفت او کفر و امر او واجب لا یشکال الا ما قام علیه دلیل ندیه و انسال او صلی الله علیه و سلم چون آحاد
 او میان نیست همچون آحاد ما از روی علم و خلق و او افضل انبیاست و افضل آدمیان و بگرواست محمد صلی الله علیه و سلم
 افضل امتان و دیگر افضل امت او ابو بکر پس عمر پس عثمان پس علی پس تمام عشره مبشره پس اگر کسی گوید ابو بکر و عثمان
 چگونه از علی افضل تر باشند و حال آنکه ایشان در مسایل صعبه رجوع علی میکردند و علی رجوع با ایشان نمیکرد میگوید هم مراد
 بافضل آنست که اکثر باشند از روی ثواب نه از روی علم و بدانکه معراج محمد صلی الله علیه و سلم حقیقت است نه رؤیا پس پروردگار
 خود را دیده و خداوند بادی سخن گفت و او را وصیت کرد و فرزند گردانید بروی و سبل کرد از برای وی و پنیامبران را دیده و وصیت
 درآمد و دوزخ و اهل دوزخ را دیده و اول شافی است و اول کسی که از قبر برخیزد اوست و اول کسی که بهشت درگیرد اوست و مشیت
 او ناسخ شریعت است که پیش از وی بود و مخصوص کرده شد بخضایع از برای اکرام وی و اعظام وی و غیره لا تقدم من ذنبه
 و کتاب شرف النبی می آرد که رسول علیه السلام را هفتاد هزار بار عروج بوده است اما معراج همان یکبار بوده است و
 قدمه معراج در آخرین قسم میباشد انشاء الله تعالی و هرگز هیچ ولی بدرجی نرسد چنانکه در امامی گوید شعر و لیه فی فضل ولی قط
 دهره ان ینبیا و دوسوا فی اختلاف نیز که نبی آفتاب صفت است و ولی چراغ صفت تا اگر وقتی حادثه خبری یابیم پیران
 شعاع آفتاب گردد همه عاقلان دانند که نور آفتاب برقرار است اما چراغ نذمی میرود و بدی می افزورد اما بعضی گفته اند ولی
 چون کمال ولایت رسد حق است که از ماندن این شود سفیان ثوری میگوید پدرم را خداوند بدی گرفت بدشمنی نگیسر
 در اصول الامشی می آرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه لشکر بنهادند فرستاده بود و ساریه امیر لشکر بود کفار در کین ایشان
 بودند عمر رضی الله عنه بر سرب بود لشکر کفار را بر نهانند بدید آواز داد که یا ساریه انجبل انجبل ساریه آواز عمر رضی الله عنه بشنید پناه بگوه
 بردند و سلامت یافتند در شرح اسامه و ترجمه عقاید امام ابو القاسم سمرقندی رح می آرد که دو تن از یاران رسول علیه السلام
 نزد رسول علیه السلام بودند یکی ای چون بازگشتند شب تاریک بود عصائی هر دو نور میداد بر شال شمع چون از یکدیگر جدا
 گشتند عصائی هر یک جدا نور میداد تا بخانه رسیدند پس ثابت شد که کرامت اولیا حق است خلاف مومنان را که کرامت
 اولیا را منکر اند حکایت شیخ ابو بکر آجری رح میگوید در دستبرد او نشسته بودم و خشت می بچشم و آتش میکردم
 جهود را بر من در می چند قرص بود بقاضا آمده بود گفت ای ابو بکر اگر بر صدق دین محمدی مرا ایتمی نمای من ایمان آرم گفت
 سباده اخلاف کنی گفت کنم گفتم تا جاههای خود بیرون کرد و من نیز جاههای خود بیرون کردم و جاههای جهود در میان جاهها
 خود نهادم و حکم بیستم در درون داش انداختم بعد از آن در نغمه و جاهها را بیرون کردم و یکشادم جاههای جهود در میان
 جاههای من سوخته بود و جاه من سلامت مانده بود جهود آن حال مشاهده کرد در حال خلیفه ای بجهه کرده و انگشت برداشت
 و کلمه شهادت گفت و مسلمان شد در خانه منصوره آرد که شیخ کبیر ابو عبد الله خیف قدس سره فرمود که واجب است

که اعتقاد کنند این را که فقر بهتر است از غنا و فقیر صابر افضل است از غنی شاکر از برای خلاص وی از حساب و از عذاب و اقتدار وی بر حمت خداوند بسوی غیر وی و اعتقاد باید کرد که وصول بسوی حق از غیر عبادت محال است و حریت از رقی عبودیت باطل است زیرا که عبودیت هیچ حال ساقط نمی شود و رجوع بعد از وصول جایز است و بنده متمثل شود در احوال تا بصفت و حیاتیان میگردد و از غیب خبر میدهد باعلام الله تعالی او را و بر آب میرود و غایب میشود و از چشمها و طی میشود زمین از برای وی و مسح بهتر است از اصطلام و آفاقه افضل است از شکر و چون صحیح شود توکل فرزند را ندانند و خار و کتب تصوف بعلوم عمل نیست بلکه آن صفت که آراسته بگیرد با و ذات صوفی و او میزبان علم و عمل است و او غیر تقوی و فقرت و فقیران تصرف نیست در اسباب و احوال را نهایت نیست و مر حالی را نهایتی است و ایمان و معرفت و توجید احوال نیست و سماع عارفان را جایز است و مریدان را باطل و سماع نه حال است و نه قربت و ترک اولی لکن آفات و عظم فتنه و پراهل غلبات جاری میگردد که فوت میشود بان احوال از ایشان و اجبات اگر بهوش باز آیند اعاده کنند تا اگر بران حال بانند یا بمیرند از ایشان ساقط شود و شیطان بعین نمیداند که چه در دلهای بند گانست و او را جز و سوسه چیزی دیگر نیست و نفس غیر روح و روح غیر حیوة است از برای آنکه نایم را روح از جسد مفارقت می کند از بدن در حال خواب و واجب است اعتقاد کردن در نفس خود بدی و عداوت را در شیطان عصیان و مخالفت را تا از هر دو خلاص یابی و اعتقاد کنی در خداوند خود فضل و منت را و گمان نیک بر سه بحضرت وی و امید داری از وی فوولا انجیب مر جاءك ولا یقطع علك و الحمد لله اولاً و آخراً انتمی کلامه

| | |
|--|---------------------------------|
| شیرینا شیخ شیخ الاسلام شیخ زین الدین الخوانساری رحمه الله فرموده اند در معانی فقر و احوال فقرا | قطعه |
| دست از طلب حرکت پائی این رسد | کازا که ناوراه نه فقرت بیوت |
| نی فقر صورتی که بود بهمنین کفر | بل فقر معنوی که بود فقر انبیاست |

یکی از بزرگان میگوید فقر نیست که حق تعالی بمصطفی صلی الله علیه و سلم بخشیده است و از انجا هر یکی را نظره داده است و در کتاب التبیان و جواهر القراءه امام غزالی رح می آید که رسول علیه السلام فرمود ما من عمل احب الی الله من جوع و عطش یعنی هیچ عملی نزدیک حق تعالی دوست تر از گرسنگی و تشنگی نیست در کتب تصوفی می آید که فقر شمارا اولیاست و زبور صفتیاست و اختیار حق سبحانه و تعالی از برای خواص خود از انبیا و اتقیا و فقرا گزیدگان خداوند از میان بندگان وی و مواضع اسرار حق اند در میان خلق وی سیرت ایشان خلایق مازوری میرسانند و از بلاها نگاه میدارند و فقر را صابر جلبار الله اند در قیامت و رسول علیه السلام ازین جافرمو و لکل شیء مفتاح و مفتاح الجنة حب المساکین و الفقراء اصبر هم جلساء الله یوم القيمة الهی بای روی او لیا ئی خود و محرمت فقر اصرافی مشرب که لهای را اصرافی گرامت فرمای و از بی آبروی

دینا و آخرت ما سکینا را نگاهدار

فصل چهارم در ایمان آوردن بر روز قیامت

بدانکه روز قیامت آمدنی و واقع شدنی است و در آمدن قیامت هیچ شک نیست قوله تعالی وان الساعة آتیة لا ریب فیها و زنده گردانیدن خلائق حق است که وان الله ینعث من فی القبور هر کس آمدن قیامت را منکر شود کافر گردد

زیرا که انکار رضی قرآن کرده باشد و ایمان آوردن بروز قیامت کرویدن است بدل و اقرار کردن بزبان مرآن چیز را که قرآن و حدیث خرداده از ان احوال و احوال قیامت و آخرت از سوال گور و عذاب قبر و زنده شدن آدمیان و نامرغ خوردن و وزن اعمال و نگه داشتن برصراط و عوض و شفاعت و دوزخ و بهشت و جزا و سزا و عذاب و راحت و محله مانند مؤمنان در بهشت و جاوید بودن کافران و مشرکان و منافقان در دوزخ و خلاص عاصیان و پیرون آوردن ایشان از آتش و دور آوردن ایشان بر بهشت و عفو کردن از کبایر و عذاب کردن بر صغایر و دیدار حق تعالی امر مؤمنان را پس از در آمدن بر بهشت بهمی حق و صدق است و قیامت قائم نشود مگر بر بدان آدمیان چنانکه در صحیح مسلم می آید از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لا تقوم الساعة الا علی شئوا الناس یعنی قیامت قائم نشود مگر بر بدان آدمیان یعنی تا یگان در میان باشد حق تعالی قیامت را نگاه دارد و در حدیث دیگر فرمود که قیامت واقع نشود تا آن زمان که یک کس باشد در زمین که الله الله گوید اما چون زمانه باخر رسد و فساد در زمین ظاهر گردد فرمان حق تعالی در رسد با سرافیل که ای سرافیل صورت دردم سرافیل صورت دردم فرخ و سعیت در ملکوت اقتدر زمین لرزیدن گیر و چنانکه حق تعالی از ان حال خبر داده است قوله تعالی و یوم یفزع الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض زلزله در زمین اقتدر شیر و بنده از شیر دادن باز ماند همه بار و اوان یکی بار بار بنهند و آدمیان همچوستان بیفتند و حال آنکه ایشان مستان نباشند لیکن از سعیت قیامت و سختی عذاب خداوند آن چنان کردند حق تعالی در کلام مجید خود از ان حال خبر میدهد قوله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم الی قوله و لکن عذاب الله شدید و این نغمه اول باشد و سرافیل سه کرت صورت مدبیک روایت نغمه اول النغمه افزع خوانند و دوم را نغمه الصعق خوانند نغمه سوم را نغمه البعث خوانند چون نغمه دوم درود همه جانوران بمیرند چون نغمه سوم درود همه بگیار زنده شوند در صحیحین می آید روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ما بین النغمین ادبون یعنی میان دو نغمه چهل باشد یعنی نغمه که بمیرند و نغمه که زنده شوند چهل باشد اما تحقیق معلوم نمی شود که مراد رسول علیه السلام چهل سال بوده یا چهل روز یا غیر آن اما بعضی بر آنند که چهل سال باشد چون حق تعالی خواهد که خلایق را زنده گرداند فرمان دهد تا بری بر آید و چهل شاخه روز باران بار و دوران چهل شبانه روز آبی می آید از آسمان مانند منی مردان چنانکه از مشرق تا مغرب دوازده ارش بالای آب باشد آن آب با خاک همچون شود و باز حق تعالی صورت خلایق را پدید گرداند و جسم و جسد جمله را تمام گرداند چنانکه بوده آن گاه جمله ارواح را در شاخهای صورت در آزند و صورت راهفت شاخ باشد چون سرافیل صورت درود ارواح جمله بگیار در هوا پراکن شوند و هر روح بقالب خود فرو آید و از فرشتگان اول چهار ملک مقرب را زنده گرداند یعنی جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را علیه السلام و از آدمیان اول حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم زنده گرداند و آن چنان باشد که جبرئیل را با هفتاد هزار فرشته بود که بدینا فرستد و چهار چیز با ایشان باشد براق و حله و کمر و تاج جبرئیل با آن فرشتگان بدینا فرود آیند پس بنید و نیا قاع مصعفت شده بیچ جان می در دنیا بندی و پستی مانده همه با من گشته جبرئیل مدینه و روضه رسول علیه السلام را بنیاید گوید بار خدایا دانانتری که روضه حبیب ترا نمی یا بم فرمان رسد که ای جبرئیل او را بخوان تا ترا جواب دهد جبرئیل او را بنیاید یا سید قاب قوسین یا حبیب الله یا خلیل الله بهم نام که بخواند جواب نشود

چون گوید یا شفیح المذنبین حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم جواب دهد جبرئیل بسر و ضمه لطیفه حضرت نبی علیه السلام
آید گوید قریب رسول الله بر نیزای رسول خدای رسول علیه السلام چون آواز جبرئیل بشنود باز شنید خاک از سوی و روی
خود بینشانند گوید یا جبرئیل امر و چه روزت جبرئیل گوید یوم الحسنة و الذماتمة و یوم العقیقة و یوم القیمة رسول
علیه السلام چون نام قیامت بشنود گوید یا جبرئیل حق تعالی با امت من چه کرد حال عامیان است من کجا رسید جبرئیل
گوید یا رسول الله بنور حق سبحانه و تعالی ایچکس را از آدمیان زنده نگردد انبیه فرمود که اول تو بحساب گاه آئی تا باست تو
چنان معاملة کنم که تو را حق باشی رسول علیه السلام حضرت حق تعالی را شکر کند حله و پو شد تاج بر سر بند کمر شفاعت در بند
بر براق عزت سوار شود بمصرات حاضر آید آنگاه خلایق را زنده گرداند چون سزاگور بارها ز اول اتمام ایشان کن باشد
که بسرمینی خود نظر کند تا ببیند که سفید روی بر انگیزد شده اند یا سیاه روی نمود با الله آنگاه آسمانها را زمینند پاره پاره شده که
اذا السماء انفطرت ستارها را بیند فروریخته که واذا الکواکب انتثرت دریاها در جوش آمده دور یکدیگر کشاده و بنظر
یک دریا گشته و اذا البحار جفرت کوهها از رخ بر کنده شده دور پها پها گشته که واذا البحال سیرت عصره عدل نظام هر
شده بول و یاست قیامت همه جای رسیده حسرت و ندامت بالا گرفته خلایق را در قیامت در عرصه مصرات نجاه موقت
بایستند در هر موقت هزار سال ایشان را باز دارند عزت هر بیجا مبرای نصب کنند امت هر سفیری و پدای علم اوج می شود آنگاه فرمان شود
تا همه انبیا باستان خود پدای علم حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم حاضر شوند این است آنچه رسول علیه السلام فرموده ادم و من
دونه تخت لوانی علم رسول ما را علیه السلام لوانی الحمد خوانند آنگاه تا چهار پلان شود بعضی را تاسه بدست راست و هند و بعضی را
بدست چپ هر کسی کرد از خود را بیند و نامه نوشته آنچه کرده باشد در دنیا همه بیاد ایشان دهند تا هر فردی از افراد خطاب بپرسد که ای سرپر
ضایع کرده نام بخوان دای جوان بیباک نام بخوان ای عالم بی عمل نام بخوان ای زاهد ناپا راسا نام بخوان ای سرپوشیده
روی بنا حرم نموده نام بخوان ای نمازها از وقت برده نام بخوان ای پد و مادر آزرده نام بخوان ای حق شرع خود گذشته نام بخوان
افراء کتابک کفی بنفسک لیوم علیک حسیبا ای بنده نام خود بخوان بنده است نفس تو امر و ناز روی حساب تو یعنی
حساب خود خود کن گواهی خود خودده قاضی خود خوب باش حکم خود خود کن تیزان عدل بیا و زند و آن میزان بیزان خلایق نماز و اوزن
یومئذ الحق اعمال بندگان بسنجند و مقدرات طاعت و معصیت بنده را معلوم گردانند یعنی میزانی که شایسته آن باشد خلایق محترمه
را ایشان وزن اعمال را مکنزاند و رامالی میگوید شعر و حق وزن اعمال و جوری به علم متن الصراط بل اهتتالی و همه را
بر صراط گذر فرمایند هر کس درین عالم بر صراط مستقیم راست ایستاده بود باسانی گذرد و بهر کس بر صراط راست نایستاده بر صراط
راه نیابد و بدو رخ افتد نمود با شدت است ای که در دنیا زرقتی بر صراط مستقیم و در قیامت بر صراط جاهی تشویش است و بیم
همه را بر صراط بدارند و پیرند از هر چه کرده باشند و حقیقت صدق از صادقان طلب کنند و هر انبیا از انبیعت کنند و صراط بر کافران
از شمشیر بران ترو از شب تاریکتر و از موسی بار کینه و از آتش سوزان تر بود اما بر مؤمنان نه چنین بود بلکه در حدیث آمده است
که پهنای صراط بر اوادی بود یعنی از برای مؤمنان و بیشتر را نیز و یک گردانند از برای متقیان که واذا لفت اللجنة للمتقین
و دوزخ را ظاهر و حاضر گردانند از برای گمراهان و نافرمانان که و تبرئت الجحیر للخواصین و ان روز مؤمن و کافر از یکدیگر جدا شود

قوله تعالی وامتلا ویومها المجرمون واین بر سر دوره باشد زهی فصیحت و رسوائی زهی صورت و صلابت دران وقت که این ندا در رسد زهی عجز و بیچارگی که بیگانگان زهی خواری و نگوشتاری نافرمانان در انحال که این خطاب بشنوند که چه شد ای مجربان از مطیعان گروهی را با لطف و نوال بیست میبندد و گروهی را با سلاسل و اغلال بدوزخ اندازد فرمان حضرت لایزال در رسد که ای ملایکه دوزخ را برصوات حاضر گردانید قوله تعالی و حی ایومئذ بیجهت میبندد الایه در تفسیر و سبطی آورد معنی این آیت این حدیث را که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دوزخ را بقصد هزار هاراست هر چهار بر ازانان بقصد هزار فرشته میکشند و می آورند هنوز میان دوزخ و اهل عصاات دو سست سار راه مانده باشد که چنان بفرود که صد سست اند هزار نقطه نبوت بدوزانو در افتند و هر یک گویند نفسی نفسی خدا یا نفس ما را سالم در انحال از اهل عصاات بچکس ستاده نماند الا صاحب لبراهه یعنی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم که ایستاده باشد و عصا بدست گرفته و طلیسان شفاعت بر دوش دوزخ را بنید می آید پرچوش و خروش و از خشم بر خور می جوشد قوله تعالی اذا داتهم من مکان بعید سمعوا لها نقیظا و ذفیرا و قوله تعالی و هی نفور

نکاد نمیز من الغیظ چون حضرت نبی صلی الله علیه وسلم دوزخ را بنید بان صلابت می آید پیش دوزخ باز و در خطاب حضرت عزت در رسد که ای دوزخ صیب ما را مطیع و فرمان بردار باش چون سید عالم علیه السلام نزدیک دوزخ رسد بانگ بر دوزخ زند که ای دوزخ ساکن باش دوزخ ساکن نشود و گوید یا رسول الله مرا با تو چکار است و حال آنکه حق تعالی حرام گردانیده بر من گوشت ترا دران حال انبیاء مظلوم رسولان کرم همه نفسی نفسی گویند و خواجه علیه السلام اصتی اصتی گوید ای صاحبی بیچاره وقتی که انبیاء با کمال نبوت حال ایشان چنین باشد هیچ دانی که حال ما عاصیان جنس را بر روزگار چگونه خواهد بود

| | | | |
|----------------------------------|------------------------------|-------------------------------|----------------------------------|
| روزیت و زفر و پردهم شو و غوغا | عاقل چرا سازد امروز کار فردا | قاضی خدای باشد روح الیوم تاکد | نی از شون تقصب فی نیل فی محابا |
| فدا که خلق عالم از خاک سر بر آند | بینی همه با نهار پر و ادرین | خلقان چنان گردیدار نیست قیامت | از آب چشم ایشان گرد زمین چورد با |
| از حسرت و دامن در طعنه ملامت | در عمر قیامت حسرت گرفته بالا | مادشده گریزان از پیش فرقه این | بهر برادران جان شده تبرا |

قوله تعالی یوم یقر المرء من اخبیه و امه و ابیه و صاحبته و ینبیه روز قیامت روزیت که مراد از برادر خود برگردد و فرزندان از مادر و پدر برگردد و شوهر از زن برگردد و پدرا از پسر برگردد ای برادر یاد کن از ان ساعت که تزداد و توقف حساب بدارند و یک یک گناه ترا باروی تو آزند قوله تعالی یوم یقر المرء الناس لرب العالمین و اگر منکر نشوی دست و پای تو بر تو گواهی دهند قوله تعالی الیوم یختم علی افواههم و تکلمنا ایدیم و نقشه هدا جلهم و ما كانوا یکسبون امروز کاری کن که فردا دست و پای تو بر تو گواهی دهند فر و کاری کن امروز که فردا بی دست و قدم مفید ه دهند بر تو گواهی دهند و زود عدل و راستی خواهد بود و او مظلومان از ظلمان ستانند تا گویند شاخ آور که بر کوفه سفیدی شاخ جیف کرده باشد آرزو مگات خواهد بود آنگاه سایر حیوانات که غیر شنگان آدمیان و پر بیان و دیوان باشند و آنچه خداوند تعالی خواسته باشد که ماند فرمان شود که خاک شود همه بیکبار خاک شوند آدمی کافر چون آن حال مشا به کند آرزو برود که خاک شود که از گناه پاک شود قوله تعالی و یقول الکافر یا لیتنی کنت تو با در تفسیر مدارک و غیر آن از تقابیری آر که این سخن دلمان روز را بلیس گوید یعنی چون عرو جلوه آدم و آد میان دلمان روز مشا به کند گوید یا لیتنی کنت تو با ای کاشکی من نیز از خاک بودی و گفتنی آنا خیر مننه تا بودی که امروز این عز و کرامت یافتی

در بعضی از تفاسیر می آید که کافر می بود نام او از ناب و عمر خود در کمتر بسزیه بود و از عمر ایمان یافت فردای قیامت که او را
 بهشت می برند کافران چون آنخل مشاهد کنند مجال وی آرزو بر بند و گویند یا لیبنتی کنت ترا با و کافر ایجا هم جسم او باشد
 در تقاسیم آید که هر گاه نام بدست راست دهند حساب وی آسان باشد و قولی که فاما من اوتی کتبا به بیمنه فنوف
 بحاسب حسابا بایسید الله و حساب سیر را در مدارک بعضی اعمال تفسیر کرده اند یعنی اعمال بنده را بروی او من کنند با او وی
 مناقشه نکنند قول دیگر آنست که حساب سیر آن باشد که بدیها را در گذرانند و نیکیها را قبول گردانند شیخ علاء الدین مروری رح در
 تفسیر خود می آید که فردای قیامت نامه اعمال بنده را بدست وی دهند در همه نامه خود یک نیکی بنمید گوید خداوند اگر این گناهان
 کرده ام اما بعضیهای عجات نیز حاضر شده ام و نیکیها نیز کرده ام و هر چه بدی می نمیم در نامه خود حکایت زمان رسد که ای
 بنده این بدیهای تست که بر یک روی نامه نبشته اند نیکیهای ترا بر طرف دیگر نبشته اند تو بدیهای خود را بخوان تا بدانی که چکار کرده بنده
 آغاز کند و بلند بخواند فرمان رسد که ای بنده آهسته خوان تا همسایگان تو نشنوند و دیگران بر گناه تو اطلاع نیابند بچهاره
 نامه خود را خواند گیر و بگرنگه که رسد بنظر آید که این ساعت از وی در وجود آمده چون تمام بخواند سر خجالت و پیش آفتاب
 فرود سر خجالت در پیش زمان بود در پیش پاک که گنگاه پیشد نیز مساری هست بنده ترسان گردد و دل بر عذاب بنهد فرمان رسد
 که بنده من قد عقرت لك بیا مرزیدم گناهان ترا و هر چه کرده از تو عفو کردم ای بنده و نیکیهای خود را بخوان بنده آغاز کند
 و آهسته بیخوند فرمان شود که ای بنده بلند بخوان تا همسایگان تو بشنوند که چینیکیها از تو در وجود آمده بنده نامه حسنت خود بلند
 بخواند خطاب حضرت عزت در رسد که قد قبلت منك ای بنده من همه را از تو قبول کردم بفضل من بهشت روا ما کسیکه
 مناقشه کند با وی در حساب عذاب کرده شود چنانکه در صحیحین بروایت مادر مؤمنان عائشه صدیقه رضی الله عنها می آید از رسول
 صلی الله علیه و سلم که فرمود من نوقش الحساب عذب و در صحیح بخاری می آید نیز بروایت عائشه رضی الله عنها از رسول
 علیه السلام که فرمود لیس احد یحاسب لاهلك یعنی نیست هیچکس که با وی حساب کند الا آنکه هلاک کرده شود و در صحیح
 مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود لیس احد یحاسب لاهلك یعنی نیست هیچکس
 که با وی حساب کند الا آنکه هلاک کرده شود و در صحیح مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود یدخل
 الجنة من امنی سبعون الف بغیر حساب یعنی از امت من هفتاد هزار بهیشت در کیند بی حساب و در تفسیر حقایق می آید
 از ابو حفص حلاله که گفت هر کس داند که وی سهوت و محاسب خواهد بود و از معاصی باز نماند بدست نیکی او خبر داد از سر خود که ایمان

ندارد و سبب حساب الهی حساب قیامت را بر ما آسان گردان

فصل پنجم در ایمان آوردن بر تقدیر نیکی بدی که از خداوند است عز و جل

بدانکه معنی تقدیر آفرینست یعنی بگری و با و داری که نیک و بد همه آفریده خداوند است و هر چه آفرید بعد از حکمت آنست بد از
 رنج و راحت و بیماری و تندرستی و توانگری و دوریشی و عز و جمل همه بعد از آفرید و ظلم خود از وی ممکن نیست که ظلم آن باشد که در ملک
 غیر تصرف کند و با وی مالک دیگر محال باشد و بدگان و اعمال ایشان از خداوند آفریده قولی که تعالی دانند خلق فکر و مانتعمون جز او

آفریننده

آفریننده دیگر نیست و اگر همه آنکه باطل که همه خلائق جمع شوند و خواهند که یک گس یا فرزند هرگز نتوانند و اگر گس چیزی را ایشان
بر باید نتوانند که آن چیزی از وی باز نماند طالب و مطلوب هر دو ضعیفند قوله تعالی ان الذین تندعون من دون الله

من یخلقوا ذبابا و لواجته جواله وان یسلهم الذباب شیئا لایستغنون و منه ضعف الطالب و الطالب
جہل و عجز ایشان و آنکه باطل ایشان از دین آیت و انمود تا عالمیان بدانند که قادر مطلق و آفریدگار بحق حضرت جلال خداوند
فریح مسلم می آید بروایت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنہ از رسول صلی الله علیه و سلم کہ فرمود اعلوا فکل میسر لما خلق یعنی
عمل کنید کہ هر کس از برای هر چه آفریده اند آن کار بروی آسان کرده اند یعنی هر گز انیک بخت تقدیر کرده شده رفتن راه بهشت و کار اہل
سعادت بروی آسان کرده شد و هر گز بد بختی تقدیر کرده اند کار اہل دوزخ و رفتن راه دوزخ بروی آسان کرده اند پس هر گز انوقت طاقت
و خیرات و اوقات اہل سعادت و سبت و ہر کار و بار گذارند تا از وی ہر شرف و فساد آید آن دلیل شقاوت و سبت و در صحیحین می آید
بروایت ابی ہریرہ عنین علی کرم الله و جہل از رسول صلی الله علیه و سلم کہ فرمود بیچ یک نیست از شما الا اگر تقدیر شدہ جائی باش وی از دوزخ
یا از بہشت یا ران گفتند یا رسول الله اعتماد و تحسینم بر آنچه تقدیر شدہ رسول علیہ السلام فرمود عمل کنید کہ ہر کس اہل سعادت است
عمل اہل سعادت بروی آسان کرده اند ہر کس اہل شقاوت است عمل اہل شقاوت بروی آسان کرده اند رسول علیہ السلام این آیت
بر خواند قوله تعالی فاص من اعطی و اتق و صدق بالحسفی قوله للحسفی و تفسیر نوادری آید این حدیث کہ رسول علیہ السلام
فرمود سوگند بدان خدای کہ جز او خدای دیگر نیست کہ کس باشد از شما کہ عمل میکند بعمل اہل بہشت تا نامزد میان او و میان بہشت مگر
یک ذراع تقدیر ازل بروی بسفت گیرد تا عمل کند کہ آن عمل اہل دوزخ باشد تا آید و دوزخ بشومی آن سوگند بدان خدای کہ جز او
خدای دیگر نیست کس باشد از شما کہ عمل میکند بعمل اہل دوزخ تا نامزد میان او و میان دوزخ الایک ذراع پس تقدیر خدا بروی پیشی
گیرد پس عمل کند کہ آن عمل اہل بہشت باشد تا بسبب آن بہشت در آید تا بدانی کہ کار ازل دار و نہ عمل کار خلق دارد و مخلوق
پس ای بر او رجای آن دار و کہ ما شب و روز از گریہ و زاری نیاسائیم کہ نمیدانیم کہ عاقبت کار ما چه خواهد بود ازین جا ست کہ ہر سہرات
خواجہ عبد اللہ انصاری رح گفته است ہمہ کس از روز آخری ترسند و من از زوال می ترسم تا آن روز تقدیر چو در فہم است و شمع
پیش از سوخ تو برنج جانہا کشیدہ اند و طغرائی نیک سختی و نیل بد اختر می بای بسازا ہدینیکو کار کہ ختم عمر وی بر شقاوت خواهد بود و
ای بسا فاسق خراب روزگار کہ عاقبت وی بسعادت خواهد بود و مصلحت این مشکو کہ مراد از آن اورنگ خان باوید ہر پیدہ اند

نویسد ہم مباحث کہ زندان دہ نوش | ناگہ یک خروج بمنزل رسیده اند | قال النبی علیہ السلام انما الاعمال بالخواص یعنی بہشت

و جز این نیست کہ کار ہا مستتر باخر ہاست ابو ذر عہ رازی رح میگوید کہ آن روز کہ حق تعالی بینا سہری مصطفی صلی الله علیه و سلم را ظاہر
گردانید و جبرئیل علیہ السلام وحی بوی آورد و در ہمہ دنیا اہل ایمان بسی تن می رسیدند و آن روز کہ رسول علیہ السلام از دنیا سفر کرد
صد ہزار و چہار ہزار ہزار عالم از وی ماندہ بودند کہ حدیث و علم روایت کردند تا بدانی کہ آخر کار ہا مستتر بدینا شد خط در دران فاسق

خواب روزگار کش کہ تو بنیدانی کہ آخر کاری چو خواهد بود **ب**
در چشم تو این دو آن ضعیف است و تو بیست
و باطن او خداے میبند چہیست
ناراندہ خوانندہ کہ میداند کیست | بر ظاہر حال ہر کس حکم کن

حکایت سفیان ثوری طیب الله روح میگوید یکس باشد کہ در بندہ پیش بت روی بر زمین می نہد و در عاقبت او دوست

| | | |
|--|--|--|
| حق خواهد شد یعنی درازل چون حکم وی بسعادت رفته روزی بود که فضل ربانی و تائید آسمانی در رسد و پیش از مرگ اگر چه یک ساعت باشد نیم نفحات الطاف خود بمشام جان او رسد تا از دل شکسته و جان خسته او این نفس بر آید | | |
| رباعی | از مینار بگذر و بسج بیگانه مگرد | |
| چون شهسوار هدایت لشکر ضلالت از ممر که سبزه او منزهم گرداند و سلطان ایمان و توحید در دراز ملک دل بیاد شایه بنشیند که اولئک کتب فی قلوبهم الایمان آنها که اصحاب وصول وصالند و اباب فضل و لوائذ ایماز در زیر توبه غیرت متوارس و مستورانند که اولیائی سخت قبائی لایعرفه و غیره ایشان شوریده و حالند و بشوئیده مقاله دردی سرو سامان و بی پروا بلند در وقت بهار در باغهای درمی آئی میوه های نارسیده را می بینی بعضی ترش و بعضی تلخ بعضی زحمت و بعضی بی مزه چون روزی چسب بروی بگذشت بادی چند بهاری بروی فریده آفتاب تابستانی بروی تافت ناگاه دیدی که آن ترشی و تلخی دی برفت زحمتی از وی زایل شده بی مزگی وی بجلاوت و شیرینی مبدل شده لذت و راحت در وی پدید آمده و از استرگاری گاهی نیست چه دانی ناگاه بود که با هدایت بران عاصی نراب روزگار و زود آفتاب عنایت بروی تابان تلخی مشق و مصیبت وی بجلاوت توبه و طاعت مبدل شود سیات او را بحسنات بدل گرداند که اولئک یدل الله سیئاتهم حسنات تا از هر ذره از ذرات وجود وی این آید که | | |
| شعر حال شیدا می کنی بی بینی | عبادت نشست بار دیگر | وزند است زبان تو به نکشاد |
| در عصیان به بست بار دیگر | که نخو اهر شکست بار دیگر | حکایت در کتابی میدیدم که شیخ ابوسعید قدس سره |
| معاصر بود با ابوعلی سینا وقت نماز در آمد شیخ فرمود که نماز بگذاریم ابوعلی در جواب شیخ گفت | | |
| رباعی | انکار ده چکرده کرده چون ناکرده | |
| ما یم پیش او تو لا کرده | وز طاعت و مصیبت نبر کرده | آه چاکه عنایت تو نباشد |
| شیخ ابوسعید در جواب فرمود رباعی | ای بیخ نکرده نیک و بد با کرده | و آنگه بخلص خود تن کرده |
| ناکرده چکرده کرده چون ناکرده | حکایت نقل است که بعد از وفات صدیق عمر رضی الله عنه خلیفه او ی یعنی خاتون او را بصفه خود آورد و بعد از آنکه او را بخانه خود آورد گفت ای فلان نه بدان و آگاه باش که از برای هوای نفس بنگاه خود در نماز کرده ام بلکه مقصود آنست که ما زندگانی روز صدیق را میدیدیم اما نه زندگانی شب وی خبر نداریم ما آگاه کن که زندگانی وی شب چگونه بود تا اقتدا بوی کنیم گفت من صفت آن تمام نتوانم گفت اما از آن جمله یکی با تو گویم بجز آنکه صدیق اکبر رضی الله عنه چون نماز خفتن در سجده بگذارد وی و بخانه آمدی در گوشه آن خانه پیشتی و سر سجده تفکر فروردی بهم بران حال می بودی تا سحرگاه چون سحرگاه شدی سر بر آوردی و آپی بگردی بوی جگر سوخته محمد را بگفتی چنانکه هر کس بدر خانه ما بگذشتی پنداشتی که در خانه ما جگر را پیش نهاده اند ای درویش صدیق اکبر که خیر است بود زندگانی وی چنین بوده و از خوف حق دینی نیازی خداوند جلوی کباب بوده من تو با این نوع معامله بگریه و زاریه سزاوارتریم درم چه خورم و چه بخرم چه پیمان رسید حرص مرده ریگ بیابان نیرسد فرود آورد و سر تا که پیمان رسید عمره و پیمان حرص مرده ریگ بیابان نیرسد چون میدانی که نترسگاه تو گوست چه چشم دولت از دیدن خط کار آخرت کوز است ای بیچاره سرگردان روی بطاعت کن و بداده حق قناعت کن تا کی در طلب پیش وی از کار سازی مرگ ماضی و پیشی شعری | |
| قناعت کن بقرص جنبه کنان گندم کن | ریاضت کش درین عالم دران عالم تم کن | |
| چو پیلوی بینی بر خاک می پوشی کفن بر روی | | |

بر و خواجسته که از جامه سنجاب قائم کن نقلت که شیخ جنید بغدادی رحمه الله وقتي که از دنیا سفر میکرد اضطراب بسیار نمود کار بجائی رسید که مردمان تبریزند گفتند ای شیخ ما را امید خلاص برکت شفاعت تو بود این چندین اضطراب بصیبت دلهای ما را شکستی شیخ چشم بکشا دوگفت ای یاران من بفتاد ساد طاعت و شیخی خود را برین درگاه بوی آوج حجتی می نموند بادی نیازی و زمان گشته و آنرا در اهتزاز آورده اند نه لکم باور دست یابا و قبول خطبه برآید شیخ گفت الله و جان من مناسبت کرد غسل در وقت غسل هر چند تکلف کرد که آب بچشم شیخ رساند عاجز آمد و نتوانست با نفس آواز داد که ای عسال رحمت خود مدد که چشم جنید بیدار حق نباش شده جز بیدار حق کشاده نشود و در وقت صبح قیامت که سرز خاک برآرد بگفتگوی تو خیزم استجوی تو باشم حکایت سری منطقی رح میگوید که معروف کوفی را بعد از وفات دی بخوابیدم که در زیر عرش خدای بود و فرمان حق رسید که ای ملاک میباید که این کسیت گفتند خداوندان تو داناتری ندا آمد که این معروف کوفی است که از شراب محبت ما مست گشته بهوش نیامد مگر بدیدار ما خوشا وقت دوستان حق قطع

فی بهشت تو شمر ز من سانی فووان | مراباده چه حاجت مست بوی تو باشم | حدیث و منتهی گویم گل نبخشینویم | جلال جوی خود بود ان بسوی تو باشم

و این معنی جز بعبادت ازلی و لطف حضرت لم یزلی دست ندید ذلک فضل الله یؤتیته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و تفسیر سورا بادی می آرد که دعوت را عام کرد تا همهت بخل نبود اما هدایت را خاص گردانید تا مانگن سفر نمود که هر گمراهی را بر سر ای شایسته بهشت و دیدار وی نیست و نیست این جمله مگر بتجدیری ذلک تقدیرا لعزیز العظیم در صحیح مسلم سے آید روایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود و کتب الله مقادیر الخلاق قبل ان یخلق السموات و الارض تخمسین الف سنه قال و عرشه علی الماء یعنی تقدیر کرد و حکم کرد و قضا کرد خداوند جل جلاله و قلم را فرمان داد تا نبوشت در لوح محفوظ تقدیرها که خلائق را پیش از آفریدن آسمانها و زمین به سنجاه هزار سال و گفت رسول علیه السلام که بود عرش خداوند بر آب در شرح سماعت می آرد از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود آن هنگام که حق تعالی خواست که میافریند آب را یا قوت سبز سیاه فیدان از بر سر نظر کرد و بهیبت بآن یا قوت آن یا قوت از بهیبت نظر حق آب گشت پس باد را بیا فید و آب را بر روی باد بداشت پس عرش را بیا فید و بر روی آب بداشت این است آنچه رسول علیه السلام فرمود و کان عرشه علی الماء و نیز در شرح سماعت که حق و شرح هر دو از اولغات شاد این فقیر است می آرد که اول کتببتین گفته اند مراد از آب درین حدیث علم است و الله اعلم بهر دو رسول الله صلی الله علیه و سلم آلهی ختم عمر بر ایمان گردان و از خوف خائت در وقت رفتن مادر این گردان و بشارت لا یتخافوا ولا تحزنوا و اسط ملائکه بکونن جان بکیران آمین رب العالمین

باب سیم در بیان ایمان و درین باب و فصل است
فصل اول در شرایط ایمان و در ماهیت ایمان

در کتب عقاید و اصول کلام می آرد که ایمان را پنج شرط است بشرط وجود ایمان و آن اخبار متواتره ثابتة است از رسول علیه السلام و بشرط وجود ایمان و آن عقل و بطنی است بقول جمهور و بشرط صحت بیان و آن نقل و ادراک است و بشرط قبول ایمان و آن قبیل الیاس است و بشرط بقای ایمان و آن خلوصان و حنان و ارکان است از سنائی ایمان و عبارت دیگر آمده است که ایمان سهشت

شرط است اول بلوغ و دوم عقل سیم ایمان بنیب چهارم غیب از خدای تعالی دانستن پنجم حلاها با رحلال دانستن ششم حراجهارا
حرام دانستن هفتم از عذاب ترسیدن هشتم برحمت نامید و اربودن اما بینا و ایمان در رساله مقدمه آورده است که بنیاد ایمان علم
یقین است یعنی مؤمن به ارجان یقین کند که بتفکیک هیچ مشکک در شک نشود و آن مؤمن به ادر حدیث ان مؤمن بالله عیان
ست و ایمان باور داشتن مؤمن به است در سوزی آرد که ایمان اقرار بر با نیست و تصدیق بدل بودانیت خداوند تعالی و بصفاست
ثانیه که قدرت و بقا و حیوة و علم و سمع و بصر و ارادت و کلام است و بلاگه وی که ایشان اجسامند و او اجنه و عمل کننده اند با هر وی و
یکت وی که قدیم است و نقدیم و قنا غیر نیست در کلمات و حروف وی و بر پیمان بران وی و بجمع آنچه از خداوند آورده اند و بیان که کفر
افضل ایشانست و خام انبیاست و بر وز قیامت که ابتدای و فسخ اول صورتها بود و انتهای وی استقر اهل بهشت در بهشت و
در آمدن اهل دوزخ در دوزخ و مقدار آن روز پنجاه هزار سال خواهد بود از ایام دنیا قوله تعالی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة الایه و مرآن روز راتاهاست مناسب حال که در وی خواهد بود یوم القیمة از برای قیام قیامت که در وی یوم الدین از
برای جزا و در وی یوم الفصل از برای جدا کردن میان مطیع و عاصی در وی یوم الجمع از برای اجتماع اولین و آخرین در وی
و یوم المحسرة از برای نیکو کاران که چراغی زیادت نکو و بدی و حسرت بدانکه چرا بدی کردیم و امام طحیمرح میگوید ایمان پرور آخر آنست که
انزرا کنی و اعتراف آوری که آن روز انتهای دنیا خواهد بود و ابتدای آخرت و بیان اقرار از امام اید اقرار بربوبت عالم پس کسی که گوید و بنیا
قدیم است کافر و در این شش چیز که مؤمن به است ارکان ایمان آمد و مرایان را شش بسیارست که بان کمال ایمان است و
عد در حدیث افضلها قول لا اله الا الله واد نهما ماطة الاذی عن الطریق دالت بر کثرت میکند بر جهر و هر کس
اقرار کند بزبان با وجود اسکان مؤمن باشد از برای آنکه ترک بیان از غیر عذر دالت بر فوات تقدیر میکند انهی کلام المنور امام جلیل
ابوالمعین نسفی رح در تهید خود و امام نورالدین بجاری در کفایه خود و مولانا حسام الدین سنغانی در اصول خود میگوید ایمان تصدیق محمد
رسول الله است در آنچه از خداوند تعالی آورده است و همین قول در کتاب عالم مستعمل از امام عظیم رح مروست از امام علم الهدی
ابو منصور مازیدی رح نیز مروست و اختیار شیخ ابو الحسن و محققان از متکلمان و اشاعره و شافعیین است و مولانا سید الدین
تفتازانی علیه الرحمۃ و الرضوان و شرح مقاصد میگوید بلاشک ان المقصود من التصدیق والتسليم واحد حاصل سخن
آنست که ایمان تصدیق بدل است و تصدیق بدل تسلیم است و تسلیم قبول حقیقت است یعنی قبول مؤمن به ادر صحیفت میگوید ایمان
باور داشتن رسول است و آنچه از خداوند بوی آمده است و در اصول الامشی میگوید ایمان عبارت از تصدیق است در لغت و
و مفهوم عند الاطلاق تصدیق محمد رسول الله است بدانچه آورده از خداوند تعالی و نیز در اصول الامشی میگوید عامه اهل سنت
و جماعت بر آنند که ایمان اقرار بزبان و تصدیق بدل است و تصدیق بدل است که باور دارد دل وی زبان ویرا و چاره نیست از اقرار
تا اجرای احکام ایمان کند بر وی در کثرت الاسرار میگوید ایمان را دو رکن است اقرار بزبان و تصدیق بدل آنچه محمد صلی الله علیه و سلم
آورده است از خداوند عز و علا در تهید امام ابوالمعین نسفی رح می آرد که هر کس از لفظ اقرار و تصدیق عدول کند تکذیب بین آسمان
و زمین کرده باشد امام عظیم ابوحنیفه کوفی رح میگوید ایمان تصدیق بدل است و غیر ازین نیست و اقرار بزبان دلیل است بر وی و رکن نیست
و این قول ابو الحسن اشعری و ابو الحسن فضل بنی و جماعت از متکلمان است و قول امام ابو منصور مازیدی رح همین است و حجت

ایشان

حجت ایشان آنست که محل چیزی محل ضدوست و ضد ایمان کفرست و رکن کفر بدل بس رکن ایمان نیز بدل باشد و تحریر الفاظ بر میگوید از تصدیق بدل تصدیق لغوی مرادست و نه تصدیق منطقی خواه موافق باشی خواه مباش زیرا که قرآن بدین ملاحظت و قرابت عامه قرآنا عربی است نه قرآنا منطقیاً و عقیده پنج آورده است که یکی از شرایط ایمان باور داشتنست مر خداوند را و حلالها بے خداوند را بحلال اعتقاد کردن و حرامها بی خداوند را بحرام اعتقاد کردن و تفسیر حقایق می آرد و از امام سفیان ثوری طیب ندر و صح که ایمان اقرار و تصدیق و عمل و اتباع سنتست تمام نشود ایمان مگر با اینها در فرایض الاسلام می آرد که ایمان گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله است و باور داشتن معنی وی و معنی این کلمه آنست که خداوند یکی است و محمد رسول است و در احصاء الملبانی و تحریر الفاظ بر میگوید که ایمان قبول حتمهاست و در تحقیق الایمان پیر تسلیم میگویی ایمان تسلیمست مرا آنکه بنده دانست و مبر و مسلم ایمان نیست و بر علم تسلیم میباشد تا ایمان باشد سیر زاهد علیه الرحمه میگویی ایمان قبول حتمها و انکار باطلهاست اما قول جمهور آنست که انکار باطلها از برای توضیح و روشنی توان گفت نه از برای وجوب زیرا که انکار باطل در قبول حق داخلست و لازمه نیست مثلاً شخصی میگوید در وقت نماز روی بقبله کردن و پشت بمشرق کردن شرط است معلوم میشود که از برای توضیح و روشنی میگویی نه بر سبیل وجوب زیرا که هر گاه که روی بقبله آورد پشت بمشرق خواهد شد و این معنی لازمه نیست و در رساله مقدمه می آرد که ایمان اقرار بنده است بزبان بحقیقت مؤمن به او بدل مرین جمله بحقیقت تصدیق کردنست یعنی راست گویی داشتنست یعنی باور داشتن و گوید مرینست یعنی اعتراف آوردن و قبول کردنست یعنی حق داشتن مؤمن به او چنانچه حق دانسته است یعنی بحقیقت مؤمن به او فرد آمدن و دل بران نهادنست چنان فرود آمدنی که از دل و زبان و سایر اعضا بیخ و جوار و جوه بیخ عناد و استکبار و گردن کشی نیاید و این که در معنی ایمان اگر کتب سلف و خلف درین کتاب آورده شده است حاصل معنی همه بیک اصل باز میگردد و آن آنست که ایمان قبول حتمهاست و معنی همه همینست و پس اختلاف در الفاظ و عباراتست و الا در معنی همه موافق اند و اختلاف نیست قطعه همان یارست اگر صد سوره پوشد همان نورست اگر صد جمله افزود همان بجزست اگر صد نام دارد سسمی کی شود از اتم معدود و حکایت در روضه الخلد می آرد که عربی و عجمی و ترکی و هندوی با یکدیگر همراه شدند چون گرسنه شدند نقدی در میان آوردند عرب گفت خبز بیاید تا بیک گفت نان میاید بزرگ گفت آنگ میاید بپند و گفت روی میاید خلاص ظاهر شد شخصی که زبان به مبدانست درم بردوان آورد خلاص از میان برخاست و همه گفتند مقصود ما این بود ضعیف درین معنی گوید شعیر

| | | | |
|-----------------------------|-------------------------------|---|---------------------------|
| خیز و مان و آنگ روی یکی است | ما و آنگ سو پانی میسر نم | ازین همه مقصود شی واحدست | از عرب گویش نوی یا از جسم |
| از خلاص لفظ سرگردان مشو | ز آنکه در معنی نباشد پیش و کم | اما اسلام دآن ایمانست نظر فیه نیست میان ایمان و | |

اسلام یعنی ایمان و اسلام شرعی یکی است و متفقان نیستند سوال چون ایمان و اسلام شرعی یک چیزست پس حدیث ان تو من بالله چه اجر بیل اسلام را چه سوال کرد و گفت اخبرنی عن الاسلام و رسول علیه السلام در جواب فرمود که ان تشهدان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله الی آخره و بعد از آن سوال کرد که اخبرنی عن الایمان و رسول علیه السلام در جواب فرمود ان تو من بالله الی آخره جواب میگوید آنجا که جبرئیل علیه السلام سوال کرد که اخبرنی عن الاسلام اعمال مضمومت یعنی عن اعمال الاسلام لاجرم رسول علیه السلام فرمود که گواهی دادنت بیگانهی خداوند در راست

محمد علیه السلام و پایی داشتن نماز و دادن زکوة و صوم رمضان و گذاردن حج اسلام و اینها اعمال اسلام است و آنجا که از ایمان محال
 کرد و فرمود که باور داشتن است مؤمن بهار پس معلوم شد که ایمان و اسلام شرعی متناهیان نه اند بلکه یک شی واحد است سبی بدو اسم
 در اصول الاشی و عامه کتب کلامی می آرد که ایمان کم و زیادت نمی شود زیرا که ایمان افزایش و تصدیق است و اقرار و تصدیق احتمال
 زیادت و نقصان ندارد و در فقه اکبر امام عظیم ابو حنیفه کوفی رح می آرد که ایمان اهل آسمان زمین تکلیف است و این بعضی متفاضل اند
 در اعمال از بعضی در عامه کتب کلامی می گوید ایمان مخلوق است زیرا که ایمان اقرار و تصدیق است و اقرار و تصدیق فعل بنده است
 و بنده با همه افعال خود مخلوق است اما هدایت و توفیق از خداوند است و آن نا مخلوق است سوال ایمان تقلیدی درست است
 یا بی جواب ایمان تقلیدی درست است اما بنده شکر استدلال حاصی می شود یعنی بنا داشتن دلایل مسایل توجیهی اما تقلیدی و
 نوع است تقلیدی صحیح و تقلیدی فاسد تقلیدی صحیح آنست که کلمه میگوید و اعتقاد دارد و وحدانیت لیکن معنی اول نمیداند و تقلیدی فاسد آنست
 که کلمه میگوید و چون از وی سوال میکنند که این کلمه از برای چه میگوئی گوید این کلمه امر دمان میگویند من نیز میگویم ولیکن نمیدانم که مقصود
 از گفتن این کلمه چیست این تقلیدی فاسد بود و ایمان وی درست نبود سوال ایمان اجمالی درست است یا بی جواب ایمان اجمالی
 درست است همچنانکه ایمان تفصیلی درست است و ایمان اجمالی آنست که گوئی قبول کردم دین مسلمانی و آنچه در دست تیرارم
 از کفر و کافر و هر چه در دست و ایمان تفصیلی آنست که بروی بخداوند تعالی و بفرشتگان وی و بکتابهای وی و بر پیغمبران وی
 و بر روز قیامت و با آنچه تقدیر نیکی بدی همه از خدای است غرض اول سوال چون پرسند که تو در ایمانی یا ایمان درست جواب گوئی که از
 من با ایمانم و ایمان با من است و ایمان صفت من است و من مؤمنم سوال چون پرسند که از کی با مسلمانی جواب گوئی که از
 روزی شایق و میثاق آن عهد است که خداوند تعالی جانها را بیا فرید و خطاب کرد که التبت بر بکم گفتند بلی تو پروردگار ما هستی و
 خاتم مرزاق مانی سوال چون پرسند که ایمان را چند درست جواب گوئی که چهار در شنودن و فهم کردن و قبول کردن و عمل
 کردن سوال چون پرسند که ایمان بر چند نوع است جواب گوئی که پنج نوع است ایمان متبوع و آن ایمان کودکان است
 به تبعیت پدر و مادر یا به تبعیت دار و ایمان معصوم و آن ایمان خمپسبران است و ایمان مقبول و آن ایمان مومنان است و ایمان
 موقوف و آن ایمان منافقان است و ایمان مردود و آن ایمان بیاس است چون ایمان فرعون و این مسأله در رساله فریض المکلفین مذکور
 است سوال چون پرسند که اصل ایمان چیست و سر ایمان چیست و تن ایمان چیست و دل ایمان چیست و نور ایمان چیست و
 تاریکی ایمان چیست و تنگی ایمان چیست و حلاوت ایمان چیست و حکم ایمان چیست و شریعت ایمان چیست و بزرگی ایمان چیست
 و پوست ایمان چیست و میوه ایمان چیست و تخم ایمان چیست و برگ ایمان چیست و مغز ایمان چیست و بیخ ایمان چیست
 و وطن ایمان چیست جواب گوئی که اصل ایمان عنایت حق است و سر ایمان کلمه طیب است و تن ایمان بیخ نماز است و دل
 ایمان قرآن است و نور ایمان راست گفتن است و تاریکی ایمان دروغ گفتن است و تنگی ایمان بی نماز بودن است و حلاوت ایمان
 پاک بودن است و حکم ایمان در میان خوف و رجاء بودن است و شریعت ایمان حلال و حرام دانستن است و بزرگی ایمان ذکر خدای
 تعالی بسیار گفتن است و پوست ایمان شرمست و میوه ایمان روزه است و تخم ایمان علم است و برگ ایمان تقوی است
 و مغز ایمان و حاست و بیخ ایمان اخلاص است و وطن ایمان دل مومنان است و در کتب تذکیر می آرد که این رجال صحابه

گردان رسول و رسول ۴ ایشان را این جواب فرمود و الله اعلم البی به توفیق ایمان و تمنع ایمان دشمن و ایمان برین راست و با

فصل دهم در بیان آنکه کفر و ایمان با یکدیگر جمع نمی شود

بدانکه با اتفاق ائمه کلام و علمای اهل اسلام و فقها احکام کفر و ایمان با یکدیگر جمع نمی شوند زیرا که محال است که بنده در یک حال هم
 مؤمن باشد و هم کافر و ایمان ضدان را بچشم اندازد اما اگر کسی را اقرار زبان باشد و لیکن تصدیق دل نبود منافق بود یعنی کافر باشد
 نیز و یک خداوند و مؤمن نیز و یک خلق چون احوال دل وی ندانند و اگر تصدیق دل باشد و اقرار زبان فی مؤمن بود و عند الله و این
 نزدیک مشکلی است آنرا نزدیک فتنه بی اقرار عند الله مؤمن نبود و کافر بود و نیز و یک خلق چون معلوم بود تصدیق و اگر اقرار و تصدیق
 هر دو باشد دل چراییان و ملوک گشته اما از دل یا از زبان یا از تن یا از چشم یا از ابرویا از روی یا از بازو یا از باقی تن عزیمتی یا دوستی
 یا قوی یا فعلی یا حرکتی یا اشارتی یا مشابیهی آید باختیار که آن کفر بود با اتفاق یا خرد داشت یا کم داشت یا استبراه یا استحکاف
 یکی از مؤمن به اجمال یا تفصیلا کافر شود و در او فایده من کفر بلسانه طایعا و قلبه مظنه بکفر ایمان ففوا کافر
 و لا ینفعه صافی قلبه از برای آنکه ایمان تصدیق بنده است بدل نه تصدیق دل که اگر ایمان تصدیق دل بودی کفر با ایمان
 جمع شدی و کفر با ایمان جمع نمی شود و اگر ایمان تصدیق دل بودی منافق آن کفر است از وی بیامدی چو میاید معلوم شد که تصدیق
 بنده بدل نبوده و اگر بوده تصدیق بدل شده و یا خود بیچ نمانده و یا بجدی که ایمان می باید آورد و مانده تا این از وی آمده که منافق ایمان
 با تصدیق بنده بدل جمع نشود و با تصدیق دل جمع شود و از برای نیست که سلف رضوان الله علیهم جمعین گفته اند ایمان تصدیق
 بنده است بدل نه تصدیق دل که اگر ایمان تصدیق بودی کفر با ایمان جمع شدی و کفر با ایمان جمع نمی شود که در ایمان عالمی از
 کفر و معاصی را محو گرداند و در آن کفر حیاتی از ایمان و عمل صالح را محیط گرداند تا اگر بنده را اقرار و تصدیق بوده باشد و او بر موجب
 آن هفتاد سال نماز کرده بود و روزه ماه رمضان داشته باشد و زکوة و عشر و صدقه داده باشد و حج کرده و زیارت مدینه و بیت المقدس
 کرده و سالها حجاور کعبه بوده و غزوه جهاد کرده و قرآن و تورات و انجیل و زبور خوانده و یاد گرفته و تفسیر آنها دانسته و علم و حدیث
 و اصول فقه و کلام معلوم کرده و مذکور و اعظم بوده و درس و سبق گفته و زمین ایمان و تسلیم بوده و فتوی جواب کرده و محدث
 و مسلم و شیخ الاسلام بوده و محنت و آثر معروف و نامی منکر بوده و بزرگ امام و صوفی و پیشوا بوده و خطیب و قاضی بوده و در
 اصول و فروع دین تفسیفات کرده و صحایم الدهر و قایم اللیل بوده و از نعمات و مساحات دینوی محبت بوده و بقدر کفایت
 ادنی از جاه و قوت قناعت کرده و صاحب چله و ریاضت بوده و از ارباب نیالوک سلاطین را نزد خود نگذاشته و خود بسز و
 ایشان نرفته و از ایشان چیزی نرفته فی الجمله هیچ یک از معاصی و منہیات شرعی نکرده و هیچ یک از طاعات و محبوبات
 شرعی نمانده تا کرده اما در همه کبیا رحت متفق علیها را انکار کرده بزبان یا بعضی از اعضا یا تصدیق نموده بل و یاد دل را از تصدیق
 کردن خالی داشته و یا یکبار یکبار مطلق متفق علیها را تسلیم کرده و یا بیاتی اعضا انکار در آن نکرده بدل و یاد دل را از انکار ورده
 آن خالی داشته و یک بار یک و ششام و قذرت و عنیت امریک غلام محسن را یا مکنبرک محسنه را گفتن روا داشته اگر چه خود مکنبر
 گفته و یا گفته و آنرا بداند داشته و یاد دل از بدو داشت آن خالی داشته یا یکبار یک دروغ یا یک غیبت بی اجازت شرع گفته و یا شتر نود

و آنرا بد داشته و یا دل از بد داشته آن خالی داشته و یا گفتن آن رواداشته اگر چه خود هرگز نکرده و نگفته و یا یکبار یک کسرت نماز فرض نما کردن رواداشته یا بد داشته یا یک بار یک غلام مکلف یا یک کبوتر مکلف را بی عذری نماز نکرده رواداشته اگر چه خود هرگز یک کسرت نماز نافله فوت نکرده یا یکبار یک طلبا پنجه بر مسلمان یا بر غلامی یا بر کتیرکی یا بر کوفی بی اجازت شمع زدن رواداشته اگر چه خود هرگز نکرده و زوده و یا یکبار یک حرب یا نیم لغت از اموال مسلمانان بی اجازت شمع منصرف شدن رواداشته یا آنرا بد داشته یا دل از بد داشته اگر چه خود هرگز منصرف نشده و یا یکبار یک نظر بشهوت بی اجازت شمع در روی عورت بیگانه و یا صبی کردن رواداشته یا دل از بد داشته آن خالی داشته اگر چه خود هرگز نکرده و شکر بسته و هم برین جمله از دنیا رفته شرفا کافر رفته و هر که در شمع کافرست عند الله مؤمن نیست این روایت در قاضی خاںست و بر او باشد لعنت خدای تعالی و فرشتگان و همه آدمیان که خداوند تعالی فرموده در قرآن ان الذین کفروا ما تو اوهم کفار اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و او جاوید و روایت باشد که خالد بن یفیهما و آن همه اعمال وی حسب گرد و کوزه یک کفر با ایمانست فقد جبط علیه او در آخرت از جمله خاسران و زیانکاران باشد که و هونے الاخره من الخاسرین چون او کافر شد و ظلم کرد که بران امر از نوده نباشد خداوند تعالی امر زنده او و نه نیز راه نماید او را راسبه الاراه و زنج قوله تعالی ان الذین کفروا اولئک هم الذین کفروا لیس فیهم طریقا الاطریق جهنم خالد بن یفیهما بداهت عذاب کردن بر خداوند تعالی آسان که و کان ذلک علی الله یسیرا و اگر باشد او را آنچه وز زمین است و مانند آن یا آن و او خواهد که همه ابدل و قدیر و بد تا خوشترین را بان بازخرد از عذاب روز قیامت نه پذیرد نماز و او را بود عذاب روانک قوله تعالی ان الذین کفروا و ان لهم صافی الارض جمیعا و مثلها معه لیفتد و ابه من عذاب یوم القیمة ما تقبل منها کم و لهم عذاب الیم و او باشد بدتر خوار تر زخمه خنجر گان نزدیک خداوند تعالی قوله تعالی ان شر الذین اب عند الله الذین کفروا و فهم لا یؤمنون و اگر باقرار و تصدیق بوده باشد و مدت هفتاد سال نماز نکرده و روزه نداشته و حج و جهاد نکرده و زکوة و صدقه نداده و قرآن سخونده و زنا و لواط و زوی کرده و غمخورده و مال ربوا و طعام حرام خورده و چنگ و رباب و دف و طبل و بر بلوز و آواز آنها شنوده و غنا و سرود گفته و رقص و بازی کرده و مسجد مدینه خالقاه خواب کرده و خرابا ساخته و چاه عمیق کرده و ظلم و تعدی کرده و اموال مسلمانان بناحق گرفته و خانههای ایشان غارت کرده و خونهای ایشان ریخته بناحق و زنی فرزندان ایشان با سیری برده و کار و خدمت فرموده فی الجمله بیسج یک از طاعات و محبوبات شرعی نکرده و بیسج یک از منهیات و معاصی از صغیر و کبیر نمانده تا نکرده اما از کفر و شرک و کفر و نفاق تمام و کمال مبرابر بوده چنانکه زده از اینها زوی در وجود نیامده و بیسج نوعی از انواع بیسج یک از اعمال اسلام بر وجه استکبار و استخفاف ترک نکرده و بیسج یک از معاصی بر وجه غنا و تمیزه و سبک داشت و کم داشت نکرده و هم برین جمله از دنیا رفته شرعاً و مؤمن رفته خداوند امر زنده آن جمله گناگان اوست و هر را جای تو میدری نیست زیرا که وعده خداوند تعالی حقست قوله تعالی قل یا عباد الله الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و باشد که سیئات و اوجنات بدل گردانند فاولئک یدل الله سیئاتهم حسنات و او را در آنند و بر پشت و جنتان او مر او را باشد که الذین امنوا باینت و کانوا مسلمین ادخلوا الجنة انتم و از او حکم مستحرون و چون از تر و تصدیق کمال حاصل شود و نباید که بنده ازین سخنندادیر شود و نماز مالی کند و موت از اعمال

صالحه باز دار و بمصاحمی مشغول شود که در کون هر معصیت و در ناکردن هر طاعت مخالفتیست با خداوند تعالی و با جماعت انبیا و فرشتگان و با همه عالمان و عابدان و با جمیع نادانان و صاحبان و موافقتیست روشن با ابلیس و دیوان و جمیع کافران و ظالمان و با همه فاسقان و عاصیان و نیز بسبب هر ناکردن مأمور و کون هر منتهی عنه مصطفی را صلی الله علیه و سلم الهی و نجاشتی خواهد بود که از برای آن عذری باید خواست و ابلیس را با شیاطین که دشمنی او با بنی آدم ظاهراًست که آنکه کم عدد و مبین شرابی و معاشرت خواهد بود پس نشد از مؤمنان که مخالفت کنند خدا را یا رسولان و موافقت کنند ابلیس را یا دیوان و گوشه نشین کنند در مخالفت بیدرسولان و شادای بدترین دشمنان و نیز همانا از برای ایست که بسبب هر نافرمانی نقطه سیاه بر دل می نشیند که جز توبه و ترک زل زدوده نشود که رسول علیه السلام فرمود ان العبد اذا اذنب كانت نقطة سوداء في قلبه فان تاب صقل قلبه فان زاد نرادت حتى تسود قلبه یعنی بدستیکه بند ه چون گناهی کند نقطه سیاه بر دل وی افتد اگر بعد از آن گناه توبه کند آن نقطه زوده شود و دل وی روشن گردد و اگر گناه زیادت میکند و اصرار می نماید برگناه سیاهی دل وی زیادت می شود تا تمام دل وی سیاه شود لغو باشد و علامت سیاهی دل آن بود که از گناه کوفته نشود و نیز طاعت لذت نمی قدری نبود و نصیحت مراد او را سود ندارد و این معنی او را بگافری کشد چنانکه ویرا خمر نبرد پس بنده مومن باید که از گناه پر خرد باشد و از دوستی دنیا که سر همه خطاهاست که حب الدنیا و اوس کل خطیئة اجتناب نماید و متهمتا و نبوی مشغول گردد و پیر و سبب پاسبانی دین و ایمان خود مشغول می باشد که دوستی دنیا و مال و جاه خراب کننده و خورنده ایمان و دین است چنانکه رسول علیه السلام فرمود لیا دینکم بعدی دنیا تا کل ایمانکم کما تا کل النارا لحطب یعنی سیاه بشما بعد از من دنیا ای که بخورد ایمان شما را همچو کرم میخورد آتش بهیزم را و نیز باید که فرمان برداری نفس خود هم نکند و از عداوة اعداء عد وک نفسک التي بین جبهیک باخبر باشد و آیت ان النفس الامارة بالسوء را فراموش نکند و بسبب و با خداوند تعالی مخالفت نکند و نیز باید که از متابعت و فرمانبرداری بیشتر از خطایق اجتناب نماید تا بصلوات و گمراهی گرفتار نگردد و قوله تعالی وان تطع اکثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله و نیز باید که او بنگاهدار و دود لیری نماید که بی نیاز نیست جگرهای صدیقان از سبب خون گشته حکایت در تذکرة الاولیای آرد که امام سفیان ثوری طبیب مشهور و جیهار شد بیماری آخر خلیفه زودگار طبیب نصرانی پیش وی فرستاد تا علاج وی کند اصحاب گفتند یا امام مسلمانان قاروره زود طبیب عرض کنیم سفیان گفت از دوست بدتر من کلمه کردن شرط بندی نباشد پنهان از وی قاروره او بر طبیب عرض کردند طبیب را بجان نظر و گفت این قاروره هر ویست که از خوف حق جگر وی خون گشته و از مشانه وی بیرون می آید این می تواند بود مگر از سفیان ثوری با ثابت بناتی و دینی که در وحی چنین مردان باشند آن دین جز حق نباشد در حال کلمه شهادت بگفت و مسلمان شد خیر خلیفه رسید بگفت گفت من پنداشتم که طبیب تر و بیمار فرستادم ندانستم که بیمار نزد طبیبی فرستادم حکایت در بحر الفوائد می آرد که سفیان ثوری طبیب مشهور و جیهار شد بیماری که پشت وی کور شده بود از وی سوال کردند از آن حال گفت سر استاد را شاگردی کردم در علم هر یک علامه روزگار خود بودند و در وقت مردن هر استاد بی ایمان از دنیا بیرون رفتند من آن حال مشاهده کردم از سبب بیعت من با آنکست اما در اوله الموت می آرد که سفیان گفت مدت پنجاه و پنج سال استادی را شاگردی کردم که هرگز از وی ترک دلی ندیدم در اسلام و وقتی که از دنیا سفر

سیکود بر سر بالین وی بودم چشم بکشاد و گفت ای سفیان می بینی که با ما چه پیرو دگفتیم ای استاد بزرگوار کیف تجدی لاهم حال خود
 چگو ندی بانی گفت ما را میرانند از درگاه و منی پذیرند که رو که ما را نمی نشانی بعد از آن مصحفی طلب کرد و دست بر مصحف نهاد و گفت
 شما گواه باشید که او ازین مصحف و از آنچه درین مصحف است بیزار شد و درین جهودی اختیار کرد این بگفت و جان بداد یفعل الله
 ما یشاء و یحکم ما یرید طایفه بندی چنان کنند که او پسنددند تا باین زندگانی عاقبت چه خواهد بود حکایت مالک بنابر
 گفت پیش ازین روزگاری برگنا بان خود میگردد بستم اکنون که گناه و معصیت خسرت باشد این گرسبتن و زاری کردن بر بقای
 اسلام است که باین زریست اسلام باقی ماندیانی مگر بفضل حق یا خایان بچاره را دستگیری کند رباعی

ای وصف تو بسته حد گو یانی ما | حیران شده در صنع تو یانی ما | خاکیم ز بیم نشست آب شدیم | یارب منکر بیا و پیبانی ما

چون گناه رفت و دم ندم بر کرد و حلقه بر آستان محبت زن بعرضش که این بندگان عظیم امیدوار نیست آخر هنوز از کتم عدم صحرا می
 وجود نیامده بودی که ما رقم تایی بر تو کشیده بودیم که التایبون العابدون کار از عطا و قبول کشاید خاطر خوش دار که قبول کننده
 است تایی را که قدم بر بساط توبه نهاده است و توفی الی الله جمیعاً ایها المؤمنون لعلمکم تغفلون عزیزین حق تعالی ناله و
 زاری گناهاران را دوست میدارد که مگر هم شکستگ و نفع کاری برآید که حضرت او ناله گناهاران را از شیخ فرشتگان دوست تر
 میدارد که ان المذنبین احب الی الله من لتنبیه المقربین ابلیس بطاعت خود موجب شد و گفت من طاعت کردم
 نداشتید که من بعنت کردم گفتم زلت کردم خطاب مد که من در گذاشتم بجایان نمود که معصیت با عذر بهتر از طاعت با عجب
 ای بنده مومن چندین سال دم محبت مازدی و جوانی در عبودیت ما بسر بردی چه گمان می بری که بیخ ترا ضایع گردانیم و جزوائی
 نیکیبائی تو بتو زسانیم فی مکافات شمار که نه کنیم سگ پس روی و متابعت دوستان ما گرد کردار در عقب او لپای خود فرمودیم
 قوله تعالی سیقولون ثلثة سرا بعهم کلهم الی قوله و تا صنفهم کلهم مؤمن که سر بر آستان ما نهاد او را ضایعی که گذارم
 فر و بر آستان عبادت که سر نهادشی که لطف دوست بر دیش برادر کشود و در بعضی نغاسیری کرد چون اصحاب کعبه بگریختند
 و بطلب حق بیرون رفتند و آن شبان نیز با ایشان موافقت کردند شبان نیز از پس ایشان میرفت ایشان نشان از گفتند
 این سگ را سنگ بر سر زن تابا زد و در جواب ایشان گفت این سگ مدتی ملازم در من بوده و سر بر آستان من نهاده من شرم
 میدارم که سنگ بر سر وی زخم و او را باز گردانم شما او را بزید باز گردانید آید و پیش خوش باش که ازین سخن بوی امیدوار می بودی
 که مخلوق شرم میدارد که سگی را که چند روزی سر بر آستان او نهاده از پیش خود براند او که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است از کرم وی
 نشود که بنده را که مدتی عمر خود در بندگی او گذرانیده و سر ادرات بر آستان عبادت نهاده و او را پاک یاکو کرده از درگاه خود براند و از محبت
 خود محروم گرداند نفع و زاری هم بدرگاه او باید بود

| | | | |
|---|--------------------------------|---------------------------------|----------------------------------|
| سرا فرازیم اگر بر بنده بجستی | و گرنه از گنه سر بر نیاریم | که بکشاید روی کا یزد به بند | بیا تا هم برین درگه بزاره کم |
| ای برادر اگر صدیقی نه باری متابعت صدیقی کن حکایت مخصوصه | صفه را نقش میکند نهادان صبر | خدایا اگر بخوانی و بر برانی | بجز فضلت درد بیکر نداریم |
| اوستادی نیک را که همچون آینه | اوستادی نیک را که نقش معنوی | تا بر نقشش که صلوات اندر میس | ببین اندر نیک و یکو جانروی روی |
| ای برادر خوشترین با صفا دان همچنان | هم بسفت بنگ عالم هم پینا و قوی | باری از آن نیکو نقش تو خانی شدن | چهدان کن تا ما کن نیکو دیگر نشوی |

ابن حجر متخلصان که بر ما مفسران رحمت فرمای و بآبروی صدیقان که به زودین صدق روزی گردان

باب چهارم در مذاهب سنت و جماعت و درین باب فضیلت

مفضل اول در اجرا کسانیکه بومذاهب سنت و جماعت باشند و در تعریف مذاهب سنت و جماعت و بیان عقاید صحیح اهل سنت

بنا بر مذاهب سنت و جماعت بودن را فرود ثواب بسیارست چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که من تمسک بسنتی عند
فساد صحتی فله اجر صاته شهید یعنی در وقتی که فساد در میان خلق ظاهر شود و مبتدعان و گمراهان بسیار شوند هر کس چنگ
در سنت من زند و بر مذاهب سنت و جماعت باشد فرود ثواب صد شپسید در دیوان عمل او نویسد در روایت دیگر آمده است که او را فرود
نیز از شپسید بود و ترجمه عقاید امام ناصر الدین ابوالقاسم سمرقندی رح می آرد که هر کس اجماع امت را خلاف نکند و نگاهداشتن پنج اصل است
را نگاه دارد هر جا که باشد بگذرد از صراطی بر بق چند روز قیامت روی وی چون ماه شب چارده تا پلین ای برادر بر تو باد که
درین تاریکی آخر الزمان دین خود را از هوا بدعت نگاهداری که مبتدعان و گمراهان بسیار شده اند و بدعتها آشکارا شده و ناز و نوردگار
هوا پریشان با سنیان و پاک ندیمان بر آمیخته اند از صحبت ایشان پر خرد باش تا تاثیر گمراه و پیراه سازند و شمشکوه مصباح
می آید این حدیث بر روایت ابن ابی عمیر قال النبی علیه السلام من قرص صاحب بدعة فقد اعان علی هدم
الاسلام یعنی هر کس بزرگ دارد و تنظیم کند اهل بدعت را بدستیکه کاری کرده باشد و سی نموده بر ویران کردن مسلمانان در حقیقت
سلمی می آرد از سهل بن عبدالله تستری رح که گفت هر کس که ایمان وی صحیح باشد و توحید وی خالص بود باشد که با مبتدعان انس نگردد
بایشان نه نشیند و طعام ایشان نخورد و از نفس خود عداوت برایشان ظاهر گردد و هر کس در روی مبتدعی خندد و یا با وی بدعت
کند خداوند تعالی نور ایمان ازل وی بیرون کشد نمود باشد نقل است که یکی میگفت آه چکنم چکنم بزرگی بشنید گفت قدم بدست
مصطفی صلی الله علیه و سلم پس باید که قدم بدست مصطفی صلی الله علیه و سلم نهی و چنگ در دامن اهل سنت زنی که فرقه ناجیه ایشانند
و رسول علیه السلام فرمود و مضمون کلام نبوی آنست که زود باشد که است من بعد از من بقواد و سرگروه شوند بقواد و او اهل
بدعت و ضلالت باشد و یک گروه اهل بجات در سنگاری یاران گفتند یا رسول الله ایشان کیان باشد فرمود که تنها که بران باشند
که من و یاران من بر اینیم یعنی اهل سنت و جماعت اکنون مذاهب سنت و جماعت را بیان کنیم در کتاب مجمع العلوم امام
بخم الدین عمر نسفی رح می آرد از امام ابو الحسن علی بن محمد بن حسین حاتم بلخی رح که فرموده همه صفتتای خداوند بزرگ استوار در از
ازلی و ابدی تا از جنمی و دشمنی دور باشی و کیفیت تجوی و مکافات تا از مجتهد مشبه دور باشی و کار بقضا و مشیت حق و تقدیر وی دان
تا از مستر که و قدری دور باشی و از جهل بندگی دست عاز تا از جبری دور باشی و همه یاران رسول علیه السلام را دوست دارد اند از طبیعت
مصطفی صلی الله علیه و سلم طعن کن تا از خواجه دور باشی و همه اهل بیت را دوست دارد اند از یاران طعن کن تا از رافضی دور باشی
و هر چند که یک باشی از خداوند برتر تا از مرجی دور باشی و هر چند بد باشی از خداوند فریبده تا از حردی دور باشی که اهل
همه مذاهب بدین است و بالله عصمته و التوفیق و بدارنگه ده چیز دیگر عقاید باید کرد تا تو بر مذاهب سنت و جماعت باشی اول

آنکه قرآن را کلام حق دانی و دریم آنکه در ایمان خود و شک نیاری تمیز آنکه در سچکس از یاران رسول علیه السلام طعن کنی و بعد از رسول علیه السلام خلیفه بحق ابو بکر صدیق بودانی و بعد از وی عمر خطاب را و بعد از وی عثمان عفان را و بعد از وی علی مرتضی را رضوان الله علیهم اجمعین و بیخ یک را از یاران پیغمبر علیه السلام دشمن نداری که دشمن داشتن ایشان خطر ازال یاست چنانکه نقل است که شیخ ابوعلی ذوق ریح گفت هر آدمی را سی صد نوبت رگ است گری صد بختگاه درگ وی بدوستی یا یاران بود اما در یک رگ از گهای و سه دشمنی یکی از یاران رسول علیه السلام بود ملک الموت را فرمان شود تا در وقت نزع جان و پیرانان رگ بردارد تا بشومی آن از دنیا بی ایمان بیرون رود و نمود باشد من فرج لک پس از عداوت یاران رسول علیه السلام بر حذر باید بود چهارم آنکه دیدار خداوند را حق دانی پنجم آنکه پیش سلطان بشیر بیرون نیاز و از پیش منی نایب و نماز گویند که از دن حق دانی و سلطان را دعای نیکو کنی ششم از پس هر نیک دید نماز و اداری هفتم بر اهل قبله نماز جنازه کردن حق دانی هشتم اهل توحید را بگناه کافر گوئی نهم سج بوزه جایز نداری دهم تقدیر نیک و بدی از خدای تعالی دانی چون این ده چیز که یاد کرده گایداری سستی و جماعتی باشی در عقاید امام مجتهدین عمر رضی الله عنی آرد

که بندگاران افعال اختیار میست که بدان توای یا بند و بدان عقوبت کرده شوند آنچه نیکوست بر صامی اوست و همه را بجا و بند و حال کردن و فعل بنده را نادیدن مذنب جبر بیان است و همه را بنده اضافه کردن و فعل خلق از خداوند نادیدن مذنب مغفرت یاست از بنده فعل و گفتن از خداوند تعالی شکیست و آفریدن مذنب سببان است و کشته بمرگ خود میبرد و با جمل خود هلاک می شود و اهل یکبست و محرام روز سبت و هر کس روزی خود بخورد حلال یا حرام و صورت نه بندد که سی روزی خود نخورد یا روزی غیر خورد و خداوند گناه کند آرد که خواهد در راه نماید تا آنکه خود بد صلاح بندگان بر خداوند واجب نیست و عذاب گور همه کافران را و بعضی مؤمنان عاصی را حق است و سزا است داشتن و نعمت دادن طبیعا ترا حق است و سوال منکر و کبیر حق است نژده کردن آدمیان و همه مردگان بغیبا مست آنچه کرده اند و حساب و وزن اعمال و نامه خواندن و کوثر و پیشت و دوزخ و صراط هم حق است و پیشت و دوزخ هر دو موجود و مخلوق اند و هرگز فانی نشوند و اهل هر دو در هر دو جا دید باشند میزند و میزند و بیرون آیند و گناه کبیره بنده را از ایمان برین نیارد و خداوند تعالی مشرک را نیا هر دو قول تعالی ان الله لا یخفران یشک به و یخفر ما دون ذلک لم یبشاه در را بود عذاب کردن از منیره و خوف کردن از کبیره چون بنده گناه را حلال ندارد و حلال گناه کفر است و شفاعت پیغمبران حق است و مؤمنان جاوید در دوزخ نمانند و معراج مصطفی صلی الله علیه و سلم در بیداری بدل و جان و تن حق است و کرامت هر ولی در سبب است معجزه آن پیغمبر است و گواهی دهند آن ده یار رسول را علیه السلام بهشت که رسول علیه السلام گواهی داده بداندن ایشان بهشت که بعد از دنیا خلاصه ایشانند یعنی ابو بکر صدیق و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن عوف و ابو عبیده و جراح و سعید بن ابی قحیف و سعید بن زید رضوان الله تعالی علیهم اجمعین را با سعید

آنها که بشارت بهشت آمد نشان | ابو بکر و عمر و علی و جراح و سعید بن ابی قحیف
پس سعد و سعید و زبیر و طلحه | آنگاه ابو عبیده و عبد الرحمن
نرسد که نماز روزنه از وی بر خیزد و همه نصوص را بر ظاهرا هر اندن نماند و ظاهرا هر ماندن و تا ویلها باطل کردن باطل است آنچه باطنیان میگویند کفر است و اتحاد و بکده است گناهان و فسوس کردن بر بشریت کفر است و نو میدی از خداوند ایمنی از وی هم کفر است و تصدیق کردن گاهن با آنچه خبر دهد از غیب کفر است و محدود می نیست و مرنی نیست و در دعای زندگان هر دو گناه نافع است

و حق تعالی اجابت کند دعوات را و کند حاجات را و آنچه رسول علیه السلام خبر داد از آنرا طاعت و از بیرون آمدن و حال
 و دانه الاض و یا جوج و ما جوج و فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان و بر آمدن آفتاب از مغرب همه حق است و چه تهنیت صواب کند
 و خطا کند و رسولان آو میمان فاصله انداز رسولان فرشتگان و رسولان فرشتگان فاصله انداز عوام آو میمان و عوام آو میمان
 افضل انداز عوام فرشتگان و اشرا علم و علما را ما و را الله متفق اند بر حقیقت کتاب عقاید نام بحم الدین عمر بنی سح در ترجمه
 عقاید نام ناصر الدین سید ابوالقاسم سمرقندی رح میگوید که کرامت اولیا حق است و حق که خداوند و رسول او را مطیع باشد و بصیحت
 سنتهای رسول علیه السلام کند و اگر بخلاف این بود او ولی رحمن نبود بلکه ولی شیطان بود و دشمن رحمن و اگر از چنین کسانی
 از خوارق عادات چیزی ظاهر گردد و کمالات را بداند و علمای شریعت و امنای طریقت آرا مخادعات اعدا نامسئله کلمات
 اولیا حکایت و وقتی فرعون بنی عون علیه لعنه بر کنار رود و بیل میرفت بهر گاه که می ایستاد آب با اومی ایستاد و هر گاه که میرفت
 آب با او میرفت و خوارق عادات از صحابه کمتر نقل کرده اند و از متاخران اولیا است بیشتر با آنکه حال صحابه فوق حال ایشان
 بوده و این بدان سبب است که ظهر کرامت بقوت صاحب کرامت بود و صحابه را وقت یقین بدرجه کمال بود و بشاید که کرامت حاجت
 نبود و هر کس کرامات اولیا را منکر شود هوادار و گمراه بود و هر کس گوید من دوست خدایم خدا بنا کردن ناز و نادمش روزگاری ننگد
 و بصیحت کردن من مرا بگیرد و از نذیق بود نه صدیق امر خداوند از صیبا و که مصطفی بود صلی الله علیه و سلم نوحی است از دیگر
 چون بر خیزد و وعلاست دوستی فرمان برداریست حکایت در تذکره الاولیای آورد که شیخ جنید بغدادی رح روزی شب شیطان را
 بردر سجده خود دید گفت ای بچاره چه آدم را سجده نکردی تا ندانم خندی گفت ای جنید روی که چندین هزار سال در حضرت او بر زمین
 نهاده بودم مرا بغیرت آمد که پیش غیر او بر زمین نهم جنید ازین سخن متعجب شد ابهامی بدل شیخ رسانیدند که ای جنید او را بگویی دعوت
 محبت مایکین اگر راست میگوئی چرا خلاف فرمان دوست کردی دوست چگونه خلاف فرمان دوست کند شیطان این سخن
 بشنید فریاد بر کرد و که ای جنید مرا سوختی و بگریخت و دیگر از عقاید اهل سنت و جماعت است که سواک کردن و ناخن چیدن
 و موی لب باز کردن حق دانی و نماز تراویح سنت الهی است و حق است هر کس طعن کند در تراویح رضی و متبع و هوادار و گمراه بود
 خداوند تعالی دل بندگان خود را میان رنج و راحت میدارد اگر همه محنت دهد دل تپاه شود و اگر همه راحت دهد نیز دل تپاه شود
 در تمهید ابوشکور سالمی می آرد که از امام شمس الایمه حلوانی رح سوال کردند از سخن و علم نجوم فرمود که نجوم در آسمان حق است در زمین
 منسوخ و عمل او باطل و نجوم خطا کار و آنکه فعل و تقدیر از عیسر خداوند میداند و اگر در کتاب با الهام ابوالعین بنسفی رح می آرد
 که جادوی را حقیقت هست با خوار آمده است که سحر حقیقت است و چشم بدر حقیقت است و زبان دارد و قال البی علیه
 السلام ان العین حق قبل عمقا و خوصافی و پاک باید داشت که مستبد را خطر زوال ایمان بیشتر است حکایت نقل است
 که چون بنده را اجل فرارسد شیطان بقتاد هزار دیو و دیو پچه را نامزد کند تا گردن آن بچاره در آید تا بگرایان از وی بترسند و بزد
 اگر بنده بر مذہب سنت و جماعت بوده باشد حق تعالی بدل هر دیوی ده فرشته بفرستد تا ایمان او را نگاهدارد تا جان او
 برضائی حق بر آید و ختم او بر سادات باشد و اگر مستبد و گمراه باشد خوف و خطر و سخت بر شقاوت و باز گرفتن ایمان باشد

اللهم انما نعوذ بك من سوء الخاتمة عند الموت

فصل در وصایای امام اعظم مرتضی صاحب خود را

تقل است که چون امام اعظم رح میارشد بجاری آخر اصحاب خود را گفتند ای باران و برادران من بدانید که من حساب بل سنت و جماعت بر
 دوازده نوع است یعنی نه حساب بل سنت و جماعت حق بر دوازده خصال است هر کس برین خصال اثنی عشر استقامت نماید از بدعت دور
 باشد پس بر شما باد که این خصال را نگاهدارید تا در آید در شفاعت رسول علیه السلام اول آنکه ایمان اقرار بزبان و تصدیق بدل
 است و معرفت بدل و اقرار تنها ایمان نیست که اگر اقرار تنها ایمان بودی منافقان غیر مؤمن بودی و اگر معرفت تنها ایمان بودی چو در
 دین ساریان مؤمن بودی و ایمان بقدر زیادت و نقصان نداد و اگر زیادت یا نقصان کفرست و زیادت کفر نقصان ایمان
 چگونه روا بود که شخصی واحد مؤمن و کافر باشد در حال واحد و در ایمان شک روانست اول آنکه هم المؤمنون حقا و اولئک هم
 الکافرون حقا و عامه است محمد صلی الله علیه و سلم از اهل توحید مؤمن و عاصی سبب عصیان کافر نیست و ایمان غیر عمل است
 و عمل غیر ایمان بدلیل آنکه عمل در بعضی اوقات از بنده برگرفته می شود چون نماز روزگانه از نمازین و از نسا و رکوعه از قیام و ایستادن
 برگرفته می شود و نشاید که گویند بر غیر ایمان نیست و حایض و نسا روزگانه راقضا کنند و نتران گفت که ایمان راقضا کنند و تقدیر بیکی
 و بدی از خداوند است که اگر تقدیر بدی از غیر خداوند اندیشگر شود و ویرانگر اعمال برترست فریضه و فضیلت و مصیبت اما
 فریضه با مر خداوند است و بحیثیت و محبت و برضا و بقضا و بقدر و تخمین و حکم و بعلم و بوفیق و بپشتن است در لوح محفوظ اما
 فضیلت با مر خداوند نیست و لیکن بحیثیت و محبت و برضا و بقضا و بقدر و بعلم و بوفیق و بپشتن است در لوح محفوظ اما
 مصیبت با مر خداوند نیست و لیکن بحیثیت و محبت و برضا و بقضا و بقدر و بعلم و بوفیق و بپشتن است در لوح محفوظ و او خدا
 گذران زیرا که بقضی بنده است سیم آنکه استوار بر عرض صبی اقبال است از غیر آنکه خدای را بر عرض حاجت باشد و اگر خداوند محتاج
 بجنوس و قرار بودی پیش از عرضش کجا بود و تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا چهارم آنکه قرآن کلام خداوند وحی و تنزیل و
 صفت اوست نه خداوند است و نه غیر خداوند است بختن و بنسب در مصحفها خوانده بر زبانها محفوظ در دلها و لیکن غیر حایل در وی
 سیاهی و کاغذ و کتابت و حروف و کلمات و آیات کل آن است قرآن است از برای حاجت بندگان بدان و کلام خداوند غیر
 مخلوق است و قایم است بذات وی و معنی او مفهوم باین ایشا هر کس گوید قرآن مخلوق است کافر گردد چه حکم آنکه فضل این است
 بعد از پیغمبر علیه السلام ابو بکر است پس عمر است پس عثمان پس علی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فی حقهم قال الله تعالی
 و السابِقون السابِقون اولئک المعبودون و آنکه سبق ایشان است فضل ایشان است و دوستدار ایشان هر مؤمن تقی و مؤمن دار
 ایشان هر منافق شنی ششم آنکه بنده با هر فعال خود مخلوق است و اعمال و اقرار و معرفت او همه مخلوق است و چون فاعل
 مخلوق است افعال او اولی از مخلوقات باشد هفتم آنکه بیا فرید خداوند تعالی و رازق ایشان است قوله تعالی الله الذی خلقکم
 ثم ردکم ثم یقیمتکم ثم یریدکم و کسب بعلم حلال است و جمع مال از حلال حلال است و جمع مال از حرام حرام است و خلق سه
 گروه اند مؤمن مخلص در ایمان خود و کافر مستکبر در کفر خود و منافق و ماهین در نفاق خود و خداوند تعالی فرض کرد بر مؤمن عمل را بر
 کافر ایمان را و بر منافق اخلاص را قوله تعالی یا ایها الناس عبدا و ابکیر و یا ایها الذین آمنوا اطیعوا و یا ایها الکافر

اصوا

امنوا و یا ایها المتنفعون اخلصوا شتمکم استقامت با فعل نه پیش از فعل است و نه بعد از فعل بلکه قبل از فعل باشد
 بنده بی نیاز باشد از خداوند در وقت فعل و این خلاف قرآن است قوله تعالی و الله الغنی و انما تر الفلک و کبر بعد از فعل باشد مجال باشد
 حصول فعل بی استقامت و طاقت هم آنکه مسیح بر موزه جایزست بقیمت یک شبان روز و مسافر سه شبانه روز که حدیث حسین
 وارد شده و هر کس این را مسکوت و خطرات آن بود که کافر شود که این حدیث قریب است بمبتواتر و قصر و افطار ثابت است نبی کلام ربانی
 قوله تعالی و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و قوله تعالی فی الاضطرار من کان
 منکم مریضا و علی سفر فحدایه من ایام اخر و هم اگر امر کرده خداوند تعالی قلم را باینکه بنویسد گفت ما را خدا چاره نویسم فرمان آمد
 که بنویس هر چیز را که بودنی است تا در دنیا است قوله تعالی و کل شیء اضلوه فی الزبر و کل صغیر و کبیر مستطیل یا زوهم اگر عذاب
 کاین و بودنی است لا محاله و سوال منکر و نیکر است که احادیث آن وارد است و بهشت و دوزخ فانی نشود و قوله تعالی اعدت للمتغین
 و قوله تعالی اعدت للكافرين و خداوند تعالی بهشت و دوزخ آفرید برای ثواب و عقاب هر دو باقی ماند و فانی نشوند و میزان حق
 است قوله تعالی و نضع الموازن القسط لیوم القيمة و ما نخوانن چون است قوله تعالی اقراء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک
 حسیبا و از زوهم آنکه خداوند غلظت نازنده گرداند بعد از مرگ بر انگیزد دوروزی که دراز است از نوزدها هزار سال باشد از ایام دنیا از برای
 ثواب و عقاب و ادای حقوق قوله تعالی انعمت علیکم ان لا یغویکم ان تمسکوا بما آتوکم من الذل و ان الله یتبع من ینقلب علی
 ویدر خداوند حق است مرا بهل بهشت را بی کیفیت و تشبیه و جهت قوله تعالی و وجوه یومئذ ناضقه الی وها سا ناظرة و شفاعت محمد
 صلی الله علیه و سلم حق است مؤمنان را از اهل بهشت و اهل کبیر را و عایشه بعد از خدیجه الکبری رضی الله عنهما افضل زنان عالم است
 و او مادر مؤمنان است و پاک از زنا و بری از آنچه کافر است خدا هم تعالی در حق وی گفتند و اهل بهشت در بهشت جاوید باشد و اهل دوزخ
 در دوزخ نیز جاوید باشد قوله تعالی اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون این بود و صایب ای امام عظیم هر کس برین
 اعتقاد باشد سنی و جماعتی باشد چون برین اعتقاد میرود از جمله فایزان و دستگاران باشد الهی ما را بر اعتقاد صحیح اهل حق زیان

بران میران و از کافر بستن و کافر مردن نگاهداریمند و وجودک

فصل سیم در معراج حضرت رسول الله صصلی الله علیه و سلم و این تعالین با اعتقاد اهل سنت و جماعت وارد

بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی معراج رسول الله صصلی الله علیه و سلم در جای یاد کرده یکی در آخر بقره امن الرسول دویم سبحان
 الذی یسوی سیرم و البصر اذا هوی انما نشونون فضه معراج را ولی باید چون دل ابو بکر صدیق رضی الله عنه تا سماع این کرامت بنمواند
 کرد و آن عجایب غرائب در وی جائی گیرد و دل ابو جبل صلح معراج را نشاید و دل ابو جبل لبتدعاست و دل ابو بکر بول سنیان
 است اما اهل بود اول معراج مختلف اندر وی گویند خود معراج در صلح نبوده است و ایشان چینیان و کعبیاند و گروهی گویند معراج
 بخواب بوده است و ایشان مستر لیاند جماعتی گویند معراج بود اما نابت المقدس پیش نبوده بود و ایشان باهلیند و گروهی گویند
 معراج بود و لیکن شب بود و آن شب سی صد سال بود و اهل عالم سی صد سال خفته بمانند و ایشان چشمیاند و شبیهان باز بعضی
 میگویند معراج دل و سر محمد را بود صلی الله علیه و سلم و ایشان با اخصیانند که مذموب سنت و جماعت است که معراج حق است

علیه السلام صاحب لیل بود که قول لیل الاقلیل لا توتر تعالی و من اللیل تعجد به نافله لك وان ناشئة اللیل پس چون خدمت رسول علیه السلام مشب بود خلعت او را و معراج او را نیز مشب گردانید سوال حکمت در برین معراج چه بود جواب در کشف و در تفسیر معنی می آرد که حکمت در برین معراج آن بود که اهل تعلیقین شرف مصطفی صلی الله علیه و سلم در روی زمین شناخته بودند و هوام زمین در غایت شرف و یراشناخته بودند حق تعالی خواست که اهل آسمان نیز شرف و یراشناخته همچنانکه اهل زمین شناخته بودند تا در عالم بیخ ذی روح ناماندا لا آنگه شناسد که او حبیب خداست جواب دیگر آنست که حکمت آن بود و الله اعلم که چه دلیل علیه السلام آیت الکرسی فرود آورد و بر رسول علیه السلام خواند و در نزول آیت الکرسی بقصد بهر فرشته فرود آمده بودند از بزرگی وی بعد از آن جبرئیل گفت یا محمد از من تو هر کسی یکبار آیت الکرسی بخواند خداوند عز و جل بفرماید تا بگویی که کسی حسنت در دیوان وی نویسد یعنی در دل مبارک رسول علیه السلام پیدا شد که کاشکی کسی را بدیدی تا تو آیت الکرسی را بخوانی او را معلوم شدی بعضی گفته اند سبب معراج این بوده رسول علیه السلام را بر آوردند تا کسی را بدید از یک پاره زهر و سبز هندی وی چندانکه هفت آسمان هفت زمین در جنب کسی چون حلقه نمود در بیابانی و کرد برگرد کسی دید آیت الکرسی بظهور نوشته ده هزار کرسی دید بر است کرسی نهاده ده هزار کرسی بر چپ کرسی نهاده ده هزار کرسی از پیش کرسی نهاده ده هزار کرسی از پس کرسی نهاده و بر هر کرسی فرشته ایستاده و آیت الکرسی میخواندند و ثواب آن خوانندگان آیت الکرسی را بخشیدند از امتان محمد صلی الله علیه و سلم و این روایت در عشرات جمالی آورده است و در اینجا از تفسیری روایت کرده جواب دیگر آنست که چون خدیجه خاتون رضی الله عنها از دنیا سفر کرد مشرکان عرب بعد از وفات او بیدلوت رسول علیه السلام بها شناختند اما ابو طالب بر جای او نمود میگرد که رسول علیه السلام را اینها گفتند چون ابو طالب فات یافت مشرکان احساس جفا بنامند بوجهل گمان جهل بزه کردند و غنچه عتبه بجفا بکشاد هر یک از کفره و قجره دل مبارک رسول علیه السلام بنیش آزار مخرج میکردند تا روزی سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم بسیار ناسزا گفتند دل مبارک وی از جفائی مشرکان تنگ شد گفت دوستی بایستی که غم خود بادی گنجی بوسی بایستی که غمگسار آمد می یاری بایستی که جرات ملامت بر آمدی تا ز شام بود روی چنانچه آنهایی را در شام صبح سعادت طالع شد در بز و اهبانی بیرون آمد سید عالم صلی الله علیه و سلم را و دید رسول علیه السلام او را گفت ای اهنی همان خواهی گفت هزار جان اهنی فدای چنین همان بادای صدر سرور و چرا پگاه نترخیز کردی تا بقدر طاقف تکلف کردی گفت اهنی از جفای مشرکان و لم چندان چه برآمد که یاد طعام را جایی نماند خانه خالی کن تا در مقام عبادت شروع کنم راز و نیاز خود با دوست عرضه دارم اهبانی خانه خالی کرد رسول علیه السلام در حجره المصلی بنا سحری به خرابی اهبانی با خود گفت که بر دشمن است و خانه امن خالی مباد که دشمنی خبر یابد بقصد رسول علیه السلام کند من مشب شمشیر ابو طالب حایل کنم و پاسانی رسول خدا صلی الله علیه و سلم کنم و اگر دشمنی قصد کند جان فدای رسول الله صلی الله علیه و سلم کنم شمشیر ابو طالب داشت و گرد سرائی میگردد فرمان حق بفرشته خواب رسید که ای فرشته خواب بر اهل عالم گماز فرشته خواب اهل عالم گمازت فرمان رسید که ازل عالم که بیدار مانده گفت خدا با تو دانستی که یک پیره زن مانده که پاسانی حبیب تومی کند فرمان آمد که از بر دور خواب کن فرشته خواب بروی گمازت اهبانی نچنان ایستاده سر بر دیوار نهاد و در خواب شد فرمان آمد که ای حبیب دوست ماما مشب غمگساری می باید عزیز نگاه مارا از زاری میاید بروای حبیب و او را با مقام قرب رسان بگویی تا قدم برفوق مکونات ببرد کسی در زیر قدم آ و تا ازین بشنوم حاجت من و انتم مقصودش کفایت گم اهبانی از خواب

میدارند کلامه لا حول بر زبان راند تعجیل سوئی خانه آمد گوش میداشت هیچ آواز نشنید چون بی صبران در خانه دو یکس را ندید از درو
 دل بنا لب خود است که فریاد کند تا دوستان جمع شوند و محمد صلی الله علیه و سلم را طلب کنند با تعنی آواز داد که ای ضعیفه رحمت خود راه ده که
 آن کس را که تو میطلبی از سدره المنته در گذشت سبحان الذی علی سعوی بعد ه لیلاد در کتب حدیث می آرد که در آن شب قرب و
 کرامت که جبرئیل علیه السلام براق میارود و آن براق از اشتر سبب تر بود و از حمار بلند تر رسول علیه السلام خواست که سوار شود
 براق نندی نمود جبرئیل علیه السلام بانگ بر براق زد که نمی شناسی که کبیت بر تو سوار میشود و محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است
 که بهترین موجودات است چون براق نام محمد علیه السلام شنید از نجالت عرق از وی فروریخت رسول علیه السلام از سجد حرام
 سوار شد و اکثر اصحاب حدیث بر آنند که از خانه امهانی رسول علیه السلام معراج رفت سوال چون حق تعالی فرمود سبحان اللّٰه
 اسوی بعد ه لیلاد من المسجد الحرام پس چگونه از خانه امهانی رفته باشد جواب که تمام حکم سجد حرام دارم و در پیش جبرئیل
 میان آیت و حدیث درست باشد و اگر چه از خانه امهانی رفته باشد و از خانه امهانی تا مسجد قصبی براق بود و از مسجد قصبی تا آسمان
 دنیا معراج بود و آن کرسی بود مانند نبری آرزایا بیا بود و از آسمان دنیا بر فرشتگان رفت تا آسمان دوم و همچنین تا سدره المنته
 که مقام جبرئیل است و آنرا سدره المنته از برای آن گویند که منتقای سیر ملائکه تا آنجا است از آنجا در تواتر اند گذشت و از سدره
 رفوف سبزی بود یعنی تخت نبری بود مرصع و رسول علیه السلام از آنجا رفت تا آنجا که خداوند تعالی خواسته بود بعضی میگویند تا زیر
 عرش رسید در فایق می آرد که رسول علیه السلام در شب معراج تا پایه عرش خدا صفا کرد رسول علیه السلام چون از سدره در گذشت
 باز نگریست جبرئیل را دید در سدره مانده گفت ای جبرئیل بیشتر آئی بجز آنکه فرمان برداری رسول الله صلی الله علیه و سلم بر لب آسمان
 واجب است همچنانکه برای زمین واجب است جبرئیل علیه السلام مقلد یک بند انگشت بیشتر آمد بر خود بگذاخت گفت یا رسول الله
 مرا قوت نیست که ازین مقام در تو نام گذشت **مشق نوی** اگر یک سر موئی بر تو بر م / فروغ و خجلی بسوزد بر م

تا ندید بعضیان کس در گروا / که در چنین بیدری پیش رو / بعضی میگویند رسول را علیه السلام تا بالای عرش بردند بعضی
 گفته اند از عرش نیز در گذرانیدند سوال چون بالای عرش عدم محض است و رسول الله صلی الله علیه و سلم مخلوق بود و مخلوق
 از امکان چاره نباشد پس مکان رسول الله صلی الله علیه و سلم بر چه بود جواب همچنانکه بالای عرش عدم محض است زیر عالم
 نیز عدم محض است و مکان عالم بر عدم است و عالم مخلوق است پس جایز باشد که مکان رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز بر عدم
 بوده باشد نکتت از مسجد حرام تا مسجد قصبی را اسری گویند و از مسجد قصبی تا سدره المنته را معراج گویند و از آنجا تا آسمان
 را اعراج گویند در حال فرشتگان آسمانها را فرمان شد تا بروخت سدره جمع گشتند چنانکه حق تعالی از آن حال خبر میدهد و قوله تعالی
 اذ یغشی السدره ما یغشی یعنی پوشید سدره را آنچه پوشید یعنی از ملائکه و آن چنان بود که رسول علیه السلام چون سدره
 المنته را رسید مفر بان که حق تعالی در حق ایشان فرموده است الذین یحجون العرش و من حولہ عمارت است از ایشانست
 سه صف اند هر صفی هفتاد هزار فرشته همه ایشان را فرمان شد تا با استقبال حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم سدره آمدند و بزنگی
 درخت سدره چندان است که اگر سواری را بسپ مضمهر جواد بنازد و پانصد سال آنجهائی از سایه وی برون نوازند رفت از آسمان
 و دنیا تا بر مش مجموع ملائکه بروخت سدره فرود میخیزند و حق تعالی ایشانرا بصورت تلخ زین گردانیده بود تا همه بروخت سدره

جای شده بود اینست آنکه فرمود اذ ابیتخی السدرۃ ما یعیشنه و درخت سدره دخنی هست و رعایت بنوی چون حضرت نبی علیه الصلوٰة
والسلام را بنزدیک عرش رسانیدند چنانکه میان وی و میان عرش یک حجاب پیش نموده بود ملک مقرب از پس آن حجاب بیرون
آمد و رسول علیه السلام بروی سلام کرد و بزرگتر است که بر خور و تر سلام کند آنگاه آن ملک بانگ نماز آغاز کرد چون گفت
اشهد ان لا اله الا الله خطاب رسید که اشهد ان لا اله الا انما چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله حق تعالی
فرمود صدق عبدی چون بانگ نماز تمام کرد آن فرشته دست رسول علیه السلام گرفت و پیش کرد و جمیع انبیا و ملائکه اقتدا
بر رسول الله صلی الله علیه و سلم کردند و نماز کردند با وی سوال چون منتهی سیر ملائکه سدره است که از آنجا نتوانند گذشت پس چگونه
اقتدا بر رسول الله صلی الله علیه و سلم کردند و حال آنکه رسول علیه السلام بنزدیک عرش بود جواب میگویم که درین حال حق تعالی
ملائکه را بدان مقام رسانیده باشند یا خود هم از درخت سدره اقتدا بر رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده باشند و نیز مر ویست که
در سجدت حضرت رسول عالم صلی الله علیه و سلم از برای انبیا علیهم السلام است که در این هر دو قول صحیح است چون خواهد عالم را
صلی الله علیه و سلم بمقام قرب او ادنی رسانیدند چنانکه حضرت حق سبحانو تعالی از آن حال خبر داد و قوله تعالی فقد لی فکان
قاب قوسین او ادنی فرمان رسید که ای محمد لطیف ما بر حمت ما نزدیک تر آئی قدری در فلاح اکرام لاد فی الاجسامه نو
الاستماع لاد فی الاجتماع نو الوصال لاد فی الاتصال نو الانبساط لاد فی البساط نو الرحمة لاد فی
المکان و المسافة و تفسیر میگوید بنهر ارباب بر یواسه خطای رسید که ادن یا محمد بر حمت و فضل ما نزدیک تر آئی هر بار که
بیشتر آمدی سخن کردی عبارت از قربت آن این آمد که قدری در از آن مجده این که قدری در فکان قاب قوسین
او ادنی عرب را عادت و رسم بود که چون با یکدیگر دوستی گرفتند می و عهد بستند می نیمه رسم را زدند می و دو مکان بر رسم
بنهاند چنانکه زه هر دو مکان بهم آمده گفتند می هر که دوست تو دوست من و هر که دشمن تو دشمن من در حکم عادت در رسم عرب
حضرت حق سبحانو تعالی خبر داد که فکان قاب قوسین او ادنی محمد آنچه که است بر بالای آلائی عرش زدیم چهار باش
و ولتت بقاب قوسین او ادنی بنهاندیم اکنون هر که دوست تو دوست ما و هر که دشمن تو دشمن ما فرمان رسید که محمد اما را نشانی گوئی
خواججه علیه الصلوٰة و السلام گفت لا احصی ثناء علیک انت کما انتنبیت علی نفسك بار خدا با طاققت طاق شد
عقل متخیر شد فرمان رسید که ای محمد تو گفتی که انا افصح العرب و اللجم گفت خداوند آن با عرب و عجم نوزان گفت بر حضرت
تو کرازه و یاری آن باشند فطره از زلال انضال جلق جان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید بان شایر کشاد و گفت
البتحیات لله و الصلوٰة و الطیبات جواب حضرت حق رسید که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته
در تاج القمص چنین می کرد چون سلام حق بر وی حق رسید حق تعالی جزا امت و برادر زیر قدم وی حاضر گردانید و حاجه علیه الصلوٰة
و السلام نظر کرد است را دید در شرف سلام با خود شریک گردانید و گفت السلام علینا آنگاه با نبیا معظم و رسولان مکرم
حواله کرد که و علی عباد الله الصالحین ملائکه از جلالت آن حال تعجب نمودند و گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمد عبده و رسوله و بعضی گفته اند این کلمات نیز رسول علیه الصلوٰة و السلام گفت و این روایت در مصابیح است
در آن حال فرمان آمد که ای محمد آنچه گفتی و آنچه گفتی بر و آنچه گفتی بر و آنچه گفتی بر و آنچه گفتی بر و آنچه گفتی بر

تا هر که در نماز این کلمات بگوید هر ثواب و مزد که فرشتگان آسمانها را میدهم آن بنده را که است کم فرمان رسید که ای محمد چه میخواهی
 خواجه علیه الصلوٰة والسلام گفت خدایا امتان گناهرگار دارم ایشانرا بمن بخش فرمان آمد که یا محمد هفتاد هزار از امت تو بخشیدم
 دیگر چه میخواهی خواجه علیه الصلوٰة والسلام گفت امت فرمان رسید که هفتاد هزار دیگر تو بخشیدم دیگر چه میخواهی گفت امت را و
 روایت میکند که تا بهر مقصد با فرمان میر رسید که ای محمد چه میخواهی گفت امت فرمان آمد که چندین میخواهی ای محمد خواجه علیه الصلوٰة
 والسلام گفت خداوند بخشنده تویی و خواهنده من هر چه هستند و هر که هستند همه را بمن بخش فرمان آمد که ای محمد اگر همه است
 را مشب تو بخشم رحمت من بیدید که با عزت تو بدینا بد مشب یک بخش از امت تو بخشیدم و بخش دیگر از تو نفی دادم تا فردا
 قیامت که خلق اولین و آخرین جلوه حاضر باشند تو امت میخواهی و من تو میبخشم تا گناه امت تو میان شفاعت تو و رحمت من آهزید
 شود و همه عالمیان بدانند که نزد حضرت ما چه قرب و چه منزلت است و عزت تو در آن روز ظاهر گردد و دیگر چه فرمود فادحی الی عبده
 ما و حی ای کان ما کان و جری ما جری بود آنچه بود و رفت آنچه رفت بیست و دوی که من از عشق تو کردم حاصل پند
 دل داند و من دانم چون دانم و دل پستفیان نوری و ابوبکر و اسلمی را رحما الله سوال کردند که آن چه وحی بود گفت ستری که خبر نعل علیه السلام
 را بران اطلاع نیتند و ما چه دانیم علم اهدی شیخ ابو سفور ماتریدی میگوید شرح و بسط آن مشغول نگردد که سر دوستان با پیش
 نگویند فرمود آنکه او در حیره اباد خود باین نداشت بی لفظ او را با حدیث بستر سلطان چه کاره تا بعضی از علما میگویند هر چند نام
 آن سر معلوم نباشد اما آنچه بران وقوف افتاده است اگر باد و ستان بگویند تا یقین ایشان زیادت گردد شاید شاه مفسران
 عبدالقادر بن عباس رضی الله عنهما میگوید آن وحی آن بود که محمد ادر خلوت طاعت و عبادت کردی اکنون در خلوت است را
 شفاعت کن بعضی میگویند آن وحی آن بود که خداوند تعالی فرمود و رسول علیه السلام بیا اسطی بشنو که امن الرسول بما
 انزل الیه در مشارق الا انواری آر که رسول علیه السلام فرمود که حق تعالی مرا در شب معراج سه هدیه کرامت کرد و عطا داده
 شد من بآن پنج نماز و خواتیم البقره یعنی آمن الرسول و آنکه هر کس بحضرت من آید و گفته باشد لا اله الا الله و با من شریک نیافر
 باشد غیر مرا بیا مزم اول سعید بن جسر رحمه الله می گوید آن وحی آن بود که اله عیدک یتیم فاوی تا آخر سوره الم نشرح بعضی میگویند
 آن وحی آن بود که پنج پیمان بر پیشیت درینا بد تا آنگاه که تو در آنی بعضی میگویند آن وحی آن بود که ای محمد است ترا مال بسیار بلام
 تا صاحب قیامت بر ایشان دشوار باشد در از نشان ندادم تا دلهای ایشان سخت نگردد و هر گ سفا جان نشان ندادم تا از توبه
 محروم نمایند آخر همه امتان ایشان را بیرون آوردم تا در گور بسیار مانند خاتون قیامت فاطمه زهرا رضی الله عنهما سوال کرد که
 یا رسول الله آن وحی چه بود گفت خداوند جانح و تعالی فرمود که ای محمد با امتان تو چهار کار کردم که با امتان دیگر نکردم امتان دیگر را
 بر سر آتش فرستادم امت ترا از آتش حجاب فرستم امتان دیگر را زمین فرو برم گناهان امت ترا زمین فرو برم امتان دیگر گناه
 کردند ایشان را بصورت بدل کردم امت ترا گناه بطاعت بدل کردم که فاولئک یدل الله سیئاتهم حسنات امتان دیگر
 را سنگ باران فرستادم امت ترا بر رحمت باران فرستادم بعضی میگویند آن وحی آن بود که خواجه کانات علیه فضل الصدوات و
 اکمل النجات از حضرت حق سبحانه و تعالی حساب است خوست تا کسی بر گناه است وی اطلاع نیابد فرمان رسید که ای محمد تو میخواهی
 که کسی بر گناه است تو اطلاع نیابد من میخواهم که تو نیز بر گناه است خود اطلاع نیابی ای محمد تو لاین کردم خود عفو کنی و من که

صلواتم

خداوند این کرم خود عفو کند ابو بکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد که چه رفت در آن مقام گفت خداوند من مرا فرمود که ای محمد اگر نه آنست که من عتاب با دوستان دوست دارم والا هرگز بامت تو شمار نکند و عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت سوال کرد که رسول الله چه رفت در آن مقام گفت خدای من بامن بسبب چیز گله کرد از امت من یکی آنکه من از ایشان کردار فدائی خواهم و ایشان از من روزی فدایم خواهند دویم آنکه عزیز کنند و خوار کنند ه ستم و ایشان عز و دل از دوزخ من میجویند سیم آنکه من بنام ایشان بیج در که روزی بیافریم و ایشان می گویند تا خوشترین را در دوزخ افکنند عثمان بن عفان رضی الله عنه پرسید که چه رفت در آن مقام یارسول الله فرمود که خدای من بسبب چیز گله کرد از امت من یکی آنکه من روزی ایشان فراموش کنم و ایشان کار من فراموش دیگر و پسند دویم آنکه روزی من خورند و شکر کسی دیگر را کنند سیم آنکه من دوست ایشانم و ابله من ایشان و ایشان دوست را می آزارند و دهم آنرا خوشنود میدارند علی مرتضی رضی الله عنه سوال کرد که چه رفت در آن مقام یارسول الله ص گفت چهار حاجت اخذی تعالی بجز آنستم خدا بوی آنکه گفتیم آن منازعتها که میان یاران رود در کار من کن فرمود که آن بود که تو خواهی ویم گفتم اطفال کاfran را که پیش از بلوغ میزند و کار من کن در تربیت خدمتگاران است من گردان فرمود که آن بود که تو خواهی سیم گفتم خدایا اگر وقتی در زندگی از من چیزی آید بر کسی از امت من آزار با ایشان رحمت گردان فرمود که آن بود که تو خواهی چهارم گفتیم شمار است بامن که فرمود که ای محمد هر چند که تو رحمت عالمیانی اما پروردگار عالمیان ستم و هر چند که تو رسول رحیمی اما ارحم الراحمین ستم اگر گناهان است خود به بینی از ایشان تیرا کنی بگذارتا مطلع بر گناه امتان تو هم من باشم که رحمت من است که گناهان ایشان را فرسود و لیکن درین حاجت ترا بی نصیب نسیم از تو شفاعت و از من رحمت تا گناه است تو میان شفاعت تو و رحمت من آفریده گرد و فاطمه زهرا رضی الله عنها سوال کرد که ای پدر در آن مقام چه رفت خدای من فرمود که سبب

و بیانه آنها هم تا گناه است ترا بیا مرزم رباعی
 ما را سخنی محبتش که چون گفته شود / سازیم اول را بیانه در تحت خویش
 عایشه صدیقه رضی الله عنها پرسید که چه رفت در آن مقام یارسول الله گفت خدای من گفت بامن که ای محمد با امت تو چهار کار کنیم که با امتان دیگر نکردم اول آنکه امتان دیگر گناه کردند با ایشان آتش فرستادم بر امت تو ستم فرستادم دویم آنکه امتان دیگر گناه کردند ایشان را از حال بگردانیدم گناهان امتان را از حال بگردانیدم سیم آنکه امتان دیگر گناه کردند ایشان را زمین فرو بردم چهارم آنکه امتان دیگر را شک با لایندم امت ترا رحمت بالافتم بعضی یاران سوال کردند که یارسول الله چه رفت در آن مقام گفت فاطمه علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله ص علیه و سلم که فرمود که از الله تعالی سوال کردم که خداوند را چون بندگان تو در تربیت در آیند با ایشان سخن گوئی فرزان آمد که سخن هر بنده که در دنیا با من سخن گفته باشند من و عقی با وی سخن گویم گفت الهی در دنیا با تو که سخن گفته است فرمان آنکه ای محمد هر کس سر سجده نهاد و گفت سبحان ربی الاعلی آن بنده با من سخن میگوید پیر آینه من با آن بندگان سخن گویم و حال حکمت چه بود که شب معراج آتش دوزخ و افراع آن را بر رسول علیه السلام نمودند جواب در تفسیر معنی می آرد که حکمت

آن بود که روز قیامت که دوزخ را بر بنیاد فرغ آن از شفاعت امت مشغول نشود و از برای اینست که چون دوزخ را برصفت
 حاضر گردانند همه انبیاء علیهم السلام نفسی نفسی گویند و خواجده علیه السلام استی استی گویند بعد از آن حضرت سید عالم صلی الله علیه
 وسلم را فرمان بازگشتن نشد که معراج با صد هزار اعزاز و اکرام بازگشت در بازگشتن نی حاجت بر ابرق بود و نی کفرتنگان و
 نی بر رفت و نی بچپیزی دیگر زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی در آن حال حبیب خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را
 قوی داده بود که هیچ یک از اینها حاجت نبود چنانکه در مرصاد العباد می آرد که چون میرفت محمد بود و چون می آمد رحمت بود که
 و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین در تفسیر معنی و در زمی آرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم مشر بود که چون آسمان
 بهم رسیدیم یوسف را علیه السلام دیدیم که یک نیمه خوبی با و داده بودند از برادر اگر یک نیمه خوبی و حسن یوسف علیه السلام
 داده بودند اما تا ما حسن حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم داده بودند و این معنی با اخبار صحیح ثابت شده سوال
 چون تا ما حسن حضرت محمد مصطفی را صلی الله علیه وسلم بود پس چگونه بود که آواز جمال یوسف علیه السلام بسیار بود
 و آواز حسن رسول ما علیه الصلوة و السلام آن همه نبود جواب آنست که کمال حسن مرد در زبان و دل می باشد
 و کسی بشیرین زبانی و لطف و خوشی و خلق نیکو و شجاعت و حسن و قوت او صفت کمال با حضرت محمد مصطفی صلی الله
 علیه وسلم برابر نبوده نه یوسف و نه غیر وی از انبیا علیهم السلام چنانکه در رؤف خلده گوید قطع

مصطفی را نیز از معجزه بود که بمردم پیس نمود میفرم | بهترین هزار معجزه کسش | ادب نیک بود خلق عظیم

بدانکه هر کس معراج حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را از آنکه تا بیت المقدس یعنی از مسجد حرام تا مسجد قحی
 منکر شود و اگر در زیر آن این مقدار نص قرآن ثابت است قوله تعالی سبحان الذی اسوی لبعده لیلنا من المسجد
 الحرام الى المسجد الاقصی لانه و اگر با سمانها و الی ما شاء الله منکر شود و مبتدع و مخالف بود و بداند نب و این روایت در شرح

امالی است سوال رسول علیه السلام حق تعالی را در شب معراج دیدیانی جواب در پنج و غیر آن آورده که بعضی
 گفته اند وید و بعضی گفته اند ندیدند و در مؤمنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها گفت ندیدم زیرا که اگر دیدی نزدی که با دیدار و دست
 هرگ روان باشد بعضی گفته اند و الا حوطا هو السکوت یعنی احتیاط در آن آنست که خاموش باشی و تفسیر وسط میگوید

که حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم حق سبحانه و تعالی را دید در بعضی از آن نزلات که او را بود و نیز در وسط میگوید که
 که ابن عباس رضی الله عنهما گفت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پروردگار خود را دید بیدید دل گردانید بصبر بر
 در فرادوی یا بیافز بدول وی را بصری تا بدید پروردگار خود را و بسیاری از صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بر آنند که
 چشم دید در تفسیر معنی می آرد که بچشم سر و دل و نواد دید پروردگار ریگ در بلاد حد و لا کیف بعضی از ائمه تفسیر و نحو
 در معنی این آیت که گفته اند قوله تعالی لتزکبن طبقا عن طبق یعنی با چنانکه فرات ابن کثیر و حمزه و کسانی است خطاب
 هر حضرت مصطفی راست صلی الله علیه وسلم و لام لتزکبن لام قسم باشد یعنی سوگند بشفق و شنب و باه ای محمد تو که را کب
 خواهی شد بر سوات طبقا عن طبق ای سماء بعد سماء و در وسط میگوید یعنی نصد فیها و یجوز ان یکون
 درجه بعد درجه و دروید بعد دروید فی القربه من الله تعالی و الوفقه در تفسیر معنی می آرد که ابراهیم

علیه السلام

خلیل الله علیه السلام در معراج خود فاحشه را بیدار بوی دعا کرد و به پاک دعای وی با جابت رسید و دویم و سیم را دیدیم چنان
 دعا کرد و فرمان آمد که ای خلیل دست از بندگان ما بردار و دعا کن به پاک ایشان و حبیب در شب معراج دعا کرد و نجبات
 عاصیان امت تا دانند که در چه حبیب از خلیل بالاترست و موسی ۱۴ از براسه قوم آب خواست لفظه تعالی و اذا استنطق
 موسی لفظه و عبسی علیه السلام از برای قوم نان خواست لفظه تعالی انزل علینا ما نأخذة من السماء محمد صلی الله
 علیه و سلم از برای امت آفرینش خواست لفظه تعالی اغفرناک ربنا تا معلوم شود که بهمت وی عالی نر بود و تیز در تفسیر
 منغی می آرد که زهری از انس بن مالک روایت کرد که پنجاه نماز در شب معراج بر محمد صلی الله علیه و سلم و امت وی فرض
 کرده شد بعد از آن پنج نماز باز آورد پس فرمان رسید که یا محمد ما یدل القول لدی دان لك بالخس خمسين یعنی
 ای محمد بگذارون پنج نماز ثواب پنجاه نماز ترا و امت ترا است کم این بود قصه معراج سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع
 المذنبین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم چنان گوید بنده ضعیف عصمه الله من سور الخاتم که بدلیل قطعی ثابت شده
 است که در وزخ راهفت درست قوله تعالی لها سبعة ابواب و اخبار صحیح و درست که بهشت را سهفت درست
 و در آیت حتی اذ لجاوها و ففتح ابوابها بعضی از اهل لغت و او و ففتح را او و ثانیه داشته اند گفته اند این و او

و لالت بران میکنند که بهشت را سهفت درست فی الجمله بهشت باهفت جمع کنی پانزده کرد و در فصول

این ششم عقاید نیز پانزده است امیدوار از کم حضرت پروردگار جل جلاله و عم نوال

که هر کس این فصول را بخواند آنچه از عقاید دران بنهفته شده است بمقتاد

دارد و بران اعتقاد از دنیا برود حضرت حق سبحانه و تعالی

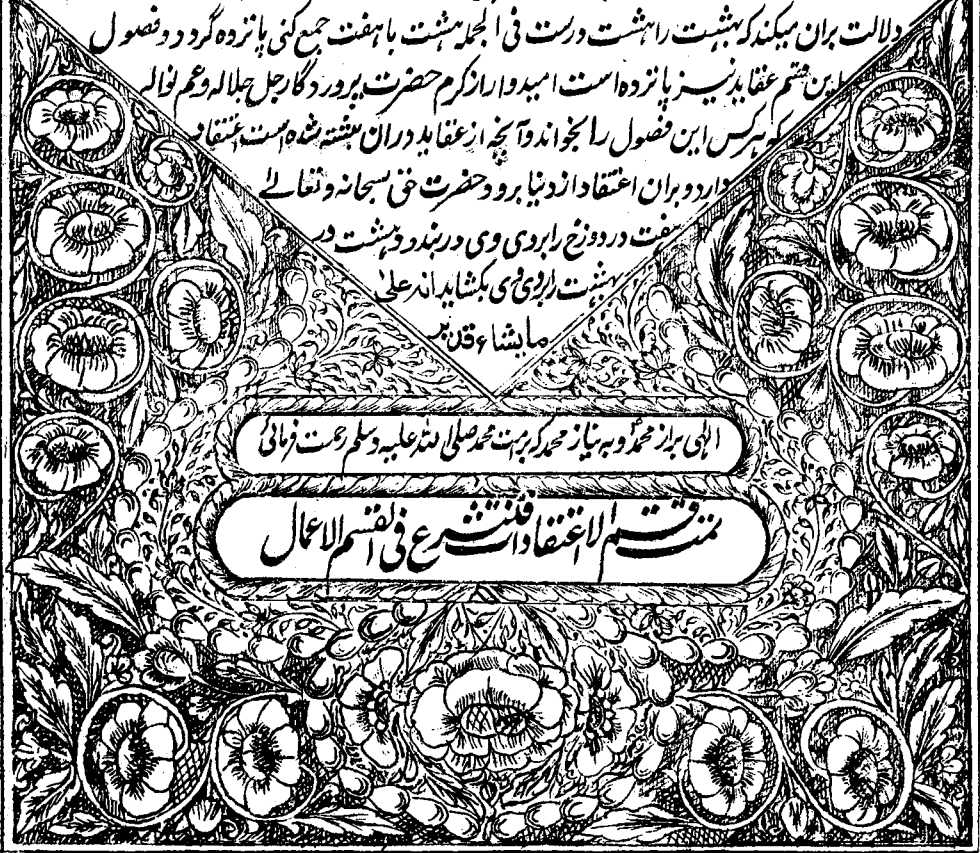
سهفت در وزخ باروی وی در بند و بهشت در

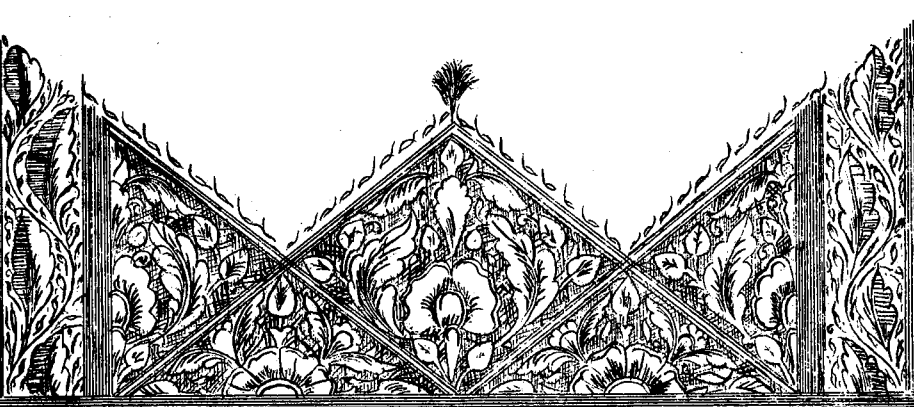
بهشت را بری می بکشاید اند علی

ما یشاء و قدر

الهی بر از محمد و به نیاز محمد که بهت محمد صلی الله علیه و سلم رحمت زمانی

منتهی است لا تخفوا و انتم شرع فی القسم الاعمال





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قسم دوم از کتاب ریاض الناصحین در فرائض و واجبات که از قبیل اعمال است چون فرائض خمس اسلام که آن را فرض عین میگویند و فرض کفایت که با دایمی بعضی از ذمه بعضی دیگر ادا شود و واجبات شریعت و اختلاف علما در آن و فرائض خمس معیشت یعنی حفظ حد و دانه و طلب و کسب حلال و حفظ حد و دانه در معاملات و در خرما و در عادات که حفظ حد و دانه درین پنج نیز از فرائض و واجبات اعمال است و بعضی از آنها فرض است و بعضی واجب چنانکه ذکر هر یک بجایگاه وی بیاید انشاء الله تعالی پس قسم اعمال نیز بنفذه اصل آمد اما فرائض خمس اسلام دوروی شش باب است

باب اول در بیان کلمه شهادت و درین باب فصل است

فصل اول در ذکر فرائض اسلام و معنی کلمه شهادت و بیان آن

بدانکه فرائض اسلام پنج است چنانکه در صحیحین می آید بروایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بنی الاسلام علی خمس علی ان یوحدا الله و اقام الصلوة و ایتاه الزکوة و صیام رمضان و الحج فقال رجل لابن عمر الحج و صیام رمضان قال لا صیام و رمضان و الحج کذا سمعته من رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی بناکرده شد مسلمان بر پنج چیز اول بر توحید خداوند عزوجل یعنی برگزیدن کلمه شهادت یعنی برگزاین ادن ریگانی خداوند تعالی و بر رسالت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی گفتن کلمه طیبیه لا اله الا الله محمد رسول الله و دوم اقامت پنج نماز در شبانه روز یعنی مداومت نمودن بر آن ستیم اوای زکوة کردن از ذمه در سالی یکبار از مال که وجوب تعلق بدان دارد چهارم روزه ماه رمضان داشتن پنجم حج اسلام بجای آوردن کسی را که استطاعت باشد یعنی زاد و راه صلح با من راه یعنی نوشته و مرکب سوار و اسن راه با نفقه عیال از هنگام رختن وی تا وقت باز آمدن وی این است آن چیز هائے که مسلمان میبنی بران است

و مصاحح مصاحح و در لغات مشارق می آرد که مروی از ابن عمر رضی الله عنهما سوال کرد الحج و صیام رمضان گفت ابن عمر رضی الله عنهما لاصیام رمضان والحج گفت لی یعنی رسول خدا صلی الله علیه سلم صیام رمضان برج مقدم یاد کرد پس بچنان مدار هر خانه که هست بر پنج چیز میباشد یعنی بر چهار دیوار و سقف و خانه بی پنج چیز خانه نمی باشد و نمی تواند بود و همچنین میناسے خانه مسلمان بر پنج چیز است یعنی این پنج چیز را حج کردند و مسلمان نام نهادند تا هر کس این پنج کار کند و بحقیقت آن اعتراف نماید و تقاضا

دارد و مسلمان کامل باشد قطع مسلمان مثال خانه دانند که بنیادش بود بر چهار ارکان

از ان ارکان کز ان درین اثبات نماز و روزه و حج و کفاره است اما گفتن کلمه شهادت در همه عمر یکبار فریضه است و بارهاست

دیگر گفتن سنت است تا اگر بنده عاقل بالغ یکبار این کلمه را بگوید و شرایع قبول کند و دیگر در همه عمر از وی این کلمه نشنود چون بسیر و شرعاً و مسلمان مرده باشد و اگر چه در وقت مردن نیز کلمه شهادت از وی نشنود بشیر و آنکه از وی کفری در وجود نیامده باشد

قولاً و فعلاً و حساباً علی الله تعالی و مضمون کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله آنست که خداوند بکسبت و محمد رسول فرستاده و سبب بحق و معنی کلمه شهادت آنست که گواهی میدهم بدستی و راستی نشان اینست که نسبت به حج خداوند موجود مگر خدای معبود بلکه نیست هیچ موجود با وجود واجب الوجود که جمله موجودات با وجود او معدوم اند و وجود حقیقی و پیراست که از اول و آخر مبراست و منزوار بر ستش و پروردگار آفرینش و موصوف بصفات کمال و منزه از نقصان و زوال و عالم کلیت

و جزئیات عالم و واقف اسرار وجود و عدم تبارک و تعالی و تقدس و تعظم و کلمه ان مخففه در اصل شمله است و ضمیر نشان در وی محذوف است و تقدیر کلام چنین است که انشهاد انه لا اله الا الله یعنی گواهی میدهم بدست و سبب که خداوند بکسبت و گواهی میدهم بدستی که نشان اینست که محمد فرستاده خداوند است بسوی بندگان نام حبیب خود را با نام خود قرین کرد تا عالمیان بداند

که هر کس گوید لا اله الا الله بی گفتن و باوردن سخن محمد رسول الله از وی قبول نمکند و کمال حمد خدا نیست بی حمد توفیق نماز و تر و نیست بی دعای قنوت و در مشکوٰۃ مصاحح می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود لا ایمان بضع و سبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله و ادانها ما طاة الا ذی عن الطریق و الحیاء

شعبه من الا ایمان یعنی درخت ایمان را بنهاد و میخ آنند ۳ فضل آن شعبات لا اله الا الله گفتن است و ادانے آن دور کردن اذی از طریق یعنی دور کردن سنگ کلنج و خار و خاشاک از راه یعنی بنده من را زیادت از بنفاد خصال خیر است که کل آنها از علامت ایمان دار است و بضع از سه تاده میباشد و اصل بضع قطع است و بضع از چیزی پاره بود از آن چیز بعضی

علمای اسلام متبع کتب حدیث کرده اند و احصاء این خصال کرده اند بنفاد و هفت خصلت برآمده اعلامی آن گفتن کلمه طیبه لا اله الا الله و ادانے آن دور کردن سنگ و کلنج از راه و بعضی گفته اند از این عدد کثرت مراد است نه حصر بر عدد و همین اهل تحقیق میگویند و بنو عقبی خار و خاشاک بن راه است تا سالک راه را از آن پاک سازد و سالم بنتر ل تواند رسید زیرا که

تا غیر را در باطن جایی است سر توحید بر لوح دل نقش پذیرد و هفت تا نشوئی از عشق که فاخلع نعلیک از دوست نیابی نه سلام نه علیک و وقت آمد که خار و خاشاک غیر سر را از راه برداری قوله تعالی فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس

طوی در ظاهر امر بخلع نعلیک بود و در باطن امر بطرح کونین کلک علیک و بال اطرح و افرج فر و ما سوائی حق همه

| | |
|--|--|
| <p>بی کن بر تیغ لاکه تا جهان صافی شود سلطان الا الله را به کطالب تا در بند آید خاک مست در دام مست عارف را نازل تا با بدیک کام مست آن قدم از خود برگرفت و بحق رسید و</p> | |
| <p>تا از خود فانی نگردی بحق فانی نشوی رب با س</p> | <p>از تو تا حق کیقدم اندر میان نهیست تا کرد مرا تهی پر کرد ز دوست</p> |
| <p>اجزای وجود منی دست گرفت</p> | <p>تا بیست زمین بر من باقی نهاد حقیقت تو حید ای جانج نماید فروزین پیش ولی بود مهر اندیشه</p> |
| <p>الکون همه لاکه الا الله است چه هر که در عرش نیک و بد گفت تو حال این طایفه را چه دانی آدم هنوز میان مک و طایف بوده کاین جماعت گردم طائف بوده اند مستی را ازین حال خبر نباشد آن منبذ بود و پیچ برنا شد ہی بی خاک ایجا آن طویل و عرض تکاد السموات یقطران صنه و نشتق الا ارض بنده به محمد ولی شود آنگه پیاده را فرزین توان کرد اما شاه نه قطع</p> | |
| <p>سایها خون خود نافر تا مگر</p> | <p>بوی مشک اندر مشام اورسید شبهه خود را بهر آن بدخت تا</p> |
| <p>اوست که رقم هستی کشیده بر بالاوست و رقم نیستی آمده بر پیشانیست</p> | <p>کس نداند چنانکه میدانی عقل در کتب خدا دانی</p> |
| <p>کی گذاریم حق و صفت ترا</p> | <p>چون منزه ز فهم انسانی لاجرم ما بعجز میجو اوسیم</p> |
| <p>عجز را دراک چون پدید آرد</p> | <p>مشربی از زلال عرفانی معرفت از جنب ربانی</p> |
| <p>الهی اگر ظاهر ما آلوده است باطن ما بایده نشت اگر شایع صدق ما خشک است ولی از باغ نشت اگر نقد ما قلب مست اما از خانه نشت شمع مغسایم آمده در کوی تو به شایسته از جمال روی تو در جنت بی علت که بر جنت فرمائی و بدار السلام برسان بجز من</p> | |
| <p>محمد و آله</p> | <p>فصل در ویم در فضل کلمه شهادت و فضیلت ذکر حق جل و علا</p> |
| <p>قال النبی علیه السلام افضل الذکر لا اله الا الله و افضل الدعاء الحمد لله یعنی فاضلترین ذکر با که میاد خدا گویند کلمه طیبه لا اله الا الله و فاضلترین دعا با گفتن الحمد لله است زیرا که گفتن لا اله الا الله افضل شغاث ایمان است و هر قدر سعادت جاودان است در وسط اللآلی می آرد که سالک باید که دائم بگفتن کلمه لا اله الا الله مشغول باشد که حق تعالی چنین فرموده که انا جلیم من ذکر فی جمله مشایخ برین متفق اند که الذکر طریق الحق و لا یصل احد الی الله تعالی الا بلا و ام الذکر و باید که ذکر از سر اخلاص گوید یعنی عزیزانی که ذکر خاص گویند: خلاص خویش در اخلاص چندین و علاست اخلاص در ذکر آنست که رسول علیه السلام فرمود و اخلاصک بلا اله الا الله ان یحجرک عما حرام الله علیک یعنی اخلاص تو بدین کلمه آنست که باز او در ترا از هر چه خداوند بر تو حرام کرده است و حق تعالی نماز و روزه و سایر عبادات را وقت معین کرد اما یاد کرد خود را وقت پدید نکند بلکه کثرت ذکر فرموده تعالی فا ذکر و الله ذکر الکثیر یعنی یاد کنی خداوند را یاد کردن بسیار جای دیگر فرمودان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لا ولی الا اللب لب یعنی بدرستی که در آفریدن آسمانها و زمین و در اختلاف شب و روز نشانها است مراد لولا الا لباب را یعنی مرخصا و در عقل و خود را اگر تو گوئی که عاقلان و خردمندان کیانند از برای دفع اشکال تو فرمودوا الذین یدن کرون الله قیاما و تعودوا علی حقواکم الآبیه یعنی اولوا لباب آن کسانی اند که دائم بیا و حق تعالی مشغول اند در همه احوال و در همه اوقات و حال آدمی از سر میزنند</p> | |

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایستاده است یا نشسته یا بکیه کرده همانا که لطف خداوند را میکند که ای بنده اگر ایستاده بیاویس مشغول باش تا آن زمان که نترسد و گرفت حساب بایستادن من تر از لطف خود یاد کنم و اگر نشسته بیاویس مشغول باش تا چون نرسد بر سیطره بهشت بشانم رضا و تقای خود تر یاد کنم و اگر بکیه کرده بیاویس مشغول باش تا در آن وقت که نترسد از ندان محدود بخوابد من تر از بر حمت خود یاد کنم پس ای بنده هیچ حال از ما و از یاد ما غافل مباش که دل تو خزان آسرا راست و ما را با تو کار راست مشغومی اول که بیاود دوست همراه است از تقاضای او که او را خداست او که او را الله اگر نه هر مودی از زهره یاد او که بودی آری چون سلطان ذکر ساکن

ولایت دل شود دل با او اطمینان و انس گیرد و توفی الذین امنوا و نظمن قلوبهم بدن کران الله که لا بد که کران الله قطعه من القلوب آنجا که غیر حق را جانماند خا و خاک غیر بر آتش خیرت سوخته گردد و در زمین بیش دلی بود هر را ندریشه تا کنون همه لاله الا الله است بدو صحیح مسلم می آید بر روایت ابو بکر بره از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود سپید و اهدا بعد ان سبق المفردون قالوا وما المفردون یا رسول الله قال الذاکرون الله کثیرا و الذاکرات سبب ورود حدیث آن بود که جماعتی مردان و زنان از میان خلق عزت گرفته و بر سر کوهی نشسته و در آنجا بیاد حق تعالی و عبادت وی مشغول می بودند و از حق جبر حق بنحو استند رسول صلی الله علیه و سلم اشارت بدان کوه کرده و این حدیث فرمود یعنی بپر کنید و بر پر بدین کوه بپرید که سبقت گرفته اند مفردان بیان گرفته مفردان کیانند یا رسول الله فرمود که مردان و زنان بسیار یاد کنند و خداوند را تا بدان که این تشریف کسی را ندهند که از خود را حقی و روحانی در آید بلکه کسی دهند که از خود بر آید و در عشق تو ترک و جهان کردیم زمین کار کسی نیست که کاری دارد و خوشش باد که بیاود دوست خوش میشود و غلام هست آنم که یادندایش خبر داری شود و عظمت مردان دین در وندگان راه یقین هرگز نیک قدم بر نتابست نفس و هوا ننهد اند و همیشه که مخالفت نفس و هوا بر میان جان بسته اند و در عهد وفای حمد اله احمد الیکو یا بحق در نشسته قدم بر عشق فرسای برسوی صراط مستقیم مستقیم داشتند و بر مرکب بت در میدان مروی برگماشته و رایت رعایت شریعت برافراشته نفس قاطع و لمن خاف مقام سر به جنتان را منظور آشتند و سر و اما من خاف مقام سر به در یا قتمه و مبارز و انزیره و غنی النفس عن الهوی در دست گرفته و پائے در رکاب و الذین جاهدوا فینا آورده و روی بدشمن شیطان و نفس دنیا آورده که اعدا عدوک النفس و الشیطان و الی بنیا و با من فجاد النفس بالمجاهدة عمل کرده و سپرد ذکر و پیش و سوسه شیطان داشته و خود ترک دنیا بر تارک مبارک نهاده این ندای لطف شنیده که من میخیزم من بیته مهاجر الی الله و دسوله نمیدد که الموت فقد و فخره علیه السلام را با

با در بسا چون تو ستم در کس نگر چه آشنای تو ستم اگر بر سر کوی عشق مانده شوی شکرانه بده که خونهای تو ستم و این معنی جرد بنیات ازلی و لطف حضرت لم زلی دست مدهم و تا بخوبی کسی را ندهد راه کجا به زهره باشد که کسی راه بر یابد و سوعظت آری هر که آن همایون از کوه سبقت در برید و باز فضل در صحرا می دل او بگردید و بمقار پدایت غشیان انکرت از پیش دل او برداشت و محلب محبت دل او را صید کرد و یار دبی نیاز می سینه او را شرح کرد که آمن شمشع الله صدره الاسلام فهو علی نور من دبه و بکنه مهرش جذب کرد و گوئی سعادت بیدان ابدان کند و هر که غشیان ضلالت از شب خذلان بیرون آید و هواد نکرت و شکر خود بروی گماشت و بیداری او تا زیانه مرکب آید شب شقاوت او پایمان است

و در نوحا و ابراهیم در آنست در هر صا و العبادی آرد که هر که ورت و زنگار که از تصرف شیطان و نفس ماره بدل رسیده باشند
 و در دل متکبر گشته یا خداوند و کلمه طیبه لا اله الا الله از دل آزار محو کردن گوید همچون صبیقل زنگار آینه را نواج علیه السلام از نجبا
 فرمود ان لكل شیء صفاة و صفاة القلوب ذکر الله و چون سالک بزرگد او مت نماید سلطان ذکر بر ولایت دل او مستولی شود
 و هر چه یاد و محبت حق است جمله را از دل بیرون کند و سر را بر اقباب آنگند بر دل بشاند فرمود بر دل نپزیده و از مرغی نمشت تا بهر چه
 نماید او مست در گذارد و پند و هر صا و العبادی آرد درین آیت قوله تعالی واذ کبر سبک اذا نسیت یعنی بعد از نسیان ما سوای
 من مرا یاد کن تا با شرکت نبود آرام و دل های دوستان حق یاد او مست قوله تعالی الا بدین کرا الله تطمئن القلوب شعر عاشقان را
 جز بیادست عینش خرم کی شود عارفان را جز بیادست سینه بی غم کی شود بی عا شق دیدار کعبه تا نگوید باو پیش بر حال چون زنگار کعبه محرم
 کی شود هر که در کوی طریقت آید پوشند گلیم نبوی ریاضت همچو ابراهیم ادهم کی شود در برست غم خوردن شادی نمودن ملکیت
 هر گدائی را چنین ملک مسلم کی شود که دگوارا بر یا فرزی گناه عاصیان به از کمال رحمت تو زوره کم کی شود چه حکایت از سلطان
 العارفتین قدس سره سوال کردند که چه فرمائی در معنی این حدیث که رسول علیه السلام فرمود لا اله الا الله مفتاح الجنه گفت
 آری چنینست اما این کلید را چهار دندان میاید زبان از در مرغ و غیبت خالی دکل از منکرات شہوات پاک شکم از حرام و شبهت
 خالی گل از هوا و بدعت پاک و در خبرست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که حق تعالی فرشته آفرید از ان وقت باز که آسمانها
 و زمینها را آفریده و امر کرده آن فرشته را که کلمه طیبه لا اله الا الله را آغاز کن و بگویی چون این کلمه تمام کنی و بیایان رساننی قیامت
 قائم شود آن فرشته از ان وقت باز این کلمه را آغاز کرده و مدلا را می کشند و هنوز در انست چون کلمه تمام کند قیامت قائم گردد
 و این حدیث در فرودس الاخبارست زهی قادر خداوندی و بزرگوار آفرید کاری که یک بنده آفرید که در دنیا از اول تا آخر یک
 نفس وی پیش نباشد بیادست که نصیب تو از ان یک نفس چقدر باشد را با سعه

| | | | |
|---------------------------|----------------------------|------------------------------|-----------------------------------|
| دل در بند کسے بجور و ستمش | پیدا است تفاوت وجود و معدث | او نیز نمی ماند و شادی و غمش | در تقصیر ایام بحکم الدین نفسی روح |
|---------------------------|----------------------------|------------------------------|-----------------------------------|

می آرد درین آیت قوله تعالی قل لو کان البحر مدا د الکلمات دج لمتقد البحر قبل ان تنفد کلمات دجی ولو جئنا
 بمثل ممد دا یعنی بگوای محمد که اگر دریای محیط سیاهی شود از برای نشستن کلمات پروردگار من و یک دریای دیگر همچون دریای
 محیط مدد وی گردانیم این دو در با تمام شود و ثواب کلمات پروردگار من تمام نشده باشد عکس بر میگوید که مراد از این کلمات کلمه
 طیبه لا اله الا الله است در فرودس الاخبار جاری آرد این حدیث و در تقصیر از قتاده نیز فرمودست که گفت در منتهی غم عسق
 که حامل خداوندست و یم ملک وی و عین علم وی و سین سنائی وی و قاف قدرت وی و معنی آنست که خداوند تم بایم بکند
 که بحکم من و ملک من و قدرت من که عذاب کنمن بنده را که بگوید لا اله الا الله در کتب اصول می آید این مسلم که سلمانی
 میخواست که کلمه توحید بر زبان راند گفت لا اله و بجز پیش از گفتن لا الله شراعی مسلمان مرده باشد زیرا که عمر وی گفتن
 تام این کلمه بود که آن نقی الهی باطل و اثبات الهی سحی بود اما اجل در او ریافت و فرصت تمام کردن کلمه توحید نیافت پس حکم کنیم
 که وی مسلمان مرده باشد زیرا که نیت وی معتبرست در کتب حدیث می آید بر روایت راویان معتذر از رسول علیه السلام که گفت فرمود
 من کان اخر کلامه لا اله الا الله باشد در آید و در بهشت یعنی هر کس که شتم عمر وی برین کلمه باشد جای وی بهشت باشد

امام هشتم علی موسی رضی الله تعالی عنه روایت میکند از پدر خود و از جد خود از علی بن ابی طالب از رسول علیه السلام که فرمود حق تعالی خطاب کرد یکی از انبیاء که بنده من کلمه لا اله الا الله حصار من است هر کس در آید در حصار من ایمن شود از عذاب من یعنی همچنانکه کسی در حصار من در آید از تیر دشمن ایمن شود همچنین هر کس در حصار کلمه لا اله الا الله در آید و با خلاص بگوید این کلمه از آتش دوزخ ایمن گردد الهی ختم عمر ما بر کلمه لا اله الا الله گردان و همه را به پیشت منبر شربت برسان و رضا و تقای خود زنی گردان

باب ویم در بیان نماز و درین باب شانزده فصل است

فصل اول در فرضیت پنج نماز و تفسیری لغت و شرعاً و فضیلت معلوم است بر ادای وی

بدانکه فرضیت نماز یکتاب و سنت و اجماع امت ثابت شده است اما کتاب قول تعالی اقموا الصلوة و اما سنت قول علیه السلام صلوا و اجتمعوا و اما اجماع امت فقد اجتمع الامة من لدن محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم الی یومنا هذا علی فرضیت الصلوة من غیر تنکیر صکر و لا رد داد و اجماع الامة من اقولی بالبحر لقول النبی صلی الله علیه و سلم لا یجتمع امتی علی الضلالة یعنی اتفاق و اجماع علمای امت است از نزدیک زمان رسول علیه السلام تا امروز که در ویم بر فرضیت پنج نماز از غیر انکار منکری و در ادای و اجماع است از قوی ترین جهت است از برای آنکه رسول علیه السلام فرمود که علمای امت من بر کلمه ای جمع نشوند یعنی بر هر چه اجماع ایشان بران باشد حق و صدق همان باشد اما تفسیر و بدانکه صلوة اسم است مرد عار و در بعضی تفسیر می آرند که چون صلوة را باندند تعالی اضافه کند چهار وجه را محتمل است یعنی صلوة از خداوند تعالی بر چهار وجه است توفیق بر طاعت و عصمت از معصیت و مغفرت از ذنوب یعنی آمرزش از گناهان و زیادت در درجات یعنی رحمت علام النیوب و چون اضافه کند بلا که کنی استغفار و دعا و نصرت مرد او باشد و چون اضافه کند بمؤمنان کنی ثنا و محبت باشد اما در شریعت عبارت از ارکان معلومه و افعال مخصوصه است اما افضل و ثواب وی قال النبی علیه السلام افضل الاعمال بعد الایمان بالله الصلوة یعنی فاضلترین عملها بعد از ایمان آوردن بخداوند نماز است و اول چیزی که خداوند تعالی بر مسلمانان از وین ایشان فرض کند نماز بود و اول چیزی که در قیامت حساب کنند نماز خواهد بود هر کس از عبده پنج نماز بپروان آمد از همه محنتها برست و بهر دو لنتها رسید قول تعالی قد اقله المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون یعنی فلاح و نجات یافتند مؤمنان یعنی فیروز وی و دستگیری یافتند یعنی برستند از دوزخ و رسیدند بهشت مؤمنانی که در نماز خود خاشع بودند عبادت بنیصامت رضی الله عنه روایت میکند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود پنج نماز که حق تعالی فرض گردانید بر بندگان هر کس نیگوید وضوی آن پنج نماز را در وقت بگذارد آنرا در کوع و سجود آنرا تمام کرد و ندو خشیق در وی نگاهدار باشند آن بنده را عهد نزدیک پروردگار یعنی این که بیاورد او را و هر کس بیای ندارد و پنج نماز را بنامند آن بنده را بتر و یک خداوند عهدی اگر خواهد او را بیاورد و اگر خواهد عذاب کند او را و این حدیث در مصابیح است و در زنجبیل حمیدی می آید بر روایت ابن عباس و ابوهریره رضی الله عنهم که گفتند رسول علیه السلام خطبه کرد از برای ما و در خطبه خود چنین فرمود که هر کس نگاهدار پنج نماز را از شما

و بسای دارد هر جا که باشد بگذرد بر سر طر و زقیامت همچون برق چپنده باول گروه از سابقان و روز قیامت روی وی همچون ماه شب چهارده باشد و در هر شب با زوزی که بگذاردن پنج نماز را و مست نموده باشد او را مز و نیز از شهید باشد حکایت در زاد المقبولین می آرد که منی از اصمعی سوال کرد که در دین شما از عبادتها کدام فاضلتر است اصمعی گفت در دین ما فاضلترین همه عبادتها نماز است گفت چرا گفت از برای آنکه عبادت فرشتگان هفت آسمان در ویست از قیام و رلوع و سجود و سبج و با اینها قرابت قرآن در وی زیادت من گفت در نماز پنج رکن برکن ترجیح دارد گفت سجده بر همه ارکان ترجیح دارد و کمال خشوع و خضوع در ویست و بنده در هیچ حال بر حجت خداوند جهان نزدیک نشود که در حال سجده گفت از سجده هیچ چیز بالاتر هست گفت هست یک چیز است که از همه بالاتر است گفت آن که امست گفت منت پروردگار بر خود دیدن که بی سابقه خدمتی درازل مراتج ایمان بر سر نهادن و در سزاوار سجده نمودن و از ایندی و سابقه بد خدمتی زنا را برسانی تو بستی و سزاوار سجده آتش گردانید منخ را این سخن در دل تاثیر کرد و سر بر آورد گفت راست گفتی اسلام عرض کن که در کشاندن کلمه گفتت و مسلمان شد پس بدانکه نماز در دنیا و آخرت سبب نجات است و بحکم کلام حق مکفر نیات است قوله تعالی و اقم الصلوة طرفی النهار و ذلعا

من اللیل ان الحسنات ین هین البسیات ذلک ذکرى للذاکرین یعنی بسای دار نماز را از دو طرف روز یعنی نماز با نماز و نماز پیشین و نماز دیگر و ذلعا من اللیل و در بعضی از ساعات شب یعنی نماز شام و نماز صفتن در مستخلص لسان الترتیل میگویند که السلفه تبارۀ از شب بدر سنی که حسنت یعنی پنج نماز برود و نحو کند بدیها را یعنی صغایر از ذلک ذکرى للذاکرین آنچه یاد کردیم بنده نیست مرید کینه نگان را و از آیات که در قرآن ناطق است بفضیلت پنج نماز یک آیت این بود در تقاسیم می آرد که این آیت در شان مقبل نماز فرود آمد و گفته اند در شان عمر و بن غزیه آمد که زن غازی بدو کان و می آمد بخراشیدن چشم و کسی بر حال آن زن افتاد بروی فتنه شد خواست که مراد خود از وی حاصل کند گفت این خرمالایق تو نیست با من بجانم آئی که آنجا خرمای نیکو دارم و بر ابر ساری خود برود و از سر در خانه شدند آنگاه قضوی کرد زن و بر اجابت نکرد و بسیار کوشید فایده نکرد زن گفت بیسما صنعت خنت صاحبك الغازی و عصیبت بربك و لم تتل مرادك یعنی بدکاری که تو کردی که خیانت کردی یا خود غازی را و عاصی شدی در پروردگار خود بوی خود ز سیدی مراد آن فعل پشیمان شد باول چسرت و ندانست نزد رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله چه میگوئی در حق کسی که قصد حرامی کرد و همه فعلها سئمه بد کرد و مگر ندانست که نزد رسول علیه السلام خاموش بود در ساعت این آیت نازل شد در تفسیر جز جانی نمی آرد که رسول علیه السلام خاموش بود در جواب و گفت لا ادری ما قول لك وقت نماز دیگر بود رسول علیه السلام و یاران نماز بجماعت بگذاردند چون از نماز فارغ شدند این آیت نازل شد رسول علیه السلام فرمود کجاست آن کس که گفت مرا آنچه گفت آن مرد بر خاست و گفت ها انابا یا رسول الله ایگ منم یا رسول الله رسول علیه السلام فرمود برو بدرستی و لاسنی که میا هر زید خداوند تعالی نماز این نماز که با ما بگذاردی فصیح مصحح می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه که آن مرد گفت یا رسول الله این خاصه مراست رسول علیه السلام فرمود لك و لجمیع امتی کلهم یعنی ترا و همه امت مراست هم در صحیح مصحح می آید این حدیث قال النبی علیه السلام الصلوة الخیر و الجمعة الی الجمعة و رمضان الی رمضان مکفرات ما بینهن اذا اجتنبت الكبائر یعنی پنج نماز و

جمعه تا جمعه و ماه رمضان تا ماه رمضان کفر و محکومند اند به بیچارچون اجتناب نمایند از کبایر در تفسیر و سیطمی آید این حدیث
 بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از ابو بصیرت رضی الله عنه که رسول علیه السلام فرمود که هیچ مسلمانی نباشد که گنگی کند پس
 ازان وضو سازد و در رکعت نماز بگذارد و از خداوند تعالی آفرینش خواهد برای آن گناه الا آنکه آفریده شود آن گناه وی رسول
 علیه السلام این دو آیت بر خواند قوله تعالی ثم یستغفر الله یجد الله عفوا رحيما و قوله تعالی اذا فعلوا فاحشة
 او ظلموا انفسهم الایه ما یبچارگان را توفیق طاعت ارزانی دارد و صغایر و کبایر را رها کند

فصل دوم در شرایط و جوب نماز

بدانکه شرایط نماز بر دو نوع است یکی شرط و جوب نماز و یکی شرط ادای نماز در رساله مقدم می آید که شرایط نماز است نماز برای وجوب
 نماز و شش از برای ادای نماز اما شرط و جوب نماز عقل است و بلوغ و اسلام که برنی عقل و نارسیده نماز نیست تا اگر یکی از ایشان
 بی قدر ترک نماز کند بروی قضا و نغذیر واجب نیاید و اگر هم بگذارد و تطوعی بود که بجای آورده بود اما تفسیر عقل بدانکه عقل بوزنیت
 که در دل انسان انداخته میشود که آدمی بسبب آن مستعد ادراک شایه میگردد و سبب و ناخود و ما جو خواهد بود و سبب او ما مور و
 منهی با مور و نواهی می شود و سبب و تمیز میان حق و باطل میتواند بگرد و بدرای تواند دانست فی الجمله و متفاوت می بود تفاوت
 طبیعت اما آن مقدار که فرض گردانیده شود بدان اسلام و اعمال آنست که بدانند و در یاد منافع و مضار را بدانند که اسلام چیزی نیست
 و بد است و در متابعت او نفع است و در دنیا و آخرت در کتاب احکام گفته است که آن مقدار ضرر و دو انشای یک اند و نیک نیک تر
 و از او بد بدتر باشد تا اند ساخت و بقول بعضی آن مقدار ضرر باید که از نشاء بد دلیل تواند ساخت بر غائب و به ناه خند در کافه
 آورده است که عاقل آنست که مستقیم بود قول و عمل او آنچه غیر مستقیم بود نادر بود از وی و مسنوه آنکه مخلوط بود کلام و فعل
 وی گاه بیکر غالب مستقیم بود و گاه بیکر غالب غیر مستقیم بود در کتاب خوان الصفا می آید که در کتب الله تعالی العقل فی
 الملائكة لا شهوة و در کتب الشهوة فی البهائم بلا عقل و در کتب العقل و الشهوة فی الانسان فمن غلب عقل شهوة
 فهو خیر من الملائكة و من غلب شهوة عقله فهو شر من البهائم یعنی ترکیب کرد خداوند تعالی عقل را در ملائکه بی
 شهوت یعنی ملائکه را عقل داد اما شهوت نداد و بهایم را شهوت داد اما عقل نداد و آدمی را عقل و شهوت هر دو داد پس هر کس
 که غلبه کند عقل وی بر شهوت وی او از ملائکه بهتر باشد و هر کس شهوت وی غلبه کند بر عقل وی او از بهایم بدتر باشد
 در خلاصه الحقایق می آید که العقل ما خود من عقلا لبعیر یعنی عقل را از عقال بعیر گرفته اند و عقال را نون بر شتر را گویند یعنی
 به چنانکه عقال شتر را از رفتن باز میدارد و عقل آدمی را از کارهای بد باز میدارد و سفیان بن عیینه حج می گوید عاقل آنست که
 که نیک و بد بشناسد بلکه عاقل آنست که چون نیک را بیند بگیرد آن را چون بد را بیند بگذارد آن را در نواز در مولانا نجم الدین
 کاشی قزوینی می آید در توفیق میان احادیث ثلثه و هی قوله علیه السلام اول ما خلق الله تعالی العقل و اول ما خلق الله
 القلم و اول ما خلق الله نوری و چه توفیق آنست که مبدع اول در وی سه صفت است از جهت آنکه دانست نفس خود
 و سبغ خود را و عقل نام نهادند و از جهت آنکه صادر شد از وی نفس متفکرت و معلوم را و قلم نام نهادند و از جهت آنکه فایض بود

نبوت شد اورا نور نام نهادند پس یک شیء واحد بود که او را سه اعتبار بود بنسبت هر اعتبار او را نامی نهادند در کتاب مولود نسبی می آرد که وهب بن سبنه قسم یاد کرد و گفت سوگند بدان خدائی که محمد را بر منی بخلقت فرستاد که در سینه تو کتاب خداوند که با نبیا فرستاده است خوانده ام که عقل اولین و آخرین و حنب عقل حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم همچون یک دانه ریگ است در جنبت سه ریگهای عالم شاه مردان امیر المومنین علی رضی الله عنه میگوید عقل درختی است که بیخ وی تقوی و شاخ وی جوادیموه وی فرع است پس تقوی که اصل این شجره است بنده را سه خصلت بخواند بجهت دروین و بنده در دنیا و با نقطاع از غیر بسوی الله تعالی و جیا که فرع این شجره است سه خصلت بخواند بصدق زبان و مسامحت بسوی خیرات و ترک شبهات اما جعفر صادق رضی الله عنه میگوید که عقل آتی است که عطا داده اند ما را از برای اقامت عبودیت نه از برای اوراک ربوبیت هر کس که استمال کند عقل را در دراک ربوبیت فوت شود از وی عبودیت دورگ کند ربوبیت را فرود بخرد اگر کسی تواند بود پوی خدا از خدای بخور و در پرفروا بد شیخ ابوسعید قدس سره می آرد که حق تعالی عقل را بیا فرید آنگاه او را در مقام عبیت بداشت پس خطاب کرد که من انا عقل سبخر شده دیده عقل را بنور وحدانیت بیا گردانید پس خطاب کرد که من ان کیست من عقل گفت انت الله لا اله الا انت پس نمود عقل را طریق معرفت الایم به و در تم شیخ ابوسعید قدس سره فرمود که بعقل اسرار ربوبیت توان یافت که وی محدث است و خداوند قدیم و محدث را بقدم راه نیست شیخ ابوالحسن فرقانی رحمه الله علیه میگوید که علای است متفق اند که خدا را بعقل توان شناخت و ابوالحسن بعقل نگرست او را تا بینا و بدینا خداوند او را بینائی نهد بدین بیند و نماند و ما بسیار کس از غر و عقل باز آوریم و قد مرفی العقاید رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود ما بود را رضی الله عنه که اجتناب نامی از حرام کرد و بای خداوند و ادا کن فریضهای او را تا عاقل باشی این بود فقیر عقل واحکام وی پس میگویم که شرط وجوب نماز سه آمد نظر بر وایتی که در رساله مقدمه گفته است و اگر چه در آیات دیگر زاید برین یاد کرده چنانکه در فرایض الاسلام می آرد که شرط وجوب نماز چهار است عقل و بلوغ و اسلام طهارت از حیض و نفاس و در ریاض الصالحین و در بعضی از کتب فقه تیزی مید که سه نیز از شرایط وجوب عمل است تا اگر کسی در زمین زاده که خبر اسلام ابوی نرسید چون شاهن قحیل و مثل آن و هم بران حال از دنیا رفت یعنی بعد از بلوغ چون این مقدار دانسته باشند که او را کسی پیدا گردانید و او بخود موجود نشده و عالم را صلح هست شرع حکم کند باین که با او بایان رفته و تبرک نماز و سایر عبادات مفروضات مانع و مغرب نخواهد بود نه بی که کرد را در زاد و سکف تکالیف شرعی نیست پس شرایط وجوب نماز پنج باشد و اگر حدوث عالم را شرط و ازیم شرایط وجوب نماز شش شود و الله اعلم اما احکام بلوغ و علامت آن بدانکه ابتدای بلوغ پسران از دوازده سالگی است یکی آنکه خواب بنید و آب بآن چنانکه مردان ببینند و در حال یعنی باردار گردانیدن چنانکه اولاد زن و آن زن را زدی فرزند و درم پیدا آید سیم پانزده سالگی یعنی از دوازده سالگی تا پانزده سالگی اگر هیچ یک ازین دو علامت ندید چون پانزده ساله شود شریعت حکم کند بلوغ وی و فتوی برین قول است و اگر چه هخده و هیزده نیز گفته اند و این بلوغ حکم است اما ابتدای بلوغ و حشران از نه سالگی می تواند بود و علامت بلوغ ایشان یکی از چهار چیز می تواند بود چنانکه در پدیه و عامه که کتب فقهیه میگویند تا اگر در هتره ساله شبانه روز خون بنید آن حیض بود و حکم کند بلوغ وی یا اگر خواب بنید و آب بآن یا از شوهر او را فرزندی در رحم پیدا شود حکم شود بلوغ وی و اگر هیچ یک ازین علامات ثلاثه ظاهر نشد تا پانزده سالگی چون پانزده ساله شود

از

شریعت حکم کند که وی بانگه شد اهل تحقیق میگویند البلوغ نوبان بلوغ الرجال و بلوغ الصبیان بلوغ الرجال بجز و جرمه المنه و بلوغ الصبیان بجز و جرمه المنی عنهم یعنی بلوغ و دوفعی میباشد بلوغ مردان و بلوغ کودکان بلوغ مردان بی بیرون آمدن ایشان است از آرزو و دانی نفس و بلوغ کودکان بی بیرون آمدن منی است از ایشان حکایت یکی از نحول یکم هرات حکایت میکرد که روز جمعه از ایام عید مسجد جامع هرات میرفتم جمع کودکان دیدم چو زمینیا خنند و پیری با ایشان نشسته بود و میان ایشان آن بی درد حکم بطاق و جنت میکرد این جرمی را بود و یک شام میداد و وی شنود دیدم که از حضور جمعه غافل بود و سبانی کار او بر باطل بود لفظ در وی نگریستم او می خندید و من میگفتم آخر الامر او را امر معروف کردم شنود و نهی منکر کردم التفات نمود و از اینجا در گذشتم بجای در آمدم و بنشستم و با خود گفتم ای فلان مدتی پیر نابالغ شنوده بودی اینک بین اگر ندیده بودی الهی ما را از با ریچ رنفر

و بهوا خلاص ده و در دین احسان ده

فصل سیم در احکام حیض و نفاس

چون احکام عقل و بلوغ دانستی بدانکه دانستن علم حیض و نفاس از اهم مهمات دین است زیرا که حق تعالی در کلام مجید خود فرمود یا ایها الذین امنوا اتقوا انفسکم و اهلیکم نادوا و قودها الناس و الحجارة یعنی ای مؤمنان نفسهای خود و اولیای خود یعنی متعلقان و زیر دستان خود را نگاهدارید از آتشی که فروریزی وی آدمی و سنگ خواهد بود و نگاه داشتن نفس اهل بد استن علم نبوه کی و قبل آوردن آنست و دانستن علم حیض و نفاس ناچار است و دین علم مسایل بسیار است اما آنچه مهم است اینجا یاد کنیم در هدایه و کتب عامه فقهی می آید که کثر حیض سه شبانه روز است و بیشتر وی ده شبانه روز و زود نافع می رود که روایت کرده اند از جماعه از صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین گفته اند الحیض ثلثة اربعة خمسة ستة سبعة ثمانية تسعة عشیة دلالت میکنند بر این اقتضای بر منغ زیاده و نقصان و هر چه از سه روز کمتر بود یا از ده روز بیشتر است تخاضه بود و چون که زمان بیند چهار نوع میباشد یکی دم ضایع یکی دم فاسد و دو دم صحیح اما دم ضایع آنست که دختر که از نه ساله کمتر بود و خون بیند آن مقدار که بیند آن را ضایع گویند در صحیح اقوال دو دم فاسد و فاسد آن بود که زن بانگه کمتر از سه شبان روز یا بیشتر از ده شبان روز خون بیند یا در نفاس زیادت از چهل شبانه روز خون بیند یا پیره زنی که از حیض نویم شده باشد خون بیند اینها همه خون فاسد و حکم استخاضه دارد و این خونها مانع نماز و روزه و طمی نیست و هر وقت نماز رضوی سازد و فرض و غسل میکند از دو تپاه می شود و طهارت وی بی بیرون رفتن وقت نماز آن آدم که دو دم که صحیح است یکی خون حیض است بشرط آنکه پانزده شبانه روز یا زیادت پاک دیده بود زیرا که اقل طهر پانزده شبانه روز است و اکثر بر واحدی نیست دو دم خون که بعد از ولادت فرزند آید تا چهل روز زیرا که اکثر نفاس بقول علمای ما رجیم الله چهل شبانه روز است و کمتر وی آن مقدار که خون بیند اگر چه یک ساعت باشد اما حیض و نفاس راده حکم است و آن آنست که زن حایض و نفاس نماز نکند و روزه ندارد و قرآن بخواند یک آیت تمام دوست بصحفت ننهد و مسجد در نیاید و مبرها م سجده و دو کعبه طواف نکند و شومر با وی صحبت ندارد و عدت وی حیض بود چون آزاد بود و حیض چون بنده بود و نماز را قضا نکند و روزه را قضا کند در نافع میگوید عایشه رضی الله عنها گفت قضا

نمیکردیم نماز را و قضا میکردیم روزه را سوال روزه را چه قضا است بر حایض و نفسا و نماز را قضا نیست جواب اصول
 فقه میگویاید برای آنکه در قضا کردن روزه حج نیست ولیکن در قضا کردن نماز صریح است زیرا که در ماهی که ده روز نماز قضا کند
 در سال صد و بست روز بود در شبان روزی بست رکعت نماز قضا کردن از فرض و نتر در سالی دو هزار چهار صد رکعت بود
 که قضا باید کرد و این حج بود حق تعالی فرموده و ما جعل علیکم فی الدین من حرج اما در سالی ده روز روزه قضا کردن
 صریح نباشد در کفیه آورده است که نفسا نیز چون از نفاس پاک شوند نماز با قضا نکلند اما حیض را هیفت رنگ است سرخ زرد
 سبز سفید رنگ نیزه رنگ سیاه خالص سفید خالص این همه رنگها حیض است بقول علمای ما رحمهم الله مگر سفید خالص که
 عایشه رضی الله عنها گفته است که حیض باشد تا آن زمان که چون نقره سفید بنیاد این سفیدی پاکی بود و این سفیدی که بر روی
 پرده که نهاده بود پیدا آید چون رنگ گچ سفید یا کاغذ سفید نشان پاکی درست این است مسئله اگر زنی بیک شکم دو بچه آورد
 نفاس از بچه اول بود بقول امام عظیم و امام ابو یوسف رحمهما الله و بقول محمد و زفر رحمهما الله نفاس از بچه دوم بود اما عدت بفرزند
 دوم منقضی شود با اتفاق این بود احکام حیض و نفاس بیانی مسئله آن بر وجه کتب فقهی باید کرد که این کتاب احتمال آن نکند
 حکایت در کتاب باب حیض می آید که جوانی بود در شهر بخارا زن خواست مشغول که خلوت کرد زن از وی سوال کرد که
 علم حیض آموخته گفت فی زن گفت خداوند تعالی فرموده که نفس خود و اهل خود را نگاهدارید از آتش و دوزخ پس بی علم چگونه
 نگاه توانی دهنش آن مرد را آن سخن خوش آمد و قبول کرد زن را بخدای سپرد و روی بشهری نهاد مدت پانزده سال پیش امام محمد
 علم آموخت و پیرا اجازت کرد تا بوطن باز گردد و او را ابو حفص کسیر نام نهاد بازگشت با هم سبق خود را بوسلیمان عرجانی چون بخون
 خوارزم رسیدند کتابهای ابو حفص در آب افتاد و از بوسلیمان کتابها ببارت خواست که بنویسد بوسلیمان گفت چندان تکرار
 می بایست کرد که کتاب حاجت نبودی ابو حفص بازگشت بشهری و آن کتابها با گرفت مدت شش سال دیگر پس بخانه
 خود بازگشت اهل بخارا کتاب پیش او باز آمدند و او را با عراز تمام در شهر در آوردند آن شب بخانه خود رفت او را گفتند
 چگونه بود که بعد از بست یک سال بخانه خود رفتی جزو کاغذ بیرون آورد و روی نگاه کرد و گفت در وی چنین نگا داشته ام که
 دوش آخرین شب بود از حیض عورت من بخانه زخم تابانم که غسل کند بخانه روم علمای حقیقی زبانی و کاتبی را که علم مسلمانی
 بوده حدیث را چنین نگا داشته اند لاجرم ذکر خیر ایشان تا انقضای عالم باقی ماند و خایسته رحمت و وضوان گشته است اللهم ما

بچارگان را توفیق نگا داشتن حد فراهانی خود از زانے دار

فصل چهارم در شرایط صحت نماز و تفسیر طهارت از حدث

بدانکه در دو رکعت نماز و آورده چیز فیه است با اتفاق علمای مذاهب ربیع شش در بیرون نماز و شش در درون نماز
 اما آن شش که در بیرون نماز است از شرایط نماز میگویند و آن طهارت است از حدث و طهارت است از نجس و ستر عورت
 و استقبال قبله و نیت نماز و وقت نماز در حایض و در شرایط اسلام و عامه که کتب فقه شافعی می آید که شرایط نماز شش است
 که پیش از نماز فرض است اول ستر عورت دوم روی در قبله کردن سیم پاکی تن چهارم پاکی جاسه و جای ناچشم علم و آلام

(۱) ابو حفص کبیر احمد بن حفص توفی سنة ۲۱۷ هـ. [۰.۸۳۲] فی بخاری

وقت نماز ششم علم بفریضت اصل نماز و آن علما که در نماز کردن فرض است و در بعضی از نسخ فقه شافعیه میگوید و شرایط صلوة قبل الدخول فیها خمس طهارة الاعضاء من الحدث والخبث وسنن العوزة ولباس طاهر و الوقوف علی مکان طاهر و العلم بدخول الوقت و استقبال القبلة تا ما طهارت از حدث آن است که وضو سازد چون بی وضو باشد و غسل کند چون غسل بر وی واجب بود و تیمم کند درین دو صورت چون بر آب قادر نباشد و طهارت دوست تحقیقی و حکمی طهارت حقیقی چون وضو ساختن و غسل کردن بآب و طهارت حکمی چون تیمم بچاک یا هر چه از جنس زمین باشد پس چون طهارت از حدث وضو و غسل و تیمم آمد بدانکه هر یک را ازین فریضهاست اما در وضو چهار چیز فریضه است اول روی را یکبار شستن فریضه است و بار دوم و تیمم سنت است و بعضی گفته اند بار دوم شستن مستحب است و بار سیم سنت است و این روایت در خزائن الفقهاست و باید که در اول بار چنان بشوید که از عهد فرض بیرون آید تا در تیمم و تیمم سبب عمل کرده باشد و حد روی از رستگاه موی پیشانی است تا زیر نوح و از زنده گوش تا زنده گوش دیگر با آن سفیدی که میان عذار و گوش است در تجسید و تخفه میگوید آب بر پنج موی روی رسانیدن مطلقا فریضه نیست در وضو بلکه مسح چهار یکی از موی که بر بشره است فریضه است در روایت گفته موی که از حد روی در گذشته است و در بعضی روایات گفته است که اگر خضیف الحجیه باشد یعنی تنگ ریش در عرق وی آب بر پنج موی رسانیدن فرض است دو نکیف الحجیه یعنی بسیار ریش که در عرق وی آب بر پنج موی رسانیدن فرض نیست ششم کرازی ریش تنگ رویت توان دید که بیاید آب پنج مور رسانیده دویم دستها با او رنگ یکبار شستن ع پس از رو دست با آردج بشوی بد زیرا که غایت در دنیا داخل است بقول علمای ما و بقول شافعیه نیز خلاف هر فرار کراهت الله سیم مسح کشیدن چهار یکی از سر بقول علمای اجماع الله و بقول امام شافعی رح چون آن مقدار که کم مسح بران اطلاق توان کرد بجای آن که در عهد فرض بیرون آید و در بعضی نسخ شافعیه چون مسح تنبیه و غیر آن مقدار بموی کرده است که اگر کمتر از سه موی را مسح کند جایز باشد و بقول امام مالک رح تمام سر را مسح کردن فریضه است و تنگ علمای ما رحم الله حدیث مغیره بن شهاب است حتی شکر عنه که گفت ان النبی صلی الله علیه و سلم انزلت سباطة قوه فبال و توضاؤ مسح علی ناصبیه و خضفیه یعنی رسول علیه السلام بچاک انداز قوم آمد پس بول کرد و وضو ساخت و مسح کشید بر پیش سر خود و بر دوزخ خود و این حدیث در هدایه فقه و در بسیاری از کتب فقهی است پس بقول رسول علیه السلام معلوم شد که ربع سر را مسح کردن فریضه باشد اما از چهار طرف سر هر طرف را که مسح کند از عهد فرض بیرون آمده باشد اما موافق سنت آن است که بر پیش سر مسح کند بنا بر حدیث که پیش گفته شد و مسح بر خود و عامه و کلاه و مقننه جایز باشد و دعاه علمای اجماع است شاید مسح بر خود و عامه به کلاه و مقننه نزدیک عامه و مسح چهارم پایها را تا پاشنه یکبار شستن و پانزده باید که در شستن در آید تم بقول حنفیه و هم بقول شافعیه و پای را مسح کردن جایز نباشد مگر آنکه نموره باشد یا مجروح باشد بلیت سخن در مسح پا مطرح باشد مگر در موز و یا مجروح باشد بدین در مذاهب حنفی فرایض وضو این چهار بود اما در نیایح و در کل کتب فقه شافعیه می گویند که بذهب شافعی رح فریضهای وضو شستن است این چهار که گذشت و نیت در اول روی شستن و ترتیب نگاهداشتن و نزد امام مالک رح در وضو شستن نیز فریضه است چهار که گذشت و موالات و تیمم و نزد امام احمد حنبل رح پنج چیز فریضه است در وضو چهار که گذشت و تیمم و فریضت وضو

وخواه خون بسته وخواه طعام وخواه آب و اگر خون غالب بود پرسی دهان شرط نباشد نیز در خواب و خواب که شکننده و وضو است
چهار است خواب مضطرب و منگی و متورک و مستند همدیگر پیوستی نیز در خواب چون زده همستی چون در رفتار روی تغییر پیدا کند بستم خنده قهقهه
در نمازی که ذات رکوع وجود باشد بشرط بلوغ بست و یکم مباشرت فاحشه یعنی آنکه اندام نهانی فرود اندام نهانی زن را بساید برهنه
بدون دخول و اگر قی زانچ گیری در یک کوه که زایش می آید داخل کنی نواقض وضو است و شش شود و غیره با امام شافعی نواقض
وضو چهار چیز است بر سبیل اجمال اول خارج از سیلیب دوم غلبه بر عقل بهر وجه که باشد خواب یا مرض و غیره سیم ایقاع شی از
بشره وی بر بشره زن بیگانه چهارم مس فرج باطن کف در این روایت در شرح تنبیه امام ابو اسحق شیرازی است و یک قول مخالفیه
آن است که خواب گشته شکننده و وضو است و قول قدیم از شافعی است که خواب قائم یا رکع یا ساجد در نماز نواقض وضو است
و این روایت نیز در شرح تنبیه است اما حاصل وضو و ثواب می در صحیح مسلم می آید روایت عث بن عاصم الاشمی رضی الله عنه
از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود الطهور و شطر الایمان الی آخر الحدیث یعنی وضو و نیمی ایمان است امام محمد الدین نوادی رح
در شرح صحیح مسلم چند قول می آید اما اینجا سه قول یاد کنیم قول اول آنست که بینی منتهی میشود و تقصیر ثواب وضو بسوی نیسه
انحرایان قول دوم آنست که ایمان را خاصیت آنست که کفر گذشته را محو میکند و همچنین است وضو که سیات گذشته را محو میکند
ولیکن صحت وضو باینست ایمان است پس وضو بمنزله نیمی ایمان باشد قول سیم آنست که مراد از طهور وضو است و مراد از ایمان
نماز است لغز لغز تعالی و ما کان الله لیضیع ایمانکم احوی صلو تکم یعنی وضو بمنزله نیمی نماز است زیرا که وضو شرط نماز است
پس بجای شطرنماز باشد در مشارق الافارسی آید روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود اوصی الخیر
المجملون یوم القیمه من اتانا الوضوء یعنی امتان من عز مجملون باشند در در قیامت از آثار آب وضو حساب پیشانی
سفید را گویند و محجل سپ چهار دست و پای سفید را یعنی همچنانکه اسپان پیشانی سفید چهار دست پای سفید در میان چگونگی تا بند
و نمایند اندامان من همچنان تا بنده و نمایند باشند در میان دیگر امتان یعنی آن وضو ها که ایشان در دنیا ساخته باشند
نور آن در دستها و پایها و رویهای ایشان ظاهر باشد در تقصیر سیم می آید روایت عایشه رضی الله عنها که امتان دیگر در آن
روز چون آن حال مشاهده کنند آرزو برند که کاشکی ما از است محمد بودی و در بعضی از کتب الهی آمده است که هر کس از کسی یا از
چیزی تبرک پس وضو سازد حق تعالی او را نگاهدارد تا از آن کس از آن چیزی تبرک کرده و گزند و نرسد حکایت نقل است که
امام جعفر صادق رضی الله عنه در راهی میرفت بصومعه راهی رسید بخاطرش در آنکه دو هم راهی نصیحتی کنم شاید مسلمان شود
بدرصومعه راهی آمد در بسته بود او از او راهی جواب گفت و بعد از لحظه در یکشاد امام جعفر در آنکه گفت چرا همان زمان که جواب
داوی در یکشادی راهی گفت چون آواز تو شنیدم همسیتی بر دل من زودتر رسیدم بر خاستم و اول وضو ساختم که در نوریت عیدم
که هر کس کسی یا از چیزی تبرک باید که وضو سازد تا او را تبرک گزند نرسد از آن کس یا از آن چیزی آنگاه در یکشاد امام جعفر رضی الله عنه
اسلام را صفت کرد و در دل وی کشاده شد و اسلام آورد و آن از برکت وضو بود اما فی الضحی غسل سه چیز است اول صفضه
یعنی آب در دهان جنبانیدن دویم آبی بر بینی پر آنگدن سیم آب بر همه عضو باروان کردن و سیم سومی رسانیدن و در وضو است
نیز بدلیل قطعی ثابت شده است دان کنتر جنب فاطمه را یعنی اگر شما را جنابت رسد نیک نیک طهارت کنید پس چون

در طهارت کردن بعد از جنابت مبالغه فرمود معلوم شد که در غسل این سه چیز فریضه باشد اما بقول امام شافعی نجس و غسل سه چیز
 فریضه است نیت دو رکعت نجاست اگر باشد و ایصال آب بجمع بشوید و شستن و دو وجبات غسل بقول علمای اربعه است
 پنج چیز است اول انزال منی بر سبیل وفق و شهوت در وقت انقباض بر ابرست که در خواب باشد یا در بیداری خلاف مراد ابو یوسف را
 رحمه الله اگر کسی را احتلام افتاد پیش از بیرون آمدن منی بیدار شد و سر آن خود بگیرد تا شهوت ساکن شد آنگاه بگذشت
 تا منی فرود آید اما بر سبیل وفق و شهوت در وقت خروج از سر آنست بقول وی غسل واجب نمی شود و بقول امام عظیم و امام
 محمد رحمه الله غسل واجب میشود و ایشان فی وقت انقباض شرط میدارند و آن واقع است و فتوی برینست و ابو یوسف
 وفق و شهوت را در وقت خروج منی شرط میدارد اما اگر انزال منی بر سبیل وفق و شهوت نباشد در وقت انقباض با اتفاق علمای
 اربعه است غسل واجب نیاید تا اگر شلام روی بدید یا بارگرا ن برداشت یا خود را از جنابت بیدار ساخت یا زخمی بود بپشت و سینه یا غیر
 آن به سبب زین اسباب که در انزال شود بدون شهوت و جهنگی بروی غسل نباشد خلاف مراد امام شافعی را رحمه الله که بهر وجه که
 انزال منی شود بپوشیده غسل واجب نشود و این روایت در منظومه است در باب شافعی رح و اینست شعر شعر المصنفی ظاهر
 بلا حرج و الا غتسال واجب کیف خرج و آب منی بقول امام شافعی رح پاکست و تشک وی باینست که حدیث
 اندر نظر لفظ نبوت ازین آب فریده شده اند پس او پاک باشد زیرا که آنکس نجس حق تعالی اینها مبرینا فرمود و دلیل دیگر وی آنست
 که روزی رسول علیه السلام شنبه جامه خود بر وی در کرده بود عایشه بترجامه رسول علیه السلام آب منی دید گفت یا رسول الله این را
 دیده فرمود که دیده ام عایشه گفت یا رسول الله تا این تا کرده فرمود که باین تا کرده ام پس آنرا نجس بودی رسول علیه السلام بآن
 نماز نکردی و اما بقول علمای اربعه است نجس بنا بر دو معنی یکی بر حدیث عمار یا سره صلی الله علیه و آله که جامه خود را می شست رسول
 علیه السلام بدید پرسید که ای عمار جامه خود را از چه میشویی گفت از تخمه فرمود که جامه را از تخم می شستن حاجت نبود اما جامه را از
 پنج چیز بشوئی انبول و غایط و خون و ریم و آب منی چون رسول علیه السلام او را بآن چهار دیگر بر آید کرد پس منی نجس باشد
 دلیل دوم آنکه منی از راه گذر بول می آید بحاکورت بول نجس میشود اگر چه در سبیل پاک باشد حکایت از پدر خود علیه السلام یاد دارم که فرمود
 سه آب است که بیکدیگر نماند منی و سفیده بیضه و شیر شرب پریده و فرق میان این سه آب آنستش توان کرد که آب منی بر آتش نهند
 سیاه شود و سفیده بیضه را بر آتش نهند بنهد و شیر شرب پریده را بر آتش نهند بخاری شود و بپواید و در آتش آفرینش تیمم بدانکه در
 تیمم سه چیز فریضه است اول نیت چنانکه بدل نیت کند که این تیمم از برای نماز میکنم دوم دوست را بر خاک پاک زدن و بر روی
 در آوردن سیم دوست را با بر خاک پاک زدن و بدوست تا با رنج در آوردن و این روایت در هدایه فقه و خلاصه الدلائل و شرح
 عامه کتب فقهی مذکورست در مغرب در شرح تنبیه امام ابو اسحق شیرازی و در خلاصه الدلائل و شرح وقایه و کافی و بیگانه و دیگر کتب
 فی اللغة القصد والجد يقال تیممت فلانا ای قصدناه و نیز در شرح تنبیه و عامه کتب فقه شافعی می آرد که شرایط تیمم پنج
 خصالست وجود عذر بسفر یا مرض و دخول وقت نماز و طلب آب و نغذرا استعمال او و خاک پاک و ذرایع تیمم چهار خصالست
 نیت استباحه فرض و سج و سج بدین نام فقین در ترتیب و در کتب فقهی آرد که قول امام شافعی رح آنست که تیمم در اینست
 بخاک زیرا که الصعيد لا یقطع الا علی التراب بدلیل قوله تعالی فصبوه صعبدا لقا ای تراب یا بسج قوله تعالی

صعبدا

صعبیلا جمر ذامی ترا بالا یبیت تا اگر گچ یاریک با خاک بیامیزد تمیم باور و بانا شد و این قول اول شافعی است اما قول دیگر
در کتب فقه شافعیه در رفته اصحاب ما آنست که تمیم جایز نیست بقول شافعی و اصحاب وی مگر خاک ریگ و صحیح این قول است و
اختیار ابو یوسف است اما بقول امام عظیم و امام محمد رحمهم الله تمیم و است بهر چه از جنس زمین است همچون خاک و ریگ و
سنگ و گچ و زرنج و سرسره و نوره نقوله تعالی فقیه مو اصعبیلا طیبیا و الصعبیدل عبادة عن وجه الارض من الصعود
اما فضیلت تمیم نیز بدلیل قطعی ثابت شده قوله تعالی وان كنت من مرضی او علی سفرا و جاء احد منکم من الغایط او لمست
النساء فلم یجد و اما فی تمیم مو اصعبیلا طیبیا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه الایه در تفسیر سید امام علی واحد
می آرد در معنی این آیت که اگر شما میسرا باشد بیماری که ضرر رساند آنرا سبب چون آب که قح و جرح و غیر آن یا بر جنح سفر باشد یا یکی
از شما بخلا حای را بدید از برای حدیث یعنی چون یکی را از شما حدیث رسد یا بساید زنان را و مرد ازین بدون جماع است بقول ابن
عباس و مجاهد حسن و بقول ابن مسعود و ابن عمر و ابراهیم منصور القاری بشریتین مراد است و اختیار شافعی روح نیست قوله تعالی
فلم یجد و اما فی تمیم مو اصعبیلا طیبیا پس چون نیاید آب را که از حدیث کیند از خود پس تمیم کیند بصعبیدل طیب یعنی چسبید
پاک از جنس زمین درین صورت که در کتب در خارج میگوید چسب زمین آنست که بگداختن گداخته نشود و هر چه نپزد قوله تعالی فامسحوا
بوجوهکم و ایدیکم منه پس مسح کنید رویهای خود را و دستهای خود را از آن صعبیدل طیب ابو عبید و فرامیگوید صعبیدل طیب خاک
پاک است این اعزالی میگوید صعبیدل زمین است یعنی بنا بر جنح میگوید صعبیدل روی زمین است امام شافعی میگوید که واقع میشود آن صعبیدل
مگر بر خاک وی غبار و طیبیل زمین آنست مر آن چیز را که از زمین بر آید قوله تعالی و اللبلل الطیب یخرج نباته باذن دبه
و تمیم خاصه مر این است راست امام صاحبیه را این رخصت بوده است قوله تعالی ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج
بجزا بهد خداوند تعالی که گرداند بر شما از حرج چیزی یعنی نمی فرماید شما را کاری در دین که آن حرج باشد بر شما اگر داند ساحتی در دین که
شما از رخصت تمیم داد قوله تعالی ولیکن لیظهرکم لیکن بجزا بهد خداوند تعالی که پاک گرداند شما را از حدیث و جنابت و گناه و خطا
از برای آنکه وضو پاک میگرداند و مسح میکند گناہان را چنانکه بودایت ابو عامر می آید از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود وضو کفر
گناہان میشود که از پیش گذشته و میگرداند نماز را زیادت و افزونی یعنی سیات بسبب وضو آهر زید میشود و نماز خود افزونی حسانت
مربنده مؤمن را قوله تعالی ولیاتر نعمتی و بجزا بهد که تمام گرداند نعمت خود را بر شما یعنی به بیان شرایع محرم کسب قضی میگوید یعنی
بغض ان ذنوب قوله تعالی لعلکم تتشکرون از برای آن تا شما شکر نعمت بجای آرید و فرمانبرداری کنید امر ابو عبید از مصنف
تقیبوا بالیسترح می آرد که طهارت بر شش وجه است اول آنکه پاک گرداند دل خود را از غیر خداوند تعالی دوم آنکه دل خود را از
غل و عشق و حسد و حیانت و همه خلاق بد پاک گرداند سوم آنکه پاک دار و زبان خود را از کذب و کذب و غیبت و بهتان و سخن چسبی
مسلمانان چهارم آنکه پاک دارد شکم خود را از زحرام و شبهت بیچم آنکه پاک دادتن خود را از پوشیدن لباس حرام ششم طهارت شرعی
است و آن آنست که طهارت کند و در طراب ناشائسته عبادت پروردگار شود و در شرایع الاسلام این ماشاذه می آرد که اہم
ہبات آدمی آنست که در طهارت باطن کو شد و صفای آن حاصل کند تا شمع دل افزون شود و بدان نور را حضرت عزت برد
و ذوق حضرت باز یابد و از الطاف حق محفوظ و بهره در شود با صفای جمال و جلال انس گیرد و مشام دل کشاوه شود و

انفحات قرب ربانی بمشامش رسد و بلبل دار و در مشاهد آن در تو زخم نماید فرمود باید که بوی پابر و پوزه و رنه عالم پراکنده صیانت
 چون بدین سرفوت رسد بدانکه همه هستی اوست بجه آشکارا و او از همه مقدس و منزه الهی همه را صفای دل و طهارت باطن کرامت
 فرمای اندک اقرب قریب و اجوب عجیب و صلی الله علی محمد و واله اجمعین

فصل پنجم در طهارت از نجاست

بدانکه طهارت از نجاست آنست که مصلحتن و جامه و جامی نماز خود از نجاستها نگاهدارد و پاک ارد تا اگر در تن یا در جامه یا در جای
 نمازی زیادت از درم شرعی نجاست بود و نمازبان با اتفاق علما جایز نباشد و فرض پوششستن و از ازاله آن نجاست اگر نجاست
 با اندازه درمی بود نماز را بود و در کردن آن واجب بود بایجاب طاهر و اگر کتبه از درم پوششستن آن سنت بود و این روایت درینا بیجا
 در نافع میگوید تقدیر کرده اند درم شرعی را بدرم کبیر شیلید که آن مقدار کف دست است و در بعضی روایات مشتمل درم سود
 نیز قایمه است و در بعضی روایات مثل درم کبیر مشتمل است فقیرا بوجعفر سنده وانی میگوید نجاست که او را جرم باشد معتبر در
 وزن است و آنکه او را جرم نباشد معتبر در وی مساحت است و این روایت نیز در نافع است و این قول علمای ماست ترجمه اش
 اما بنزد شافعی رحمه الله خون یک که بر جامه باشد اندک یا بسیار اندکی از خون و یکم و سلس لبول و استخاضه بآن جامه نماز را باشد
 از برای آنکه و شوار است احتراز از آن پس آن عفو باشد اما اندکی از خون و یکم آنست حدوی که مردمان آنرا در عرف و عادت عفو
 دارند و قول قدیم از امام شافعی رح آنست که حد سیر مادن گفت است و بعضی گفته اند از اصحاب شافعی که مقدار لمعه است
 و قول دیگر از شافعی رح آنست که بقدر کف دست و در بعضی از کتب فقه شافعیه یک قول همین گفته و در موضع دیگر بقدر درم
 گفته است و در موضع دیگر بقدر ناخن اما صحیح آنست که عرف عادت در وی اعتبار کنند و شافعیه مانند کتخون تن مصلی را
 این حکمت الهی حکم خون نجاست است که از وی هیچ عفو نیست و کل این روایات در شرح تنبیه امام ابو اسحق شیرازی است و نیز در فقه
 شافعیه چون حاوی و غیر آن میگوید هر چه از دوره معین بیرون آید نجاست است الا منی که پاک است و غسل جمیع احوال او را نش
 واجب است مگر بول کودک که طعام نخورد که آن پاک میباشد برین آب بروی و عفو نیست هیچ چیز از نجاست که الا ایسی من
 اللدم و القیه که امر این حکم نجاست غلیظه است علی اختلاف الروایات فی المذهبین و نجاست غلیظه مثل خون بول
 و غایط و خمر و گوشت خوک و خون و بول حمار و مانند آن اما حکم نجاست خفیفه آنست که نجاست خفیفه بجا رسد تا چهار یک
 تمام جامه نرسد مانع از صلوئه نیست و صحیح آنست و این روایت در هدایه فقه و عامه کتب فقهی مذکور است و نجاست خفیفه
 چون بول هر حیوانست که گوشت وی بخورد چون گوسفند و گاو و شتر و مانند آن و ببول امام محمد پاک است و شرب آن حلال
 است و این روایت در شرح قدوسی در هدایه است و سیر فلکند مرغان که گوشت ایشان خورده نشود چون جرع و باز و مثال
 آن نیز حکم نجاست خفیفه دار و ببول امام عظیم و ابو یوسف رحمهما الله و ببول امام محمد حکم نجاست غلیظه دار و پیش انگنده
 مرغ خانگی و بطا الهی حکم نجاست غلیظه دار و او را نش و احتیاز تمام حکم نجاست غلیظه دار و ببول امام عظیم رح و ببول حنا
 آن نجاست خفیفه است و نماز بان رواست مادام که فاحش ندارد نذیرا و ببول امام مالک رح آن پاک است و مغرب

علم نجاست خفیفه

باید

میگوید الاغتاء جمع خشی و هو للبقر كالروث للحمار فاما پس انگنده مرغانی که گوشت ایشان خورده شود چون کبوتر و کبک و
مانند آن پاک است و اگر بجای رسد مانع جواز صلوٰه نیست مگر آنکه کثیر فاحش شود و بول سب که بجای رسد فاسد نکند اولاد و اما حی که کشید
فاحش نشود و این قول امام عظیم و ابو یوسف است رحمة الله و بقول امام محمد فاسد نکند جامه را و اگر چه فاحش بود و لعاب نعل و حمار اگر
بجای رسد بیهوده از در هم جایز باشد تا زمان خلاف مرابو یوسف از این روایت در هدایه فقه است مسأله اگر جامه باشد که تمام و
بخس بود آب نیابد که بشوید و جامه دیگر نیابد یا بسبب علت استخاضه و حرج روان از شستن آن عاجز می آید یعنی هر چند می شوی باز
بخس میشود همین حکم دارد مسأله در کردن نجاست از تن و جامه آب پاک و مبرای طهارت پاک باشد و آب آن از آن نجاست توان کرد
روا باشد و وضو غسل را شاید چون سرکه و گلاب و مانند آن و از آب نثار و اشجار نجاست غسل دروغن و دو شتاب که اینها فاسد
نمی شود پس جایز باشد تا زمین که نجس شود و باقی خشک شود و اثر آن مانند نازبان زمین روا باشد اما تیمم از آن روا باشد و این
دو روایت در هدایه فقه و بسیاری از کتب فقهی است ما در محیط میگوید برابر است که آفتاب بلان زمین تا بدیابتا بود در هر دو صورت
تا زبران روا باشد اما تیمم از آن روا باشد لقوله تعالی فیتموا و صعبا و طویبا و اگر آب منی زیاد است از قدر و رهم بجای رسد
اگر آنرا تریابد بشوید و اگر خشک یابد مالیدن پاک شود و در فتاوی حاسمی گوید آب منی بجای رسد و خشک شد و مالیدن پاک شد
باز همان موضع اگر آب نرسد نجس میشود زیرا که هر چیزی که شرع یکبار حکم بطهارت وی کرد با حکم نجاست وی میکند و شرح مانع
میگوید که ابو اسحق ضریح گفت که منی مالیدن وقتی پاک شود که احلیل وی پاک باشد که حسن زیاد از اصحاب بوجیفه همچنین روایت
کرده است و امام شمس الایله سرخس میگوید مسأله منی مشکل است از برای آنکه پیش از منی ندی میباید و ندی مالیدن پاک نمی شود
الا آنکه گفته اند که مغلوب است پس تنی باشد و اگر موزه را نجاست رسید که آنرا جرم است چون روث و عذره و بر آن نجاست خشک
شد مالیدن و زمین پاک نشود بقول امام عظیم و ابو یوسف رحمة الله و بقول امام محمد جرم مالیدن و تراشیدن روا باشد الا در منی
خاصه و چون آئینه و شمیر را نجاست رسید و در زمین مالید پاک نشود و رتقه القتها میگوید این وقتی است که آن نجاست بر
آئینه و شمیر و مثل آن خشک شده باشد یا آنکه او را خشک کند بسج یا بجا که ما اگر نوباشد پاک نشود مگر شستن و نجاست دو نوع
است منی یعنی تن دروغیر منی آنرا آنچه تن در بود طهارت او بر و ال عین و بیست و آنچه از رنگ باقی ماند که شستن دور نشود و عفتا
و آنچه غیر منی باشد میشود یا ناخاطر وی قرار گیرد بر آن که پاک شد پاک شود و رغیة الفقها می آرد که بول حمار و انگنده مرغ خاکی و
بطا اهل نجاست غلیظ است و عرق هر چیز معتبر به پس خورده و سبب و پس خورده آدمی و حیوانی که گوشت وی خورده شود پاک
است و پس خورده سگ و خوک و سباع بهایم چون گرگ و شیر و غیر آن نجس است و پس خورده گربه و مرغ خاکی سروده و سباع ظمیر
و آنکه ساکن اند اندر خانه چون مار و موش کرده است و پس خورده انسان و خر و مشکوک است اگر غیر از آن دیگر نیابد وضو سازد آن
و تیمم کند و اگر غیر از بنید قرآب دیگر باشد بقول امام عظیم و وضو سازد و تیمم کند و بقول ابو یوسف تیمم کند و وضو سازد و بطای
امام محمد جرح جمع کند میان تیمم و وضو یعنی اول وضو سازد و انگاه تیمم کند و بوری که نجس شود در قاضی خان گفته سه بار بشوید و
بجیزی دیگر حاجت نباشد و استنجاست است و جایز است در وی سنگ و گلونخ و آنچه قایم مقام وی باشد مسح میکند
تا پاک شود و در وی عدد مسنون نیست و شستن وی با آب فضل است و اگر نجاست از منجنج خود در گذرد جایز باشد در وی

جز بآب شستن و این وقتی بود که کشف عورت نشود و اگر کشف عورت خواهد شد آن هنگام بسنگ و کلنج پاک کند این روایت در شرح هدایه است لکن ما را اظهارت ظاهر و باطن کرامت فرماید

فصل ششم در ستر عورت و احکام آن

بر آنکه ستر عورت از شرط صحت ادای نماز است و در فضیلت وی بدلیل قطعی ثابت شده است قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای استر و اعوذتکم عند کل صلوة و عورت مرد از زیر ناف تا زیر ناف است لقوله علیه السلام کل شیء اسفل من السرة الی الركبة عودة و زانورا عورت میداریم از برای احتیاط خلاف مرشافی راجح که او زانورا عورت میدارد در خلاصه الدلائل می آرد این حدیث قال النبی علیه السلام الركبة من الحورة پس بدین حدیث ثابت شد که زانور عورت است در شرح تنبیه می آرد که واجب است ستر عورت از چترها بجامه که صفت بشره را یعنی پوست را که سفیدست یا سیاه و این شرط صحت صلوة است و تنبیه امام ابو اسحق شیرازی رح میگوید که عورت مرد ما بین ناف و زانوی او است لهذا لفظ الخبر در شرح تنبیه میگوید بعضی گفته اند ناف تا زانور دو عورت است و بعضی گفته اند ناف عورت است و زانور عورت نیست و زود شافیه صحیح این قول است اما زود علمای ما آنست که ناف عورت نیست بدلیل آنکه رسول علیه السلام بر ناف امیرالمؤمنین حجرت حسین رضی الله عنهما بوسه داد و اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام آنرا بسودنی اما زانور عورت است بنا بر حدیث الركبة من الحورة و بدن زن آزاد تمام عورت است لا روی وی و دو کف وی لقوله تعالی و لا ید بین یدینهن الا ما ظهن منها ابن عباس رضی الله عنهما میگوید مرد او کحل و خاتم است و در قدم دور و ایت است و صحیح آنست که قدم عورت نیست و این روایت در هدایه فقه است و در خلاصه الدلائل و مذنب شافعی همین است الا آنکه پشت زن آزاد را عورت میدارند خلاف مرشافی را و کف پاکه زن آزاد عورت است فی الظاهر ابو سعید و هر چه عورت است از مرد عورت است از کبیرک بطریق اولی با شکم و پشت وی تا اگر کبیرک سر برهنه نگذارد نماز وی روا بود و اگر در میان نماز از او شود و اتفاق نماز وی تنبیه شود و اگر قاعده آخرین را بعد از او رسوله رسانیده بود که آزاد شد بقول امام عظیم رح نماز وی تنبیه شود و بقول صاحبیه نماز تنبیه نشود و این داوود مسلم است که هم برین خلاصه است در خلاصه الدلائل و در کتبی آرد که اگر آب پاک یا مانع طاهر نیافت که بآن از آن نجاست کند یا همان جامه نجس نماز گذارد زیرا که او مبتلا شد میان امری که تجلیل نجاست و یکی کشف عورت پس آنچه اهم و اول است احتیاق کند و آن ستر عورت است از برای آنکه آن واجب است هم در نماز و هم در بیرون نماز و بروی اعاده آن نماز بنا شد بقول علمای ما هر چه باشد و مرشافی را در اعاده نماز و قول است و اگر جای میناید که نماز گذارد برهنه نماز گذارد و شسته باشد اگر کعب و سجود از برای آنکه در وی ستر عورت غلیظه است من وجه و قعده قایم مقام قیام است پس این اولی باشد از کشف عورت و اگر ایستاده گذارد بر کعب و سجود جایز باشد از برای آنکه تمام ستر بقعود حاصل نمی شود پس ترک وی جایز باشد در هدایه فقه میگوید اگر زن آزاد نماز گذارد و چهار یکی یا سیکه از ساق وی برهنه شود بقول امام عظیم رح نماز را اعاده باید کرد و بقول ابو یوسف رح اگر نصف کتبر بود اعاده کردن لازم نیاید در هدایه فقه و در مناقب العلوم و در خاقانی میگوید که صحیح آنست که احتیاط رجب ساق مانع جواز صلوة است در کافی میگوید اگر کشف اکثر از نصف باشد نماز آن زن روا باشد و اگر کمتر از نصف بود روا بود در کتب روایت

بدانکه استقبال قبله از شرطی است نوازست بقوله تعالی قول وجهك شطر المسجد الحرام امر وحق تعالی اجیب خود را و
است و بدانکه هر جا که باشند در حال نماز کردن روی مسجد حرام آرند گر آنکه مصلی خایف باشد آن هنگام بر سر طرف که قادر شود بگذارد
بقوله تعالی فاینما قولوا فخروجه الله واز برای آنکه وی شرط است و بجز ساقط میشود همچون سایر شرایط در کتب میگوید که اصابت
عین که بر سر من است کسی را که در کعبه باشد و غیر او را اصابت جهت کعبه من است در هدایه و عامه کتب فقهی میگوید که اگر قبله بروی
مشتمل شود بنزدیک کسی نباشد که از وی سوال کند از قبله جهت او کند و تحری کند بدل یعنی دل خود برگرداند بر طرف که دل می گواید
دهد و قرار گیرد و روی آرد و بگذارد از برای آنکه اینست طریق حصول ظن نزدیک عجز از یقین پس اگر نماز بگذارد بعد از آن دست
خطا کرده بروی اعاده نماز بنا نشود علماءی ما از برای آنکه او را در نماز روی بجزئی که از وی آن بود که آن جهت کعبه است اما نزد
شافعی رح بروی واجب بود که نماز را اعاده کند و اگر در میان نماز دست کعبه غیر آن جانب است بگردد نماز روی بدان جانب
کند و بنا کند بر آن زیرا که اهل قبا چنین کرده اند و ایشان در نماز بودند و استیافت صلوة لازم نیاید و اگر بی تحری روی بطرف آرد
و نماز بگذارد اگر قبله آن طرف بود نماز وی روا باشد و الا نماز را اعاده کند و بقول شافعی رح نماز را اعاده باید کرد و اگر چه موافق قبله باشد
زیرا که استتلاح صلوة کرده و حال آنکه او شاک بوده در قبله در قنای خالی آورده که اگر شک افتاد او را در قبله تحری کرد و یک رکعت
بگذارد و باز در شک افتاد تحری کرد روی بطرف دیگر و همچنین تا چهار رکعت چهار جهت بگذارد نماز وی روا باشد و اما لالفتا و
می آرد اگر مصلی اندک قبله او کعبه است و نیت آن نکند روا باشد و شرح تنبیه می آرد که سمیت القبلة قبله لان المصلی
یقبلها ای بوجهها بوجه و بداند یعنی نام نهاده شد قبله از برای آنکه مصلی مقابل می شود با وی یعنی بروی و تن خود
متوجه آن میگردد و کعبه نام نهاده از برای ارتقاء وی در ضابطه علم می آرد که کعبه خانه مربع را گویند پس هر خانه که مربع بود او را کعبه
توان گفت در قنای مطلق آورده که قبله میان مغرب تا بستان و مغرب زستان است اگر چنان گذارد که روی از میان دو
مغرب بیرون نبود و باشد و این بر سهیل چارست اما مستحب اولی آنست که از مغربین نشان برست راست گذارد و وثالث برست
چپ که قبله استخبر در خراسان در مذہب حنفی اینست یعنی چون دو ماه از زستان بگذرد هر جا که آفتاب فور و قبله استخبر
آن باشد زیرا که در شش ماه آفتاب از مغرب زستانی بمغرب تابستانی رود و العلم عند الله تعالی در بعضی کتب فقهی می آرد که
قبله پنج است یکی عرش و آن قبله کرومیان است دو کرمی و آن قبله روحانیان است سیم بیت المعمور و آن قبله فرشتگان است
چهار بیت المقدس و آن قبله جهودان و تریسایان است پنجم خانه کعبه و آن قبله مؤمنان است و مقصود همه رضای حق است
قبله اهل هند میان حجر اسود و رکن یابی است در صلوة مسعودی گفته حنفی مذہب را نشاید که در محراب شافعی مذہبان است کند
که محراب شافعی مذہبان هزار شیخ در طرف چپ کعبه افتاد است موعظت عزیز من وقت آمد روی دل متوجه رضای او
گردانی تا چند ما زنت آستان مخلوق کنی و تاکی غیر را قبله حاجات خود سازی قوله تعالی فاین تذن هبون و در مدارک می آرد
که از شیخ عینی بغدادی رحمه الله سوال کردند ازین آیت گفت حق تعالی میفرماید فاین تذن هبون عنوان من شیء الا عندنا قطع
از دست و سوز سخته بیسج نکشاید ترا روی مجز او بر نگاه ضلای و الجلال حیث باشد وقت حاجات خود بپوشد جز بقی که در مکتبش بنده استقال

بجلال ذوا الجلال کرد دل در هر کجندی هموار تو گمان از تا و ما از نهاد تو بر آرد شیخ ابو سعید رح میگوید هر کس چیزی دوست دارد بدون
عزادنا

خداوند هلاک و ددان چیز باشد فرود در وقت نماز نوزان کرد و یا زین سوی باش یا آن سوی بد شمع کل ملک سیفوت کل حی سیموت بد لیس ببقی سر صد اغیر حی لایموت بد دل در کرم باد شاه بنکد فوت و موت گرد و اوقات کبر با و او نکرود و گیر همه ناقص و میباید فرود و گر چه بسی نبشته ام از خط و حال و زلف و لب بد کعب جان دل توئی قبله بنیکم بدل بد الهی دلهای ما را متوجه کعبه ضای خود گردان و همه را از بند نفس دها برهان

فصل هشتم در اوقات نماز

بلاکه دستن وقت نماز و نگاه داشتن آن فرض است و از شرایط ادای نماز است قوله تعالی ان الصلوة كانت علی المؤمنین کتایبا موقوتا ای فرضا موقوتا یعنی بدرستیکه نماز بر مؤمنان فرض است و وقت معین و پدید کرده شد پس بدانکه اول وقت نماز با ادا آن هنگام است که صبح دویم طالع شود و آن سفید است که پهن شود در کرانه آسمان و آخر وقت و سه تا آن زمان که آفتاب طلوع نکند و بود این ولایت در هدایه و عامه کتب فقهی مذکور است از متون و تشریح و اول وقت نماز پیشین آن هنگام است که آفتاب بگردد در شرح تنبیه میگوید یعنی از ارتفاع بسوی انحناء و از آنجا بد سایه بتوان شناخت بعد از انقضای عصر و اجتماع امت برین است و خلاف در آخر وقت نیست قول امام عظیم رح است که آخر وقت وی است که سایه هر چیزی دو برابر آن چیز شود بجز فی زوال یعنی بحر سایه اصلی که در وقت استوایی بکشد و صاحبیه میگوید آخر وقت و آن زمان است که سایه هر چیزی مثل وی شود بجز فی زوال و اختیار شافعی همین است در خلاصه الدلائل حی آرد که مشکا بو یوسف و محمد رش افعی رحمهم الله حدیث امامت جبرئیل است که رسول علیه السلام فرمود اتانی جبرئیل عند باب البیت مرتین فصلی بالظهور حیث زالت الشمس ثم من الغد صلی بی الظاهر حیث ساد ظل کل شیء مثلثه و این حدیث گفته که ایشان در رجعت نمی شود و از برای آنکه نماز کرد جبرئیل بعد از آنکه سایه هر چیزی مثل آن شده بود و دیگر سیلان بن بریده روایت میکند از پدر خود که گفت مردی سوال کرد از رسول علیه السلام از وقت نماز رسول علیه السلام آن مرد را گفتن این دور و زبانان نماز کرد از چون آفتاب بگشت بلال را فرمود تا بانگ نماز گفت پس سر نمود تا قامت گفت و رسول علیه السلام نماز پیشین بگذار در روز دویم نماز پیشین بگذار و وقتی که هوا خنک شده و این نبود الا بعد از پیشین و این حدیث در صحیح مسلم است و این معنی در حدیث بود پس عمل کردن باین اولاً باشد چون این حدیث متاخر است در بخاری آرد که ابو یوسف از ابو حنیفه رحمهما الله روایت میکند که گفت چون سایه کمتر از قامتین بود وقت نماز پیشین بیرون رود وقت نماز بگور نیاید تا آن هنگام که سایه هر چیزی دو برابر وی شود ابو الحسن میگوید این روایت صحیح است اما فتوی بر قول اول امام عظیم است که مرد اول وقت نماز دیگر وقت است که نماز پیشین بیرون رود علی اختلاف القولین و آخر وقت وی تا آن هنگام که آفتاب فرود نرفته بقوله علیه السلام من ادرك ركعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادركها در منظومه آورده شعر و العصر حیث المری یلقی ظلہ قد صار مثلیه و قال امثله بد اول وقت نماز شام آن زمان است که آفتاب فرود شود و آخر وقت نماز ادای که شفق غائب نشده باشد در هدایه و غیر آن که کتب فقهی میگوید شفق بیا من مترض است و رافق یعنی سفیدی پهن شونده در کرانه آسمان که بعد از سرخی میانشه و این قول امام عظیم است

و صاحبیه میگویند شفق همان سرخی است در وقایع میگوید و به یقینی یعنی فتوی بر قول صاحبیه است و قول امام شافعی بر همین است
 و اول وقت نماز خفتن از غایب شدن شفق است و آخر وقت وی تا آن زمان که صبح طلوع نشده باشد یعنی صبح صادق که صبح دومیم
 است در بهایه میگوید که اول وقت نماز در بعد از نماز خفتن است و آخر وقت وی پیش از طلوع صبح بقوله علیه السلام ان الله تعالی
 زادكم صلوة فانه اعظم للاجر لا وهى او تفضلوها ما بين العشاء الاخرة الى طلوع الفجر و گفته میگوید وقت نماز
 خفتن و در کمیت الا که مقدم ندارد و در نماز بر عشا از برای ترتیب را و نیز در گفته میگوید که کسی که در این مدت عشا و تراویح نیاید
 این دو نماز بر وی اما صفت معرفت فی زوال ازین بیت معلوم توان کرد که با سخی ظل زوال اول صیفت است یک قدم پیش در
 تراید آید نصف نه پیش و کم نه سه هفده و سه نه بود پانزده رهنفت و نقصان برین قیاس از عکسش بگیریم و شرح این بیت است که
 سایه اصلی در اول روز تاستان یک قدم باشد چون هفده روز بگذرد نیم قدم بران زیاد شود و همچنین تا سه هفده یک قدم نیم زیاد
 شود بیرون از سایه اصلی که جلوه و قدم نیم باشد و این باطل است بعد ازین چون نه روز بگذرد نیم قدم زیاد شود و همچنین تا سه بگذرد
 یک قدم نیم دیگر باشد و این باب دوم است باز چون هفت روز بگذرد نیم قدم زیاد شود تا پانزده هفت که هفت قدم نیم دیگر باشد
 و این باب سیم است که مجموع با سایه اصلی یازده قدم نیم باشد و این جمله صد و ششاد و سه روز بود و این ضابطه بحساب سال شمسی است
 نه بحساب سال قمری و نقصان از عکس می نیز برین قیاس است یعنی در هفت روز نیم قدم کم میشود تا پانزده هفت که هفت قدم
 نیم باشد و همچنین یک قدم نیم دیگر از سه نه کم میشود و یک قدم نیم از سه هفده کم میشود تا هم بران اصل اول که یک قدم است باز
 آید و این بر بیس ظن و تخمین است و العله عند الله تعالی اما اوقات که نماز روی کرده است در شرح تبیین و در کافی و
 غیر آن از کتب فقهی میگوید که اوقات که نماز روی کرده است پنج است سه است که فرض و فصل هر دو روی کرده است و
 آن وقت طلوع آفتاب است وقت استوا وقت غروب وی مگر نماز دیگر آن روز و درین اوقات ثلاثه نماز حازه مگر در سجده تلاوت
 و سجده سهوی و در این نمی خیزیم است و اگر فریضه درین اوقات بگذرد اعاده کند آنرا اگر است سجده خوانده شود و فصل آن بود که سجده
 نیار و اما اگر بیار و اعاده کردن حاجت بود در خلاصه الدلائل حی آر که لا یجوز الصلوة عند طلوع الشمس الا عند غروب الشمس
 و لا عند قیامه سانی الظهیرة و لا یصلی علی الجنائز و لا یجعد للتلوة در مسبو میگوید اوجبات فائیه است
 از وقت خود و فرایض فائیه از وقت وی سجده تلاوت که واجب شده باشد تلاوت و غیر وقت کرده و نیز فوت شده باشد از وقت
 خود اما تطوعات درین اوقات جایز است لیکن با کراهیت اما بقول امام شافعی روح نافه درین اوقات نماند کرده است و غیر نافه جایز است
 و این روایت در خلاصه الدلائل است اما آن دو وقت که نافه در وی کرده است و فریضه کرده است یعنی نوبت و نماز حازه و سجده
 تلاوت در وی کرده نیست و آن بعد از طلوع صبح است تا آن زمان که آفتاب بلند شود و گرسنت نماز با داد و بعد از نماز دیگر تا در شدن
 آفتاب و بعد از روشن شدن آفتاب نیز از برای تاخیر نماز شام در شرح تبیین میگوید که بعضی از شافعیه بر آنند که نافه در روز جمعه کرده است
 نه نزدیک طلوع و نه نزدیک غروب نه نزدیک استوا از برای شرف روز جمعه که روایت کرده اند که ان العجیبه لا تستقر یعنی در روز
 در روز جمعه نماند نشود در بهایه میگوید باکی نیست نماز قضا کردن و سجده تلاوت آوردن و نماز حازه گذاردن بعد از نماز از
 با او و بعد از نماز دیگر و کرده است نافه گذاردن در وقت بیرون آمدن امام از برای خطبه روز جمعه و در وقت اقامت

و اگر شروع کرده بود که نام برین آمدن نافله قطع کند مگر در وقت نماز که در آن پیش از نماز حدیثی وقت خطبه بعدین وقت خطبه کسوف و استسقا
و اگر در اوقات ثلثه یعنی طلوع و غروب استوا شروع کرد بنافله فصل آنست که قطع کند آنرا در وقت غیر مکرره او کند و اگر قطع
کنند بد کرده باشد و بروی چیزی بنا شده و اگر در آن وقت یعنی بعد از نماز فجر و عصر شروع کرد و نفل پس فاسد گردد و آن نماز نافله را
لازم آید هر دو قضای آن نافله در ذخیره می آرد که اگر در کعبه نماز گذارد بگمان آنکه صبح طالع نشده بعد از آن معلوم شد که صبح
طالع شده جایز بود و اگر در کعبه سنت نماز باشد او با اتفاق و اگر در نماز باشد او بدو که آفتاب طالع شده نمازش فاسد شود و اگر
در میان نماز دیگر بود که آفتاب فوریت نمازش تباه نشود روانی و خلاصه الدلیل می آرد که مسجحت تاخیر کردن نماز باشد و در
همه وقت یعنی در روشنی گذاردن نفل علیه السلام اسفروا بالفجر و در خشکی گذاردن نماز پیشین بتابستان و تقدیم وی در مستان
از برای تکثیر جماعت و تاخیر نماز دیگر چند آنکه آفتاب متغیر نشود و شخصی میگوید اجماع نکردند اصحاب رسول علیه السلام رضی الله عنهم
بموجب چیزی بجز آنکه اجماع میکردند در تاخیر نماز دیگر و علی ان المتخیره لها الحیاد مادامت فی جلسها در مسووطا نام محمد
و در خلاصه الفتاوی می آرد که وقت آفتاب بر آید بخدا یک نیره یا دو نیره نماز گذاردن مباح شود تا بنده بمقام مناجات آید و با خداوند
خود را گوید و شربت المصلی نیاید بر او نهد و شربت را تا چون بمقام مناجات آید یا خوف و خشیت آید و ادب نگاهداری که در گاه
کبر یا کسب حرکت نقل است که حسین بن علی رضی الله عنهما هر گاه که بجای نماز استادی از زمین گرفتگی و گفتی بنده را
اگر با ملکی از ملوک دنیا را از بیدار گفت تبرسم را با خداوند را از بیدار گفت چگونه تبرسم حکایت نقل است که چون وقت نماز آمد
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بلزیدی و گفتی آنکه در آمد وقت گذاردن آن امانت که بر آسمانها و زمینها و کوهها و بیابانها
نموانستند که در نمیدانم که از عهد چگونه بیرون خواهم آمد و روی روایت میکنند که چون وقت نماز آمد ابو بکر صدیق رضی الله
عنه از پیش رفتی حکایت در طبیب القلوب می آرد که روزی ابو بکر صدیق رضی الله عنه نماز با خدا میگذاشت و سوره الحاقیه میخواند
باین آیت رسید قوله تعالی خذوه فخلوه ثم الحیو صلوه نمره بزود در محراب بیفتاد و پیشش شد او را برداشتند و بانه
بروز تا چهل روز بیمار بود او میگوید کسی سب بیماری او نمیدانست تا بعبادت وی میسر شد پس بنده در مقام مناجات
با خداوند تعالی یا خوف و خشیت و ادب باید بود حکایت در طبیب القلوب می آرد که از خواج علی دقاق پرسیدند
که چه گویی در حق کسی که در نماز گس از خود میراند شیخ فرمود که در حضرت مسعود کم از آن توان بود که ایاز ترک در خدمت محمد و چنانکه
نقل است که روزی ایاز بر کم خدمت پیش سلطان ایستاده بود ناگاه نوزخ خود بخینا مید سلطان را از وی عجب کرد که هرگز
از وی بی ادبی ندیده بود سلطان بفرست در یافت که او را عدوی هست فی الحال او را بمهری بیرون فرستاد و کسی را فرمود تا او را
وی برود و حال او معلوم کند گماشته سلطان از گوشه دید که ایاز سوزه از پای بیرون کرد در دمی از سوزه وی بقیقا دید ایاز نوزخ
بر روی میزد و میگفت امر و در حضرت من پیش سلطان سپیدی تا امر و از من بی ادبی در وجود آمده آن کس خبر سلطان رسانید
چون ایاز باز آمد سلطان فرمود که ایاز امر و زجر بی ادبی کردی و پای بخینا نمیدی ایاز زبان مغزرت بگشاد و گفت از بند خدا
بهرم کردن و از خداوندان محکم کردن سلطان گفت ای ایاز حدیث کثروم بار سیدار گفت چون سلطان را معلوم شد
بسمت سلطان بر بنده که کثروم هفت کرت زخم بر پای من زد و تحمل کردم بار ششم بی طاقت شد مروزه از زمین برداشتم

پس ای برادر زگرو بین که در خدمت مخلوق ادب چنین رعایت کرده اند نظر کن تا از زاد و مقام عبادت بین درگاه چه که او بیجا
و جسرا نهاد و وجودی آید جای آن دار که ما ازین نوع خدا پرستی شرم داریم بلکه سرخالت از پیش بر نداریم **قطع**

نگویم خدمت کردیم و طاعت که از تقصیر طاعت شمرسایم **سرافرازیم** اگر بوبنده محبتی **و گرنه از گنه سر بر نیاریم**

اگر آنگه گاران را بتقصیر طاعت بگیرند زنی قضیحت و رسوائی ما الهی ما را از یا خلاص و در عبادت اخلص است قوا

فصل نهم در نیت نماز

بدانکه نیت نماز از شرط ابدای نمازست زیرا که اعمال مستتر به نیتها میباشد بقوله علیه السلام انما الاعمال بالنیات و
شرط نیت آنست که بدل بدانند که کدام نماز میگنارند و در کفر میگوید و الشیطان یعلم بقلبه ای صلوة قبضه زیر که حق تعالی
بر دل بندگان مطلع است قوله تعالی و الله علیهم یذات الصدود و بقول امام شافعی رح نیز شرط همین است و بزبان نیت
کردن نیز فریضه است نزد وی و اتفاق است که میان نیت و تکلیف اول فاصله نکند اما بقول علمای ما رحمهم الله نیت بدل
است و بزبان سخیب و مختارین است در هدایه و عامه کتب فقهی میگوید که در سنت و نقل و تراویح مطلق نیت بنده است احتیاط
آنست که در تراویح نیت تراویح یا سنت وقت کند اما در نماز فرض شرط است که تعیین کند چون نماز دیگر و غیر آن یعنی نیت
همان نماز کند که وقت وی باشد و مقتدی نیت متابعت امام کند و تنها گذار را بنده نباشد که نیت فرض کند امام که نگوید نماز
پیشین یا نماز دیگر و اگر نیت فرض وقت کند و تعیین نکند که کدام نماز جایز باشد در قنای حجت آورده است که اگر امام نیت امامت
مردان نکند روا باشد در تحفه قدوری میگوید که مقتدی نیت کند که کدام نماز میگنارد و نیت اقتدا با امام نیز و لیکن نیت که چه وقت
حاجت بود در محیط میگوید اگر نداند که وقت نماز بیرون رفته یابی و فرض نماز پیشین امر و شلانیست که بانیست آخرین نماز
پیشین کند جایز باشد و در سنیه المصلی و در زنجبیل الصلوة تیری آرد که اگر وقت نماز پیشین اشک باشد و نیت ادا کرد و حال آنکه نیت
نماز بیرون رفته بود جایز باشد نماز وی بنیت ادا زیرا که قضا ادا و ادا از قضایان است در روایت در روایت دیگر گفته
که اگر قضا نیت کرد و او اهدید آمد جایز باشد زیرا که لفظ قضاست و هر ادا زوی او قوله تعالی فلذا قضیت الصلوة است
ادبیت الصلوة اما اگر ادا نیت کرد و قضا پدید آمد جایز نباشد و صحیح اینست و قول دیگر آنست که ادا از قضا و قضا از ادا بی نیت
ندارد و در جناس آورده که شخصی از منزل خود بیرون آمد بنیت نماز جماعت چون منتهی شد بسوی امام و تکبیر گفت و حاضر نشد
او را نیت در آن ساعت اگر بجای باشد که اگر زوی سوال کند که کدام نماز میگنارد اگر ممکن است بی تاخیر جواب تواند گفت جایز
بود نماز وی و الا نیت موعظت پس ای عزیزین چون بمقام مناجات آمدی و بقدم عبادت استقامت نمودی دست از
اندیشه های دیگر بردار دل حاضر آرد که حق تعالی نظر بر دل بنده نمون میکند نه بصورت ظاهر وی که قال النبی علیه السلام
ان الله تعالی لا ینظر الی صو دکم و اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و بیاتکم یعنی بدست نیک خداوند نظر نمی کند
بصورت های شما و مالهای شما و لیکن نظر می کند بدلهای شما و علمای شما پس دل را چنان دار که شایسته نظری شود و مشغولی

خدا را با دل ملوس نظر باست **که از روی عمل آزارت باست** **چو سر از طاعتش مشغول باشی** **یقین میدان که دل نظرت باست**

تقر در حق آن دل مشیت رفت که پراه عبادت بیشتر رفت عمل با خلاص فریبت نیکو کن که اخلاص است که سبب خلاص است

و حق تعالی بندگان را با خلاص فرمود و توله تعالی و ما صر و الایحید و الله مخلصین له الدین یعنی فرموده نشدند در توبیت و آجیل الابدان که پسر سندن خداوند را با خلاص از غیر شرک و نفاق و این روایت در تفسیر مدارک است اگر چه سبب خاص است اما معنی عام است در تفسیر و وسیط میگوید الا ان یعبد و الله ای لا باخلاص العبادة لله تعالی و حادین لا یعبدون معه غیره و اخلاص نیست مگر فریبت از برای این است که رسول علیه اسلام فرمود نیت المؤمنین من عمل و نیت الکافر من عمل یعنی نیت خیر مؤمن بهترین است از عمل خیر و نیت شرکافرت است از عمل شرعی این بنی بر آنست که نیت کار دل است و عمل کار اعضا و شک نیست که کار دل قوی تر از کار اعضا است آثواب نیت وقتی تمام یافته شود که نیت بعمل پیوندد پس ای فاعل بنیت بد بگذار و ای فاعل خیر نیت نیک را پیش از تقوی را شمار خود ساز که تقوی دارد کار حسرت و پشیمانی سود ندارد وقتی که نماند اختیار در کشفات میگوید شمر ای فاعل الشرمه لا تعد و ای فاعل الخیر عد ثم عد و ما ساد قوم لیسیر لقی و من لم یسید لم یسید و معناه ظاهر تقوی را شمار خود ساز و با عمل اخلاص یار کن که ناقدا بصیرت شمر شمر بی بداری بی خود در راه دین برنجی بیه نایقه بصیرت ای پسر زردش مبر نقد و عمل در زاد الاخوان می آرد این حدیث را روایت ابو ذر خفاری رضی الله عنه که گفت وصیت کردم خلیل بن ابوالقاسم گفت ای ابو ذر کشتی را بجز در سازه که در یامعین دینی پایانست و زاد و حاصل کن و با خود بردار که سفر دور دراز است و خود را اگر آنا ساز که عقبه نیت و نامو است و با عمل اخلاص یار کن که ناقدا اعمال بصیرت در خلاصه الحقایق می آرد که هر کس خواهد که او کند فریضه را چاره نباشد او را از سه چیز پیش از آن و از سه چیز بعد از آن آمان سه که پیش از آن فریضه است توفیق از خداوند دانستن بران و علم آن و عمل و نیت آمان سه که در آن می باید حضور دل و تمام گردانیدن ارکان و اخلاص آمان سه که بعد از آن است شکر بر توفیق و خوف عدم قبول و استتقار بقصیر در ریخ المقرین و مرشد الطالین شیخ جزری علیه رحمه می آرد که اول چیزی که واجب شود بر بنده مسلمان آنست که قصد کند بان رضای حق تعالی را قوله تعالی و ما صر و الایحید و الله مخلصین

له الدین و انما ینقبل الله من المتقین و علامت صدق مخلص آنست که ذوالنون مصری رح گفته است که هر چیز از علامت اخلاص است یکی آنکه ملح و ذوم عامه نبرد یکدیگر برابر شود و دیگر اعمال که کند فراموش کند آنرا یعنی بکن موجب نشود و سیم آنکه ثواب اعمال در آخرت خواهد بود و در دنیا آنرا خلاص شمه ای بجایان کرده شد و تمامی اخلاص در قسم اخلاص بیاید انشاء الله تعالی الهی هم را

از زبان گاه پدار و اخلاص در اعمال و زنی گردان

فصل دهم در فریضی که داخل صلوة است

بدانکه فریضه های اتفاق نماز و از زده است شش در بیرون نماز آنرا شرایط نماز میگویند چنانکه از پیش گذشت و مشتمل بر نیت و نماز و آن فریضه نماز میگویند و معنی فرض اتفاق آنست که هیچ مجتهد از آن گفته نگفته باشد از فقهای مذمبسا ربعلما بعضی زاید بر آن گفته باشند اما شش که در درون نماز است تکبیر اول است و قیام و قنوت و رکوع و سجود و قنود آخر اما بقول امام عظم

بفعلی از نماز برآمدن فریضه است و ارکان نماز چهارست قیام و قرأت و سجود رکوع و تکبیر اول و تعدیه آخر از ارکان نماز نیست
لیکن از فرائض نمازست در عاوی تنبیه و ششج دی و حج کتب فقه شافعیه میگوید فرائض شاذزده است اول نیت دویم تکبیر نیت
سومین تکبیر اول چهارم برپای ایستادن پنجم فاتحه خواندن ششم رکوع کردن هفتم آرام گرفتن در وی هشتم از رکوع راست باز
ایستادن نهم آرام گرفتن در آن دهم شستن از برای اخیات خواندن یازدهم اخیات خواندن دوازدهم صلوات بر رسول
علیه السلام دادن سیزدهم صلوات بر آل او دادن چهاردهم ترتیب نگاه داشتن پانزدهم سلام دادن اول اما در نیت بیرون آمدن
از نماز خلوات است میان اصحاب شافعی بعضی گفته اند نیت بیرون آمدن از نماز فریضه نیست اما در شرح تنبیه گفته است که صحیح
آنست که فرض است و العده علیه پس فرائض بست باشد بقول شافعی بیح در تنبیه امام اسحاق شیرازی و در تنبیه راز از
جمله ارکان دهم در مذهب بقول بعضی از اصحاب شافعی هر گز دهم شده بداند که در شرایط و وجوب صلوة اصحاب ما و شافعیه
مستحق اند و آن پنج است یعنی عقل و بلوغ و اسلام و طهارت از حیض و نفاس و مسح نیز در یک روایت و در شرایط ادای نماز
نیز مستحق اند و آن شش است الا آنکه شافعیه پنج گفته اند نیت را در فرائض نمازی شمرند و در نیت چهار فرض دیگرست مرایشان را
اول آنکه بدانند که چه میگویند نماز یا عادت تا عادت از عبادت جدا شود و دوم آنکه بدانند که نام نمازی که فرض یا سنت است
بدانند که نام وقت است چهارم آنکه بدانند که ادا میکنند یا قضا پس شرایط و فرائض نماز بقول امام عظیم ح هژده آید پنج شرایط
و وجوب شش شرایط ادا و هفت فرائض نماز و قبول امام شافعی ح سی و چهار آید پنج شرایط و وجوب شش شرایط ادا و چهار فرض
نیت و بست فرائض نماز مسلمه چون برسد نماز بفرض درمی آئی یا سنت بگوئی هم بفرض و هم سنت تا فرض تکبیر
اول و اما سنت بر آوردن دستها و مقتدی در تکبیر اول مفارقت کند با امام خود و بقول امام عظیم ح و بقول صاحبیه متابعت کند
چنانکه چون امام برای کبر رسد مقتدی الف انشا الله کند در تنبیه می آرد که اگر اقتحاج تکبیر کند مقتدی با امام و فایز شاذزده گفته اند
پیش از فراغ امام گفتن الله نماز در نیامده باشد و اگر اقتحاج کرد با امام و فایز شاذزده گفته اند کبر پیش از فراغ امام نیز در نماز در نیامده
باشد زیرا که تکبیر فرض است و او با امام در نیافت و در بعضی از کتب فقهی گفته اند نماز مقتدی درست و تمامست هر چند پیش از
امام فایز شود از گفتن تکبیر و گفته که صحیح اینست بشرط آنکه در ابتدای تکبیر مفارقت کرده باشد با امام یا متابعت یعنی
اقتحاج تکبیر پیش از امام کرده باشد اما بدانکه شرایط و ارکان و فرائض و واجبات و من و قاعده نماز و با ایستادن از رکوعها
اینها کالبد نمازست و نماز را نیز روحی است و روح نمازشش چیزست اول فهم آنچه میخوانند در نماز دوم حضور دل بهم سهیم چهارم
تعظیم پنجم حیا ششم رجایی یعنی امید رحمت نامنتها فرود هر کس امید خود بدو خلق می برد و پنجم امید رحمت نامنتهای دست و در تنبیه
منفی می آرد که شرط قبول نماز و از دو چیزست شش در ظاهرشش در باطن اما آن شش که در ظاهرست شش است و تقوی و ترک
اکل حرام و لغو کسب و ابطا اما آن شش باطن اخلاص و تفکر و خوف و رجاء و ریت تقصیر و مشاهده اما مفسدات نماز
در کسب نری گوید تا به کند نماز را محکوم و عا میگوید تا به کلام آرد میان باشد و ناگواه و گریه باواز بلند از در دنیا از نصیبت و تمنج بی حد
و جواب مجلس دیدن حاکم الله و مستح بر غیر امام خود و جواب بلا الله الا الله خلاف مراد بر یوسف را و اگر مراد وی علیا
وی بود یا اتفاق نماز وی تبا نه شود و کذا ذکر فی الجامع الصغیر و سلام و در سلام اقتحاج صحیح است و قرأت از حدیث

مراد بویوسف و محمد را و اکل و شرب مطلقا و این پانزده چیز است و خنده و قهقهه نیز مفید صلوة است اما بزمب امام شافعی رح یازده
 چیز است که نماز را تباه کند کلام بحد و عمل کثیر و حدث و حدود نجاسات و آشکاف عورت و تغییر نیت و دست بردن بقرنیه و اکل
 و شرب و قهقهه و ردت فی الحقایق بیج میدانی که تکبیر اول اشارت بکجه معنی دارد و دست بر می آری که هر چه بجز نیت است پس پشت
 انداختم ترک هر دو کون کردم روی بحضرت جلال تو آوردم در شریح الاسلام میگوید که بر آوردن دست در تکبیر اول این باشد که
 بیج معبود نمی نیت بجز الله که خداوند است و کبر یا عظمت و بزرگواری خاصه اوست و جزوی بیچکس سزاوار پرستیدن نیست چون
 دست راست بر آورد نیت کند دنیا را ترک کردم و روی بحضرت جلال تو آوردم نیت می صرف وحدت کسی نونش کرده که دینا د
 عقیقی فراموش کرده پس از آن سخن از سر حضور میگوید سبحانك اللهم و جحدك چون سلام میرسد بر است و چه سلام میگوید علما
 میگویند که در وقت سلام نیت فرشتگان و مؤمنان کند یعنی ای فرشتگان و مؤمنان سلام بر شما باد اشارت درین سلام آنست
 که هر گاه که دوستی برسد با مسافر ای از سفر باز آید و دوستان ساکن سلام گوید بحقیقت بنده از بند دنیا رفته بحضرت حق حاضر
 شده را ز دنیا رفته کرده نشتر نیت قربت پوشیده شربت المصلی ینا جی سربه پوشیده بنده مسافر بوده این ساعت بازمی آید سلام
 میگوید پس معلوم شده که بنده را قربتی بوده که در آن قربت ملک با وی نبوده که اگر فرشته با وی بودی بروی سلام گفتی آری رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم فرمود الصلوة معراج المؤمن نماز معراج مؤمن است در معراج سید عالم صلی الله علیه و سلم جبرئیل امین
 محرم نیامد در معراج مؤمن اگر فرشته محرم نیاید بیج عجب باشد اهل تحقیق میگویند همچنانکه همه را بالندی خود را نیز بیان تا نمازت نمازی
 باشد با عی بر پرده کبر یا در اسرار خدای ای بی سرون با سر پای مای پناز روی شمر در در این پرده بایست بپس پرده
 توئی از پیش برگیر دور آئی چه جبر عبد الله الشیخ رضی الله عنه میگوید پیلوی رسول علیا اسلام بایستادم در وقتی که نماز میگذازی چنانکه
 دیگر زمین را که بگوشش نهند و او در گوش آید چگونه آواز کند آواز گوشش دل مبارک می از باطن وی چنان می میشوند در کرمیسا
 می آرد که جمید طولی رح در مسجد خود بود نماز میگذازد آتش در خانه او افتاد مردم جمع شدند و آتش را بنشانند زن وی در دیدد
 خصوصت آغاز کرد که آتش در سرای افتاد این همه مشغله تو از جای بجنبیدی گفت بخدا که مرا ازین بیج خبر نموده است دوستان
 حق دلش بدین در جبر رسیده اند و در لذت مناجات با دوست چنین مستغرق گشته اند که ایشان را از خود خبر نموده است
 حکایت نقل است که رابعه رحمة الله علیها در نماز بود پورا در چشم وی رخت و جامه او پر خون شد و او را خبر بود حکایت نقل
 است که شاه مردان علی بن ابی طالب اکرم الله وجهه پیکانی در وجود مبارک وی مانده بود در نماز آنرا بکشیدند و او را خبر نمود عجب
 کاری که مستغرق جمال بویوسف زمان مصر را چنان گردانید که از بریدن دست خیزد آتش اگر مستغرق حضور حضرت ذوالجلال
 دوستان خود را چنان گردانند که از خود خبر ندهند آتش بیج عجب باشد حکایت چنین آورده اند که عامر قیس را که کبی از
 جمله صدیقان بوده است آله در انگشت پای وی پدید آمد گفتند این را باید برید عامر گفت تسلیم حکم منظر طنبده گبست زدی
 چند برآمد و علت پهبای وی سرایت کرد و تا بنده را بر سید گفتند این را قطع باید کرد شریعت اجازت میداد برید او فرود گفتند
 و او روی پهبوشی باید داد تا عقل را از ریل کند و اگر همین کنند طاعت در دنیا رو عامر گفت چنین تکلف حاجت نیست کسی را
 بیارید که قرآن باواز خوش خواند چون قرآن خواند گیرد و تقییر در روی من مشاهده کنید پای من برید که مرا خبر باشد همچنان

کردند و می باید و قرآن با خواندن خوش خواندن گرفت خسار عام از حال بگشت تیسر در روی وی پدید آمد جراح پای راستا نیمه ران برید و داغ کرد و بر بست قرآن خوان خاموش شد عام بخود باز آمد گفت برید گفتند بریدیم پای بریده بودند داغ کرده و بر بستند که و بر خیمه نبود پس گفت پای بریده بمن دهد بر داشت و گفت باز جای پای داده تو بود و من بنده تو حکم حکم تو قضا قضای تو این پایست که اگر بقیامت فرمان آید که هرگز یک قدم در هیچ معصیت ننهداوه تو اتم گفت که هرگز یک قدم و یک دم بفرمان تو نبوده است غزل

| | | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|---------------------------------------|
| کی توان در راه عشق دوست آسان بستن | بنده باید بودن و در هیچ جانان زیستن | هر که بند بندگی بر پای دین داری نهاد |
| کی سلم کردوش زان بس پریشان بستن | زندگانی بر زبان عاشقانانی که صحبت | بر امید وصل جانان شاد و خندان زیستن |
| عندلیب خوشنوا در عشق گل بی نوحه نیست | با غم در گاه حق بی ناله نتوان زیستن | عشق را تو نام دانی عاشقی دانی که صحبت |
| داله سرگشته و پرورد حسیران زیستن | هر چه کام دل بود از راه خود برداشتن | و آنچه حکم دوست باشد با تو آسان زیستن |
| شربت زهر بلای دست خوردن چون شکر | در غم و شادی بجز وصل یکسان زیستن | مرد مردی پای هست بر سر افلاک نه |
| کار نامزدان بود در کج ویران زیستن | این همه مال و دهرم کامر و داری کی بود | با تو همراه قیامت حمر مسلمان زیستن |

از سر این جان بیندیش و بهمت در گذر / اتا بهی لذت ایام بے جان زیستن

حکایت در عشرات جمالی آرد که روزی صوفی صافی صفت بر در شهری ایستاده بود ناگاه باد شام شهر از شکار باز آمد آهوی بر فتراک آویخته صوفی را نظر بر آن آهوا افتاد و نعره زد و وی پوشش شد چون بهوش باز آمد گفتند شکار چه حالت رسید گفت در آن زمان که آن آهوی را دیدم زخم خورده و بر فتراک بسته در خاطر آمد گفتمم بار خدایا مخلوقی که تیر بر میدی میزند چون مجروح میشود بر فتراک خودش می بندد و صد تیر را تیر بلا از جعبه فضا بر دل درویشان زدوی و همه مجروح تیر تقدیر گشتند وقت آمد که این پچار گاه را بر فتراک قبول خود بندی آری بنده را از بلا چاره نباشد قال النبی علیه السلام لا فلاک قسی و الحوادث سهام

| | | |
|--|-----------------------------|--|
| والادحی هدف والواحی و الله و دام لا یخطی شعر | طرب عشق جانان جز نیست | زمانی بی بلا بودن روا نیست |
| بلاکش تالقاتی او به بیستی | اگر صد تیر بر جان تو آید | چون تیر از پشت او آید خطا نیست |
| از آنجا هر چه آید راست آید | تو که سنگ در کز برین قانیست | الهی بجز مرمت مقبلان درت یلا مسکینان را از مقبولان |

در گاه خود گردان

فصل یازدهم در واجبات نمازها

بدانکه در واجبات نمازها علما اختلاف کرده اند اما قول صحیح آنست که در کمتر یا کرده و آن دوازده چیز است اول فاتحه خواندن دوم ضم سوره با فاتحه سیم تعیین قرات در روی اول از نماز چهارگانی چهارم رعایت ترتیب میان غسل مکرر و بروایت دیگر میان ارکان و هر دو یک معنی دارد پنجم تعدیل ارکان و تعدیل ارکان آرام گرفتن است در سه موضع در رکوع و در سجده اول و در سجده دوم در شرح و قایه گفته است که تعدیل ارکان آرام گرفتن است در پنج موضع در رکوع و در سجده اول و در میان دو سجده و در سجده آخرین اما صح قول اول است یعنی آرام گرفتن در قومه و جمله سنت است

نویس

نه واجب ششم قعدۀ اول بهتر تشهید مطلقاً هشتم لفظ سلام یعنی سلام اول اما سلام دوم سنت است نهم قنوت در وقت نهم تکبیرات
عییدین یا زدهم بلند خواندن در موضع آن امام را دوازدهم بست خواندن در موضع آن نیز امام را و اما آن عددهای که شمار آن بیشتر است
بعضی از آن صحیح و قویست و بعضی ضعیف و یقین و بعضی از آن نظایر روایت نیست و بعضی خلافی است و بعضی عارضی است
و بعضی از ترک است و بعضی از سنت است که سننیه و اصلی و ناقصی آنرا پیدا نیست و بعضی از سنت است که واجب است قعدۀ علی حدۀ نیست
بلکه قیود واجب دیگر است چون قیود فاتحه و در نوا قیوت الصلوة و واجبات را که در نمازهاست چهل و شش شمرده اما سجدۀ سهو که
واجب شود در نمازی که از سه چیز واجب شود بترک واجب تاخیر واجب و تاخیر فرض نیز در کمتر میگوید که سجدۀ سهو یک چیز
واجب میشود بترک واجب این نیز موافق روایت اول است زیرا که هر سه صورت همان ترک واجب است حقیقتاً در هر دو
میگوید که سجدۀ لازم می آید بدو چیز یکی زیادت کون فعلی که از جنس نماز باشد اما نماز باشد دوم بترک فعل مسنون یعنی بترک
واجب و در نافع میگوید سجدۀ سهو واجب شود در زیادت و نقصان و در بعضی از کتب فقہی میگوید که سجدۀ سهو یکی از شش
چیز میشود تاخیر فرض و تاخیر واجب بترک واجب تاخیر واجب تبدیل واجب است تا تبدیل واجب دو نوع
میباشد یکی آنکه بدان سجدۀ سهو لازم آید چون فاتحه خواندن در قعدۀ زیر که قعدۀ محل دعاست نه محل قرائت و یکی آنکه سجدۀ
سهو لازم نیاید مثل تشهید خواندن در قیام از دوی اول از نماز فیضاً اینجا سجدۀ سهو لازم نیاید بشرط آنکه قرائت خوانده شود
اما قرائت در محل رکعات سنت و نفل فرض است اما در دوی آخر از نماز فرض ترک قرائت شود سهو نماز را و بود اگر بعد از آن کند
نیز تمام بود اگر تسبیح گوید یا خاموش باشد در دوی آخر از نماز فرض جایز باشد ولیکن بهتر آن بود که فاتحه خواند در بعضی کتب
فقہی اصحاب ما رحمهم الله میگوید که دوازده فعل است در نماز که تغییر و تبدیل و کم و زیادت آن سجدۀ سهو لازم آید اول جای که باید
نشست برخاستن دوم عکس بر عکس است خواندن در جای که بلند یا بدو خوانند هر کس این پنج بجای دعا قرآن خواندن ششم
بجای قرآن دعا خواندن یعنی بجای فاتحه تشهید خواندن چون فاتحه ترک شود هشتم نماز تمام ناکرده سلام خواندن نهم نماز تمام کرده
برخاستن نهم سوره با فاتحه در دوی آخر خواندن فاتحه بدون سوره در دوی اول یا زدهم تکبیرات عیدین ترک کردن دوازدهم
قنوت در ترک کردن آن اما کیفیت ادای و تکبیرات است که اگر امام بود در قعدۀ اخیر بعد از تشهید بدست راست سلام دهد آنگاه دو
سجدۀ بیارود تشهید بخواند و سلام دهد و منفر و مجیر است میان آنکه یک سجدۀ سلام دهد یا هر دو دست آنگاه سجدۀ سهو بجای
آورد و نزد شافعی بعد از تشهید دو سجدۀ بیارود آنگاه سلام دهد و بعد از سلام بروی تشهید دیگر نباشد و الله اعلم اما آنچه ما بعد از
فرائض و واجبات است از مشروعات نماز یا سنت بوده یا مندوب و اگر نماز گذار آنچه فرض است در نماز ترک کند خواه
بعمد خواه بغير اموشی نمازی تباہ شود و اگر ترک کند واجب را بغير اموشی نماز تباہ نشود ولیکن سجدۀ سهو واجب شود و اگر بعد از
ترک کند نماز تباہ نشود ولیکن با نقصان شود و سجدۀ سهو واجب نشود و اگر سنتی را ترک کند بعد از آن کار شود ولیکن نماز تباہ نشود
و اگر بغير اموشی ترک کند سجدۀ سهو لازم نیاید این بود احکام شرطی و فرائض و واجبات نماز که درین فصل یاد کرده شد
اما سنتها سنی نماز را اینجا بنا نیست یا گوئیم که آن نیز مهم است بدانکه سنتهای نماز بنسب علمای ما رحمهم الله است و سنت
است چنانکه در غیب الصلوة و غیر آن شمرده و از آن هفت در قیام است و هفت در رکوع و هفت در سجود

دو هفت در قده اما آن هفت که در قیام است اول بر آوردن دودست در تکبیر اول مردان را تا زنده گوش و زنان را تا کتف دویم
دودست مردان را از یزاف نهادن و عورتان را بر سینه سیم تا چهارم تا خود چپ متمشیت ششم آیین بعد از فاتحه هفتم نظر در سجده گاه
داشتن اما آن هفت که در رکوع است تکبیر رکوع و سر با سرین راست داشتن و چپ کشاده داشتن و زانو گرفتن و نظر در پشت پای
کردن و سر با تسبیح گفتن هفتم سمع القصد من حمد گفتن امام را و در با لکله محمد مقصد بر او جمع کردن هر دو منفرد اما آن هفت که در
سجود است تکبیر گفتن و هر چه بر زمین نزدیکتر است اول بر زمین نهادن و دستها مقابل گوش نهادن و دو ساعد از زمین برداشتن
و شکم از زانو دور داشتن و نظر در سر بنی کردن و سر با تسبیح گفتن اما آن هفت که در قده است بر پای چپ نشستن و پای
راست ایستادن و سر انگشتان پای سوی قبله کردن و دست را نزدیک زانو نهادن و در کنار خود نگر نشستن و بر رسول
علیه السلام صلوات گفتن و بر خود و پدر و مادر خود و مؤمنان دعا کردن اما سننهای نماز بنده بسیار است اما شافعی رح در شرح
تنبیهی و چهار شمرده و در مذهب شیعی پنج گفته و آن رفع یدین است در تکبیر اول و در رکوع وضع بین بر شمال و نظر در موضع سجود
و دعا استقلال و تقوی و تامل و قرات سوره و چهار سرار و تکبیرات در فرود رفتن و بر آمدن و تسبیح و تحمید در رفع از رکوع و تسبیح
در رکوع و تسبیح در سجود و وضع یدین بر کنین در رکوع و ملاحظه و عنق در وی و ابتدا بر زانو پس بدست در سجود و نهادن بینی در سجود و علی
الصبح و تبتی داشتن باز و از پهلوی در رکوع و دور داشتن شکم از زانو در سجود و دعا در سجود و دعا در سجود و دعا در سجود و دعا در سجود
و قراتش در سایر جلسات یعنی وضع الیئین بر زمین و تکرار آن در صلوة یعنی اقر اش ریحل و نشستن بر آن و نهادن دست
راست بر آن راست گرفته شده و اشارت میسج و وضع دست چپ بر آن چپ باز کشاده و نشنهد اول و صلوات در وی بر رسول
علیه السلام و صلوات بر آل وی در تشهد اخیر و دعا در آخر نماز و قنوت در مسج و سلام دویم علی الحدید و نیت سلام بر حاضران و
سی و پنج که در مذهب گفته نهادن دودست بر زمین در وقت برخاستن و هر چند که غرض ما ازین کتاب بیان فرایض و واجبات است
لیکن سنن نماز بنما سب ذکر دویم که آن نیز مهم است اما به بیان سایر مشروعات نماز و بیان مکروهات و منیبات و مفصلات صلوة
و غیر آن مشغول گشتیم چون آنها اطمینانی دارد و این کتاب احتمال آن نکرده و بنده مؤمن باید که مجموع آنرا بداند و نگاهدارد که حدیث است
که عمل اندک از سر علم بهتر بود از عمل بسیار از سر جهل و هر نماز که از سر بی علمی گذارده شود ضاوی از صلاح وی زیادت باشد یا مساوی
باشد آن نماز را در دنیا قندی بود و در آخرت و زنی آئی بسیار آن عمر ضایع کرده که در عمر خود یک نماز شرح پسند ندارد زیرا که فاتحه
درست نه داشته و فرایض و واجبات نداشته و شرایط و ارکان رعایت نکرده مترجم و تنگ کیسه در دیار اسلام و در میان مسلمانان عمر
بآخر آورده و حال وی چنین باشد فقر و شرمست با و اگر چنین خواهی ز نیست بی تنگت با و اگر چنین خواهی مرده کار دنی با دنیا
چستی و کار آخرت بدین سستی شرمه را ازین نوع خدا پرستی در آخرت حاجت نشود که گویی مرا عرض دنیا نگذاشت که بگازین پرانم
دین خود و مرد دنیا گروی و از هر دو محروم نهی سودائی بدو معامله شوم قناعت پیش آر که گفته اند هر کس خوشتر سندی را مانده خرنی
را مانده فقر و دنیا بدین خریدنت از بلهی بود ای بد معامله بهمی بیخیزی و در زاد العابدین می آرد که رسول صلی الله علیه و سلم
مردی را دید که نماز میگذارد و رکوع و سجود تمام بجای نمی آورد فرمود که اگر این مرد بر زمین میروند بر ملت من مرده باشد و بعضی از
تقاسیری آرد که امام سفیان ثوری طیب شد روحه گفت هر کس در نماز شش نگاه ندارد نماز وی درست نباشد وقت آمد که

پیشانی

پیشان شوی و اصلاح کار بانقصان خود کنی پیش از آنکه در مانی دوران کار خود ندانی از خواب غفلت بیدار شو پیش از آنکه بتازاندا
مرگت بیدار کنند که الناس نیامر فاذا ماتوا تلذبه و ان بیداری سوز دارد و حیاط اغنیمت شمار و فرصت از دست مده

اغتنم العرص فان فی فوقها غصص رباعی | عمرت بسر رسید بمان غیشوی | و از کاهل خویش پیشان بختی شوی

قرآن کلام اوست بخوانی و بشنوی | لیکن چه سود و پوز آن بشنوی | عمری با خرا کرده و بیج جای زبیده و بیج جای آرام ندیده تا

بگو شش فریغ خوانند شعر | ای آنکه بیج جای آرام جان ندیدی | بچ جهان کشیدی بچ جهان ندیدی

ای نانه که جستی هم با تو در کیم است | تو از سیه گلبی بوسه از آن ندیدی | عمری پروردیدی این نفس سگ صفت است

چه سود چون زگرش یکدم ما مان ندیدی | دین را با داد ای بس بر مرد این سگ | یک تایی نان نخوردی یک تخوان ندیدی

در کار دنیا بیج دقیقه مهمل نگذاشتی چون بگذاردین رسیدی زیادتی از گاشتی بی تو بنده ترا از سر تا قدم در بند فرمان باید بود بنده
را از بندگی چاره نباشد و بندگی کردن بی علم میر نشود آن مقدار علم باید حاصل کرد که عبادت بشرط شمع توانی کرد باید که با اختیار
خود نگذاری که یکادب درین از قوت شود پس با ادب باش و در فرایض و واجبات و سنن و نوافل و آداب بنزقیب تمام
احتیاط بجای آر تا نمازت در دنیا نوردد و در آخرت از نارت بره اند که امام شافعی رح بیگوید که ادب حصار نزیب است و نزیب
حصار سنت است و سنت حصار واجب و واجب حصار فرض و فرض حصار ایمان هر کس همه را نگاهدارد ایمان وی محفوظ ماند
و هر کس ترک کند ایمان وی در خطر افتد ای ایمان ما را از زوال نگاهدار

فصل دوازدهم در ثواب نمازهای درندگان و وعید کاهل نمازان

در صحیحین می آید بروایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود اذیتهم لوان نهمرا بیابا حد که یغسل
فیه کل یوم خمس اهل یقی من در نه شیء قالوا الا فذلک مثل صلوة الخمس یح الله من الخطایا یعنی چه
می بینید و چه گوئید یعنی بکنند که اگر بر در خانه ای یکی از شما جوئی آب روان باشد و آن کس در هر روز پنج نوبت در آن جوئی غسل
سبکند از شیخ دوران نویسد پنج برتن می چیزی باقی ماند گفتند فی یارسول الله رسول علیه السلام فرمود که مثل پنج نماز است
که محو گرداند خداوند تعالی بدان پنج نماز خطایا را یعنی کسیکه بر اقامت پنج نماز مداومت نماید از صغیر بر روی چیزی باقی نماند
یعنی حق تعالی همه را عفو کند و یارسوز و قال النبی علیه السلام الصلوة عما الدین فمن اقامها فقد اقام الدین
و من ترکها فقد هدم الدین یعنی نماز ستون دین است پس هر کس بر پای دارد نماز را بدرستی که بر پای داشته باشد دین
را و هر کس ترک کند نماز را بدرستی که دین را و در وقت بی زاری آرد و از او بگوید رضی الله عنه که گفت پنج وقت
نمازی در دنیا بدایا آنکه ملائکه ندانند که ای نبی آدم جزیر بدی سوسی آتشی که از برای لغزشهای شما فروخته اند پس بنشانید آرا نماز خود و در هر
عقده امام ناصر الدین سید ابوالقاسم قمی رح می آرد این حدیث را قال النبی علیه السلام من تمسک بلسنتی عند
فساد ما فی قلبه اجرم امة فیهید یعنی هر کس چنگ در سنت من زند در فساد است من یعنی بر سنت و جماعت باشد
و پنج نماز را جماعت نگاهدارد در هر شبانه روزی مزد شهید در دیوان عمل وی نویسند و در حدیث دیگر فرمود که پنج نماز

خداوند تعالی بر بنده گان فرض گردانیده هر کس نیگوید وضوی آنرا تمام کند رکوع و سجود آنرا و خشوع در وی نگاهدارد و هر جا باشد نماز
لا بگذارد و فردای قیامت روی وی مانند ماه شب چهارده تا بدو بگذرد و از صراط بچون برق چبند با اول زمره از سابقان و در
حدیث دیگر فرمود که فرق میان بنده و کفر ننگ ناست یعنی فرق میان ثمن و کافر بنماز است که ثمن گذارد و کافر ننگدارد
اما مثاقفان آنرا نماند که گاه گذارند و گاه نگذارند چه کردن تا از مقیمان نماز با شکی نه از مصلیان ظاهری که ویل و ادبست در جنیم
که جای باش ایشان است و آن کسانی اند که از نماز بظاہر وی قناعت کرده اند و بر وی آن نماند که ارکان و فرایض
نماز بدانند و بسکان خود می آموزند و ای برایشان و هر اروائی برایشان قوله تعالی قویل للمصلین الذین هم عرض لولئکم
سأهون یعنی ویل و وائی و سختی عذاب در که جنیم هر نماز گذارانی بلکه از نماز خود سهو کنند گانند در مدارک و وسبیطی آرود که
مرا و سهو ترک است یعنی آنکسانی که گاه گذارند و گاه نگذارند و این از عادت منافقان است که منافق چون ننماز و نماز نگذارد و
چون در میان مردمان بود نماز گذارد و فرود میرود و بر می آید و افعال نماز گذاران بجای می آرد و حال آنکه دل وی از فریبست نماز
غافل است و هر مردمان می ناید تا گویند او نماز میگذارد و آن از ترس ماست مردم و بیخودره باشد نه از برای خداوند بزرگ نماز از
عذاب ترسد و باور جن آن امید رحمت ندارد و این محض نفاق است شاعر نماز را پای انسانی نیز زد: چنانی که آن استخوانی
نیز زد: آنکه گاه ترک نماز میکند بی عذر شرعی این و عید در حق و است اما آنکه در تنها بروی بگذرد که پیشانی وی سجده بر زمین نرسد
دالی که حال وی چگونه خواهد بود این فقیر شرح کتب محدثان معتبره و زیادت از نسبت راوی از کبار صحابه رضوان الله علیهم
الجمعین یا ختم در احادیث مستقره که هر یک روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس یک نماز را بی عذر ترسد
بزرگ کند یعنی نگذارد تا وقت وی بیرون رود و کافر شود اما اسامی رواة احادیث مذکوره از صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
و اسامی کتب حدیث دینار بنجا بگوینم از جهت اعتماد و اما مقدم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
ابن عمر و ابن عباس و ابو هریره و معاذ جبل و عبدالرحمن عوف و بریده و ابو دردا و ابوامامه و عبداللہ بن عمر و سعید بن ابی وقاص
و ثوبان و ابن مسعود و ابن ابی شیبہ و عماد بن الصامت و جابر بن عبد اللہ و ام ایمن و ایمیہ مولات رسول الله صلی الله
علیه و سلم و غیر ایشان رضوان الله تعالی علیهم اما اسامی کتب محدثان معتبره چون سنن ابی داود و سنن ابی یوسف
ترمذی و ابو عبد الرحمن نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم ابو عبد الله بنیابوری و تاریخ بخاری و صحیح مسلم و کتاب ابو بکر بنی شیبہ و
کتاب ترمذی و ترمذی و حاکم ابو نعیم اصفهانی و کتاب ابو نعیم اصفهانی و کتاب حاکم جلیل ابو بکر سیفی و اوسط طبرانی
و کتاب بزار و دیاض المصلین پس واجب نمود یاد کردن آن احادیث را که درین معنی وارد است بر روایت رواة مذکور و آن
کتاب مذکوره تا موجب فائده تام و سبب توبه عام گردد و در تاریخ بخاری و در کتاب ابی ایمن ابو بکر بن شیبہ و حدیث می آید
بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول علیه السلام که فرمود من لم یصل فهو کافر و قال علیه السلام من
ترك الصلوة فقد كفر و کتاب ابو نعیم اصفهانی می آید بروایت ابن عباس و معاذ جبل و عمر بن خطاب و امیر رضی الله
عنهم که رسول علیه السلام فرمود من ترك الصلوة منتحلا احبط الله عمله و برکت منه ذمته الله تعالی حتی ینزل
عز وجل در سنن ابی داود و صحیح ابو نعیم و صحیح ابو عبد الرحمن نسائی و صحیح ابن حبان و کتاب حاکم ابو عبد الله

بنیابوری

بیشاپوری و کتاب ترغیب و ترهیب حافظ عبد العظیم مندی مصری می آید بروایت بریده گفته اند رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنودم
که میفرمود الحمد بیننا و بینکم الصلوة فمن تركها فقد كفر و در او سطرانی می آید بروایت شاه مفسران عبدالمعز بن عباس
رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود من ترك الصلوة لفتی الله و هو علیه غضبان در کتاب بزار و ترغیب
حافظ عبد العظیم مندی مصری می آید بروایت ابوهریره از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لا سلام لمن لا صلوة
له و لا صلوة لمن لا وضوء له در کتاب حافظ جلیل ابو یوسف یحیی و در صحیح ابن ماجه می آید بروایت بود در او از رسول علیه السلام
که گفت وصیت کردم از خلیل من یعنی حضرت نبی صلی الله علیه و سلم که لا تترك صلوة مكتوبة متعذرا فمن تركها متعذرا فقد هانت
الذمة در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم مندی قدسی می آید بروایت ابوانامه و عبد الله بن عمر و سعید بن ابی وقاص ابن
مسعود و ام ایمن و ابودردا و ابن شیبیه از رسول علیه السلام که فرمود من ترك الصلوة فقد كفر در ریاض المصلین در
کتاب ترغیب ترهیب آید که عبدالمعز بن شیفن عقیلی گفت بودند اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم که نمیدانند چیزی بر از اعمال که ترک
آن کفر باشد غیر از نماز در کتاب ترغیب ترهیب آید بروایت محمد بن نصیر مروزی که گفت شنودم از اسحق که میگفت صحیح عن
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان تارك الصلوة كافر در سند امام احمد صحیح مسلم و صحیح ترمذی می آید بروایت
ثوبان و بریده و عبادة بن الصامت و جابر بن عبد الله از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بین الرجل و بین الكفر ترك
الصلوة و این لفظ روایت سند امام احمد است و لفظ روایت صحیح مسلم اینست که بین الرجل و بین الشرك و الكفر ترك
الصلوة و لفظ روایت صحیح ترمذی چنان است که بین الكفر و الايمان ترك الصلوة در ترغیب حافظ عبد العظیم می آید
که جماعت انبوه از صحابه و از کسانی که بعد از ایشان بوده اند متفق اند بر تفسیر کسی که یک وقت نماز ترک کند بعد تا تمام وقت آن
نماز بیرون رود و چون عمر بن الخطاب عبدالمعز بن مسعود و عبد الله بن عباس و معاذ جبل و جابر بن عبد الله و ابودردا و غیره هم
رضوان الله علیهم جمعین در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم در ریاض المصلین می آید از محمد بن حرم که گفت چنین آمده است
از امیر المومنین عمر و معاذ جبل و عبد الرحمن عوف و ابوهریره و غیره ایشان از صحابه رضوان الله علیهم جمعین که هر کس ترک کند
یک نماز عمدتا وقت وی بیرون رود پس او کافر و مرتد بود و ندانستیم در صحابه چکیس درین قول مخالفت ایشان کرده باشد
مضمون این بازده حدیث و آثار آنست که هر کس یک نماز ترک کند تا وقت وی بگذرد کافر شود و مرد آن باشد و الله
اعلم که چون از آن بی غم شود یا خود بشنوی آنکه ترک نماز کرده باشد دوم آنرا کافر میگرداند و با الله است علم که در رسول
صلی الله علیه و سلم این خود اجماع اصحاب حدیث بود اما از آنکه فقہ نیز جمعی کثیر متفق اند بر تفسیر تارک یک نماز عمدتا چون امام
احمد حنبلی و اسحق راهبویه و عبد الله بن مبارک و ابوالاسود دیمی و ابوبکر بن سعید و ابوبکر بن سعید و ابوبکر بن سعید
و زبیر بن حرب و غیره ایشان پس ای برادر یونانی مسلمانان بر تو که بر اقامت بیخ نماز مداومت نمائی و در ادای صلوة کاهلی
منمائی که کار صعب و دشوار است چه کنی اگر در قیامت اجتهاد این بندگان و امامان حق بیرون آید و حق تعالی حکم بقنوی
ایشان کند و تفسیر معنی می آید که در زمان پیشین ابلیس را میدیدند مردمی از وی پرسید که بیا قره چکنم تا ما شنودم تا شکر گفت
هرگز هیچکس از من این نه طلبید زو چگونگی میطلبی گفت من دوست میدارم که همچون تو باشم ابلیس گفت اگر میخواهی که چون من

باشی خوار و سهل انگار نماز را و باک مدارا سوگند چه دروغ باشد چه راست آن مرد گفت عهد کردم با خداوند که ترک کنم نماز را و هرگز سوگند نخورم بمس گفتم بیخس را از خود حیلگی نزد دیدم الا ترا که از من حیلگی گرفت بودی مذموب امام احمد بن حنبل رح آنست که تارک یک نماز را که عمدت ترک کرده باشد بکشد و بکفر کشد زیرا که او کافرست و او را نشنویذ و کفن نکنند و بروی نماز نکنند و در گورستان مسلمانان نهند و سرگوری بر نیارند بلکه رسن در پای او بندند و چون مرد را در آب کشند و در صحرای گوری بکنند و او را در آنجا افکنند و خاک بر سر وی کنند و علامت قبر بدید کنند تا کسی از برای وی تکبیر نگوید و مذموب امام شافعی رح آنست که هر کس یک نماز را بی عذر شرعی ترک کند او را بکشند اما بحد کشند بکفر که جرم وی جز نششیه پاک نمی شود ولیکن حکم وی چون مسلمانان دیگر باشد این روایت در منظومه است در باب شافعی رح و قاتک الصلوة عمدا یقتل اما امام عظیم و یکی از اصحاب شافعی چهارم الله بر آنست که تارک نماز را حبس کنند و او را ادب میکنند تا تن وی نگویند بر نماز گذاردن آنگاه او را از زندان بیرون آرند و در اول مقبره آنی که علماء سلف نوشته اند که هر کس پنج چیز بازگیرد پنج چیز از وی بازگیرند هر کس مال بازگیرد و حفظ مال از وی بازگیرند و هر کس عشر بازگیرد و برکت از دخل وی بازگیرند و هر کس صدقه بازگیرد و ندرستی از وی بازگیرند و هر کس دعا بازگیرد و اجابت از وی بازگیرند و هر کس حرص خود از نماز بازگیرد و دوم آخر کفر شهادت از وی بازگیرند خود بالله من ذالک ای درویش خوف خاستم در پیش داری و بیشتر خطر زوال ایمان در دم هر میباشند پس ترک نماز سبب زوال ایمان میگردد و بیای دستش نماز سبب استنارت قلب و سیلت سعادت و وجهانی میشود قال النبی علیه السلام الصلوة نور یعنی نماز نورست هر صاحب خود را یعنی نماز در دنیا سبب روشنی دل میگردد و در آخرت نوری بر صراط توجه دانی که دوستان حق را از نماز چه کارها بر آمده و چه حاجتها روا شده حکایت نقل است که دوفت عبدالله طاهر که امیر خراسان بود و در پیشاپور دشت مرد آهنگر از شهر بهرات به پیشاپور رفت و یک چند آنجا کار کرد و عزیمت کرد که بهرات باز آید بسوی اهل و عیال خود و در آن وقت عبدالله طاهر سرتنگان فرموده بود تا راهبها را از زندان ایمن دارند از فضا سرتنگان دزد گرفته بودند چند امیر را خبر کرده نگاهبایی از زندان از ایشان بگریختن ایشان تبرسیدند مرد آهنگر بگریه کرده بود او را بگریفتند و با زندان پیش امیر آوردند بفرموده ایشان از زندان بردند و تفحص نمودند و آهنگر دانست که کار از کجا کشاید و مضمون او را کجا بر آید طهارت ساخت و در گوشه زندان بنامش مشغول شد و هر دو گانه که بگذاردی سر بجهه نهادی و سر حق فرستادی و مناجات دل سوز آغاز کردی و گفتی خداوند اتو میداشته که من ازین کار بیگناهم چون شب درآمد عبدالله طاهر بنجاب دید که چهار شخص بصلابت آمدند و چهار گوشه تخت وی گرفتند که آنگو تار کنند از خواب درآمد کلر لاجل بر زبان راند و وضو ساخت و دو گانه بگذاردی در راهی که شاه و گله پسر که امیری پیش آید روی بدین درگاه کردند و بنام خود عرضه کنند باز در خواب شد همان خواب دیدیم چنین تا کرک چهار همان چهار تن را میباید که چهار گوشه تخت وی میگرفتند تا آنگو تار کنند تبرسیدند است که آه مظلوم دردی رسیده است چنانکه گفته اند مظلومی

| | | | |
|---|-----------------------|----------------------|----------------------------|
| نگند صدر بر سر تیر و تیر | آنجیک پیره زن کند جسر | ای بسایزده عدد شکنان | ارزده گشت از دعای پیر زنان |
| هم در شب زندانیان را بخواند و گفت بیخ مظلوم در زندان میدانی که محبوس مانده باشد و زمانیان گفت ای امیر نامم که مظلوم گشت ما مردی می نمیکم که در زندان پیوسته نماز میکند اردو مناجات و سوز میکند بفرموده او و اسامه آورده زندان حال و سوس | | | |

تفحص کرد و دانست که وی بگیاه بوده است عذر خواست و گفت با من سرکار بن اول آنکه مرا بجل کن دویم آنکه هزار درم جلال از من قبول کن سیم آنکه هرگاه کنز الهی پیش آید پیش من آنی تا کفایت کنم مرد و آنکه گفت آنچه گفتی مرا بجل کن که درم و آنچه گفتی هزار درم قبول کن که درم ما آنچه گفتی چون ترا همی پیش آید بدرگاه من آنی این تو آنم که گفت چه گفت از برای آنکه خداوندی که از برای چون من گدای تخت چون تو باد شاهی را در شوی چهار بار نگو نسا رکند درگاه او را که دشمن و حاجت خود بنییر برین شرط بندی نباشد مرا از نادگذازدن کدام کار در بند شد تا پناه بنییر برم عزیز من در رحمت کشاده است و خوان کرم نباده که طلبید که ندانید که آنکه قبول نکرد خوار می تواند و منی تست و الا شمع بر آنسان عبادت که سر نهادن دیش نه که لطف دوست بر اویش هزار درم را آید رحمت الله علیه از شخصی شنید که گفت خدا را در رحمت خود بر من بکشی را بعه گفت ای مسکین در رحمت حق بستن بودن اینی مان بکشی بد شومی

| | | | |
|------------------------|----------------------------|--------------------------|--------------------------------|
| بیدلی میگفت در وقت دعا | ای کریم آخر در می بر من کش | رائحه آنجا مگر نشسته بود | گفت ای غافل که این در پسته بود |
|------------------------|----------------------------|--------------------------|--------------------------------|

الهی قاضی الحاجات تویی حاجات دینی و دنیائے ما را برآورده خیر گردان و از رحمت جی دینا و احسرت ننگا پدار

فصل سیزدهم در فضیلت از جماعت و وعید ننگ جماعت کردن

در صلوة مسعودی می آرد که نماز جماعت فضیلت در بر همه عبادتها در شرح منظومه می آرد که اگر کافی بصف جماعت در آید و نماز جماعت که در تشریح حکم کند با سلام وی عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما روایت کند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود بی هیچ مرد و مسلمان طهارت نیکو سازد و نرد و بسوی سجده از برای نماز تا بگذارد دوران مسجد نماز جماعت مگر آنکه نویسد خداوند سبحان از برای آن بنده بهر قدمی یک نیکی و محو کند از نامه وی یک بدی و بر آرد از برای وی یک درجه در بهشت تا بودیم ما که قدرهای خود را نردیم می نهادیم در راه مسجد در صحیح بخاری می آید روایت ابو سعید از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود و صلوة الجماعه افضل من صلوة الفرد خمس و عشرين درجه هذا روایت ابو سعید ثقی روایت ابن عمر رضی الله عنهما بیسب و عشرين درجه یعنی نماز جماعت بهشت و بیخ درجه فضیلت از در نماز که تنها گذارند و این روایت بی سعید خدری است اما بروایت ابن عمر رضی الله عنهما بهشت و هفت درجه است و این هر دو روایت در صحیح بخاری است وجه توفیق میان این دو روایت آنست که اول حکم بهشت و بیخ درجه بوده است و آخر بهشت و هفت درجه رسیده است کن اسمعت فی الدرس و در حدیث دیگر فرمود نکبیزه الاولى خیر من الدنيا وما فیها یعنی در یافتن تکبیر اول با امام بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است یعنی از جنس دنیا در مصابیح می آرد بروایت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که فرمود من صلی العشاء فی جماعة کان کفیانم نصف لیلة و من صلی العشاء والفجر فی جماعة کان کفیانم لیلة یعنی هر کس نماز ختن جماعت بگذارد و همچنان باشد از روی ثواب که نمیرد از شب نماز گذارده باشد و هر کس نماز ختن و نماز باشد هر دو جماعت بگذارد از روی ثواب همچنان باشد که تمام شب نماز گذارده و بیخ مخفنه در کتب حدیث می آید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که ابلیس در وقت دیوان و متابعان خود را جمع کند و گوید که بکوشید و مددگاری کنید بی در وقت نماز که بنده مؤمن روی سجده از برای نماز جماعت شیطان ذرئیه خود را جمع کند و گوید ای فرزندان و متابعان من چه بکنید

تا اول ازین کار بگردانیم دویم در وقت مردن و مفارقت روح از بدن ذریعہ خود را جمع کند و گوید که بگو مشید و جہد کنید که نفسی حید
 میش نماز دست باشد که ایمان از وی بر ما کیم ما و او را در زمرہ خود را کریم و با خود یار گردانیم رسول علیہ السلام فرمود ہر بندہ کس
 کہ در وقت نماز دل خود را شمال دنیا فلذخ گرداند در وقت نماز وی بحضرت بی نیاز آرد و خود را از وسوسہ شیطان نگاہدار
 و نماز را بگذارد حق تعالی بشارت لاتخافوا ولا تحزنوا بواسطہ ملائکہ بگوش اورساند و بدانکہ مردگان اولین و آخرین جماعتی از وی
 آند کہ یکبار خدایا یاد کنند و در حسرت آند کہ یکبار بصف جماعت در کیندونی توانند ترا کہ محبت داده اند عنینست شمار خیر
 نقل است کہ ہر روز با ملاذ فرشتہ است کہ در گورستانہای مسلمانان ندا میکنند کہ ای شاہان از سخت تہمتہ تشوی گرفتار آمدہ
 ای پیران عمر ضایع کردہ ای جوانان جہان ناویدہ ای محبوسان زندان کجای ساکنان زوایای خاک شہادین دل خاک و
 تنگنای محرابہ از زودار بیدر یک بزبان حال میگویند کہ ما مستاع و ضیاع دنیا یعنی باید احترام و احتشام اہل روزگار بخوئیم
 از وی ما ہمین است کہ یک بار بصف جماعت و لا کیم یا کیم یا خدا کنیم آی پچارہ غافل زودخواہ بود کہ توبہ محبوس زندان
 کج گردی از احد شرم دار و اوقات ضایع گذار کہ عمر از ان عزیزتر است کہ اوراد بازیچہ دنیا صرف گردانی و کار امر و بفرہ احوالہ
 کنی یا فکر معاش دہ سال و صد سال کنی شعر لا تو عر عمل ایوم لعنہ فاذا جاء غدا جاء العمدہ عسر رایہ شریف

| | | |
|--|--|----------------------|
| است سودا با حاصل کن کہ نہ است در آخرت سود ندارد قطعہ | ہر نفس از عمر چو سر پایست | سودا بودی اگر عاقبتی |
| جہت نباشد کہ پشیمین بگذرد | در ہدایہ فہمی آید این حدیث قال النبی علیہ السلام | |

الجماعة سنة من سنن الهدى لا يختلف عنها الا منافق یعنی نماز جماعت سنتی است از سنن ہدی باز نایستد و
 ترک کند نماز جماعت را مگر کسی کہ منافق باشد و در حدیث دیگر فرمود لا صلوة لجماد المسجد الا فی المسجد و این گفته
 فضیلت است در فرود و س الاحباری آید این حدیث کہ رسول علیہ السلام فرمود جفا و کل جفا و کفر و نفاق است کہ منادی حق
 بخواند اورا و او اجابت نکند یعنی مؤذن بانگ نماز اقامت گوید و او جماعت حاضر نشود و در حدیث دیگر فرمود کہ سبہ است
 از بدبختی و بی ہرگی مرد ہمین کہ منادی حق اورا بخواند یعنی مؤذن و او اجابت نکند و جماعت حاضر نشود و در حدیث دیگر فرمود
 کہ بد رستنیہ فسد کردم کہ بفرمایم چنانان قوم خود را تا دستہای سیزم جمع کنند و مؤذن را بفرمایم تا بانگ نماز اقامت کند پس
 بسوزم خانہای کسانی را کہ جماعت حاضر نشوند و بقول امام مالک و بقول امام منصور ماتریزی رحمہما اللہ نماز جماعت
 فریضہ است و متسک اینان بدین آیت است قوله تعالی وادکوا مع الواکعبین یعنی کوع کنید بار کوع کنندگان این
 معنی حاصل نمی شود بجز جماعت و نیز رئیس اہل سنت و جماعت علم الہدی ابو منصور ماتریزی رح میگوید اگر من دائم کہ مردان
 باواز طلب مسجد حاضر شوند بجز ما کیم یا کیم یا بیخ وقت نماز بر در مسجد باہل بزنند و غنیۃ الفتاوی می آرد کہ ہر کس بے عذر شرعی
 ترک جماعت کند تفریر روی واجب شود و امام و ہمسا یگان آئم باشند اگر او را منع نکنند و تیز درکتب فہمی آید این آیت
 کہ در ہر موضع کہ ستمن باشند اگر بانگ نماز جماعت را ترک کنند واجب بود بر پادشاہ اسلام کہ با ایشان حرب کند بتر و نیزہ
 و شمشیر در شان بہتقی می آرد اہل دہی یا اہل محلتی یا قبیلہ اگر بانگ نماز ترک کنند و جماعت را بر اندازند شستن ایشان بقول
 امام محمد رح مباح بود و خلاصہ الفتاوی آورده است کہ اجابت مؤذن بقدم است نہ بزبان تا اگر بزبان جواب گوید بانگ

نماز و جماعت حاضر نشود جواب ننگفته باشد و اگر در مسجد بود جواب بروی واجب نبود حکایت در تریب لصلوة می آرد که امام ابو یوسف القاضی روح مجلس بارون الرشید بود شخصی بر دیگری دعوی کرد پیش امام و وزیر بارون گوای داد امام ابو یوسف گوای وی نشود خلیفه گفت چرا گوای وی نمی شنوی گفت از برای آنکه شما در روزی کاری فرمودید گفت من بنده شمایم اگر راست گفت گوای بنده نتوان شنید و اگر دروغ گفت گوای دروغ گوی مقبول بنام خلیفه گفت اگر من گوای دهم شنوی گفت فی گفت چرا گفت از برای آنکه تو نماز جماعت نمیگذاری گفت من بهجات مسلمانان مشغولم امام فرمود آجا که طاعت خالق بیاید طاعت مخلوق راه نباشد خلیفه گفت راست میگوئی بفرمودند سرای وی مسجد ساختند و نمودن و امام حسین کردند و من بعد نماز جماعت میگذارد و سلف در خدمت حق چنین بوده اند و صیبا چنین بجای آورده اند اما در زمین که کار مردم یکبار سیده است ای بسا جایها که در آنجا از اسلام جز الف و سین و لام چیزی باقی نمانده یعنی هم بلا سنی و از حقیقت اسلام بجز نام و نشان زبانی چنانکه رسول علیه السلام در حدیث صفت آخر الزمانیان کرده در آنجا فرموده لایبقی من الاسلام الا اسمه یعنی باقی نماند در میان ایشان از اسلام مگر نامی و از قرآن مگر سنی و این حدیث مشهورست و در کتب بسیار سطورست راه واضح و روشنست اما سالکان کم اندر با سنی میدان درازم و میدان فی ذلک خلقان جهان چنانکه میدان فی ذلک ظاهرشان با و لیا میمانند در باطن شان پویی مسلمانی فی ذلک قوله تعالی و اذاذ ایتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا لسمع لقلوبهم الی قوله فاحذرهم قاتلهم الله انی یوقون امام قشیری روح در رساله خود میگوید شعرا اما الخیام فکما فمناخیا صرم وادی نساء الهی غیر نساء انما یعنی خیمها مانند ست خیمهای ایشان اما قبیلان قبیل نیست و بی معرفت و بساط در نور دیده آمد و حرمت شریعت از دلها بیرون شد و غفلت سنتی گشت حکایت سلطان العارفین میگوید خواستم که سخت نزن عقوبت بر من خود بلا نم که حبیبیت بیخ چیز بدتر از غفلت ندیدم و آتش دوزخ با آدمی آن کند که نیک دره غفلت کند آهی همه را از خواب غفلت بیدار گردان بفضلك و کریم

فصل چهاردهم در امامت شرایط امام

بدانکه از اعتقاد حق و مذہب سنت و جماعت یکی آنست که نماز کن از پس هر نیک و بد و اداری زیرا که رسول علیه السلام فرمود صلوا و اخلف کل برفا جری یعنی نماز گذارید از پس هر نیک و بدی پس بنا برین حدیث امام معصوم شرط نباشد خلاف مرد و نفس را خدا هم الله تعالی که ایشان امام معصوم شرط میدانند از برای امامت و مذہب حق آنست که جز نسبتا بیچکس معصوم نیست از آدمیان و بر تقدیر قول روافض که امام معصوم شرط میدانیم میگوئیم لازم نیست که امام نماز معصوم باشد زیرا که در زمان رسول علیه السلام و در زمان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اما مان بودند و رسا جد و جماعتها میگردند و اگر امام معصوم باستی رسول علیه السلام و صحابه نگذاشتندی که ایشان امامت کردند و دیگر آنکه امام سه است امام نماز چون آنکه مساجد و امام علم چون امام عظم و امام شافعی و غیر ایشان و امام عالم پس بر تقدیر که امام معصوم باید امام عالم را باشد نه امام علم و امام نماز و الله اعلم اما از برای نماز هر چند امام معصوم شرط نیست لیکن مستند و قیاس

را نیز نشاید که با امامت نصب کند بلکه امام متقی و پر سیرت گار باشد تا نماز قوم بی گناه است مودا گرد و وحی تعالی از ایشان بپذیرد
 زیرا که تقوی شرط قبول عمل است قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین و نماز از پس فاسق مکروه است در فتاوی خلاصه
 آورده مردی با امامت میکند مرقی را و حال آنکه آن قوم او را کاره میدارند اگر امامت قوم بحیث فساد امامت مکروه باشد
 امامت وی و اگر از جهت آنست که او سزاوارترست با امامت مکروه نباشد امامت وی در کتیر میگوید مکروه است امامت نبوه
 و اعرابی و فاسق و مبتدی و نابینا و ولد زنا و مکروه است امامت نام کسی که لحن میکند کسی که خوش آواز باشد و آنکه وقوف رعایت
 نمکد نیز مکروه است امامت وی و این روایت در مشرق قاضی خان است و در جامع الوقوف و خلاصه الوقوف نیز مذکور است
 ان من لا یقف فی موضع الوقوف ویقف فی غیره موضعه کلا یدنبی ان یؤمر للناس و یکروه کلا قتله به و دراز
 گردانیدن نماز مکروه است جماعت زنان و اگر بگذارد آنکه امام بود در میان زنان بایستد و پیش زود زری که رسول علیه السلام
 فرموده منخر در ایستادن زری که خداوند ایشان را مخر داشته اما فاسد است اقتداء مرد بن زن و مکروه است نابالغ زری که نماز وی نقل
 است و همچنین فاسد است اقتداء هر معذور و قادری باقی و پوشیده برهنه و اقتداء بر کعبه و سجود گذارنده بمومی یعنی با شارت
 گذارنده و اقتدای فرض گذارنده بنا فله گذار و بفرض کننده دیگر قضا یا ادا اما جایز است اقتداء متوضعی سیم و پایی شونده مسح
 کشنده و ایستاده نشسته و منقل بمقترض و احدوب و سئوی مثل خود زمین کوز پشت و با شارت گذارنده و امام باید که رعایت
 مذمبین کند تا نماز هر دو فرقی جایز باشد و اقتدای ایشان بوی درست آید و آنچه حال پیش خاطر است بست و هفت چیز است
 که امام را نگه باید داشت تا امامت هر دو گروه را بنیاید هفده از ان امام شافعی مذمب را رعایت باید تا اقتدای حنفی مذمب
 بوی درست بوده و دیگر امام حنفی مذمب را نگه باید داشت تا اقتدای شافعی مذمبان بوی روا باشد اما آن هفده که امام
 شافعی مذمب را نگه باید داشت اول آنکه سبحانک صاعفناک حق معرفتک گفته باشد و دوم انما من انشاء الله
 نگفته باشد سیم عمل را از ایمان ندارد چهارم ایمان را کم و زیاده گوید پنجم در قید بایل نباشد ششم در مذمب منتصب نباشد
 هفتم در قناتین وضو شاخته باشد هشتم هر جامه وی نمی نباشد زیادت از درمی پنجم خون از سر زخم درنگشته باشد دهم در غسل
 جنابت ترک مضمضه کرده باشد یازدهم ترک استنشاق کرده باشد دوازدهم در مسح سر باندگی اکتفا کرده باشد سیزدهم بر
 مسح سوزه نیز باندگی اکتفا کرده باشد چهاردهم قی کرده باشد پانزدهم در قنعه اولی صلوات بخواند شانزدهم در غیر تکبیر اول در
 تکبیرات دست بر ندارد هفدهم نابالغ نباشد زیرا که او منقل بود و قوم مقترض و اقتدای مقترض بمنقل درست نبود و در هر دو
 مذمب چون این شرایط موجود بود اقتدای حنفی مذمب با او درست بود و اگر شرایط رعایت نمکند و بال او بود چون مقتدی
 نماند حال ویرا اما شرایط عشره که امام حنفی مذمب را باید تا اقتدای شافعی مذمب با او درست بود و در وضو است اول نیت
 کردن دوم ترتیب نگاه داشتن دو و بعد از وضو است اول آنکه مس عورت غلیظه خود مکروه باشد و دوم مس سنا نیز مکروه باشد
 و شستن دیگر در نماز است اول نیت امامت و دوم لبم الله در اول فاتحه گوید سیم فاتحه ترک نمکد چهارم تعدیل رکان بجای
 آوردن پنجم برقی و جامه و جای نماز وی از نجاست چیزی نباشد ششم این بود شرایط که امام مذمبین را باید در تنبیه العافین تنبیه
 ابواللیث سمرقندی صحیحی آورد شرایط امامت ده چیز است اول آنکه امام قرآن خوان باشد و لحن نکند و دوم آنکه تکبیر درست

گوید و بریده کند سیم رکوع و سجود تمام کند چهارم خود را از حرام و شبهت نگاهدارد و پنجم تن و جامه را از نجاست نگاهدارد و ششم قرأت بسیار بخواند که رضای قوم هفتم بخود و ثواب باشد هفتم در نماز نشود تا اول آمرزش خواهد خود را و قوم را که نشنید قوم مست بخون سلام دهد خود را و آنها و عاقلانند که خیانت کرده باشند قوم را و هر چون غریبی در سجده ای از برای وی چیزی طلبد در تقبیل میگوید که امامی نزد آن است میکنند از برای زیارت اقرای خود در رستخان یک هفته یا مانند آن یا بعلت صیبت یا از برای استراحت بانی صیبت و مثل آن عفوست در عادت و در شیخ و در خزانه الفقه می آید که امام نماز گذارد با قوم بعد از آن دشت که نماز بغیر طهارت گذارد و واجب بود بروی اعاده نماز با طهارت و بر قوم واجب نیاید و واجب نبود که قوم را اعلام کند که دی بی وضو نماز گذارد و آثم نشود بشرک اعلام حکایت نقل است که ابو عمر و بن العلاء بصری رح که یکی از قرا اربعه است روزی در محراب بایستاد تا امامت گذارد وی بسوی قوم کرد و گفت سواد یعنی ای قوم راست بایستید این بگفت و نفرمودند و بیرون شد چون بخود باز آمد پرسیدند که چرا بود گفت در آن زمان که قوم را گفت راست بایستید بصری در داوند که ابو عمر و ثوابی راست ایستاد که دیگران را راست ایستاد و میفرمائی پس بنده باید که در راه خطا ظاهر و باطن خود را زست دارد و بر عبادت استقامت نماید چنانکه حبیب خود را امر کرد و الهی فاستقم ثم انصرت و آن حدیث که رسول علیه السلام فرمود که هر کس که مرا سوره بود و اخوات آن یعنی از آنکه تقسیم و شرح گفته اند معنی برین است چون وی کمال نبوت و رسالت خود را این میگوید از صیبت این خطاب با باین کثرت و چون فرزین و خراب روزگاری و گرفتاری خود بدست نفس و هوا و شیطان و اعادای دین چگونیم جائزین دارد که کتب عقود از نجاست اخلاق بد مانگ دارد و بگریزد با سعه

آنکه که سگان بخود امامت کنند جزئی خرد سفیدی نام کنند

گر خلق جهان بداند احوال و لم برین بداند کبریا سلام کنند

آخرت از مغربین بر صراط نگاهدار و سرما را چنان دار که اگر آشوب شود شرمسار نمانیم

فصل پانزدهم در فضیلت روز جمعه و فرضیت از جمعه و ثواب گذران آن

در صحیح مسلمی آید بر روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود طلوع کند آفتاب در بیخ روز که میگویند باشد از روز جمعه آدم علیه السلام هر روز جمعه آفریده شد و روزی بهشت است آورده شد و روزی از بهشت بیرون آورده شد و قیامت قائم نشود مگر در روز جمعه و در غیب حمیدی و در تفسیر سبط بنری آرد این حدیث بر روایت انس ابن مالک رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ان الله عرف جمل فی کل جمعة ستمائة الف عتبق که الله قد استوحب لئلا یعنی بدستیکم خداوند را در هر روز جمعه ششصد هزار ارادت از آتش دوزخ که کل ایشان مشوب دوزخ گشته باشد که حق تعالی ایشان را آزاد میگرداند از برکات این روز و فضیلت این روز بسیار است و این روز راحی تعالی است خاصه است محمد صلی الله علیه و سلم گردانید و نماز جمعه درین روز فضیلت است قوله تعالی یا ایها الملائکة انصوا اذا قودوا للصلاة من یوم الجمعة فاستعوا لی ذکر الله و ذکر الله و الذبیح الایة یعنی ای آنانی که قبول حقها کرده اید و گردانید گانید چون ندا داده شود از هر که جمعه فاستعوا لی ذکر الله بشاید بسوی یاد کرد خداوند یعنی نشودن خطبه در یافتن نماز جمعه و ذکر و الذبیح

و بمانید بیع و شتر و کارهای دنیای را یعنی ذالکم خایر لکم ان کنتم تعلمون که آن شیخ در خطبه و در یافتن نماز جمعه بهتر است مرثا را از کارهای دیگر اگر شما بدانید نور تعالی فاذا قضیت الصلاة فانثشر وانی لا ارض وابتغوا من فضل الله یعنی چون او کرده شود نماز جمعه بکارهای دنیای قیام نماید و بگوید سید از فضل خداوند یعنی طلب رزق کیندا از خداوند سبب کسب حلال و این امر باحتیاجت است بعد از تحمیم بیع واذکرو الله کثیرا لعلکم تفلحون و یاد کنید خداوند بسیار تا شایسته فلاح و نجات گردید و این نیز امر باحتیاجت است ابن عباس رضی الله عنهما میگوید اگر بخواهی بیرون رود و اگر بخواهی نماز کن تا نماز دیگر و اگر میخواهی بنشین در هدایت فقط و عادت کتب فقهی می آرد که آن مذاکره حرام کند بیع است ندای اول است و اگر در آن وقت بیع کند منعقد میشود زیرا که نمی تریه است نه نمی تحمیم اما بیع و مشتری عاصی باشد باز کتاب نهی و صحیح است در نافع و متنافع میگوید معتبر مانگ نماز اول است که بعد از زوال گفته آید هر جا گفته آید بر است که پیش منبر باشد یا زور باید که مهران ترک بیع کند و متوجه گردند بسوی جمعه در ترغیب حمیدی و تفسیر وسطی آید بر روایت عمر بن محمد از ابو بصیر رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود هر کس روز جمعه غسل کند شسته و پاک کرده شود ذنوب و خطای وی و چون برود بسوی نماز جمعه حق تعالی بفرماید تا بهر قدری که برادر و دو بند تو آب اینست که عبادت پذیرفته در دیوان عمل وی بنویسند و چون از نماز فارغ شود بفرماید تا تو آب دو سبت ساله عبادت دیگر بنویسند از برای وی اما اسمای روز جمعه بدانکه روز جمعه راده نام است یوم الفرید و یوم الفضل و یوم البرکة و یوم الرحمة و یوم الامانة و یوم العتق و یوم العید و یوم العروبة و یوم الکرامة و یوم الحجة اما معروف ترین نامهای او جمعه است لاجتماع الناس فیه فی الجاصح و آن فاضلترین همه روزهاست چنانکه رسول خلیل السلام فرمود سید الايام کلها یوم الجمعة و هو افضل من یوم الفطر و یوم الاضحی و یوم عاشوراء و هو عید المؤمنین فی الدنیا و عید اهل الجنة فی الجنة یعنی سید ایام و مختصر روزها روز جمعه است و او فاضلتر از روز عید فطر و و راضی روز عاشوراء است و ادعیه نومنان است در دنیا و عید اهل بهشت خواهد بود در بهشت در صحیح مسلمی آید بر روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود لیتهمین اقوام عن و دعاهم الجمعة و الختم الله علی قلوبهم ثم لیکونن من الغافلین یعنی حال از دو بیرون نباشند یا باز ایستند مردمان از ترک کردن جمعیها بمنزله خداوند بر دلها ایشان از جمله غافلان گردند در مصابیح می آید قال لینی علیه السلام من ترک ثلاث جمعنها و ناهطها طبع الله علی قلبه یعنی هر که ترک کند سه جمعه را بر سبیل تنها و سهل انکار حق تعالی امر بر دل وی نهی یعنی توفیق نیرش ندهد در صحیح مسلم می آید بر روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس غسل کند روز جمعه پس نماز جمعه رود و بگذارد آنچه تقدیر وی شده باشد از نوافل پس خاموش بنشیند تا امام از خطبه فارغ شود پس بگذارد و امام نماز جمعه را هرگز نهد و فرمود مرنبده را هر گناه که ازین جمعه تا جمعه دیگر از وی در وجود آمده باشد و در دیگر زیادت بران یعنی برکت نماز جمعه حق تعالی در روز گناه ویرایا هرزد در شرح تنبیه میگوید جمعه آینده مراد است و بعضی گفته اند جمعه با صبی مراد است در تطیب القلوب آرد که خواجه ابوعلی دقاق رحمه الله در وقتی که از دنیا سفر میکرد و مردمان را بسبب بی حسیت میکرد و یکی غسل جمعه و هر شب بر طهارت خستن و یاد داشتن خدای در همه احوال بدل در شرح تنبیه می آرد که رسول علیه السلام فرمود غسل یوم الجمعة واجب

نمای که بیع را حرام کند
فضیلت غسل روز جمعه
تا مایه ای روز جمعه

علیٰ کل محتاتم و این وجوب اختیارست نه وجوب التزام بقوله علیه السلام من توضا فیهما و نغمت و من اغتسل فالغسل افضل و باید که غسل جمعه بعد از صبح شود و بر صبح مقدم نباشد و در کتب مجتهدان معتزلی و اید این حدیث که رسول علیه السلام فرمود خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة فیه ساعة لا یوافقها عبد مسلم بصلی سأل الله تعالی شیئا الا اعطاه یعنی بهترین روزی که آفتاب در وی طلوع کند روز جمعه است ساعتی است در جمعه که در دنیا یاد آورنده مؤمن الا آنکه هر وعاکه کند و هر حاجت که از خداوند خواهد حق تعالی دعای وی با حاجت رساند و حاجت وی روا کند و علما اختلاف کرده اند که آن کیست بعضی گفته اند بعد از نماز دیگر است تا فرود شدن آفتاب و بعضی گفته اند که بعد از زوال است تا آن هنگام که امام در یکدو بعضی گفته اند از وقت بیرون آمدن امام است تا آن زمان که نماز گذارده شود پس هر کس تمام روز جمعه در عبادت و دعا گذرانند هر آینه آن ساعت را در یاد و ترغیب جمیدی می آرد که در ویست از او بهر برهمنی اندر عنده گفت بجز پیر آنست راسه وقت یکی از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و یکی از نماز دیگر تا فرود شدن آفتاب پس از آن این آیت را بخواند قوله تعالی واذکر سربک فی نفسک تضرعا و خبیفة و دون الجهر من القول بالخذ و الاصل و لا تکن من الغافلین و یکی در وقت نزول امام تا وقت تکبیر و این آیت بخواند قوله تعالی اذ اودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی کوا الله ال الیه الی بحسرت جمعه و صاحب جمعه و ساعات جمعه حاجات دینی و دنیائی ما را بر آورده و غیر گردان و بهر را برینا

ولفت عن خود برسان

فصل شانزدهم در شرایط جمعه و کیفیت ادای نماز جمعه

در کافی و سنن و کتب دیگر که نماز جمعه را دوازده شرط است شش شرط در وقت و شش شرط در ادای آن شرایط و وجوبی اول اقامت است که بر مسافر نیست و دویم ذکر که بر زمان نیست سیم صحت که بر نیاز نیست چهارم حریت که بر بنده نیست پنجمینانی که بر نایب نیست ششم سلامت رحلین که بر رنگ نیست در رساله و الفیض الاسلام می آرد که نماز جمعه فریضه است بر مرد آزاد مسلمان عاقل بالغ متکدر است بینای رواهی معتبر آنا شرایط ادای وی حضرت و سلطان و پیماناب وی و وقت نماز پیشین و خطبه و جماعت و اقل آن سه تن است قبول امام عظیم رحمة الله و بقول صاحبیه دوقن جز امام بشرط آنکه آن دوقن اعدا است اماست باشد و این روایت در شرح کرنی است و شش کذا فن عام است در شرح علائی می آرد که نزد شافعی هر چهل تن آزاد مقیم باید غیر از امام نزد وی سلطان و هر شرط نیست در کافی میگوید که کسرو غیر از خطیب کسی را که امامت جمعه کند از برای آنکه خطبه نماز را حکم یک چیز است اما در بعضی از کتب فقهی گفته است که پیشاید که غیر از خطیب امامت جمعه کند تا هر صاحب و آن بر موعنی است که نماز امیری و قاضی باشد که تنفیذ احکام و اقامت حدود کند در فرضی می آرد که امام ابو یوسف گفت هر موعنی که در منصب باشد و قاضی که تنفیذ احکام و اقامت حدود کند و را بود که در وی جمعه گذارند در شرح طحوی می آرد که هر صاحب هر شهر نیست که در پنج جمیع محذوفه که باشد به پیشین خود روزگار نتواند کرد و معیشت نتواند کند و از سال تا سال بی آنکه محتاج نشود به پیشین دیگر در مصنفی آورده بروایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه که در هر جا که صد هزار کس جمع شوند علم هر صاحب دارو

آنجا نماز جمعه بگذرانند در قنایه و قنیه آورده که مفتی لانی نیز شرط داشته اند چون قاضی و والی مفتی نباشند و از ابوالقاسم سر
روایت کرده اند که فرمود هر قریه که در آنجا حاکم باشد و گردوی و میوه باشد که مردمان آنجا جمع شوند جایز باشد جمعه در آنجا و اگر چه
آنجا مسجد جامع نباشد در قنایه و والو الخی می آرد که بعضی از علما گفته اند که چون جمع شوند مردمان در آنجا مسجد آن موضع که
غیر از مسجد جامع باشد و آن مسجد و فائز کند بایشان آن جایگاه را حکم مسجد جامع است و صحیح این است در شرح هدایه سفیانی
میگوید که حسن اقبال که در باب مسجد جامع گفته اند این است و اختیار امام کرخی نیز این است که هر کجا اهل مصری در آنجا مسجد آن
شهر جمع شوند و آن مسجد بایشان وفا کند و مسجد دیگر حاجت آید در آن شهر نماز جمعه باید نگذارند و آن حکم مسجد جامع باشد
و فتوی برین است در مضرات میگوید باقریه بزرگ امام ابوالقاسم رحمه الله فرموده که اگر آن کند والی یا قاضی که در آنجا نماز جمعه
گذارد و مسجد جامع بنا کند و در قریه بزرگ که در آنجا بازار باشد جایز باشد با اتفاق از برای آنکه امام شافعی رحمه الله عرض
مبدا در جمعه را در قریه که در آنجا جمیل مردان از او قیوم بالغ عاقل باشند پس چون مسئله محتبه فیضا است چون حکم و یا قضا
بآن متصل شد متفق علیه شود و بعضی از کتب می آرد که قریه که در آنجا قاضی باشد و منبر باشد و سه کوچ بود در آن قریه یعنی بنا
سه کوچ و دو کافی در آنجا جمعه توان گذاردن قیاس بر مسائیس مصر جامع از شرایط ادای جمعه است و حکم و این بود که تقدیر
اقدام علی اختلاف الروایات اما شرط دوم از شرایط ادای وی سلطان است یا نائب وی اگر سلطان بخود حاضر نبود و شرط یکم
وقت است و وقت نماز جمعه همان وقت نماز پیشین است و بیرون میرود وقت نماز جمعه بیرون رفتن وقت نماز پیشین و
شرط چهارم خطبه است اما بقول امام عظیم رح یک تحمید یا یک تحلیل یا یک تکریر یا حکم خطبه است تا اگر هم بدان بنده کند جایز
باشد و حاجت بخیری دیگر نباشد اما بقول صاحبیه دو خطبه باید بجلسته بنیها و در حقیق منطومه و در خوانند میگوید که خطبه باید
که مقدار تشهد باشد و ازین کمتر نشاید بنبر و صاحبیه شرط پنجم جماعت است و حدودی بقول امام عظیم رح سنن است بجز امام
بقول صاحبیه و تن بجز امام و قدم شرط ششم اذن عام است یعنی کسی را از حضور جمعه منع نکند تا اگر سلطان در سراسر خود
با خاصگیان خود جمع گذارد و عوام را از در آمدن بازدارند جمعه گذاردن ایشان جایز نباشد و کسی که جمعه بروی فریضه نباشد
چون مسافر و مریض و بنده اگر امامت کند نماز جمعه را و باشد جمعه منعقد شود خلاف هر فراد و شافعی رحمه الله و این روایت در
کثر و هدایه و عامه کتب فقهی مذکور است و معتدور و چون را کرده است ادای ظهر جماعت مطلقا در مصر و غیره معتدور اگر نماز پیشین
را بگذارد پیش از نماز جمعه مکرره باشد و اگر امام را در تشهد یا در سجده سهو در یاد تمام گرداند نماز جمعه را یعنی آن او را از نماز جمعه
محسوب باشد خلاف هر محمد رحمه الله یعنی بنزدیکی آنست که اگر اکثر از رکعت ثانیه را با امام در یاد بناید بروی جمعه را و
اگر کمتر از رکعت آخر را در یاد بناید نماز پیشین را بران ایگه بیان کرده شد حکم مذکور حقیقی بود اما بجز سبب امام شافعی رح
شرایط و وجوب جمعه بجهت است اسلام و بلوغ عقل و حریت و داورت و محبت دست سلطان و شرایط فعل جمعه سه چیز است
اول بلد مصر باشد یا قریه دوم آنکه جمیل تن باشد از اهل جمعه سیم وقت و فراغیست و می گویند چهارم است و خطبه که بایستد و
وقت خواندن آن هر دو پیشین در میان هر دو سیم در رکعت نماز که بگذارد و همیات جمعه چهار است و تطییف جسم و سپس
شیاب برض یعنی پوشیدن جامه سفید و استعمال طیب و مستحب است انصاف در حال خطبه و هر کس در آید و امام را در خطبه یابد

دو رکعت نماز سبک بگذارد پس از آن بنشیند و بقول امام عظیم رح نماز جمعہ ده رکعت است چهار رکعت سنت جمعی پیش از خطبه
و دو رکعت نماز جمعہ با امام و چهار رکعت سنت جمعہ بعد از آن و باید که در ویها این ده رکعت نماز جمعہ که میگنار در چهار رکعت
دیگر بگذارد و در آن نیت فریضه نماز پیشین کند چون پیش از نماز جمعہ بگذارد و اگر بعد از جمعہ گذارد چهار رکعت نمازی که بمن نزدیک
ترست نیت کند خواه نام مسلم اندین در مسجد بخارا از مولانا حافظ الدین بخاری علیہ الرحمہ سوال کرد که چهار رکعت سنت پیش از
نماز جمعہ و دو رکعت نماز جمعہ را چگونه نیت میباید کرد سن از شما سوال سے کنم تا بنزد حق تعالی امر حاجت بود فرمود که من از مولانا
جلال الدین محبوبی رحمۃ اللہ علیہ شنیدم و ایشان چہنہم بودند فرمود کہ چهار رکعت سنت وقتی گوید و دو رکعت نماز آدینہ گوید و
چهار رکعت کہ بعد از جمعہ خواهد گذارد چهار رکعت فریضه نماز پیشین نزدیکترین کہ درین وقت برین سنت و دو رکعت اول
فاتحه و ہر سورہ کہ خواهد بخواند و روی آخر سوختن خواند اگر نماز جمعہ از فرض ادا شدہ باشد سوختن بجائی دعا باشد و اگر
سنت بود بجائی قرأت است و دو رکعت آخر راست وقتی گوید و بقول صاحبہ نماز جمعہ دوازده رکعت است باین صورت
و علم درین دو رکعت خلاف کرده اند بعضی گفته اند سنت نماز پیشین سنت و بعضی گفته اند سنت روز جمعہ است و بعضی
گفته اند کہ این دو رکعت نیباید گذاردن زیرا کہ فرض در وی غلو میکنند چون چنین سنت سینان ترک کنند تا خلاف روئض کرده
باشند و بعضی گفته اند در یک جمعہ بگذارد و در یک جمعہ ترک کنند تا خلاف روئض شود و بعضی گفته اند در ہر جمعہ میباید گذارد
زیرا کہ رافضیان در دیار مانہ اند ما را با موافقت ایشان چه کار و صحیح نیست و فتوی بر این است و اللہ اعلم ما اور از جمعہ
و فضیلت آن در شرح تنبیہ می آرد کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کس روز جمعہ سورۃ الکہف را بخواند گناہ یک
ہفتہ و یزای حق تعالی یا مرد و بعضی گفته اند ہفتہ گذشتہ مراد است و بعضی گفته اند ہفتہ آئیندہ و اللہ اعلم ہر رسول اللہ
در احیاء العلوم و در کثر الحقائق می آرد کہ رسول علیہ السلام فرمود ہر کس بعد از نماز جمعہ نزدیک نماز دیگر شتا و بارین صلوات
را بگوید اللہم صل علی محمد عبدک و نبیک و رسولک النبی الاحی و علی اللہ و صحبہ و سلم ہشتاد سال گناہ
کہ در نامہ سیاہ وی باشد بفرمان اللہ تعالی محو شود و آمرزیدہ گردد و اگر عمر وی کمتر از ہشتاد سال باشد در قیامت او را
خیز گردانند تا از گناہ ہر کس کہ از قرآن خود خواند محو کنند در کتاب بن سنی می آید بروایت انس بن مالک رضی اللہ عنہ از
رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کس روز جمعہ پیش از نماز با تلاوت این استغفار گوید کہ استغفر اللہ الذی لا الہ الا هو
الحی القيوم و اتوب الیہ بیامرز و خداوند تعالی گناہان ویرا و اگر چہ مانند کف دریا باشد و نیز در کتاب ابن سنی می آید
بروایت ناورد عثمان عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کس بعد از نماز جمعہ سو و قل ہو اللہ
احد و سوختن ہفت بار بخواند خداوند تعالی او را تا جمعہ دیگر از ہمہ بدیہا نگاهدارد و ترغیب حمیدی می آرد کہ حسنات در روز
جمعہ مضاعف میشود و سیئات نیز مضاعف میشود و در احیاء العلوم می آید و در ترغیب حمیدی نیز بروایت انس بن مالک
رضی اللہ عنہا از رسول علیہ السلام کہ فرمود جبریل بمن آمد و در دست وی چون آئینہ سفیدی بود در آن آئینہ چون نقطہ
سیاہی بود گفتم یا جبریل چیست این در دست تو گفت این جمعہ است کہ عرض میکنم بر تو پروردگار گفت چیست نصیب یا
درین روز گفت ہر شمار در آن خیر و برکت است و یقوی اول تو باشی و باشد ہجو و ترسا بعد از تو یعنی روز جمعہ ترا و استان

تراست و در شنبه جمودان راست و در یک شنبه نرسایان رست و در جمعه ساعتی باشد که هیچ مومن در نیاید آنرا که بخوابد از خداوند تعالی در آن ساعت چیزی که قسمت وی باشد مگر آنکه خداوند او را عطا دهد آن چیزی را که قسم وی نباشد ذخیره گرداند خداوند از برای وی آنچه فاضله باشد از آنچه وی خواسته باشد و پناه بگیرد بخداوند در آن ساعت از بدی که تقدیر وی شده باشد الا آنکه دفع کند از وی آن بدی را و اگر تقدیر وی باشد بگرداند از وی بدی را که از آن بزرگتر باشد از آنچه او پناه بسته باشد از آن گفتم این نقطه سیاه در وی چیست گفت این قیامت است که در وی قائم شود و این روز را که ملائکه ایم یوم المیزان گویند گفتم از برای چه یوم المیزان نام نهاده اید این روز را گفت از برای آنکه پروردگار تو پیشته از رشک عقیده آفریده است و در شبست چون روز جمعه شود حق تعالی امر نازل گرداند از علیین بر کسی خود سوئی آن توده مشک و عبات حدیثین است که هبط الله عزوجل من علیین علی کرسیه و نظیره وی چنان باشد که مثلا با دوشاه محل بند و با قافله بجاز روان کند تا گویند این محل بادشاه است و حال آنکه بادشاه در وی فی و الا حق تعالی از بهبوط و صعود منزه است آمدیم بسبب حدیث پس بگردان کرسی منبر از آن روز منبر پیغامبران بگردان منبر را برآیند و بنشینند و بگردان بر اینها منبرهای دیگر بنهند از زر سنج مرصع بلبل و زمرد و یاقوت صدیقان و شهیدان بران منبرها بنشینند پس بیرون آیند اهل بهشت از منبرهایی خود بسوی کئیب مشک و مبینند بران پس از آن بجای کند حضرت پروردگار از برای ایشان پس گویند تم آن خداوندی که رست گردانیدم از برای شما و عده خود را فرود آوردم شمار ابدار کرامت خود که بهشت در خواهدید از من تا عطا هم شمارا آنگاه ایشان در خواهند و گویند خداوند ارضای تو سخاوتیم باز گوید عطا فرموشمارا کرامت خود سوال کنید و در خواهدید از من گویند بار خدا یا رضای تو میخواهیم فرمان رسد که گواه باشد که من که خداوندم از شما خوشنود و راضی گشتم پس بکشاید بر ایشان درهای رحمت خود و کرامت کند ایشان را از کرامتهای خود آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده باشد و بر خاطر هیچ بشر گذر نکرده باشد آن امر امر تقف گرداند همچون انصاف امام شما از جمعه و بر درازند منبرها را و پیغامبران و صدیقان و شهیدان باز گردند بمنزل خود و باز گردند اهل غرهای بسوی غرهای خود و آن غرهای از لولوی صیفا باشد یا از یاقوت حمرا یا از زبرجد خضر باشد بانگ رنج و مشغله نباشد در آن غرها بسته نگردد درهای آن و در آن غرها باشد خدمتگاران و جفتان پاکیزه پاک از حیض و نفاس و بول و غایط جویدار و روی روان باشد میوه های وی از حنینه و نوزدیک گشته بود بهشتی اهل بهشت هیچ روزی چنان مشتاق نباشد که بر روز جمعه تا زیادت گردانند نظر ببقا و کرامت پروردگار خود از برای این معنی این روز را یوم المیزان نام نهاده اند الهی بگسرت جمعه و اهل جمعه ما را بدان مجلس برسان و آن

سعادت و کرامت روزی گردان بمنگ بودک

باب بیستم در بیان شرایط زکوة و اعشار و درین باب و فضل است

فصل اول در فضیلت زکوة

بدانکه فضیلت زکوة بدلیل قطعی ثابت شده است قوله تعالی اقموا الصلوة و اتوا الزکوة پای دارید نماز را و بدهید زکوة را

را و قال النبی علیه السلام صلاوا خمسکم وادوا زکوة اموالکم الی آخر الحدیث یعنی بگذارید پنج نماز را که شما فرضیت کرده اند و بدید زکوة مالها بی خود را و قال علیه السلام ایها الناس اداوا زکوة اموالکم یعنی ای کویسان ادا کنید زکوة مالها بی خود را و اجماع امت نیز بر آن منفقند گشته است پس فرضیت زکوة بکتاب و سنت و اجماع امت ثابت شده باشد اما شرط اول زکوة بدانکه شرط واجب زکوة در نفس آدمی چهار چیز است چنانکه در هدایه و کنز و عاقله کتب فقهی میگوید حریت و اسلام و عقل و بلوغ خلاف مرثاضی را که نزدیک وی عقل و بلوغ شرط نیست و ملک نصاب عول فارغ از دین و اراضاجت اصلی و سکون خلاف مرثاضی را که شرط میباشد و حاجت اصلی وی آنست که بان محتاج باشد از خویش و پوششش و از مسکن و رحمت و متاع خانه و سلاح وی و مرکبان سواری و بردگان خدمت وی چون مالی باشد از جنس زکوة و زاید برین شبیه که با احتیاج اوست آنگاه بر آن زکوة باشد و مالی که در آن زکوة است هفت است اول در زرخ چون بستان متقال رسد دویم نفتره چون بدویمت در هم رسد سیم مال تجارت چون بدویمت در هم رسد قیمت آن چهارم گاوان سر داده زرواده چون بسی رسد پنجم گوسفندان چون چهل رسد ششم شتران سر داده چون پنج رسد هفتم اسیان سر داده زرواده در صحر آن مقدار که باشد اما زکوة زروانقره بدانکه دویمت متقال زر نیم متقال است پس در چهار متقال و قیقاظ بود در شرح هدایه میگوید دو قیقاظ نصف دانگ و دو جوست و در کمتر از نیمت متقال زکوة نیست و در دویمت در هم پنج در همست و در چهل در هم که زیادت شود یک در هم بود بقول امام اعظم رح و در کمتر از چهل در هم چیزی نیست و بقول امام ابو یوسف و محمد زهما الله بر دویمت در هم هر چیزی زیادت شود زکوة بود بحسابی بود در نصاب معلم می آرد که حکایت کرده اند از زکوة آنکه که هر درمی چهارده قیقاظ و یا شش دانگ است و هر دانگ چهار طسو و هر طسو دو حبه و هر حبه دو جو و هر جو شش خردل و هر خردل دوازده فلس و هر فلس شش قنیل است و هر قنیل شش نقیر است و هر نقیری هشت قطری است آنکه دو ذره آمد وزن قطری شش

| | | | |
|---------------------------|------------------------------|----------------------------|------------------------------|
| جوشش خردل است و خوردنی را | ده و دو فلس دان از راه تقریر | بود هر فلس از انها شش قطری | فیتی شش تقریر است بی جا نگیر |
| نقیری شش تقریر است آنگاه | ده و دو ذره آمد وزن قطری | هبا را نصف ثلث ذره شمار | بهری از آن یک اهریکه سیر |

اما زکوة گاؤ بدانکه درسی گاؤ که دو سال باشد یک ساله برابر است این که نه باشد یا ماده که اهل لغت و فقه آنرا بیع و تمبیع گویند و در چهل گاؤ سنی یا سنده باشد یعنی گو ساله نرو یا ماده دو ساله که در سه سالگی در آمده باشد و در آنچه زیادت میشود بحساب وی بود یعنی در واحد ناید بیع عشر سنده باشد و در شصت گاؤ و تمبیع بود در بقناد سنده و تمبیع و در شصت تا دو سنده پس فرض متغیر شود در هر ده از بیع سنده و ابجوامیس و البقر سوا یعنی گاؤ میش و گاؤ برابر است در حکم زکوة بزومیش را یک حکم است اما زکوة گوسفند بدانکه نصاب گوسفند چهل است یعنی در کمتر از چهل گوسفند زکوة نیست و در چهل گوسفند یک گوسفند میباشد باشد و تا بصد و بست هفتاد است چون بصد و بست یک رسد دو گوسفند باشد و در دویمت یک رسد گوسفند و در چهار صد چهار گوسفند باشد پس از آن در هر صد گوسفند یک گوسفند بود و در فضل المتاخرین برهان الدین صدر الشریعه رحمه الله این معانی را بحسان حل در یک مصرع جمیع کرده است این است ع مشق کاب راجت و تمق ش فی الغنم اما زکوة شتر بدانکه در هر پنج شتر گوسفند بود تا بست شتر چون بست و پنج رسد در وی بنت مخاض بود یعنی شتر ماده یک ساله که

پای در دو سالگی نهاده باشد و درسی و شش بنت لبونی بود و در چهل و شش حقه باشد و در شصت یک خمره باشد و در شصت و یک
قدوری میگوید که بنت مخاض ماده یک ساله بود و نزد فقها اما نزد اهل لغت دو ساله مراد باشد و بنت لبون ماده دو ساله باشد
نزد یک اهل فقه و نزد اهل لغت سه ساله باشد و حقه نزد فقها ماده سه ساله باشد و نزد اهل لغت چهار ساله و خمره نزد اهل فقه
ماده چهار ساله باشد و نزد اهل لغت پنج ساله در نصاب المعلمی آرد که حقه از برای آن حقه میگوید که در آن سن مستحق حل میگردد
اما در هفتاد و شش شتر و بنت لبون باشد و در نو و یک دو حقه تا بعد بست پس از آن در هر پنج شتر گو سفندی تا بعد چهل
و پنج پس در آن دو حقه و یک بنت مخاض واجب است بدو درصد و پنجاه سه حقه باشد پس در هر پنج شتر گو سفندی باشد و در صد و هفتاد
و پنج سه حقه و بنت مخاض بود و در صد و هشتاد و شش سه حقه و بنت لبون و در صد و نود و شش چهار حقه تا بعد بست پس
فریضه را از سر میگیرند و پنجاه کند و در صد و پنجاه دانسته و حکم را هم برین قیاس باید کرد اما زکوة اسب بد آنکه بر اسب بقول امام عظم
ابوحنیفه زکوة است بد و شرط یکی آنکه اسپان نر ماده یا یکدیگر باشد و دوم آنکه بیشتر سال در صحرا باشد چون این شرط
موجود بود بر آن زکوة باشد و نصاب است معین نیست بر سبیل حصص یعنی آن مقدار که باشد بروی زکوة بود و حکم در وی آنست
که بر هر اسپیی یک دینار در سرخ بد یعنی یک مثقال بزرگ که مثقال و دینار هر دو یکی میباشد از روی وزن حقیقه و اگر خواهد
اسپان را قیمت میکنند چون بدو است در هم میرسد پنج در هم میدوید و در هدایه میگوید بر اسپان نر که با ایشان ماده باشد زکوة
نیست نزد امام عظمی در آنکه همه ماده باشد و هیچ نر باشد از وی دور و اینست و نزدیک ابو یوسف و محمد رحمهما الله بر اسب
زکوة نیست مطلقا چنانکه بر استر و در از گوش زکوة نیست مگر آنکه آنها از برای تجارت باشد آنگاه بر آن زکوة بود بشرط
در بره و بزغال زکوة نیست آن مقدار که باشد خلاف مراد ابو یوسف و زفر رحمهما الله و در عموال و علوفه زکوة نیست خلاف مر
مالک و رحمه الله و در عرض تجارت معتبر نیست آن بود یعنی در هر بدو است در هم لازم آید و در از دنبال و شتر و گوسفند و اسب شرط
است که سائمه باشد یعنی سر داده باشد و صحرا چنانکه بیشتر سال در صحرا باشد و چون نصاب کامل باشد در و طرف سال نقصان
سائمه سال مانع و وجوب زکوة نیست چنانکه این ضعیف میگوید بیشتر باشد چون نصاب کامل از دو سر سال به نقصان میان را بود
حکم کمال به دور ادائی زکوة و چیزی فریضه است یکی نیت مفارن مراد ادای مقدار فریضه شده بمصرف و اگر تمام مال خود را
نقصان کند فریضه زکوة از روی او باشد بجز علمای مارحهم الله تعالی خلاف مرثا فنی را رحله الله و این روایت در عا
کتب فقهی مذکور است اما ادائی عشر واجب است بر آنچه از زمین عشری بر آید خواه از آن کودک باشد یا مجنون و خواه
از آن عاقل و بالغ لقوله تعالی یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض
الاکبیه یعنی ای مومنان ادا کنید زکوة آن چیز را که سبب میکند تجارت و صناعت از زر و نقره و از آنچه از زمین بیرون می آید
و میر و بانیم ما که خداوند بزرگ برای شما یعنی بد هر چه عشر جنوبی که از زمین بر می آید و من در ما اخرجنا من تنجیص است یعنی از آنچه از
زمین بر آید بعضی را بد هر چه و بیان نفرمود که چه مقدار بد هر چه است پس رفع ابهام است بحديث واحد باید کرد و حدیث ناطق
است بانکه خبر صادق صلی الله علیه و سلم فرمود که از ده من یک من بد هر چه است همان مراد باشد پس بکتاب است و اجماع است
ثابت شد که از ده من یک من دادن فریضه باشد و بقول امام عظمی نصاب و بقا در وی شرط نیست خلاف مراد ابو یوسف و محمد

و نصف عشرت در مستقی غریب و دالبه و این احکام که بیان کرده شد احکام کتب فقہ علیٰ اصح فیه است رحمہم اللہ ما در کتب
فقہ شافعیہ میگوید که واجب میشود زکوة در پنج چیز در مواشی و اثمان و زر و عروض و ثمار و عروض تجارت اما مواشی واجب زکوة
در رحمت ازان و آن اشترست و گاؤ و گوسفند و شتر ابط و وجوب زکوة در آن شش خصال است اسلام و حریت و ملک تام و
نصاب حول و سوم یعنی گذشتن سال و چنانچہ در صحیح الامان و قسمت زر و نقره و شتر ابط و وجوب زکوة در آن شصت
اسلام و حریت و ملک تام و نصاب و حلالان حول اما زر و عروض واجب میشود در زکوة در آن سبب شش طریقی آنکه ازان چیزهایی که
باشد در مان زراعت میکنند دوم آنکه قوتی بود که ذخیره توان کرد سیم آنکه مبلغ نصاب سدا ماثار و واجب میشود زکوة در آن
از دو چیز یکی در نقره نخل و یکی در نقره کرم یعنی در عراض و انگور و شتر ابط و وجوب زکوة در آن چهار چیز است اسلام و حریت و ملک تام و نصاب
اما عروض تجارت واجب میشود در وی زکوة بشرطیکه ذکر کرده شد در اثمان و اول نصاب مواشی و اثمان را بنهین یک
حکم است اما نصاب زر و عروض و ثمار بقول شافعی صحیح و مستقیم است و قدر آن نهار و شصت رطل است برطل بغدادی و هشت صد
رطل است برطل تبریزی و آنچه بران زیاد میشود بحساب بی باشد اما عروض تجارت قیمت کند نزدیک سال آنچه بخرد با و بیرون
کند ازان ربع عشر باشد در حال و آنچه از حد زر و نقره بیرون آرد عشر باشد در حال و آنچه یافته شود از زر که یعنی آنچه که
وی نهد در آن خمس باشد در حال و الله اعلم اما مستحقان زکوة هفت گروه اند اول فقیر یعنی آنکه او را چیزی باشد اما
صاحب نصاب نبود و دوم مسکین یعنی آنکه بد حال تر از فقیر باشد سیم عامل زکوة چهارم مکاتب پنجم مدیون ششم منقطع عواید
یعنی از خاندان بازمانده و نهم منقطع حاج است یعنی از حاجیان بازمانده هفتم راه گداری رواست و فتح زکوة بسوی کل اصناف
سبعه یا یک صنف ازان خلاف مرشافی را در حد زکوة زیرا که او میگوید لام در افعال الصدقات للفقراء لام مستحق
است اما مؤلفه قلوب که در آیت مذکور است ساقط اند بجز عمر رضی الله عنه که گفت حق تعالی اسلام را عریض کرد و انبیا و
صحابه درین خلاف وی نکرده اند و انا باشد و فتح زکوة بدی و یا در عمارت و بنا می مجدد و یا در تکفین میت صرف کردن و همچنین
و انا باشد ازال زکوة برده خریدن و آزاد کردن و یا با در و پدر خود یا بفرزند ان خود دادن و اگر زکوة برن خود دهد یا زن بشود
خود پدر بقول امام عظیم رح درست بود و بقول صاحبیه و شافعی روا بود و جایز نبود که به بنده خود مدبر خود و ام ولد خود دهد
زیرا که او بمنزله مکاتب است اما نزد صاحبیه روا باشد زیرا که او مدیون است و بنوا نگر و انا باشد از هر حال که او را باشد و ایضا
جایز نباشد و فتح زکوة بر بنی هاشم و موالی ایشان اما کسی که صاحب نصاب نباشد جایز باشد که زکوة باو دهند و اگر چه او
تن درست بود و کسب نیز تواند کرد و مکره باشد که دست در هم یا زیادت بیک کس دهند اما اگر دهند جایز باشد در هدایه هفت
روایت میکنند از امام محمد رحمه الله که گفت من این دوست ندارم که یک آدمی را مال زکوة تو نگر سازند و انا باشد و فتح
زکوة به بنده تو نگر و طفل وی و اگر تخری کرد زکوة شخصی و او بعد ازان معلوم شد که او تو نگر بوده یا هاشمی بوده یا کافر
بوده یا پدر وی بوده یا پسر وی بوده درست بود اگر بنده وی یا مکاتب وی بود درست نبود مکره باشد نقل صدقات بشهر
دیگر مگر بحیث قربت خود یا آنکه فقراء آن شهر را حوج باشند از اهل بلد وی و در ویش کما در قوت یک روزه بود سوال کند بقوله
علیہ السلام من سال و عنده ما یغدیہ و بعشیه فاما یسأل ناد و هاشم یعنی کسی که او چیز خود را در مردمان جوب

گدائی و حال آنکه او را قوت یک روزه بود این است و جز این نیست که آتش دوزخ در میخا بدو جمع میکند از برای خود در شتارقی می آید بروایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ما ذال المسئلة بالصهد حتى یلقى الله وصافی وجهه منزعة یعنی همیشه باشد که سوال میکند و چیزی بخواد از مردمان تا ملاتی نشود برسد بخداوند و حال آنکه در روی وی یک قطعه گوشت مانده باشد پس باید که سایل بی ضرورت که نکند اما اگر ناخواسته بدهند نیز نمکند در پاس

در ویش کسی بود که او که نکند چیزی که بدو دهند هم رد کنند با دست دول کشاده باشد یعنی که هر آنچه آید برش سد نکند

در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس سوال کند از مردمان و در آن طلب کثرت کند این است و جز این نیست که آن اشک آتش است گو که طلب کن یا بیش و مفهوم حدیث نبوی آنست که در دنیا و آخرت خاری باری آرد و قطعه ای تا در همچو خرگوش در منته بیاید و چنانچه در میان خار خود به هر فقره دست پیش کس بداند کاری کن و روزه زهر مار خور تا آنکه کسی که گدائی را پیشینه ساخت و بنانی کار خود بر طلب سوال نهاد و کارهای دیگر از وی آید و کسب کردن او را خوش نمی آید قطعه کسی که گدائی گشت پیشینه به نزدش بیخ کاری خوش نیاید چه جای کار ازین گدائی کامل ندانی که خیار آتش نیاید و در رقاصی سود می آید که او است دفع زکوة بچنان صحیح که کار نواند کرد و قوی که او را مال نباشد و اگر او را مال بود عطا ندهند بوی و لیکن اگر جوانی از کسی چیزی نگیرد و فضل باشد با وجود آنکه او را مال نباشد چون از کسب عاجز نبود و جایز باشد که زکوة کسی دهند که او را چهار پای و خادم باشد و اگر او را عقاری بود و فاضل از سکن وی یا متاعی که نمی شود بآن و قیمت غیر محتاج البیه بدو نیست در هم رسد یا به بست مشقال زر سرخ جایز نباشد که از زکوة چیزی بکشد بگوید الهی همه را از حرص بر مانع بقناعت توانگر گردان ببنک جودک

فصل دوم در وجوب مانعان زکوة

در کتب حدیث می آید بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در حجة الوداع فرمود ایها الناس ادوا ذکوة اموالکم لایمن ترک الزکوة فلا صلوة له ولا صوم له ولا حج له ولا جهاد له و لادین له یعنی ای مردمان او کنید زکوة مالهای خود را بدانید و آگاه باشید که هر کس ترک کند و ندهد زکوة را او را نماز نیست او را روزه نیست او را حج نیست او را جهاد نیست او را ایمان نیست یعنی چون زکوة را فرض ندهند یا در ترک آن فارغ ببال و بی غم شود و خود را شتم ندانند آن هنگام که فریاد شود درین روزگار بسیار توانگران بینی که در همه عمر خود یک بار فریضه زکوة از ذمه او نکرده اند و نمی کنند بلکه توانگر باشند که تمام مال وی زکوة گشته و او همه را ملک خود تصور کرده و فقرا را یکی در رم و ران حق نمیداند و از آن بیخ کوفتی بدل وی نمیرسد و مع بذات مهر آن درم و دینار برنگین دل وی چنان سنگین است و حکم که شکل سکه بر دینار و در هم این کس شکل نماید که مسلمان زبید و نادر افتد که مسلمان میرد و لا جرم حق تعالی در کلام مجید خود در حق ایشان میفرماید تو له تعالی و الذین یکفرون الذهب الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یعنی آن کسانی که زروسیم جمع میکنند و حققت نمیکند آنرا در راه خداوند یعنی زکوة آن مستحقان نمیرسانند

بشارت ده ایشانرا بعباد در دنا کنی بر اکه آگنا ز در لغت بمعنی اجتماع است و در شرح است مرالی را که حق الله از وی
اوانگند سوال میگویم ز زکوة تشبیه است و ضمیر در ولا ینفقونها واحد چگونه است جواب این سوال وصل این شکل
را در تفاسیری آرد و میگوید با ضمیر عائد بان کنوز و اموال است و اسم جنس را با واحد و جمع اطلاق میکنند و جواب دیگر
آنست که ضمیر در ولا ینفقونها عاید بنقره است تغلیبا علی الذمین بر اکه بنا بیج و تقابل اکثر با کثرت است و این هر دو قول مغایر
است لکنون این عذاب روناک کی خواهد بود یوم یحیی علیهمافی ناد چه صفت نکوی میباجبا هم و جنوبها هم و ظهور هم

روزی که گرم کنند و بتا باند آن کنوز زکوة ناداده ایشان را در آتش دوزخ و آن روز قیامت خواهد بود پس داغ کنند پیشانیها
ایشان را آنگاه پهلوی پشت و بر پس ای تو انگر منکر بنقد فانیه دنیا مغر و مشوچه نازی بخیزی که پیش از تو دیگر داشته و بعد از
تو دیگر خواهد داشت از سختی عذاب عقوبت دوزخ یا دکنی که آن مال زکوة ناداده بود در حقیقت ماست و آن گندم عشر ادا
نا کرده تو کز نوم یاد و ایشان مواسات کن نه مساوات و از ان فقیر تر و لیده موی گرد آو دنگ ملا که زود خواهد بود که تو نبین
در وقت مردن ز لیده موی و در گور گرد آو دده خوی بود قطعه ننگ از فقیر اشعت اغیر مداراز ناک بد در وقت مرگ است
و در گور اغیری پوداس منمش ز صحبت ایشان که در سبست پوداسن کشان بسندس خضر بنج بقری بد روی زمین بطاعت
ایشان منور است بد چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری بد بنظر حقارت درین طائفه نظر کن که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
انصال ایشان خبر داده و فرموده که بادشاهان بهشت در و ایشان باشند گرد آو دده و موی سر بالیده از دنیای چندان نیابند که
بدان از خود دفع گرد و خاک کنند یا موی سر خود پاک کنند اگر سلام کنند تو انگران جواب سلام ایشان بگویند و اگر زن خواهند
کسی با ایشان نکاح کنند و اگر سخن گویند کسی گوش بسخن ایشان ندارد و با سخا ل درو لهای ایشان چندان نور باشد که اگر نور
دل یکی از ایشان بر آید آسمانها و زمین قسمت کنند بهر زود گورد ششم

| | | | |
|---------------------------------|------------------------------|---------------------------------------|---------------------------------------|
| هر یک ملک معنی خورشید انولند | آنها که ذره و البصورت مختلند | از خود عزیز تر از دیده در سر اند | ز یکدیگر ایشان هم در خاقان و فقیر اند |
| مسکین بصورت اند یعنی توانگر اند | عاجز نظر اند باطن بی تو | ز یکدیگر ایشان هم در خاقان و فقیر اند | ز یکدیگر ایشان هم در خاقان و فقیر اند |
| فرا خود اگر گشته بفر دوس نگرند | امر و از نعیم جهان نچرخوند | ز یکدیگر ایشان هم در خاقان و فقیر اند | ز یکدیگر ایشان هم در خاقان و فقیر اند |

و دیگر بدان که حدیث بران ماطق است که بیرون از زکوة و عشر در اموال حقوق دیگر است پس چنان سرود که در بندر و اگر درون
حاجات در و ایشان و بر آوردن مراد ایشان باشی که مال مال خداوند است و تو انگران و کیلان خداوند اند و فقیران عیالان
وی پس باید که برسانند و کیلان دین حضرت الهی و برگزیدگان الطاف بادشاهی از خزانه نامتناهی بوقای عهد اللدین بوفون

بعمدا الله اذا عاهدوا از خزانه مثل الدین ینفقون اموالهم فی سبیل الله در وجه من جاء بالحقنة فله
عشر و امثالها از معامله من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا از و طبعه از حسنتم احسنتم لا تفکر ربوت سایل
واما السائل فلا یختم بکم برات ماعندکم ینفد و ما عند الله باق تا بوقت حساب محسوب قند فمن یجمل
مثقال ذرة خیرا یره بر اسالت محمد رسول الله بزوق ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا تا ان جمله فلاح یابندگان
باشند که من یوقی شمه نفسه فاولئک هم المفلحون والا که از فریبه زکوة ناخل باشند درخت و عبید سیطوقون
ما بخوابوه یوم القیمة داخل باشند قوله تعالی ولا یحسبن الذین ینحون بما اتاهم الله من فضله هو خیرا لهم

بل هو شکر لهم الا یہ یعنی می پندارند آن کسانیکه بخیلی میکنند بآن مالهای که خداوند عطا و داده ایشان را از فضل خود یعنی از زود
نقره و حیوان و شمار و آن اشیائی که واجب میگردد زکوة در آن و زکوة آن را نمیدهند که آن خیرست مرایشان را از برای اگر کن و ولایت
عذاب ایشان خواهد بود و زود باشد که آن مالها که بآن بخیلی میکردند مازی گردانند و طوق سازند در گردن ایشان نازخم زندان مار
از سزا فاقم ایشان و این روایت تفسیر و سیماست و در کتب حدیث نیز آمده است از رسول علیه السلام که فرمود هر که اخوانند
مال داده باشد زکوة آن مال ندهد روز قیامت آن مال ویرا بصورت مار زنی سازد که بر دو گوشه او بان وی دو کفک باشد
آن مار خود را طوقتی سازد در گردن وی و خود را بر سر روی وی بیند و او را زخم میزند پس از آن میگوید من مال تو ام من کمتر تو
ام که جمع میکردی و زکوة آن نمیدادی آنگاه رسول علیه السلام این آیت بخواند قوله تعالی ولا تخشون الذين يبيحون
بما آتاهم الله من فضله الا یہ در صحیح مسلم می آید روایت جابر از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود کسیکه در دنیا مال جمع کرده باشد
و زکوة بازگرفته باشد روز قیامت آن مال زکوة ندادده بر صورت مار زنی شود بان خود باز کشیده و از پس وی میدود و بنده از وی
میگریزد و صدای ندانند که بگیر گنج خود را یعنی آن مال خود را که پنهان میکرد وی ماکه خداوندیم از آن بی نیازیم چون بنده بیند که از آن
چاره نیست دست خود در دهان وی آرد آن مار دست ویرانجا بد خائیدن سخت بقوت پس هر تو اگر که بقیامت ایان دارد
و بعقوبت آخرت ایقان دارد واجب بود بروی که نفس خود را ازین عقوبتها برهاند بدادن زکوة و نیز مال که زکوة آن ادا کنند
از آفات این گرد و قال النبی علیه السلام مسوا اموالکم بالزکوة و صاحب پرانیز در آخرت امید رستگاری باشد و
اگر حق الله را از فقر بازگردد و ظلمه بزور بتاخذ عصارا برادر است که او را حقا میگویند یعنی اگر ابل عصا ندهند ابل حساب را
برایشان مسلط گردانند تا بزخم حقا بتاخذ شمر هر کوفسنا و پشت بر دین دارد و در وقت زکوة چه چین چین کرد و تفسیر
منفی می آرد که سه آیت نازل شده است مفرور بسه چیز که قبول نشود یکی از آن بدون قرین خود اول قوله تعالی اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول فرمان برداری خداوند بی فرمان برداری رسول قبول نشود دوم فرمود ان اشکر لی و لوالدیک شکر
گذاری حق بی شکر گذاری پدر و مادر نشود سیم فرمود اقموا الصلوة و اتوا الذکوة نماز گذارون بی زکوة مال دادن قبول نشود
و الله اعلم امی مست از شراب خلعت تا کی در طلب حطام دنیا خواهی بود و تا چند عمر عزیز در جمع مال از حرام و حلال
صنایع گردانی و حقوق شرع فرود گذاری یا دکن از آن ساعت که ملک الموت بقبضه کفیر گریبان جانت بگیرد شیر احب بنجب
سیاست بر نوزند و عقاب مرگ بر سر تنه پرواز کردن گیر و عز را میل فصد جان کند و شیطان فصد ایان کند و سهاگان
ان الله گفتن گیرند و وارشان مال طلب کردن گیرند هیچ نمی تزی در آن ساعت ندای فراق در رسد که رو که ما را نیشانی در
دنیا همه آن کردی که رضای ما در آن نبود ما این روز با تو آن کنیم که با ما کردی شعر بد میکنی و نیک طمع میداری به هم بد باشد
جزای بد کرداری بن مال زکوة ندادده تو و از آن قسمت کنند فرود بر بند سیم و زنت دختر و پسر حالی نیک بجانه زن دیگری بخت اند
شوی بنگر تا سوال گوید حضرت را چه جواب داده کرده و عناب حق را چچت ساخته بر خود رحم کن که اگر پسندت بخت نداری
و اگر بسوز طاعت نیاری بلید که در نیک نفسی و نیک خواهی چنان باشی که اگر دیگری نیکوئی کند گمان تو بر تو نگردد آن از وی
شده که بید نفسی و بد خواهی چنان باشی که اگر از دیگری بدی آید نسبت تو نکند و گویند از وی صادر شده مقول است که

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرزند خود امیر المؤمنین حسن را ضی الله عنهما وصیت کرد و گفت ای پسر باید که چون بمیری از مال دنیا از تو بیخ چیزه نما ندزیر که مال که بوارث بگذاری حال از دو بیرون نباشد یا وارث تو بقوت آن مال طاعت کند یا مصیبت اگر طاعت کند پس تو بد بخت باشی مال خود که بچ آن کشیده باشی و وارث تو نیک بخت که آن راه بهشت رود و اگر مصیبت کند نو اول بر مصیبت مدگاری کرده باشی پس ای سچاره نظر کن که بر سر دو تقدیر حاصل توجه باشد تا چند روز باز بچ و دنیا سرگردان باشی و تا کی در طلب دنیا باشی و حال آنکه مرگ در طلب نیست شجر عجیب است لمن طلبا لدنیا و الموت یطلبه عجیب است لمن بنی القصر و القبر منزله عجیب است لمن ذنب و رب شاهد به و الموت باب و کل الناس داخله قطعه

| | | | |
|-------------------------------|-----------------------------|--|---|
| دارو گیر بدرام و زبردست نوری | مال ملک تو بدست پسر بدو رسد | خانه گر چو بکنی حکم بقتضی و نیکار | الک الموت در خانه در آید روزی |
| از اهل بی و با توادب آید وقتی | در حد خیره از خبر آید روزی | عزیز من بد آنکه مجال است که از اول تا آخر عمر مال جمع درین | روزگار و دران حرام و شبهت زود پس از عقل نباشد این نوع حاصل کردن و بوارث گذشتن خود و حساب و عتاب |

و عذاب در ماندن قطعه زر جمع میکنی و شنودم بخوری بی بیکار شوهر زن خود میکنی کن بدگونی ای خورم غم طفلان خدا بر این کار بر خلاف غم میکنی کن بد حلال و حرام حاصل کردن از برای سه ریگانه بلکه سه دشمن غایت اجتناب بود بسمع قبول بشنوا زن منی داماد و زن و پسر شوهر زن را با سعی در ویش شکسته چون بیاید بدت چیزی بد از بهر روان بدت زر جمع کنی برای سه ریگانه بد شوی زن و داماد و عروس سپرت بد در تفسیر تعبیری می آرد فی قول الله تعالی و ما لقتد حوا

لا انفسکم من خیر بنجد و عند الله یعنی آنچه پیش فرستید با آخرت از برای نفع خود از مالهائی خود بیاید فرو چیزه آرزو نزدیک خداوند تعالی و میگردد که چون خاتون قیامت نوز دیده رسالت جگر گوشه مصطفی اصلی الله علیه و سلم قاطره زهر را ضی الله عنهما و وفات یافت و جنازه او را امیر المؤمنین علی حسن و حسین و ابوذر غفاری رضی الله عنهم شب بیرون آوردند و بجاکوفن کردند و باز گشتند علی رضی الله عنه در آن شب این دو بیت انشاک و شعر لکل اجتماع من خلیلین فزقة بد و کل

الذی دون الفراق قلیل بد و ان افتقادی و احدا بعد واحد بد دلیل علی ان لا یدوم خلیل قطعه شرب و صلش پایان رفت اکنون اقیامت میکند روز جدائی او و الصلح را چون عجب بود چه بودی گزودی آشنائی چون باده او شد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بگورستان درآمد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور اما لکم شتمت و داد کم سکنت و دنیا کم نکحت فهدا اخبار کم عندنا فما خبرنا عندکم یعنی سلام بر شما باد ای اهل گورستان مالهائی شمارا شتمت کردند و از نشان و در سراهای شما ساکن شدند و دیگران و زنان شما را محاج کردند باشوهران اینست خبر شما نزد ما

چیسیت خبر ما نزد شما فتهتف ها نقف و علیک السلام یا علی ما اکلنا سرچینا و ما قد منا وجدنا و ما اخرجنا خسرینا یا تقی آواز داد که یا علی آنچه بخوردیم سو کردیم و آنچه پیش فرستادیم با آخرت باز یافتیم و آنچه واپس گذاشتیم یعنی بوارث زبان کردیم قطعه دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود بد دل در جهان مبدن که با کس و فاکر و بد خرم کسی که حاصل عمر عزیز را بداد و دست بخورد و بد شمن را با کله بد صحیح مسلمی آید این حدیث قال ابی بنی علیه السلام یا بن ادم تقول مالی مالی و مالک و مالک الاما اکلت فافینت و البست فافینت او تصدقت فاهضیت یعنی ای فرزندان آدم میگویی مال من مال من حال آنکه

چیسیت خبر ما نزد شما فتهتف ها نقف و علیک السلام یا علی ما اکلنا سرچینا و ما قد منا وجدنا و ما اخرجنا خسرینا یا تقی آواز داد که یا علی آنچه بخوردیم سو کردیم و آنچه پیش فرستادیم با آخرت باز یافتیم و آنچه واپس گذاشتیم یعنی بوارث زبان کردیم قطعه دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود بد دل در جهان مبدن که با کس و فاکر و بد خرم کسی که حاصل عمر عزیز را بداد و دست بخورد و بد شمن را با کله بد صحیح مسلمی آید این حدیث قال ابی بنی علیه السلام یا بن ادم تقول مالی مالی و مالک و مالک الاما اکلت فافینت و البست فافینت او تصدقت فاهضیت یعنی ای فرزندان آدم میگویی مال من مال من حال آنکه

چیسیت خبر ما نزد شما فتهتف ها نقف و علیک السلام یا علی ما اکلنا سرچینا و ما قد منا وجدنا و ما اخرجنا خسرینا یا تقی آواز داد که یا علی آنچه بخوردیم سو کردیم و آنچه پیش فرستادیم با آخرت باز یافتیم و آنچه واپس گذاشتیم یعنی بوارث زبان کردیم قطعه دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود بد دل در جهان مبدن که با کس و فاکر و بد خرم کسی که حاصل عمر عزیز را بداد و دست بخورد و بد شمن را با کله بد صحیح مسلمی آید این حدیث قال ابی بنی علیه السلام یا بن ادم تقول مالی مالی و مالک و مالک الاما اکلت فافینت و البست فافینت او تصدقت فاهضیت یعنی ای فرزندان آدم میگویی مال من مال من حال آنکه

چیسیت خبر ما نزد شما فتهتف ها نقف و علیک السلام یا علی ما اکلنا سرچینا و ما قد منا وجدنا و ما اخرجنا خسرینا یا تقی آواز داد که یا علی آنچه بخوردیم سو کردیم و آنچه پیش فرستادیم با آخرت باز یافتیم و آنچه واپس گذاشتیم یعنی بوارث زبان کردیم قطعه دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود بد دل در جهان مبدن که با کس و فاکر و بد خرم کسی که حاصل عمر عزیز را بداد و دست بخورد و بد شمن را با کله بد صحیح مسلمی آید این حدیث قال ابی بنی علیه السلام یا بن ادم تقول مالی مالی و مالک و مالک الاما اکلت فافینت و البست فافینت او تصدقت فاهضیت یعنی ای فرزندان آدم میگویی مال من مال من حال آنکه

چیسیت خبر ما نزد شما فتهتف ها نقف و علیک السلام یا علی ما اکلنا سرچینا و ما قد منا وجدنا و ما اخرجنا خسرینا یا تقی آواز داد که یا علی آنچه بخوردیم سو کردیم و آنچه پیش فرستادیم با آخرت باز یافتیم و آنچه واپس گذاشتیم یعنی بوارث زبان کردیم قطعه دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود بد دل در جهان مبدن که با کس و فاکر و بد خرم کسی که حاصل عمر عزیز را بداد و دست بخورد و بد شمن را با کله بد صحیح مسلمی آید این حدیث قال ابی بنی علیه السلام یا بن ادم تقول مالی مالی و مالک و مالک الاما اکلت فافینت و البست فافینت او تصدقت فاهضیت یعنی ای فرزندان آدم میگویی مال من مال من حال آنکه

نیست نرا مال تو مگر آنچه بخوری و فانی کنی یا پریشی و کهنه کنی یا در راه حق تصدق کنی و باقی گذاری یعنی هر چه بخوردی فانی شود
 هر چه پوشیدی کهنه شود و هر چه با خیرت فرستادی باقی ماند و اگر خواهی بستاند یا بندد و اگر خواهی بده تا باز یابی نه اگر مال خود
 را دوست میداری بدشمن چرا میگذاری دوست خود را از خود جدا کن با خود سب و بد بگردان رها کن و اگر همه را بذل و ایشاکردن
 نتوانی خود را نیز یک وارث حساب کن و یک حصه با خود با خیرت بر و اگر نمی توانی باری فریضه زکوة را بده تا بعذاب درمانی
 ننگت پیر هرات خواجه عبدالشیر انصاری میگوید که اگر دینار دوست میداری بده تا ماند و اگر دشمن میداری بخور تا نماند
 حکایت در تذکرة الاولیاء آمده که شیخ جنید بغدادی رحمه الله هفت ساله بود روزی از دبیرستان باز آمد پدر خود را گریان
 دید گفت ای پدر ترا چه گریان کرد گفت من ای پسر امر وزدمی چند از فریضه زکوة پیش خالی سری سخطی رحمه الله فرستادم قبول نکرد
 گریه من از برای آنست که چرا عمر خود را در راه خدا و در می چند ضایع کردم و حال آنکه این خود هیچ دوستی از دوستان حق را
 نیشاید جنید گفت ای پدر این درها بمن ده تا من بوی دهم آن درها برداشت و پدر خانه سری آورد و در بزرگ شیخ گفت
 کیست پدر گفت جنید است در بکشای و این درها بستان از فریضه زکوة سری گفت نمی ستایم جنید گفت بدان خدا
 که با پدرم عدل کرد و با تو فضل که این درها قبول کن سری گفت باید رت چه عدل کرد و با من چه فضل گفت با پدرم آن
 عدل کرد که ویرا توانگری داد و بروی فریضه گردانید که زکوة از همه او اند و بصرف رساند و با تو فضل کرد که ترا فقیر خرید و قبول
 زکوة خیر گردانید شیخ را این سخن از جنید خوش آمد گفت ای پسر پیش از آنکه این درها قبول کنم ترا قبول کردم در بکشاد و آن
 درها از وی بستاند آهلی حیرت مقبولان نمود ما از مقبولان گردانند

باب چهارم در بیان صوم و درین باب شش فصل است

فصل اول در تفسیر آیت صوم و بیان فرضیت روزه ماه رمضان

قال الله تعالی فی حکم کتابه و مبرم خطابه یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام كما کتب علی الذین من
 قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات الآیة در تفسیر معالم التنزیل می آرد که یا ایها الذین امنوا ندای لطف و
 رحمت است و یا ایها الناس ندای سیاست و قهار است و حق تعالی هشتاد و نه جای مومنان را بدین نما خوانده و باین
 خطاب مخاطب گردانیده که یا ایها الذین امنوا در تفسیر کبیری می آرد که امام جعفر صادق رضی الله عنه فرمود که لذت آنچه
 در دست زایل میگرداند یعنی عبادت را و این مسعود رضی الله عنه میگوید هر جا در قرآن یا ایها الذین امنوا بشنوی گوش
 فراد که خداوند ترا بکاری میفرماید یا از کاری منع میکند در تفسیر کبیر امام لازمی می آرد که یا ایها الذین امنوا ندای ترغیب
 و تذکیر است یعنی عهد عبودیت را فریادندگان مبدد و ایشان را ترغیب میفرماید در عبادت یعنی ای دوستان بیعت کرده
 با حضرت مای آسانی که قبول خفتها کرده اید و مگر اخلاص و بندگی بر میان جان بسته اید و در عهد وفای عهد الهی احدی الیکم
 نشسته اید کتب علیکم الصیام ای فرض فرض گردانیده شد بر شما روزه داشتن صیام مصدر است و معنی وی در لغت

(۱) مؤلف تفسیر (معالم التنزیل) الامام محی السنة حسین البغوی الشافعی توفی سنة ۵۱۶ هـ. [۱۱۲۲ م.]

باز ایستادن است از هر چیزی که نفس بآن مایل شود و بکشد بسوی آن و در شرع باز ایستادن است از اکل و شرب و جماع از برآمدن صبح صادق تا فرو شدن آفتاب باینکه پس روزه باز ایستادن است از این سه چیز که معظم چیزهای آنست که نفس بآن آرزو بد این سه چیز است قوله تعالی که کتب علی الذین من قبلکم یعنی فرض کرده شد بر شما همچنانکه فرض کرده شد بر کسانی که پیش از شما بودند از انبیا و امتنان ایشان از عهد آدم تا زمان شما پس روزه عبادت نیست قیدی لعلکم تتقون تا نشایسته و فرا خوردن باشد که شما پس نیز باید از معاصی بدرستی که صوم میبشکند شوقی زاکه مبداء معاصی است ایاماً معدودات ای موقعات بعد معلوم یعنی آنکه روز چند شمرده شده بعد معلوم زیرا که عرب مال اندک را می شمرد و نه مال بسیار را در ریاض الصیامین می آورد که ایاماً معدودات بیان است مرهولت این تکلیف را و تقویت است مردل ضعیف را و اذالت ملاکت بر دل آنکه خوی نداد و ریاضت را قوله تعالی فمن کان منکم مریضاً پس هر کس از شما بیمار باشد که نرسد بر زیادتی مرض بسبب روزه داشتن کمیة او کیفیة او علی سفری یا را کب سفر بود یعنی سفر معتبر در شخصت و درین اشارت است باینکه هر کس در اشتای روزه بسفر بیرون رود و افطار بکند و این روایت در تفسیر قاضی است فعدة من ایام اخر بروی باشد قضای صوم ایام مرض یا سفر از ایام دیگر اگر افطار کرده باشد و مرخصی را مقدم داشت که عذروی قوی ترست و اولاد ان اختیار نیست بخلاف مسافر که سفر وی اختیار نیست قوله تعالی و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین و بر کسانی که ایشانرا طاقت روزه داشتن باشد و ایشانرا عذر مرض و سفر نبود اگر افطار کنند فدیة باشد بر ایشان که آن اطعام مسکین است از برای هر روزی نصف صاع از گندم یا صاع از غبیری نزدیک علمای ما و فقهای عراق نیز برین پیش شیخ شریح بر آیت فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و از برای این معنی فمن کان منکم مریضاً و علی سفر را مگر گردانید و بعضی گفته اند لا در وی مضمر است معناه لا یطیقونه و این قرات حفصه خاتون است رضی الله عنهما و برین تقدیر منسوخ نباشد فمن نظوع خیراً فهو خیر له هر کس اطعام طعام را زیادت کرده اند یعنی دو مسکین یا زیادت را طعام دهد از برای هر روزی هر یک نصف صاع از گندم یا زیادت کند پس آن زیادتی بهتر بود و مراد از برای آنکه ثواب آن زیادت خواهد بود و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون و اینکه روزه داری ای آنانی که طاقت روزه داشتن دارید بهتر بود و مراد از فدیة و قطع خیر اگر شما بداند آنچه در روزه است از فضیلت و برات ذمه و بعضی گفته اند اگر شما اهل علم و قدر باید بدانید این را که روزه بهتر است مرثلاً از ان فدیة و زیادتی آن قوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن یعنی آن ایام معدودات که روزه آن بر شما فرض کرده شد ماه رمضان است یا بدل باشد از صیام و تقدیر چنان باشد که کتب علیکم شهر رمضان ای صیامه یعنی فرض کرده شد بر شما روزه ماه رمضان یا مبتدا بود و خبر دوی ما بعد وی و رمضان لا ینصرف است بحسب علمت و الف فون مزیدتان و رمضان مصدر مرض است ای احرق و رمضان را رمضان گویند از جهت سوختن در وی از هرگز سنگی و تشنگی یا از جهت سوخته شدن گناه در وی و غیر این نیز گفته اند و جمع وی رمضان است الذی انزل فیہ القرآن ماه رمضان آن ماهی است که است بر او انزال قرآن در وی بود و در وسط و تفسیر تیسیمه میگوید آن شب است و بهتر رمضان بود یا فرود آورده شد قرآن در شب قدر جمله یک وجه با سمان دنیا بعد از ان عجا مجازین فرستاده شد و انزل فی نشانه القرآن یعنی فرستاده شد قرآن در

(۱) نام تفسیر قاضی (انوار التنزیل) است قاضی بیضاوی عبد الله شافعی توفی سنة ۶۸۵ هـ. [۱۲۸۶ م.] فی تبریز

شان ماه رمضان و آن اینست که فرمود کتب علیکم الصیام قولہ تعالیٰ هدی للناس و یبینات من الهدی
والفرقان یعنی قرآن هدایت و راه راست مآذ میان را با عجز خود و آیات و اصحاحات از آنچه راه راست یا بنده بسوسه حق و
فرق کند میان حق و باطل با آنچه در ویست از حکم و احکام ممن شہد منکم الشہر فلیصمه یعنی هر کس حاضر باشد
یعنی میقیم باشد در ماه رمضان در شہری یا در خانہ خود باشد پس بروی فرض بود کہ زوزه دار دکان مقدار کہ میقیم باشد تا اگر
در خلال شہر مسافر شود خصمت اخطار بود و بر او این قول ابن عباس و اکثر مفسرانست و این روایت در تفسیر وسیط است
و بعضی گفته اند در ممن شہد منکم الشہر ای ہلال الشہر فلیصمه برین تقدیر مفعول بود کہ شہدت بلجعتہ
ای صلواتہا و تکریر و ممن کان منکم مریضا و علی سفر فعدۃ من ایام اخرازی برای آنست کہ وہم شیخ باشد چنانکہ
منخست قرین وی در تفسیر وسیط میگوید اعادہ کرد تخریر میض و مسافر و تخریص ایشان را در افطار از برای آنکہ حد او ند
تعالی ذکر کرد و در آیت اولی تخریر میقیم و مسافر و مریض را و منسوخ گردانید در آیت دوم بر خصمت مقیم را چون فرمود فلیصمه قولہ
تعالی یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر یعنی بخواد خداوند تعالی بشما آسانی را و نینچہ دشواری را یعنی نمیخواہد کہ
بر شما دشواری گرداند امور دین را از برای این مباح گردانید از برای مسافر و مریض خطر را قولہ تعالیٰ ولتکملوا العدۃ ولتکملوا
اللہ علی ما ہدنا لکم و تا مہ کنید عدۃ آن ایام کہ افطار کردہ باشید بعد از مرض و سفر در وقتی کہ مقیم و تندرست گشتہ باشید
یعنی قضا کنید صوم را بعد از ایام افطار و بزرگی یاد کنید خداوند را بر نعمت ارشاد و راه نمودن از شر ایچ دین شمارا و این قول ابن
عباسست اما بسیاری از علمایرانند کہ تکبیر شب عید امر است در تفسیر وسیط می آرد کہ ابوسلمہ و عروہ و سعید بن سبب در
شب فطر تکبیر بلند گفتی بنا بران معنی حق تعالی فرمودہ و لتکبر و اللہ علی ما ہدنا لکم زید بن اسلم میگوید ہر او تکبیر و ز عید
فطر است در ریاض الصائمین می آرد کہ مراد از تکبیر تقظیم خداوندست بجز و ثنا بروی و گفته اند تکبیر در عید فطر است و گفته اند
امر است تکبیر در وقت ماہ نو کردن و لعل کہ تشکرون و تا نشاید بر امید آنکہ شکر گذاری کنید بچمت ترخص و تیسر قولہ تعالیٰ
و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب صحا کہ میگوید سبب نزول این آیت آن بود کہ بعضی از صحابہ رضوان اللہ تعالیٰ
علیہم اجمعین سوال کردند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ یا رسول اللہ نزد یکت خداوند با ما باوی مناجات کنیم یا دورست تا او را
ندا کنیم حق تعالی این آیت فرمود کہ و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب یعنی چون سوال کنند از تو بندگان من از من بدتر شکی
من کہ خداوندم نزد یکم با وی ای خود و باہل طاعت خود یعنی بعلم و اجابت و الاخذ او اندستہ است از قرب مسافت و مکان کہ
او آفرینندہ مکانست و بی نیاز از ارکان اجیب دعویۃ الداع اذا دعان اجابت میکند خواندن خوانندہ را وقتی کہ
بخواند مراد سے میمفسر میگوید بنا شد بیچ بندہ مؤمن کہ بخواند خداوند را الا کہ اجابت کند مراد را یعنی چون بندہ بگوید یا رب
خداوند گوید لبیک عبدی آا اعطا مراد آنچه صلح بندہ دران باشد نقد بوی رساند و آنچه صلح وی دران باشد ذخیرہ کند
آنرا از برای وی تا در آخرت بوی دہد یا کردہ از وی دور گرداند و در عرض آن و این روایت در مدارک و وسیط است قولہ تعالیٰ
فلیستجیبوا لی و لیسوہ منواب پس اجابت کنند مرابندگان وقتی کہ بخوانم ایشان را از برای ایمان و طاعت همچنانکہ اجابت
میکند من کہ خداوندم ایشان را وقتی کہ میخوانند مراد از برای حاجتہا کہ دارند من و ایمان آنند من اعلمہم یرشدن تا باشند

(۱) مؤلف (تفسیر المدارک) عبد اللہ النسفی توفی سنة ۷۱۰ هـ. [۱۳۱۰ م.] فی بغداد

ایشان براسیرا که بر سندن بر شد و هدایت و بر بندانستی و صلوات در ریاض الصابین می آید از تقاسیر که چون مردی وزه کشادی
 حلال بودی و اورا خوردن و آشامیدن و جماع کردن تا آن زمان که نماز خفتن بگذاردی یا در خواب شدی و چون نماز خفتن بگذاردی
 یا در خواب شدی و افطار نگردیده بودی حرام شدی بروی طعام و شراب و صحبت داشتن با زنان تا شب آینه امیر المؤمنین عمر
 رضی الله عنه را اتفاق صحبت افتاد بعد از نماز خفتن چون غسل کردی گریان شد و ملاست کردی نفس خود را همچنان بنزدیک رسول
 علیه السلام آمد و خبر داد آنچه کرده بود رسول علیه السلام سبیل عتاب فرمود ما کنت جدی بذاک یعنی ای عمر تو سزاوار بودی
 بدان در تفسیر امام زاهدی می آرد که عمر غمناک تر شد بقتاب سول علیه السلام و کار بروی سخت تر شد و یا از نرابتی با ننداس
 افتاده بود گفتند هم اکنون بود که بعد از عمر آیت آید و بر سوانی ما آیت آید یگان و دوگان می آندند و میگویند یا رسول الله ما را نیز
 همین افتاده است رسول علیه السلام گریان شد و فرمود من در میان شما و وحی می آید و عجز می بینید در فرمان حق تعالی چنین
 تقصیر می آید پس آنکه بعد از من آید و مرا نبیند حال ایشان چگونه خواهد بود گریستند و در مسجد عام شد الرحم الایمن بر بندگان
 خود و حیثی و ناگاهه جبریل امین از حضرت رسا لعالمین در رسید و این آیت فرود آورد و احل لکم لیلۃ الصیام الصیام اللفظ
 الی نساء که یعنی حلال کرده شد از برای شما در شبهای رمضان جمع شدن با زنان و رفتن کسایت از جماعت هزل باس
 لکم و انتم لباس حسن حق تعالی زن را لباس مرد خواند و مرد را لباس زن از برای انضمام جسد هر یک مر جسد دیگر را
 تا هر یک از ایشان گردند صاحب خود را چون جامه که پوشد او را در تفسیر و تلبی می آید بقول ربیع که گفت ای هنر قرائش
 لکم و انتم لحاف طهن یعنی چون میان شما و زنان شما مخالفت بدین مشابه باشد که ایشان فراموشا باشند و شما لحاف
 ایشان باشند هر چند اندک شود صبر شما از ایشان و صعب بود بر شما اجتناب از ایشان پس از برای این خصصت داد و فرمای
 در مباشرت با ایشان آنگاه فرمود علم الله انکم کنتم تحتنا فون انفسکم دانست خداوند این را که شما ظلم کنید بر نفسها
 خود بجماع و نقصان کنید حظ نفس خود را از خیر قناب علیکم قبول کرد توبه شما وقتی که توبه کردید از محظور یعنی بازگشت
 بر شما بر خصصت و عینی عنکم دور گذراند از شما آنچه کردید پیش از خصصت فالان باشد و هن اکنون مباشرت کنید با ایشان یعنی
 امر با حجت شد بجماعت کردن با زنان در شبهای ماه رمضان و ابتغوا ما کتبا الله لکم و جوبید آنچه قسمت کرده حق تعالی
 از برای شما و ثبت گردانید در لوح محفوظ از فرزند مباشرت یعنی مباشرت خاصه از برای قضای شهوت مکنید لیکن بدان نیت که
 خداوند شما را فرزند شایسته دهد و اکثر مفسران برین اند و قول دیگر آنست که بچوبید محلی را که نبشته خداوند از برای شما یعنی حلال
 گردانیده و بچوبید محلی را که حرام گردانیده بر شما و کلاوا و اشر بوا حتی یبیین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود
 یعنی بخورید و بیابا شما میسر در شبهای روزه تا آن هنگام که ظاهر و هو بیاگردد از برای شماروشی صبح از تاریکی شب خیط ابیض و
 خیط اسود را رسول علیه السلام تفسیر بیاض روز و سواد شب کرده در حدیث عدی بن حاتم فرموده انما ذاک بیاض
 النهار و سواد اللیل در صبح بخاری آورده که سهل بن سید گفت چون این آیت نازل شد و کلاوا و اشر بوا حتی یبیین
 لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود چون کسی خواستی که روزه دارد و در رشته بر پای خودستی کی سفید و کی سیاه
 و اکل و شرب میکردی تا آن زمان که روشن شدی مراد از چنانکه اوفرق کردی میان آن دور رشته بعد از آن نازل شد که

(۱) تفسیر و سیط نام دگرش (تفسیر واحدی) مؤلفه علی واحدی نیشاپوری توفی سنة ۴۶۸ هـ. [۱۰۷۶ م.]

من الفجر واستنشد که میخورد حق تعالی با آن شب و روز را و قوله تعالی ثم اتوا الصیام الی اللیل یعنی پس از آن تمام گوانید روزه داشتهن را تا شب این معنی دلالت میکند بر جواز نیت بر روز دوازده صوم رمضان و بر جواز تاخیر غسل تا بعد از نیت صبح و بر نیت وصال و بر وجوب کفارت بخوردن و آشامیدن و بر آنکه جنابت منافی صوم نیست و لا ینبأ شروه و انما تعاکفون فی المساجد یعنی مباشرت کنید با زنان و حال آنکه شما معتکف باشید در مسجد یا بیان کرد که جمیع حلال است در شبهای رمضان اما غیر معتکف را دوروی دلیل است بر آنکه اعتکاف نبی باشد و در مسجد یکین مخصوص نیست از برای اعتکاف سجده بدون سجده تلتک حد و دالله یعنی احکام که درین آیت بیان کرده شد احکام خداوند است که او را حدید و معین کرده فلا تقر بواها نزدیک شوید بدان مجالست و تفریح کن کذا لک یمین الله ایانه للناس لعلهم یتقون همچنین بیان می کند خداوند تعالی اشیاخ خود را از برای آدمیان تا ایشان پرینهی گاری کنند از عرام کردهائی وی در تقاسیم مستعد چون مدارک و وسیط و غیر آن می آرد که در ابتدای اسلام روزه عاشورا و سه روز از همراه فرض بود پس آن احکام منسوخ شد بصوم رمضان پیش از قتال بدر بدو ماه صحیح بخاری می آید بر روایت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما که روز عاشورا را اهل جاهلیت روزه میداشتند آیت صوم رمضان نازل شد رسول علیه السلام فرمود هر کس روزه عاشورا روزه دارد گوید او هر کس میخورد که افطار کند گو افطار کن الہی بجزمت صایمان و قایمان صیام و قیام ما را قبول گردان بنگ و کر تک

فصل دوم در حقایق و نکات و اشارات که در آیت صوم است

قوله تعالی یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام الایام بذا لکم صفت صوم رمضان بدین آیت ثابت شده است واحادیث نیز بدان وارد است و اجماع امت بر آن منعقد گشته پس هر کس در صفت صوم رمضان را منکر شود و کافر گردد زیرا که انکار نفس قرآن کفر است و کفار مخاطب نیستند بصیام زیرا که خداوند تعالی مؤمنانرا خاص گردانید بخطاب چون فرمود یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام اما کافران و لا خرت ما خود خوانند بود تبرک صوم بدلیل قوله تعالی ما سئلکم فی سقر قوله تعالی ایام ما معدودات الایام عطا میگوید ببطور من المرض کله کما قال الله تعالی و کن و ابراهیم و مجاهد میگویند که مرض و حامل و قحی که تبرسند بر نفس خود یا بر فرزند خود افطار کنند بعد از آن نضا کنند اما شیخ کبیر که او را طاقت روزه داشتن نباشد افطار کند و هر روزی را درون کند مبدد صحیح بخاری و در ریاض الصابین می آید که انس بن مالک رضی اللہ عنہ بعد از آنکه کبیر سن برآمده بود و نیک پر شده یک سال یا دو سال هر روز صوم لایان و گوشت میداد مسکین را و افطار میکرد و آن عباس رضی اللہ عنہ میگوید و علی الذین یطیقونه منسوخ نیست در حق شیخ کبیر و سپه زال عجز است که از روزه داشتن عاجز باشد طعام دهند بخاری هر روزی مسکین را و افطار کنند و کل این روایات در صحیح بخاری است و استناد این فقیر سلمه اند در ریاض الصابین خود می آرد که بدانکه کلام در آیت کلام الله بعد از ذکر واضح اطوار است طول اول در علوم خمس در علم ادا و علم تجوید و علم رسم کتابت مصحف و علم وجوه قرارت و علم وقوف و علم آیات طور و دیگر علوم اربعه ادبیه عربیه یعنی علم متن لغت و علم ابنیه و علم اشتقاق و علم اعراب مشکلات و اسرار این علوم اربعه بطوریم در آنچه

الهه تفسیر گفته اند طور چهارم در آنچه الهه حدیث در وی گفته اند در سباحثت کلامیه و عقاید دینی به طور پنجم در عقاید اصولیه
 طور ششم در احکام شرعی علمیه طور هفتم در لطایف علم بدیع طور هشتم در تنبیهات و نصایح طور نهم در اسرار علم معانی طور دهم
 در نکات علم بیان طور یازدهم در روز و اشارات و اسرار که اولیای شایسته آنرا طوطی و آواز دهم در بطون طور سیزدهم در حدود و طوطی چهارم
 دهم در مطلع پس این جمله طوطی در جلال و انشراحات بحالت انوار جمال است در آیات و هر یک ازین بحسب عمیق از اصول فرغ
 دین و بشناسد هر که در آید بدین طریق باطنی که در کلام ملازمین اطوار زیر که سخن در وی در آیت و بسیار لیکن اشاراتی کنیم بدان
 بر سبیل دخل تا سر رشته بدست آید در فرع و مهمل اما مسایل فقهیه کتاب صوم یا بیشتر آن منوط است بدین آیات و همچنین
 منوط است بدان مسایل باب اعتکاف و عرس مسجد و احکام سفر و مرض و غیر آن اما از اصول فقه مسایل مقتضی لامر و
 بیان و وجوب و اثبات فرضیت صوم همچنین مسایل نسخ و مسایل خصمت و عزیمت و اینکه کفار اگر چه مخاطبند اندام و آخرت
 مانع خواهند بود که اما مسایل توجید و کلام پس باب بیان و مسایل اعتقادات در بیان ذات الله تعالی و صفات و
 بیان شکر ستم از طریق سحر و یا عقل و غیر آن اما از علوم ادو مسایل وی بسیار است درین آیات و در کل قرآن اما بخوبی
 مثل مخارج حروف و صفات ذاتی مثل همین استغلا و شدة و بهر تشغول و روحه و صفات عارضیه چون اعراب و بنا
 و مغالب قرأت مثل ترجمه یعنی لرزاندن آواز و تطبیط یعنی دل از کشیدن آواز و در نزد محاسن قرأت مثل تفسیر و ترفیق اما
 از وجه قرأت مثل قرأت که خوانده اند با آن چون و علی الذین یطیقونه و علی الذین یطوقونه اما از علوم عربیت
 و مشکلات آن بسیار است مثل قوله فعدا من ایاهام اخر که اختلاف کرده اند آنکه نحو در آن که معدول انرا حست با از اخر
 من و بر کلا التقدرین اینجا اشکال است که مندر فیه نشو و گهر کس را که راجح باشد درین علم و مشکلات باب موصولات و الف
 لام و اضمار لا یطیقونه و غیر آن از معانی مثل آنکه یا ایها الذین امنوا ترغیب و تکریم است مردای امتثال او که
 کتب تسلیم است حرمت را و ایام معدودات بیان است مرهولت این تکلیف را و تقویت است مردول ضعیف را
 و از آن سامت است ازل آنکه حوی ندارد در ریاضت لاله که تنقون بیانت مر سعادتی را که مرتب گردانیده بران آنجا
 که فرمود ان الله مع الذین اتقوا و در ضمن کان منکم مریضا و علی سفر لطفت است از الله تعالی و رحمت مر محاب
 غدار را و مقدم داشت مریض را که عذرا و قوی ترست و تیزین در ضمن نطوع خبیل می شاید که از برای تعلیل باشد و در نطو
 خبیله از برای تعظیم و در ایراد نطوع دال بر تکلف و جمله فعلیه ما ضویه داله بر تعلیل در شرط و جمله سبیه در جزای لفظهاست که
 پوشیده نیست و در دران نضمو ما خبیر لکم اجلال شان صوم است و بیان آنکه چنانچه نفس را طبع جمع بهرست
 از شباع فقیر و اگر چه دران اشباع فقیر فضل عظیم است و تیزین در وی از برای تعظیم است و دیگر از لطافت حق است که
 معین نگردد مقدار خیریت را و در خبیر لکم اشارت است بآنکه حضرت ابلی نیازت از عالمیان و از صوم ایشان و دران کمتر
 تعلمون و وجه است از وقایع و اسرار و در ایراد شرط نیز و در انزل فیه القرآن در دست آنچه از اشاعت خیر و برکت و مراد
 بسبب انزال قرآن در وی بآنکه پیوسته میگرد میان راجع گرد میان هدی و بینات من الهدی و الفرجان و در
 فمن شهد منکم الشهر فلیصمه دون فی الشهر و در فلیصمه فیه دلالت است بر استیجاب و در یرید الله بکمل الیبر

و لایزید بگو العسر انواع الطاف ربوبیت و رحمت است و قد یحیی المضاع المثلث للاستمرار و صبح گردانیدن اراده
عسر او اگر چه اول مستزیم نفی عسرت و این از کمال رحمت اوست و در تقدیم تکمیل عدت اشارت است بآنکه اهتمام نمایند
بدان و تقدیم تکمیل بر شکر با وجوب شکر اشارت است بشرف و فضل و تکبیر اگر چه چنین بودی اقتلاح نماز با بودی و او اکثر از کار است
از برای آنکه او ذکر مصلین است و اقتتاح و انتقال و ذکر حاج است در و با و و تلا و ذکر صلیمین است در شب عید و روز عید و ذکر
اهل ایماست در ایام تشریف بر سبیل و وجوب در ایام معدودات و معلومات و ذکر عزرات و ذکر سفون از برای ترویج اموات
و تعلیق وی با شرف نعم که هدایت است لیل ظاهرت بر فضل وی و حذف مفعول تشکر و آن از برای تزیین اوست مبتدئ
فعل لازم یا غیر آن قوله تعالی و اذ اساء لك عبادی عنی ایرا و اذ با ضی دال بر تحقیق تیز گردانیدن است بر رسول الله تعالی
و در فاتی قریب النوع تا کبیر است و لفظ قریب مبالغت است در وی در قرب و در واجب دعوة الداع اذ ادع ان انواع
الطاف است یکی آنکه مقید نکرو اجابت را بصفته یعنی نفرمود که اجابت مؤمنان راست یا مسلمانان را یا عجمان را یا عارفان را
یا مستقیان را یا صالحان را یا صدیقان را یا مقربان را یا غیر ایشان را بلکه گفت دعوة الداع اذ ادع ان یعنی خواندن خواننده را از
هر صفت که باشد تا منقطع نگردد از وی امید هیچ فردی از افراد از هیچ صفت از برای آنکه پناه نیارزند است و التوجه همه خلایق
در جواب است و در اذ ادع ان اشارت است بآنکه اقطعی است یعنی هر دو عا که باشد از غیر شرکت شرط امر اجابت دعوات را و در
فلیستجی بولی اشارت میکند بآنکه لازم است بر بندگان که در وی آرند با الطاف حضرت او بخدمات و در تقدیم اجابت اشارت
است بآنکه او شمره ایماست و در لعلهم یرشدون اطلاع است و در فتح باب ملکوت بر ایشان و فتح چیزهای که بر طمس
ایشان منظور کند از برای آنکه این رشاد هدایت خاص است و آن هدایت است که فی قوله تعالی و من یؤمن بالله یتهد قلبه
و قوله تعالی و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا و قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یتهد بهم
سبیلنا و در داخل لکم لیلۃ الصیام الوقت الایه بیانست مریدید الله بگو الیسر و ایضا بیانست مرآن را
چون مباح کرد مرایشان را حظوظ روحانی که آن خوانندست مرشد تعالی و لذت مناجات وی است مباح گردانید مرایشان را حظوظ
جسمانی تا کمال تزیین حاصل گردد و حظوظ روحانی را مقدم داشت بر جسمانی که آن کمال مطلق است و در داخل لکم اظہار
لطف است و تقدیم لیلۃ الصیام علی الوقت از برای آنست که آن اہم است اینجا و استنباط است بذکر آن و الارفت
حلال است مرایشان را در غیر آن و در تقدیم هن لباس لکم اشارت بذات است که میل در ایشان بیشتر است و در علم الله
انکم کنتم تختنا فون انفسکم فتاب علیکم و عنی عنکم ازالت و حشت عباد است و اظہار الطاف وی تا آن
اختیار سبب بُعد و حجاب ایشان نگردد و در فالان باشروهن دلیل است بر استحباب مباشرت در ایالی رمضان و
لومرہ چون حلال کرد حق سبحانه تعالی مباشرت را در آن و فرمود اصل لکم لیلۃ الصیام الوقت و بعد از آن مر کرد
بآنکه فلان باشروهن پس خالی نباشد از انتخاب در و استخوانا کتب الله لکم اشارت است بسوی آنکه بجز پندیده آنچه
خداوند تقدیر کرده از فرزند نه آنکه او هوای نفس خود خواهد از برای آنکه او عمید اند عواقب امور را و خیریت این و مبت را و خداوند
عالم است بعواقب امور کما و بدانند که مبت داده و هدیه خداوند است از ان طول نباشد چنانکه شناخته و دانسته درین آیت قوله

تعالی الله ملك السموات والارض یهب لمن یشاء اناثا لآیه دور کوا و اشر بو انشارتت با کلاکل مقدم است
بر شرب پس اگر موزره ازند شربت را در دعوت و ضیافت و غیر آن از اکل طعام فله دلیل و نیز انشارتت در وی با استحباب
تا خیر سحر و در حتی پندین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر اشارتت است با آنکه حکم صوم تعلق میگردد
باول صبح چون ظاهر شود مثل خیطی دورا نتموالصیام الی اللیل احکام است و آن جواز نیست بر روزی آنکه اگر اکل و شارب
و جماع امتداد نمایند بر افعال ثلاثه تا اول ظهر صبح و منقطع گردانند آن افعال را در صبح روزی ایشان باطل نشود در آن
دور و لا یقتضون و هن و انتم عاکفون فی المساجد اشارتت اول آنکه هر روز ارادت ملازمت باب ربوبیت باشد بر وی با و
بترک حظوظ و لذت جسمانی خاصه شهوات نفسانی قطع گردد از روی صحبت ماست به قطع کن صحبت دل و جان را به هر که
منشور کعبه میخورد طی کند محنت بیابان را به دویم آنکه هر کس حاضر شود بر عنقه احدیت واجب باشد بر وی حفظ حرمت آن
سیم آنکه هر کس آلوده شود بمقتضی شهوت از برای شهوت از برای انجذاب از عالم قدس سوی عالم انس پس در دور بود از
بساط انس شمع داری سراگرد نه دور از برانه مادوست کثیر تو نداری سرا اما نکات از علم بیان نیز بسیار است مثل تشبیه
بلوغ و قن فی قوله تعالی حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر و اگر من الفجر نفرمودی
هر آینه استغاره بودی و تشبیه واقع در حدیثی است فی قوله تعالی هت لباس لکم و انتم لباس لهن و اما الیدیع همچون
لف و نشر واقع فی قوله و لتکلموا العده و لتکبروا الله علی ما هذ لکم و لعلکم تشکرون و همچون جناس واقع فی قوله
فمن تطوع خیرا فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون و آنچه در هن لباس لکم و انتم لباس لهن
است از محسنات است اما از مضایح و معظمت در آن بسیار است پس هر کس او را یقین بود بفرقان و ایمان بود بقرآن
فهم کند ازین آیت که فرمود ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون کل مواظب از برای آنکه حاصل کل بر عظمت یک چیز را بگوید
و این بیدار شدن است از خواب غفلت قال الله تعالی قل ایما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله شیخ الاسلام میسر است
خواججه عبدالنصاری هر وی رحمه الله در منازل سایرین خود می آورد در اشارتین آیت که ان تقوموا لله من سینه
الغفلة یعنی بیدار شوید از خواب غفلت پس حاصل سخن آنست که مواظب از برای بیدار بست و مراد از بیداری شی واحد
است و آن معرفت خیر است از شر و اختیار خیر برتر پس چون مدوست نماید مستقیظ از خواب غفلت برین طریق اشرف و اصل
نفسه بنور بهیاس در طلب معرفت آن چیزی شود که او خیر است و بر میگردد خصوصاً در وقت مضیق فروخت بازگان
چو در آب و فتد دست در کالای بهتر نیز پس خداوند عزوجل در مرتبه اولی فرمود من تطوع خیرا فهو خیر له و بعد
از ان میطلبه خیر را از خیر و هلم جوا تا برسد بمقصد قضی و رفیق اعلی چنانکه فرمود ان تصوموا خیر لکم و این معنی
اشارتت با آنکه ایجاب نفس باره که دشمن خداوند است بهتر است از اشباع دوستی از دوستان شی پس از ان اشارت کرد
بدرج ترقیات و فرمود ان کنتم تعلمون یعنی اگر شما از اهل علم و تدبر بیدار خیر را پس خیر را تا آن هنگام که و هلم شوید
بسوی آنکه او را خیر کبر است اشارت واقع در حدیثی بسوی مقامات سایرین باشد و الی الله فی الله بسیار است شیخ نجم الدین
در منارات السائرین میگوید مقامات ولایت و نبوت تقوی و زهد و دروینا و صبر و بلوی و رضا بقضنا و محبت مولی با برینیکه

| | | |
|---|---|---|
| در میکرده ساکن شوم بروش خود گیرم سبو تا مردگان گور با افتان کنند و شورشور با | ای ساقی پنهان من وی طریقی شخسان من گبران چو صدیقان نشوند آیند اندر جستجو | بوی بگیرستان بیرمز بگورستان بگو در منزه النواظر می آر که ابو حمزه بغدادی |
|---|---|---|

از جمله سیاحتان بود در غلبات سکر و جذبه بیابان زور رفت سالها در بادیه ماند آنکه صید را خاطر می در آمد که ابو حمزه بیند او را کپی
جعبه نوری و مشایخ او در جمله استقبال کردند چون از کوفه بیرون رفتند ابو حمزه را دیدند که از بادیه برآمد گوشت و پوست بر سخنان او
خسک گشته و همچنان در سر خار عشق و ارادت میگفت شعر مست ازل آمدیم و مستیم هنوز با ده زبان خود شستیم هنوز
و همچنان شور کمان می آمد نوری گفتم یا شیخ هل تنغیر الاسرار بتغیر الصفات جواب داد و گفت هکذا صیر فی شعر
قطع فقا دالم من : بشرد فی عمر بخان عجمی عن وطنی : اذا غیبت بلا اذ بدلا غیبی ذی یقول هایما شهید
فا شهید و الله هدی بذالهی بجزمت اولیای خود مارا از شراب ایشان چاشنی کراست فرمای بنگ و چون لطفک

فصل سیم در بیان صوم و شرط و رکن و حکم و تفسیر و

نفته و شرعاً و فرائض و می و تمام و طایف و می

بدانکه هر صوم را سبب است و شرط و حکم و رکن و تفسیر نفته و شرعاً چنانکه صاحب بنایه در نهایت ذکر آن کرده است اما
تفسیر وی نفته و شرعاً بدانکه صوم در نیت باز ایستادن است از هر چیز که باشد در هر وقت که باشد و در شرع عبارت است
از اساک مخصوص و آن باز ایستادن است از مفطرات ثلثه که آن اکل و شرب و وطی است بصفه مخصوص آن قصد
تقرب است با اله تعالی از شخص مخصوص که او بنده مسلمان است بصفه مخصوص که آن طهارت است از حیض و نفاس
در زمان مخصوص که آن بیاض روز است از طلوع فجر و دویم تا غروب آفتاب اما سبب می و آن شهود شهر است اما شرط
وی سه نوع است شرط لغز و جوب آن اسلام و بلوغ و عقل است و شرط و جوب داوان صحت است و اقامت و شرط
صحت داوان وقت قابل است هر صوم را یعنی روزه و نیت و پاک از حیض و نفاس در زمان مخصوص که آن بیاض روز است
از طلوع فجر و دویم تا غروب آفتاب ما رکن وی و آن منع نفس است از مفطرات اما حکم وی ثواب است در آخرت در نخته میگو عقل
شرط و جوب صوم نیست و شرط او ای صوم نیز نیست تا میگویم که صوم رمضان واجب میشود بر مجنون زیرا که اگر دیوانه شود
در بعضی از ماه پس بهوش باز آید قضا بروی لازم آید اما سماع نیز از شرط و جوب است و اگر چه یاد کرده اول در نهایت زیرا که
اگر کسی اسلام آورد در میان کفار و غیره ضعیف است صوم بدو نیز واجب است تا عذاب کرده نشود و نیز صوم اما تمام صوم بدانکه عامه
فقها صوم را سه قسم کرده اند مثل فقیه ابواللیث رحمه الله و فرزند و صاحب بنایه و کافی و غیر ایشان و گفته اند صوم رمضان
فرض است بر هر مسلمان مکلف ادا می آن و قضا می آن و صوم نذر و کفارات واجب است و هر روزه که غیر این دو بود
بود این تقسیم و جزئی است اما تقسیم در نخته الفقها میگویند صوم شرعی چهار نوع است هشت ازان در کتاب مذکور است
یعنی در قرآن چهار مرتبه و آن صوم رمضان است و صوم کفارت چهار و صوم کفارت قتل و صوم کفارت یمن و چهار

دیگر صاحب وی نیست اگر خواهد پیوسته دارد و اگر خواهد متفرق و آن قضای صوم رمضان است و صوم منته و صوم جزئی
 صید و صوم کفارت حلق و شش مذکورست در سنت یعنی حدیث و آن صوم کفارت فطرت در ماه رمضان عمد و صوم
 نذر و صوم تطوع و صوم واجب بسوگند چنانکه گوید سوگند بخدا که یک ماه روزه دارد و صوم اعتکاف و صوم قضای تطوع چون
 فاسد گرداند آنرا و این قول عامه علی است و امام شافعی ح درین مسایل در سه جا خلاف کرده است اول آنکه میگوید صوم
 کفارت بین متتابعه نیست دوم آنکه صوم اعتکاف واجب نیست سیم آنکه قضا صوم تطوع واجب نیست اما تفسیر سیوط
 در کتاب الاشراف که آن کتابست که ذکر کرده است در وی محل کتاب امام ربانی محمد بن حسن شیبانی رحمه الله در اینجا میگوید صوم
 برچهل نوع است از آنجمله ده واجب است و ده نهی و ده مرغوب غیر از اینها ده دیگر پنج از آن تأویب و سه از آن اذن و دو
 مباح اما آن ده که واجب است روزه ماه رمضان و روزه قضای رمضان و صوم کفارت افطار در رمضان از خوردن
 یا آشامیدن یا جماع کردن و صوم منته و جزای صید و صوم نذر و صوم کفارت یمن و صوم کفارت ظهار و صوم مثل خطا
 و صوم کفارت حلق و صوم اعتکاف اما منتهیات روزه روز شگ در وقت عید فطر و روزه عید یعنی از روزه ایام تشریق و صوم
 صمت و صوم وصال و صوم عرفه در عرفات نزد شافعیه اما نزد علما با جایزست و تخصیص روز شنبه و تخصیص روز جمعه و
 صوم مسافر وقتی که بروی حرج شود اما مرغوبات صوم محرم و صوم حبس صوم شعبان و صوم شش روز از شوال و
 صوم عشره ذی الحجه و صوم عرفه یعنی در عرفات و صوم ایام بیض و صوم دو شنبه و صوم یوم و افطار یوم و این روزه
 داوود پیغمبر علیه السلام اما تأویب و آن صوم مسافرست چون برسد و صوم جایض چون پاک شود و صوم نفسا چون
 پاک شود و روزه کودک وقتی که بالغ شود و صوم کافر وقتی که اسلام آورد اما اذن بی صوم زن باذن شوهر و صوم ملوک باذن
 مولاه و صوم جهان باذن میزبان یعنی در فعل یعنی این سه طائفه را صوم فعل نشانید باذن این سه طائفه دیگر اما مباح و صوم
 مباح دو است یکی مر بیض چون که قادر شود و صوم دوم مسافر که قادر شود و بر صوم و الله اعلم این جمله از کتاب اشراف است که کل
 کتاب امام محمد بن حنیف رحمه الله اما فرایض صوم سه است شناختن وقت و نگاهداشتن آن و نیت با اذیتادن از خوردن
 و آشامیدن و جماع کردن و از هر چیز که منافی صوم باشد از اول صبح صادق یا از وقت منظرات او چنانکه روایت مجیط
 است تا فرو شدن آفتاب در محیط و ذخیره میگوید اگر کسی گوید نیت کردم فدا روزه دارم انشاء الله یا گوید روزه دارم منته
 انشاء الله درین مسئله از اصحاب ما رحمه الله روایتی نیست اما امام شمس لاکه حلوانی رح میگوید درین قیاس استحسان است
 قیاس آنست که او صایم نمیکرد و استحسان آنست که صایم میگردد و هم در محیط میگوید باطل سخنبت است مرصوم را و این
 روایت منقول است از امام محمد بن ادریس عمر نسفی رح در ذخیره و تقالی می آرد اگر آب در دهان او در آید در وقت غسل کردن فرورود
 بجلت و سه تبا نشود روزه وی مگر آنکه غذا آب در دهان خود بریزد و این روایت مروی از نصیر است رحمه الله در قادی
 ظهیر می آرد نیز از نصیر که اگر غسل میکرد و آب بجلت وی در آمد روزه وی تبا نشود در ذخیره و تقالی میگوید چون گاه در
 در دهان خود چیزی را که خوردنی نباشد ببرد و وی فرورود روزه وی تبا نشود در محیط می آرد که طعامی را بر زمین برست
 و بجلت خود فروگذاشت مادامی که آن طعام سرد و باشد بان رسته روزه تبا نشود و اگر قطع شود از آن رسته در حلق نیز

چنین روایت کرده است از امام ابو یوسف در شرح امام شمس الامنه حلوانی در محیط می آرود که اگر غسل کرد پس آب درآید در گوش وی با نفاق روزه وی تباہ نشود در ذخیره و محیط و تقادوی و انقعات صدر شهید و غیر آن میگوید که اگر نیت کرد پیش از فرو شدن آفتاب که فردا روزه دار نیت وی درست نبود در ذخیره و محیط و کتاب غریب را و آیه آورده که اگر نیت کرد در شب که روزه دارد با مداد بعد از آن غنیمت کرد که روزه ندارد و چون با مداد شد روزه داشت روزه وی جایز نباشد زیرا که نیت اول شکسته شد بروج و بعد از آن عزیمت دیگر نکرد پس این روزه با نفاق خالی از نیت پس روزه نباشد محیط میگوید دیگر سطح طعام بخورد عدلی او را خبر کرد که صبح شده است او انقعات نمود و ترک طعام خوردن نکرد بروی همین قضا بود و کفارت لازم نیاید برای آنکه او پیش از اخبار اکل کرده و روزه وی فاسد شده بی کفارت پس لازم نیاید کفارت با کلی که بعد از آن یافت شود اما اگر پیش از اخبار طعام بخورد و بعد از اخبار طعام خورد کفارت بروی لازم شود و الله اعلم از باب صوم چند مسئله که مهم بود اینجا یاد کرده شد و باقی مایل صوم بروج بکتاب تقبی باید کرد اما وظایف صوم و آن احتراز است زهر چنانکه زهر روزه را بر دور زهر تیره کند از غنیمت و دروغ و سخن چینی و نظر در موضع زینت نساء و خیار نیت و نخس و دشنام و رفت و صحبت و نحو و کل محرمات مذکور است

لقوله علیا سلام من لم یدع قول الزور و العمل به فلیس لله حاجه فان یدع طعامه و تنه و تراه یعنی هر کس ترک کند سخن دروغ و عمل را بوی پس خداوند را حاجت نیست باین که بنده ترک طعام و شراب خورد کند یعنی قبول نکند خداوند روزه بنده را که ترک ازین ناشایسته تاملند در صحیح بخاری و سنن ابوداؤد و ابوعبسی و نسائی و ابن ماجه و کتاب حافظ عبد العظیم منذری مصری می آرود که رفت را اطلاق کرده اند و جماع الاوه کرده اند و اطلاق کرده اند و نخس اراده کرده اند و اطلاق کرده اند و الاوه کرده اند با و خطاب مرد و مرزن را و آنچه تعلق جماع دارد و بسیاری از علل برانند که هر دو بر نیت درین حدیث مختصراً روی کلام است اما صحبت و سب و بیدار و بیدار و آواز بلند کردن و اضطراب اصوات است در خصوصت کردن کذا قال حافظ عبد العظیم منذری القندی صحیح بخاری و کتاب حاکم ابو عبد الله منذر نیشاپوری و کتاب ابن ماجه و نسائی و صحیح امام الامنه محمد بن یحیی بن خزیمه می آرود این حدیث را قال النبی علیه السلام ید صایم لیس له من صیامه الا الجمع و یدب قائم لیس له من قیامه الا السهم یعنی بسا روزه دارد که او را از روزه داشتن فائده نیست الا اگر سگی و بسا نماز گذار که او را نفعی نیست از قیام وی الا بیداری می آید بدین روایت که بسا روزه دارد که نیست حظ وی از روزه داشتن جز اگر سگی و تشنگی چیزی دیگر نیست و از قیام شب جز بیداری در او سطرانی می آرود و روایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس ترک کند خنأ و کذب را حاجت نیست هر خداوند را باین که او طعام و شراب خود را بگذارد در رهنی میگوید خنأ و کذب است در قول و ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود روزه داشتن آن نیست که کسی از اکل و شرب باز ایستد یعنی ترک خوردن و آشامیدن کند این است و جز این نیست که روزه داشتن آنست که ترک نمودن نخس کند پس اگر در شام دهد ترا کسی بگوید بدستی که من روزه میدارم یعنی تو نیز در شام مده و بجا بشتول شو که آن از نقات و خناسست طبع میباشد که در شام دهند تا در جواب آن دشنام شوند فقطعه دشنام دهند ز حبسی پنجاه چوبه بخیز شنبیدن چه اگر سنگ بگذرد ترا چه گوئی چه تو باز تو امین گردیدن بلکه باید مکافات وی به نیکوی کنی که گفته اند شمشیر بدی را

در صحیح بخاری

بدی سهل باشد جز آنکه مردی حسن اے من اسباب مقصود از روزه و سایر طاعات و عبادات رضای حق است چون رضای او طلبی شایسته رحمت و رضای او شوی حکایت نقل است که معروف کرخی حج روزه دار بود که در بازار بغداد میگذاشت و روز بنام دیگر سیده بود سقانی آواز داد که رحم الله من شرب من مانی رحمت کند خداوند بر بنده که ازین آب من بیا شام معروف آب از دست وی رستاند و میانشا میدا صاحب گفتند شجاعت روزه دار بودی گفت آری ولیکن بدعای این سقا بنک کردم چون معروف وفات یافت او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد و گفت ما را در کار دعای آن

شکار کرد الهی با خلاص دوستان خود ما را با ایشان بخش

فصل چهارم در فضیلت شصت روز رمضان میان مزد و ثواب روزه داران در وی

در صبح بخاری می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود چون ماه رمضان شود در هائے بهشت کشته شود و در هر ای دو نوح بسته شود و شنباطین غل کرده شوند بظلمای حکم در صبح مسلم بر دینت دیگر جان آمده است که در هائی رحمت کشته شود و در هر ای دو نوح بسته شود و شنباطین در زنجیر یا در کوزه شوند در کتاب امام الاثر محمد بن اسحق بن خزیمه رحمه الله می آید این حدیث را بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت روزی همراه شهبان رسول خدا صلی الله علیه و سلم خطبه کرد ما را پس گفت ای مردمان بدستیک سایه افکن بر شما ماه بزرگی مبارکی ماهی که در وی شبی است که بهتر از هزار ماه است فریضه گردانید خداوند روزه این ماه را و نطق گردانید قیام شبها می و بر هر کس تقرب جوید باشد تعالی درین ماه بخصلت از خیر چنان باشد که فریضه در خیر این ماه ادا کرده باشد و هر کس فریضه درین ماه ادا کند همچنان باشد که بقصد فریضه در خیر این ماه ادا کرده باشد و این ماه صبر است و ثواب صبر بهشت است و ماه مواصلت است و ماهی است که زیادت شود در وی رزق بنده مؤمن هر کس درین ماه روزه داری را بکشاید گناہان وی آفریده شود و حق تعالی او را آزاد گرداند اگر آتش و نوح و باشد هر اول مثل اجر آن روزه دار از غیر آنکه از هر دو آن روزه دار چیزی کم شود و گفتند یا رسول الله هر یک زمان تواند که روزه روزه داری بکشاید و او را سیر طعام کند رسول علیه اسلام فرمود که خداوند غرور و جل این ثواب کسی را عطا دهد که روزه روزه داری را بکشاید بیک خرمایا بیک شربت آب یا بیک چشاندن شیر و این ماهیست که اول او رحمت است و او سواد مغفرت و آخرو ای آزاد است اگر آتش و نوح هر کس سبک گرداند از ملوک خود کار بارادین ماه پیام ز خداوند تعالی مراد او آزاد گرداند او را آزاد آتش و نوح پس بسیار گردانید درین ماه چهار خصلت را دو خصلت که بان را ضعی گردانید پروردگار خود را و دو خصلت که بی نیاز نیستید شما از آن آما آن دو خصلت که رضای حق طلبید بان کلمه شهادت گفتن است و آخرش خواستن از حضرت وی و آما آن دو خصلت که از آن بی نیاز نیستید آنست که بهشت طلبید از پروردگار خود و پناه جوید بوی از نوح و هر کس آبی دهد روزه داری را حق تعالی سیراب گرداند آن بنده را از جوع من که تشنه نگردد و تا آن زمان که بهشت در آید و او را از بن حبان در کتاب لکنهاب خودی آرد و با خضار من و عبارات از آن چهار خصلت این است لا اله الا الله نستعظ بالله نساء لك الجنة و نعوذ من النار در کتاب حافظ جلیل ابو بکر سیفی در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم مے آید

مردمان

بروایت ابو سعید خدری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود چون شب اول رمضان شود در آن شبی که گشاده شود
 هیچ درازان در هاست نشود و تا شب آخر رمضان و هیچ بنده مؤمن نباشند که در این شبی که گشاده شود الا آنکه بنویسد
 خداوند تعالی بر هر سجده مر آن بنده را هزار پانصد نیکی و بناگذازد برای وی خانه و در بهشت از یاقوت سرخ مر آن خانه شصت
 هزار در باشد هر دور بر ازان که کوشی باشد از سرخ مر صیقوت سرخ پس چون بنده مؤمن اول روز از ماه رمضان روز
 دارد گناه هجده مرتبه می آید هر روز از روزهای ماه رمضان که روزه دارد حکم بخمین و هر روز از برای وی بقدر هزار
 فرشته از مرزش خواهد از وقت نماز باده تا فرود آمدن آفتاب و باشد مر آن بنده را هر سجده که در ماه رمضان بیاورد روز
 یا شب درختی که دو در بهشت که پانصد سال باید تا سواری از سایه وی بگذرد و در عزیمت حافظ عبد العظیم می آید از امام
 جلیبی که مقدم است بر امام غزالی که تصفیه شیاطین در ماه رمضان احتمال یام دارد خاصه و از شیاطین مستتره قسح مراد
 باشد بدلیل آنکه ماه رمضان وقت نزول قرآنست با آسمان دنیا و کائنات المحرسة قد و فعت بالشهب قوله تعالی
 و حفظا من کل شیطان ما رد پس زیادت گزاید تصفیه را در ماه رمضان از برای مبالغه و حفظ و پیشاید که ایام و لیالی
 هر دو مراد باشد و معنی آن بود و اندر علم که شیاطین را دست نیست بر خدا و مسلمانان در ماه رمضان آنچنانکه در غیر ماه رمضان
 است از برای اشتغال مسلمانان در وی بصیام که فتح شهوات است و تبادلات قرآن در کتاب عزیمت حافظ عبد العظیم
 مندری قدسی می آید این حدیث بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که چون شب اول رمضان شود
 حق تعالی نظر کند رحمت بسوی بندگان خود و چون خداوند نظر رحمت کند بر بنده هرگز او را عذاب نکند و در هر روز از روزهای
 ماه رمضان حق تعالی هزار هزار عاصی را از آتش دفع آزاد گرداند چون شب است و نهم رمضان شود آن مقدار که در همه ماه
 رمضان آمرزیده است و آزاد گردانیده در آن شب آزاد گرداند چون شب غیبه فطر شود ملائکه در نظر آید و بگوید که جلیل
 جبار بنور خود با آنکه حضرت او را وصف نتوانند کرد و اصفان حق تعالی خطاب کند فرشتگان را در باده عید که مسلمانان در
 مصلای عید باشند که ای ملائکه چیست مر و ابر چون کار خود تمام کند ملائکه گویند خداوند آنکه مراد را تمام بدیند فرمان شود
 که ای فرشتگان گواه باشید که من که خداوندم ایشان را بیا مرزیدم و این حدیث را ابو القاسم اصفهانی روایت میکند در کتاب
 خود در کتاب الثواب بود اشع بن حیان و در کتاب بهی و در عزیمت حافظ عبد العظیم می آید این حدیث بروایت شاه مفسر
 عبد الله عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بدینستیک بهشت را راسته میگردد از اسباب از برای درآمدن ماه
 رمضان چون شب اول رمضان شود بادی از زیر عرش الهی وزان گردد که آن باد را مشیره گویند بر گهای درختان بهشت را بر
 یکدیگر زدن گیرد و حلقهای در بهشت را در حرکت آورد و از می شنوند آنرا که هرگز نشوند گان مثل آن آواز خوش نشنوده باشند
 حورالعجب بهشت بر غنای بر آیند و در میان کنگر با بایستند پس منادی میکند که بیخ طالبی هست که ما را از خداوند بخوابد پس
 حور گویند یا رضوان این چه شب است رضوان بهشت بلیک جواب گویند گویند شب اول ماه رمضان است که حق
 تعالی بگشاده است در برای بهشت را بر روزه داران است محمد پس حق تعالی فرماید که ای رضوان در برای بهشت را بگشاده
 و ای مالک در برای و درین روز در بند روزه داران است محمد صلی الله علیه و سلم و یا جبریل فرود آید زمین و شیاطین را در بند

کن و غل کن ایشانرا با غلال در وریا تا تبا نه گوانند بر است حبیب من روزه ایشان را پس حق تعالی بفرماید تا در هر شب از شبهای ماه رمضان منادی ندا می کند که هیچ سوال کننده هست که در خواب تا عطا دهم او را و هیچ آمرزش خواهنده هست تا او را بیا هر زم و هیچ توبه کننده هست تا بدم مطلوب وی کیست فرض دهد تا نگری را که بیابد او را فقر و کیست که قرص دهد و فا کننده را که دهنده حقوق است و از ظلم منزه است و دیگر فرمود که خداوند تبارک و تعالی در هر روزی از روزهای ماه رمضان هزار هزار عاصی را از آتش دفع آزاد گرداند که کل ایشان مستوجب دوزخ گشته باشند چون روز آخر ماه رمضان شود آن مقدار که از اول تا آخر ماه رمضان آمرزیده باشند در آن روز بیا هر زد و آزاد گرداند چون شب قدر شود هم گذحق تعالی امر جبرئیل را علیه السلام تا فرود آید با جمیع انبوه از ملائکه بدینا و با ایشان علم سبزی باشد آن علم را بر او کعبه نصب کنند و هر جبرئیل را هزار بال است و از آن بالها دو بال است که نمی کشاید که در شقیه پس آن دو بال خود را باز کشاید از مشرق و مغرب عالم در گذر پس جبرئیل ملائکه را بفرماید در آن کند بسوی مؤمنان تا سلام می کنند بر هر استاده و نشسته و نماز کننده و ذکر گوینده و مصافحه میکنند با ایشان و آیین بیگویند بر دعائی ایشان تا آن هنگام که صبح طلوع شود بعد از آن جبرئیل ندا کند یا معشر الملائکه الرحیل الرحیل فرشتگان گویند ای جبرئیل چه حکم کرد خداوند تعالی در حاجتت ای است محمد علیه السلام از مؤمنان جبرئیل گوید نظر کرد خداوند با ایشان درین شب پس عضو کرد از ایشان گناهای ایشان را اگر چهار گروه را پس یاران گفتند یا رسول الله آن چهار گروه کیانند فرمود که مدمن خمر و عاق مادر و پدر و قاطع رحم یعنی آنکه از صلوات رحم ببرد و مشا حن گفتند یا رسول الله مشا حن کیست فرمود که مصارم یعنی قطع کرده از مؤمنی پس چون شب عبید فطر شود آن شب البیته البجایزه گویند چون با مداد عبید شود و برانگیزد خداوند تعالی در هر شهر شهری از شهرهای مسلمانان فرشتگان را تا فرود آید بر زمین و بر سر کوهها بایستند پس منادی کنند با وازی که همه خلق بشنوند الا پریان و آدمیان که نشنوند پس فرشتگان گویند ای است محمد بیرون آید بسوی عطای پروردگار که می تا عطا دهد هر شمالا هر بزرگ و عفو کند از شما گناه بزرگ چون بمصلای عبید حاضر شدند حق تعالی خطاب کند که ای فرشتگان چیست جزای ایی وقتی که تمام کن کار خود را ملائکه گویند ای بزرگ خداوند ما وای پروردگار ما جزای وی آنکه تمام دهست هر ذر ویران شود که ای فرشته گان بدرستی که من که خداوند شمارا گواه میگیرم گواه باشید که گردانیدم ثواب ایشان از روزه و نماز ماه رمضان رضای خود و مغفرت خود را پس فرمان شود ای بندگان من بخوابید از من بعزت و جلال من که بخوابیدم و از من چیز یاد در هیچ غمها برای آخرت خود آلا آنکه عطا دهم شما را و خوابید از برای دنیا می خود مگر آنکه نظر کنم از برای شما یعنی روا کنم حاجت شما را سوگند بغرت من که پویشم ترش گناهان شما را و پرده ستاری در پیش گناهان شما دارم ما دم که امید میدارید از من سوگند بغرت من که شمارا رسوا نگردانم در میان اصحاب حدود باز گردید آمرزیده و گناهان عفو کرده شده بدینیکه شمارا از خود ارضی گردانم و من از شمار ارضی گشتم پس فرخ نمایند ملائکه و بشارت دهند مگر دیگر را آنچه عطا دهد خداوند این است را وقتی که افطار کنند از ماه رمضان یعنی چون بخورند خوشحال است محمد که این همه لطف و کرم از پروردگار ایشان در باره ایشان است قطع چون زخون صل روزه بشکنم عید باشد روزگارم روز و شب بتا بسالی مینستم بر تو عید بتا با من بر تو عید دارم روز و شب بتا بنی و خدیویت

ماه رمضان بود اما اجر صایمان ماه رمضان بشنود صحیح بخاری می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم من صام رمضان ايماناً واحتساباً غفر له ما تقدم من ذنبه یعنی هر کس روزه ماه رمضان بدارد و آنرا بخود فرض بنید و ثواب از خداوند تعالی امید دارد و آمرزیده شود گنahan گذشته وی خطاب به تفسیر ایماناً و احتساباً بآن کرده که تصدیق کند فرضیت روزه را و عنایت کند در ثواب وی از برای پاک نفس خود را و غیر کاره باشد هر روزه یعنی درازی روزه و گرانی روزه را گاه نباشد بلکه عنایت شمر و طول ایام را از برای بزرگی ثواب نام محیی است در شرح السنه می آرد که قوله احتساباً ای طلباً لوجه الله تعالی و ثوابه يقال یا فلان یحنتب الاجار و تجتبه ای یطلبها پس احتساب محنتب طلب باشد در ریاض الصلحین می آرد بروایت ابوسعید خدری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس ماه رمضان روزه دارد و بشناسد حدود و بپاؤنگاه دارد آنچه می سزد که نگاهدارند آنرا آمرزیده شود گنahan گذشته وی و این حدیث بهین عبارت در کتاب بن خرمیه و ابوبکر بیهقی و کتاب ترغیب مده است و نیز حافظ جلیل ابوبکر بیهقی در کتاب خود و حافظ عبد العظیم در کتاب خود می آرنند بروایت جابر بن عبد الله از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود عطا داده شد با من در ماه رمضان پنج کرامت که عطا نماندند هیچ پیغمبری را پیش از من مگر آنکه چون شب اول رمضان شود خداوند عزوجل نظر رحمت کند به بندگان خود و هر بنده که خداوند عزوجل باو نظر رحمت کند هرگز او را عذاب نکند و دویم آنکه بوی دهان روزه داران و وقتی که شب میگذرانند لطیبت است نزدیک خداوند از بوی مشک سیم آنکه ملائکه روزها و شبهای ماه رمضان از برای ایشان آهزش میخوانند چهارم آنکه امر کند حضرت پروردگار بهشت را که ای بهشت آماده و آراسته باش از برای بندگان من که زود باشند که ایشان را ازین رحمت و نیابراهم و مدار کرامت خود برسانم پنجم آنکه چون روز آخر ماه رمضان شود میآید خداوند عزوجل جمیع است مرا که روزه ماه رمضان داشته باشد هر دوی از میان یاران گفت که یا رسول الله آن شب قدر باشد رسول علیه السلام فرمود و ندانی که کارکنان چون فایع شوند از کار مزد ایشان آنگاه دهند در کتاب حدیث فضیلت ماه رمضان و مفرد روزه داران در وی احادیث بسیار آمده است اما دین کتاب برین چند حدیث گفت که در البی حجت ماه رمضان در روزه داران ماه رمضان نماز و روزه را قبول گردان و همه بهشت کرامت کن در برضا و تقای خود برسان این بل لعالمین

فصل پنجم در ذکر شب قدر و فضیلت دریافتن وی و بیان فرود آمدن ملائکه و نزول رحمت حق و برکات در وی

در صحیح بخاری می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود و من قام لیلته القدر ايماناً و احتساباً غفر له ما تقدم من ذنبه یعنی هر کس ایجا کند شب قدر را و آن را اعتقاد دارد و طلب ثواب کند از خداوند عزوجل آمرزیده شود هر گناه که او را از پیش گذشته و از فضیلت این شب است که حق تعالی اولاد و کلام حمید خود یاد کرده است قوله تعالی انا انزلناه فی لیلته القدر و ما ادرک ما لیلته القدر الی آخر السوره یعنی بدرستی که

فرستادیم مگر خداوندیم قرآن را در شب قدر و تفسیر مدارک میگوید بزرگ گردانید حق تعالی قرآن را باینکه اسناد انزال وی بحضرت خود کرد اما التماس کرد بضمیر وی بدون اسم ظاهر وی از برای استغناست از تنبیه بروی هم در مدارک میگوید که خداوند تعالی قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ با آسمان دنیا فرستاد بنامه بعد از آن جبرئیل علیه السلام فرود می آورد بر رسول علیه السلام تا در مدت بخت و سه سال تمام قرآن فرود آورد و تفسیر و سبطی آن را در مقابل گفت الله تعالی قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ نازل میگردانید بقدر آنکه جبرئیل در یک سال فرود می آورد بر رسول علیه السلام و این شب را لیلۃ القدر نام نهادند از برای آنکه شب تقدیر است و تقدیر یعنی تقدیر است باللیلۃ القدر نام نهاده شد از برای شرف وی بر سایر لیلیات و ما ادا در لیلۃ ما لیلۃ القدر و در سوره بقره تو ای محمد بغایت فضل شب قدر یعنی توندانی شرف و فضیلت این شب را لیکن مگر خداوندیم از برای نویسان کنیم و فراد آنرا گردانیم قوله تعالی لیلۃ القدر دخیر من الف شهر شب قدر بهتر است از هزار ماه که در وی شب قدر بنا شد و تفسیر معنی می آرد که یعنی عمل کردن در شب قدر بهتر است از عمل کردن در هزار ماه که در وی شب قدر نبود و در بیان این الصابین است که روزی برابر است و فضیلت با شب می و تفسیر و سبطی آن آرد که عطار روایت کرد از ابن عباس رضی الله عنه که رسول را صلی الله علیه و سلم خبر دادند که مردی از بنی اسرائیل هزار ماه در سبیل خدا جهاد کرده بود رسول علیه السلام را از آن معنی عجب آمد و گفتی در دل مبارک او میدانشد که کاشکی دست من مثل آن بودی مناجات کرد و گفت ای پروردگارا من است مرا انصر امم گردانیدی از روی عمر و اقل امم گردانیدی از روی عمل حق تعالی شب قدر بدو عطا داد و دل مبارک حبیب خود را تقویت فرمود و گفت ای محمد شب قدر ترا دو امتان بعد از تو بهتر از هزار ماه جهاد است بر سبیل و سبیل خداوند تا تا بر و قیامت در هر ماه رمضان و تفسیر معنی می آرد که ابن عباس رضی الله عنه گفت ملک سلیمان علیه السلام با قصد ماه بود و ملک ذوالقرنین نیز با قصد ماه بود یعنی شب قدر بهتر است از هزار ماه که در یابند از ملک سلیمان و ذوالقرنین و بعضی گفته اند شب قدر بهتر از ملک بنی اسبیه و آن هزار ماه بود از غیر زیادت و نقصان و تفسیر معنی درین معنی می آرد که حکمت در تخصیص هزار ماه آنست و الله اعلم که روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود روزی چهارتن از انبیای بنی اسرائیل هر یک پیشتر و سال عبادت کردند خداوند که یک طرفه استین در خدا عاصی نشدند و آن ایوب بود و ذکریا و عیسی و یوشع علیه السلام چون این حدیث بشنیدند تعجب نمودند از آن جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و گفت یا محمد است ترا از پیشتر و سال عبادت این پیغمبران عجب می آید که یک چشم بر هم زود در خدا عاصی نشدند بر سبیل خداوند تعالی فرستاد بر تو بهتر از آن آنگاه جبرئیل این آیت بر خواند قوله تعالی لیلۃ القدر دخیر من الف شهر مکنتم لی الکرار علیا میگوید که حق تعالی فرمود شب قدر بهتر است از هزار ماه و نفرمود بچند مرتبه پس میشاید که هزار هزار مرتبه بهتر از هزار ماه باشد و زیادت تیره دیگر آنکه نفرمود که از برای که بهتر از هزار ماه از برای صد لقیان یا از برای عالمان یا عابدان یا عایشان عالمیان بدانند که این شب قدر بهتر از هزار ماه است از برای همه مسلمانان از مطیع و عاصی و دانا و نادان و پند و آگاه و نادان و عورتان ایمان دار در مدارک میگوید سبب ارتقای فضل این شب باین غایت از برای آنست که در وی تنزل الملائکة و روح است و فضل کل امرحکیم قوله تعالی تنزل الملائکة و الروح فیها فرود آیند ملائکه و روح در شب قدر با آسمان دنیا یا زمین

انوار

و تفسیر کمال میگوید فرود آید فرشتگان از بهر آسمانی یا از سده المنه در مدارک میگوید روح جبرئیل است که در شب قدر فرود آید یا خلق انداز ملائکه که بنشینند ایشان را مگر در شب قدر یعنی نزول نکنند بدینا الا در شب قدر یا از روح رحمت حق تعالی امر او باشد و تفسیر کمال میگوید بعضی گفته اند خلقی اند مشابه فرشتگان و رویهای ایشان مانند رویهای آدمی است و گفته اند که باذن هم من کل امر یعنی فرود آید ملائکه با هم حضرت پروردگار از برای هر امر که قضا کند خداوند عزوجل از برای آن سال تا سال آینه در تفسیر معالم التریل می آرد من کل امر الخیر والبر که فعلا کقولہ تعالی یحفظونہ من امر اللہ ای با امره قوله تعالی سلام ہی ای ماهی الاسلامه یعنی تقدیر میکند حق تعالی در شب قدر مگر سلامت و خیر او قضا میکند در غیر این شب هم آفت و هم سلامت را هم بلا را و هم عافیت را در تفسیر معالم میگوید بجای گفت بدستیکه در شب قدر سلامتی است که شیطان را درین شب استطاعت عمل بد نیست یا آنکه حادث گرداند در وی آدم را در مدارک میگوید ماهی الاسلامه از برای کثرت سلام فرشتگان بر مؤمنان که ملاقی نشوند ملائکه در شب قدر با بیخ مردوزان ایمان دارا الا آنکه سلام کنند بروی حتی مطلع الفجر تا وقت بر آمدن صبح و محروم مانند از تشریف سلام و گرامت شب قدر کسانیکه کافر باشند بخداوند عزوجل و تفسیر در و کثر العباد میگوید ابی کعب رضی الله عنه گفت از رسول علیه السلام شنیدم بدو گوش خود و الا که باد و گوش من که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود شب قدر شب است و هفتم رمضان است در مصابیح و در شرح اسنه می آرد که ابی کعب گفت سوگند بدان خدای که قرآن را بحمد علیه السلام فرستاد که شب قدر شب است و هفتم رمضان است و استثنای آن در قسم خود گفته اند بچو دانی گفت بجلاستی که رسول علیه السلام خبر داد ما را از آن و فرمود که طلوع کند آفتاب در با ما و آن مثل طاسی و آفتاب را شعلع نباشد در مدارک نیز میگوید شب قدر شب است و هفتم رمضان است که اوصیفته چنین روایت کرده از عاصم و عاصم از وزیر از ابی بن کعب که قسم یاد کرد که شب قدر شب است و هفتم رمضان است و علیه الجهور در بعضی از تفاسیر می آرد از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود که شب قدر شب است و هفتم رمضان است بدلیل آنکه حق تعالی لیلۃ القدر را درین سوره سه جای آورده و معروف لیلۃ القدره است و سه نوبت و هفت باشد پس این معنی دلالت میکند بر آنکه شرف شب است و هفتم رمضان باشد و تفسیر معنی می آرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مهاجر و انصار را جمع کرد و سوال کرد از ایشان از شب قدر که کدام است آن ابن عباس رضی الله عنهما گفت که ان الله و تریح الوتر خداوند و ترست یعنی او را جنت نیست دوست دارد و تر را یعنی عدو را که طاق بود و احب تر نزد خداوند هفت است و هفتم رمضان است و آنکه در بوک ابن عباس رضی الله عنهما گفت حق تعالی آسمانها را هفت آفرید زمینها را هفت آفرید و ایام را هفت آفرید آدمی را از هفت چیز آفرید و رزق او را از هفت چیز گردانید و قول تعالی و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین الی قوله ترا نشاءناه خلقا اخر الایه پس این آیت بخواند قول تعالی اناصبنا الماء صبا الی قوله فاکهه و ابای لانما مکوحی الکلاف فی سابع السبع پس عمر گفت حسیک آا اهل علم بدین ناید کرده اند و گفته اند اقا لیم هفت است و بجا هفت است و طواف هفت است و سعی هفت است و درمی هفت است و اعضا هفت است و سجد هفت هفت است و از سبب هفت حرام است و از سبب هفت حرام است و از رضاع هفت

حرام است و بلائی ایوب علیه السلام بهفت است و بعضی گفته اند هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بوده است مدت بلائی دمی و خطرا بویکه هفت سال بوده است و انزال قرآن بهفت حرف است لا اله الا الله محمد رسول الله هفت کلمه است و حیوة هفت است ملائکه و جن و انس و شیاطین و بهایم و سبلع و طیور و بهوام و درهائی و وزج هفت است و اصحاب کهف هفت است و بقرات هفت است و سنبلات هفت است و ابام هفت است و ساعات هفت است و فاخته هفت است آیت است در وی هفت حرف نیست تا وحیم و خا و زا و طین و طا و فا و او انعم هفت است انما ابراهیم و اسمعیل و ایوب بقیوة و یوسف و موسی و عیسی و ملائکه هفت صنف اند حله عش و مقربون و کرا یون و روحانین و سفره و کتبه و بره و کواکب سیاره نیز هفت است زحل و مریخ و مشتری و عطارد و زهره و شمس و قمر و بعضی از اهل علم گفته اند فی قوله تعالی فی لیلته مبارکه که از اول این سوره تا مبارک است و هفت حرف است یعنی این اعداد اولت بران میکند که شب قدر شب است و هفتم باشد تا انزلنا فی لیلته مبارکه ای فی لیلته فیها الرحمة و المخفرة و البرکة و هی لیلته القدر المبارکة الکثیرة الخیر رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس در شب قدر بکلیا سوره انا انزلنا ه بخواند دست تر باشد بنزد من از آنکه قرآن را ختم کند در غیر این شب و یک تسبیح یا یک تحمید یا یک تهلیل که در شب قدر بگوید دست تر باشد بنزد من از هفت صد هزار تسبیح یا تحمید یا تهلیل و غیر این شب و قیام دین شب بقدر آنکه رای گو سفند را بد و شد دست تر دارم از قیام یک ماهه و این حدیث در تفسیر معنی است و نیز در تفسیر معنی می آرد بروایت کعب بن جراح رضی الله عنه که هر کس در شب قدر سه بار بگوید لا اله الا الله چون یک بار بگوید همه گناهان وی آمرزیده شود چون بار دوم بگوید ازاد و فرخ نجات یابد چون بار سوم بگوید بهشت در آید و صبح نسائی و ترمذی و ابن ماجه و غیر ایشان می آرد با سینه صحیح از ما در مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و سلم سوال کردم که یا رسول الله اگر شب قدر را بدانم در وی چه گویم رسول علیه السلام فرمود بگو می اللهم انک عفو عاصی العفو فاعف عنی و در روایت کتاب عمل یوم ولیله من ابن اسنی چنانست که اللهم انک عفو عاصی عنی بدانکه انک تفسیر و فقهای است منقذ اند بر آنکه شب قدر از میان است برگرفته نشده است و ثابت است در هر ماه رمضان و او در دو سه آخر رمضان است اما اختلاف است در آنکه آن کدام شب است بعضی گفته اند شب بخت و یکم است و این روایت ابو سعید خدریست رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم در شرح السنه می آرد که امام شافعی رح گفت اصح اقوال و قوی ترین روایات نزد من آنست که شب قدر شب است و یکم رمضان است و بعضی گفته اند شب بخت و یکم است و این روایت عبدالقادر بن انیس است و بعضی گفته اند شب بخت و یکم است و بعضی گفته اند شب بخت و هفتم است و بعضی گفته اند شب بخت و نهم است و این هر سه روایت از عباده بن الصامت است در یک حدیث صحیح بخاری در ریاض الصایمین می آرد که شب قدر گواست در دو سه آخر رمضان این روایت ابو قلزبه است و این از برای آنست که طالب وی شبهای بسیار زنده دارد تا تحقیق او را بداند و الله اعلم و حدیث فضیلت شب قدر در فصل فضایل شهر رمضان که قبیل این فصل است آورده شده بروایت ابن عباس رضی الله عنها از انجا باز طلبه الهی بحر است شب قدر ما مسکینان را توفیق در یافتن شب قدر کرامت فرمائی و ثواب

در بیان آن

در یابندگان این شب روزی گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

فصل ششم در فضیلت صوم مطلق

بدانکه در کتب محدثان معتد چون صحیحین و صحیح نسائی و ترمذی و غیر آن می آید روایت ابو سعید رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بیچ بنده باشد که در سبیل خداوند یک روز روزه دارد الا آنکه دو گرداند خداوند تعالی بآن روز و زوی آن بنده را از آتش دوزخ مقدار هفتاد سال راه حافظ عبد العظیم در کتاب ترغیب خود میگوید بعضی گفته اند از سبیل خداوند مراد جهاد است و بعضی گفته اند عام است از برای آنکه هر طاعت که واقع شود از برای خداوند آن در سبیل وی خواهد بود و در صحیح ابن ماجه روایت ابو هریره از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لكل شیء ذکوة و ذکوة الجسد الصوم و الصیام نصف الصبر یعنی هر چیز بر ذکوة است و ذکوة جسد روزه است و صیام نیمه صبر است و بعضی از تفاسیر می آرد درین آیت قوله تعالی اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهما الآیة از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که عاریا سر را گفت رضی الله عنها که کل تمتعات دنیا شش چیز است اکل و شرب و وقوع و لبس و مسکن و مرکب پس ازینجا معلوم میشود معنی قول رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود الصیام نصف الصبر زیرا که صیام در شرح باز استاد است از خوردن و آتش میدن و جماع کردن و این نصف تمتعات استندیزی است پس ثبات شد که صیام نصف صبر باشد این عمر رضی الله عنها روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اعمال بنده یک خداوند هفت است دو عمل که موجب است که ثواب است که با مثال خود است و یک عمل است که به بر خود است و یک عمل است که به هفت صد مثل خود است و یک عمل است که ثواب عامل آنرا جز خداوند کس نداند اما آن دو عمل که موجب اندکی است که هر کس مطلق شود بخداوند و شریک نماند باشد با و چیز یا حضرت او را با خلاص پرستیده باشد واجب شود هر آن بنده را بهشت و هر کس مطلق شود با خداوند و شریک آورده باشد با خداوند چیز یا واجب شود مراد و فرخ اما آن دو عمل که با مثال خود اندکی است که هر کس بدی کند جز او داده شود بمثل آن و هر کس نیت نیکو کند و عمل در نیاید و جز او داده شود بمثل آن یعنی یکی را یکی دهند در هر دو صورت اما آنکه در برابر خود است آنست که چون نیکویی کنی یکی را ده جزایا بد بخلاف بدی که یکی را یکی یا بدکارتر اما آن عمل که به هفت صد برابر خود است آنست که از مال حلال خود نفقه کند در سبیل خداوند هر دم و دنیا را که داده باشد هفت صد جزایا بد اما آن عمل که ثواب آن عمل جز خداوند کس نداند آن روز است که از برای خداوند است جزای وی جز خداوند کس نداند و این حد در او وسط طبرانی و صحیح ابن حبان و کتاب بیقی است و در ترغیب حافظ عبد العظیم مندری قدسی نیز هست و در سنن امام احمد می آید با سند لا باس بروایت حذیفه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس بگوید لا اله الا الله و ختم کرده شود عمر و کس برین کلمه در آید و بهشت و هر کس روزه دارد یک روز از برای رضای خدا و ختم عمر وی بران شود در آید و بهشت و هر کس که صدقه دهد از برای رضای خداوند و ختم عمر وی بران شود در آید و بهشت و در کتاب ابو القاسم صفهانی می آید این حدیث باین روایت که یا حذیفه من ختم له بصیام بریده وجهه الله عزوجل ادخل الله الجنة یعنی ای

و در

حذیفه هر کس ختم وی بروزه یک روز شود که بان رضای حق خواسته باشد و اگر خداوند او را در بر پشت در کنا بیستی می آورد
 بر عایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود بدستبیکم روزه دار را نزدیک روزه کشان می هر آینه
 دعا ایست که در نشود عبد الله بن ابی بلبکه میگوید که از عبد الله شکر شنووم که در وقت روزه کشان میگفت اللهم انی
 اسألك برحمتك التي وسعت كل شیء ان تغفر لى ذنوبى ابو هریره روایت میکند از رسول صلی
 علیه وسلم که فرمود سه گروه اند که دعای ایشان رد نشود دعای روزه دار وقت روزه کشان دعا امام عادل دعای مظلوم و دعای مظلوم
 را برود و خداوند فوق غمام و کشاده شود درهای آسمان از برای عای وی حضرت حق تعالی گوید سوگند بعزت من که مددگاری نم ترا
 و اگر چه بعد از روزگاری باشد و این حدیث در موطای امام مالک در صحیح ترمذی و ابن ماجه و ابن خزیمه است در کتاب بزار
 می آورد که رسول علیه السلام فرمود سه گروه اند که سزاست که خداوند دعای ایشان را رد نکند دعای روزه دار تا روزه بکشاید
 و دعای مظلوم تا مدد کرده شود و دعای مسافر تا بازگردد و از سفیان عجمیه سوال کردند از قول الله تعالی که فرمود کل عمل ابن
 آدم له ان الصوم فانه لى یعنی همه اعمال فرزند آدم مرا درست الاروزه که آن مراست سفیان گفت چون قیامت
 شود خداوند حساب بنده کند و او را آنچه بر وی باشد از مظالم از سایر عمل وی تا باقی نماند مگر روزه وی پس خداوند خصمان را بدو نفضل
 خود بنده را بر فرزه وی درآرد و بهیشت پس ای برادر روزه را لازم گیر و اگر نتوانی باری گاه گاهی نفس را خلافت کن بر روزه داشتن و نظر
 کن که روزه را چه فائده است تا بکے در بند و بایه نفس باشی صد و بست انده از نقطه نبوت که بخلاف آن فرستاده اند همه بخلاف
 نفس فرموده اند یک قدم بر تابعت نفس و هوا ننهاده اند و همیشه که مخالفت نفس هوا بر میان جان بستند حکایت نقل است
 که مالک دینار رحمة الله علیه چهل سال در بصره بود هرگز نماز بخورد بعد از چهل سال آرزوی خردا و نفس می پدید آمد و او منع میکرد
 و نمیداد شبی آوازه داد که مالک خردا بخورد و نفس را از بند بیرون آر مالک بانفس گفت اگر موافقت کنی با من یک هفته که هیچ
 نخوری نه مشک نه روزنابان آرزو رسام نفس موافقت کرد و بعد از آن مالک خردا بخورد و سجده شد تا خردا بخورد و کوی پدر
 خود را آواز داد که ای پدر چه بودی در مسجد شد بخردا خوردن پدر کودک چوب برداشت و مسجد آمد مالک را دید بجل شد و در پایش افتاد
 و گفت معذور دارم که کودک غلط کرده است و شمارانشناخته است و نیز درین محله بروز جز جهودان چیزی نخورد باقی روزه دار
 باشند کودک پنداشت که چه بودست مالک گفت ای عزیز تو خاطر فرغ دار که زبان غیب است پس مالک گفت الهی خردا خورد
 نام چه بودی بر من نهادی اگر بخورم خود با من چه کنی بعزت تو هرگز نماز خوردم حکایت نقل است که رابعه عدویه رحمة الله علیها
 پوسنه روزه داشتی یک بار یک هفته هیچ نیافت و عبادت کرد شب هشتم گرسنگی غالب شد و نفس فریاد برآورد که مرا چند
 رنجانی ناگاه یکی در بزده کاسه طعام آرد و بود رابعه آنرا گرفت و نهانآ چرخ آورد چون چرخ آورد گریه طعام ریخته بودت
 تا کوزه آب آورد چرخ بمر کوزه برداشت و خواست تا آب خورد کوزه از دست وی در افتاد و بشکست رابعه آسبه کرد
 که میم بود که شاه لبسوز گفت الهی این چیست که خسته و بیچاره میکنی آواز شنید که ای رابعه اگر میخواهی تانعت دنیا بر تو بیزم
 اما ندوه خود از دل تو باز گیرم که ندوه من و نعمت دنیا با هم جمع نشود و رابعه گفت چون این ندا شنیدم کل دل از دنیا
 منقطع کردم گفتم خداوند مرا بخود مشغول گردان تا کسی مرا از تو مشغول نگرداند الهی بمرست صایمان و قایمان صیام

و قیام

وقیام ماراقبول گردان و ماسکینان رازارتناعت هوا و نفس نگاهدار و حلاوت محبت خود راست فرمای ای ایها المؤمنین یا بنی اسرائیل

بابت پنجم در بیان حج و درین باب دو فصل است
فصل اول در فرضیت حج و فریضه و واجبات حج

بدانکه حج فریضه است و فرضیت حج بکتاب و سنت ثابت شده اما کتاب قوله تعالی و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا الآیه یعنی زیارت خانه کعبه پس حج امر خداوند فرض کرده است بر مردمان که ایشانرا استطاعت و توانائی باشد زجاج میگوید موضع من در من استطاع خفض است بر بدل از ناس یعنی و الله علی من استطاع من الناس حج البیت یعنی هر خداوند راست بر کسانی که ایشان را زاد و اولاد جمله باشد اینکه زیارت کنند خانه کعبه را و حج بگذارند در حج البیت دو قرائت است کسرها و این قرائت حمزه است و در این خفض از عاصم و این اسم عمل است و سیبویه میگوید جایز است که مصدر باشد چون ذکر و علم آما فتح حاشا که باقی ترا خوانده و آن لغت اهل تجارت و مصدر است بنی خلاف آما که کفایت فرضیت حج سنت ثابت شده در حدیث بخالاسلام علی خمس مذکور است و نیز در تفسیر و سیمای آردین حدیث را بروایت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس حج نکند از دو وصیت نکند حج و حج نکند از برای وی قبول نکند در روز قیامت بیخ عمل ویرا در تفسیر و سیمای میگوید که معنی استطاعت موجب حج را وقت است تا کسی را که زاد و اولاد باشد و مالک بود مرزاد و راحله لاج روی فریضه باشد و این قول شاه مفسران عبد الله بن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر است و مذکور است فی و احمد حنبل و اسحق را بهو بر وجهم الله این است آما بزرگبام اعظم حج حج فریضه است بر آنرا و مسلم عاقل بالغ صحیح بینا که او را زاد و اولاد باشد فاضل از آنچه مالک بدو است و از نفقه عیال وی تا وقت باز آمدن وی با من راه بهم و این روایت در هدایه فقه و عامه کتیب فقهی مذکور است و ابو یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله صحت را شرط نمیدارند از برای وجوب حج ضحاک کسفر میگوید چون این آیت نازل شد که و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا رسول علیه السلام اهل ادیان را جمع کرد پس خطاب کرد ایشان را و گفت بدرستی که خداوند بر شما فرض کرد حج را حج بگذارید و فرمان بجای و برید سلمان قبول کردند و ایان آوردند و باقی اهل ادیان انکار کردند و کافر شدند حق تعالی این آیت فرستاد و قوله تعالی و من کفر فان الله عنی عن العالمین و در شرط بطح مردان و زنان برابرند الا آنکه مرزن لاشهری یا محر می نیز شرط است و این روایت در کافی و هدایه مذکور است آما فرابین حج راست احرام دو وقت بعرفه و طواف زیارت و مواقیت احرام پنج است فدا الحلیفه و آن اهل مدینه راست و ذات عرق مر اهل عراق را و حجه مر اهل شام را و قرن مر اهل نجد را و یلم مر اهل یمن راست اگر احرام برین مواقیت مقدم دار و رواباشد و اگر مؤخر دارد جایز نبود و کسی که داخل میقات بود میقات وی حل بود و کسی که در کعبه میقات وی از برای حج حرم بود و از برای عمره حل بود و الله اعلم اما واجبات حج پنج است و قوف بمزده و سنی بیان صحفا و مره و رمی جمار و طواف صد و سترزائیدن شرط و فرایض حج و واجبات حج این بود و باقی مشروعات حج سنن و کتوب

است در صحیحین می آید بر وایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود العرق الی العرق کهاذرة لما بینهما
والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة ترجمه یعنی از عرق تا عرق کفارت میشود و مرگناهان را که ما بین هر دو عمره از بند و در و حج
آمده باشد و حج مبرور یعنی حج که بشروط شرع ادا شده باشد از اینج جزای دیگر نیست الا بهشت در صحیح بخاری می آید بر وایت ابوهریره
از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس حج اسلام بجای آورد برای رضای حق و حدیث جماع کند با زنان و مشفق کند با بزرگان
همچون رومی که از ماد رستو گذشت یعنی حمله گناهان وی آمرزیده گرد و شعبی میگوید این است و جز این نیست که گردانید خداوند
این مناسک را از برای آن تا مگر گرداند بآن خطایای بنی آدم را حکایت دزد که اولیایمی آورد که عبدالله مبارک مروزی
رحله الله در عشر ذی الحجه بصحابه بیرون رفت و در کار رومی حج میسخت گفت اگر آنجا نیم باری اعمال ایشان بجای آرم که هر کس
متابعت ایشان کند در اعمال یعنی ناخن بچیند و موی لب باز کند او را از ثواب حاجبان نصیب بود در احوال ناگاه پیره زنی
بر رسید عصا به بسته و عصای در دست گرفته گفت ای عبدالله آرزوی حج داری مرا از برای تو فرستاده اند ما بمن همراه باش
تا تا معرفات رسام عبدالله میگوید با خود گفتم سه روز مانده است مرا چون رساند پیره زن گفت ای عبدالله تو ناندیشه مدار
کسی که سنت نماز با ما در سباج گذارده باشد و فریضه بر لب همچون و آفتاب بر آمدن را بر ما آمده باشد با وی همراهی توان
کرد گفتم بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در راه نهادیم بر چند آب عظیم گذشتیم که هر یک شستی توان گذشت بهر آب که رسیدی مرا
گفتی چشم من کن چشم من کردی چون گفتاوی خود را از آن طرف آب دیدی مرا معرفات رسانید چون از حج فارغ شدیم طواف و دعاء
آوردیم مرا گفت ای عبدالله مرا اینجا پسر نیست و چند گاه است تا بر ریاضت و عبادت در غاری بسرمیکن بیاتا او را بسیم آنجا
رفتیم جوانی دیدم رنگ زرد و ضعیف گشته و نور از روی وی میتابد ما را دید در قدم وی افتاد دوروی رکعت پای ما را دید
و گفت ای ما دو آدم که بجز دنیا ما را اخلاص فرستاده است که مرا رفتن نزدیک رسیده است تا ما دفن کنی پیره زن گفت
ای عبدالله توفیق کن تا او را دفن کنیم چون در حال وفات یافت اول جناح دفن کردیم پیره زن مرا گفت یا عبدالله من
بیتج کاری دیگر ندارم باقی عمر بر سر خاک فرزند خود خواهم بود و ای عبدالله سلامت بازگرد چون سال دیگر باز آئی مرا نه بینی
من نیز مرده باشم مرا بد عای خیر یاد داری عبدالله گوید سال آینده چون حج فرم پیره زن نیز وفات یافته بود رحمة الله علیها
حکایت نقل است که عبدالله مبارک سالی حج رفته بود چون از حج فارغ شد در خواب دید که دو فرشته از آسمان فرود آمدند
یکی از دیگری پرسید که امسال چند تن حج آمده اند گفت ششصد هزار باران فرشته پرسید که حج چند کس قبول کرده اند گفت
حج بیج یک قبول کرده اند عبدالله میگوید چون این سخن بشنیدم اضطراب در من پیدا آمد گفتم صعب کارا که ششصد هزار بنده
سازمند از اطراف و اکناف عالم بشقت تمام بیا با آنها بریده و ریاضتها کشیده این همه صنایع شود و حج بیج یک قبول گردد
ششم گویی کفن پونش کالیه مو | همدگان لیک با حاجی بموی | ستوران پراکنده از هر طریق | او یاتین من کل حج عمیق
از گاه فرشته گفت در دمشق هر دیت نام وی علی بن موفی او حج نیامده است اما حج او را قبول کرده اند و این ششصد
هزار حاجی را بد و بخشیده اند در کار او کرده اند چون بیدار شدم بیان خود را و ادع کردم و با قافه شام بد شتق ز فرم خواند وی
طلب کردم بنشانی بدر خانه وی آمدم و در بزم شخصی بیرون آمد گفتم نام تو چیست گفت علی بن موفی گفت نام تو چیست گفتم

نام من عبد الله بن مبارک چون نام من بشیند نغمه بزود و بهوش شد چون بهوش باز آمد آن خواب باوی حکایت کردم و گفتم مرا
 انزال خود خبر ده تا تو چه کار کرده که حج ترا قبول کرده اند و ششصد هزار حاجی را در کار تو کرده اند گفت بدانکه من هر دو کفشگیری بودم
 و سی سال بود که مرا آرزوی حج بود از پاره دوزی سیصد درم جمع کرده بودم و عزم حج داشتم سر پوشیده که در خانه است حامله
 بود از خانه همسایه بوی طحالی شنیدم مرا فرستاد که از آن مقدار کمی بستان بدر خانه همسایه زخم و آواز دادم بیرون آمد آن حال با او
 گفتم گریبان شد و گفت ای علی بن موفی این طعام که ما ساخته ایم بر شما حلال نباشد بدانکه سه شبانه روز است که کودکان من
 طعام نیافتند و در همه شهر دمشق بیچکاری میافتم و کسی مرا کار نفرمود در از گوش مرده دیدم حکم الضرورات نتج المحظورات از آن
 پاره جدا کردم و از برای طفلان طعام میسازم بر شما حلال نباشد چون این سخن بشنیدم در وی در باطنم پیداشد گفتم کعبه کجا
 بیرویم حج من اینجا است آن سی صد درم بدو دادم و گفتم این ترا کعبه بودستان و بر اهل و عیال خود تقف کن که حج من
 اینست عبد الله گفت صدق الملك فی الرویا و صدق الملك فی المحکم و القضا قطعه طواف کعبه کنی هر کجا که هست
 نهی بیچونیک در گری سنگ و گل بدست آید بیچطواف کعبه دلباهی بینویان کن بیچکه هر کجا که نهی بی دل بدست آید بیچزین
 دلباهی شکنگان را و بیاب در دمنه از خاطر جو کن در ماندگان را کار بر آرا که بحقیقت حج صبر و در عمل مقبول است طواف
 کعبه دل کن که آن از طواف کعبه زیادتست قطعه تا بتوانی زیارت دلبهان بیچکه از فزون زینرا کعبه باشد یک دل بیچکه اگر
 حج پذیرفته خواهی دلی بدست آرد بیچان ملازم این آستانه باش ای دل بیچکه بارتن بدر کعبه بردن آسانست بیچطواف کعبه
 دل گرمیست گرد بیچکه با آنکه حج پذیرفته در جهان است و اگر توانی که بی از دلی بردای برنجی هر سان که این نیز که تمام است از آزار
 دلبهان بگذر باش که آرزون بگذر باقی و بال وی از ویران کردن کعبه هفتاد بار زیادتست چنانکه راوی روایت میکند که روز
 رسول صلی الله علیه و سلم نظر بخانه کعبه کرد پس فرمود ما اعظم حرم منک یا کعبه و حرمة مسلم اعظم من حرم منک

سبعین مرة فان رجلا لوهده مک سبعین مرة کان اهون عند الله تعالی من ان یودی مسلما یعنی می
 کعبه چه معظم و با قدر آفرینتر حضرت پروردگار و حال آنکه حرمت یک مؤمن هفتاد بار از حرمت تو زیادتست بدرسنیکه اگر
 مردی ترا هفتاد بار ویران کند و سنگی از سنگی جدا کند و بال وی چندان نباشد که ایذای بمسلمان رساند فرود بر بار پاره طواف
 کعبه کنی بیچقبول حق نشوی گردی بیازاری بیچکه آنگاه رسول علیه السلام فرمود اگر طاعت اهل آسمانها و زمینها یک بنده بیارد و
 با سه گناه حضرت پروردگار آید آن همه طاعت او را سود ندارد و اول عجب یعنی خوشی تن منی دویم نومیدی از رحمت خدا بی
 تعالی سیم آرزون مسلمانان قطعه هزار کج عبادت هزار خوان کرم بیچهزار طاعت شبها هزار بیداری بیچهزار روز ماه و هزار
 خلوت سال بیچقبول حق نشود گردی بیازاری بیچحکایت از شیخ ابوالقاسم حکیم رحمه الله سوال کردند که از گناهان کدام
 گناه است که در وی خوف زوال ایمان بیشتر است گفت سه گناه است یکی شکر ناکفتن بر یافت نعمت ایمان دویم

| | |
|--|-------------------------|
| تا رسیدن از زوال ایمان سیم ظلم و آزار اهل ایمان شعر | |
| مکن تا توانی دل خلتی ریش | وگر میکنی میکنی بیچخویش |
| الهی بجزمت ایمان و اهل ایمان که ما را ازین سه گناه و سایر گناهان نگاهدار | |

فصل دویم در ذکر محرم کعبه شریف و فضیلت آن و قصه بنامی آن سرسها الله تعالی

قوله تعالی واذ جعلنا البيت مثابة للناس وامنا الآية یعنی یاوکن ای محمد و قتیله که گردانیدیم ما که خداوندیم خانه کعبه امرحیی از برای آدمیان و ما یعنی ابن عباس رضی الله عنهما میگوید مثابة معاذ او صلحاء و اتخذن وامن مقام ابراهیم مصلی و دیگر پدر مقام ابراهیم جای نماز گذاردن و اتخذن وافتح خارجا که قرائت نافع و ابن عامرست خبر باشد و کعبه خارجا که قرائت باقی قرائت امر باشد ابن کیسان میگوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقام ابراهیم علیه السلام بگذشت و عمر رضی الله عنه با وی بود گفت یا رسول الله اینست مقام پدر ما ابراهیم یعنی مقام ابراهیم اینست عمر گفت گویم او را جای نماز کردن رسول علیه السلام فرمود که امر کرده شدیم بان پس هم در آن روز در آفتاب فرو نشد بود که حق تعالی این آیت بفرستاد و اتخذن وامن مقام ابراهیم مصلی و تفسیر ثعلبی می آرد که الله تفسیر اخلاف است در آنکه مقام ابراهیم کلام است ابراهیم سخنی میگوید محرم تمام مقام ابراهیم است یا آن میگوید مسجد حرام تمام مقام ابراهیم است قتاده و مقاتل و سدی میگویند هر دو نماز است نزدیک مقام ابراهیم که امر شده نماز نزدیک وی و امر شده بسج و تقییل وی قصه بنامی محرم محترم کعبه و تفسیر کشف و بیان می آرد بروایت سعید بن حمیر از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت آن هنگام که ابراهیم آسماعیل و هاجر را بکه آورد و بگذشت و مدتی بر آن بر آمد و قبیله جرهمیون آنجا فرود آمدند و آسماعیل علیه السلام از ایشان زن خواست و هاجر وفات یافت ابراهیم اجازت خواست از ساره خاتون اجازت داد و شرط گرفت برابر ابراهیم که از هر کس فرود نیاید چون ابراهیم آنجا رسید و هاجر وفات یافت یا نه بود آنجا آمد و فرزند اسماعیل را گفت شوهر تو کجاست گفت ایجانیت و بطلب صید رفته است و اسماعیل از هر بیرون رفته بود و بصید کردن و صید کرده بود و بازگشته ابراهیم علیه السلام مر خاتون اسماعیل را گفت نزد تو هیچ طعام و شراب هست که ما را بدان همانداری کنی گفت نزد من هیچ طعام نیست و هیچ کس اینجا نیز نیست ابراهیم گفت چون شوهر تو نیاید او را سلام برسان و بگویی مر او را که آستانه در خود بگردان ابراهیم این بگفت و برقت اسماعیل باز آمد بوی پدر خود شنید از منگوحه خود پرسید که هیچکس اینجا آمده بود گفت آری پیری آمده بود و صفت وی که از او پرسید بسبک داشت و صفت کرد و اسماعیل گفت آن پیر چه گفت ترا زن گفت او مرا گفت شوهر خود را از من سلام برسان و او را بگویی عنین باب خود را دیگر گوی کن اسماعیل چون این سخن شنید فی الحال او را طلاق داد و زن دیگر نخواست پس ابراهیم علیه السلام درنگ کرد آن مقدار که خداوند تعالی خواسته بود که درنگ کند پس اجازت خواست از ساره خاتون که بر او و اسماعیل را بینه اجازت داد و شرط گرفت بروی که فرود نیاید از هر کس خود ابراهیم علیه السلام بیاید تا بدر خانه اسماعیل رسید از زن وی پرسید که شوهر تو کجاست گفت بطلب صید رفته است و این زمان وقت آمدن اوست حالی بیاید انشاء الله تعالی ای شیخ بزرگ فرود آئی رحمة الله تعالی ابراهیم گفت طعامی هست نزد تو گفت آری هست شیره گوشت داشت فی الحال بیار و در ابراهیم علیه السلام دعا کرد و او را برکت آرد و این روزنان یا گندم یا جو یا خرما آوردی بیشتر زمین که گندم وجود خرما بودی خاتون اسماعیل گفت فرود آئی تا ستر را بشویم ابراهیم فرود نیامد و هر کس آنجا را ند که تمام است امر فرود قدم راست خود بروی نهاد نشان قدم وی در آنجا پدید آمد و قدم

پیر

چپ در رکاب است خاتون اسمعیل نیرست سرور ابشت پس از آن پای دست در رکاب کرد و چپ پنهان نشان قدم
وی برنگ پدید آمد آنست مقام ابراهیم علیه السلام بعد از آن خاتون اسمعیل طرف چپ سرور ابشت ابراهیم علیه السلام
در وقت مراجعت گفت چون شوهر تو بیاید او را از من سلام برسان و بگوی عنتیه باب خود را از من بگیر چون اسماعیل علیه السلام
باز آمد بوی پدر خود شنید زن خود را گفت سچکسی امر و زنت آمده بود گفت آری پیری آمده بود که بروی از همه مردمان نیکوتر
بود و خوشنور بود از همه کس و آنچه از وی شنیده بود با وی بگفت اسماعیل علیه السلام گفت بدان و آگاه باش که آن پدر کن
بود ابراهیم علیه السلام انس بن مالک رضی الله عنه میگوید در مقام ابراهیم علیه السلام دو نشان قدم مبارک دیدار و دیدم
نشان انگشتان پای وی و پاشنه وی ظاهر بود و نشان کف وی خوشنده بود از بسیاری که از آن رسیده بودند مردمان یعنی دست
بدانجا فرود آورده بودند در تفسیر و بیط و تجلی می آرد که نافع بن شیبه گفت نزدیک مقام شوم از عمر بن عبد الله بن عمر بن العاص
رضی الله عنه که سر بارگویی داد و گفت گوی میبندم بخداوند که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که میفرمود که رکن
مقام دو یا قوت انداز بر اوقات بهشت بر خداوند نوران هر دورا و اگر نبردی نور آنرا هرگز نماند مابین مشرق و مغرب تباختی
قوله تعالی و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان ظهرا لیتقی یعنی امر کردیم ما که خداوندیم ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام
را و وصیت کردیم ایشان را که پاک اریضان مرا یعنی کعبه را یعنی بنا کنند کعبه را بر طهارت توحید سعیدین جمیع و عبید
بن غیر و عطای خراسانی و مقاتل بن سلیمان میگویند یعنی پاک دار برای ابراهیم و اسماعیل کعبه را از بتان و مجور و قول زور
و جاد میگوید پاک اریضان مرا از شرک و اصناف که خداوند تعالی کعبه را بخود از برای تخصیص و تفصیل للطائفین و العاکفین
و الکوچ السجود از برای طواف کنندگان و مقیمان در کعبه و سجد کنندگان کعبی میگوید طائفون آنها اند که از بلاد می آیند و
عاکفون اهل مکه اند و الکوچ السجود اهل صلواته اند عطا میگوید چون طواف کند از طائفین باشد و چون نشسته باشد از عاکفین
باشد و چون نماز میگذارد از رکن السجود باشد در تفسیر معنی و تجلی و بسیاری از تفاسیر می آرد روایت ابن عباس رضی الله عنهما
از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بدینگونه خداوند تعالی در هر روزی صد و سبست رحمت میفرستد برین خانه شصت
رحمت از آن مرطوف کنندگان را و پهل مرناز گذارندگان را و سبست مرناظران را قوله تعالی و اذ قال ابراهیم رب
اجعل هذا بلدا آمنا الایه یعنی یادکن ای محمد وقتی که گفت ابراهیم در وقت مناجات ای پروردگار من گردان این مکه
را آمن جای از برای آدمیان ماء مونا فیه لیمن گشته اهل وی در وی و از رزق الهه من العنقرات و روزی رسان
اهل ویرا از میوه یا معینی از انواع جل اشجار که میباشند من امن صمیم بالله و الیوم الاخر ان کسانی را که ایمان آوردند از ایشان
خداوند روز قیامت من بدل است از اهل و او بدل بعضی است از کل اجابت که خداوند دعای ابراهیم را و فرمود قال و من
کفر یعنی آن کسانی که کافرند فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار ای ادخله فی الاخره الی عذاب النار
پس از آن در آرم اول آیتش و نیز و پیش از مصداق پیش المرجع عذاب النار بجای بارگشتی است آتش و نیز قوله تعالی و اذ یرضع ابراهیم
القواعد من البیت و اسمعیل و یادکن محمد و قتیله که روزند ابراهیم و اسمعیل اصول و بنای خانه را یعنی آن اصول که پیش از آن میبود و این قول
ابن عباس است رضی الله عنهما و بنا بقبل منا گفتند ای پروردگار ما به پذیر از آنک انت السميع العلیم بدینگونه که خداوند شگفتی

بدعای مادانائی آنچه در ولها کی ماست از نیت نائی ماد و تقسیم کشف و بیان می آرد که بیافرید خداوند تعالی موضع خانه کعبه را پیش از
 زمین بدو نهر ارسال پس بود همچون کفی بر سبب پس باز کشید و بگستراند زمین را از روی چون آدم علیه السلام از بهشت بدینا
 افتاد و آواز فرشتگان و تسبیح ایشان می شنود و بخداوند تعالی بناید از آن حال حق تعالی با قوتی از یزاقیت بهشت بفرستاد
 مرآن را دور بود از زمین در بر طرف شرقی و یکی بر طرف غربی و در آن خانه تقدیمها بود از بهشت و آن خانه فرود آمد در آن
 موضع که امروز خانه کعبه است فرمان رسید که ای آدم فرستادم از برای تو خانه طواف میکنم که روی چنانکه طواف میکنی و
 گنجش و ناز میکنی که روی چنانکه ناز میکنی گرد عرش و حجج الاسود را نیز بفرستاد الله تعالی و آن سفید بود از بسیاری که زنان
 حائض آن را بسوندند در حالیت سیاه نشود و حجج الاسود نام نهادند پس آدم علیه السلام از زمین هند متوجه مکه شد و فرشته او را
 دلالت کرد بر آن خانه هر جا که آدم علیه السلام قدم نهادی آنجا آبادانی شد پس بکه آمد و آن خانه را زیارت کرد و مناسک بجای
 آورد چون فارغ شد ملائکه پیش آمدند و گفتند قبول شد حج تو ای آدم بدرستی که زیارت کردیم مگر فرشتگانیم این خانه را پیش از
 تو بدو نهر ارسال ابن عباس رضی الله عنهما میگوید آدم علیه السلام چهل کت از زمین مکه آمد ماشی و آن خانه را زیارت میکرد و پس
 ابتدای امر کعبه این بود و برین حال میبود تا بوقت طوفان فوج علیه السلام چون وقت آن رسید که طوفان شود حق تعالی
 فرشتگان را فرمود تا آن خانه را با آسمان چهارم بردند و بیت المعمور آنست که قبله و معبد جای فرشتگان است هر روز بمقتاد
 نهار فرشته دوان درمی آیند که تا بقیامت نوبت بایشان نرسد و حق تعالی جبرئیل را علیه السلام امر کرد تا حجج الاسود
 در کوه ابو قیس بنیان کرد تا از آب طوفان سالم ماند پس موضع کعبه خالی ماند از زمان فوج تا زمان ابراهیم علیهما السلام بعد
 از آن حق تعالی امر کرد ابراهیم را علیه السلام بعد از ولادت اسحق و اسماعیل علیهما السلام به بنیاد کردن کعبه و فرمود که
 ای ابراهیم بن کنان از برای منی خانه که بر سرستند مراد روی و یاد کنند ابراهیم نمیدانست که کجا بنیاد کند خداوند عزوجل نخواست
 تا بیان کرد از برای وی موضع کعبه را در تقسیم و سبط و تقسیم ثعلبی و غیر آن می آرد و بقول سدی مفسر که خداوند تعالی
 بر آن گنجد بادی ماکه او را خجوج گویند و مراد او صورتی بود و دو سر بود و مراد او مانند سر مار تا بگرد کعبه در آمد با اندازه اساس
 اول که پیش از طوفان فوج بود اما قول شاه مفسران عبدالله بن عباس و طبری رضی الله عنهما آنست که خداوند تعالی ابره
 بفرستاد با اندازه خانه کن بر میرفت و ابراهیم علیه السلام در سایه آن میرفت تا بکه آمد و اینجا که موضع خانه است بایستاد
 و گفت ای ابراهیم بن کنان با اندازه من و کم و زیاد کن پس بنا کرد ابراهیم علیه السلام خانه را با اندازه آن و بعضی از آنکه تقسیم گفته اند
 که حق تعالی جبرئیل را بفرستاد تا دلالت کرد ابراهیم را بر موضع خانه این است که حق تعالی فرمود و اذ بانا ابراهیم و مکان البیت
 از جاج میگوید ای بیتاله مکان البیت و نیز در وسطی آرد که چون امر شد ابراهیم را علیه السلام بنیای خانه کعبه ابراهیم نزد
 اسماعیل آمد علیهما السلام و گفت ای اسماعیل بدرستی که خداوند مرا امر کرد به بنیای کعبه اسماعیل گفت بجای آر امر
 پروردگار خود را ابراهیم گفت خداوند مرا فرموده که خانه بنا کن از برای وی اینجا پس بنا کردند ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام
 خانه کعبه را از پنج کوه طور سینا و طور ریتا و لبنان و جودی و حراد قوا عدخانه از کوه حراد ابراهیم علیه السلام طاعت سر بانی
 سخن میگفت با اسماعیل و اسماعیل از زبان عربی جواب میگفت و هر یک می شناسند سخن یکدیگر را ابراهیم مرعایل

را گفت هب لی کیا ای ناو لحنی حجل و اسماعیل میگفت هاك الحجر فخذن چون ابراهیم علیه السلام بموضع حجر الاسود رسید
اسماعیل را گفت بیار بمن سنگی نیکو که آن علمی باشد مردمان را اسماعیل سنگی بیار و ابراهیم گفت سنگی ازین نیکوتر بیار اسماعیل گفت
که بیار و از کوه ابو قبیس آواز آمد که ای ابراهیم بدست سبزه تر از زمین امانتی است بگیر آنرا پس ابراهیم حجر الاسود را گرفت و بچاس
وی نهاد بعضی گفته اند حق تعالی مدد فرستاد ابراهیم را به هفت فرشته تا او را مدد کردند بر بنای کعبه چون ابراهیم و اسماعیل از بنای
کعبه فارغ شدند گفتند سر بنا لقبه بنا لقبل من انك انت السمیع العلی در تفسیر و سبط و معنی می آرد بقول آنکه تفسیر که چون
ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد جبرئیل بوی آمد و گفت حق تعالی میفرماید که ندانم در عالم و بخوان مردمان را بچ
چنانکه در کلام مجید خود فرمود و آن فی الناس بالچه الایثار ابراهیم گفت خداوند آواز من رسد بر همه جا فرمان آمد که ای ابراهیم
از تو ندا کردن و از ما رسانیدن ابراهیم علیه السلام بر آمد بر سر کوه و دو انگشت در گوش خود کرد و روی چهار طرف عالم کرد
و گفت یا ایها الناس کتب علیکم الحج الی البیت العتیق فاجیبوا ربکم یعنی ای آدمیان فرض کرده شد بر شما
زیارت خانه کعبه این خانه قدیمی پس اجابت کنید پروردگار خود را جواب دادند آنانی که در صلبهای پدران و در رجهای مادران
بودند که لبیک اللهم لبیک در تفسیر و سبط می آرد که ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که آن هنگام که امر کرد خداوند تعالی امر
ابراهیم را علیه السلام بر سر کوه ابو قبیس بر آمد و دو انگشت در گوش کرد و گفت یا ایها الناس اجیبوا ربکم فاجوبه بالتلبیه
فی اصلا ب الرجال و اول گروه که جواب دادند اهل یمن بودند کسی حج نکند تا قیامت مگر آنکه جواب داده باشد در آن روز ابراهیم
را علیه السلام قوله تعالی یا اوتک رجالا و علی کل ضامن المعنی یا اوتک مشناه و در کبانه یعنی میاید تو پیاده و سوار
و هر کس حج میرود و چنانست که بسوی ابراهیم میرود این عباس رضی الله عنهما میگوید بیدار رسول صلی الله علیه و سلم مشنوم
که فرمود کسی که راکب زیارت کعبه رود و هر قدمی که راهی وی میرود او را به نقاد حسنه بود و آنکه پیاده رود و هر قدمی او را به نقصد
حسنه بود از حسنات حرم گفتند یا رسول الله حسنات حرم چگونه باشد فرمود هر حسنه صبر حسنه است یا ایتین من کل
جز عمیق ای طریق عبید می آیند از راه دور در معنی این آیت میگوید قوله تعالی و لیطوفوا بالبیت العتیق که عبد الله بن
زبیر روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود خداوند عز و جل خانه کعبه را میراث العتیق نام نهاد از برای آنکه از او ندیده
او را از جباریه که هرگز هیچ جباری بروی نظر نیافت هر کس آمد تو اضع و شکست آمد حسن میگوید البیت العتیق ای بیت
القدیم و این قول ابن زبیرست اما بیشتر مفسران بقول اول است حکایت در تذکره الاولیای می آرد که عبد الله بن
سبارک مروزی رحمه الله گفت در مکه چون صاحب جمالی دیدم مقصد کرد که در کعبه روزی نگاه بینم و او پیش من چون پیش
باز آمد پیش او رفتم چون شهادت نمود و گفت ای جوان ترا چه افتاد گفت بدانم من ترا سا بودم خواستم که خود را بتذویر در کعبه
انما ز ما جمال کعبه را مشاهد کنم باقی آواز دادند خلی بیت الحبیب فی قلبک معادات الحبیب روادار
که بخانه دوست در آئی دلی بر دشمنی دوست چون این آواز شنیدم مسلمان شدم الهی بجزمت ابراهیم صلی الله علیه
ذبح و محمد حبیب و بجزمت حرم محترم کعبه بر ما رحمت فرماید و ما مسکینان را از مقبولان درگاه خود گردان تمام شد

فرايض حسنه اسلام بتوفیق الملک الغریز العلمام

باب ششم در فرض کفایه درین باب یازده فصل است فصل اول در اقسام و انواع فرائض و حکم هر یک از آن

بدانکه تقیة ابواللیث رح در بعضی از مصنفات خود آورده است که فرضیهها دو قسم است فرض مؤبد و فرض موقت اما فرض مؤبد ایمان آوردن است بحسب شرایط وی و بر ایمان بودن و محافظت نمودن از باطل و بلوغ تا بشام مرگ و این فرض است که یک طرفه است از وی خالی نمی توان بود زیرا که امر است بدادوست و محافظت نمودن بر ایمان قوله تعالی یا ایها الذین امنوا هل ادلکم علی تجارة تتجیکون من عذاب الیرثون منون بالله والیوم الآخر الایه یعنی ای مؤمنان دلالت کنم شمارا بر تجارتی که بر باند شمارا از عذاب دردناک که آن عذاب دوزخ سوزانست آن تجارت آنست که بگردید بخداوند و رسول وی و جدا کنید در سبیل وی باهاشی خود و نفسهای خود و منون بالله بلفظ مضارع یاد کرد و صیغه مضارع ابرادوم است زیرا پیش ازین معنی امر بود بجا نرفت ایمان تا آخر عمر نفس باز پسین که ایمان نمی این است و قوله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله فرستقام و الایه پس استقامت بر ایمان فرض دائمی آمد و همچنین ترک همه مخالفتها و ترک همه اخلاق بد نیز فرض دائمی است از کفر و شرک و نفاق و ردت و بدعت و سایر معاصی از صغیر و کبیر و همه اخلاق ذمیه و همچنین فرض مؤبد است هر مکلف را تحصیل اخلاق حمیده از اخلاص و محبت حق و غیر آن از اخلاق پسندیده اما فرض موقت بر دو نوع است فرض عین و فرض کفایه فرض عین آنست که بر هر فرد از افراد مؤمنان فرض باشد و با دای بعضی از ذمه بگیران ساقط نشود چون نماز روزه و زکوة و غسل جنابت و جهاد چون نفیر عام باشد و مانند آنکه هر یک از ان در وقت خود فرضیه میشود در فرائض الاسلام می آرد که علمی که همیشه بر مکلفان فرض عین است علم اوامر و نواهی است یعنی علم فروع دینی خداوند و علم سبب گدای و گناهایی علم حال گوی زیرا که بنده مؤمن در هر حال که باشد علم آن حال بروی فرضیه می شود و در بعضی از کتب فقهی فرضیهها راده شمرده فرض مؤبد و فرض موقت و فرض اعتقادی و فرض علمی و فرض عین و فرض کفایت و فرض خارجی و فرض داخلی و فرض تحقیقی و فرض تقدیری اما فرض مؤبد چون ایمان و تزوک و اخلاق حمیده که امر و فرض موقت چون نماز روزه و صیومه و فرض اعتقادی آنچه تعلق بقبول دارد و فرض علمی چون فرائض اعمال و معاملات و زواجر و فرض عین آنکه بر هر یک از مکلفان فرض باشد و فرض کفایت آنکه با دای بعضی از ذمه بعضی دیگر ساقط شود چون رد سلام و جواب عاظم بر حاکم الله و غیر آن از فرض کفایه و فرض خارجی چون شرایط نماز و فرض داخلی چون فرائض درون نماز و فرض تحقیقی آنکه ثبوت و سبب دلیل قطعی باشد چون حکم آب حیاض و ابار که فرض در وی تقدیر نیست حکایت از سلطان العارفين سوال کردند که فرض حیثیت و سنت حیثیت گفت فرض صحبت مولی و سنت ترک دنیا و هر کس این فرض و سنت دانست کار او تمام گشت از برای آنکه کلام خداوند دلیل است بر صحبت مولی و سنت بر ناست بر ترک دنیا هم گفت در سینه ما دارد و آنکه باینکه در زمینهای اطاعت مقبول و خدمت ببرد بسیار است اگر اراخواهی ذل نفس باید و نیاز جان و شکسته دلان نیاز مند

که اگر نور یک دل از دل‌های ایشان بر اهل زمین قسمت کنند همه دنیا منور گردد و ای سیر نفس و هوا وقت آمد که دل فاسد شده خود را بصلاح باز آری حکایت از ذوالنون مصری رحمه الله سوال کردند که دل که تبا شود باری چه باید کرد تا بصلاح آید فرمود که پنج چیز باید اول نغمه حلال دوم تلاوت قرآن سوم صحبت صالحان چهارم بیداری شب پنجم ناله و زاری هرگاه هر دو دل را باه صبح صفاده که گفته اند آئینه دل است که روشن شود باه بنگفتند اگر باسینا شود گفت امان صوم یعنی روزه داشتن پیوسته و اگر باین نیز نشود اخطار بنان خشک کند و نان خویش بگذار و گفتند اگر باین نیز نشود دیگر چه باید کرد گفت یک کار دیگر ماند که البته از آن نگذرد دل بصلاح آید گفتند آن کدام است گفت آنکه یقین و شکستگان را بزور زد و دل‌های ایشان را در بید تابیرکت دعای ایشان حق تعالی دل او را بصلاح باز آورد حکایت نقل است که یکی از بندگان حج رفته بود گفت چون از حج فارغ شدم در مسجد حرام نشسته بودم ناگاه در خواب ندیدم جمال جهان آرای حضرت مصطفیٰ اصلی الله علیه و سلم را خواب دیدم مرا گفت ای فلان بشهر دمشق و بصلان محله در فلان سرای دوستی از دوستان ما است سلام ما بدو رسان از خواب بیدار شد ما بران خود را و دل کردم و گفتم شمار و دید که کار دیگر پیش آمد با قافه شام پیوستم چون بشهر دمشق رسیدم بان نشان آن سرای را پیدا کردم و در بزم پیروانی بیرون آمد سلام کردم و گفتم از مکه می آیم رسول خدا ترا سلام رسانیده و خواب که دیده بودم با وی بگفتم پیر گریان شاد روی سوال کردم که تو چه عمل شایسته کرده که رسول خدا ترا سلام رسانید گفت بدان که دیده باش که من از دین اسلام بیگانه بودم و بدین گبری بودم و در دین گبری سپردم و ختر را یک گیر سپید بند و مرا پسر و دختر بود میخواستم که ایشان را بباید گیرم سرور زگان و ان گوسفندان بسیار کشته و طعام‌های الوان ساختم و درین بودم که عقد کنیم بر رسم خود در همسایگی ما بیره زنی بود و یقین داشت و ایام عسرت بود و طعام عزیز بود آن روز که طعامها ساخت شده بود آن ضعیفه بیانه آتش گرفتن بخانه مادر آمد آتش گرفت و برفت و ما از جهت عداوت که با مسلمانان داشتیم آن ضعیفه را از آن طعامها بیخ ندادیم و او محروم باز گشت لفظا دیگر باز آمد همچنین تا سه کرات آن ضعیفه می آمد و مالیقات نمیکردیم و نو میدادیم باز میگشت گفتم حال او معلوم کنم تا چندین چرا می آید در دهن سرای ایشان درآمد آواز گریه یقین او شنیدم که میگفتند ای مادر یک بار دیگر برو شاید این بار مقدارش که از آن طعامها بود من که سه روز است که طعام نیافتادم و دیگر طاقت گرسنگی نداریم آن ضعیفه میگفت ای جانان مادر سرت رفته و آبروی خود خیم دیگر نمیروم و ایشان همچنان زاری میکردند در وی در باطن من بیدار شد بخانه باز گشتم و خوانی از طعامها آراسته کردم و درمی چند نیز بان بردم یکی بدیشان نمودم و خود باز در دهن سرای ایشان آمدم تا بشنوم که این زمان چه میگویی بدان شمیم که از همه خورد و زود آواز وی شنیدم که میگفت ای برادران و خواهران این همسایه ما با ما احسان کرد از مروت نبود که دست بطعام وی بریم و از برای وی دعا کنیم گفتند راست گفتی چه دعا کنیم گفت از خداوند در خواهم تا او را دین اسلام روزی کند که بیخ دعا بهتر ازین نخواهد بود دست برداشتن و گفتند خداوند ما همچنانکه این همسایه ما را از غریزه و طعام فرستاد او را با سلام غریزه روان و هدایت فرست گفت سوگند بخدا که ایشان هنوز در دعا بودند که حق تعالی دل مرا بکشد و مرا اسلام عطا کرد و کلمه شهادت بر زبان باندم و مسلمان شدم عمل خیر که از من در وجود آمد این بود تا بدانی که نفع رسانیدن و دل‌های شکستگان در یافتن سبب

صلاح دل تباہ میشود الهی بحکمت صالحان دل فاسد شده نارا بصلاح آر و ختم عمر ما را بر ایمان گردان

فصل دوم در فرض و واجب کفایه انوال عوی

بدانکه در قسم اعتقادات و اخلاق و تزوک فرض کفایه و واجب کفایت نمیشاند یعنی فرض و واجب این اقسام ثلاثه فرض و واجب عین می باشد و فرض کفایت و واجب کفایت در قسم اعمال و علوم میباشد پس فرض و واجب کفایت دو نوع باشد یکی از قبیل اعمال و یکی از قبیل علوم و حکم و می آنست که بدون بعضی از کردن بعضی دیگر ساقط شود اما اعالی که فرض کفایت است که چون بعضی بان قیام نمایند از زنده دیگران ساقط شود و اگر بیچکس بجای نیاید و دراز مکلفان همه تبرک آن عاصی شوند و هر دایه و کافی و غیر آن میگوید جهاد فرض کفایت است چون قیام نمایند بان گروهی از دیگران ساقط شود و اگر بیچکس قیام نمایند همه مکلفان آثم باشند تبرک آن مگر وقتی که نفیر عام باشد آن هنگام فرض عین باشد بر کل آن مکلفان که بر سر ایشان آمده باشد و در ذخیره میگوید اگر نفیر عام شود چون کافران بر مسلمانان لشکر کشند فرض عین شود جهاد بر کسانی که نزدیک باشند ایشان قادر باشند جهاد اما در حق آن کسانی که دور باشند نزدیکان بدو ایشان محتاج نباشند فرض کفایت است اما اگر محتاج باشند آن نزدیکان بان دوران از جهت آنکه عاجز باشند از مقاومت بان کافران یا خود عاجز باشند اما از کابل جهاد کنند این هنگام فرض عین شود بر کسانی که پیوسته آن نزدیکان باشند و هم برین قیاس تا آن هنگام که فرض شود بر جمیع اهل اسلام شرقاً و غرباً و نماز بر میت همین حکم دارد یعنی چون کسی بمیرد در ناحیتی از نواحی شهری بر همسایگان و محلتیان اوست که قیام نمایند با سبب وی و بر کسی که دورست بروی میت که قیام نماید با سبب وی مگر آنکه معلوم شود که آن نزدیکان ضایع نخواهند گذاشت حقوق ویرا یا عاجز خواهند بود از این هنگام بران دوران باشد که قیام نمایند بحقوق وی و این همه در ترجمه روایت ذخیره است که

سید جلال کرلانی رحمه الله در شرح هدایه نقل کرده است از ذخیره اما در هدایه میگوید ایلههاد فرض علی الکفایه کالصلوة علی المیت و رد السلام یعنی رد سلام بر جماعت و در فقه اصحاب ما فرض کفایت داشته جواب عطسه کننده را چون جماعتی حاضر باشند و بیمار پرسیدن یکبار و بارهای دیگر است و بیمار پرسیدن را در خزانه الفقه و کتاب عقود یکبار فرض کفایت داشته و امر معروف کردن و بوجده شرع و نهی منکر کردن هم بوجه شرع و نماز عیدین در یک روایت اما در کتب فقه شافعیه چون و جزو تعلیق قانونی و حاوی و محرور و وضه امام شی الدین نوآوری و غیر آن مذکور است که از فرض کفایت است جهاد در سالی یکبار و احیای کعبه زیارت کردن در سالی یکبار و اقامت حجتهای قهری بشمشیر و قیام نمودن با صلوات و قیام نمودن بفرع یعنی بعل اصول و فرغ و قیام نمودن بفتوی و تحصیل استعداد آن و قیام نمودن بدفع شبهه مبتدعان و دفع ضرر از مسلمانان و از آن فایده ایشان چون ستر عورت عاری و اطعام جالیع و مددگاری فریادخواهنده و قضا و مددگاری قاضی در راستیافتن حقوق و امانت و تحمل شهادت و ادای شهادت و امر معروف و نهی منکر و قیام به پیشبها که محمد است و علم طب و حساب و تجزیه موتی که غسل وی است و تخمین وی و نماز جنازه و دفن وی و صلاح معیشت و حسن معاشرت و جواب سلام بر جماعت یعنی چون جماعت حاضر باشند و کسی سلام کند بران جماعه فرض کفایه باشد جواب سلام وی گفتن در وضه امام شی الدین

نوادی رحمه الله می آرد که ناز بجماعت و بانگ نماز و نماز عیدین نیز ازین قبیل است یعنی از امور فرض کفایت است اما علومی که فرض کفایت است تحصیل آن در کتب فقه اصحاب ما رحمه الله آمده است که دانستن شریعت و قرآن زاید بر آنکه فرض عین است فرض کفایت و ضرورت آنچه از مقدمات آن باشد از علوم عربیت نیز فرض کفایت است و استاد این ضعیف از استاد خود جامع الفنون و العلوم مولانا عطاء الله خبونی علیهما الرحمه چنین نقل کرد که علومی که تعلیم و تعلم آن می کنند سه قسم است علوم شرعی و علوم ادبی و علوم حکمی اما علوم شرعی هفت است علم تفسیر و علم قرآن و علم تجوید و علم اصول فقه و علم فروع فقه و علم کلام و علم مکارم شریعت یعنی اخلاق که آنرا علم تصوف نیز میگویند مثلا چون علم اخلاص و علم توکل و علم رضا و علم خوف و علم رجا و باقی اخلاق پسندیده که آنرا منجیات میگویند و اضراد آنکه آنرا مہلکات میگویند چون ریا و کبر و عجب و کحل و حسد و خند و غیر اینها ازین علوم مذکور بعضی فرض عین است چنانکه در اول این فصل ذکر آن رفت و آن علوم است که در ایام بدان حالت است یا کثیر الوقوع است و آنچه ازین جمله بانی ماند فرض کفایت است جمیع آنکه احیاناً مردم را بدان احتیاج می افتد مگر آنچه شخص اصطلاحات هر قوم است که معرفت اصطلاح مردم از فرضیت بیرون است اما از علوم ادبی که دوازده علم است آنچه از مقدمات علوم شرعی است فرض کفایت است چنانکه در احیاء العلوم گفته است و آن پنج علم است علم متن لغت و علم ابنیه و علم اعراب و علم معانی و علم بیان ازین پنج علم آنچه مقدمات علوم شرعی است که معروف چیزی از علوم شرعی بر معرفت آن موقوف است آن فرض کفایت است اما قسم سوم که حکمیات است علم طب و علم حساب فرض کفایت است بچنانکه علم آهنگری و درودگری و رازکی و پیشبهای که از جهات آدمیان است آن همه فرض کفایت است چنانکه روایت آن پیش ازین از کتب شافعیه یاد کرده شد در حجت الاسلام خزانجی نیز در احیاء العلوم چنین ذکر کرده است و الله اعلم این بود احکام فرض واجب کفایت و انواع وی پس در تحصیل علوم دینی کوشش نمائی و آنچه ندانی بحکم فسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون از علمای دین پرورد سوال کن که از تبار کی جهل برداشتنائی علم خلاص توان یافت و آنچه معلوم شود عمل کن که شمه شمه علم عمل است فرمود بارتخت علم ندانم بجز عمل بنی با علم اگر عمل کنی شاخ بی بری بیابانی مالا توفیق علم و عمل کرامت فرمائی عاقبت بخیر گردان

فصل سیم در حقوقی که مسلمانان را بر یکدیگر میباید که بعضی از آن فرض کفایت

در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود حق المسلم علی المسلم است قبل و ما هن یارسول الله قال اذا القیتہ فسلم علیه و اذا ادعاک فاجبه و اذا استنصحتک فالنصیحه و اذا عطس فحمد الله فشمته و اذا مرض فعده و اذا مات فاتبعه یعنی حق مسلمان بر مسلمان شنش است یکی آنکه چون مینی او را سلام کنی بروی و چون بخواند ترا اجابت کنی او را و چون طلب نصیحت کند نصیحت کنی و بر او چون عطسه زند و حمد گوید جواب گویی بیهر حکم الله و چون بیمار شود بپرسی و بر او چون بمیرد بخوانه وی حاضر شوی این شنش حق مسلمانان را بر یکدیگر میباید که آنرا می دانند در ربیعین اسرار الاخبار محمد بن اسحق می آرد بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول علیه السلام که فرمود للمؤمن علی المؤمن ثلاثون حقاً اولها یعفرد لته و یرحم عبیره و یترعودته و یتقبل

معدن زنه ویلجی دعوته ویشبع جوعته وبعود مرضه ویشهد میته ویشیع جنازته وبررغیبت
 ویحفظ حرمته ویرعی دصته ویقبل هدایته ویکافی صلته ویستکثر نعمته وینشد ضالته ویروسلامه
 ویطیب کلامه ویلشتر انعامه ویصدق اقسامه ویکون معه ولایکون علیه ویوالیه ولایعادیه
 وینصره ظالما وینصره مظلوما ولایشتره ولایحذر له ویحجب له من الخیر ما یحجب لنفسه ویکره له من
 الشر ما یکره لنفسه بم در کتاب اسرار الاخبار می آرد بر دایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که گفت از رسول صلی الله علیه
 وسلم شنودم که مؤمن ترک کند از حقوق برادر مسلمان چیز بر آن برادر مسلمان کند در روز قیامت آن کس که ترک کرده باشد
 حق ویرا و حدیث این است قال علی رضی الله عنه سمعت النبی صلی الله علیه وسلم ان المؤمن یترک شیئا من حقوق
 اخیه للمسلم فیطالبه بها یوم القیمه یرین یدی الله فیقضی له علیه پس ثابت شد که مؤمن را حق است بر مؤمن بچیز معرفت
 بلکه حقهاست پس چنان سزد که عاقل جل را نگاه دارد تا بمطالبه روز قیامت در نماید پس تفصیل باقی حقوق در فصول واجبات
 اسلام میاید انشاء الله که بیان کردن آنها در آن فصول مناسب ترست و حقوقی که در اول این فصل روایت کرده شد اینجا
 الاین تر نمودن تعالی توفیق گذاردن و بجای آوردن کل حقوق الرزانی دار و دهنه وجوده

فصل چهارم در بیان سلام احکام آن و ثواب سلام و سلام

بدانکه از آن شرف حق که مسلمانان را بر یکدیگر میباشند اول آنست که چون یکدیگر را ببینند سلام کنند پس باید دانستن که سلام چگونه
 میباید کرد و معنی سلام چیست و برک سلام باید کرد و برک سلام نباید کرد و سلام کردن بر بهترست یا بر کتر سلام چه اسنت است
 و جواب فرض و ثواب سلام کردن و جواب گفتن چیست و حکم سلام چیست اما آنکه سلام چگونه باید کرد و بدانکه از امام عظیم
 اصحاب و می سلام بلفظ معرفت باید کرد و السلام علیه که معرفت بالفلام باید گفت و تسک امام عظیم رح است که حق تعالی
 در شب معراج بر جمیع خود چنین سلام کرد و السلام علیک ایها النبی ورحمته و بر کاتمه پس بنده باید که سلام موافق سلام
 خداوند کند و بقول امام شافعی بیج سلام بلفظ نکره باید کرد یعنی سلام علیه که طلبه فاد خلوها خالدين یعنی رضوان
 بهشت بر مؤمنان چنین سلام کنند چون باستقبال ایشان آیند یعنی ای درویشان زنده جامه که در دنیا تو بگران جواب
 سلام شما بازمیدانند سلام حق بر شما باد پاک ز سیتید و پاک فرودید پاک آمدید همچنین پاک بسرای پاک در آمدید سلطان طریقت شیخ
 ابواسحق ابراهیم شهریار کازرفی رحم الله که بحدود دیدار وی شانزده هزار فاسق توبه کردند و چهارده هزار بیگانه آشتالی یافتند
 و بدین سلام در آمدند بسبب که بدوستان حق به بهشت رسند رضوان باستقبال بیرون آیند و سلام حق تعالی رسانند و ایشانرا
 آستین کشان بسوی بهشت می برند ایشان آستین بروی نهند و گویند خداوند ما در دنیا چشم گریان از برای فتح بریان بندیم
 عبادت از خوف و دروغ و امید به بهشت نکردیم بالقای تو میخواستیم پس فرمان رسد که ای دوستان ما وعده گاه دیدار دارا قرار است
 شما قدم در صدر جنت نهید تا ما که خداوندیم بوعده وفا کنیم و رضا و لغای خود شمارا اگر است کنیم پس یکی ازین دو لفظ سلام باید کرد
 اما آن نوع سلام که بعضی از عوام میکنند بالفاظ شکسته که آن نه سعادت است و نه نکره جواب فرض نمی شود بلکه جواب نگوید

از جماعتی در جوان سلام کننده و او را تعلیم باید تا سلام درست کند در قیام و سر ایستاده که در کتب معتبره آمده است
یعنی ملائکه حفظ باری اند و کرام الکاتبین و ملائکه حفظ بعضی گفته اند هیچ اند مقبول شاه مغسولان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
صد و شصت اند و قبیل غیر ذلک در ریاض الناصحین نیز حدیثی آمده که سلام بلفظ جمع باید کرد اما معنی سلام آنست که من
مسلمانم و نواز من سالی و جواب سلام نیز همین معنی دارد اما آنکه بر که سلام باید کرد و بر که نشاید سلام کردن در کتب حدیث
می آید بروایت عبد الله سلام از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود اشئوا السلام فاش و آید سلام را در این حدیث
مشهورست و در حدیث دیگر فرمود که فاش و آید سلام را بر آنکه کثرتی است و بر آنکه کثرتی است که تقریر و السلام علی من عرفته و علی
من لم تعرفه پس بکلم کلام نبوی و حدیث مصطفوی سلام را فاش باید داشت بر همه مسلمانان الا بزرگان بیکانه که بر ایشان
سلام نشاید کرد و اگر ایشان سلام کنند جواب فرض نشود و بر اهل ذمه نیز سلام نباید کرد یعنی چه یهودان و ترسیان و اگر ایشان سلام
کنند جواب همین باید گفت که و علیکم و برین زیادت نشاید کرد و این روایت در قیام و سر ایستاده و بستان تقیبه ابواللیث است
اما زانی که بر مردم حرام ابدی اند سلام کردن بر ایشان جایز باشد و اگر ایشان سلام کنند جواب فرض نشود و زانی که حرام سببی
اند بر مردم یعنی زانی که بر مردم سببی حرام اند که چون آن سبب نماند حلال شوند بر ایشان سلام نشاید کرد و اگر ایشان سلام کنند
جواب فرض نشود و زانی که بر مردم حرام ابدیست و هیچ اند از سببها نپزده حرام ابدی اند و هفت حرام سببی آنان نپزده که حرام ابدی
اند هفت از نسب حرام اند یعنی مادر و دختر و خواهر و برادر و دختر برادر و دختر برادر از رضاع همین هفت حرام اند زیرا که رسول
علیه السلام چنین فرمود یحرم من الرضاع ما یحرم من الدنس یعنی حرام میشود از رضاع آنچه حرام میشود از نسب بیرون
از نسب و رضاع چهار زن دیگر حرام اند که ایشان نیز هرگز حلال نشوند و آن زن پسر زلت که موطوره پدر را حکم مادرست و زن
پسر و مادر زن و دختر زن این نپزده زن حرام ابدی اند که هرگز حلال نشوند اگر بر ایشان سلام کنند روا باشد و اگر ایشان سلام
کنند جواب فرض نشود و آن هفت زن که حرام سببی اند یعنی سببی از سبب حرام اند که چون آن سبب نماند حلال شوند هیچ سبب
جمع اند و آن خواهر زن است و دختر زن و خاله زن و برادر زاده زن و خواهر زاده زن جمع کردن در میان زن که در کحاح مرد
بود و میان یکی از پنهان و نبود کردن میبر و یا اگر طلاق داده بود عدت وی منقضی گردد و آنگاه ازین پنج زن هر کدام را که در عقد
خود در کار و جایز باشد اما ششم زن مشترکه است یعنی کافره که تا مسلمان نشود کحاح وی جایز نباشد قول تعالی و لا تمسکوا
المشركات حتی ینزلن ینزلن من الکحاح اهل کتاب جایزست یعنی مرد مسلمان را رواست که زن چه دیان ترسار ببقدر خود آورد
و وطنی کثیر که جوهر ترسار در ملک مرد مسلمان بود و او باشد هفتم نکاح کثیر که بنده بر سر زن آزاد روا باشد از برای صورت زن
آزاد اما چون آن کثیر که آزاد شود و عقد وی بر سر زن آزاد جایز باشد برین هفت زن سلام نشاید کرد و سلام ایشان از جواب
نبی باید گفت در قیام و سر ایستاده که برای تو انگریزی دی سلام نباید کرد و تقطیع نباید کرد که رسول علیه السلام
فرمود هر کس تو انگریزی را از برای تو انگریزی می تنظیم کند چهار انگ دین وی برود و اگر تو انگریز سلام کند جواب دی فرض نشود و اما
اگر سلام کند بر تو انگریز را از برای تو انگریزی جایز باشد و مشوب بود سوال بر کوه کان سلام باید گفت یا نه جواب
فقیر ابواللیث رحمه الله میگوید علماء درین خلافست بعضی گفته اند نشاید زیرا که جواب سلام فرضست و بر کوه کان چیز

فرض نیست و بعضی گفته اند بر کدگان سلام باید کرد زیرا که رسول علیه السلام بر امیر المؤمنین حسن و حسین سلام کردی
 و دیگر آنکه چون بر کدگان سلام کنی ایشان را تعلیم بود و او بایشان آموخته بود سوال کردی بفسق مشغول اند برایشان
 سلام باید کرد یا بی جواب بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله نشاید زیرا که سلام رحمت خداوند است و ایشان در حال فسق مستحق
 عقوبت اند مستحق رحمت و بقول امام اعظم رحمه الله برایشان سلام شاید کردن زیرا که سلام رحمت خداوند است و رحمت
 خداوند از برای عاصیانست و دیگر آنکه چون ایشان جواب گویند در عین حصیت طاعتی کرده باشند و نیز سلام کنند
 برایشان امر معروف کرده باشد پس اولی آن بود که برایشان سلام کنند سوال حکمت چیست که سلام گفتن سنت است
 و جواب سلام گفتن فرض جواب آنست که از الله تعالی آمد که در شب معراج نبی کام دینی زبان بر رسول خود سلام گفت
 پس سلام سنت الهی باشد و جواب سلام فرض آمد بنا بر آنکه جواب خداوند بر بنده فرض باشد سوال سلام گفتن بر بهتر است
 یا بر کمتر جواب سنت سلام آنست که بهتر بر کمتر سلام کند و شهره بر بدی و اشتر سوار بر اسب سوار و اسب سوار بر سوار و غیر
 سوار بر پیاده و ایستاده بر نشسته و اندک بر بسیار و خواجرا بر غلام دینی بر کثیرک و پد بر پسر و مادر بر دختر و همچنین هر کس بجای و نعمت
 زیاده باشد و ابتداء سلام کند زیرا که رسول علیه السلام فرمود من این ادب از پروردگار خود آموختم و این روایت در صلوة مسعود
 و در مناقب اعلو نیز چنین گفته است و گفت که نعلین پوشیده بر پای بر من سلام کند مسلمة و مسلمان بر یکدیگر سلام کردند
 و سلام هر دو برابر افتاد جواب بر هر دو فرض شود و اگر سلام یکی موخر افتاد از جواب نیابت ارد و بر هیچ یک جواب فرض نشود
 سوال چون سلام سنت است و جواب فرض چگونه است که ثواب سلام کننده بیشتر است و حال آنکه ثواب فرض زیادت میباشد
 جواب آنست که سلام کننده ابتدا کننده است بخیر لاجرم ثواب وی بیشتر است و عکس این نیز آمده است اما ثواب سلام
 در سلام در کیمیای آرد که چون دو مسلمان بر یکدیگر سلام کنند صد رحمت میان ایشان نازل شود نو از آن بود که سلام کرده بود
 و ده آنرا که جواب گفته باشند در صحیحین می آید که رسول علیه السلام فرمود هر کس با مداد از خانه خود بیرون آید و بر او مسلمان
 سلام کند حق تعالی او را ثواب آزاد کردن بنده بدهد و در حدیث دیگری می آید که چون دو مسلمان با یکدیگر ملاقی شوند و سلام کنند و
 مصافحه کنند و یکبار بر من صلوات فرستند از گناه پاک شوند همچون روزی که از مادر آمده باشند در عیون فرودس الاخبار می آید
 بر روایت تیمم داری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود اول من عانق خلیل الله ابراهیم علیه السلام
 و کان قبل ذلک السجود هذا یسجد لهذا و هذا یسجد لهذا لاجزاء الا سلامه بالمصافحه یعنی اول کسیکه مسنت
 معانقه نهاد ابراهیم خلیل بود علیه السلام و پیش از آن یعنی از زمان آدم تا زمان خلیل علیهما السلام نخبست مردمان سجده
 کردن بود و این را سجده کردی و این او را سجده کردی چون نوبت دولت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید
 مصافحه سنت اسلام شد معانقه سنت خلیل آمد و مصافحه سنت حبیب در کشفان می آرد در آخر سوره الفتح که در مصافحه
 اختلاف نیست فتمنا را اما در معانقه امام اعظم رحمه الله مکره داشته و ابو یوسف رحمت داده است در تفسیر ثعلبی می آید
 در آیت هدی للمتقین و درین معنی سی قول میگویی که تقوی چیست و متقی کیست از آن اقوال می آید آنست که فضیل عیاض
 رحمه الله میگویی تقوی آنست که دوست داری از برای مسلمان آنچه دوست داری از برای نفس خود اما قول شیخ جنید

و گفته

رحمة الله است که کمال تقوی در آن نیست که یعنی گفته کمال تقوی در آنست که دوست داری از برای برادر مسلمان پیش از آنکه دوست داری از برای نفس خود و درین معنی اقتدا بسری سخطی رحمه الله باید کرد که چون مسلمانی او را سلام کردی او روی خود تراش کردی آنگاه جواب گفتی سبب آن پرسیدند گفت مراد حدیث رسیده است از رسول علیه السلام که فرمود چون دو مؤمن بر یک دیگر سلام کنند صد رحمت میان ایشان فرو آید نو آید نو آید نو بود که روی خود کشاده دارد و ده آرزو بود که روی خود تراش کند من روی خود تراش میکنم تا آن نود رحمت برادر مسلمان را بود که اگر من ردی خود کشاده دارم آن نود رحمت مرا باشد من خود را بهتر از برادر مسلمان خود خواسته باشم زهی انصاف مردان و کمال دین داران و نیک خواهی ایشان مرمسلانان را حکایت در تذکرة الاولیایم آرد که رابعه رحمه الله علیها گفت اگر فرمای قیامت حق تعالی فرماید که ای کبیرک درگاه ما چه میخواهی تا ترا عطا دهم گویم خداوند آن بخواهم که معده دوزخ را بقطره وجود من پرگردانی تا این مشت خاکسار باد و پیمان است و منی از آن کش دوزخ بی گزند شوند شعر در دل دارم که سر جان بر خیزم و داند قدم سرگان کویت ریزم و ای عاصیان خوش باشید که ازین سخن بوی امید واری می آید و وقتی که ضعیفه را این رحم است بر بندگان وی با وجود آنکه صفت آدمی نیمی است او که اگر مالاگر بین است بر رحمت کردن سزاوارتر باشد هر چند گناه بندگان بسیار است اما رحمت او از ان بیشتر است فرعون است زول عاصی فاجر بود و بگریان کرم لطف نوال تو کنیم و اما حکم سلام آنست که روایت میکند عبدالله بن سلام از رسول علیه السلام که فرمود یا ایها الناس افشوا السلام و اطعموا الطعام و صلوا الابرار و صلوا باللیل و الناس بنام تدخلوا الجنة بسلام عبدالله بن سلام روایت میکند که آن روز که رسول علیه السلام بمدینه درآمد اول حدیث که از لفظ مبارک آنحضرت شنودم این حدیث بود و معنی حدیث آنست که ای مردمان فاش دارید سلام را و بدیدید طعام را و بپویند بخویشان یعنی نگاهدارید حق خویشان را و ناگزید از بد شب و وقتی که مردمان در خواب باشند تا در آید شب است بسلامت دلی آفت و این حدیث در صحیح ترمذی و ریاض الصالحین و مشارق و مصابح مذکور و مسطور است هر کس فاشش دارد سلام و عمل کند آنچه درین حدیث است تمام بشارت یا بد بدخول دار السلام اللهم انت السلام و معنک السلام

تبادکت یاذا الجلال و الاکرام

فصل پنجم در تشبیهت عاطس بپیرجک الله و حکم آن

بدانکه چون مسلمانی عطسه زند و حمد گوید فرض شود برشوندگان که جواب گویند پیرجک الله یا مثل آن چون یکس جواب گوید از مددی دیگران ساقط شود اما ثواب همان یکس را بود و اگر هیچ یک جواب نگویند همه عاصی شوند اما جواب عاطس تا سه مرتب فرض شود چون از سه مرتب در گذرد جواب فرض نشود که آن زکام و فعل با دست نه عطسه معنادست در صحیح بخاری می آید بر وایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود ان الله یحب العطاس و یکره التثاویب یعنی بد رسیده خداوند دوست میدارد عطسه را و مکره میدارد ثاویب را یعنی فائزه را پس چون عطسه زند و حمد گوید واجب شود بر مسلمانان که بشنود که جواب گوید در ترغیب الصلوة می آرد که چون زن اجنبیه که مشتهات باشد عطسه زند جواب وی فرض نشود و اگر چه

محمد گوید بلکه جواب نباید گفتن و اگر گوید در دل خود گوید و یا آهسته گوید و اگر پیره زنی غیر مشتهات باشد اگر جواب گوید شاید در صحیح مسلم
 نبی آید بروایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود چون عطسه زنی از شما گوید بخواب
 گوید و او را اگر خنجر گوید جواب گویند و او را در صحیح بخاری نبی آید بروایت ابوسهریرة رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که ستره بود
 چون عطسه زد یکی از شمار اهل بیت گوید الحمد لله و گوید او را در وی صاحب دی برحک الله و گوید بیهیدم الله و صلوات
 بالله و انبی همه را توفیق نگاه داشتن حد شرع کرامت فرمای

فصل ششم در اجابت دعوت و حکم آن

بدانکه از حقوق سنته که مسلمانان را بر یکدیگرست یکی اجابت دعوت است زیرا که در صحیحین آمده است بروایت ابن عمر رضی الله
 عنه از رسول علیه السلام که فرمود اجابت کنندارین دعوت را چون بخواند شمار از برای آن و در حدیث دیگر آمده است که چون
 شمار بد دعوت خواند اجابت کنید و بروید بان دعوت پس اگر مضطرب باشید بخزید و اگر صام باشید دعا گوید و باز گوید در صحیح بخاری
 نبی آید بروایت ابن عمر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ان دعیتم لی کواع فاجیبوا یعنی اگر خوانده شوید
 بسوی یا چه گو سفند اجابت کنید و تیر روایت کرده اند از رسول علیه السلام که فرمود اذ ادعیتمو بکواع الی کواع بذا کواع
 فاجیبوا یعنی چون بخواند شمار از برای یک کراع بسوی کراع که قریه ایست از قرای مدینه اگر بی مرکب بیاد رفت اجابت کنید
 اما حال صحت و ضعف این حدیث برین فقیر موقوفست و در خلاصه طبیبی و اصول ابن ماجه و غیر آن از اصول حدیث میگوید
 اقسام حدیث سه است صحیح و حسن و ضعیف و انواع دی سی و ذکر آن تمام در قسم پنجم از اقسام این کتاب که قسم علم است
 بیاید انشاء الله تعالی و شیخ الحدیث شیخ شمس الدین عجزی علیه الرحمه در بدایه خود اقسام حدیث را چهار ذکر کرده صحیح و حسن و
 ضعیف و صالح از برای عمل فی الجمله حدیث اذ ادعیتمو بکواع تا که ام نوع از آن سی نوع باشند پس اجابت باید کرد دعوت
 مسلمانان را وقتی که آن دعوت و بیمه باشد یا مثل آن و در اینجا بدعتها سی و سه بدعت و منکرات بنا شده و فقها را اصلی است که چون
 بدعتی عمل کنند و در ضمن آن بدعتی حاصل شود ترک سنت به از آوردن بدعت باشد چنین یاد کرده است و در تعجب الصلوة
 و بعضی گفته اند چون بدعت و منکر بران مایده نباشد اجابت باید کرد هر چند در آن منکر و بدعت زیرا که باین که در جای
 بدعتی بود ترک سنت نتوان کرد اما اگر بدعت و منکر بر مانده بود اجابت کردن و حاضر شدن بران مانده روان بود و امام اعظم رح
 میگوید یکبار باین مبتلا شدم اما صبر کردم یعنی بدعتی که در اینجا بدعت بود مبتلا شدم اما بدعت بر مانده نبوده است نظر کن که
 درین روزگار در عواید و مآبها یعنی از مردمان چه بدعتها و ناشد و عبا میر و مثل دعوت ختان و غیر آن که سر امپاراجاس
 میگیرند و دنی میزند مسوگان سفر می کنند و طشت مینهند و در و در و میگویند و زنان نامحرم بنظاره میرند و از آن سواد
 حاصل میشود و خمر میخورد و گاو و بروجیها و تختهای بندند و بر سر دست بدایخی بر اندازد برای رضای صاحب آن سور و تعظیم
 آن کار و رضای حق را میگذارند اینها همه از رسوم جاهلیت و هواپرستی است و حالانکه هر کس بنیت تعظیم کاری یا تعظیم مخلوق
 گاو و گوسفند کند کافر شود و آن حرام و مردار بود نتوان خوردن ای بسا مسلمان که بچنان جائی روند و کافر بیرون آیند خود باشند

پس بچنان مجلسها بناید رفت مگر از برای نبی سزاکه آنها همه باطل و نامشروع است و مایه ضلالت و گمراهی است و باین همه
 آنرا کار خیر نام می‌آیند و کافر می‌شوند و خبر ندانند و اگر در آن قصد احیای سنت دارند چو در وقت استیحا و قس شاربین بی ترتیبی
 خود را که ترتیب نام نهاده اند بجای نمی‌آیند چون یک سنت این است و یکی آن پس معلوم شد که اینها همه از ناظر و ردگی و پواری
 است از چنان مجلسها بر حذر باید بود و از چنان کارها دور بچین دعوت که از برای میت دهنند بر کم و ناموس و ریاضت و سمعت
 که اگر با چنین تخنیم مردمان گویند و از مرده خود حساب نداشته بدان دعوت رفتن و از آن دعوت خوردن مکروه است و در
 واقعات بخاری می‌آورد که سیپاره دان خواری از برای مرده مکروه است و هر ادا زین روایت آن طعام است که بعد از خواندن
 سیپاره دان میدهند آنرا صدقه که از برای میت که از وجه حلال بدر دیشان مستحق دهنند پسندیده است و شرح بآن وارد است
 و تمامی سخن در باب دعوت در فزایض نموده معیشت بیاید هم درین قسم انشاء الله تعالی در فصل شرائط مهانداری و ادب

طعام خوردن الهی همه را از بدعت و ریاضت و رسوم جاہلیت نگاهدار

فصل هفتم در نصیحت و شرائط و آداب آن

بدانکه یکی از حقوق مسلمانان نصیحت کردن و نیک خواهی است چون طلب نصیحت کند که رسول علیه السلام فرمود
 هر کس بپوشد و پنهان دارد علمی را که نبرد او باشد در دنیا و آخرتش در نفع بر سر وی کند و در صیح بخاری روایت
 ابن عمر رضی الله عنهما می‌آید از رسول علیه السلام که فرمود بلغوا منی ولو اذیة برسائید از من اگر چه یک کت باشد و رسول فرمود الدین النصیحة
 یعنی دینداری نیکوایی است گفتند از برای کی یا رسول الله فرمود که لله و لکنتابه و لوسوله و لایمة المسلمین و عامتهم یعنی از
 برای خداوند از برای کتابی و از برای رسولی و از برای الله اسلام و عامه ایشان در انوار المشرق یعنی در کعبه بن سعد از رسول
 روایت میکنند که فرمود لا ینبغی ان یرد علی الله بلک سر جلا و احلا خیر لک من ان تکن لک حمر النعم و شرح لغات
 می‌آورد که لام کان یرد الله لام طویله قسم است یعنی سوگند بخداوند که اینک یک مرد توراه است باید یعنی از علم تو مستفید
 گردد بهتر بود هرگز از آن که همه شتران سرخ موی دنیا ترا باشد و در جمع سفیان میگوید رسول علیه السلام این حدیث هر
 امیر المؤمنین علی را فرمود که هر گاه آنرا صاحب باید که اول نفس خود را نصیحت کند و پند و اندرز وی قبول کند نگاه نصیحت
 دیگران شنود که در حدیث است که حق تعالی خطاب کرد بمیسی علیه السلام که ای عیسی اول نفس خود را وعظ گوی اگر قبول
 کند نگاه بندگان مرا وعظ گوی و الا شردار از من که بندگان مرا بکاری فرمای و خود آنکار کنی هر گاه ناصح نفس خود را نصیحت
 نکند و بصلاح نیارد و هر آینه سخن وی درد لمای و دیگران جای گیر نیاشد و موثر نیاید بر کسی و نصیحت کسیکه خود عمل نکند
 بآنچه دیگران را فرماید قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون مالا تقولون کبر مقتا عند الله ان تقولوا مالا نقضوا
 و اعظما همین وعظ بسنده است قطعه از من بگوی عالم تفسیر گوی را به با علم اگر عمل کنی شاخ بی بری بی بار درخت علم ندانم
 بجز عمل بگرد عمل نکوشی نادان مفسری بی شیخ نمی‌الدین غزالی علیه الرحمه فرمود علما ناصح در مجلس گفتند که گروه اند یک
 گروه آفتاب صفت اند و یک گروه شمع صفت و یک گروه مانند چوب توت تر اند بر آتش آمانه آفتاب صفت اند آنها

انکه ایشانرا نظر بر صیت و آوازه و غلبه مردم نباشد و غرض ایشان از مجلس گفتن قبول عامه و جاه و منصب نبود و این جمله دست دهد بان مغرور و موجب نشوند و اگر مردم رغبت نمایند بایشان و مجلس ایشان از آن دل تنگ نشوند و نسبت ایشان آن بود که بندگان حق سبحان ایشان راه راست یابند و بر راه راست باشند این چنین مذکور آفتاب صفت اند که عالمی از ایشان نورانی میگردد و اینها گویاب و کبریت احمد اند اما آنها که شمع صفت اند آنها اند که مقصود ایشان از وعظ گفتن اعتقاد عامه است و غلبه مردم و در جاه جوی و منصب طلبی اند و بان شادمان جسم میباشند و اگر نمی یابند و دل تنگ ملول میگرددند لاجرم خود چون شمع در سوختن اند و دیگران نور می برند و ایشان از علم خود بی بهره می مانند و جز مشقت و زحمت فایده ندارند اما آنها که بر مثال چوب توت تر اند آنها اند که فی علم دارند ولی نسبت نیکو آن جاہل نای که راهزن خلق است و دشمن خدای ظاہر خود را مشابہ عملی ساخته و از دون بیتی تحصیل علم نبرد اخته از مرکب علم و عمل پیاده مانده و سیاق سخن برکت فارسی را نفع کلیات مستفرد را و کانی ساخته و خطا و صواب از یکدیگر نشناخته اساس آنگار بر سوال و طلب الحقی چه ابلهان بود العجب لاجرم تشبیهی بی بچوب توت نکرده اند که چون بر آتش نمی دو و کند و بدسوزد و او نیز خود در سوختن و مردم از دست طمع ایشان در حرمت دین روزگار ازین واعظان ناهموار و هر دیر افراد اند و بسیار که ایشان را استحقاق آن نسبت که سخن خداوند و رسول و گویند زیرا که کسب علوم نکرده اند و نیز ویران شدند شده اند قطع مردم عامی که بتزویز شود و دشمنان فریبی پوشد و دستار مفتی بنده علما خوانده تفسیر و روایت گویند راست آنست که بر سبقت کند اخذ و دلیل در دل گان سخن روی از است که بی طمع است که با که برگ کاہی نگار است زر روی از آنست شعر طبع آرد روی مرد ز روی بی طمع لاسر برگر مرد مردی در حدیث آمده است که فدای قیامت منادی ندا کند که کجا ای دلای دشمنان خدای بر خیزید لایق مومون الاسؤال المسجد بر خیزید مگر کسانی که در مسجد با سوال کرده باشند پس طالب علم و فقیر باید که بی ضرورت طلب و سوال نکند که رسول علیه السلام فرموده است من طلب وعنده ما یغنیه فانما یستکثر من النار فیل یارسول الله وما یغنیه فلما قد وایغنیه و یغنیه پس هر گاه که قوت یکروزه دارد و باید که کند اما اگر نا طلبیده بدیند نیز رد نکند که گفته اند رباعی در ویش کسی بود که او کند کند چیزی که بدو بدینم رد نکند و بدست و دل کشاده باشد همه سال یعنی که هر آنچه آیدش رد نکند و از ابوهریره رضی الله عنه مروست که گفت اذا اعطينا قبلنا و اذا امتنعنا لم نسأله و ابو ذر رضی الله عنه گفته است مرعاض بن قیس راخذ العظام ادم نخله فاذا کان اثمان دینکم فدعوه در صحیحین می آید بروایت عبد الله بن عمر از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود بدین معنی خداوند تعالی قبض کند علم را قبض کردن و کشیدن می که بکشد آنرا از زمینهای عالمان لیکن قبض کند علم را قبض علم تا چون عالمان مانند مردمان جاہلان را پیشوایان خود گیرند تا آن جاہلان فتوی میزند بغیر علم پس خود گمراه باشند و دیگر از نیز گمراه گردانند که اتخذوا للناس دوسا حمالا فاقموا بغیر علم فضاوا و اصلوا و عجب تر آنکه ندانند که ندانند که ندانند که ندانند یا ساکت باشند یا خود را از تنگ جهالت برهانند

| | | | |
|---------------------------------|--------------------------------|----------------------------------|---------------------------------|
| آن کس که بداند و بداند که بداند | پوسته نواضع کند و کبر نماند | وان کس که نداند و نداند که نداند | نومرده شمارش که شتر زده بخورد |
| آن کس که بداند و نداند که بداند | بیدار کند زود که تا خفته نماند | آن کس که نداند و بداند که نداند | او خوشترین از تنگ جهالت برهانند |

پیر...

اینک بحراق اندر شهر نیست مستظم؛ کور اهرمان خواند و او بیخ نداند نه و هر یک از آن جاهلان عالم نمای خود را فاضلی کاملی عتقا کرده اند بعلت آنکه ما از کتابهای فارسی سخن می توانیم گفت غافل از آن معنی که ساهبا بگر خون می باید کرد در ریاضت می باید کشید تا مرد و با نگاه علوم تواند رسید باینی قطعه نه هر صدف که فرو خورد قطره باران؛ درون سینه او گشت جائے در دانه صدف باید و باران بحر چندین سال؛ هنوز نیست معین که در شود یانه؛ و با این همه عوام الناس را بینی با فسوفی که بر ایشان خوانند که بفهم ایشان نزدیک تر بود و موافق هوا و طبع ایشان بود سری می افشانند و تحسینی میکنند و معتقد میگرددند و عالم کامل که سخن از سر تحقیق میگوید و عیب مردم با ایشان می نماید چون موافق هوای ایشان نیست نمی شنوند و قبول نمی کنند بلکه طعن میکنند و منکر میگرددند و فرود کا و دلزد و در خدای عامیان؛ در نوح را با و در اندازنی پیغمبری؛ لا جرم صاحب و صفت در حق چنین عامیان گفته است قطعه ندیدم عامیان را اعتباری؛ در روی عقل نزد هیچ مردم؛ سنگ عای با شون و ناله؛ بیکی سرمی فشانند دیگری دم؛ و اینها عامیانی اند که در صحبت علمی دین پرور نمی رسند و پروای کار آخرت ندارند عمی پایان آورده اند و شرایط ایمان و شرایط ندانسته اند و فاتحه و دعای قنوت درست نکرده اند و فرض و سنت از یکدیگر شناخته اند کلمه بر عادت میگویند و نماز رسمی و عادی نمیگذارند آن نیز وقتی که مجال می یابند و گاهی از ترس دره و ملامت مردم بمسجد حاضر می شوند و در دین تحقیقی و در راه حق یقینی حاصل نکرده اند بظاهر خود را بچنان نمایند که مردم تصور کنند که مگر از زمره ابرار اند و مع هذا از زمره مجارانند و وفای از دلشان رفته و ظلمت نفاق جای گرفته و فراموش کرده اند صد هزار ابلیس آدم روی هست؛ تا هر آدم که روز از بهار زادم نشمری؛ استاد این ضعیف علیه الرحمه می فرمود که واعظ را بهفت نفر طبایب یا نصیحت گفتن مسلمانان را پیشاید اول آنکه فقیه بود دوم آنکه محدث بود سیم آنکه مفسر بود چهارم آنکه پاک مذهب باشد و پنجم آنکه عقل وی سالم بود ششم آنکه بی طمع گوید هفتم آنکه اجازت استاد داشته باشد تا اگر یکی از این شرط سبعة کم بود نشاید که قدم بر نبرند و قال الله و قال رسول الله گوید زیرا که فساد آن از صلاح آن زیادت خواهد بود و از اینجا است که گفته اند بر نیم طبیب و نیم طالب علم اعتماد نشاید کرد که یکی جان بر دو یکی ایمان بر دو خود با الله من الخذلان در هر شد قلا نسی میگوید این چنین واعظان از اقطاع طریق تبر اند زیرا که قطلاع الطريق دنیای مردم را می برد اما این اعظان اول دین مردم می برند آنگاه دنیای ایشان را با زحمی درویشان یعنی که ناپاکی کردن را در دین قوی ترین حجتی دانند و بی حرمتی را بیکو ترین سنتی گستاخی را سر مایه خود سازند و از کالی بخدمت حق نپردازند طاعت و فرمان برداری را بسکنداشته و نماز و روزه را بزبادتی انگاشته سبک است حرام و گناه را آیین ساخته و میگویند اسرار توحید بحق مابیداشته و ما را از ما ربوده اند و اسرار حقیقت با نموده اند و سخنی که گفته می شود از ما نیست و کاری که می رود از فعل ما نیست و از ما بجز نظاره نیست هر یک از ایشان میگویند منم جنید بایزید بسطامی دور معنی ظالم تر و بد نفس تر از شمر و یزید شمر گرام و زکریا میم بایزید؛ بگویش که فردا تویی بایزید؛ حق از باطل ندانند و از مصالح و حرام روی نگردانند ریشها تراشیده چون مجوسیان و داعیان بر خود بنهاد و چون دوزخیان رباعی مشت کل با کل کل بی اسلامند؛ در راه خدا سوختگان خامند؛ و نیانه بدست و آخرت داده بساد و در آب و گیاه مانده کالانعامند؛ اگر هم برین اعتقاد میرند هر یک سگی از سرگان دوزخ خواهند بود از آن نوع نادیده

بگزید و از صحبت بد ایشان بهر نیزه شمع از ان بید و لتان بگزید چون تیر به سر او کوئی صاحب دولتان گیره و آن صاحب دولتان
 در و ایشان صافی اعتقاد و سالکان عالی بناداند و علماء دین پرورد میراث داران بنمید که هر یک از ایشان رهروان راه
 دین و مبارزان میدان یقین اند که صحبت با ایشان و مجلس علم ایشان روضه ایست از روضه های چنان که مجلس العلم
 روضه من ریاض الجنة آن عالم آفتاب صفت که عالم از وی نورانی است سی سال یا چهل سال جلگه خون کرده تا پایگاه
 علوم رسیده و پرسند درس و فتوی نشسته فرو آسان نیاید پوی عشق اندر مشام جان من به و اندامی صاحب دلان عمره
 جلگه خون کرده ام به در روزی اگر خواهی صد صوفی مانند در میرسد اما چهل سال باید تا در ولایتی یک دانشمند در رسد چنانکه گفته اند

قطعه بسیرة فوطه به بیم من بشوم | می توان شد بصوفیان مانند | سی و چهل سال جان باید کند | تا مگویند مردود باشند

عالم اگر چه دلیر بود اما نگذارد که حلال باصل دین وی راه یابد چون علم دارد اما زاهدی علم که بی ارشاد شیخ کامل سلوک کند
 و زهد و زور و مسخره شیطان باشد یا چون حماری که در آسپاگردان باشد و ازین است که علمان بنشته اند من نهد بغیر علم
 جن فی آخر عمره اوصات کافرا یعنی هر کس زهد و زور بدون علم دیوانه شود در آخر عمر خود یا کافر میرد و بخود با تله و از راه بدون
 یک عالم بر شیطان دشوار تر باشد از گمراه کردن هزار عابد چنانکه در تعلیم المستکم می آرد از نظر آن امام ربانی محمد بن حسن
 شیبانی شاعر فان فقیه با واحد امتور عا بن اشد علی الشیطان من الف عابد حکایت عزیز حکایت میکند که
 یکی از طلبه علم که در تقوی وی تصور می بود در حق یکی از درویشان که وصف ایشان از پیش گذشت بی گفته بود بروی خوانده
 و آن بیت این است رباعی با دق کی بود با کلاه ترکی به پوسته کلاه ترکی می ترکی پس لاف زنی که میروم من ره حق به
 حقا که ز راه حق از آنسو ترکی به درویش نیز در جواب وی گفته رباعی با جبه و دستار کلام ملکی به دروان و شبان در پی
 بیم و زکی به از مال کسان تو حرامی نبود تو عالم عالمی چه سرامی ترکی به بی جمله عالم را بعلم عمل باید کرد و حال را با علم علم با تیا علم
 و عمل ایشان را نمره دهد که گفته اند عالم بی عمل چون درخت بی برست و زاهد بی علم چون خانه بی در الهی همه را نونیق

علم و عمل کرامت فرمائے

فصل هشتم در عیادت مریض

بدانکه عیادت مریض یک بار از فروع کفایه دانسته اند و از حقوق مسلمانان است چنانکه در خزانه الفقها و غیر آن گفته
 است در صحیح مسلم می آید بروایت ثوبان از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من عاد مریضا لم یزل فی خرفة الجنة
 یعنی هر کس بیمار یا پیرسد و ادم در بوستان بهشت باشد و در حدیث آمده است که مزد شهید یا بد کسی که بیماری را پیرسد
 شمع عن سعید و جبیر و قتادة من عاد مریضا فله اجر شهادة به عیادت مریض سنت است اما دیرینه نشینند که ثبت
 است حکایت در روضه خلدی آرد که حکیمی بیمار شده بود جمعی بعیادت وی رفتند و دیر نشینند بعد از آن گفتند ما را
 پندی ده حکیم گفت شمار پند میدهم که چون بعیادت بیمار شوید دیرنه نشینید فرود چو میروی سر بیمار دیرنه نشین به بر بفاخته
 از سرش کرا بخانی به در صحیحین و سنن ابوداؤد و صحیح ابوعبسی ترمذی و اذکار امام محی الدین نوادی و تلخیص اذکاری آرد

از دین

بروایت مادر المؤمنان عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون کسی بنا لیدی بسوی وی از مرض انگشت سبابہ خود بر زمین ہنای پس برداشتی و گفتی بسم اللہ تبارک و تعالیٰ بر بیفتد بعضنا لیثقی مقیمنا باذن ربنا پس چون کسی بعیادت بیمار و و باید کہ این دعا بخواند اقتدا بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در سنن ابوداؤد و صحیح ترمذی می آرد کہ این کلمات را برفت بر بیمار خواند حق تعالیٰ آن بیمار را شفا فرستد از بیماری کہ باشد اول الاموت دعا اینست اسأل اللہ العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک فایده عیادت آن میباشد کہ دل شکستہ آن بیمار را در یابی و بفتح دعا مددگاری کنی شاید کہ کاری بر آید کہ گفته اند رباعی چو بچ بر توانی گرفتن از بیمار قدم زرفتن و پرسیدنش در بیخ مدارند ہزار شربت شیرین و میوہ خوشبو سے چون مفید نباشد کہ بوی صحبت یاری قدم از شنگان باز نگیر خواهی بود بیمار خواہ فقیر اگرچہ دوستان را در رنج دیدن رنج تمامست اما فراموش کردن نیز در یاری حرامست رباعی اگر ز شرط عیادت ہی کم تقصیر کنون تو بر من شوریدہ حال خوردہ گیرہ کہ خاطر من غمیدہ گستردہ بخاہدست کہ بہ بندہ در رنج اسیر نہ در صحیح بخاری می آید بروایت ابوہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود من یرد اللہ بہ خیر ایصیب منہ یعنی ہر کس خداوند تعالیٰ با دیکمی خواستہ باشد اورا رنج و بیماری فرستد ابو موسی الاشعری رضی اللہ عنہ روایت میکنند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود چون بندہ بومن بیمار شود یا در سفر باشد بفرماید خداوند تعالیٰ تا بنویسد از برای آن بندہ ثواب اعمال وی مثل آنکہ در صحت و واقامت وی می نوشتہ اند درین حدیث در صحیح مسلمست و در روایت ابوسعید می آید ہم در صحیح مسلم کہ رسول علیہ السلام فرمود نزد پیغمبر موسی را رنجی و دردی و بیماری و مرضی ناپسندی کہ او بار مندرگواند الا آنکہ کفر کرد اند بان صغیر و بزرگتر ترغیب حمیدی می آرد بروایت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود پیغمبر مسلمانان نباشد کہ مسلمانی را عیادت کند در باد الا آنکہ آہرزش خواہند از برای وی و ہفتاد ہزار فرشتہ از باد او تا شاہنگاہ و پیرسد اورا در شاہنگاہ الا آنکہ ہفتاد ہزار فرشتہ اورا آہرزش خواہند تا صبح و باشد مراد ابوستانی در ہر بہشت آہلے

دلہای بیمار مارا از حشرانہ اگر م شربت ہدایت فرست

فصل نهم در تشیع جنازہ

بدانکہ تجزیہ بہیت یعنی کار سازی دفن وی و تشیع جنازہ وی فرض کفایتست و از حقوقست کہ مسلمانان از بر یکدیگر است در ترغیب حمیدی می آرد بروایت ابی کعب و ابوہریرہ رضی اللہ عنہما از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کس نماز گذارد بر میتی مراد را قبر اعلیٰ بود از اجر و اگر انتظار کشد تا میت را دفن کنند و وقیراط بود گفتند یا رسول اللہ فیہ قرطاط بگرانی چند باشد فرمود کہ ترودوی مانند کواحد باشد بروایت ابی جہان است کہ سوگند بخدائی کہ نفس محمد بقدرت اوست کہ آن قرطاط گران تر باشد در پلہ حسنات وی روز قیامت از کواحد ابن عباس این حدیث بشنید گفت لقد فرطنا فی قرطاط کثیرہ یعنی بدستی تقصیر کردیم در قرطاط بسیار در صحیحین نیز این حدیث چنین آمده است بروایت ابوہریرہ رضی اللہ عنہ فرمود الا آنکہ وقیراط مثل دو کواہ بزرگ می باشد در صحیح مسلم می آید بروایت ابن عباس رضی اللہ عنہما از

رسول علیه السلام که فرمود نباشد هیچ مسلمانی که بمیرد پس نماز کند بر جنازه وی چهل مرد از مسلمانان که بخوانند شکر کند
 نیارود و نباشد چیزی را الا آنکه قبول کند خداوند تعالی شفاعت ایشان را در حق وی یعنی سیاه زرد او را در مختار الفقه می آرد که
 غسل میت واجب کفایت است و تکفین وی در سه جا سنت است و نماز کردن بر وی فرض کفایه است در صحیح مسلم
 می آید روایت ابو سعید رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که چون میت را در جنازه نهند و مردمان برگردن خود بر او اندیش
 اگر آن میت صالح بود گوید قدمی یعنی بجهت کفیند و زودتر رسانید مرا بر حمت و کرامت پروردگار من اگر غیر صالح بود گوید
 وای بر من کجایم برید مرا بشنود آواز او ویرا همه چیز مگر آدمی که نشنود اگر بشنود بهوش شود و حکایت در عشرت حال می آرد که یکی
 از بزرگان دین گفت در شهر عبادان جوان پارسائی وفات یافت و تالستان بود و هواد غایت گرمی گفتیم توقف کنیم
 تا نماز پیشین که هوا خشک شود جوان را دفن کنیم درین حال خواب بر من غلبه کرد و در خواب چنان دیدم که قبر زده بودند در
 گورستان از یکدانه در که نور از آن قبر با آسمان میرفت ناگاه حوری از آن قبر روی بمن نمود و گفت ای شیخ روا میدار
 که آن جوان مرده را تا نماز پیشین از ما جدا اوری چه کن و زودتر او را بارسان که در انتظار دیدار او بودیم خوشبنده که بمیرد و حال وی
 چنین باشد چاره آدمی که چهار خطر دارد در پیش که هر یک از آن سخت تر و صعب تر از دیگری است که اگر نظر تحقیق در هر کس کنیم
 و تفکر و تامل نایمیم فی پروای خوردن و آشامیدن ماندونی سامان گفتن و شنودن اما چکنیم که غفلت بر دها مستولی گشته
 مگر حق تعالی آگاهی و هشامی دهد و آن چهار خطر اول خطر مرگ است دوم خطر گور است سیم خطر قیامت است چهارم خطر
 آتش دوزخ در کیمیای آرد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که سکر است موت و تلخی جان کنندن بر بنده مومن زیادت از آن
 است که او را سی صد بار بشنوی نشنود او باز زنده میگردد انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم
 که فرمود هیچ روز نباشد الا آنکه دو فرشته از آسمان ندا میکنند که یا اهل الدنیا ولد تم الموت و تنبون للحراب و تجعون
 للاعداء و انتم محاسبون و معدون عند ربکم یعنی ای اهل دنیا شما زاده شدید از برای مردن و بنایم نیز از برای
 خراب شدن یعنی چه عمارت میکنید چیزی را که روی در ویرانی دارد و آنچه جمع می کند نصیب دشمنان خواهد بود و حال آنکه شما محاسب
 و محذب خواهید شد نزد پروردگار خود پس ای برادر نظر کن تا چه میکنی آگاه و هشامی شو فر و عمر و مال اندر سرکاری عمارت کرده
 این عمارت ها که دار و در و بوی را نی چسود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز در کار دنیا سگی برنگی نهاد تا آن زمان که از عالم سفر کرد
 که ما وضع رسول الله صلی الله علیه وسلم حجر اعلی حجر اختار لقاء الله عز و جل سنگی باید که دل در سنگ بندد
 امر و زچندانی برار که فرود ابروی خانه کل را چند عمارت میکنی یک بار خانه اول را عمارت کن فر و خانه هر چند کنی حکم و پرتش
 نگار به ملک الموت در آن خانه در آید روزی به قوله تعالی ایما نکون اید و کما الموت و لو کنتم ترفی بوجه مشید هر کجا
 باشد مرگ شمار او را یابد و اگر چه شمار در حصارها و قصرهای بلند و رفیع باشد و بقول سدی و قتاده اگر چه شمار برج اشی عشر آسمان باشد
 پس ای برادر اگر در حصارهای آهین باشی که مرگ را از خود دور نتوانی کرد فر و ملک الموت را بجایه و زور به توانی که بجزرتانی
 روزی رسول علیه السلام بقرنی رگدشت که می خندیدند بفری دهان فرمود که اگر شمار مرگ را که ویران کننده لذتهاست یاد کنید
 شمارا خنده نیاید مرگ را بسیار یاد کنید که گو شمارا خانه است و آن روضه خواهد بود از روضه های بهشت یا کنده از کند های

دری

دو زخ آما حسن بصری رح میگوید ای مردمان گور را بسیار یاد کنید که آخرین خانه شماست و کفن خود را یاد کنید که آخرین خانه شماست بموگفت هر زنگانی که بوده است در دنیا اگر یک کس داشته باشد با مرگ برابر نیاید و اگر همه لباسهای نیکو را یک تن پوشیده باشد با کفن برابر نیاید و اگر همه مرکبهای دنیا را یک تن سواری کرده باشد با جنازه برابر نیاید و اگر همه تختهای عالم را یک کس داشته باشد با تخت تشنوی برابر نیاید و اگر همه باغها و بوستانهای عالم را یک کس داشته باشد با تاریلی گور برابر نیاید گورخانه است که کلید آن بدست اسرافیل است تا او صورت دهد و در آن از آن خانه بیرون آمدن نیست ای پیمانه از خواب

غفلت بیدار شو که تا چشم بکشانی خود را در گور خواهی دید رباعی | ناگاه بود کزین جهانت ببردند | از صلفه جمع دوستانت ببردند

غافل مشین زمان زمانت ببردند | گرتزوی کشان کشان ببردند | همه آن باشد که تو بچنانزه و دیگران حاضر نشوی روزی خواهد بود

که جسمی بجنازه تو نغیر حاضر شوند یادکن از آن ساعت که صلوة جنازه تو بر آید یادکن آن زمانی را که باغ بوستان را بگذاری در وی بگورستان آری یاد آن لخط را که ترا بجاگ تیره بسیار دود و دستان از سر خاک تو باز کردند و تر در آن مقام پر حشمت بگذارند یادکن از آن ساعت که خروش مصیبت از خا نوازه تو بر آید ابل و منر زندان تو آه و وایلا بر آن در با سع

روزی بود که بر آید ز کوی ما | گیر و عبا رخاک کدر روی ما | از مرگ ما جو مت سردر بگذر | در بیچ کوی کس نکند صبحجوی ما

صعب حالتی است مرگ و مردم از وی چنین غافل و بیخبر شمع بجزیر مشقین گزین دارمحن پناظر خواهی شدن خواسته شدن به اگر مثل نهر سال عمر یابی و همه لذات دنیا ترا دست دهد حاصل آن چه خواهد بود جز آنکه شربت مرگ میاید چشید و سختی جان کندن میباید دید و حال آنکه در دنیا خود عیش صافی یافت نشده است چنانکه در تذکره الاولیاء می آرد که ابو حازم یکی رحمه الله گفت در دنیا چیزی نیست که بدان شاد شوی که نه در زیر آن چیزی بود که بدان نگین گردی شاد شوی بگره زده یافت نشده است و اگر همه عالم بکام تو شد آخر چیست رباعی دنیا همه سرسبز بکامت شده لیر پوس عمر برفته و جمل آمده گیر بگوئی بمراد خویش دستی بزخم این خود نتوان و گرتوانی زده گیر به عمر از آن عزیز تر است که او را در طلب حطام دنیا صنایع گردانی و بخت تمام درم و دنیا چند جمع غنی و بخت نگاهداری و بجزرت بگذاری بلکه از دستغ ناگرفته وارث گذاری و خود بگذری در مصایح می آرد که امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه چون بر سر گوری بایستادی چندان بگریستی که محاسن وی ترشندی از وی سوال کردند که چه حال است که قیامت دوزخ را یاد میکنی چندان نمیگریزی و چون گور را می بینی چندان میگریزی گفت اگر قیامت است خلائق همه جمع خواهند بود و اگر دوزخ است آنجا نیز گروی خواهند بود بیچ جامی صعب تر و پر حشمت تر از گور نیست که در خیب تنها میباید بود تا قیامت عزیز من مرگ همه کس صعب است اما مرگ جوانان و غریبان صعب تر است آن غریب پیمانه از وطن خود دور افتاده و از یاران و دوستان جدا مانده در مسجدی یا گوشه ای باطلی بیمار افتاده پدرو مادر هر بان بر سر با این وی نه از خویشان و فرزندان وی کسی حاضر نمیرسد بلکه یا بر کلونی نهاده بازنگ زرد و جان پردرد ناگاه ملک الموت بروی ظاهر شود آن پیمانه چون ویرا میباید از کسان خود یاد آورده و سر داز سینه بر آورد در آن حال حق تعالی فرشته نغمه نغمه تا سلام حق بوسه رساند و گوید ای بنده غریب خدایت سلام میرساند و میفرماید که بنده من اگر ترا از وطن و دوستان تو جدا کردم رحمت خود را قرین حال تو گرداندم ای بنده متوس و اندوه خوار که بهشتت ملاز برای تو آماده کرده ام و جواری عینا در انتظار دیدار تو اند و این همه

ترا درجه شهید اگر است که درم که من مات غریبا فقد مات شهیدا بنده چون این تشریف یابد فرحان و شادان گردد و جان وی بجزت و رضوان حق برآید و تقسیم سوره بادی می آرد که چون بنده در سکر است موت افتد شیطان نزد وی آید و گوید ای سبکین بپنج مبدائی که چندین زحمت و مشقت که بر تو گماشته اند از برای چیست این همه از برای آنست که تو مسلمانان ترک ازین کن تا این همه محنتها برهی اگر بنده در دین صلب حکم بود گوید ای ملعون خام طبع و یک هوس تو از من بچسته نگرد و من همه شقتهای محنتها از برای این دین اختیار کرده ام و امید است گارای سیرت این دین دارم برگرد که مقصود تو از من بر نیاید شیطان از وی نوسید شود و برگردد و اگر آن بپاره در دین سست بوده و بر سواهی نفس میرفته شیطان را فرمان برداری کند و ایمان از وی زایل شود و بفرمیرد و العیاذ بالله انما ان عمر رضی الله عنهما روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بپنج مسلمان بنی ننگزد و بگورستان از گورستانهای مسلمانان الا نکه اهل گورستان گویند ای خافل اگر بدانی آنچه میدانیم هر آینه که بگدازد گوت تو بر تن تو در کیمیایی آرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه کعب اخبار را گفت حدیث کن ما را از مرگ گفت مرگ رحمت خاناک است که در آید در شکم بی آدم هر شاخی جدا جدا گوشت و رگ و پی مردم بکند هر چه بقوت نازن مردم سفیان ثوری طیب الله روح چون از مرگ یاد کردی و خوف مرگ بروی مستولی شدی بروزگاری در از از وی منفعت نیافتندی و چون از وی کسی چیزی پرسی پرسیدی گفتی ندانم ای درویش از کار سازی مرگ خافل مباش و زدا و آخرت بساز که مرگ سفره درازست تا یکی در باز بچرخد دنیا سرگردان باشی از حال گذشتهگان عبرت گیر رباعی بدینا دل نه بندد هر که مرگت بدک دنیا سرسبزند و دور دست بدک بگورستان نظر کن تا به بینی بدک دوران با حقیقات چه کردست بدک الهی همه را از خواب غفلت بیدار گردان و توفیق کار سازی مرگ ارزانی دار

فصل دهم در اثبات عذاب قبر و کیفیت آن

بدانکه قبر منزل دنیا و اول منزل آخرت است و آن روضه خواهد بود از روضهای بهشت یا کنگره از کنگرهای دوزخ چنانکه رسول علیه السلام فرمود القبر روضه من ریاض الجنة او حفرة من حفرة النيران و اگر در گور بپنج عذاب دیگر نباشد جز آنکه بنده رازنده گرداند در قبر بپاره چشم بکشد و خود را در گور بیند بگر که همین چه عذابی بود که دانند که تا قیامت آجا میباید بود اما در کیفیت عذاب قبر علماء اختلاف است بعضی گفته اند عذاب گور روح راست و بعضی گفته اند روح و تن هر دو راست و بعضی گفته اند یک عضو بنده را حق تعالی در گور بدارد و عذاب میکند تا آن همه اعضا میرسد و اصح این احوال قول اول است و حقه الاسلام غزالی و جمعی از علمای برین اند و قول حق و مذہب سنت و جماعت آنست که عذاب گور حق است مرهمه کا فون را و مشرکان را و منافقان را و بعضی مؤمنان عاصی را اما غزالی رحمه الله میگوید عذاب گور روح راست و نظیر وی چنانست که شخصی در باغ باشد که در ناچ گلها دریا چین باشد و آبهای روان و او برختی باشد در خواب و جمیع ماه و یان برگردوی و دکده ناگاه او خواب می بیند که او را در تورا نش می اندازند یا میکشند یا مثل آن چیزهای میند و نیک ترسان میشود و حال آنکه آنچه او در خواب مشاهده میکند در آن باغ خود موجود نیست پس آن روح وی است که آن معنی را مطالعه میکند و مشاهده و آن مگردوی و ناخوشی با و میرسد باز مثال راحت گور چنانست که مثلا شخصی در خانه سنگ قرار یک خسته باشد بر روی خاک تنها ناگاه می بیند که

در باغ و بوستان است در میان گل و ریاحین و نعمتها و آبهای روان و ماهر و میان گردوی شسته و اواز آنها در عین لذت و راحت ناگاه بیدار شد معلوم شد که آنها بخواب میبیدند و در ناخانه تنگ و تاریک از آنها بیخ نبوده بلکه آن روح وی بوده که اینها مشاهده میبندند و این نمودار است هر عذاب گور را آن عذاب آخرت روح و تن هر دور باشد و مثال وی چنانست که در قریه نایبائی و لنگی باشد و ایشان را با یکدیگر ملاقات با شش کی هر دو گیرا گوید که فلان مار انگور میباید و یک شش تا قسیم همین تا از کجا حاصل میکنی لنگ گوید در باغ فلان خواجه انگور است اما هر پای نیست که بروم و انگور آرام نایبائی گوید من پای دارم اما چشم ندارم ندانم که از کدام سوی میباید رفت اعرج گوید من چشم تو باشم و تو پای من شوی تا بروم و انگور آری هر دو برین اتفاق کردند لنگ برگردن نایبائی نشست و او راه نشان میدهد تا رسیدند پای دیوار باغ لنگ بر سر دیوار رفت و دست نایبائی گرفت و بیاض فرو گذشت و هر دو با هم رفتند تا پای درخت انگور و آن مفدا که خواستند انگور باز کردند قصد کردند که باز گردند ناگاه خداوند باغ در یک بشاد و در آمد میبیند که دیوار خنجر کرده اند و انگور باز کرده و راه گریز میبندد بانگ برایشان زد که چو باید ستوری بیاض من در آمد هاید لنگ میگوید ای خواجه تو میدانی که من پای رفتن ندارم و هرگز باغ ترا ندیده ام و راه نمیدانم این کورم آورد و کور گوید ای خواجه تو میدانی که من چشم ندارم و راه نمی بینم این لنگ مرا آورده در شرح و در عرف عذر بیخ یک مسموع نیست چون هر دو بدیدید گیران کار کرده اند اگر از ایشان عفو نکردم و مروت بجای آورده باشد و اگر ادب کند نیز مستحق آنند همچنین ذوای قیامت حق تعالی خطاب کند روح را که ای روح هر دو من عاصی شدی گوید خداوند اتودانا تری که تا من مصاحب تن نگشته بودم و در عالم ارواح بودم پاک بودم و از من نافرمانی نمی آمد هر چه کردن کردن با خطاب رسد که ای تن هر مصعبیت کردی تن گوید خدایا تا روح من نبود چو ای بودم و از من خیر و شر نمی آمد هر چه کرد روح کرد ایجانیز عذر بیخ یک مسموع نیست چون گناه بدیدید گیر کرده اند پس حق تعالی اگر گناه از ایشان عفو کند و ایشان را بهشت فرستد فصل کرده باشد و اگر بدو رخ فرستد و عذاب کند عدل کرده باشد پس ثابت شد که عذاب گور روح راست و عذاب قیامت روح و تن هر دو را در زوا و المقویین این حکایت را می آرد که پیری مدت بهشتاد سال کاروی این بود که گور کنی روزی بزرگی از وی سوال کرد که درین مدت این کار میکنی چه بیدی گفت روزی گور میکنم گور دیگر پیدا شد میبوی در وی همه اعضایی وی خاک شده بود الا آنکه یک پای وی مانده بود نظر کردم در یک طرف لحد کزوی دیدم بغایت گلان میاید و میش بران پای زدن پای چلپین گرفت و کزوم بجای خود باز رفت چون از طپیدن باز ایستاد باز آن کزوم میاید و میش بروی زد همچنین هر گاه که آرام گرفته آن کزوم میاید و میش بروی زدوی حکایت از استاد خواجه رحمه الله شنیدم که میفرمود که روزی بطلبس مینار رسیدم و در آنجا مردم می مردند آنچنانکه عادت عوام است گفتند معلوم باید کرد که اول که مرده است سر گوری بیاید کشاد که شاید کفن در زمین کشیده باشد آنخص کردند اول زن حامی مرده بود سر گوری کشادندان بچاره از سر تا قدم سوخته بود و خاکستر شده چنانکه مردم از قبر بیامی آمدند و میبیدند و عبرت میگرفتند تا بدانکه عذاب گور حق است پس ای برادر این همه خطر در پیش داری بنده ارک کار خود مشغول شو و از حال گذشتگان عبرت گیر اگر قیامت دودرخ را چشم سر سوز ندیده باری مرگ عزیزان و دوستان بسیار دیدی و از مردن چاره نیست بجلال زدو الجلال که زود خواهد بود که مرگ واقع من تو خواهد شد بجاه و منصب

| | | | | |
|---|--------------------------------|-----------------------------------|-------------------------------|--------------------------------|
| عاریتی و سبعت و ثروت ناپا مدار غره مشکوکه ناگاه مرگ از کین در جهنم سبادا که غافل و بی حاصل بروی قطع | گرمتمت که گویی جهان زیر زمین | جرم و بقا و کجارت کیو خسرو کو | کجا شد نداده شود کز قرآن | خدای گفت تنظیم و صفشان جابو |
| کجا شد ندخلیق زدوده عباس | رشید و هادی مامون و ائمه | کجا شد نبتا نژاد دوده تو | اجل بجان تو آید که تا صحن آید | برادر پدر و مادر و عم و حن اول |
| به پنجه ملک الموت چون در افتادند | نه زور دست بانده وقت بازا | ترا از آن چه که بانوی نوکنند فریا | سرای گور یکبسته راکه بکشاکش | زخانمان چو غریبان بگور آری رو |
| ز بهر نغمه نیت ابر آورند سه روز | یکی نفیر و درگ آفخ و درگ بو بو | یکی جانانه زن دیگری بجانه شو | بجی آشهیدن لالا که آلا بو | ترا از آن چه که فرزند تو بر دم |
| برنگه بسم وزرت دفتر و سپهر عالی | گناه ما بگرم عفو کن خداوند | | | ز دم خویش ندانی ز خواجه تا بند |

فصل یازدهم در امر معروف و نهی منکر

بدانکه امر معروف و نهی منکر از فرض کفایت است اگر اهل شهری یا موضعی ترک امر معروف و نهی منکر کنند همه عاصی شوند و اگر بعضی باین فرض قیام نمایند از ذمه دیگران ساقط شود و اما امر معروف و نهی منکر بوجه شریع کنند و احتیاط بجائے آرند و تخصص کنند بحدیست که حق تعالی از ان نهی کرده است قوله تعالی ولا تجسسوا و بکس گمان بندند چون بنائے کار مسلمانان بر صلاح است که از ان نیز منع است قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اجنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و میل و مدا همت نیز کنند و در حق رسانیدن و دفع منکرات میان غنی و فقیر فرق نکنند قوله تعالی ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی باهما و باید که اول خود را بر شریع راست کند و همه قول و فعل خود را موافق شریع گرداند تا سخن وی موثر افتد و قول وی در دلها جای گیرد و آنکه شریع را بر خود راست کند طیبیت راست کردن شریع را بر خود خطاست بد خویش را بر شریع باید کرد راست بد صحیحین می آید بروایت اسامه بن زید از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود روز قیامت هر دیرا سیارند فرمان شود تا او را بد و زنج اندازند و در دها از شکم وی بیرون آید و او بران میگردد چنانکه حمار بر گرد آسپاگرد اهل دوزخ او را گویند ای فلان چه بوده است ترا از بودی که امر معروف و نهی منکر میکردی چه چیز ترا بدین حال گرفتار کرد او گوید بلی بودم که به نیکو میفرمودم دیگران را خود نمیکردم و از بدی نمی میکردم و خود نمیکردم پس احتیاط باید کرد و از حق گفتن و حق رسانیدن سکت نباید بود مگر بعد شریع که دانند که از وی قبول نخواهند کرد و خوار داشتند حق و بی عرضی بحق گوی لازم خواهد آمد آنگاه اگر نرساند معذور بود زیرا که فائده حاصل نخواهد شد و فساد لازم خواهد آمد و چون آن کس که مرتکب منکر شده سر باز زند و قبولی نکند کافر گردد چون چنین باشد آنگاه واجب بود که حق بچنان کس نرساند چنانکه اگر عس و یا حی و متعاجی ویر غوی و مثل این کسان را اگر از ان کار باطل ایشان منع کنند غالب است که ایشان قبول نخواهند کرد و بلکه باید از حق گوی مشغول خواهند شد پس باید که عرض خود نگا بدارد که از حق رسانیدن بایشان فائده حاصل نمی شود بلکه فساد واقع می شود و ازین جا است که علما بنشسته اند که اگر امر معروف و نهی منکر دانند که از حق رسانیدن فائده حاصل خواهد شد از وی قبول خواهند کرد و یاد دفع منکر خواهد شد واجب بود رسانیدن و اگر دانند که قبول نخواهند کرد واجب بود رسانیدن در واقعات حساسی و در قضاوائے

خلیجی می آرد که رجل را می علی ثوب انسان بخاسته اکثر من قدر الدهرمان وقع فی قلبه اندلوا خبر لم یلتفت الح
 کلامه کان فی سعة من ان لا یخبره لان الاخبار لا یفید قال مشاخصنا قاسوا الامر بالمعروف علی هذا
 ان کان یعلم الامر لیسمعون یجب علیه واکالا یعنی مردی بر جاره آدمی بخاست دید زیاده از قدر و رسم و اندک که از خبر کند
 التفات سخن وی نحو اهدر که اخبار کند و او را می شاید زیرا که اخبار فایده نمی دهد و گفته که مشایخ ما قیاس گرفته اند امر معروف را برین
 که اگر اندک از وی خواهد شنید واجب بود بروی و الا فلا و امر معروف و نهی منکر را سه مرتبه است از حکام بدست و از علما زبان
 و از عوام بدل در مشارق الانوار می آرد از صحیح مسلم که رسول علیه السلام فرمود چون یکی از شما منگری بیند پس گوئی تغییر کن او را
 بدست خود و اگر نتواند بزبان منع کند و اگر از آن نیز عاجز آید پس بدل انکار کند و آن ضعیف ترین ایمان است بعضی از شارحان
 حدیث گفته اند که آن انکار کردن بدل از ضعف ایمان انکار کننده است و بعضی گفته اند از ضعف ایمان مرتکب منکر است که حق گوئی
 خشم درمی بیند که حق بوی رساند و روایت آنست که در جای که مفسدان باشند و مصلحان نیر باشند و آن نیکان از دفع و منع آن
 بدان عاجز نباشند اگر دفع منکرات نکنند و خاموش نشینند با وجود استطاعت منع فردای قیامت آن نیک مردان که باید
 در ساخته باشند و در صورت بوز نیکان بر اینجهت شوند حکایت نقل است که حق تعالی امر کرد فرشته را بهیلاک اهل شهر می که خدا در میان
 ایشان ظاهر شده بود آن فرشته یک دوست حق دید در میان ایشان مناجات کرد که خداوند اتودا ناتی که یک بنده شایسته
 است نزد در میان ایشان چه فرمائی با وی چکنیم فرمان رسید که اول او را هلاک کن آنگاه دیگران را که هرگز یکبار بر ایشان غضب
 نگرفت از برای من و با ایشان در ساخته بود و در کتب فقهی نوشته است که با اهل کبیره نشستن گناه کبیره است و در روضه فقه
 امام محی الدین نوایمی آورده است که هر گاه که با اهل کبیره نشینند بر سبیل آتش آنگاه گناه کبیره باشد در تقاسیر و کتاب فقه
 می آرد که حق تعالی چهل هزار گزیدگان قوم یوشع را با شخصت هزار دیگر از بدان از برای یک غضب ناکردن بر ایشان مواظقت
 با ایشان در خوردن و آشامیدن هلاک کرده و یوشع علیه السلام دعا کرد که الهی میدانم که بدان را بشوئی بدی ایشان هلاک کردی
 اما در نمی یابم که حکمت در هلاک نیکان چه بود فرمان رسید که ای یوشع نیکان با بدان در ساخته بودند و ترک امر معروف و نهی منکر
 کرده ایشان را بدان سبب هلاک کردم پس بنده مؤمن باید که با امر معروف و نهی منکر قیام نماید با وجود استطاعت تا از جمله
 خاصران نباشد در صحیح بخاری می آرد بروایت نعمان بن بشیر از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود مثل کسانی که امر معروف و
 نهی منکر میکنند و کسانی که ترک معروف می کنند و مرتکب منکر میگرددند همچون مثل قومی است که قرعه زنند و از کشته در آیند بعضی را
 خا بنهای شیب رسد و بعضی را خا بنهای بالا آنها که در خا بنهای شیب باشند گویند هر بار که بار آب باید نجاته بالا باید شد و آب
 دریا بگرفت بیات کشتی را سوراخ کنیم هم از اینجا آب برداریم در ایستادند و کشتی را سوراخ میکنند آنها که بر بالا اند اگر دست ایشان
 گیرند و ایشان را منع نکنند هم اینها هم ایشان همه هلاک شوند و اگر ایشان را منع کنند و نگذارند همه از هلاکت برزند پس در
 خلاص و نجات بندگان حق باید گوشید شخصیس در رسنگاری خود و نیک مردی خود عذر نباید ساخت که کا صعب و دشوار است
 و حق تعالی این امت را بهترین امتان گردانید سبب امر معروف و نهی منکر قول تعالی که تخرجهما من اخرجت لنا استقامون
 بالمعروف و تنهون عن المنکر و تو ممنون بالله در تفسیر و سبطی آرد که فرمود جاب میگویی که ای کنتر خیره خدا الله

فی اللوح المحفوظ یعنی شتابترین امشی بودید نزد خداوند در لوح محفوظ یعنی شما در لوح محفوظ بهترین امت نبشتند آن عباس
رضی الله عنهما میگوید مراد امت محمدی است که صلی الله علیه و سلم رجای میگوید خطاب مرصاحب محمد راست و همه امت داخل یعنی سبب
خاص است و معنی عام اخراجت للناس بیرون آورده شدند از برای مردمان یعنی اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم بهشت وین
آدمیانند از برای مردمان زیرا که فرموده نشده نقتال غیر از محمد علیه السلام پس شما که اصحاب محمداید اسپه میکنید فارس در و مردمانا
در می آیند ایشان در دین شما و این قول عکره و مجاهد است و نیز در تفسیر و سیوط مذکور است بر روایت ششمی که رسول علیه السلام
فرمود اهل بهشت صد و بیست صف باشند شهادت و صفت از امتان من باشد و چهل صف از امتان پیغمبران دیگر و آسبے برده
روایت میکنند از پدر خود که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که میفرمود که امت من امشی اندم مردم که ایشان را در آخرت
فی حساب باشند و فی عذاب و نیز در تفسیر و سیوط می آرد که عیسی علیه السلام یاد کرد مرمت محمد را پس فرمود که ایشان سبکترین
مردمان باشند از روی عقل و گران ترین مردمان از روی وزن اعمال آن سبکی عقل ایشان آنست که لعنت کنند بجهنم را و
گرا می میزان ایشان آنست که آسان گردانیده شد بزرگ با نهایی ایشان کلمه که دشوار و گران بود بر کسی که پیش از ایشان بودند و
آن کلمه طیبه لا اله الا الله است در تفسیر عجمی آرد که خداوند تعالی قلم را بیا فرید پس فرمان کرد که ای قلم اکتب علی فی لوح
جمله معلومات را در لوح بنویس قلم در کار آمد و می نوشت و مقدرات و معلومات را فرمان آمد که ای قلم بنویس که امتی چنین سپرد و را
تکذیب کنند ایشان را بیا و سر و سخت هلاک کنم و بر ایشان سنگ بارانم و همچنین یک امت را فرمان می آید تا می نوشت
بعد از آن فرمان رسید که ای قلم بنویس که امتی باشند با عمرهای کوتاه و با کوتاهی عمری گناهایان بسیار کنند و ما با اختلاف فرمان
بیا زارند و امت پیغمبر آخر الزمان باشند قلم ترسان گشت که تا چه عقوبت سخت در حق ایشان فرمان رسد خطاب آمد که ای قلم
بنویس که هی امة مدینه و ان سرب غنود ایشان است گنا بکار و من پروردگار آمرزگار قلم چون این خطاب بشنید
از جبریت شقی شد و شق قلم از آنجا است قوله تعالی تا مروزنا للعرف و نغشون عن المنکوح تعالی مدح میگوید امت محمد را
صلی الله علیه و سلم با آنچه در ایشان است از خصال خیر و آن آنست که بر امر معروف و نهی منکر ایمان یاری مداومت می نمایند و از
بسیاری که امر معروف و نهی منکر در دین مهم است او را مقدم بر ایمان یاد کرد و بلفظ مضارع فرمود و صیغه مضارع دوام و استمرار
میطلبد سوال چون صیغه مضارع از برای دوام و استمرار است پس معنی چنان شود که بنده یک طرقة العین از آن خاف نشود
و خالی نباشد و این دشواری نماید پس این معنی چگونه باشد جواب آنست و الله اعلم و بنیاهرگز باید که از امر معروف خالی نباشند
و از نهی منکر و این معنی مفروض وجود است زیرا که هیچ وقت عالم از امر معروف و نهی منکر خالی نیست تا اگر درین خانه نیست در
خانه دیگر نیست و اگر درین محله نیست در محله دیگر نیست و اگر درین قریه یا درین شهر نیست در قریه و شهر دیگر نیست پس دوام و
استمرار برین تقدیر حاصل آمده باشد و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس امر معروف و نهی منکر میکنند و در آن میگویند
که ای حیاتی من ولت کند و در تزویج دین و شریعت سعی نماید و خلیفه خداوند است در زمین و خلیفه رسول وی و خلیفه کتاب وی
و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود با صفت برین جهادوی امر معروف و نهی منکر است در طیب القلوب نقل است که هر دی
هارون الرشید را امر معروف کرد و او را خوش نیامد بفرمود تا او در خانه نرود و در خانه را بر آوردند بعد از هفت هارون را گفتند

آن مرد را که در خانه کرده بودی امر وز در فلان باغ دیدیم بفرمود تا او را حاضر آوردند گفت ترا که از خانه بیرون کردی گفت آن کس که در خانه کرد گفتند که در خانه کرد ترا گفت همان کس که از خانه بیرون آورد گفت مشکل سخی است گفت خدایا ازین مشکلها بسیار است هارون دانست که او از دوستان حق است بفرمود تا او را براسی سوار کردند و در بازار بغداد میگردد و ایندند و مناد میگردند که این مردیست که خداوند او را عزیز کرده است و هارون میخواست که بخوراک نرود انست الهی بحرمت دوستان خود

مار از خورائی دنیا و آخرت نگاهدار

اما واجبات اسلام و در وی دو باب است

باب اول در بیان آنکه واجبات اسلام چند است و خلاف علما اندران مویدین باب و فصل است

فصل اول در تعداد واجبات اسلام و ذکر نماز عبیدین و اجماعی لیلیتی العیدین

بدانکه واجبات اسلام در یک روایت هفت است چنانکه در شرح هدایه سید جلال کرلانی رحمه الله آورده است نقل از امام محبوبی رحمه الله که واجبات اسلام هفت است صدقه فطر و قربانی و نماز و زکوٰه و خدمت پدر و مادر و خدمت زن مر شوهر را و نفقه ذوی الارحام و کسانی که در موت وی باشند شرفا و عمره بقول دیگر عمره سنت است و بدان قول که واجب است بر کسی واجب است که حج بروی فریضه باشد و اصح آنست که واجب است و کسی که واجبات اسلام لاین هفت میدارد نماز عبیدین را سنت میدارد چون واجب دارند آنرا صحیح آنست که واجب است واجبات هفت شود اما بکبیر تشریح تابع نماز است و اگر واجب است تقی دارند آنرا واجبات نه شود و معرفه الله که واجب اول است آن از مقدمات ایمان است و معنی ایمان است و اصل همه عبادتهاست و آن در ذکر ایمان مذکور شده است در قسم اول که از قبیل اعتقادات است این بود عدد و تعریف واجبات اسلام و خلاف علما دران والله اعلم در جامع الصغیر حسامی می آرد عیدان اجتماعی یوم واحد فالاول سنة والثانی فریضه ولایلتک واحد صتمها یعنی چون عید و جمعه در یک روز جمع شود نماز عبید سنت باشد و نماز جمعه فرض و پنج یک راترنگ کنند و درین ابطال قول عوام است که میگویند و خطبه در یک روز خواندن بفال نیکو نیست پس نظر بدین روایت نماز عبیدین سنت باشد اما کیفیت ادای وی آنست که در نافع و هدایه و عامه کتب فقهی میگوید از اصحاب ما رحمهم الله که بگذار امام دو رکعت نماز با مردمان و بعد از تکبیر افتتاح و شن سه تکبیر میگوید بعد از آن فاتحه و سوره خواند و تکبیر رکوع میگوید دو رکعت دویم اول قنوت خواند بعد از آن سه تکبیر بگوید آنگاه تکبیر رکوع بگوید و این قول ابن مسعود رضی الله عنه و اختیار علمای مابین است و قول امام شافعی رح غیر این است در فتاوی حجت آورده است که بر سلطان واجب است که بی را بفرماید تا در شهر نماز عبید گذارد از برای ضعیفان و در نجران و ساینکه بنام نگاه نتواند رفت و لیکن نماز عبید را یکبار که بگذارد مذکور کردن روا باشد در منافعه میگوید

که عید را عید نام نهادند از برای اجتماع مردمان در وی و گفته اند از برای آن عید نام نهادند که عود میکنند عن تعالی در وی
 بتجاوز و مغفرت و گفته اند از برای آن عید نام نهادند که خلق او را مقنن میدارند و انس میگیرند بوی و گفته اند العید
 السر و العاید اما احیای یبلیقی العیدین در صحیح ابن ماجه و در کتاب تریخیب و تریسب تا حفظه عبدالرحیم منذری
 قدسی می آید در روایت ابو ماجه رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من قام یبلیقی العیدین بحسب الامر
 یبیت قلبه یوم یوموت القلوب و ما ذکا ما م عمی الدین فادوی رحمه الله می آید که احیای شب معظم ابرو و زده شب اصل شیخی از روز
 بخش شب یک بخش که احیا کند احیای شب حاصل شود بویست که آن شب تا بستان بود یا شب زمستان زیرا که در تحقیقین نظریه
 میگوید که ساعت در اصطلاح فقها جزوی از اجزای زمان است و حقی مذنب رای شاید که بدین قول عمل کند

فصل دویم در صوم شش روز از شوال

امروزه شش روز از شوال با حدیث صحیح ثابت شده است چنانکه در صحیح مسلم و سنن ابوداؤد و صحیح ابوعیسی و نسائی و ابن ماجه
 و طبرانی و غیر آن از کتب حدیث می آید روایت ابو یوسف نصاری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود صوم
 رمضان و ابنته ستان من شوال کان کصیام الدهر یعنی هر یک ماه رمضان روزه دارد و از پس آن شش روز دیگر از
 شوال بدو همچنان باشد که تمام سال روزه داشته ابو ایوب گفت از رسول علیه السلام سوال کردم که یا رسول الله هر روز
 ده روز رسول علیه السلام فرمود که آری در تریخ الارواح می آید که بزرگ گفته است الدنيا یوم و لنا صوم هر کس غم قوت
 هر روزه دارد و قوت این روزه ندارد خلق را و عده افطار بعیدست عیدین جماعت ازین وعده بعیدست شش صوفیان
 از دو عید دم نزنند جز سومی دوستی قدم نزنند زیرا که ایشان را روزه است که در در دنیا افطار آن توان کرد و زنده نماند
 که قربان کند در آواسط کبرانی می آید روایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس روزه ماه رمضان
 بار و شش روز از شوال از پس آن بیرون آید از گناه همچون روزی که از ما در آمده باشد و حکمت در روزه داشتن این شش
 روز آنست و الله اعلم که حق تعالی در کلام مجید خود فرموده است من جاء بالحسنة فله عشر امثالها چون یک نیکی را بده
 وعده فرموده ماه رمضان را سی صد روز بفسد شش روز شوال را شصت روز و سالی سی صد و شصت روز است پس
 از روی ثواب چنان باشد که تمام سال روزه داشته باشد و حکمت دیگر آنست که این جهان و آن جهان را حضرت عزت
 بخش روز آفریده است قوله تعالی هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام و این همه از بهر منفعت ما
 آفریده پس شش روز روزه در ماه شوال مسنون شد شکرانه آن منافع و مصالح را سوال متفرق داشتن اولی است یا مجتمع
 جواب بعضی گفته اند پیوسته داشتن اولی است یعنی روز دویم شوال روزه گیر دو روز هشتم نیکشاید اتبل این بود و اینجا
 مسارعت و مسابقت بود در خیرات لقوله تعالی یسارعون فی الخیرات و قوله تعالی و ساء دعا الی معقره من
 و بکه قول دویم آنست که در هر دو نوبه دور و نزدیک خواهد داشت همان ساعت او را ثواب بزیسد و او در هر دو به اندیشه
 بسیار کند که دور و زوره خواهد داشت درین دهم تا ثواب بسیار در روز و زوره در دیوان عمل وی بنویسند و صحیح آنست که

هلان

پراکنده باید داشت اما تکبیر تشریح واجب است و ابتدا تکبیر تشریح از با دعا و فداست و تخم آن بر نماز دیگر روز عید که مجموع هشت نماز باشد و این قول امام عظیم است رحمه الله اما بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله تخم تکبیر تشریح بر نماز دیگر از خایم تشریح است که بست و سه وقت نماز باشد و دلیل ایشان آنست حق تعالی فرمود و اذکر الله ذکر الکبیر اذ ذکر تکبیر ذکر است و این پیشترست زیرا که این بست و سه تکبیری شود الهی همه را توفیق یا کو کون بخش از زارسانی دار

باب دوم در شرح واجبات سبعة اسلام و درین باب نزده فصل است

فصل اول در بیان صدقه فطر

در هدایه و عامه کنت فقهی می آرد که صدقه فطر واجب است بر آزاد مسلمان که او را مقدار نصاب زکوٰۃ باشد اگرچه غیر نامی باشد فاضل از سکنی از ثیاب و می اسپ سلاح وی و بردگان خدمت وی که از جهت خود ادا کنند و از جهت فرزندان خود و سال خود و از جهت مالکیت خدمت خود و آن نصف صاع است از گندم یا از آرد یا از سویز آن یعنی از بست آن صاعی اند جو یا از خرما و در سوز و در روایت است در یک روایت نصف صاعی و در یک روایت صاعی و صحیح این است و باقی خوب برقیاس جواست یعنی صاعی در وقایع و کمتر میگوید که وجوب صدقه فطر تعلق میگیرد و بطالع روز عید فطر تا اگر کسی پیش از آن بمیرد واجب نشود صدقه فطر وی و اگر بعد از صبح متولد شود یا اسلام آورد نیز واجب نشود فطره وی و مستحب است که اول صدقه فطر ادا کند آنگاه بنمازگاه رود تا فقیر فارغ البال نماز عید تواند گذارد در نافع می آرد این حدیث را که رسول علیه السلام فرمود که اغنوه هم عن المسئلة فی مثلن هذا الیوم یعنی در ویش را از طلب و خواستن بی نیاز گردانید و در مثل این روز و اگر صدقه فطر را مقدم دار و در روز عید فطر صحیح آنست که جائز باشد و محسوب بود از فطره وی و آلت تاخیر کند در ادا تا روز عید فطر بگذرد و واجب از زنده وی ساقط نشود و اخراج آن بروی باشد و نزد امام شافعی وجوب صدقه فطر تعلق میگیرد و وقت فرو شدن آفتاب از آخر ماه رمضان در سن او بود و صحیح این ماجه و کتاب حاکم ابو عبد الله نیشاپوری می آرد که ابن عباس رضی الله عنهما گفت که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود فرض کرد صدقه فطر را از برای پانزده روز در روز دوازده لغو رفت هر کس او کند از پیش از نماز عید آن زکوٰۃ نباشد مقبول و سپس بعد از نماز عید بدان صدقه بود از صدقات حاکم ابو عبد الله گفته است که این حدیث صحیح است بر شرط بخاری در ریاض الصالحین می آرد از خطابی که درین حدیث بیان آنست که صدقه فطر فرض واجب است همچون فرضیت زکوٰۃ و اجبه در اموال و بیان آنست که فرض کرده رسول علیه السلام همچون فرض کرده خداوند است از برای آنکه طاعت رسول مصادرات طاعت خداوند است قوله لتالی من یطع الرسول فقد اطاع الله و بقرضیت زکوٰۃ فطر و وجب آن عامه اهل علم قایل اند چون صدقه فطر طهرت مصیام را از رفت و لغو پس هر روز داری واجب بود تو اگر باشد یا در ویش دفعی که صدقه فطر میابد فاضل از قوت خود و چون وجوب وی از برای علت تظہیر است همه روزه داران محتاج اند بدان و چون شریک اند در علت شریک باشند در وجوب

و ابو بکر بن المنذر میگوید که اجماع اهل علم است بر آنکه صدقه فقط فرض است چون ابن سیرین و ابو العالیه و ضحاک و عطاء و مالک و سفیان ثوری و شافعی و ابو الثور و احمد و سحنی و اصحاب رای و اسحق را همو میگوید و او همچو اجماع است از اهل علم در سنن امام احمد و سنن ابو داؤدی که در روایت عبد بن ابی صخیر از پدر خود از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود که زکوة فقط در حق توانگرش ترکیب شده است اما فقیر شمارد کند خداوند بر وی بیشتر از آنکه عطا داده باشد آن فقیر یعنی بجهت صدقه فقط و ابی صخیر معین همله و مصغرت در ترغیب حافظ عبد العظیم منذری قدس سرای آورده روایت جریر از رسول علیه السلام که فرمود صوم رمضان معلق است میان آسمان و زمین بالا برده کشود مگر زکوة فقط و اسناد این حدیث جدید است و این همه فایده ها است بلیت و خاطر ادای صدقه انظر بهمانا که از برای نفع فقرو مساکین است تا بدانکه نفع رسانیدن را این همه فایده ها است بلیت و خاطر نگهدار در رویش باش نه در بند آسایش خویش باش شیخ ابوسعید قدس سره میگوید اگر یک کس عمل پری و آدمی بیارود در مقابل آن نیفتد که نفع مسلمانی رساند پس ای برادر بران باش که نفع رسانی و اگر نتوانی ضرر باری مرسان که آن نیز تمام است الهی ما را توفیق نفع رسانیدن ارزائے فرما و از ضرر رساندن نگاهدار

فصل دوم در بیان قربانی

بدان که قربانی واجب است بقول علی مارجم الله و دلیل بر وجوب وی این حدیث است قال النبی علیه السلام من وجد سعته ولم یضیع فلا یقرین مصداقاً یعنی هر کس را استطاعت قربان کردن بود و قربانی نکند پس گوئز یک مشو بنمازگاه ماعلم اما میگویند تاکید با وعید چنین تواند بود مگر تبرک واجب پس قربانی واجب بود و این حدیث در هدایه و شرح وقایع مسطور است و در کتب حدیث نیز از امام شافعی رح قربانی سنت است اما قربانی که واجب است بر آزاد مسلمان معتیم واجب است که مالک بود نصاب را که بران صدقه فقط باشد که در روز عید اصحیح از جهت خود قربانی کند و واجب نیست در توی که از جهت طفل خود و مالیک خود قربانی کند خلافت مرویست خزانه الفقہ و قدوری را و آن گو سفند نیست از یک تن و دراز و نبال یا شتر می از سفنت تن و بر تخمیر و مسافر قربانی نیست و این روایت در هدایه و عامه کتب فقهی مذکور است اما بقول امام شافعی رح قربانی سنت است نه واجب در واقعات میگوید اگر در شتر کمتر از هفت تن شتر یک شوند جایز باشد و صحیح این است اما قربانی از سه جنس روا بود از گوسفند و گاو و شتر و بزرا حکم گو سفند است و گاو و میش همچو گاو است که و الجوامیس و البقر سواء اما از جنس دیگر روا نباشد چون اسب و حمار و حشی و مرغ و غیر آن در کتاب الاصناف آورده است که اگر سفنت تن و در گاو یا شتر می شتر یک شدند و نیت هر یک قربانی دیگر بود اول قربانی دویم مذربیم عقیده چهارم قربانی از برای مرده و نیم جزای صید ششم هدیه سفنت قطع از هفت جایز باشد نزد علمای ما چه هم اند اما اگر نیت کی گوشت بود یا اورا بیچ نیست بود از بیچ یک درست نبود در هدایه میگوید از برای قربانی گو سفند یک ساله باید و گاو و دو ساله و شتر پنج ساله و ازین کمتر قربانی را نشاید الا آنکه اگر گو سفند میشینه باشد که اکثر سال بروی گذشته باشد و فریه و بالیده بود چنانکه اگر او را در میان گو سفند یک ساله رانند میشینه از دو و فرقی نتواند کرد قربان کردن وی جایز باشد بنا برین حدیث

دویم

ابوهریره رضی الله عنه که روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود نعم الاضحیة المخرج من الضأن اذا كان فخصما عظیما و این حدیث در هدایه و نافع است اما امام زعفرانی رح میگوید جنع گو سفند هفت ماه است اما از شتر و درازد بنال ماده اولی تراست از برای قربانی و از گو سفند نزاولی تراست اما از یک ساله کمتر قربانی را نشاید و وقت قربان کردن از صبح روز عیدت تا سه روز فضل روز اول است اما اهل شهر مارا و ابناءشند که پیش از نماز عید قربان کنند که رسول علیه السلام فرمود من صبحی قبل الصلوة فلیعد ذبیحته اما اهل شهر اگر خواهند پیش از نماز قربانی کنند آن ذبیحه را از شهر بیرون بردارند و اگر قربان کنند و ابناءشند و این روایت در کافی است اما اهل دیهبار اجد ارضیج روز عید قربان کردن جایز باشد زیرا که در دیهبار عید و جمعیت اما سیب چون گوشت کبک شام و لنگ که راه تو نازد رفت و لاخره کفدر سخوان نموده باشد و دیار گوش بریده و دنب بریده و مثل آن قربانی را نشاید اما اگر پیشتر بجای بود و کتر بریده بود و ابناءشند و اگر قربانی شخصی یا یک شاخ بود یا بی شاخ یا شاخ شکسته بود یا دیوانه بود یا بز بود از برای آنکه خون و گوشت و سایر مقاصد وی تمام است و مقصود تعلق نمی گیرد بدانکه او را قرن نباشد یا کسور القرن بود یا خصی یا نوثلا بود و این روایت در هدایه و نافع است و اگر دوس دو گو سفند خریدند بنیت قربان و هر یک گو سفند صاحب خود را قربان کرد بغلط قربانی هر دو جایز بود و بر سبب یک ضمان نبود و در قربان کردن فاضلت آن بود که کار بدست خود گیرد و بگوید و بخشش و مردانگی آن قربانی بجای آرد اگر آن علم داشته باشد و الا آنجا حاضر شود و دیگر را بفرا باید تا فرج کند همچنین در قربان حقیقی که نماز است که الصلوة قربان کل لقی باید که بهر ارشادی و نشاط تیغ مجاهده بر نفس بد فرمای زند و عذر میخورد که دستم بجان نرسد الا تقصیر کردم پس نواگرد روز عید گو سفند قربان کند و مستحب است که گوشت قربانی خود بخورد و تو انگران دور و ایشانرا بخوراند و ذخیره نکنند و الا از سه حصه یکی را بدهد و ازین کمتر نکند و پوست قربانی بصفتد هدیا کار فرمائی سازد که در خانه بکار آید چون نطع و غربال و مانند آن مسئله مسلمانی گو سفند خرید بنیت قربانی و آن گو سفند غاب شد بجای آن گو سفند دیگر خرید که قربان کند گو سفند اول را باز یافت اگر آن مرد تو انگرست از هر دو یکی را قربان کند و هر دو را قربان کردن حاجت نبود زیرا که بشرع بروی یک قربان مینست و اگر در ویش بود هر دو را قربان کند زیرا که بروی شرعاً قربان نبود هر دو را بنیت خود بر خود واجب گردانید الهی همه را توفیق نیت بیکو ذریات کرامت قربان

فضل سیوم در ثواب و فضیلت قربان کردن

در ترغیب حمیدی و بسیاری از کتب حدیث به تنوع الروایات چون روایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و ابو سعید و عمران بن حصین رضی الله عنهم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود هر خاتون زانان نور دیده رسالت فاطمه را رضی الله عنها که ای فاطمه بر خیز و بنزد یک قربانی خویش رو در زمان ذبح این دعا بخوان ان صلواتی و نسکی و وحیای و حمداتی لله رب العالمین لا شریک له و بدین کلام صرت و انا اول المسلمین بدستیکه باول قطره خون که از وی بچسبند هر گناه که در همه عمر خود کرده باشی آمرزیده شود و بدستیکه فردای قیامت بیارند خون و گوشت آن قربانی را دور پرت بکنی تو نهند هفتاد برابر آنکه بوده است ابو سعید میگوید گفتم یا رسول الله این کرامت خاصه مرآل محمد راست و اهل این

تشریف ایشانند یا مرایشان و همه مسلمانان راست رسول علیه السلام فرموده امثال محمد راست خاصه و هر مسلمانان راست عامه یعنی سبب خاص است و معنی عام و در حدیث دیگری آید بروایت زید بن ارقم که از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کردند که یا رسول الله این قربانیها چیست فرمود که ملت پدر شماست ابراهیم علیه السلام گفتند چیست ما در آن فرموده هر مومنی که بران قربانی بود یک حسنه در دیوان وی نویسند گفتند چشم را چه حکم است فرمود که هر شمی یک حسنه نویسند و زوز غیب حمیده و بسیاری از کتب فقهی آید این حدیث بر روایت مادر کومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بیچ علی کند فرزند آدم در روز عید قربان دوست داشته تر نزدیک خداوند از بخین خون قربانی سعید بن عبدالعزیز روایت میکند از کحول رحما الله که گفت بفرش پیراهن خود را بخربان قربانی را در زادالمقون می آرد که در حضرت که خانه که در وی قربانی نکنند با وجود استطاعت آن خانه بخراوند تعالی بنالد و دعای بدکنند در حق صاحب آن خانه و گوید لخالک الله من الخیر کما اخیلتنی من القربان و آن خانه در آن سال هفت تیر بلا شود و هر خانه که در وی قربانی کنند شادانها کند و دعای خیر کند و آسایشها و خوشبیاوران خانه پیدا گردد و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود عظمه واضعیا یا کفانها علی الصراط مصطایا که وفی روایتیه سمونواضعیا یا که یعنی بزرگ گردانید قربانی های خود را یا فریه گردانید قربانیها بدستیکه بر صراط آن بار گیرهای شما خواهد بود و در حضرت که بهر نعمه گوشت قربانی که بنده بخورد مرغی بود او را در بهشت مانند شتر بخجی حکایت امام الامام محمد بن اسحق بن خزیمه رحمه الله میگوید بر او زین احمد بن اسحق مرد عابد بود و پسر بزرگوار و مال دنیا چیزی نداشت و با تنگدستی تکلف کردی و هر سال قربانی بجای آوردی و پیرنج که بروی آمدی این عبادت البته ترک نکردی این برادرم از دنیا سفر کرد بخواب چنان دیدم که قیامت آمده است و خلق عالم در عصا حاضر اند تا نگاه بر او خود را دیدم که بر اسب تازی سوار گشته کبیر گمش مثل آن ندیده بودم و بسیار دیگر از آن مرکبان در پیش وی میرفتند گفتم ای برادر حق تعالی با تو چه کرد و گفت مرا با هر زید گفتم سبب چه بود گفت روزی در مسجد جامع نماز میکردم در حیب من یکدم بود گنجه پیری باید و در پیش سنون بات و دوگفت خداوند بران مسلمان رحمت کند که بکدرم بر من رحمت کند که قرض دارم و تقاضای درشت میکنند باز را بتجیل تمام کردم و درم بدوادم چون مراد گور نهادند و باز گشتند ندای شنیدم کلامی احبین سخن رحم کردی بر زیروستی ما نیز بر تو رحمت کردیم هر چه کرده بودی از تو عفو کردیم و ترا شایسته بهشت و دیدار خود گردانیدم گفتم ای برادر این مرکبان در پیش چیست گفت این قربانیهای من است که کرده بودم و این که سوارم اول قربانی من است گفتم اکنون کجا میروی گفت به بهشت میرودم این بگفت و از نظر من غائب شد تا بدانی که کس برین درگاه زیان نکرده است حکایت طائوس یابی رحمه الله میگوید سالی با قافلہ جازج میرفتم کودکی با ما همراه شد بی زاد و راه حله میرفت گفتم ای کودک نرا از او گوئی ان خیر الزاد التقوی گفتم آخر با تو طعام کوئی بخانه کجایان رفتن و با خود طعام بردن لایق نباشد چون احرام بستیم همه لیبیک میگفتند و آن کودک باج میگفت گفتم ای کودک چرا لیبیک می گویی گفت از برای آنکه جواب لالیبیک نشنوم که بر طائوس اقتاد وقتی که این کودک از روی ترس را مارا کند و نپزید و چکنیم اهل قافلہ این سخن بشنیدند غریب آوردند طائوس میگوید چون بکوه منا حاضر شدیم هر کس قربانی میکردند کودک را دیدم می گفت با رضایا هر کس قربانی میکنند در راه رضای تو مرا بیچ چیست که قربان کنم جز من خود

محمد

| | | |
|---|--|--|
| شعر بر امید وصل نون جان خود قربان کنم ترک جان لقمه حدیث از صحت جانان کنم | جان چه باشد نزد تو تا من حدیث جان کنم مور عورم در جهانم نیست یکپایه تلخ | صد خنجر جان در ره عشقت فدای نام تو من که باشم تا سیمان ترا همان کنم |
|---|--|--|

کودک کلمه شهادت بگفت و انگشت در جلق خود در مالیده فضا با گفت دی راست آمد و کودک جان بخت تسلیم کرد مادر کودک از آن حال خبر یافت خاک بر سر کردن گرفت آوازی شنید که ای ضعیفه فرزند تو در راه رضای ما جان خدا گرفتول کردیم اگر تو نیز بیایی قبول کنیم کیست در راه او که از جان بر خیزد که قبولش نکند تو بارے از عصیان بر خیز تا آتش نسوزی ربا ساع

| | | |
|---------------------------------|--------------------------------|------------------------------|
| دروسی که ز بجز اوست در مان نبود | اراهی که بکوسے اوست پایان نبود | فتوی دادست عشق کا در ره دوست |
|---------------------------------|--------------------------------|------------------------------|

قربانی عاشقان بجز زبان نبود
حکایت در زاد المقومین می آرد که یکی از بزرگان سلف عادت داشتی که بهائے گو سفندی صدقه دادی بدو ایشان و گفتی چون قربانی بر من واجب نیست حیوانی را چه بجان کنم خواب دید که قیامت قائم آمده است و مردمان بر بار گیر با سواری شوند و ملایکه ایشان را به پیشت می برند و او پیاده مانده از انخال سوال کرد گفتند این مرکبها قربانیهاست که در دنیا کرده اند گفت من نیز بهائی قربانی صدقه داده ام گفتند تو ندانی که بهیادان با قربانی کردن برابر بود قربانی می باید کرد آن بزرگ تاز من بود دیگر قربانی نمیکرد پس چون قربان را این همه فایده هست باید که این عبادت اندست باز نداری خلیل خدا اصلوات الرحمن علیه در راه رضای حق از سر فرزند برخواست تو باری از سر گو سفند بر خیز الهی همه را توفیق این خیر و سایر خیرات ارزانی دار

فصل پنجم در عشر ذی الحجه و فضیلت عبادت درو

بدانکه فاضلترین بهایم نزد الله تعالی اعشر ذی الحجه است و در هیچ وقت اعمال صالحه را این نظر قبول نباشد که درین ایام دوازده بزرگی این دهم است که حق تعالی در کلام مجید خود قسم یاد کرد و قوله تعالی والفجر و لیل عشره لآیه و تفسیر و سبطی آرد که والفجر سوگند است بصبح روز اول از عشر ذی الحجه در یک قول در کشف و کواشی و مدارک می آرد که و لیل عشره سوگند است بدهم شب دهم حاجیان یا بدهم شب اول از ماه محرم یا بدهم شب آخر از ماه رمضان و الشفع سوگند بچپتنهای دهم حاجیان یعنی بدویم و چهارم و ششم و هشتم و دهم دهم حاجیان و الو تر سوگند بطاقهای دهم حاجیان یعنی یکم و یکم و پنجم و هفتم و نهم و و اللیل اذا ایسی ای سیری فیه سوگند شب هزده که بر و نذر وی و کواشتم دلیل است بر شرف و فضیلت این دهم که کواشی و مدارک میگوید در قول دیگر که والفجر قسم ششم است بصبح یا بصلوة صبح و لیل عشره سوگند بدهم شب عشر ذی الحجه و لیل لفظ مکرر یا در و نیز برای زیادتی و فضیلت آن و الشفع و الو تر سوگند بشفع و وتر کل اشیا یا بشفع و وتر این لیلی که امر یا سوگند بشفع و وتر نماز یا سوگند بر وز عید و روز عرفه یا سوگند بخلق و بجان و بعد از آنکه قسم بیای می مخصوصه یا در و باز قسم بشب یا در و بسبیل عموم که و اللیل و بعضی گفته اند و اللیل یعنی سوگند بشب قدر که بگذرد یعنی سوگند بگذشتن شب و یای سیرے را

حذف می کنند در روح اکتفا از وی بکسره و این در حال وصل است اما در حال وقف که و با هر دو اخلاف می کنند در مدارک می آرد
 که یکی از اخفش سوال کرد از سقوط یا گفت لایق گویم مگر آنکه هر یک سال خدمت کنی آن مردیک سال او را خدمت کرد آنگاه سوال
 کرد گفت اللیل لایسی و انما لایسی فیہ یعنی شب سیئی کنده اما سیمیکند در وی چون عدول کرد از معنی وی عدول کرد
 از لفظ وی نیز از برای موافقت را میان هر دو در تفسیر وسط میگوید و آنچه سوگند است بصبح هر روزی و بعضی گفته اند سوگند
 است بصبح روز اول از ماه محرم که سال از وی کشاده می شود در تفسیر حقایق می آرد از ابن عطاء که گفت و آنچه سوگند بمصطفی ۳۱
 صلی الله علیه و سلم که نورایان بوی کشاده شد و ظلمت کفر از سبب وی پوشیده گشت و لیال عشر سوگند بد شب آخر
 از جمله موسی علیه السلام که تمام گردانید بان میعاد و میقات ویرا چنانکه فرموده تعالی و اما آنها با عشر و الشفع سوگند
 بفرایض و الوتر سوگند بسنن یا سوگند بحلق و خداوند یا سوگند با خال و نیات که آن اخلاص است عکرمه گوید و آنچه سوگند
 است با نفاجر آب از سنگ موسی علیه السلام قول دیگر آنست که و آنچه سوگند است با نفاجر آب از چشمهای بهشت سخاک
 میگوید و آنچه سوگند بکشاده شدن آب از چشمهای عاصیان در تفسیر حقایق می آرد که و آنچه سوگند با نفاجر آب از چشمهای بهشت است
 سینههای عارفان چنانکه نقل است که چون دل عاشق از لطف عشق بسوزد و ابرشوق وصال و جنبش آید و برقی جمال
 از وی بدرخشد هفت آسمان از او پر نور شود بلکه ملکوت گویند بار خدا یا این چه نور است که از زمین برخاسته که هفت آسمان را
 بلواسع جمال خود بیارسانند فرمان رسد که در بائی عشق عاشقی است که در سر او باضرب آمده است این موج عرفان
 جمال است که از او پدید آمده و بعالم علوی رسید گویند بار خدا یا سوخته بنده است در آتش شوق تو فرمان رسد که کلال
 و قدر من که من بوی شتاق ترم از آنکه او بمن که و انا شوق الی لقاء هم در بعضی از تفاسیری آرد که و آنچه سوگند بحد صلی الله
 علیه و سلم و لیال عشر سوگند بده یا مصطفی که عشره مبشره اند چنانکه گفته اند رباعی آنها که بشارت بهشت آمدشان به بوی کبر
 و عشر بود علی و عثمان به پس سعد و سعید و پس بیره و طلحه به آنگاه ابو عبیده و عبد الرحمن به و الشفع سوگند چهار یا مصطفی و الوتر
 سوگند با بوی کبر و اللیل اذ ایسو سوگند بحدت شب غار هل فی ذلک قسم لذی حجر مبینی هر شس خداوند عقل و خرد باشد
 بدانکه آنچه خداوند قسم با و یاد کرده ازین اشیا در وی عجایب و دلائل است بر صانع خداوند عزوجل و بر قدرت وی و توحید و
 پس سزا است که قسم با و یاد کنند از برای دلالت وی بر خالق وی و جواب قسم خدوت است و هو لیعد بن یعنی هر آینه و
 سوگند باین اشیا که یاد کردیم که عذاب کرده متفون کفار قوم تو ای محمد همچنانکه عذاب کرده شدند عادیان و شود بیان فرعونیا
 بدلیل قوله الموت یکف فعل ربك بعد در تفسیر وسط میگوید جواب قسم اینجا است که ان ربك لبالمصا د یعنی سوگند
 باین اشیا که فرشتگان پروردگار تو بر او انداخته اند و ان ربك لبالمصا د عبارات از ان معنی باشد که مثلاً همچنانکه کسی بر را بگذر
 کسی در کین وی باشد آن کس نتواند که از وی برهد همچنین بچکس نیست الا آنکه بازگشت وی و سرکار وی با خداوند است
 زیرا که او عالم است با آنچه از بندگان در وجودی آید و حافظ و رقیب ایشان است جز او بندندگان را بر اعمال ایشان ان
 خیر و خیر وان شرافت و این روایت در مدارک است پس عزیز من از بزرگی این دهمه است که چندین قسم با و یاد میکنند
 باید که ایام و غیرت شماری و اوقات اصناف نگذاری چون بازگشت بخداوند است که ان ربك لبالمصا د در صبح بخار سه

وسنن ابوداؤد و صحیح ترمذی و کبیر طبرانی می آرد و در صحیح ابن ماجه و بسیار از کتب محدثان معتدلی آید بر روایت شاه مفسران عبادت
 بن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود عمل صالح در بیح ایامی دوست داشته تر است از یک خداوند و فاضل تر
 ازین ایام نیست یعنی عَشْرَوِی الحجه یا ران گفتند و نه جهاد و سبیل خداوند فرمود و نه جهاد و سبیل خداوند گمردی که بیرون رود
 بسبیل خداوند بال و جان خود پس بیح یک باز نگردد یعنی جان و مال هر دو در سبیل خداوند در باز و در کتاب حافظ عظیم
 مندری قدسی رحمه الله می آرد بر روایت شاه مفسران عبدالله بن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بیح
 ایام فاضل تر و عمل در وی دوست داشته تر از خداوند تعالی از عَشْرَوِی الحجه نیست پس بسیار گردانید در آن تسبیح و تکبیر
 و ذکر خداوند و بزرگواران و زیاده هر روزی ازین دهمه برابرست با روزی یک ساله و عمل در وی مضاعفت می شود از یک تا
 بهفت صد و بیست و نه ترمذی و ابن ماجه و ابوبکر بیهقی می آید بر روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود
 که روزه هر روزی ازین ایام برابرست با روزه یک ساله و قیام هر شب ازین دهمه برابرست با قیام شب خذردر کتاب
 ابوالقاسم اصفهانی و کتاب ابوبکر بیهقی می آید بر روایت انس بن مالک رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر روزی
 ازین ایام در فضیلت برابرست با هزار روز و روزه برابرست با ده هزار روز و حدیث دیگری می آید که روزه هر روزی ازین ایام
 عَشْرَوِی الحجه از وی ثواب برابرست با آنکه صد حج کرده از مال حلال خود آزاد کند و یا آنکه صد سبب بغازیان دهد تا در سبیل
 خداوند جهاد کند و یا آنکه صد شتر بخانه کعبه فرستد تا قربان کند و چون روز ترویج یعنی روز ششم روزه دارد و همچنان باشد که هزار
 برده آزاد کرده و هزار اسپ بغازیان داده و هزار شتر بخانه کعبه فرستاده و چون روزه روزه دارد از وی ثواب همچنان
 باشد که دو هزار برده آزاد کرده و دو هزار اسپ بغازیان داده تا جهاد کند و دو هزار شتر بخانه کعبه فرستاده تا قربان کند
 و در حدیث دیگری آمده است که هر که روز عَظْمَ روزه دارد از وی ثواب چنان باشد که شصت سال پرستنده روزه داشته بود
 و در روضه العلمانی آرد که رسول علیه السلام فرمود هر کس روزه روزه دارد و بعد آن کسانی که این روز را روزه دارند و
 بعد آن کسانی که این روز را روزه نمیدارند از عهد آدم تا نفع صورت و بار برابر کل عداوتها حسنات در دیوان عمل و
 نویسد در صحیح مسلم می آید بر روایت ابوقتاوه که از رسول علیه السلام سوال کردند از روزه روزه فرمود که کفارت شود و
 سال گناه را یک سال گذرشته و یک سال آئینده و در صحیح نسائی و صحیح ابوداؤد و صحیح ابن ماجه می آید که رسول علیه السلام
 فرمود که امید میدارم که روز عَظْمَ کفارت شود دو ساله گناه را یک ساله گذرشته و یک سال آئینده را در کتاب بیهقی
 می آرد که رسول علیه السلام فرمود روزه روزه برابرست با روزه هزار روز این احکام روزه بود اما فاضلترین و اکابرین
 دهمه سه ذکر است اول ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و دوم لا اله الا الله و الله وحده لا شریک له
 له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير سیم تکبیر یعنی گفتن الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
 والله الحمد در کتاب امام محمد بن اسماعیل بخاری می آرد که ابو هریره و ابن عمر رضی الله عنهما بیرون می آمدند بازار بار
 ایام عَشْرَوِی الحجه و تکبیر میگفتند تا با او از بلند و مردمان تکبیر میگفتند تکبیر ایشان و این روایت در کتاب جواهر الاوقات نیز مذکور است
 در ترغیب جمیدی می آید که عبید بن عمیر بنی روایت میکند از پدر خویش که گفت بما چنان رسیده است که خداوند تبارک و تعالی

بوسی کلیم صلوات الله علیه پنج وعاف شد و این پنج دعا را جبرئیل علیه السلام در عشر ذی الحجه بوی آورد و گفت یا موسی این پنج دعا را برخوان بدرستی که شان این است که هیچ عبادت نیست نزد خداوند تعالی دوست داشته تر از عبادت در ایام عشر ذی الحجه و اول الحجه اول لاله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر و دوم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر و لا ولدا یسم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر و هو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر و هو

علی کل شیء قدیر بحسب حسبی الله و کفنی سمع الله لمن دعا لیس و اء الله منتهی عمره یعنی گفت که خواران زبیدی علیه السلام سوال کردند که باروح الله ثواب آن کس که این کلمات بگوید چیست عیسی علیه السلام گفت هر کس کلمات اول را بگوید صد بار بدرستی که یکس را در زمین علی فاضلتر از علی وی نباشد در آن روز و باشد روز قیامت از روی حسانت بیشتر از عبادت دیگر و هر کس کلمات دوم را بگوید صد بار همچنان باشد که تورات و انجیل را در او زده باشد و عطا داده شود ثواب آن هر دو و هر کس کلمات سیم را صد بار بخواند نویسد او را ده هزار هزار حسنه و بخونند از دیوان وی ده هزار هزاره و برآند در بهشت بنام وی ده هزار هزار درجه و فرود آیند از آسمان دنیا سقنا و هزار فرشته دستار بردارند و آمرزش میخوانند برای گوینده این کلمات و هر کس کلمات چهارم را بگوید بار فرشته آن را عرض کند بحلیل جبار پس نظر رحمت کند خداوند صاحب و سه و هر کس که خداوند بد و نظر رحمت کند هرگز بجنبش نشود عیسی علیه السلام گفت یا جبرئیل ثواب کلمات پنجم چیست جبرئیل علیه السلام گفت دعوت من است و لم یؤذن لی ان افسر هالك یعنی مرا اذن نگرداند که تقبیر کنم آن را از برای تو بلی به را توفیق اعمال صالحه ارزانی دارم بفضل و کریم

فصل هشتم در ذکر ماه رجب و احکام و احادیثی که در فضایل روزه و نماز و

استغفار و می روایت میکنند و بیان وضع آن

بدانکه ماه رجب از ماههای حرام است چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید از آن حال قوله تعالی ان عدده الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله الآية یعنی بدستی و راستی که شمار ماهها که در آن زکوة واجب می شود نزدیک خداوند تعالی دوازده ماه است یعنی محرم و صفر و ریح الاول و ریح الآخر و جمادی الاول و جمادی الاخری و رجب و شعبان رمضان و شوال و ذوالقعدة و ذی الحجه رباعی از محرم چون که شنبی چه بود ماه صفر به بعد از وی در ریح و دو جمید دیگر پس رجب باشد و شعبان رمضان شوال بنارذو القعدة و ذوالحجه شنبی عشره و این شمار بابت تازی است آبا زبان فارسی فروردین و اردی بهشت و خرداد و تیر و مرداد و شهر یور و مهر و آبان و آذر و دی و بهمن و اسفند بدی کتاب الله در مبحثه خدای تعالی یعنی در لوح محفوظ یوم خلق السموات و الارض آن روز که میفرماید آسمانها زمین را منهارد یعنی حرم از آن جمله چهار ماه حرام است رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم ذالک الدین الیقیمه آنست شمار راست فلا تظلموا فیمن انفسکم ستم مکنید در آن بر تنهای خود یعنی بعضی بر بعضی ستم مکنید سوال چرا چهار ماه حرام راجح گردانید نهی از ظلم چون ظلم در همه ماهها حرام است جواب بعضی گفته اند ضمیر در نهی راجح است بده از ده ماه سال و این قول ابن عباس است و بعضی گفت

این ظلم قتال است و آن چهار ماه خاص بود بجای در آن و اکنون منسوخ است باین آیت که فرمود اقتلوهم حیث ثقتهم و این قول قتاده است در تفسیر جوزجانی می آرد که فرات قول دوم را راجع داشته از برای آنکه عرب ضمیر و ضمین را در عدو قلیل استعمال میکنند از ستابده و چون از در گذرد گویند هده پس اگر فیهن حمل بر جمیع سنه کنند صحیح است از برای آنکه ظلم منهی است در جمیع سنه و اگر حمل بر چهار ماه کنند صحیح است از برای آنکه ظلم در شهر حرام قبیح تر است و محتمل آن نیز هست که فلا اظلموا فیهن ای امرهن بالزیاده و النقصان و التخییر و التحویل مراد باشد چنانکه در تفسیر لام زاهد و تفسیر جوزجانی و عامه تفاسیری آرد که سبب نزول این آیت آن بود که عرب در جاهلیت ما بهار تقدیم و تاخیر کرده بودند و چون از آن ماه آن بیرون برده و آن چنان بود که عرب را در جاهلیت حربی پیش آمدی در ماه محرم ایشان حرب بگردندی آنگاه ماه صفر را محرم شمرند و همچنین در ماه ذوالحجه چون حربی پیش آمدی آن حرب بگردندی و چون راتا خیر گردندی تا دیگر ماه همچنین روزگار چراستوش کرده بودند از تقدیم باز و هر سال بده روز ما تازی پیش می آمد تا بوقت مصطفی صلی الله علیه و سلم سال حجه الوداع ایام موسم حج با وقت آن آمده بود رسول علیه السلام آن سال حج بوقت خویش بگرد و بفرمود الا ان الزمان قد استدار ککھینتہ یوم خلق الله السموات و الارض آنگاه گفت منها اربعة حرم در تفسیر جوزجانی می آرد که از اثنا عشر شهر سال قمری مراست برای اقامت مراد است زیرا که بنا بر عبادت شرعی از صوم و زکوة و حج و اعیاد و بشهرات و اثنا عشر مغربست بدوران قمر و طلوع و مغرب او نه بشهرت و شری از برای آنکه آن زیادت میشود و دیگرگون میشود و عبادت شرعی تعلق بآن نمیگردد زیرا که ماهی روز میباشند و بست و نه روز میباشند چنانکه رسول علیه السلام از آن خبر داده و ایام سال قمری بی صد و پنجاه و چهار روز میباشند و پس از آن بعد از آن ماه سال قمری که سی صد و شصت و پنج روز است و رجب روزی و ما بهمای آن سی می باشد الا آنکه زیادت میکنند در آخر آن ماه پنج روز و آن ایام مسخره نام میکنند اما لا الحد دایم السنه و شهر و جمع شهر است و او را شهر نام نهادند از برای شهرت وی بطلوع هلال الحاصیبه بدرا الحی سراده عند الله ای فی حکمہ الذی وضع علیه دینہ و شریعتہ فی کتاب الله بعضی گفته مروی و محفوظ است و بعضی گفته اند کتابهای خداوند است که با نبیا فرستاده است از برای آنکه شرایح اعم با ضیعی یعنی بر سال قمری بوده است تغییر کردند آن را بعد از انبیا می خود با هوای خود چنانکه صوم نصاری سی روز بوده ماه قمری و داشتن بر ایشان دشواری آمد تا بستان آنرا بموسم بهار گذاشتند و هم کردند با آن بست روز دیگر و میشاید از کتاب الله قرآن مراد باشد فانه وضع احکام القرآن علی ذلك پس از آن چهار ماه حرام یک ماه رجب است که رسول علیه السلام رجب مضر خوانده از برای آنکه معظم قلیل عرب ربیع و مضر است ربیع ماه رمضان را تعظیم کرده اند و مضر ماه رجب را بزرگ میشدند ذلك الدین القیم کلبی میگوید احوال الحساب المستقیم پس بنده مومن باید که بجهت و جهد نماید در صوم و سایر عبادات در ماه رجب که او را شهر حرام است و حسنات و سیئات در وی مضاعف میشود و صوم در وی مرضی و پسندیده است و از روزه داشتن در وی منع نیست بلکه ثواب در وی مضاعف میگردد الا آنکه در کتب محدثان معتد در تخصیص صوم هیچ حدیثی نیامده است اگر در صوم رجب حدیث وارد بودی بایستی که در کتاب ترغیب و ترهیب حافظ عبد العظیم نندی که آن کتاب بحر محیط است و انواع احادیث در آن کتاب جمع کرده و با تخریخ و یک حدیث در فضیلت ماه رجب در آن کتاب نیامده است

و این معنی موافق است مر آن معنی را که ابن جوزی در کتاب خود در موضوعات ذکر کرده و گفته لا یصح فی صیام حجب بخصوصاً
 شیء من رسول الله صلی الله علیه و سلم و گفته که آن حدیث که روایت میکنند که الرجب شهر الله و شعبان
 شهری و رمضان شهر امتی با آن خواتمی که مر او راست موضع اند و الله اعلم بهس باید که آن احادیث را روایت نکنند مگر با بیان
 وضع آن و احتیاط کنند در اسناد بسوی رسول علیه السلام که آنها اقرار است بر رسول صلی الله علیه و سلم در صحیحین می آید روایت
 من غیر ابن شعبه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود دروغ گفتن بر من همچون دروغ گفتن بر شما نیست هر کس دروغ گوید بر من
 پس گوید جای باش خود از آتش دوزخ و در مطلق صوم احادیث وارد بسیار است هر کس روایت میکند که آنها را روایت کن
 یا خود آن حدیث را که امام بخاری رح و غیر وی از آن حدیث روایت کرده اند که عام است در جمیع نوافل در همه اوقات الاوقاتی
 که استتار کرده اند و این حدیث کافی است در حق جمیع اوقات بر روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 از حضرت حق تعالی که فرمود من عادی لی و لیا فقد اذنته بالحرب و ما تقرب لی عبدی بشئ احب الی مما
 افترضت علیه و ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به و
 بصره الذی یرى به و یدیه الذی یمسح بها و رجله الذی یمشی بها و لئن سألنی لا عظیمته و لئن استعاضنی
 لا عبیدنه و همین حدیث آنست که ابوهریره رضی الله عنه روایت میکنند از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت حضرت الله تعالی
 فرمود هر کس دشمن دارد دوستی از دوستان مرا بسبب دوستی من بدوستی درستی که اعلام کردم و خرداوم او را که او محارب است
 با من که خداوند حرب میکند و تقرب بخوبی بسوی من بنده من هیچ چیزی که دوستتر باشد بمن از آن چیزی که فرض کردم بروی
 و همیشه باشد بنده من که تقرب بخوبی بخبر من بنافلهای یعنی عبادات نافله بیرون از فرضیهها تا او بدوستی گیرم پس چون او را
 بدوستی گیرم گوش وی من باشم که شنود بوی چشم وی من باشم که می بیند بوی دست وی من باشم که قوتی نماید و بگیرد بوی
 و پای وی من باشم که میرد بوی و اگر سوال کند و بخواد از من هر آینه عطا دهم او را و اگر پناه جوید بمن هر آینه پناه دهم او را در شرح
 لمعات مشارق می آرد فی قوله فکنت سمعه الی آخره که معنی حدیث آنست و الله اعلم که چون محبت کسی قوی و غالب گردد
 بر محبت وی در مثل گویند محبوب وی گوش و چشم و دست و پای وی گشته و بوی او شده پس چون عبادت نافله بنده بسیار شود
 و آن چنانکه حد دوست داشتن باشد شنوایی و بینایی و گیرایی و روانی وی بخداوند باشد اینست آنچه فرمود کنت سمعه لکن
 یسمع به الی آخره یا خود معنی آن باشد که باشم من که خداوند مرا برای بر آوردن حاجتهای وی اسرع از گوش وی از شنودن
 و از چشم وی از دیدن و از دست وی در گرفتن و از پای وی در رفتن و الله اعلم پس در باب صوم نافله و وظایف عبادات
 در ماه حجب و غیره همین یک حدیث صحیح کافی است و بسنده است چه حاجت که بر رسول خدا اقرار کنند و احادیث موضوع روایت
 کنند چنین نکنند مگر با بیان عالم نای و حال آنکه در صحیحین می آید بر روایت امیر المؤمنین علی کرم وجهه از رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم که فرمود لا تکن بوا علی فانه من یکذب علی سلج الناس یعنی دروغ گوید بر من که شان آن است
 که هر کس دروغ گوید بر من در آید در آتش دوزخ الهی ماسکینان را از در آمدن در آتش دوزخ نگاهدار و بهشت

| | |
|-----------------------------------|--------------------------|
| دوست بهر لحظه در تو نظر میکند | و لغتای خود کرامت فرمائی |
| چون تو ازو غافلای از تو گذر میکند | |

فصل نهم در ذکر شب نیمه شعبان

یعنی شب برت و وظائف عبادات و خیر و برکات که درین شب می باشد و فضیلت صوم شعبان قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم رحم و الكتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة الایة در تلخیص کواشی می آید که حق تعالی قسم یاد کرد بحسم و کتاب مبین که فرستادیم قرآن را در شب بابرکت و آن شب قدرست که بفرستاد در آن قرآن را از لوح محفوظ از آسمان هفتم بسوی آسمان دنیا پس فرود آورد آن را بر جبرئیل و ثبت سال یا در ثبت و سه سال بعضی گفته اند این لیلة مبارکة شب نیمه شعبان است و لیلة مبارکة نام نهاده شد این شب از برای کثرت خیر آن و برکت در آن بر عالمیان و لیلة البراءة و الصلک نام نهاده شد از برای آنکه حق تعالی درین شب بفرماید برات آزادی نویسد از برای بندگان مؤمن وی در حدیث است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی همه مسلمانان را درین شب الاکابن یا ساحریا بدین حجر ایاق و درو الدین را یا مصر بر نارایی یعنی این پنج طائفه را نیامرزد انا کنما منذرین بدرستیکه ما که خداوندیم بیم کننده ایم کافر از ابعذاب فیها یفرق کل امرحکیم و در شب قدر یا شب براتة جدا کرده میشود و نوشته می شود از لوح محفوظ همراهی که حکم کرده شد بوقوع او از خیر و شر و اجل و رزق و هر چه واقع شدنی است و بودنی از سال تا بسال امرامن عندنا تا زجای میگوید امرا نصب است بریفرق یعنی بمنزله یفرق فرشتا و از برای آنکه امر یعنی فرق است انا انما امر بییان ذلك نسخة من لوح المحفوظ سعید جبر روایت میکند از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت بدرستیکه مرد را بنی که در بازار میرود و وصا لاکه نام او در دفتر مردگان است انا کنما مرسلین بدرستیکه فرستنده ایم ما که خداوندیم رسولان را یعنی فرستادیم محمد و انبیا را که پیش از وی بودند درجه من ربك قال ابن عباس انه ذوقه منی بخلفی و نعمة علیهم مهربانی و نعمت است از من بر خلق که فرستادم با ایشان انبیا را و نضبه علی انه مفعول له علی تقدیر الرحمة زجاج میگوید انا انزلناه فی لیلة مبارکة للرحمة انه هو السميع العلی بدرستیکه شان این است که خداوند شخواست بدعا آن کس که او را بخواند انا است بخلق خود رب السموات و الارض و بالحض علی البدل من ربك فی قوله تعالی رحمة من ربك من الخلق و الهوی ان کنتم موقنین اگر بسند یقین دارند گان با آنکه خداوند بکی است و جز او خدای دیگر نیست و این روایت در تفسیر کبیر میگوید ابو مسلم گفت معنی آنست که اگر شما بطلبید یقین را و میخواهید آنرا پس ثابید این که امر مجید است که گفتیم و بیان کردیم او را حاصل آنست که اهل تفسیر اختلاف کرده اند در لیلة مبارکة بعضی گفته اند شب قدرست و بعضی گفته اند شب نیمه شعبان است و این اختلاف مذکورست در کوشا و کشاف و تفسیر کبیر و عامه تفسیر در شعب لایان ابو بکر بیهقی می آرد که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه روایت کرد از رسول علیه السلام که فرمود چون شب نیمه شعبان شود زنده دارید شب آنرا و زنده دارید روز آنرا بدرستیکه خداوند تعالی میگوید هیچ امری نخواهند هست تا بیاورم او را هیچ روزی نخواهند هست تا بیاورم او را هیچ سوال کننده هست تا عطا دهم او را الا کلا الا حتی یطلع الفجر و از کار امام جی الدین نواری می آرد که اختلاف کرده اند علماء در قدر احوالی شب که بچه هفتاد حاصل شود ظاهراً آنست که حاصل نشود مگر بعموم شب یعنی بیشتر وی و بعضی گفته اند حاصل شود بیک ساعت که احیا

گندگما هر در شرح السنه می آرد از امام شافعی که گفت نزد من آنست که فضیلت قیام شب حاصل شود با حیا و یک ساعت از شب در مطالع الانوار شیخ سعید کاظمی رح که شرح مشارق الانوار است نیز چنین روایت کرده است از امام شافعی رح در شعب الایمان ابو بکر سبیتی می آرد این حدیث را بروایت ابو سعید خدری از مادر مؤمنان عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا که گفت شب نیند ششبان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در آمد بر من پس بکشید دو جامه خود را و بپوشید و بنویز راست تکبیه نکرده بود که برخاست و بهر دو جامه خود را در پوشید و بیرون رفت مرا غیرت عظیم گرفت گمان کردم که رسول علیه السلام بجز با کسی بعضی از زنان خود رفت از پس رسول علیه السلام بیرون آمدم تا حال وی معلوم کنم رسول علیه السلام را در گوشتان بقیع یافتم بقیع غنچه که آفرش میخواست مؤمنین و مؤمنات و شهدا گفتند فداک ابی داعی پدر و مادر من فدای تو باد تو در طاعت پروردگار خود من در حاجت دنیا با نگرشتم در حجره خود و نفس من غالی شده بود رسول خدا از پس من در آمد پس گفت این نفس است ای عایشه گفتند فداک ابی داعی آمدی من و بهر دو جامه خود بپوشیدی پس راست تکبیه نکرده بودی که برخاستی و جامه های خود پوشیدی مرا غیرت آمد گمان کردم که نزدیک صوحنات من رفتی تا دیدم نژاد را بقیع کردی آنچه کردی گفت ای عایشه رضوتوی ترسیدی که خداوند بر تو حیث کند و رسول وی آمد جبرئیل علیه السلام پس گفت از شب نیند ششبان است و خداوند در شب از امتنان تو بعد دعوی گو سفندان بنی کلب آزاد گردانید اما درین شب نظر رحمت نکند بشکر و مشاحن و قاطع رحمت و عاق در مادر و پدر و مد من خمر پس بنهاد دو جامه خود را پس مرا گفت ای عایشه اذن میکنی مرا در قیام این شب گفتم آری یا رسول اللہ پس برخاست و روی مبارک خود بر زمین نهاد و شب دراز در سجده بود چنانکه من گمان کردم که مگر رسول علیه السلام از دنیا سفر کرد برخاستم و بجنبتم او را دست خود بر کف پای می نهادم پای مبارک خود بجنبانید و استم که زنده است پس شادمان شدم و مشغولم که در سجده خود میگفت اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ بضاک من سخطک و اعوذ بک منك جل و جهک لا احصی ثناء علیک انت کما اتینت علی نفسک چون با ما داشتید یاد کردم آن کلمات را نزد رسول علیه السلام پس رسول علیه السلام فرمود که ای عایشه آنچه منی این کلمات را گفتی آری یا رسول اللہ گفت خود بدان و دیگر از ایاموز بدرستی که جبرئیل پیاموست مرا امر کرد که تکبیر کنم آنرا در سجده اما نماز رسول علیه السلام درین شب و سایر شبها در صحیحین می آرد بروایت ابو سلمه که گفت سوال کردم از مادر مؤمنان عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا که گفت نبود من از رسول در رمضان و در غیر رمضان از یازده رکعت چهار رکعت میگذارد پس هر روز از حسن و از زکی آن پس میگذارد پس از آن چهار دیگر پس سوال کن از حسن و در از آن پس سیگزاره رکعت و دیگر یعنی در تر عایشه میگوید گفت یا رسول اللہ تمام قبلان تو تر فقال یا عایشه ان عیفتی تنامان و لا ینام قلبی یعنی خواب میکنی پیش از آنکه و تر بگذاری فرمود که ای عایشه و چشم من در خواب میشود اما در خواب نمی شود دل من در صبح نماز شب رسول علیه السلام سیزده رکعت آمده است شست رکعت نماز شب و سه رکعت نماز ترو دو رکعت سبعت نماز با دعا پس ای برادر ما نیز برویم برین سنت مرضیه در نماز شب بارت و غیر آن و اللہ اعلم بالنسیات و اخلاص العباد حافظه عبد العظیم مندری مصری رح روایت میکند از معاویة جبل رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم اخلاص دینک یکفیک العمل القلیل یعنی خاص گردان دین خود را یعنی با عمل اخلاص یا کن بسنده است نماز عمل نیک

آنان صدر کعت نماز مشهور که درین شب روایت میکنند دوازده رکعت و چهارده رکعت این جزوی در موضوعات خود جمع کرده و گفته که هیچ شک نیست که حدیث صدر کعت نماز درین شب موضوع است بطریق آن و گفته که این حدیث محال است قطعا یعنی موضوع است بر سبیل قطع و یقین و همچنین آن دوازده رکعت و چهارده رکعت را موضوع داشته است و الله اعلم و ترجمین کوشی می آرد فی قوله تعالی فیها یصرف کل امر حاکیم که ضحاک و حکمر گفته اند که رفع میکنند امر سال گذشته را یعنی رفع میکنند درین شب اعمالی را که از بندگان واقع شده است در سال گذشته و فصل میکنند امر سال آینده را اساس برین زبید گفت گفتیم یا رسول الله نمی توانم روز داری و در هیچ ماهی از ماهها آنچه تا کنون روزها از ماه شعبان رسول علیه السلام فرمود که این ماه بیست که مخالف مردمان از وی میان رجب و رمضان است و آن ماهی است که رفع میکنند در وی اعمال رجب حضرت پروردگار عالمیان و من دوست میدارم این را که عمل مرا رفع کند و من روزه دار باشم روایت میکنند این حدیث را ابو عبد الرحمن نسائی و ابوبکر بیهقی و حافظ عبد العظیم منذری قدسی و درین شب در ماهی آسمانها کشاده میشود و ملائکه بشارت میدهند مؤمنان را و ترغیب میکنند و عبادات و این دو حدیث در مضایب الاخبار است که از اقصای روایت کرده اند و الله اعلم و دیگر در تفسیر تفسیری آرد که قوله تعالی انا انکما موسلین یعنی می فرستیم ما که خداوند بفرستدگان را در این شب از برای سلام بر مؤمنان و از برای ایصال کرامت بسوی مستحقان و استغفار بخوانند ملائکه درین شب از برای مؤمنان در کتاب شعب الایمان ابوبکر بیهقی می آرد از ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود نزول کند رحمت خداوند تعالی در شب نهم شعبان باستان و دنیا پس بیامرز و همه نفسها را الا کسی را که در دل او دشمنی مسلمانان باشد بغیر حق یا شریک آرنده باشد بخداوند تعالی امام احمد بن حنبل میگوید که ازین نزول فعلی اراده کرده رسول و نزول نام نهاده او را بلا انتقال و لا ذوال یا ساده کرده با و نزول ملکی از ملائکه او با او امام محی السنه رحمه الله در شرح السنه میگوید درین حدیث و نزول او تعالی و واجب است ایمان بدان بی تکلیف و تخشیم یا ملول باشد بود رحمت خداوند و پیوسته رفت او درین شب مبارک اما کسانی که درین شب از لطف خداوند و از نظر رحمت وی محروم اند بجز حدیث حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم آنچه ما رسیده است زنده کرده اند دوازده از اصول حدیث معلوم میشود و چهار دیگر از تفاسیر معلوم می شود و سه دیگر از کتب فقها و می شاید که برین زیاد است باشد و باز رسیده باشد اما آن دوازده که در احادیث است و در حدیث ابوبکر صدیق است از کتاب بیهقی مشاخر و مشرک و در حدیث عبد الله بن عمرو روایت امام احمد مشاخر و قاتل نفس و در روایت محول از ابو ثعلبه الحنفی و یدع اهل الحقد بچقد هم حتی یدعوه یعنی اهل حقد و کینه را بیامرز و سبب حقد ایشان تا بگذرند حقد حاصل آنکه آن دوازده گروه که درین شب از رحمت خداوند محروم اند و با حدیث صحیح ثابت شده در کتب بهای محدثان معتقد کافر است و مشرک و مشاخر و قاتل نفس بغیر حق و اهل حقد و آنکه در دل او دشمنی باشد یعنی عداوت و دشمنی مسلمانان بغیر حق و قاطع طریق و سبیل یعنی اگر جامه از کله در گذارند از کبر نه بغرض صحیح و مدین خمر یعنی ملازم آن امام محی السنه در شرح السنه میگوید دشمنان عداوت است و بعضی گفته اند بخوابد بان اهل بدعت را انتهی کلامه امام نجم الدین عمر نسفی ج از قتاده روایت میکند که گفت مشاخر کسی است که میخواهد بخون همسایه خود را و هلاک مال او را این دوازده است که حفاظ و آنکه حدیث یاد کرده اند اما آن

چهار گروه که در تقاسیم کرده در کشف و کواشی و تفسیر کیه گفته که رسول علیه السلام فرمود بدستیکه خداوند تعالی می آفرزد
 درین شب جمیع مسلمانان را مگر کابن یاسحر یا مشاحن یا بدمن نجر یا عاق در مادر و پدر یا مصر بر زنا الا آنکه در کواشی اسناد
 کرده است رسول علیه السلام و چهارم رسیده از درگاه و این روایت در کشف است و عبارت از وی نیست الا من شود
 علی الله شهاد البعیر پس آن چهار گروه که در تقاسیم کرده است کابن یاسحر و مصر بر زنا و رسیده از درگاه آن سه گروه که
 در کتابهای فقها و کبار و علمای اخبار است در روضه العکلمی آنکه در خواننده روایت و صورت و تورات یعنی سخن چین پس
 چنان سرگنده مؤمن چه کند و احترام از ااثام و اجتناب از معاصی لغو بالله من المحرمان و الحن لان و الطرد
 و الطغیان و منه الاستعاذه و علیه التکلان پس بنده مؤمن باید که درین شب جد و جد نماید و بعد ادا و طاعات
 مشغول گردد و اقتدا بر رسول خدا کند و آنچه بقول و فعل از رسول علیه السلام در وجود آمده بجای آرد پس بنده کار باید کرد
 اول آنکه متابعت رسول علیه السلام کند در قیام امشب و صوم روزی که حافظ ابو بکر بهقی و حافظ عکلمی بن عبدالمعظم مندی قدس
 و ابن ماجه روایت کرده اند از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود اذانت لیلۃ النصف
 من شعبان فقوموا لیلها و صوموا یومها و ویم آنکه متابعت رسول علیه السلام کند در انتقال بسوی مکان شریف
 و زیارت قبور خاصه شهید و اخبار چون رسول علیه السلام بقیع غر قدرت سیم آنکه متابعت کند او را در استغفار از برائے
 مؤمنین و مؤمنات و شهیدان همچنانکه از رسول علیه السلام چهارم آنکه متابعت کند او را در فرقی با عمال یعنی اگر او را عیال
 باشد و خواهد که بجای رود مدارا کند با ایشان و ایشان را تنها ضایع نگذارد پنجم متابعت کند او را در عدل با عمال اگر او را دو
 عیال باشد یا زیادت و خواهد که قیام شب بجای آرد و اجازت طلبد از زن که نوبت وی باشد همچنانکه رسول علیه السلام
 از عایشه رضی الله عنها اجازت طلبید ششم متابعت کند او را در نماز و سجد و در هفتم متابعت کند او را در کمال تضرع
 و زاری در آن نماز زیادت از آنکه در دیگر نماز با هفتم آنکه برخاک سجد کند که رسول علیه السلام چنین کرده و در حال سجد
 گفته اقول لک قال انی داود اغفر وجهی فی التراب لیسیدی و حق له ان یسجد ثم دفع راسه نهم آنکه متابعت
 کند او را در سجد اول سه چیز و در مناجات و اعتراف بجنایت و استغفار از گناه بزرگ دهم آنکه در سجد و دهم متابعت کند
 او را در و چیز و استعاذه و حمد و ثنا پس بگوید اعود بعفوک من عفاک و اعود برضاک من سخطک و اعود بکرمک
 جل وجهک لا احصى ثناء علیک انت کما اثبتت علی نفسک یا زدهم آنکه بعد از نماز بگوید اللهم اذقنی قلبا
 تقیا من الشکر نقیا لاجابیا و لا نشقیا که رسول علیه السلام چنین کرده است و او را در اهل و عیال و اولاد و اوزاج
 و اقارب و عشیر و اصحاب و احباب و سایر مسلمانان را شفاعت کند و دعا کند بخیر که رسول علیه السلام چنین کرده
 است نیز دهم آنکه دیگر از اقیام این شب و صیام روزی فرماید که رسول علیه السلام چنین فرموده است چهاردهم آنکه
 اول علی که کند درین شب توبه باشد از گناهان خاصه از آن زده گناه که سبب حرمان و نومیدی میشود و درین شب پانزدهم
 الحاح کند در دعا و پناه جوید بخدا از سوسوی خامت و دعا کند بهات دینی و دعی خود غسل کند و بوی خوش استعمال کند
 از برای نزول ملائکه و طلب کند از الله تعالی استغفار ملائکه را از برای خود شازدهم آنکه در مقابل هر لطفی از الطاف

(۱) من الشکر بر الا کافرا ولا شقیا

عزاد

خداوند حمد و ثنا و شکر بجای آورد استغفار خواهد از تقصیر و تشکر نعمت‌های خداوند تعالی و برات آزادی طلبد از آفتش و در نرخ و طلب برکت ارسال ملائکه کند و طلب رحمت و مغفرت کند و عاقبت طلبد همه نعم آنکه این دعا بسیار کند که مریبنا انتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و این دعا بسیار گوید اللهم اننا نعوذ بک من ذوال نعمتک و من تحول عاقبتک و من فجاعت نعمتک و من جمیع سختک اللهم اننا نعوذ بک من الفساق و الشقاق و سواک الاخلاق و آخر من الرسول را بسیار خواند و خیر دنیا و آخرت از خداوند و خواهد الهی ما را خیر دنیا و آخرت روزی گردان مریبنا لا تنزع

قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک درجة انک انت الوهاب

فصل در نماز وتر

و بیان کیفیت و کیفیت ادای وی و ذکر وجوب وی و فضایل وی بدانکه نماز وتر یکی از واجبات سبعة اسلام است و در و سه از علمای ما ترجمه اند سه روایت است یک روایت از امام عظیم رح آنست که وی فرض است اما فرض علیانه فرض اعتقادی تا اگر نماز وتر نگذارده باشد بر یادداشت آن نماز با مداومت تواند گذاردن یعنی اول و تر را قضا کند تا نماز با مداومی درست باشد اما اگر فرضیت و تر را سنگین شود و کافر نشود پس نماز وتر نظر بدین روایت فرض علی باشد نه فرض اعتقادی و در روایت دیگر نماز وتر واجب است و فتوی برین قول است و روایت دیگر آنست که نماز وتر سنت است و این قول ابو یوسف و محمد است و رحمه الله و مذہب شافعی همین است پس بقول صاحبیه اگر نماز وتر نگذارده باشد و وقت نماز با مداومت تک رسیده باشد چنانکه اگر و تر را قضا کند سنت نماز با مداومت می شود و اگر سنت را میگذارد و تری ماند بقول صاحبیه و تر را ترک کند و سنت نماز با مداومت گذارد و بقول امام عظیم رح سنت نماز با مداومت و تر بگذارد و فتوی بر قول امام عظیم رح است رحمه الله اما کعبیت و می در بدایه فقه و عامه کتب فقهی میگوید که بقول علمای ما ترجمه الله نماز وتر سه رکعت است بدو قعه و یک سلام در کافی میگوید که بقول امام شافعی نماز وتر در یک روایت سه رکعت است بدو قعه و یک سلام و در یک روایت یک رکعت است در جمیع جمیدی که جمیع بن الصحیحین است می آید بروایت مادر مؤمنان عایشه صدیقہ رضی الله عنہا که نماز شب رسول علیه السلام سیزده رکعت بود با وتر و سنت نماز با مداومت و نیز در جمیع جمیدی می آید بروایت حضرت عایشه رضی الله عنہا که رسول صلی الله علیه و سلم در شب ده رکعت نماز کردی و بعد از آن که یک رکعت و تر بود و دو رکعت سنت نماز با مداومت مجموع سیزده رکعت باشد و استاد این فقیر روح الله روح در آخر کتاب روح القا بین خود آورده است شائزده حدیث بروایت مادر مؤمنان عایشه صدیقہ رضی الله عنہا از صحیحین علی اختلاف الالفاظ و الروایات و مضمون کل آن احادیث آنست که نماز شب رسول علیه السلام همین سیزده رکعت بوده است در رمضان و غیر رمضان با و تر و سنت نماز با مداومت کیفیت ادائی و می در رساله فیض الاسلام می آید که نماز و تر را و تر و قیامت باید کرد و احتیاط نیست کند زیرا که خلاف است در آنکه وی سنت است یا واجب چنانکه یاد کرده شد و تر نماز خفتن نیست کند که غلط است زیرا که او با نماز خفتن تعلق ندارد و آنکه وقت گذاردن وی بعد از نماز خفتن است پیش از صبح در پدایه و عامه کتب فقهی میگوید که و تر را مقدم ندارد بر نماز

بر نماز خستن و بیاعت نگذار داور اور غیر ماه رمضان و گفته که در سه رکعت است فاصله نکنه میان آن بسلام و در رکعت سیم پیش از رکوع دعای قنوت خواند و در جمیع سال و در همه رکعات وی فاتحه و سوره با هم بخواند و چون خواهد که دعای قنوت خواند تکبیر گوید و دستها برآورد بعد از آن قنوت خواند و در نماز باید ادا دعای قنوت بخواند مقتدی خاموش باشد نزد امام عظیم و محرمها الله و بقول ابو یوسف رح متابعت کند در کتربیکوید و لا یرفع الیدین الا فی فقعس صحیح یعنی برآورده نشود و دوست مگر در پشت موضع که این حرفت اشارت بدان می شود چنانکه در کافی شرح آن کرده و گفته است افتتاح است یعنی دست بر آوردن در تکبیر اول نماز و در قنوت دع در تکبیرات عیدین سن در استلام حجر الاسود ص در بر آمدن بکوه صفام در وقت دعا نزدیک مروی در رمی جبار یعنی در حجره اولی و حجره آخری در جامع الصغیر خانی آرد که دعای قنوت بقول عمرو ابی کعب رضی الله عنهما دو سوره است از قرآن و در منتخب جامع الاصول آورده که اگر دعای قنوت را فراموش کرد و بیاد آورد تا از رکوع باز آمد باید که بخواند زیرا که محل او پیش از رکوع است اما سجده بیار که ترک واجب کرده بسبب و چه کند تا چهارده و او در قنوت گفته شود تا هر کلمه شنای علی حده باشد در سنیه المصلی سبب که اگر در نماز ترک شد که این رکعت دویم است یا سیم باید که در هر دو رکعت دعای قنوت بخواند زیرا که تکرار قنوت در محل وی مکروه است و اینجا تکرار قنوت در محل نیست اما اگر در رکعت اول یاد دویم دعای قنوت خواند بسبب باید که در رکعت سیم بخواند و ترک کند و فرق است میان این دو مسئله و این روایت در زنجیره فقه است در کتب حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود که هر کس بعد از نماز و ترائین کلمات را سه بار بخواند که تو کنت علی الملك المحی الذی لا یموت سبحان الله والحمد لله رب العالمین ثواب هشتاد ساله عبادت پذیرفت در نامه اعمال وی نویسد الهی همه را توفیق اعمال صالحه و عبادات شایسته را مست فرمائے بفضلک و کریمک

فصل یازدهم در خدمت پدر و مادر و ذکر بعضی از حقوق ایشان

بدانکه خدمت پدر و مادر از واجبات اسلام است اما خدمت ایشان بر فرزندان وقتی واجب شود که ایشان محتاج باشند بخدمت فرزند در فردوس الاخبار می آرد که عبد الله بن عمر و از رسول علیه السلام روایت کرد که رضای خداوند در رضای پدر و مادر است و ناخوشنودی خداوند در ناخوشنودی ایشان است و نیز در حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود هر فرزند که پدر و مادر را راضی و ناخوشنود داشت از خود نیکویی دنیا و آخرت از برای خود جمع کرد و در حدیث دیگر فرمود که دو گناه است که هر از دنیا نرود تا شوی آن بروی زسد کی ظلم کردن بر بندگان خداوند دویم آزدن مادر و پدر باقی گناهان می شاید که عفو کرده شود یا عقوبت آن با آخرت افتد الا این دو گناه که البته شومی آن در دنیا میبرد پس از همه گناهان پر حذر باید بود و خاصه از این دو گناه فقیح در کتاب زاد الاخرت امام غزالی رح می آرد که اوب فرزند با مادر و پدر کاست که هر چه گویند نیک نشود و در پیش ایشان زردی عذر سه و هر چه فرمایند که در آن معصیت نبود بجای آرد و با ایشان هم پر پای خیزد و آواز از ایشان برترند و چون آواز دهند زردی لبیک گوید و خوش شودی ایشان را رحیص بود و خوشیتن را در پیش ایشان انگنده دارد و منت نهند بر ایشان بمرعا تیکه با ایشان کند و تیر در وی ایشان ننگر و پیشانی در هم نکشد و سیر ستوری ایشان سفر نکنند و بعضی دیگر از حقوق ایشان آنست که در پیش

ایشان

ایشان با لب نشینند چنانکه در نماز نشینند و در پیش ایشان سر برهنه نکند و پای دراز نکند و بر جای که ایشان می نشینند نشینند و با ایشان میوه نخورد و از یک طبق و اگر جای وی در کند با ایشان تا نواند گوید تا خاطر ایشان ملول نشود این و امثال این بسیارست همه را نگاه باید داشت و الله اعلم در زاد المقومین می آرد که از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کردند از تفسیر این آیت **قُلْ تَعَالَىٰ وَصَاحِبُهَا** الدینا معسر و فخر فرمود که مصاحبت بمعروف اول آنست که طعام دهی ایشان را چون گرسنه شوند دویم جامه دهی ایشان را چون برهنه شوند سیم خدمت کنی چون بخدمت تو محتاج شوند و منت بر خود نبی چهارم آنکه چون بخوانند ترا اجابت کنی و بر وی بیچ چون کاری فرماید فرمان برداری کنی مگر معصیت فرماید که آنگاه فرمان برداری کنی ششم با ایشان سخن برفق و مدارا کنی هفتم ایشان را بنام سخاوتی هشتادم آنکه چون با ایشان بجای روی از پس پشت ایشان روی نیم هر چه خود را پسندی ایشان را همان پسندی دهم هر گاه که خود را دعا کنی ایشان را نیز دعا کنی مسئله در واقعات حسامی آورده شخصی نماز میگذاشت و پدر یا مادر و برادر یا بخواهد جواب دهد بیانی جواب آنست که اگر در نماز فریضه بود جواب ندهد و اگر در نماز نافله بود نماز را قطع کند و جواب دهد در کتب حدیث می آید که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود **ثَلَاثَةٌ مِنْ أَمْتِي لَا يَمْسُهُمُ النَّارُ الْمَرْءَةُ الْمُطْبِيعَةُ** لزوجها و الولد البار و ابوی و رجل رحیم یعنی سه گروه انداز آنست من که آتش دوزخ بر من نهد ایشان را زن فرمان بردار هر شوی هر خود را و فرزند نیکو کار یا مادر و پدر و هر در جیم دل که بر خلق خدا رحم کند در انوار المشارقی می آرد که رسول علیه السلام فرمود که **أَوْسَىٰ قُرْنِي رَحِمَهُ اللَّهُ** آن همه کرامت بدان یافت که با مادر خود نیکویی امیکرد و اگر سوگند دهد بر خدا و نه بر آئینه راست گرداند سوگند او را اگر توانی ای عمر عزیز در خواه از وی ناز خداوند از برای تو آفرینش خواهد حکایت یکی نیز در یک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله مادرم خرف شده است لقمه درد با هاشم می خورم و او را آید بست میدهم و او را برگردن خود بندم و بطهارت جای می برم حق وی گذارده باشم یا نبی رسول علیه السلام فرمود که از صدق وی یکی نگذارده باشی ولیکن نیکو بینی و بانکه خدمت که در حق وی کنی ثواب بسیار و هفتاد حکایت در تذکرة الاولیای می آرد که یکی از بزرگان گفت غم حج کرده بودم چون بجد اورسیدم زیارت ابو حازم می شنیدم او خفته بود و من بشستم تا بیدار شد مرا گفت این ساعت رسول علیه السلام را بخواب دیدم مرا بنویسیدم داد که حق مادر نگاهدار که آن بهتر از حج کردن است من باز گشتم و تا مادرم در حیات بود خدمت او کردم و رضای او طلبیدم الهی همه را توفیق نگاهداشت حقوق مادر و پدر کرامت فرمائی خوشنودی ایشان روزگرم

فصل دوازدهم در بیان هشتاد حق که پدر و مادر را بر فرزند میبایست

چنانکه در اربعین سلمانی امام نجم الدین عمر نسفی رح می آرد که مادر و پدر را بر فرزند هشتاد حق است چهل در حال حیات و چهل در حال ممات اما آن چهل که در حال حیات است ده از وی بتن است و ده بزبان و ده بدل و ده مال اما آن ده که بتن است یکی خدمت کردن است چنانکه حق تعالی فرمود و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة حکایت محمد بن المنکدر در حج گفت برادرم شب نماز میگذاشت و من پای مادری مالیدم دوست ندارم که ثواب وی مرا باشد و ثواب من او را و دویم مرتبت داشتن است ایشان را تا گستاخ نباشی و پیش ایشان نشیننی که خدمت آنگاه قیمت ندارد سیم هر چه گوید که کن که شرفیست

نگفته که مکن چهارم هر چه گویند که مکن که شریعت نگفته که مکن مکن پنجم بی رضای ایشان بسفر نزدی هر چند طاعت بود چون حج و غزو و طلب علم که آمده است که مردی نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت بخبر و میروم با تو یا رسول الله فرمود که ما در و پدری گفت دارم گفت نزد ایشان باش که جهاد تو این است که خدمت ایشان کنی ششم چون ایشان بدیدارند بر خیز و پیش ایشان باز و نوا ایشان نشسته باشند تو بر پای باش و بید ستوری ایشان منشیین و بر جای نشستن ایشان منشیین بفرم چون ایشان راه روی از پیش ایشان رود پیش ایشان مرد و مگر شب یا بگل یا بجای خود ناک ششم نرس بدیشان مگر بلکه بروی تازه مگر که رسول علیه السلام فرمود ما بروا دیدیم من احد النظر الیهما یعنی نیکی نکرده است با ما و پدر کسی که تیر بروی ایشان نگر دوروی بر ایشان نرس کند نم چون بخوانند زود بر خیز و پیش ایشان رود و فرمان پیش برود تا همه کنند و اگر چه در نماز نظوع باشد و از قصه جبرئیل را حسب یاد کند اما آن ده که بزبان است اول آنست که سخن با ایشان لطیف گوی و بتواضع قولت تعالی و قل لهما قولا کریمیا سعید این سبب میگوید قول کریم آنست که با ایشان سخن چنان گوی که بزرگ جانی ضعیف با خواجه خشمگین توی گوید دویم آنکه آواز بر زار آواز ایشان بر نداری سیم آنکه بسیار رنگوی و گستاخی نکنی چهارم آنکه ایشان را بنام مخوانی پنجم آنکه سخن ایشان قطع نکنی یعنی بمیان سخن ایشان در نیانی ششم گفته ایشان نزدیکی هفتم با مرد و نهی خطاب نکنی هشتم بانگ برایشان نرنی قولت تعالی و لا تنهرهما هم ان کنی قولت تعالی فلا تقتل لهما ان حکایت امام حسن بصری رح میگوید اگر فرزندان عالم که او را پدر و مادر کافر باشد و حاجت آید که آبدان بردار و چند با کعبه ان برداشته باشد اگر آن کند از بوی ناخوشی ایشان همه اعمال وی جبهه شود اما آن ده که بدل است اول آنکه با ایشان رحمت کند قولت تعالی و انخفض لهما جناح الذل من الرحمة دویم آنکه ایشان را دوست دار و که با وی احسان کرده اند بسیار قول علیه السلام جبلت القلوب علی حب من احسن الیهما سیم شادای ایشان شاد شود چهارم غم ایشان غم خورد و بدر ایشان در و مند باشد پنجم از بسیار گفتن ایشان بسبزه شود ششم بحضای ایشان برایشان شرم نگیرد و بلکه خوشنود باشد هفتم هر چند سخن گذار بود از زار ایشان ترسان باشد هشتم آنکه نیت دارد که هرگز ایشان را نیازارد هر چند فروت و رخ نای شده باشد نهم بدل و داری زندگانی ایشان خواهد هر چند از ایشان رنج میند که ایشان هر چند رنج و بده اند از وی زندگانی وی خواستند اما آن ده که حال است اول آنست که ایشان را جامه کند پیش از جامه خویش دویم آنکه ایشان را طعام دهد به از طعام خویش سیم آنکه چون با ایشان طعام خورد نیکو تر ایشان را دهد حکایت خان بن عطیه با ما در میوه خوردن نشستی گفتی بنای چشم وی بر چیزی افتد و آن من بردارم و ندانم و آزار آید و چهارم آرزوهای ایشان معلوم کند و بسیار و که ایشان با وی بچین کرده اند پنجم در و ایهای ایشان سعی کند و همه را آراسته دارد و ششم مال در ایشان لا کشاید ایشان را حاجتی بود که نتواند ظاهر کردن تا بدان حاجت خود صرف کند هفتم دست ایشان کشاده کند در مال خود و گوید هر وقت که بیاید فدای شماست که بود که مرادی نوشته شود ایشان را و ششم آید بر ایشان را از گفتن وی ظاهر کند تا ششم بر خیزد ششم گاه گاه تکلف کند و دعوت سازد چه بود که دل ایشان خواهد آزار نهم دوستان ایشان را از دوست دار و دعوت کند تا بروی ایشان سرخ روی بود و هم چون بیمار شوند صدقهها کند مطلب شفای ایشان را چه

ایشان

ایشان در وی چنین کرده اند اما آن چهل حق که بعد از وفات ایشان است اول تدبیر زودی دفن ایشان کند که عزیزی مرده در آنست که زود و برادتن کند و فرمان شرع در آن است و ایشان را بشوید و بسنت شویید و کفن کند کفن بسنت و صاحبها که نشاید نکند و عدو سنت نگا پدر و او اسراف نکند و از مال حلال کفن کند و وام که کند زود ادا کند و خود نوحه و جامه نذر و دیگر از اسب کند از نوحه و نماز جنازه ایشان خود کند اگر اهل آن بود که ولایت آن ویراست و دعا کند که فرمان این است قوله تعالی و قل دیار حما که سر بیانی صغیرا و بجاک خود نهد که ولایت آن ویراست و گور و لوح کند که سنت این است و در موضعی ساز که شخصی نبود و اگر بود برضای وی بود و گور کن و کارکنان را خوشنود کند و هر دو کس کم نکند و باز نذر و میان اهل صلاح و خیرند و در میان اهل شر و فساد نهند که از هم سایه بد ایشان را بچ رسد و خاک ایشان خیر شسته کند نه هر بجاک و خشت خام کند بچوب و خشت بچنه نکند بصر کند بخانه که سنت این است و بسرخاک نان صدقه کند و دعا کند و او اهما ایسان بگذارد و وصیتهای ایشان بجای آورد نمازهای افزونی بنیت ایشان بکند یعنی دعا کند تا ثواب آن بد ایشان برسد روزه های افزونی بدارد و پهن نیت چه روایت کند حاج بن دینار از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ان العبد ان تصلى عن ابویک مع صلواتک و تقصوم عنهما مع صومک و ان تنصدق عنهما مع صدقتک و بزیرارت ایشان برو که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند از رسول صلی الله علیه و سلم که هر که زیارت پدر و مادر خود رود فرشتگان زیارت قبری آیند و ابوهریره رضی الله عنه روایت کرد از رسول صلی الله علیه و سلم که هر که هر آدین یک بار زیارت گور مادر و پدر خویش رود آفرزش یا بدو نام او از ابرار شود و در زیارت تکبیر و صلوات و دعا خواندن قرآن مشغول شود نه نوحه و سخنان ناصواب چه ایشان را از ان بچ بود و تفسیر سخنی می آرد این بیت را در زیارت قبر پدر و مادر شعر من ذاق قبر الوالدین کرامه :
عظما لاله له الذنوب جمیعا
من قال مباحها بنصره
عنه قال رب کان لما یقول سمیعا
معنی آنست که هر کس زیارت قبر پدر و مادر خود کند و ایشان را دعا کند حق تعالی همه گناهان و ایرایا هر دو بر پدر و مادر وی رحمت کند و چون فرزند مصلح و نیکو کار بود اگر آزرده بوند خوشنود کرد و نوداگر خوشنود بود نیاز نرند و آموختهای پسندیده ایشان از افعال و افکار و معاملات نگا پدر و پیر سینه بدان عمل میکنند تا ثواب آن بد ایشان میرسد و اگر طریق بد از ایشان گرفته است ایشان را وبال بود باوردن وی بتعلیم ایشان و بچ ایشان را هر چه بزند گانی ایشان بگردی و ایشان را از ان آزار آمدی نکند که در گوشتی بیازند قال النبی علیه السلام یوذع المیت فی قبره صابون و هوی چون با کسی حاج کند مادر و پدر آن کس را بیدی یا نکند که آن کس نیز مادر و پدر او را بیدی یا کند و در خبر آمده است که ملعون است دشنام دهنده مادر و پدر خود و این بدین طریق است و با خویشان ایشان خویشی دارد و بادوستان ایشان دوستی دارد که در خبر آمده است که از حقوق ایشان پس از وفات ایشان این دو کاست و لقول صلی الله علیه و سلم لا تقطع من کان یصل اباک قطعی بن لک نودک فان ودک و د ابیک و عید فطر بنام ایشان صدقه فطر بد و بعد از صبحی از بهر ایشان قربان کند که در خبر است که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از بهر رسول صلی الله علیه و سلم بهر عیدی از پس وفات وی همچنین کردی و طعام که ایشان دوست

کما در بیانی صغیرا یعنی ای پروردگار من رحمت کن بر مادر و پدر من همچنانکه ایشان را رحم میگرداند بر من در حال طفلی و خردگی من یا معنی آن باشد و انما علم که رحم ایشان در دل من نیز همچنانکه رحم در دل ایشان نهادی در حال خردگی و ضعف من قول تعالی را بکمال علم جماعت نفوس که پروردگار شما دانای تر با آنچه در نفسهای شماست یعنی پوشیده نیست بر خداوند تعالی حال شما ان تکونوا صالحین اگر شما نیکوکار باشید با آبا و اعمام خود نیکو حالی بود حال شما و اگر بخلاف این باشد تو به کنید و بخداوند تعالی باز گردید فانه کان للاد و این غفور صابر استیکه خداوند آمرزنده است متوجه کاران را قول دیگر تقدیر معنی آنست که چون محتاج باشد بر داشتن بول و غایب روی بر ایشان ترش نکنید و بینی بگیرد که ایشان از شما مثل این بسیار دیده اند و پاک کرده و اف نکرده اند در بعضی از کتب می آید که حق تعالی سه چیز را با سه چیز قرین کرد اول زکوة را با نماز قرین کرد و اقیمو الصلوة و اقول زکوة اگر کسی نماز بگذارد و زکوة نهد نماز وی پذیرفته نبود و دوم طاعت رسول را با طاعت خود قرین کرد فرمود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول بر داری خداوند بی فرمان برداری رسول فرما برود رسول بی فرمان برداری خداوند ندارد در سیم شکر مادر و پدر با شکر خود قرین کرد فرمود ان اشکری و لوالدیک شکر خداوند بی شکر مادر و پدر مقبول نباشد سیکه از علما و تابعین مرین شکر را شرح میکنند و میگویند شکر خداوند قوی تر است چون بیخ نماز بوقت بگذارد حق تعالی خداوند گذاردی و چون بعد از پنج نماز بر مادر و پدر دعائی حق ایشان گذاردی ایشان خواه مرده باشند و خواه زنده و عا باید کرد چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود تعلیم آن فرمود و قول تعالی دب ادجمها کما در بیانی صغیرا و اصل در او موجب است چون بدین لفظ دعائی از عهده فرمان برون آمده باشی در حدیث آمده است که آزار بخ پدر و مادر هر چه خواهد گوین که بوی بهشت بمشام او بخا پدر رسیده و نیکو دارند مادر و پدر گو هر چه خواهد بکن که بوی دوزخ بمشام او بخا پدر رسیده حکایت در مسکیت می آید که روزی شخصی را وفات رسید او را در گور نهادند از گوری بانگ خرمی آمد سب پرسیدند گفتند روزی مادرش سخن میگفت مادر را گفت ای فرخاموش باش مادرش از این سخن برنجید گفت حق تعالی ترا در گور خرداند از جرم از گوش آواز خرمی آمد اگر رضای حق میخواهی رضای مادر طلب ربا عی حبت که مقام سرور است در زیر قدم مادرانست به آن کن که رضای مادرانست به زیرا که رضای مادرانست به از استاد خود مسلم الله سماع دارم کی فرمود حق تعالی دعای بد مادر را در حق فرزند چنان با جا بابت نمی رساند که دعای بد پدر را زیرا که دعای بد مادر بدل نمی باشد و هر چند که مادر رنجیده بود اما از فرزند تبرا همه عمر نمی کند اما می تواند بود که پدر چنان رنجد که هرگز خاطر با فرزند خویش نکند ربا عی از سوز دل پدر خردن باید کرد و زکوی جفای او گذر باید کرد و پذیریم که تو فرامانده آفاق شدی به آخرت بفرمان پدر باید کرد و در این الکرم می آید الاب اعرف و اشرف و الامم و ادان یعنی پدر شما ستا تر و شریف تر و مادر شرف تر و مهربانتر قصه علقمه النس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که جوانی بود در عهد حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم نام وی علقمه و ایم طاعتها کردی و صایم الهد و قایم اللیل بودی ناگاه در نزع اقامه در زبان او در بنده رسول را علیه السلام خبر دادند علی و عمار یا سر را بفرستاد هر چند گله شهادت او را تلقین کردند زبان او کار نکرد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه لعل را نزد رسول علیه السلام فرستاد و از آن حال خبر داد رسول علیه السلام فرمود که علقمه پدر و مادر دارد گفتند پیر ماوری

دارد رسول علیه السلام فرمود تا مادر او را حاضر آوردند گفت ای ضعیفه مرا از حال علقمه خبر کن که زندگانی وی با تو چگونه بود گفت یا رسول الله بس نیکو بود و پارسا بود اما من از وی خوشنودنم که او رضای زن را بر رضای من برگزیده بود رسول علیه السلام فرمود از آنست که زبان او در بند شده است ای ضعیفه او را بکل کن تا زبان او گشاده شود گفت یا رسول الله او در حق من جفا بسیار کرده کل نمی گمز رسول علیه السلام فرمود یا بلال برو صحابه را بجمع کن تا فرزند بی جمع کنند تا علقمه را بسوزیم که مادر از وی راضی نیست مادرش گفت یا رسول الله فرزند مرا در نظر من بسوزی دلم که طاقت آورد رسول علیه السلام فرمود ای ضعیفه آتش دوخ از آتش دنیا سوزان ترست و چون تو از وی خوشنودستی هیچ طاعت و مقبول نیست آن ضعیفه فریاد برآورد که یا رسول الله من از وی راضی شدم و او را بکل کردم مادر او بدر خانه آمد آواز علقمه شنید که کلر شهادت میگفت همان روز و اوقات یافت رسول علیه السلام بروی نماز کرد و او را در حقش کرد رسول علیه السلام گفت ای گروه جهابزه و انصار هر کس فضیلت بند زنی خود را بر مادر خود در لعنت خدای تعالی و فرشتگان باشد و خداوند فرض و نقل وی بنیزد و پس از بخانیدن و ناموشنودی ایشان بر حذر باید بود که کار آن دشوارست

و عقوبت آن بسیار حق تعالی توفیق رفیق گرداناد

فصل چهارم در حقوق فرزندان بر والدین

بدانکه همچنانکه پدر و مادر بر فرزند حقوق است فرزندان را نیز بر ایشان حقوق است و آن شش حق است اول آنکه مادر و پدر از جای عقد کند که مردم فرزندان را از جهت نسب و زندگانی وی سرزنش نوزند کرد زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اطلبوا الطفولکم و الا کفاه حق دویم آنکه او را نام نیکو نهند و جهد کنند تا نامی از آنها بی رسول کند علیه السلام که در حدیث آمده است که رسول علیه السلام فرمود من ولد له ثلث بنین و لهم لیمیم و احدا منهم با سبی فقد جفانی یعنی هر که سه پسر بدو یکی را از ایشان بنام من نماند بدستیکه بر من جفا کرده باشد نقل است که فدای قیامت بنده را بسوی دو نخ می کشند فرمان رسد که ای ملائکه بنده مرا نگاهدارید که او را بنزد یک یا یک حسنه است فرشتگان گویند خداوند آن کدام است فرمان رسد که بی نام حبیب ماست محمد یا احمد یا محمود و من شرم دارم که سبی حبیب خود را عذاب کنم حق سیم آنست که او را قرآن بیاموزد که فضیلت قرآن و قرآن خوانان بسیارست و اهل قرآن خاصگیان خداوند اند که اهل القرآن اهل الله و خاصته حق چهارم آنکه او را بطعام حلال پرورداند که اگر بخلاف این بود خاصیت نعمه حرام در نفس وی سرایت کند تا از وی کارهای ناشایسته در وجود او آید حکایت مالک دینار رحمه الله روزی میگفت از وی سوال کردند که موجب گریح چیست گفت مراد شتر کبیت در خانه او مرا گریان کرده است گفت ای پدر رواد ابرم که مرا گرسنه داری ولیکن رواندارم که مرا طعام حرام دسی و من ندانم من بریم و تو در مانی این سخن وی مرا گریان کرده است پس فرزندان را بطعام حلال پرورش باید داد و اصل کلی درین معامله آنست که پدر اول در نعمه خود احتیاط بجای آرد که تا نقطه که حاصل شود از حلال حاصل شود و فرزندان حلال زاده آیند رسول علیه السلام فرمود که نعمت خود

بیک

پاک دارید که فرزندان شما از اثر لقبهای شما اند و وقتی که فرزند در رحم بود باید که مادر او را از طعام حرام و مشبهه بر شیر مایه تا مفرغه آن در نفس فرزند ظاهر گردد و در نصاب المعلمی آمده که آدمی را شش مرتبه است و بحسب این مراتب او را شش نام است اول جنین مادامی که در رحم است دویم طفل مادامی که شیر خوار است سیم صبی مادامی که ببلوغ نرسیده است و چون بالغ شد او را شتاب گویند تا چهل سالگی پنجم قبل از چهل تا شصت سالگی ششم شیخ و هفتم از شصت تا وقت مردن و چون آدمی از شصت سالگی درگذشت دیگر آخر عمر وی است و کودک را در مرتبه اولی که در رحم مادر است تربیت باید فرمود چنانکه ذکر آن رفت بلکه هم در منزل اولی که صلب پدر است احتیاط بجای باید آورد و نیز باید که از صحبت داشتن در حالت حیض بهر سببی که فرزند مذکر در حال حیض آید تا پاک و بیبک بود و سیاه آید یعنی پنجم آنست که او را از هفت سالگی بنام فرماید تا تن وی بر نماز نوی گیرد که عادت خودی یابد و بود در کتاب بن سنی که در عمل روز و کتب نوشته جمیع کرده آنرا از کتب محدثان معتبره درانجامی آورد این حدیث را که رسول علیه السلام فرمود بفرزند خود که در آن هفت ساله تبرک نماز و ادب کند او را در مصابیح حدیث آمده است که ده ساله را تبرک نماز و ادب کند و آن خود مشهور است اما در کتاب بن سنی در حق هفت ساله حدیث آمده است حق ششم آنکه او را بعلم مشغول کنی و از تنگ جہالت و ضلالت برهانی که رستگاری در دنیا و آخرت بعلم است و اگر میسر نشود او را بر پیشانی خودستی که امانت از فقر که الحرفه تا امان الفقر افضل المتأخرین صدرا لشریعه درین معنی میگوید شهر کرجال نیک خوای فرزند را همیشه به آموزش ای برادر قرآن و خط و پیشه بپذیرد که همیشه باید روزی که کار افتد به چون پیشه نداند پیشه بپذیرد که پیشه نداند یا پیشه نماند پس گاو و خر چراند و در کوه و دشت و همیشه بهر چند مال بسیار داری فرزند را پیشه آموز که روزی بود که او را بکار آید زیرا که مال دنیا اعتماد را نشاید شهر بیاموزد و پرورده را دست رنج بپذیرد دست داری چون قارون کج بپذیرد اگر پیشه ندارد و خود را بر نعمت دنیا قادر نمیداند و تا بیکار نشد و حکما گفته اند چون کسی بیکار نشد بسبب یکی از سه معنی باشد یا از بد بود یا از کاهلی یا از تکبر اگر از بد بود و با شد که لطیف گرفتار شود و اگر از کاهلی بود و بداند که این مبتلا گردد و اگر از تکبر بیکار نشیند زود بود که بدزدی افتد و چون کسب حلال مشغول بود ازین آفتها سلامت یابد و کسی را که سه فرزند بود باید که اگر تواند همه را بعلم مشغول کند و اگر میسر نشود باید که یکی را البته بعلم باز گذارد و دومی دیگر را آنچه در باب امور دین هم بود از فراغی و واجبات و غیر آن بیاموزد و آنگاه بحرفه و کسب کارهای دیگر چون تجارت و حراشت و مثل آن مشغول گرداند و نگذارد که با بدان و مفسدان نشیند و از کار بد و یار بد او را منع کند و از خوردگی او را بصلاح برآرد و لصیبتهای صالحان برود و از برای وی دعای همت طلبید از دلهای دوستان حق و اگر او را بی علم و ادب گذارد و از همتشینی با بدان باز نماند و اگر از وی بدی بیند که ملامت مکن مگر نفس خود را بدیت نکو پرور آنرا که جزوی زنت است که گریه بود بدو توبی نخواست بچه الاسلام غزالی صح در تربیت فرزندان در احیاء و تمییمی آرد که بدانکه فرزندان حق است در دست مادر و پدر و آن دل پاک وی چون گوهر نفیس است و نقش پذیر چون موم و از همه نقشها حالی و چون زمین است پاک که هر چه که در وی افکنی برود اگر حکم خیر افکنی سعادت دین و دنیا رسد مادر و پدر و معلم در آن ثواب شریک باشند و الا حکم شر افکنی و او را بد و باز گذارے تا هر چه خواهد کند و با هر که خواهد نشیند و از وی خیر و صلاح توقع داری و خد متگاری و حق گذاری طمع داری غایت ابلهی و

خام طعی باشد شعر سپر گریبان قلند زشت پدرو ز خیرش فروشی دست حکایت صاحب روضه خلد لانا مجد اللین
 خوانی طاب شاه میگوید روزی در شهر نیرود عظمی گفتم و در حق مادر و پدر سخن میرفت پیری رضاست و گریبان شد و گفت مولانا
 چه فرمائی در حق فرزندی که ریش پدر بگیرد و چوب بر سر پدر زند و بشکند گفتم از پدر چه کار آموخته است گفت خبر بگرایه و ادب گفتم
 جرم اول از طرف پدر است اگر او را در خدمت بکنند فرستادی تا علم و ادب شریعت بیاموزی و صحبت با صالحان داشتی
 باید راین بی حرمی نکردی و تعظیم پدر بواجبی بداشی اما از کودکی باز دین خرگرفت عادت کرده بود و چوب بر خیزون خوی کرده
 لاجرم ریش پدر که گرفته پنداشته که دین خر میگیرد و چوب بر سر پدر زده پنداشته که بر سر خر میزند شعر ندانی که صحبت از
 میکند که بی حرمی باید میکند پس فرزند را از تاریکی جیل بروشنائی اعلم آ که علم فرست و جیل عار منوی زدانش بود
 مرد را اختیار بنام شو بیداشی بیج عار بنده خدا گفت بی دانشان را مثل بنظر آن کالانعام بلیم اصل بن شرف آدمی بهتر است
 و دانائی نه به پیری و بر نانی الشعر جوان با ادب بینی بر و بر سال و نه شمره که به ده ساله انالی ز پنجه ساله کا و خره من از علم و ادب
 گویم تو از پیری سخن رانی پدگاز پیری شرف بودی بدی ابلیس فاضلتر بن شرف پیری بود گواز جوانی عزت آورست و گرنه پسر
 جاهل را که گویا از جوان بهتر است در زاد المقومین می آرد که مردی نزد امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمد و از پسر خود
 شکایت کرد امیر آن پسر را ملامت کرد پسر گفت یا امیر المومنین پسر را بر پدر بیج حق است امیر فرمود که هست یک آنکه
 مادر او را چنان خواهد که کس فرزند او را سرزنش نتواند کرد و او را نام نیکو نهد و قرآن بیاموزد او را پسر گفت یا امیر المومنین
 مادر را بچار صد درم خریده و مرا جعل نام نهاده یعنی سرگین کش و از قرآن مرا یک آیت بیاموخته ام پسر گفت ای پسر هنوز
 گله میکنی بطنی فرزندان همه را به نیابت خیر پرورده گردان و در کتب کرامت تبشیرت و تعظیم الرحمن علم القرآن مشرف و مکرم گردان

فصل پانزدهم در خدمت عورتان مرثوهران را

بدانکه خدمت کردن زنان مرثوهران را از واجبات اسلام است و حق شوهر بر زن بسیار است و از آنجاست که رسول
 علیه السلام فرمود که اگر بر من امر کردی که کسی سجده کند کسی را هر آینه بفرمودی زن را تا سجده کردی شوهر خود را از بزرگی
 حق که خداوند تعالی داده شوهر را بر زن پس زن مطیع و فرمان بردار شوهر باید بود تا رضای حق بیاید اما فرمان برداری
 زن مرثوهر را وقتی واجب شود که کاری فرماید زن را که از حقوق زناشوهری باشد در و اوقات صدر الشهدا
 می آرد که اگر مرد بیمار باشد و وضوئی تواند ساخت و کسی می باید که او را وضو دهد و آن مرد را کینه کی هست و زن بهت بگریزک
 بود که او را وضو دهد و بر زن نبود زیرا که این از حقوق زناشوهری نیست اما اگر زن مثل این خدمتگاری را بجای آورد از عروت
 و وفاداری بود و موجب درجات بهشت و رضای حق گردد چنانکه در حدیث آمده است که رسول علیه السلام فرمود که
 هر آن زن که بیع ناز پای دارد و زکوٰه مال خود بهد چون مال داشته باشد و روزه ماه رمضان بدارد و شوهر خود را
 فرمان بردار باشد یعنی در آنچه موافق شرع باشد و تن خود را از حرام نگاهدارد پس آن زن در آید به بهشت از هر در که خواهد و
 نیز در کتب حدیث می آید بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه که روزی خاتون قیامت فاطمه زهرا رضی الله عنها وارد

بدر رسول

بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و چون نظردی بر رسول علیه السلام اقتاد و گریان شد رسول علیه السلام از وی سوال کرد که چه چیز گریانید تا یا فاطمه گفت یا رسول الله شرب دوش سخن رفت میان علی و من و علی بر من غضب گرفت بسبب سخنی که بی قصد من گفته شد و از زبان من صادر شد چون دیدم که علی در غضب شد من عذر خای میگردم تا از من راضی گشت و در روی من بخندید رسول علیه السلام فرمود که ای فرزند تو ندانسته که رضای شوهر سبب رضای خداوند است و ناخوشنودی شوهر سبب ناخوشنودی خداوند است ای فاطمه خشک مرآن زن را که شوهر از وی راضی باشد که بهر روزی و بشی که رضای شوهر جست باشد بهتر بود مرآن زن را از عبادت یک ساله ای دختر فاضله تر است همه علماء مر عورتان را فرمان برداری شوهر نیست یعنی بعد از فرضیهای خداوند تعالی و بعد از فرمان برداری شوهر آن بیچ کار مر زنا را فاضله تر از دوک رشتن نیست که یک ساعت نشستن از برای دوک رشتن بهتر بود مر زنان را از عبادت یک ساله و بهتر از رسیان که زن برسد ثواب شهید در دیوان وی بنویسند و چون رضای شوهر نگاهدارد بیرون زود از دنیا تمام خود در بهشت نیندند و یک ساعت نشستن زن با شوهر بهتر بود مر او را از طواف کردن کعبه ای فاطمه چون شوهر از زن راضی باشد و دیگر آن زن از هر در که خواهد بهشت در کتب محدثان معتمدی آید بر دایت بریده بضم با که گفت اعرابی نزد یک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من ایمان آورده ام ولیکن میخواهم که معجزه بمن نمائی تا یقین من زیادت گردد رسول علیه السلام گفت چه میخواهی گفت آن درخت را بخوان تا نزدیک تو آید رسول علیه السلام فرمود ای درخت اجابت کن رسول خدا را و بیا آن درخت از بیخ و بن برکنده شد وی آمد تا نزدیک رسول علیه السلام با همه ریشها و شاخهای خود بر رسول علیه السلام سلام کرد اعرابی که آن حال مشاهده کرد گفت حسبی حسبی رسول علیه السلام فرمود ای درخت بجای خود باز و باز رفت در ریشهای خود در زمین محکم کرد و راست بایستاد همچنانکه بود آن اعرابی قدهای رسول را علیه السلام بوسه داد و گفت یا رسول الله اجازت ده تا ترا بسجده کنم رسول علیه السلام فرمود سجده کن مرا که سجده خاصه خداوند است که اگر غیر خدا را بسجده کردن روا بودی من بفرمودی تا زنان است من بسجده کردم شوهر آن خود را از برای بزرگ داشتن حق شوهر آن را و در حدیث آمده است که زن که شوهر را ندانند و بگین دارد در لعنت خداوند بود تا آن هنگام که شوهر از وی راضی شود در تقسیم و سیطی آر و بروایت ابن عباس رضی الله عنهما که زنی نزد یک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله خبر ده مرا که چیست حق شوهر آن بزرگان تا اگر بجای تو آنم آورد شوهر کنم و الا نکم رسول علیه السلام فرمود که یک از حق شوهر آن است که نفس خود را منع نکند از وی و حق دیگر آنست که روزه نگیرد و بیستتوری وی که اگر بدارد و سنگی و تشنگی خورده باشد و آن روزه را از وی قبول نکنند و حق دیگر شوهر بزرگ آنست که بیستتوری وی از خانه بیرون نرود که اگر برود لعنت فرشتگان آسمان و فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب بود و چیزی بیستتوری وی از خانه وی بیرون ندهد که اگر چنین کند مر و غیر او را بود و گناه و ایراد و حکایت در منزهة النواظر می آرد که مردی بود در عرب که از ورشت تر کس نبود نام وی رحیم و او را زنی بود که در همه عرب از خوب روی تر نبود هر گاه که شوهر وی نزدی آن زن با استقبال او رفتی و گرد او پاک کردی و طعام پیش وی نهادی و چون از طعام فارغ شدی آب بردستی و کردی

تادست خود بشتی زن این همه خدمت میکند مرد در غلط افتاد و گفت که این زن بر من عاشق است روزی از زن سوال کرد که میخواهم که بدانم که تو در عالم از من که دوست تر میداری زن گفت اگر راست میخواهی من در عالم هیچکس را از تو من تر نمی دارم اما بدانکه من در آئینه نظر کردم جمال خود را بدیدم در پشت روی تو گفتم من نعمت از خدای تعالی بر من مرد و این مرد محنت است از خدای تعالی مرا با خود گفتم ای تن پر محنت خدای صبر کن تا جرای صابران یابی و وی در نعمت خداوند شکر کند تا ثواب شاکران یابد فدای قیامت او در زمره شاکران بهر پشت رود من با طاعت صابران در بهشت روم انشا الله تعالی الی ما توفیق شکر گذارن در نعمتها و صبر کردن بر بلاها و محنتها کرامت فرمای ثواب شاکران و صابران همه را از زانی دار

فصل شازدهم در حقوق زنان بر شوهران ایشان

بدانکه همچنانکه شوهران را بر زنان حق است زنان را نیز بر شوهران حق است و آن شش حق است که مردان را نگاه باید داشت اول آنکه با زن خوشوی و تازه روی باشد که حق تعالی فرموده است قوله تعالی و عاشقوهن بالمعروف یعنی با ایشان زیست خوب کنید در تفسیر کشف و بیان می آرد که رسول علیه السلام فرمود ابو بکر راضی الله عنه که یا ابوبکر چون مرد تازه روی در روی زن نگاه کند ثواب آنرا در کردن برده در دیوان او بویسند و اگر با آن تنبسم یار کند ثواب حج و عمره بویسند و اگر کنار و قبله با آن یار کند ثواب صدیقی زیادت کنند و اگر آن فعل مخصوص کند هر دو آمرزیده شوند و اگر چه گناه بسیار داشته باشد در صحیح مسلمی آید بروایت ابو ذر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود در حدیث که وفی بضع احدکم صدقة و بضع کنایت از جماع است یعنی آنکه از شما جمع شود با عیال خود او را ثواب صدقه نویسد یا آن گفتند یا رسول الله یکی را از ما بید شهوت وی و او را در آن ثواب باشد رسول علیه السلام فرمود خبر کنید مرا که اگر آن شهوت خود را بجم صرف کند او را در آن وبال باشد همچنین چون بجال صرف کند او را ثواب باشد حق دویم آنست که کار بیرون او را بفرماید تا نظر نا محرمان بر وی نیفتد و فساد حاصل شود و وبال آن مرد را بود رسول علیه السلام کارخانه را بعهده فاطمه کرده بود و کار بیرون را بعهده علی در رسول علیه السلام فرمود هر کس سی کند از برای حاجت زوج خود تا او در خانه بنشیند تا نامحرم را نظر بر وی نیفتد همچنان باشد که اسیران است محمد را باز خریدند و آزاد کرده حق سیم آنکه علم و آداب شریعت او را بیا مورانند از فرایض و واجبات و علم حیض و نفاس و نماز و روزه و غیره در رسول علیه السلام فرمود که سخت ترین عذاب در قیامت کسی را بود که اهل خود را جاهل گذارد و امور دین نیاموزد روز قیامت هر دو را بر منبر آتش بایستاند زن گوید اخراک الله رسوا کرد اند خدای ترا همچنانکه ما را در دنیا معروف و نهی نمیکرد و از دنیا رغبت نکردی و در عقبی رغبت ندادی تا هم خود را هلاک کردی و هم ما را پس زبانیه ایشان را بر اندلسوی دوزخ و در حدیث دیگر فرمود کلکوم سع و کلکوم مسئول عن صتیبه یعنی هر کس از شما بمنزله شبانی است و هر یک از شما رسیده شود از رعیت وی حق چهارم آنکه او را طعام حلال خوراند و جامه حلال بپوشاند که رسول علیه السلام فرمود کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی بها یعنی گوشت که از حرام روید آتش بدان اولی بود حق پنجم آنکه او را در لقمه نرساند مال وی

بیدستوری نخورد که رسول علیه السلام فرمود هر کس عورتی بخواهد و نیت آن کند که او را هر چند بدو حق وی ناحق شود روز قیامت ملاقی شود و روی آرد بخداوند خود و زوی یعنی او را از دایره دزدان شمرند چنانچه ششم آنست که رنجی که از آن بوی رسد بکشد و عمل کند تا ثواب یابد که در صحیحین می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه که رسول علیه السلام فرمود وصیت در حق عورتان قبول کنید بدستیکه زن از استخوان پهلوی آفریده شده است و بدستیکه کج ترین استخوان در پهلوی اعلا می و است اگر او را راست کنی بشکنی و اگر بگذاری کج ماند همیشه وصیت قبول کنید در حق عورتان مضمون کلام نبوی و حدیث مصطفوی آنست و الله اعلم که با ایشان در شتی و تندی از خدا مبرید و ایشان را نیز باز گذارید یعنی با ایشان رفتی و مدارا کنید حکایت نقل است که مردی نزد ابی ایوب انصاری عمر رضی الله عنه آمد که از زن خود شکایت کند چون بدر خانه رسید آواز مشغله شنید که زن با عمر شاعت می نمود مرد از زن خود خوشنود گشت و باز گشت ناگاه عمر بیرون آمد دید که آن مرد میرود آواز داد مرد و بنزدیک وی آمد میساز حال وی پرسید قصه بگفت امیر فرمود که هم در گذشتن باید که ایشان را بر ما تخفهاست بی آنکه سبب ایشان از دوزخ خلاص شویم که رسول علیه السلام فرمود هر کس زن خواهد نصف دین وی در حصا را من در آید دویم آنکه ایشان نگاهبایان مال مانند سیم آنکه گازران مانند چهارم آنکه طباطبایان مانند پنجم آنکه و ایام فرزندان مانند بدین سببها از ایشان عمل باید کرد و در صحیح مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود ما شمدیها مرد مومن زن مومن را اگر فعلی صادر شود از زن که مرد آن کاره دارد که راضی شود از وی بخلق و دیگر و در حدیث دیگر آمده است بروایت عبد الله بن زرعه که رسول علیه السلام فرمود از برای چه زنده مردن خود را زدن بردگان و شاید که بخوابی خواهد کرد بان از آخر همان روز و این حدیث نیز در صحیح مسلم است و حدیث دیگر بروایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است از رسول علیه السلام که فرمود هر کس بزنده زن را بغیر حق من که محمد خصم او باشم در روز قیامت فرزند زن را که هر کس بزنده ایشان را عاصی شود در خداوند و رسول وی عروه بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود الملة الصالحة خیر من الف رجل صالح یعنی یک زن صالحه بهتر است از هزار مرد صالح و تاویل حدیث بر آنست و الله اعلم که یک زن چون صالحه و عقیقه باشد هزار مرد از فتنه و سالم مانند چون آن زن را زنده گانی بصلح نباشد هزار مرد را خطر باشد که سبب وی در مصیبت اقتد پس ثابت شد که یک زن صالحه بهتر از هزار مرد صالح است بعد از آن فرمود هر زن که شوهر خود را بهفت روز خدمت کند بهفت در دوزخ را حق تعالی بروی در بند و بهشت در بهشت را بروی بکشاید تا از سر در که خواهد به بهشت در آید الهی بجزمت نیکان که عورت مستورات همه را در پرده عصمت خویش بدار و از چنگ نامردان و فتنهای آخر الزمان در امان دار

فصل هفتم در نفقه ذوی الارحام و نفقه کسانی که در مونت وی باشند شرعا

بدانکه نفقه ذوی الارحام داخل است در واجبات اسلام و نفقه بیخ طائفه در بیخ طائفه واجب می شود شرعا اول نفقه عورتان بر شوهران ایشان در حالی که نکاح قائم بود و در حالی که زن در عدت طلاق بود و بخلاف عدت و وفات که در وی نفقه واجب نمی شود زن را دویم نفقه اولاد و صغار بر پدران ایشان و نفقه دختر بالغه و پسر بالغ بر جای مانده

بر پدر واجب میشود سیم نفقه مادر و پدر و اجداد و جدّه چون فقیر باشد بر فرزندان واجب میشود چهارم نفقه ذوی الارحام محرم چون فقیر و صغیر باشد یا عورت فقیر بالغه باشد یا خود مرد برجای مانده باشد یا نابینا فقعه این جماعت بر ذوی رحم محرم ایشان واجب میشود بمقدار میراث یعنی آن قرابت فقیر مثلاً اگر میرد و نو انگار باشد بنگرند که میراث وی بکس میرسد از قرابتان وی این زمان که فقیر باشد نفقه وی بران وارث باشد بر قرابتان دیگر و هم نفقه انعام و کتیزک بر خواجه ایشان واجب شود این پنج خطا نفقه اند که نفقه ایشان بران پنج طایفه دیگر واجب میشود پس در شرایط و مقدار و احکام هر یک ازین نفقات خمس آنچه مهم است از سبایل بیان کنم انشاء الله تعالی اما نفقه زن بدانکه نفقه زن بر شوهر واجب است بر اوست که این زن مسلمه باشد یا کافره لقوله تعالی و علی المولود له الرزق من ذمتهن و کسوفتن بالمعروف و این وقتی باشد که زن نفس نسیم کند و در منزل شوهر باشد یا جایی باشد که برضای شوهر باشد و اگر زن امتناع نفس بجهت مهر مجمل کند مر او را نفقه واجب باشد بر شوهر درین صورت اما اگر زن ناشهره باشد او را نفقه نرسد و اگر صغیره باشد چنانکه شوهر از وی استمتاع نتواند گرفت اولاً نفقه نرسد اما اگر شوهر خرد باشد چنانکه از وظی عاجز باشد وزن کسیره باشد مر او را نفقه بود در مال شوهر و این روایت در هدایه و نافع است اما در مقدار آن اعتبار حال سهو در است یعنی اگر سهو و موسر اند نفقه بسیار واجب میشود و اگر سهو و معسر اند نفقه اعمار لازم آید و اگر زن معسره باشد و مرد مؤسر نفقه وی دون نفقه مؤسر و فوق نفقه معسر باشد و اگر زن مؤسره باشد و مرد معسر بر مرد نفقه بقدر امکان واجب شود و باقی بروی دین باشد و این روایت در کافی است در نهایت بیگویی که مؤسر باشد مثل آنکه حلوا و بزه بریان و مثل آن میخورد و زن فقیره باشد چنانکه در خانه اهل خود مان جوین میخورد و بر شوهر واجب باشد که آن زن را همان خوراند که خود خورد و نیز نشاید که همان خوراند که وی در خانه اهل خود میخورد بلکه حد وسط نگاه باید داشت یعنی او را نان گندم دهد با نان خورش در هدایه و نافع می آید که اگر مرد زن خود را طلاق دهد نفقه و سکنی هر دو بر شوهر باشد بر اوست که طلاق رجعی بود یا باین لقوله تعالی لینیق ذو سعته من سعته الآیه اما در عدت و فوات نفقه واجب نیاید از برای آنکه وجوب نفقه بعد از موت میشود و میت اهل و جوب نیست و نیز در وقت که فرقت از قبل زن باشد بحسب عیسی ردت و تقبیل این زوج و مانند آن نفقه واجب نیاید از برای آنکه نفقه نعمت است و معصیت سب نعمت نباشد و اگر زن بیمار شود در منزل شوهر مر او را نفقه باشد از برای آنکه شوهر مستمتع است بوی در انس و نفقه یک خادم نیز فرض کند بر شوهر از برای ضررت زن بسوی خادم و بقول ابی یوسف رج نفقه دو خادم فرض کنند و مرد باشد که زن را در جای نشاند که از اهل وی دران منزل کسی نباشد مگر آنکه زن اختیار کند زیرا که نشستن با غیر ضرر است اما مرد را نیز ولایت آن باشد که پدر و مادر زن را و فرزندان که از غیر این مرد باشد منع کند از درآمدن بران زن از برای آنکه منزل حق مرد است ولیکن ایشانرا منع نتواند از نظر کردن بسوی وی و سخن گفتن با وی در هر وقت که مردان را اختیار کند که این از صله رحم است و اگر مرد و نفقه دادن عاجز آید بسبب فقر تفریق نکند میان ایشان و نفقه زن بر مرد دینی بود و این نزد علمای ماست رحمهم الله اما بقول شافعی رج تفریق نکند و این روایت در نافع است و اگر بنده زن آزاد خواهد نفقه آن زن آزاد دین بود بر شوهر بنده لقوله تعالی و علی المولود له الرزق من ذمتهن و کسوفتن و بفروشدند او را از حجت نفقه همچنان که بفروشدند او را در سایر دیون واجب

بر بنده که ظاهر باشد در حق مولی و اگر مردی کتیرک کس را بخواهد اگر مولای کتیرک شب او را بمنزل شوهر گذارد و از شب نزد شوهر بودن منع نکند از برای آن کتیرک را نفقه رسد که طلب دارد و الا نرسد اما نفقه اولاد صحرا بر پدر واجب است و شرکت نکند کسی با پدر در نفقه اولاد صحرا روی در نافع می آرد که چون واجب میشود نفقه مرصعات بر پدر سبب فرزند پس نفقه فرزند اولی که واجب شود در برابر میگوید که بر پدر وقتی نفقه فرزند صغیر واجب شود که آن صغیر را مال نباشد اما اگر مال باشد نفقه و سه در مال وی باشد و مستثلاً اصول آنست که نفقه آدمی در مال اوست صغیر بود یا کبیر و اگر زوجه خود را یا معتده خود را با جارت گیرد که ششید و پدر فرزند او را جایز نباشد از برای آنکه خدمت درون واجب است بر زن در نونافع که شرح نافع است می آرد اگر عدت از طلاق رجعی بود استیجابی جایز نباشد و اگر عدت از طلاق باین بود یا طلاق سه بود روی دور و ادیت است و نفقه صغیر بر پدر واجب است و اگر چه صغیر مخالفت بود با وی در دین وی از برای آنکه ولد در معنی نفس و نسبت در کافی آورده است که صورت مخالفت آنست که مرد و فرزند کافر بخاهد و فرزند متولد شود پس زن اسلام آرد در شرع فرزند به تبعیت مادر مسلمان است اما نفقه مادر و پدر و اجداد و جدات واجب است بر فرزندان چون فقیر باشند و اگر چه در دین مخالف وی باشد لقوله تعالی و اصحابهما فی الدنیا معروف و در تفسیر آیه در فصل خدمت مادر و پدر ذکر کرده و نفقه واجب نمی شود بسبب اختلاف دین مگر زوجه را که آن عوض است از وجهی و نفقه واجب شود پدر و مادر و اجداد و جدات و ولد و ولد و ولد از برای آنکه ایشان از اجزای می اند پس واجب باشد بروی حیانت ایشان از هلاک و شرکت نکند فرزند در نفقه پدر و مادر با یکس از برای آنکه نزدیک ترین آدمیان اوست بسوی ایشان اما ذوی الارحام بدانکه نفقه ذی رحم محرم واجب است و متقی که ایشان صغیر و فقیر باشند لقوله تعالی و علی الوادئ مثل ذلک و اگر ذی رحم محرم زن بالغه فقیره باشد یا مرد فقیر بر جای مانده یا نایاب بود نفقه لوی واجب شود بمقدار میراث و واجب است نفقه دختر بالغه و پسر بالغ بر جای مانده بر مادر و پدر و لوی ثلثانی بر پدر و ثلثی بر مادر در کافی میگوید این وقتی است که پدر تو را نگردد و اگر پدر فقیر باشد و مادر موسره بفرمایند تا نفقه فرزندان را مادر بدهد و حصه پدر دین باشد بروی تا زمان استطاعت و اگر مال پسر غایب در دست پدر و مادر بود و ایشان از آن مال نفقه خود و کسند ضامن نباشد از برای آنکه قادر شده اند بر عین حق خود و در حدیث آمده که رسول علیه السلام فرمود که حلال نزد پاکتر چیزی که مرد بخورد از کسب می است و پدر ستمیکه فرزند وی از کسب و نسبت پس بخورد از کسب اولاد خود چون محتاج باشد باین معروف و اگر پدر متاع فرزند را بفروشد در نفقه خود جایز بود نزد ابوحنیفه و اگر حقار بفروشد جایز نبود نزد صاحبیه فروختن متاع وی نیز روا نبود اما نفقه اخلام و کتیرک واجب است بر مولای ایشان از برای آنکه نفع ایشان هر دو است و اگر مولای نفقه ندهد ایشان کسب کنند و نفقه خود نکنند و اگر ایشان را کسب نبود احتیاج کنند هر مولای بر بیخ ایشان از برای آنکه حلال نیست مرد را هلاک بنده بوجه با آدمی محصوم و محترم است از هلاک حرکایت نقل است که عبد الله بن مبارک ثمری از حمه الله در زمستان سرد میان بازار نیشاپور میگذاشت غلامی را دید که از سر ما سبیلزید گفت خواجه خود را بچرا گوئی که از برای توجیه سازد گفت چه گویم که او خود می بیند و میداند عبد الله را وقت خوش شده نفره بزود پس روی بر دیدن کرد و گفت طریقت ازین غلام آموزید حرکایت نقل است که عبد الله مبارک غلام مکتب داشت که هر روز در می بخواجه میداد

روزی یکی عبد الله را گفت غلام تو تباشی یعنی کفنی میکند و درم تو میدهد عبد الله از آن سخن متغیر شد خواست تا آن حال معلوم کند چون نماز شام شد روی بگورستان نهاد و عبد الله از پس وی روان شد چون بگورستان رسید در پس گوری پنهان شد و نظاره میکرد تا غلام چه کار میکند دید که غلام سرگوری را باز کرد و در رفت دیر بیدان آمد عبد الله بیشتر رفت غلام را دید پلاسی پوشیده و غلی برگردن نهاده و در آن گور حرابی ساخته و روی بناجات آورده هم بر آن حال می بود تا نزدیک صبح چون صبح شد غلام پلاسی بیرون کرد و غل از گردن برگرفت و لباس رسمی خود در پوشید و بسجده نماز گذارد و بجا است بعد از آن بگورستان آمد و دوست خود برداشت و گفت الهی روز آند فوجا مجازی درم خواه طلبید ز تو بده از آنجا که دانی در حال نوری در بود آرد و درمی بردست غلام نهاد عبد الله چون حال مشاهده کرد از پس گوری بیرون آمد و سر غلام در کنار گرفت و میگفت صد هزاران جان فدای چنین غلام باد خواه تو بودی نه من غلام چون آن حال دید گفت البته پرده من در دیده شد و راز من آشکارا گشت در دنیا هر راحت نامد بعزت خود که مرا فتنه نکرد الهی و جان من برداری بهنوز سرش در کنار عبد الله بود که جان بداد عبد الله او را با همان پلاسی در همان گور دفن کرد همان شب عبد الله حضرت مصطفی را بجا دید که با ابراهیم خلیل می آمدند هر یک بر براتی گفتند یا عبد الله هر آن دوست ما را با پلاسی دفن کردی الهی بجزمت

اولیای خود ما را از مشرب ایشان چاشنی کرامت فرمای

فصل نهم در ثواب نفقات و صدقات

یعنی نفقه کردن بر اهل خود و در سبیل خدای عزوجل بده آنکه نفقات و صدقات را فضیلت و ثواب بسیارست چنانکه در صحیحین می آید بر او است عقبنه بن عمرو الانصاری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بدینست که مسلمان چون نفقه کند بر اهل خود بپایان طلب ثواب کند هر او را مزد و ثواب صدقه نویسد در کتاب شرایع الاسلام می آرد که بنده باید که در صدقه دادن تقصیر نکند که خداوند تعالی صدقه دهندگان را دوست میدارد و میفرماید که صدقه را من قبول می کنم تا در وقت درمانندگی بشمار سالم در حدیث دیگری آید که رسول علیه السلام فرمود از جبرئیل علیه السلام سوال کردم از ثواب صدقه گفت صدقه هست که آنزاده عوض است و صدقه هست که هفتاد عوض است و صدقه هست که هفتصد عوض است و صدقه هست که هفتاد هزار عوض است و صدقه هست که چندانش عوض دهند که در حد شهادت در نیاید اما آنکه ده عوض دارد است که بدر ویش تعدد است و ده که همه جای سوال تواند کرد اما آنکه هفتاد عوض دارد است که بدر ویش بخورد ده که جای بجای نوزاد رفت اما آنکه هفت صد عوض دارد است که بطالب علمی دهد که علم دین آموزد اما آنکه هفتاد هزار عوض دارد و بجای دهد که علم دین آموزد اما آنکه مزدی در حد شهادت در نیاید و در زمین و آسمان ننگد آنست که مردگان خود را چون پدر و مادر و فرزندان و قرابتان بر حاط آورده و بریت ایشان صدقه دهد ثواب آن در وصف نیاید و آن مردگان را درجات زیادت نشود و اگر در عذاب باشند بواسطه آن صدقه عذاب بجزمت سبیل گردد و صدقه سبب رستگاری هر دو عالم است از وی غافل نباید بود در صحیح مسلم می آید بر اوایت جابر که ابو نکر را انصاری رضی الله عنه غلامی داشت نام او یعقوب و را بد بر کرد رسول

صلوات

صلی الله علیه وسلم اورا فرمود کہ ابتدا کن بصدقہ دادن بنفس خود یعنی اول بر نفس خود صدقہ کن اگر از تو زیادت آید چیزی سے
بر اہل خود صدقہ کن و اگر از اہل تو زیادت آید بر قربانت خود صدقہ کن و اگر از قربانت تو زیادت آید فیکند او یکند یعنی عطا دہ از
جمع جہات در صحیحین ست کہ رسول علیہ السلام فرمود ابد ایمن تقول یعنی ابتدا کن در صدقہ دادن یکسانی کہ گرداگرد تو آند
در صلح مصابیح و ترجمہ جمیدی می آید بروایت عدی بن حاتم از رسول علیہ السلام کہ فرمود انقول اناد و لوشق تمر فان امر
تجد و اقبک لہ طیبہ یعنی بہر چیز یاد آتش دوزخ و اگرچہ نیز خرابا باشد پس اگر نیاید سخن خوش از رویش عند خواہے
کنید کہ آن نیز بجای صدقہ است و نیز در ترجمہ جمیدی می آید کہ علی بن حسین در شب نان بر پشت خود میگرفت و بر سرین
صدقہ میکرد و تاریکی شب و میگفت بدرستی کہ صدقہ در ظلمت شب خشم خداوند را می برد و درین اسم روایت می کند از پدر
خود و پدر وی از رسول علیہ السلام فرمود کہ گردن نیکبیا درمی بندد و در ہائی بدبیا را وصلہ رحم عمر از یادت می کند و صدقہ
پنهان غضب خداوند را می برد و این حدیث نیز در ترجمہ جمیدی است در حسان مصابیح می آید کہ رسول صلی الله علیہ وسلم
فرمود صدقہ دفع میکند مرگ کہ در وی آثار رحمت نبود در کتاب صنعانی می آید کہ صدقہ چہار حرف ست کہ الصدقۃ امر لبعث
احرف فالصاد نصد صاحبہا من مکادہ الدینا والاخرة یعنی صا صدقہ نگاہدار صاحب خود را از کمروہیہا
دنیا و آخرت و الدال یکون دلیلہ الی الجنة و دال وی را ہنماست بسوی بہشت و القاف یقریب صاحبہا الی
اللہ تعالی یعنی قاف وی نزدیک گرداند صاحب خود را بر رحمت حق تعالی و الہاء ینہدی صاحبہا الی اعمال الصالحۃ
و ہای وی را راست می نماید صاحب خود را بسوی کار ہائی نیک فینستوجب الرضوان الاکبر اما صدقہ از وجہ جلال
باید تا صاحب وی بشارت و ثواب موعود یابد چنانکہ رسول علیہ السلام فرمود ان اللہ طیب لا یقبل الا طیباً
یعنی بدرستی خداوند تعالی طیب ست قبول نمی کند مگر صدقہ کہ از جلال طیب باشد و این حدیث مسلم ست بروایت ابو ہریرہ
رضی اللہ عنہ و در تفسیر ثعلبی در صحیح المخرج می آرد بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ گفت شنووم از رسول صلی الله علیہ
وسلم کہ فرمود روز قیامت مردی را بیارند کہ او را مال دادہ باشند و دنیا گویند او را کہ مال تو دادہ بودی چہ کردی گوید بفقہ
کردم و عطا دادم و قصد من در آن بود کہ مردمان مرا سخی و جوان مرد گویند و ریا و سمعت خواستم بآن مردمان مرا
سخی و جو امر گفتند گویند امر و ترا از آن چہ سود مرد و ریا بیارند کہ او شجاع بودہ باشد گویند اول ترا شجاع نگر و انیم گوید بلے
گویند چہ کردی گوید قتال میکردم تا جان خود را در باختم و خون من ریختہ شد گویند بآن خواستم کہ مرا شجاع گویند پس گفتند
آنگاہ گویند سود نکرد و باز نداد آن از تو عذاب را بعد از آن مرد ریا بیارند کہ خداوند تعالی او را علم دادہ باشد گویند کہ
علم کہ تو دادند چہ کردی گوید علم آموختم و بدیدگان آموزانیدم گویند بدان آن خواستی کہ ترا عالم گویند گفتند گویند ترا چہ سود از آن
یعنی مقصود ہر یک از شمار یا و سمعت و نیکو گفت مردم بود رسیدید در دنیا بمطلب خود آمد و ز شمارا سودی نکرد بعد از آن
فرمان خداوند در رسد کہ برید اینہا بسوی آتش ملائکہ عذاب ایشان را بسوی دوزخ کشند تا بدان کہ عمل بی اخلاص
نظر قبول نیابد در تفسیر ثعلبی می آرد کہ شاہ مفسر ان عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما گفت کہ رسول خدا صلی الله
علیہ وسلم فرمود چون روز قیامت شود منادی ندا کند چنانکہ اہل عصات بشنوند کہ کجا بسید کسانی کہ می پرسیدند او میان را

باشد فرمود که باشد گفت یا رسول الله دست مبارک خود بمن ده رسول صلی الله علیه و سلم دست خود بوی داد گفت بدرستی که
 مراد بوستان است یکی فرو تو یکی بالاتر سوگند بخدا که غیر ازین دو بوستان چیزی دیگر را مالک نه ام هر دو بوستان را قرض بخداوند
 خود دادم رسول علیه السلام فرمود که یک بوستان را از برای خداوند بده و یک را از برای اهل و عیال خود نگاهدار بود صلاح
 گفت یا رسول الله گواه باش که بوستانی که خوشترست بقرض بخداوند خود دادم و آن خایطی است و در آن ششصد درخت خرما
 است رسول علیه السلام فرمود جز او هر خداوند ترا بان بهشت آنگاه بود صلاح بدان بوستان در آمد تا رسید نزد یک زوج خود
 ام الدجاج و بودگان وی با وی بودند و بگردن خندان خرما می گشتند گفت بیرون آید ازین بوستان که من این بوستان را بقرض
 بخداوند خود دادم ام الدجاج گفت سود کردی در بیخ خود بگردد دهد خدای تعالی ترا آنچه خریدی بعد از آن ام الدجاج پیش
 کودکان خود میرفت و خرما که در میان داشتند بیرون میگرداند و بان ایشان وحی انداخت و آنچه در آستینهای ایشان می بود
 می شنید وی انگشت از آن بوستان بوستان دیگر رفتند رسول علیه السلام فرمود در حق ابو الدجاج که من غدا قرض ج
 و در افیاح لابی الدجاج و هر بوستان که در وی درختان خرما بود عرب او را فردوس گویند عزیز من بگره که دوستان حق در محبت
 وی چگونه بوده اند و یقین ایشان در دین چگونه صادق بوده است و اعتماد ایشان و تصدیق ایشان بوعده حق چه و ائتی
 بوده است که در راه رضای می از سه سال جهان برنجوا سینه اند چگونه صادق بود در دعوی دوستی حق و طلب رضای وی سبکه
 از سر محقر چیزی بر نتواند خواست در راه وی تو خواهی که عمل تو چون عمل قارون باشد و ثواب تو چون ثواب موسی و بارون
 این طمع خام و غایت احمق بود که اطمع من اشعب و احمق من تیس اشعب من عمل قارون تمی یا مصلو ثوبه
 موسی و هادون درین راه مدعی بسیار اند اما دعوی را معنی باید قطعه هر کسی لاف محبت میزند به بیخ یک در عاشقی
 صادق نه اند به مدعی عشق بسیارند لیکت چون به بینی بیشتر عاشق نه اند حکایت نقل است که خواجه را بست هزار درم
 قرض بر آمده بود و در دست چیزی نماند روزی و ام خواه تقاضای درشت کرد و بخان سخت گفت خواجه از وی بگریخت بجانم
 می آمد دل تنگ و لول همسایه یهودی داشت پرسید از وی که چرا دلنگه نخاست که قصه با دشمن دین بگوید چه گفت بحق
 دین تو که مسلمانی است بگوئی تا چه حال داری خواجه قصه حال باز گفت جهود گفت لحظه توقف کن بجانم در آمد و بست
 هزار درم بر آورد و بخواجه داد و گفت هر چند در دین بیگانه ایم اما در ظاهرم همسایه ایم زشت باشد که مرا از بود در خانه و تو در رخ
 و ام مانع باشی خواجه آن در مهار برداشت و بنزدیک و امخواه آورد آن مضریران باند و گفت این زرا ز کجا آورده خواه
 گفت همسایه جهود دارم وی داده است عزیزم هر دو مسلمان بود گفت لحظه توقف کن در خانه در آمد و قبلا از برین آورد
 و بخواجه داد گفت بگیر قبلا خود را که این دین را از ذمه تو ساقط کردم تا در راه حق کمتر از جهود بی ناسم چون شب درآمد
 و امخواه مسلمان که قبلا باز داده بود در خواب دید که قیامت قائم شده و مردمان نامهای خود میخوانند فرمان رسید که او را بهشت
 بزند گفت چگونه است که دیگران را نام خواندن میفرمایند و مرا نام خواندن نفرمودند فرشتگان گفتند حق تعالی میفرماید که تو با کسی
 خود قبلا باز میدی از کرمی مانند که تا نام خواندن فرمایم ای بنده بفضل ما به بهشت روانی بحسرت نیکو کاران خود حساب
 قیامت بر ما آسان گردان و همه را به بهشت عنبر سرشت برسان آمین یا رب العالمین

فصل نهم در بیان عسره و اعمال وی و احکام آن

بدانکه عمره بقول سننت است و بقولی واجب و بدان قول که واجب است بر کسی واجب است که حج بروی فریضه باشد و اعمال عمره سه است احرام و طواف و سعی میان صفا و مروه و در تقسیم و سیطی آوردنی قوله تعالی و اتموا الحج و العمرة لله الا یرتفعوا شاه مفسران عبداللہ بن عباس و مجاہد رضی اللہ عنہم تمام گردانید حج و عمره را بمناسک و حدود و بین و ادا کردن آنچه در حج و عمره است و قول علی ابن مسعود رضی اللہ عنہما آنست که تمام گردانید حج و عمره را اگر احرام هر دو بستند یا شید از دو پاره ل خود شرح مولانا عبدالرزاق می آرد که دویر تصغیر است و این تصغیر از برای تنظیم عیت اللہ است زیرا که همه دارها در جنب آن صغیر است اما بقول ابن عباس و علی رضی اللہ عنہم عمره واجب است همچون وجوب حج و اوج اصغر است و زید بن ثابت رضی اللہ عنہما روایت میکند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم که فرمود ان الحج و العمرة فریضتان لا تضرك بايها ابدات و جابر رضی اللہ عنہما روایت میکند از رسول صلی اللہ علیہ السلام که فرمود الحج و العمرة فریضتان واجبتان و این هر دو حدیث در تقسیم و سیط است و معناه ظاهر در صحیح مسلم می آرد و روایت ابو هریره رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم که فرمود العرتان مکفران مابینهما و الحج المبرور و لیس لجزء الا الجنة یعنی دو عمره مکفرند گناهانی را که مابین هر دو وجود آمده باشد از بنده مؤمن و حج مقبول را جزای دیگر نیست مگر بهشت یعنی شگ نیست که جز حج مبرور بهشت است در شرح نافع آورده که احرام گیرندگان چهار اند یکی محرم حج بدون عمره چنانکه خاصه احرام حج بند پس بگوید لبیک بحج و دویم محرم بعمره بدون حج که احرام عمره بند و گوید لبیک بعمره سویم حج و عمره و این را قرآن گویند یعنی حج و عمره بایکدیگر قرین گردانند پس گفتند لبیک بحج و عمره چهارم متمتع یعنی محرم بعمره بعد از آن حج چنانکه اول احرام بند از بیقات بعمره بعد از آنکه از اعمال عمره فارغ شود و احرام بند از برای حج آنکه در فتح اینجا بر خورداری بود از حج و عمره اما محرم حج بروی آنست که اعمال حج بجای آرد از فرایض و واجبات و سنن و آداب حج و فرایض و واجبات حج در فرایض خمس اسلام در باب حج بیان کرده شد اما محرم بعمره اعمال عمره بجای آرد چنانکه در اول این فصل یاد کرده شد اما قارن یعنی محرم حج و عمره اول اعمال عمره بجای آرد و آنگاه اعمال حج و قرآن افضل است از تمتع و افراد نزول علی ما رجهم اللہ خلافت مرثا فنی راجحه اللہ که فرمود که افراد افضل است از تمتع اما تمتع اول عمره بجای آرد بعد از آن احرام گیر و از مسجد حرام و حج بگذارد اما چون عمره بجای آرد و از احرام بیرون آید آنگاه روز توبه احرام حج بند این بود بیان کیفیت حج و عمره در کتب حدیثی می آید که رسول صلی اللہ علیہ السلام فرمود هر کس خانه کعبه را زیارت کند و خود را از رفتن و شوق نگاه دارد باز گردد همچون روزی که از مادر آمده باشد یعنی خداوند تعالی ادر از گناه پاک گرداند حکایت در مسکيات می آرد که علی بن موفی هروی میگوید سالی حج رفته بودم چون از حج فارغ شدم در خواب دیدم که در عرفات فرشته فرشته دیگر ایستاده که اسال شش صد هزار بنده حج آمده اند حج بیچ یک قبول نکرده اند الا از آن شش کس بیدار شدم اندوه و اضطراب رسن ظاهر شد گفتم صعب کاری که حج شش کس پیش قبول نباشد و حج دیگران ضایع گردد گفتم خداوند اگر من از آن شش کسم که حج ایشان قبول کرده من ثواب حج خود را بدیگران بخشیدم تا ایشان محروم مانند باز در خواب شدم آواز شنیدم کلامی علی

بن موفق السخی علی وانا ارحم الراحمین یعنی کرم و سخاوت خود بر درگاه ماعرضه میکنی و جواد مطلق ما کیم ما اولی تریم بر بندگان
 خود حج همه را قبول کردم و همه را بیا مرزیدیم حرکایت در زاده مقنون می آرد که یکی از جمله بزرگان بعرفات حاضر شد و آن
 شش صد هزار مرد و وزن را بدید در دشت عرفات سر و پای برهنه پدیدهای گریان و جگرهای بریان و لبهای خراب و لبهای
 کباب آوازها برآورده که سر بناظلمنا انفسنا آن بزرگ گریان شد گفت اگر من گنهگارم در میان ایشان بار سے باین
 زاری که میکنند آرزیده شوند و اگر آرزیده نشوند بسبب من بود که در میان ایشانم دوستان حق با نفس خود چنین بلاست
 بوده اند و خود را چنین مقصر و بیع اندواز در عجز و شکستگی در آمده اند با چنان زندگی ناشایسته که ایشان را بوده است باین
 خراب روزگاری و خطاکاری چگونه بودیم و چه عذرا یم بجز بنیاز سندی و افتقار رباعی یارب چه کنم چه هیچ کردارم نیست
 و ز شرم گنه زبان گفتارم نیست بهترا سر آفاق پیچم نخرند به ایما چه متاعم که خریدارم نیست به در تفسیر تشریحی می آرد از صحتی
 که گفت سرائت اعرابیا و اتفاقا یوم عرفه بعرفات و بقول الهی عجبت الیک لاصوات بضر ب اللعنات

یسألونک الحاحات و حاجتی الیک ان تذکر فی عندا لیلی اذا انسینی اهل الدین الاهی در آن ساعت که
 اهل دنیا ما را فراموش کنند تو ما را بجهت خود یاد کن یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

اما باقی فرائض که از قبیل اعمال است دو باب است

باب اول در حکمت آن

بدانکه ما عدای فرائض خمسہ اسلام و واجبات سبعة شریعت پنج فرض دیگر است که از فرائض معیشت میگویند و هر یک را ازین
 فرائض و واجبات دیگر است چنانکه ذکر آن در محل آن بیاید انشاء الله تعالی و آن فرائض خمسہ اول حفظ حدود الله و طلب
 و سب حلال و دویم حفظ حدود الله در مناکات سیم حفظ حدود الله در معاملات چهارم حفظ حدود الله در جراح یعنی در
 حدود و قصاص و تعزیرات و دیات و کفارات جنایات پنجم حفظ حدود الله در عادات از خوردن و آشامیدن و خواب
 کردن و نشستن و خاستن و غیر آن پس حفظ حدود الله درین پنج چیز از فرض و واجب علمی است و بعضی از آن فرض است
 و بعضی واجب پس شتم اعمال نیز مفهده سلسله آمد یعنی فرائض خمسہ اسلام و واجبات سبعة شریعت و فرائض خمسہ
 معیشت و این مجموع داخل است در مدار امور دین که در تنبیه ذکر کرده است و عبارت تنبیه این است ملاحظه فرمائید

والملا عند ارباب الایمانت یکون متعلقا بالاعتقادات و العبادات و المعاملات و المزاج و الاداب
 الحسنة امام ابو العین مناکات را در معاملات داخل داشته و از اداب حفظ حدود الله و عادات اراده کرده الله اعلم

باب دویم در کیفیت و احکام هر یک از فرائض
 معیشت و درین باب بست و پنج فصل است

فصل اول در طلب کسب حلال و شرایط آن

بدانکه مبنای عبادت بر تقیه حلال است چنانکه در حلیه الاولیای می آرد که بعضی از اکا بر گفته اند که راه حق تعالی ده قسم است
 نه قسم از آن طلب حلال است و یک قسم باقی کارهای بنده مومن باید که در طلب حلال باشد و کسب حلال کند و از حرام
 و شبهت برپرهیزد که در قبول بندگی بر تقوی است قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین و تقوی جامع کل مقامات است
 در جامع الاصول و مشکوٰۃ مصابیح و صحیح مسلم نیز می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که ان الله
 طیب لا یقبل الا طیباً وان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسول کلا من الطیبات و اعلموا
 صالحا و قال یا ایها الذین امنوا کلا من طیبات ما ذقناکم ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمیدیه
 الی السواء و یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام و مشربه حرام و غذای الحرام فانی یستجاب لذلك یعنی بدینیکه خداوند تعالی طیب
 است قبول نمیکند مگر طیب او بدینیکه خداوند تعالی امر کرده و مومنان را آنچه امر کرده و مسلمان را یعنی در حق مسلمان فرمود یا ایها الرسول کلا من الطیبات کلا
 صالحا یعنی ای رسولان حلال خورید و گل صالح کنید و در حق مومنان فرمود یا ایها الذین امنوا کلا من طیبات ما
 ذقناکم بخورید از حلالها که شمار روزی کردیم و شکر گویدم خداوند را پس از آن رسول علیه السلام یاد کرده و مروی ژویده موی
 گرد آوده را که دراز بود و سفرویی دست بریدار و هوسوی آسمان و میگوید یارب یارب یعنی دعا میکند و از خداوند در میخواهد و
 حالانکه خوردن و آشامیدن و غذای وی از حرام بود پس دعای وی چگونه مستجاب شود یعنی دعای کسیکه حرام خورد و مستجاب نشود
 و کسی که حرام و حلال و شبهت و ربور از یکدیگر فرقی نتواند کرد در لغات مشارقی می آرد که بدانکه علم گفتند انفاضلین
 کسبها جهاد است پس از آن تجارت پس از آن حراش پس از آن صناعت پس افضل کسب این چهار باشد اگرچه فاضلترین
 کسبها جهاد است اما ذکر کیفیت آن و قتال با کفار و قسمت غنائم درین کتاب تمام یاد نکردیم چون احتیاج بدان کتبی شود
 درین روزگار و حق تعالی اسلام را و اهل اسلام را عزیز و قوی گردانیده در فضول فرض کفایه اشارتی کرده شد اما اخبار
 فضیلت جهاد و حدیث یاد کنیم در صحیح بخاری می آید بروایت عبدالرحمن بن حمیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود
 من اعطت قلد ما فی سبیل الله حرمه الله علی الناس یعنی هر کس که خاک آلود شود و قدم وی در سبیل خداوند یعنی
 در جهاد حرام گرداند خداوند تعالی آن بنده را بر آتش و دوزخ در صحیح مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله
 علیه و سلم که فرمود من مات ولم یجد ثل لفسده بعضی روایات علی شعبة من لفاق یعنی هر کس غزوه نکند و در نفس خود
 اندیشه جهاد داشته باشد و غنمای آن ندارد و چون بمیرد بر شاخ از لفاق مرده باشد در لغات مشارقی می آرد در فصل جهاد
 از صحیح بخاری بروایت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هل تنصرون و تنزفون
 الا بضعفاکم یعنی یاری کرده نشوید و روزی داده نشوید مگر از برکت ضعیفان که در میان شما اند یعنی غلبه که کفار می یابید در جهاد
 و نصرت در کارها و روزی که بر شما کشاده می شود و نعمتها که بر شما فرودان میگرد و آن نیست مگر برکت ضعیفان و شکستگان و درین
 چنانکه در حدیث دیگر آمده است که اگر نه از برکت مردان ترسکار و کودگان شیرخوار و چونندگان بسیار بودی هر آینه که در روز قیامت

بر شما بلا فرو ریختی که جدولایت آن بودی اما تجارت بدانکه کسی که تجارت کند در آن احتیاط بجای نتواند آورد مگر بد استنق علم بیخ و
 شرف و چین است در سایه کسبها و صنعتها زیرا که اگر علم آن ندارد از ربا و شبهه حذر نتواند کرد و از نجاست که علماء جمیع گفته اند
 که علمی که همیشه بر مکلفان فرض عین است علم او امر و نواهی است و اگر خواهی علم حال گوئی یعنی در حال که باشی علم کن حال بر تو فرض
 شود خواه در عبادات و خواه در معاملات پس در تجارت علم بیخ و شتر ابروی فریبند باشد تا از حرام در بر او و رونواند بود
 در قنای ظهیری می آرد که عبدالمعز بن مسعود رضی الله عنهما گفته است هر کس علم بیخ و شتر انداند ربا خواهد خورد اگر خواهد و اگر
 نی در مشکوٰۃ مصابیح می آرد ربا و بیعت عبدالمعز بن حنظلہ غنیل الملائکه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود یکدم ربا اگر خورد
 و حالانکه داند که آن ربا است سخت تر باشد و بال وی از سی زنا در صحیح المخرج می آرد بر وایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول
 علیه السلام که فرمود من نمودند در شب مسراج گروی را که شکمهای ایشان چون خانه بود پر از ماران و از بیرون شکمهای
 ایشان می نمودند از جیریل علیه السلام سوال کردم که یا جیریل اینها کیانند جیریل علیه السلام گفت اینها ربا و خوارانند
 در کتاب بیوع عثمان می آرد که مردی نزد یک امام عظیم رج رفت و گفت یا امام مسلمانان از برای من کتابی در دزدی بنویس که
 میخواهم که بخت سوت و عزت مشغول شوم امام از برای وی رساله در بیخ و شتر نوشت آن مرد امام را گفت ایکنه بختی کسی را در
 باید که در بازار بیخ و شتر مشغول بود این باز بد چه مناسبت دارد امام فرمود بیخس را از کهنه و لقمه چاره نباشد و تا طریق
 ویرانماند خطر دارد که از ناوجه باشد و در طاعت نقصان و شبهه واقع شود و از وی نباشد و بیخ و شتر وی صنایع شود و او پندارد که
 اورا ثواب و اجر خواهد بود و حالانکه خطر عذاب و زجر خواهد بود قوله تعالی و هم یحسون ایتم یحسون صنعا فر و خواهد
 پندارد که در حاصل صلی الله علیه و آله حاصل خواهد بود در غیر بیخ و شتر این واقع می شود چون اجارت و برهن و شرکت
 و غیره پس چنان سزد که بنده مؤمن در کسب خود و لقمه خود احتیاط تمام بجای آرد تا بیخ و شتر وی صنایع نشود اما حرمانت
 بدانکه در بهقانی عین توکل است چنانکه در مصادد العبادی آرد زیرا که در تحصیل ارتقاء امید بکرم حق می باید داشت که بیخ
 مخلوق را در آن بیخ و شتر مجاز نیست و بزرگان گفته اند بیک لقمه نان تا بچینه شود سی صد و شصت کس کار میکنند از کار نان
 در و رنده و بخار و صداد و دیگر هر فنهایی چون آن یک لقمه اطعمه ولی از او بیای سخن گردد آن جمله را حق تعالی بدان ولی بخشد و از
 آتش و دوزخ آزاد گرداند پس در بهقانی باید که احتیاط بجای آرد و زراعت بشرط شرع کند تا ثواب یابد و مجرام و شبهه خوردن
 در نیفتد پس بدانکه صورت شرعی در شرکت مزارعت سه باشد چنانکه افضل المتأخرین مولانا صدر الشریعه می گوید درین معنی شعر
 زمین تنها عمل تنها زمین با تخم ای کامل دیوار این سه صورت دان همه لاجایز و باطل به و روایت کتب فقهی نیز همین است اما
 صورت جمیع مزارعات این حروف است صحت ض رض ع عمل ق بقر و بذر جدج جواز و فساد صورت کل مزارعات
 را ازین حروف باید جستن ضد ع ق ح ض ق عدالی روایت عن ابی یوسف ضح قد و ص عقیح ع صقیح و عقیض و
 الی روایت عن ابی یوسف ع عیض و جواز و فساد مزارعات بنام همین است سه صورت از وی جایز و باقی فاسد به صورت
 که بیرون ازین سه نوع باشد مشروع نباشد اما صناعت بدانکه نوع چهارم از کسبها صنعتها و پیشیاست کاسب باید که صنعت
 و حرفت که ورز در فرمان در آن نگاهدارد تا لقمه که ازان حاصل کند ازان نور و صفا خیزد و لذت عبادت یابد و در آن کسب خود

برکت بنید و در آن کسب دست بکار و دل بیار مشغول میدارد که کسب در میان سببی بیش نیست و الا بحقیقت روزی بنده
و توفیق دهنده خداوند است اما الله تعالی بی سبب کار نمیکند و نوروفعی از کسب خود مدان که در قنات و امانی آرد که هر کس گوید
تا این دو بازوی زرین با من ست هر روزی کم نیاید بین سخن کفر بود و گوینده آن کافر گردد الهی پس راه از کافر مردن نگاهدار

الفضلک و کرمک و لطفک

فصل دویم در قناعت بجلال از حرام و فضیلت در ویشان صابر

بدانکه علی گفته اند چشم الله که مال صلاح مؤمن است تجارت و کسب کنید که شما در زمانه افتاده اید که اگر محتاج شود یکی از
شما هر آینه از دین خود نخواهد خورد پس بهتر آن بود که مردان کدیمین و عرق جبین خوردند از دین خود خورد که حدیث است کل
من کدی مینک و من عرق جبینک و لا کل من دینک در ارشاد قلاسی می آرد و قال النبی علیه السلام الکاسب
حبیب الله یعنی کاسب دوست خداوند است و مردان ازین کاسب کاسب است که بهمت وی جمع مال نبود و کسب بفرمان
خداوند کند و بر جمع کردن مال حریص نبود بلکه نیت وی در آن کسب آن بود که قوت حلال بدست آرد تا بقوت آن طاعت
تواند که در محتاج و دست نگر مردمان نباشد و از حق مردم بناحق گرفتن سلامت باید که رسول علیه السلام فرمود هر کس
یک درم از حرام بگیرد دست و پنج هزار سال او را در دوزخ باز دارند و در محیط میگوید شخصی در حال محضه مبتلا شد میان
گوشت سگ مرده و میان مال غیر از گوشت سگ باید خورد و از حق غیر خوردن روا نباشد مگر در حالی که گوشت سگ نیابد یا مثل
آن آنگاه از مال غیر بقدر ضرورت بخورد آن مقدار که بنیرد زیرا که گفته اند الضرر دات یتلیح المحظورات اما درین روزگار
بسیاری از کاسبان و مردمان باک ندارند از آنکه مال از حلال جمع کنند یا از حرام چنانکه ابوهریره رضی الله عنه روایت
میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لیا آتین علی الناس ذمان لایبالی المرء مما اخذ للمال ام من حلال
ام من حرام یعنی هر آینه زمانه بیاید که باک ندارد مردان از آنکه آنچه بگیرد و از مال که آن از حلال باشد یا از حرام پس باید که
کاسب را در کسب نیت خیر بود که آن طلب حلال کرد و نیت و نیز باید که قصد وی آن بود که ازان کسب خود نفع مستحقان
رساند و عیال مندان را مددگاری کند با آنچه تواند که بهترین مردمان کسی است که نفع رساند با دمیان و بدترین آدمیان کسی
است که ضرر رساند بمرمان که خیر الناس من یفیع الناس و شر الناس من یبصر الناس و تقسمت خداوند را رضی
باشد و بداده حق قناعت کند که هر کس قناعت کرد و میرشد من قنع شیع شعرقناعت را بسنجیدند مردان و بفرزون تر
آما از ملک سلیمان و در زاده المذکرین می آرد که حق تعالی پنج چیز را در پنج چیز نهاده است عزت و طاعت مذلت و در مصیبت حکمت
در درون خالی از طعام بهیبت در قیام شب توانگری در قناعت حکایت در زاده المذکرین و در نمرته النواظر نیری آلود
که بشلی یا غیره و بر بدیرت آن گذراقتا و دو دو ک دیدنشسته و هر یک آنچه وظیفه چاشت وی بود آورده بود یک کودک از
دو دمان شرف بود و توانگر بچه شهید شیرین بانان گندم پیش آورده بود و کودک دیگر از خاندان فقر و فاقه بود و در ویش بچه
قدری کامه بر نان جوا و مالیده بود کودک کامه ناکام کامه میخورد و از آرزوی شهید کام میزد چون خانه ز نور به حق چشم شده

بجز این

می نگرست و چون مردم بر آتش تننا میگداخت آخر با نفس بے نفس برینا مد زبان بر کشاد و گفت ای برادر روزگار تا بیشترین
 که نام شور بختی بر ما نهاده هیچ تواند بود که مذاق اشتیاق ملازان شهید خود حلاوتی فرمائی خدمتت باز نور و امیان در بندم توانگر چه
 با سخاوت و مروت چندان عهد نداشت گفت اگر راست میگوئی گفت گوئی بی حجب نباشد اگر میخواهی که از شهید من نصیب یابی
 من میدوم و تو از عقب من میدوی و بانگ سگ میکن چون شه حرم آن کچه بچه کشاده بود چون گفتار در جوال گفتار آن بادل آزار
 شد چون گرگ میدوید و بانگ سگ میکرد و توانگر کچه بایتنا دو بخندید و گفت ای برادر معذور دار که در ولایت ماسگ را شهید
 ندیده باشی میگوید که چون این حال مشاهده کردم با خود فطم ای نفس همین واقعه ترا بسنده است در قطع طمع از خلق و اخرا از از
 دنیا اگر آن کودک بنان جو خود قناعت کردی لباس کس او مقلوب گشتی چنانکه گفته اند عمل در دل کان از ان سرخ روی است
 که بی طمع است که هر با که بی رنگ گاهی می نگر است و ای زردی روی از است مہتری خوش میگوید درین معنی قطع

| | | | |
|---|--|--|---------------------------------|
| بپای جہد ازین پیش احوص میوک | کہ ہر کہ سر طمع در کشید سرور شد | مدہ آتش حرم بر رویا کرد | چو کہ داخل قناعت مکان توانگر شد |
| قضا اول صطرت بہر چہ را نذ فطم | ز با ب نفع و ضرر ہم بران فخر شد | برات زرق و آواز ز خط جبری | اگر بچہ فطم کن نقش جان مصد شد |
| بنگاہ قناعت بہتری مہشین | چو بہتری آرت این منزلت پیش شد | القناعۃ کذا یعنی یعنی قناعت کجی است کہ فانی نگر دد | |
| توانگری بقناعت ست نہ بجمع مال کہ الخنی غنی القلب لا غنی المال | شعر توانگری نہ ہمال ست پیش اہل کمال ہنکہ مال | | |
| تالب گور ست بعد از ان اعمال | بہ سیری در قناعت ست نہ در حرص چنانکہ شیخ سعدی رقتہ اللہ علیہ میگوید و گلستان رباعی | | |
| ان شنودستی کہ در صحرائی خور | بار سالاری بیفتاد از سنور | گفت چشم تنگ بنا دارا | یا قناعت ہر کند یا خاک گور |
| دینا بر مثال سراب ست | شنگان محبت دینا زوی سیراب نگرند قطع | | ہست دنیا سراب سر تا سر |
| نشنہ سیراب کی شود سراب | جاہ او چاہ مال او مار ست | اوش اویش خذ بد دست خدا | باش ای خواجہ تا کہ بر وارد |

اجل از پیش وی خویش نقاب
 بر جمع مال جریص مباحش بلکه در ان گوش کہ از کسب معاش ہر چہ بدست آری از خود خویش
 خود در بیخ نداری و اگر توانی دلہائے در دندان را بجوی و خاطر ہای شگشتگان بدست آری کہ کس زبان نگرند از نیکو کاری
 اگر استطاعت داری سخاوت را شمار خود ساز و اگر توانی پناہ بجان بر و مخلوق سناز چون کار تو یک من نان ساخته میگردد
 یک من نان از میان طلب کہ یک نان از دونان دہر بسنان حاصل نتوان کرد حاجت از غیر حق نخواہ کہ عطا دہندہ
 خداوند است جل و علا قطعہ حاجت نخواہ از در انہای دہر دون بہر حاجتی کہ بی طلبی از خدا طلب بہ خواہی گذر شود
 مس قلب تو بہتری بہ در کوی فقر نہ قدم و کمی طلب بہ در صحیح بخاری می آید بروایت مقدم ابن معد کرب از رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یا اکل من عمل یدہ وان بخالہ اللہ داؤد کانی کل
 من عمل یدہ یعنی نخوردہ بیچسک ہر گز طعامی بہتر از آنکہ از کسب دست وی باشد و بدرستی کہ بودینجا مبرخدا سے داؤد
 علیہ السلام کہ میخورد از عمل دست خود حکایت در تذکرۃ الاولیای آرد در مقامات سلطان ابراہیم ادہم کہ گفت
 بیچسک در نیافت پایگاہ مردان را بناز روزہ و غز و جگر آگہ دانست کہ در حلق خود چیزی می آرد حلال ابراہیم ادہم گفتند
 کہ اینجا مردی صاحب وجدست و حاجتی عظیم دارد و در ریاضت نیگومی کند ابراہیم پیش او رفت جوان گفت سر روز جان با

باش سر روزم فقیه حال او می بود زیادت از ان بود گفته بودند ابراهیم را غیرت نماید که با محبین منسره و او همه شب بی خواب بقیه را خواست تا حال او معلوم کند که شیطان بروی راه یافته و یا همه خالص است فحوص حال لقمه او کرد و نگویید بود گفت الله اکبر حال وی شیطانی است پس جوان را گفت تو نیز سر روزم همان باش جوان را بیاورد و لقمه خود میداد حال جوان کم شد و شوق جوان و عشقش نمائند جوان ابراهیم را گفت این چه بود که تو با من کردی گفت لقمه تو نه از جود شیطان با آن هم در درون تو میرفت و می آمد چون لقمه حلال بیاطن فرود شد ببقیه حلال اصل کارت نبود تا بدانی که اساس این حدیث لقمه حلال است و لقمه حرام دل اتاریک و بیمار گرداند و نزد تکره الاویامی آرد که ذوالنون مصری گفت رحمه الله علامت دل بیمار چهار چیز است یکی آنکه از طاعت حلاوت نیاید و دوم آنکه از حق ترسناک نبوسیم آنکه در چیز با بصیرت نگردد چهارم آنکه فهم نکند آنچه از علم شنود حکایت ابوسلمانی از ابی هر میگوید یک لقمه از حلال کتبه خرم دوست تو دارم از آنکه شب تا روز نماز گذارم زیرا که تاریکی شب در جهان آن زمان در آید که آفتاب فرو شود و غفلت در دل آن زمان در آید که معده از طعام پر شود و در حقایق سلمی می آرد از سهل بن عبدالله شتری یعنی هر عهده که گفت اصول مذمب ماسه چیز است اکل حلال و اقتداء بر رسول علیه السلام در اخلاق و افعال و اخلاص نیت در جمیع اعمال در رساله امام شیری رحمه الله می آرد که سلطان ابراهیم فرمود که قوت پاکد ارو حلال خور خواهی شب بیدار باش و خواهی نه خواهی روز روزه دار خواهی نه الهی ابراهیم را لقمه حلال و قناعت از حرام بجلال روزی گردان بنگ و کر مک

فصل سیم در فضیلت درویشی و فضل درویشان

بدانکه فقر خزانیاست چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود الفقیر فقری یعنی درویشی فقر من است و فقر بهتر از غناست و فقیر صابر بنیو نواز تو انگر شاگرد و سپهر از او راه فقر معنویت او مسکین است فقیر اگر چه بظاهرا غناست و امیر قطع دست از طلب مدارگرت پامی این راه است

از بزرگی سوال کردند که چو گوئی در معنی این دو خبر که رسول علیه السلام فرمود

الفقر فقری و فقر مود کادا الفقیران یکون کهنرا گفت فقر چون حالت بود فقر بود و چون آلت بود فقر شود از بزرگی دیگر سوال کردند چه فرمائی در معنی این حدیث که رسول علیه السلام فرمود الفقیر سواد الوجه فی الدار این گفت معنی آنست و الله اعلم که همچنانکه سیاهی بالای همه رنگهاست درویشی بالای همه مرتبهاست یعنی بزرگی را بر تنگی بدل می توان کرد الا سیاهی که آخر همه رنگهاست که بالاتر از وی رنگی نیست همچنین درویشی را بالاتر از درویشی مرتبه دیگر نیست و بزرگان گفته اند گنج فقر مسکنت است درویش باید که از دو کون آزاد و مجرب باشد همچون الف تادر میان جان او را جای باشد که در میان جان می نویسد حکمت از بزرگی سوال کردند که الف راستی و تقدیم بچه یافت گفت با آلاگی و مجردی نه بینی که تا که نقطه دارد سر از پیش بر نمیدارد در باعی چون جیم شکسته شود لا سرتا پای نه مانده نون جز نواضع مگر ای آزادگی و مجردی عادت کن در تاج الف میان جان گیری جای بن چون الف از همه آزاد باش تا همه تو باشی قطع

پرسیدم از استاد کلامی سپهر لقیقت بهر چه الف تا بجمود ندارد از هر زمین گفت که در کتب تعلیم صد بار شنیدی که الف هیچ ندارد

ب

در مشارقی آرد که رسول علیه السلام فرمود در ویشان امت من به بهشت در آید پیش از تو انکران امت من به نیم روز که آن پانصد سال باشد حجّه الاسلام غزالی صح در کیمیای آرد جز این حدیث در حدیث دیگر آمده است که در ویشان امت من پیش از تو انکران امت من به بهشت در آید چه سال مگر با آن حدیث اول در ویشان چهار برادر ویشان صابر مراد دارد و باین حدیث در ویشان دیگر را و الله اعلم در تنبیه فقیه می آرد. بنفیان ثوری طیب الله روحه روایت کرد از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که گفت سلمان فارسی رضی الله عنه بیار بود بعبادت وی رفتم چون مرا دید گریان شد گفتم ای سلمان چرا میگری و حال آنکه رسول علیه السلام از تو خوشنود بود مگر از مرگ می ترسی گفت ای سعد چگونه ترسم که رسول علیه السلام فرمود که از دنیا تصرف کنی مگر زود را بی و گرد من چندان متاع هست نظر کردم در خانه وی طعامی دیدم و کار و مظهره بر اویت و دیگر پالان نشتر که نه ای برادر ندانم تا من و تو باین گرانباری چگونه بمنزل رسیم و از حساب قیامت چگونه رسیم درویشی را غنیمت شمار که قدر نعمت درویشی را کس نداند شاعر بارها گفته است ای یار که درویشی به چه باز میگویمت این بار که درویشی به چه دروسی گفت که دنیا ز برای دین است به تو بدان قول من کار که درویشی به چه گرانگر شده مغرور بال دنیا به تو حسرت خود کار که درویشی به چه دوی گرد جهان به بر کی لقمه نان به بنشین خلق میازار که درویشی به چه ای عزیز همه عالم سبی دنیا گیرند به تو همین نکته نگهد آید که درویشی به خوشحال در ویشان عالی هست که سر همت ایشان بگویند فرود می آید و از خدا جز خدا نخواهند آسبم حق

تعالی ایشان را در قرآن صح میگوید قوله تعالی للفقراء الذین احصوا فی سبیل الله لایستطیعون ضربا فی الارض

یحسبهم الجاهل اغنیاء من التخلف الایمه در تفسیر سیوطی آرد که این آیت در حق اصحاب صفه فرود آمد و ایشان قرب چهارصد تن بوده اند که در صفه مسجد رسول علیه السلام بسر می بردند که ایشان را نه مسکن بودند و خویشتان و نه دنیای هیچ چیز تا نایب که چون ناز گردندی در حالی که بر کوع می رفتند بدو دست جا مانده زنده خود را پیش میکشیدند که با آنکه شرف عورت غلیظ

شود و چون مردی طعام خوردی دزدی چیزی زاید آمدی آنرا نزد ایشان آوردی در تفسیر سیوطی آرد که لام للفقراء الذی

مستعلق بنجد و عبست تاویل وی آنست که هذه الصدقات او النفقة للفقراء الذین احصوا فی سبیل الله

قتاده میگوید در معنی احصاء که حبس کرده بودند نفسهای خود را در سبیل خدا و ندی در طاعت وی از برای غرور و طلب معاش مشغول نمی شدند سعید بن مسیب میگوید ایشان گروهی بودند که ایشان را جراحات رسیده بود در جهاد و بر جاسه مانده بودند ایشان را مرض حبس کرده بود از رفتن بجهاد در سبیل خدا و ندی عطا روایت میکنند از ابن عباس رضی الله عنهم

که فقر ایشان را حبس کرده بود از جهاد الا حرم حق تعالی عذر ایشان میخواهد لایستطیعون ضربا فی الارض و چون ایشان بکلی باب سوال مسدود کرده بودند از غیر کسانی که حال ایشان نمیدانستند پنداشتند که ایشان از سوال مستغنی بودند که

یحسبهم الجاهل اغنیاء من التخلف قوله تعالی تقر فهم لسیما هم یعنی شناسی ایشان بعلامت ایشان و سیما

علامتی را گویند که بشناسند با آن چیزی را بجا میدی سیمای ایشان تشنج بود بر سج و سدی میگویند اثر جهد بود از حاجت و فقر ضحاک میگوید صفرة الواهم من الجوع یعنی آن سیمای ایشان رنگ زرد عاشقانه ایشان بود از گرسنگی ابن زید میگوید جاها می زنده ایشان بود که در کوع آنرا پیش می کشیدند بدستهای خود و تر عورت غلیظ میکردند تا شرف عورت

نشود در نماز و توبه تعالی که ایسا کون الناس الحافا و الحاف سوال و طلب با وجود استغنا فرآوردن حاجت و این انباری و اکثر اهل معانی
میگویند این نفعی سوال است اصلا که ایشان سوال نمیکنند نه بر سبیل الحاف و نه خیر الحاف ابن عباس رضی الله عنهما میگوید
که معنی آنست که اگر نزد وی طعام چاشت بود طعام شام نه طلبید و اگر طعام شام بود طعام چاشت نطلبید بجا نید درویشان روزگار
که ازین آیت غافل اند متحققان گفته اند که حروف درویش پنج است دلیل بر آنکه درویش را پنج خصلت باید نادر ویشی اورا
مسلم بود چنانکه در انیس الحار فین آورده است درین معنی **قطعه** **بیه**

درویش که حرف اول صورت پنج است
گر برین تو هر سر موصدیش است
و دوست و داع غیر مولی کردن
یکنان نشود هر آنکه او با خویش است
آن را که چنین پنج خصایل دادند

دال است دلیل آنکه با در و باز
رسوایی بیگانه و رنج خویش است
هی یکدل و یک رنگ شواندره عشق
و اندر پی اخضم خویش نیک اندیش است

هر یک بمشایبه که پیش از پیش است
رروی و ریا مکن کلین همی و ریا
وین کار چنین کاری کنی خویش است
ش آنکه کند شکر شکایت نکند هم
در یاب در و خرام کور ویش است

حکایت در عشرت حمالی و در منزهة النواظر می آرد که سعید بن عاص از زاهدان
بود و بغایت درویش بود امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از بیت المال هزار دینار نزد وی فرستاد چون زر سعید رسید گریان
شد و همچنان گریان بخانه خود آمد عیال مبارک وی سوال کرد که چه چیز گریانید ترا یا سعید گفت واقعه افتاد است که نزدیک
است که از مساعدت درویشی محروم مانجم گفت چه افتاد سعید گفت امیر المؤمنین از بیت المال هزار دینار فرستاده است
عیال وی نیز گریان شد آن شب تا روز دیگر بستند و میگفتند خداوند چه گناه کرده ایم که دنیا با روی آورده است چون با ما
شد سعید گفت ای ضعیفه آن پیراهن که من بسیار میاوردم آنرا پاره پاره کرد و زربار را گر بهایی بست بعد از آن صرنا
را در آستین خمر خود نهاد و از خانه بیرون آمد و هر که امید صرّه ازان می کشید و بدو میداد تا هم را بداد که یک دانگ در حق خود
صرف نکرد بعد از آن گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنودم که فرمود درویشان است من پیش از تو انکاران مست من
در بهشت شوند بیان صد سال مردی از جمله انکاران خود را در میان ایشان اندازد و خواهد که به بهشت در آید فرشته دست او بگیرد
و از میان ایشان بیرون آرد و گوید صبر کن که هنوز وقت در آمدن تو نیست یا نصد سال او را در آفتاب گرم قیامت در حساب
بدارند تا حساب مال خود باز بداند آنگاه به بهشت رود آنگاه سعید سوگند یاد کرد که سوگند بدان خدای که محمد را برستی بخلت فرستاده
است که اگر همه عالم را از مال حلال بکنند و من در بند باین درویشی خود عرض نکنم نظر کن که درویشان آن زمان چگونه بوده اند و کار
درویشان این روزگار کیجا رسیده است درویشی را معنی باید که صورت ظاهر بکار نیاید با سعی گرم و به پیشینه رسید
بخدا به پیشینه نشستی ز خدا هیچ جلاوه دانی که بخیر فقر چه حرف در گشت بزرگ خود و خلق و خلق و تسلیم و رضا بزرگان دین گفته اند
درویش حقیقت آن بود که نگیرد و اگر نا طلبیده چیزی بدو دهند و نماند که اگر در کند زود بود که آنرا طلب کند و نیابد و
فتوی که رسد آنرا سد کند یعنی اسماک نماند بلکه بذل و انبار را شاعر خود سازد که معنای این کار برفوت است ربا سعی

درویش کسی بود که او کند کند چیزی که بدو دهند او رد کند با دست دل کشاده باشد دیگر یعنی که هر آنچه باشدش سد کند

الهی بجزمت درویشان صادق الاخلاص مارا بدیشان بخش و بشفاعت ایشان برسان

فصل چهارم در حفظ حد و الله در مناکحات و احکام آن

یعنی حفظ حد و الله در مناکحات یعنی نگاه داشتن حد فرمان در وی از فرایض و واجبات میبشتست در شرایع الاسلام می آرد که هر کس چشم و دل نگاه تواند داشت درین زمان اگر زن بخوابد شاید که روایت میکنند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بعد از دو بیست سال از هجرت من بهترین شما آن بود که نه زن و نه فرزند دارد و اگر حاجت دارد آن بهتر بود که زن خوابد که رسول علیه السلام فرمود النکاح سنننی فمن سرعب عن سنننی فلیس منی یعنی نکاح سنت من است و هر که رعبت نکند در سنت من نه از من است و اگر محتاج نکاح باشد و از بیم درویشی نکند عاصی باشد و بزهره مندری که خداوند تعالی فرموده است که اگر شما درویش باشید من شمارا تو انگر گردانم از فضل خویش چنانکه فرمود در کلام مجید قوله تعالی و انکو الایامی عنکم و الصالحین من عبادکم و اما انکم ان یکونوا فقراء لیغنم الله من فضلہ و الله واسع علیم و تفسیر و تفسیر و می آرد بقول سدی مفسر که مردی که او را نه زن باشد و یازن که او را شوهر نباشد او را کج گونید بگر باشد یا تب و حج او یا می آید و معنی آنست که مرد درازن دهد ای مؤمنان و حکم غلام و کنیزک ایمان دارین است و الصالحین من عبادکم که او را مالکم و صلاح اینجا بمعنی ایمان است و این امر مذاب و استحباب است ان یکونوا فقراء لیغنم الله من فضلہ رجوع کرد بان احرار که فقیر باشند که ایشان را استغنا نباشد از برای تزویج تو انگر گرداند خداوند تعالی ایشان را از فضل خود و الله واسع علیم و خداوند تعالی فرسخ عطا است از برای خلق خود و اناست ایشان در صلاح مصایح می آید بر روایت عبدالمعز بن مسعود رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ای گروه جوانان هر کس از شما استطاعت نکاح دارد و گوزن خواه بدرستی نکاح کردن چشم از نظر حرام و فرج از فعل حرام سالم ماند و هر که استطاعت نکاح نباشد بروی باد بروزه داشتن بدرستی که وزه داشتن خصی گرفت مردی را یعنی رستن از شهوت پس مردوزن چون محتاج باشد نکاح بکج خداوند و شریعت رسول و علیه السلام نکاح باید کرد و چون این معنی دانستی بدانکه نکاح را شرط و احکام است چنانکه در هدایه فقہ و غیر آن میگوید که شرط جواز نکاح پنج است حضور ولی و دو گواه و رضائی زوجین و ایجاب و قبول در هدایه میگوید که نکاح حره عاقله بالغه منقده می شود برضای وی بدون ولی نزد امام عظمی بگر باشد یا تب و این قول اول ابو یوسف و روایت دیگر از ابو یوسف آن است که عقد منقده یعنی شود مگر بولی و بقول محمد بن عقیق نیست موقوف بر اجازت ولی و بقول امام شافعی رج منقده نمیشود بدون ولی اصلا و در عامه کتب فقهی می آرد که منقده نمی شود نکاح مسلمانان الا بحضور دو گواه آزاد عاقل بالغ مسلم و آن دو گواه باید که شنوا باشند و مرد باشند یا یک مرد و دوزن و عدالت گواه شرط نیست در عقد نکاح نزد علمای ما زعم الله تا اگر شوهر خود باشد باشد در وقت یا قاسق باشد نکاح بشهادت ایشان منقده گردد و اعلی نیز همین حکم دارد و بشهادت دو پسر ناک از غیر آن زن یا دو پسر آن زن از غیر ناک نیز منقده می شود و این روایت در کترو هدایه و نافع مذکور است در مضمرات می آرد که مردی گفت هر شهود را که گواه باشی که من این زن که درین خانه است بزنی بخوشم و زن گفت قبول کردم گواهان آواز آن زن شنیدند اما شخص ویرانیدند اگر آن زن در خانه تنها باشد نکاح درست بود و اگر با وی زن دیگر بود در آن خانه نکاح درست

نمود از برای آنکه در صورت اول جهات نیست و در صورت دوم جهات ممکن است و چون زن مرد یا کبیل گرانند و گویان
 آواز وی شنوند و لیکن شخص وی نه بینند حکم همین است که بیان کرده شد پس باید که احتیاط بجای آرند در وقت عقد بستن و
 کبیل زن باد و گویاه نزدیک زن رود و در حال بوی کبیل آن زن کلمه شهادت بر زبان راند یعنی اول عقد ایمان تازه نکند
 و در وقت تکبیل کردن باید که در آن خانه جزوی زن دیگر نباشد یا چنان نشیند که گویان شخص ویرا ببینند تا نکاح صحیح
 واقع شود و باید که رضا و اذن دلی باشد و اگر ولی در مجلس عقد حاضر بود نیکو تر بود و اگر عقد بصارت ولی مستغدر گذرد و خود
 بهتر بود و اگر دختر شیره خواره را ولی وی یا شوهر عقد کند جایز باشد اما وقت زفاف وی نه سالگی است یعنی وقتیکه وراثت شوهر
 تسلیم توان کردن تا اگر آن سالگی کمتر بود جایز نبود در رقن و ادای حجت و در مضمرات نیز می آرد که از او بکر اعتمار جمله سوال
 کردند از زفاف دختر صغیره یعنی از وقتیکه صغیره را بشوهر تسلیم توان کردن گفت چون نه ساله شود زیرا که رسول علیه السلام
 عایشه را رضی الله عنها در نه سالگی عقد کرد و بچانه آورد در ماه شوال و درین ابطال آن قول است که میگویند زفاف در میان
 دو عید مکرده است بدانکه اتفاق علمای آنست که میان دو عید عقد نکاح رواست بیکرا هست اما خلاف در زفاف است
 و قول جمهور آنست که می شناید زیرا که رسول علیه السلام میان دو عید عایشه را بچانه آورد که مرواحب نساء رسول صلی الله
 علیه و سلم وی بود بسومی رسول علیه السلام اما بعضی گفته اند که زفاف در میان دو عید نشاید که نشود همیشه دلیل ایشان
 برین آنست که میگویند نه بینی که بیج یک از ازوج رسول علیه السلام آن واقعه نیفتاد که عایشه را که مناققان در حق
 وی آن سخن گفتند و رسول علیه السلام او را بچانه پذیر فرستاد تا حق تعالی شکرده آیت در پاکوی بفرستاد و قوله تعالی
 من الذین یمونن للحصنات النافلات المومنات الی آخر الآیات ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله
 علیه و سلم که فرمود هر کس حاضر شود بنگاح مرد مسلمان در آید در رحمت حق تعالی و مر او را بود مزد و پسر از شهید و ثواب بسیار
 درین حدیث یاد کرده است اما حال ضعف و صحت این حدیث این کمینه را معلوم نبود از آنجا آوردم و در نکاح کردن و
 زن خواستن باید که نیت هوای نفس نکند بلکه نیت آن کند که نصف دین وی در حصار من در آید کما قال النبی علیه
 السلام من تزوج امرأة فقد حصن نصف دینه فلیستق الله فی النصف الباقی و معناه ظاهر و دیگر باید که در
 نکاح نیت فرزند کند و از حق تعالی فرزند صالح طلبد چنانکه در فصل اول از باب صوم در آیت و ابتغوا کتب الله لکم
 ذکر کرده شده است و نیز بداند که نظر کردن در زن اجنبیه دو نوع می باشد یکی نظر شبهوت و آن حرام است و نظر رغبت و آن
 مباح است و نظر رغبت نظر گریخت از برای خواستن و درین منتهی نیست چنانکه گفته اند قطعه چوپیش از عقد بانوانند بدی
 مکن در گردن خود مهر چندین پیش میانی ندارد و سوز و زسه بی که بینی کوئی از زد یکا بین و در اگر بخوابی که کابین گران گردنی
 کنی زن از تو انگران نخواه که هر کس زن از تو انگری خواهد خود را بچار محنت گرفتاری کند اول انتظار کشیدن دویم کابین گران
 سیم نفقه گران چهارم خادم زن بودن و هر کس زن در ویش میخورد بچار راحت میرسد اول عدم انتظار دویم کابین
 سبک سیم نفقه سبک چهارم خادم بودن زن مر ویرا پس پنج بر راحت اختیار کردن از عقل دور بود و مشغول
 از زن پاکیزه کابین سبک گرم رود دیده و سینه خنک و ان گران کابین زشت کم بپز و دیدش مرگت و مرگش رستخیز

آما مرد که در غم تسلیم کا بین نمود از کا بین گران باک ندارد بلکه از مردان بسیاری از آنند که کا بین را بر خود بینند از قطع

بی نهار که چزن نشود و در اصلاح | بی مهر بیچ زن بشریت حلال است | لیکن چو بی نکاس بود مرگگاهها | سیدان فقیهین که در غم تسلیم مال نیست

در حدیث آمده است که هر کس زنی را بجا بدوینت آن کند که ویرا کا بین بود و زنی است او را در زمره دزدان شمر کنند وزن را از برای چهار چیز باید خواست چنانکه در صحاح مصابیح می آید از حضرت نبی علیه السلام که فرمود تنکم المرأة لا ذریع لها و الحسبها و لجمها لها ولد بینها یعنی نکاح که بیدزن را از برای چهار چیز از برای مال وی و از برای حی و از برای جمال وی و از برای دین وی در شرح مصابیح میگوید حسب و جمال را یکی مظهر از برای آن گفت و لجمها وی شاید که از حسب مراد آن بود که فصل و قول وی خوب بود و از جمال آنکه روی وی خوب بود و مانند علم پس هر مرد را که حق تعالی چنین زن داد و غیر دو جهانی داد و هر زن که ازین چهار محروم بود از وی باید بگریخت که صحبت وی شوم بود ششمر زن که بر هر چهار محروم است بدون محناش که دو هم جویم است پس بعد از آن رسول علیه السلام فرمود وفا ظفر بذات الدین تربیت یداک پس زن دین دار اختیار باید کرد زنا تو انگری دین و دنیا یابی که در حدیث می آید بروایت امیر المؤمنین حسن بن علی رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود هر کس زن خواهد از برای مال خداوند او را اختیار کرد اند و اگر از برای جمال خواهد آن جمال را بروی و مال گرداند و اگر از برای حسن و خوبی خواهد زد و زایل گرداند حسن و میرا از وی و اگر از برای دین خواهد بگریخت دهد او را در آن زن حکایت نقل است که سیفا زنی بود در مدینه که حسن و جمال ضرب المثل بود نزد یک مصطفی صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله هر کاری بیاموز که مرا بهشت رساند رسول علیه السلام فرمود اول ترا شوهر باید کرد تا نصف دین تو در حصن آید گفت یا رسول الله هم نفوس من که باشد که مرا ملک بخاشی میخواست من او را نخواستم و عبید الله شتر و سقیما من میداد او را نیز نخواستم اکنون چون بجات آخرت در شوهر کردنت فرمان تراست یا رسول الله هر گرا اختیار کنی مصطفی صلی الله علیه و سلم دانست که هر کار نام برد از یاران و یاران تو میدگردند فرمود و اول کسی که مسجد در آید این زن او را بود جمله برین راضی شدند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت هیچ یک پیش از صبح بیدار نشدند و در راه مسجد آمدند از ایشان را حدیث میرسد تا محتاج می شدند بطهارت کردن و رسول علیه السلام انتظار سیکت پذیرد تا که پیشتر آید ناگاه صهبیب مردی بود غریب و درویش سیاه جرده و جمال ظاهری نداشت و مردی بود بلند و لاغر رضی الله عنه و بیضا در غایت حسن و جمال و توانگر رسول علیه السلام چون از نماز فارغ شد و همی فارا طلب کرد و از آن حال او را خبر داد همیفا بقضای خداوند راضی شد رسول علیه السلام صهبیب را باصالحه خطبه خواند و فرمود که ای صهبیب بر خیز و چیزی بخنر از برای این زوج خود صهبیب گفت یا رسول الله در همه دنیا بر یک درم قادر نیم همیفا فرمود تا بدره زریا در دند و پیشین صهبیب نهادند گفت برو و هر چه ترا باید بخنر رسول علیه السلام فرمود ای صهبیب دست عروس خود بگیر و بخانه خود بر صهبیب گفت یا رسول الله خانه من مسجد است بگدام خانه برم همیفا گفت فلان سرای آراسته تو بخنشدیم بر خیز و مرا بجا بر رسول علیه السلام بروی دعا کرد و صحابه بروی ثنا گفتند بر خاستند و بسر ای خود رفتند چون از طعام فارغ شدند و وقت خواب شد همیفا گفت ای صهبیب بدان که من ترا نعمت آمده ام و تو مرا محنت و تو شکر این نعمت را و من شکر تو فیتق صبر کردن برین محنت بیا مشب بطاعت گذاریم تا تو ثواب شاکران یابی و من ثواب صابران یایم که رسول علیه السلام

فرمود بر پشت غزه ایست که نباشد در آن غزه مگر شاگردان و صابران ششعران فی جنات عدن غرقة: یعنی در آن غزه صباران و شکران
 هر دو آن شب بطاعت گذرانند و صهیبت سجد آمد و جبرئیل علیه السلام از حال شصین ایشان رسول خدا را خبر داده بود و
 بشارت بهشت و تقاضای حق رسانیده رسول علیه السلام فرمود ای صهیب حال دوشین خود تو میگوئی یا من صهیب گفت
 یا رسول الله شما بگوئید رسول علیه السلام آن حال باز گفت و مشرکه بهشت و دیدار حق رسانید صهیب از شادای مغفرت
 و دیدار حق سر سجده نهاد و گفت خداوند اگر مرا آفریند پیش از آنکه بمحصینه آلوده شوم جان مرا قبض کن حق تعالی جان
 او را در سجده قبض کرد چنانکه گریان شدند رسول علیه السلام فرمود این عجب تر که میفانیر جان بحق تسلیم کرد بر سر دو نماز کردند و هر دو
 را پهلوی یکدیگر دفن کردند و در محنت بر سر قبر ایشان فرمودند و بر یک محنت بنشستند که هذا اقبال الشاکر فی نعمته الله تعالی و بر محنت
 دیگر بنشستند که هذه قبال الصابری فی محنت الله تعالی پس عورتان را بر محنت دنیا و فقر شوهران صبر باید کرد تا مزه و جزا
 ایابند همچنانکه میفایافت الهی بحسرت صهیب و صیفا همه را توفیق شکر نعمتها و صبر بر بلاها کرامت فرما

فصل پنجم در فضیلت نکاح و نیت نیک آن و وعید تزویج و تزویج با اهل شر و فساد

در حسان مصابیح می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود سه گروه اند که حق است بر خداوند
 عون ایشان یعنی سه گروه اند که خداوند مددگار و سازنده کار ایشان است یکی مکانی که نیت وی ادا می کند بت باشد و بوم
 ناکمی که نیت وی از نکاح آن بود که بزنا و حرام و زنیقندیم مجاهدی که در سبیل خداوند بود و نیز در صحاح مصابیح می آید این حدیث
 قال النبی علیه السلام الدنيا متاع و خیر متاع الدین المرأة الصالحة یعنی دنیا متاع است و بهترین متاع دنیا
 زن صالحه است پس مرد باید که زن صالحه و دین دار اختیار کند که در آیت و اسبغ علیکم نعمته ظاهراً و باطناً الله
 تفسیر را تاویل بسیار است که نعمت ظاهر که دام است و نعمت باطن که دام بیک قول آنست که نعمت ظاهر فرزند صالح است
 و نعمت باطن زن صالحه و بزرگان دین گفته اند هر که از خدای تعالی چهار چیز داد و خیر دنیا و آخرت داد اول زبان باید کند
 مرد خداوند را دویم دل بسنده کارسیم تن صابر در همه کار چهارم عورت فرمان بردار و مستحوی زن خوب و فرمان بر پارسانه
 کند مرد در ویش را بادشا به بر و پنج نوبت زن بردرت به چو یار موافق بود و برت به و اگر زن موافق نیفتد دست و دل
 وی با مرد راست نباشد زهی خرابی کار مستحوی زن بد در سرای مرد نکند به هم درین عالم است دو رخ او به زینهار از قرین
 بد زینهاره و فتناسر بنا عذاب الناده در شریح الاسلام می آرد بروایت عاریا سر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم که فرمود هر زن که در فرارش باشو به خیانت کند چندان عذاب بروی نهند که بهر همه امتان من در قیامت گندی
 از فرج او آید که اهل عصمت از آن پاپناه خداوند و نند پس عورت باید که مرد متدین و پر سرگار و با امانت را شوهر کند و از
 درویشی شوهر نماند که وعده حق تعالی است قوله تعالی ان یکونوا اقله یعنی خاتم الله من فضل و بشوهر فاسق
 راضی نشود و با اهل شر و فساد نکاح نکند و اگر چه آن مفسد صاحب مال و جاه باشد که بحقیقت آن مال بار و آن جاه
 چاه است در کتب حدیث می آید بروایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر زن که از

شود و نکاح با شوهر فاسق در قیامت از گور خیزد و میان دو چشم وی بنشته بود که این زن نومیست از رحمت خداوند تعالی
 بعد از آن رسول علیه السلام فرمود که من اراد شفاعتی فلا یزوجن کریمته من فاسق یعنی بداند و آگاه باشی که
 هر کس شفاعت من خواهد که دختر خود را بشوهر فاسق بدهد هیچ وجه و بعضی از بزرگان گفته اند هر کس دختر خود را بشوهر فاسق
 دهد همچنان بود که دست وی گرفته در ضربات نشاند و از برای آنکه بیشتر سخنان مست در طلاق می رود آن خاطر از اب روزگار
 در حال مستی زن را طلاق گفته و خبر ندارد و با وی صحبت دارد و حلال میدارد و حال آنکه حرام و زناست پس از روی بی بال
 چه فرق شد میان این و میان آن که در ضربات نشیند بلکه آفت این زیادت است حکایت نقل است که نوح بن مریم که
 قاضی شهر م بود او را دختری بود اشرف و بزرگان شهر م و خواستگاری میکردند قاضی با کسانی که اهل مشورت بودند مشورت
 میکرد همسایه داشت نزد قاضی با خود گفت بیاتابا و نیز مشورت کم که هر چند از دین بیگانه است اما در ظاهر همسایه است
 او را بخواند و با وی مشورت کرد مرد ترساکفت ای قاضی درین کار پیشینان ما راستی بوده است و پیشینان شمار نیز
 مستی بود و حال اهل روزگار راستی است اکنون تو چیزی هر کدام سخا ای اختیار کن قاضی گفت بیان کن سخن ثلاثه را ترسا
 گفت سنت پیشینان ما آن بوده است که مرد اصلی اختیار میکرد و اندو دختر خود بوی میداده اند و سنت پیشینان شما
 که مسلمانان بوده است مرد پر سنتر گاری پیدا میکرد و اندو سنت مردم روزگار است که مردان مالدار اختیار کنند و صل
 نیکو دین قوی را اعتبار نمی کنند تو که ام اختیار میکنی قاضی گفت من بسنت پیشینان خود عمل میکنم و مرد پر سنتر گاری اختیار
 کنم فکر کرد که پر سنتر گاری ترساکفت پس را از غلام خود مبارک پر سنتر گاری زد و دین دار ترساکف را آزاد کرد و دختر خود
 بوی داد برنی مبارک تا چهل روز گرد دختر نکشت مادر دختر را از آن حال خبر نشد شکایت نزد قاضی برد و گفت دختر مالکیده
 چنین را بغلام خود دادی و هنوز بوی التفات نمیکند این چه بود که تو کردی قاضی گفت ای مبارک ترا با فرزند من باز میسند
 مبارک گفت ای قاضی مسلمانان مرا با فرزند شما چگونه ناز رسد اما چون منصب قضا مفضولت است می ترسم که این
 دختر در خانه شما لغت خورده باشد که از نا وجه بوده باشد من احتیاط میکنم و او را طعام حلال میخورم تا درون و سه
 پاک شود تا اگر حق تعالی فرزند تقدیر کرده باشد شایسته و بصلاح آید چون چهل روز بدان بگذشت دختر را تصرف کرد و
 چون او در لغت خود چنان احتیاط بجای آورده بود لا جرم حق تعالی او را همچون عبدالله فرزند کریمت کرد و از آن او و سلمه
 سلع دارم که فرمود که عبدالله بن مبارک چهار چیز در همه روی زمین نظیر خود نداشته است در روزگار خود اول علم در همه
 دنیا در عهد وی کسی برابر وی نبوده است دوم بحکم وی سیم شجاعت وی چهارم بسانت وی بدین چهار چیز در زمان وی
 کسی برابر وی نبوده است و الله اعلم تا بدان که هر کس کار از برای خدا کند هرگز زبان نکند پس درین کار مهت بلند می باید
 داشت و دین بر دنیا اختیار باید کرده از برای مردار دنیا فرزند خود بدست ناپاک میباید گرفتار باید کرد عزت در فرمان
 برداری خداوندست نه نسبت مردم و دنیا چندست رزق تو همه بر حضرت اوست اگر دشمن است اگر دوست

بسیط جهان سفره عام اوست | چه دشمن بین جوان نما چه دوست | چنان بین خوان گرم ستود | که سیر ع در قاف حمت خورد
 حکایت شاه شجاع کرمانی زج از جمله مشایخ کبار بوده است نقل است که او را دختری بود و او را کرمان خواستگاری میکردند

شاه سر روز مهلت طلبید و در آن سر روز گرد مسجد هاسیگشت جوانی را دید که نماز نیکو میکند و شاه استظار کرد تا جوان از نماز
 خارج شد گفت ای جوان اهل داری گفت نی گفت اهل خوابی که قرآن خوان و پارسا و با جمال بود جوان گفت مرا که زن
 دهد که از دنیا می شته درم پیش ندارم گفت من دهم که شاه که ما نم این سر درم که داری بیک روم نان بخور و بیک روم نان خوش
 و بیک روم بوی خوش شاه دختر خود با وی عقد کرد و همان شب بخانه نوی فرستاد دختر شاه قدم در کلبه درویش نهاد و یک نان خشک
 دید بر سر کوزه نهاده پرسید که این نان خشک چیست جوان گفت نصیب تستت از چاشت خود دختر شاه روی بخانه پدر
 نهاد و جوان گفت آه دانستم که دختر شاه تن در پی من ننهد دختر گفت من از ننگدستی تو بی روم بلکه از ضعف ایمان تو میروم
 که از دوش باز نانی نهاده از بهر فراد و مرعجب از پدر می آید که بست سال مراد خانه نگاه داشت و میگفت ترا برهنه کار
 خواهم داد آنگاه کبسی داد که اعتماد بر خدای خود می کند و روزگار خود راست نمیدارد درویش گفت این گناه بیج بر خیز دختر
 گفت درین خانه من باشم یا این نان باقی تو دانی جوان نان را برداشت و بفقیری داد دختر شاه باز گشت و با وی خوش
 برآمد پس عورتان باید که از فقر و فاقه شوهران نمانند و بر محنت خانه و جغای شوهر صبر کنند که ابن عباس رضی الله عنهما
 روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود که هر زنی که صبر کند بر ایندای شوهر خود روزی که کاین خود بشوهر بخشد بدوستی
 خداوند و رسول وی حق تعالی عذاب گور از آن زن بردارد و دختر او با قاطمه بنت محمد بود صلی الله علیه و سلم و مردنیر باید که
 بازن زیست نیکو کند و بنا وجه و نایق بزبانه او را و زنند که انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام
 که فرمود هر کس بر زن زن خود را بغیر حق من که مصطفی ام خصم وی باشم در روز قیامت مرزید زن را که هر کس ایشان را بنزد
 بدرستی که عاصی شود در خداوند و رسول وی و نیز باید که زن را از خانه بیرون نگذارد و از نظر ناظران نگاه دارد در شهر
 زنا محرمان چشم زن کور باد و پنجه پیرون شد از خانه دور باد و بطاعت خداوند فرماید و علم و آداب شریعت او را بیاموزد
 که اگر تقصیر کند خطر آن بود که در آخرت هر دو بعداب در مانند و نیر از کثرت عیال نماند که روزی ایشان بلکه رزق همه
 جانداران بر خداوندست قوله تعالی و ما من دابة فی الارض الا علی الله مرد قها و بداند که سعی وی در میان سبسی پیش
 نیست و او را بدان مزبورنگ خواهد بود چنانکه در مشارق الانوار می آید نقل از صحیحین بروایت مادر مؤمنان عایشه صدیقه
 رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود من ابتلی من هذا البنات بشیء فاحسن الیه من کن له سائرا
 من النادی یعنی هر کس ابتلا کرده شود ازین دختران چیزی پس نیکوی کند با ایشان باشد مراد استری و حجابی از آتش
 دوزخ در شرح لمحات می آرد که سبب ورود حدیث آن بود که مادر مؤمنان عایشه صدیقه رضی الله عنهما گفت زنی بخانه من
 درآمد و دو دختر با وی بودند آن زن زبان سوال کرد و چیزی طلبید و در خانه هیچ چیز نماندم که بدو هم الا آنکه خرمای بود
 و اوم بدو نمید کرد و بدان دختران خود داد هر یک را نیم و خود از آن بخشید از شفقت و دوستی که با ایشان داشت چون بیرون
 رفت و رسول علیه السلام درآمد آن بار رسول علیه السلام بگفتم فرمود من ابتلی الحدیث و نیر در کتب حدیث می آید
 بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هیچ خانه نباشد که در وی دختران باشد الا آنکه در هر
 روزی دو از ده رحمت از آسمان فرود آید بدان خانه و منقطع نشود زیارت ملائکه از آن خانه و در هر شبانه روزی

عبادت

عبادت یک ساله از برای پدر و مادر ایشان نویسند فرزند اگر سپهرست و اگر دختر همه داده و عطا ی خداوند است آنرا که میخواهد
 پسر میدهد و آنرا که میخواهد دختر و آنرا که میخواهد پسر دو میدهد و آنرا که میخواهد عقیم بگوید آنرا که بی پسر میدهد و بی دختر بجال بندگان
 و اناترست و برایشان نیک نیک تواناست هر که هر چه صلاح وی در انست میدهد قوله تعالی لیب لمن یشاء ان اناش و
 یحب لمن یشاء الذکور ویزوجهم ذکر انا و اناش و یجعل من یشاء عقیما انذ علم قلد بر سر مرد باید که با ل مجامل
 خود زندگی بمعروف کند و ایشان را جاهل نگذارد و آنچه از بهات دین است ایشان را تعلیم کند از علم ایمان و توحید و علم
 ناز و روزه و غیر آن و با آنها علم حیض و نفاس نیز که آن اهم مهات است خود میاموزد و ابل خود را میاموزاند که نادانست
 دین علم موجب فساد است زیرا که مبنای دین بر نماز است و مبنای نماز طهارت و چون طهارت درست نبود نماز درست نبود فرزند صالح
 زاده آن بود که پدر و مادر او علم حیض دانسته باشند زیرا که صحبت دشمن در حال حیض حرام است و هر کس آنرا حلال دارد
 کافر گردد و بسیاری مردمان دین روزگار ازین علم غافل اند و حق تعالی فرموده که ای مؤمنان نفسهای خود و اهلای خود را
 از آتش و دوزخ نگاهدارید قوله تعالی یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم که نادان نگاهداشتن از آتش بد است و
 بعمل در آوردن علم بندگی است و علم حیض را حکام و مسایل بسیارست و از ان جمله آنچه هم بوده است و فصول شریط
 صلوة ذکر آن آمده است از انجا باید جستن و عورتان نیز باید که رضای شوهران نگاهدارند و در روشنی ایشان مبر کنند
 تا حشر ایشان با خاتون قیامت فاطمه زهرا باشد رضی الله عنها حکایت در کیمیای آرد که عمران بن حصین رضی الله عنه
 گفت مر بار رسول علیه السلام گستاخی بود یک روز مرا گفت بیانا بیایدت فاطمه زهرا چون بدر خاتمه وی رسیدیم در بزد
 گفت السلام علیکم در آیم گفت در آئی فرمود با آن کس که با من است گفت یا رسول الله بر همه اعضای من سیخ چیزی
 نیست مگر گویم که رسول علیه السلام فرمود بر درگیر و بخویشتن فراکش گفت بن فرماشیدم سرم برهنه مانند از ار که نه
 بوی انداخت که بر فرماشیدم پس در شدیم گفت چگونه ای فرزند عزیز گفت سخت بیمارم و دردم و درخ از ان زیادت
 می شود که با این بیماری سیخ چیزی نمی یابم که بخورم طاقت گزشتی نمیدارم رسول علیه السلام بگفت جزع مکن ای
 فاطمه که سه روز است تا سیخ چیز چشیده ایم و من بر خداوند گرامی ترم اگر خواستی بدادی ولیکن آخرت را بر دنیا اختیار کرده ام
 آنگاه دست بردوش وی زد و گفت بشارت باد ترا بخدای که توسیده زنان بهشتی فاطمه گفت پس آسب زن مسر خون و
 مردم ما و عیبی چنانند گفت هر یک از ایشان سیده زنان عالم خویش اند و توسیده زنان عالم خویش شما جلد در خانه باشید
 بقصب آراسته در وی نه بانگ و نه ریخ و نه مشغله پس فرمود که ای فاطمه گنبد کن از نعیم دنیا به پسر خود و شوهر خود یعنی
 علی که ترا جفت کسی گردانیده ام که سیدت در دنیا و سیدت در آخرت پس عورتان باید که بر فقر و محنت دنیا صبر
 کنند تا مستحق ثواب گردند و شفاعت رسول علیه السلام و خاتون قیامت فاطمه زهرا رضی الله عنها در یابند اهل
 عورات مستورات اهل اسلام را در پس پرده عصمت خویش مدار و شفاعت فاطمه زهرا رضی الله عنها بر نشا

فصل ششم در حفظ حد و دانه در معاملات

بدانکه حفظ حدود الله در معاملات جمله ذرایض و واجبات اعمال است و انواع معاملات بسیارست هر یک را از ان اگر تفصیل یاد کنیم
 منعذر بود و این کتاب احتمال آن نکند اما اینجا بر سبیل اجمال ذکر کنیم و جمله را در دو اصول بیان کنیم که طریق معاملات ازین دو اصل معلوم
 شود انشاء الله تعالی اصل اول آنکه آن کنی که خدا پسندد اصل دوم آنکه آن پسندی که خدا کند و این قوی ترست بلکه اگر سالها آن کنی
 که خدا پسندد چندان نبود که یک ساعت آن پسندی که خدا کند و حصول حفظ حدود الله در کل معاملات باز نسبت بهشت خصلت
 چون این بشت خصلت پسندیده بجای آورده باشی حذر مان در همه معاملات نگاه داشته باشی و همه فرمودهای خداوند بجای آورده باشی
 و از همه نبی کردهای خداوند باز ایستاده باشی اول آنکه سر خود را چنان داری که اگر بر خلق آنکارا کردی و اداری و تقصیر ثعلبی سیر
 چنین می آرد که تقوی آنست که هر چه در باطن تو درمی آید از نیات و اخلاق باید که چنان باشد که اگر مثل آنرا بطریق نهند و در
 بازار در آرد و در آن میان بیچ چیز نباشد که تو از آن شرم نده شوی دوم آنکه علانیه خود را چنان داری که اگر همه امتان محمد
 اقتدا بنویسند و اداری سیم آنکه با همه بندگان خداوند معامله چنان کنی که اگر ایشان با تو مش آن کنند پسندی چهارم آنکه
 حال خود را چنان داری که اگر ملک الموت در آن عالم آنرا از تو بستاند و اداری پنجم آنکه زبان خود را در دفع و غضبیت نگاه داری
 ششم آنکه شکم خود را از حرام و شبهت نگاه داری هفتم آنکه عمل خود را از زیاده و وسعت نگاه داری هشتم آنکه دین خود را از هوا و عبت
 نگاه داری اینست خصالی که جامعست حفظ حدود الله در معاملات و آنچه محتاج باشی بآن از علوم در معاملات بحکم
 کلام ربانی و نامه سبحانی که فرموده قاسطوا هل الذکر ان کنتم لاتعلمون از علمای دین پرورد و فقههای نام آور سوال کن تا
 از زمره جاهلان و از جمله غافلان نباشی تا چون عمل از سر علم بود و نورد و در تقوی کوش که اصل کار تقوی است و تا هر وقتی نباشد
 اعمال وی بنظر قبول نیاید قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین در مشارق می آرد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرویست
 راضی الله عنه فرموده یا با هر چه باورع باش تا عابدترین مردمان باشی و قانع باش تا شاگردترین مردمان باشی و دوست دار از
 برای مردمان آنچه دوست داری از برای نفس خود تا مؤمن باشی و نیکو کنی با همسایه خود تا مسلمان باشی پس نیک خواهی همه
 مسلمانان باید بود و حقوق همسایگان نگاه باید داشت تا مؤمن حقیقی باشی و مادرین کتاب حقوقی که مسلمانان را بر یکدیگر
 است بعضی را در فضول فرض کفایت یاد کردیم و بعضی را در فضول واجبات اسلام آنچه لایق بود کمال و تمام باقی را اینجا یاد
 کنیم بمناسبت بدانکه حق تعالی خلائق را در این آیت یاد کرده قوله تعالی و اعبدوا الله و لا تشربوا به شیئا و بالوالدین احسانا
 الآیه و آنرا چهار قسم گردانید چنانکه امام نجم الدین عمر شفی رح در ربیعین سلمانی خود آورده است و گفته بد آنکه چهل گروه اند که ازین
 را بر توحیست ده برتر از تو اند و ده برابر تو اند و ده فروتر تو اند و ده خلاف جنس و نوع تو اند اما آن ده که برتر تو اند سلاطین اند و سادات
 و علمای و مشایخ و استادان و پدران و مادران و احام و احوال و شوهران که ایشان را بر زنان حقست اما آن ده که برابر تو اند
 برادران و خواهران و دیگر خویشان و همسایگان و همراهان و ایمازان و دوستان و یاران و آشنایان و همسالان اینها را در
 قیامت از حقوق یکدیگر سوال کنند و ایشان در قیامت یکدیگر را شفاعت کنند اما آن ده گروه که فروتر تو اند رحمت تو اگر
 سلطانی کما قال النبی علیه السلام کلکم راجع و کلکم مسئول عن رعیتة و مقتدیان تو اگر امام ایشان فی قوله علیه
 السلام صل بالقوم صلوة اضعفهم وزن و فرزند تو قوله تعالی فوالنفسکم و اهلیکم نادا و غلام و کنیزک و شاکر تو

قوله علیه السلام الصلوة وما ملکت ایمانکم ویتیمان ودر ویتیمان قوله تعالی والیتامی والمساکین ووام داران تو
 قوله تعالی وان کان ذو عسرة فنظرة الی ملیسة الآية اما آن ده که از خلاص جنس و بیخ نواند جووانی ترسایان و معان
 و عهدیان اند و دراز گوشان که ایشان را آب و علف دهی و زیادت از قدر طاقت بار بر نهی و بی سبب نرنی و گاو و اناز یا دوت
 از طاقت کار نظر مائی و باگوسفند بوقت سسل کردن بی رحمی کنی و کار و در پیش وی نیز کنی و مرغان را بی رحم کنی و بر سرگان شفقت
 بجای آری در صحیح مسلمی آید بروایت شد ابون اوس رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود ان الله عزوجل کتب
 الاحسان علی کل شیء فاذا قتلتم فاحسنوا القتل واذ بحکم فاحسنوا الذبح و لیحد احدکم شفرته
 و لیروح ذبیحة یعنی بدستیکه خداوند تقدیر کرده است و فرض گردانیده است احسان را بر همه چیز پس چون بکشید نیکو کشید یعنی
 بشش کشید و بخواری کشید و چون ذبح کنید نیکو ذبح کنید و نیز کند یکی از شما سر بر خود را بر ما نهد ذبیحه خود را در مصابح و
 مشارقی می آرد که زنی فاجره بر سر چاهی رزم کرد و بموزه و چادر خود از چاه آب بر کشید و بدان سگ تشنه داد و دران راه بمرد
 خدای تعالی فرشتگان عذاب را فرمود که بازگردید که من ویرا برن رحم که بران سگ کرد و یا مزیدم و بر گران رحم کنید که رسول
 علیه السلام کوزه به پیلوداشتی تا گربه آب خوردی و حشرات زمین را که فی آزارنده است ویران کند و نیاز دار دعا لے را سوال
 کردند از تفسیر این آیت قوله تعالی ان الابرار لینی تعلیم لغنته ابرار کدام اند گفت البر من لا یتأذى منه الذینک مرد
 آنست که موری از وی نیاز دار این چهل گروه اند که ایشان را بر تو حق است باید که حد همه نگاهداری و حق همه را بجای آری
 که بزرگان گفته اند که انسان بحقیقت کسی است دانست کسی را مسلم است که زندگانی خود بداند یعنی با همه کس
 از دوست و دشمن معاش تواند کرد و حق همه را نگاه تواند داشت رباعی بسج دانی که شیر مردی حیست پد شیر مردمانه
 دانی کیست پد آنک بادوستان تواند بود پد و آنکه با دشمنان تواند است پد پس طریق معالده با همه چیز و با همه کس بیاید
 دانستند اما از حقوق آنچه در فصول کفایت و واجبات شریعت در نیامده است اینجا یاد کنیم و هر یک را بیان شان
 بیاریم انشاء الله تعالی الی ما را توفیق نگاه داشتن حدود و حقوق همه کس در کل معاملات از زانی دار

فصل هفتم در حقوق سلاطین

بدانکه طاعت امام و دعائی نیکو کردن بر پادشاه اسلام از عقاید اهل حق و مذہب سنت و جماعت است بقوله علیه السلام
 اوصیکم بتقوالله عزوجل والسمع والطاعة وان تامر علیکم عبد یعنی وصیت می کنم شما را بتقوی و نترس خداوند
 عزوجل و سمع و طاعت یعنی شنودن و فرمان داشتن و اگر چه امیری کند بر شما بنده یعنی از طاعت پادشاه اسلام بران
 مآیید و این حدیث در سنن ابوداؤد و صحیح ابوعیسی ترمذی است رحما الله بروایت عرابن ساریه و فرمان برداری امام
 در معروف مروست از برای آنکه در صحیحین می آید بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول صلی الله علیه وسلم که
 فرمود لا طاعة فی معصية الله انما الطاعة فی المعروف و پادشاه بشمشیر بیرون آمدن رواست و اگر چه جور
 گفته باشد چنانکه در کتب فقهی آمده است که نشاید او را دعای بد کردن بلکه دعای نیکو باید کرد و حکایت در تذکرة الاولیاء

مے آرد که فضیل عیاض گفت اگر دایم یک دعای من با جابت خواهد رسید من آن دعا در حق بادشاه کنم زیرا که اگر خود را دعای من کی را خواسته باشم و چون بادشاه را دعای من خلق جهانی را خواسته باشم و بادشاه نیر باید که در عدل گوشه شود و احسان و شفقت بر رعایانگه دارد و دست تغلب و تجاوز ظالمان از سر مظلومان کوتاه دارد که رعیت چون گو سفند است و شاه چون شبان و ظالمان بر مثال گرگان شکر گراز گرگ جیفی رود بر سر مے که را غیر جو بیان بود و ظلمه و ازان بهت گروه که فدای قیامت در سایه عرش پروردگار خواهند بود یکی بادشاهان عادل باشند چنانکه در حدیث آمده است قطع

| | | | |
|-------------------------------|-----------------------------------|------------------------------|---------------------------------|
| بدانکه هفت گوه اندر سایه حق | بجگم نصیب کسی نماند عادل | دویم جوان نگو عتقاد با پیرین | دگر دیار موافق بکار دین بیکدل |
| دگر کسی که نماز فریضه بگذارد | دش بوقت نماز گزوفی مایل | دگر کسی که بگذرد نالگردد چون | دگر یار در او با هر سوی مهر گسل |
| دگر کسی که زکوة دهد بکسب بینی | بدان مشابه با باشد خلق از ان غافل | در روضه ائمه اهل بیت | در روضه ائمه اهل بیت |

مسجد جامع هرات بوده است روزی با کوبه سی هزار مرد بدو ایرو باغی بگذشت سلطان نظر که در سختی انار دید که سر از باغ بیرون آورده چون کرمان سر تواضع فروداشته بود سلطان شمر دو دوازده انار بود در وقت مراجعت نظر که انارها بر قرار دیده چنانکه لشکر سی هزار مرد بران گذر کرده بودند که هیچکس از زهره آن نبود که یک انار از ان باز کند فی الحال از اسب فرود آمد و خدای تعالی را سجده شکر کرد و فروداشته اناری مثل چو کند و لشکر بر کشد از بیخ درختان انار و وحی تعالی در کلام مجید خود بمبدل و احسان فرموده است قوله تعالی ان الله یا مبر بالعدل والاحسان الایه الله تفسیر را درین آیه اقاویل بسیار است اینچا چند قول یاد کنیم قول اول امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید بداد مظلومان دادن عدل است و مرد محرومان بر آوردن احسان قول دوم شاه مفسران عبدالقادر بن عباس رضی الله عنهما میگوید بد عدل توحید است و احسان عفو کردن از گنا هر گنان قول سیم محمد بن کعب القرظی میگوید بد عدل دعا است و احسان مخاصمی آنکه هر چه شب بدست دعا استانی روز بدست سخا بدی قول چهارم سفیان عینی میگوید عدل آنست که ظاهر و باطن خود را برابر داری و احسان آنکه باطن توبه از ظواهر توبه بود قول پنجم آنست که چنان باشی در معامله با مردمان که آزادت بنده کند و بنده ات آزادی کند تا بعدل و احسان عمل کرده باشی قول ششم عدل آنست که هیچکس را در ترس بدی خود نداری و احسان آنکه هیچکس را در انتظار نیکویی خود نداری و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که عدل یک ساعت بادشاه بهتر است از عبادت شصت سال از رعیت و بروایت دیگر هفتاد سال آمده است استاد بزرگوار این ضعیف سلمه الله این حدیث را تاویل میکردند و میفرمودند که اگر بمش علی شصت سال مردم بازار را معروف کنند و گویند در وقت نماز جمعه درهای دوکانها در بندید و جمعه حاضر شوید هنوز بسیار از مردمان نخواهند شنود اما اگر بادشاه حکم کند که در وقت نماز جمعه کسی در دوکان نکشاید و همه جمعه حاضر شوند غالب آنست که در جمعه شهر یک کس نتواند که در دوکان بکشاید پس ثابت شد که عدل یک ساعت بادشاه بهتر است از عبادت شصت سال رعیت حکایت در جامع الحکایات می آرد که در زمان سلطان سخر خاصنی انار الله بر هانه جوانی شتر می داشت که بان شتر قوت خود و پیر مادر خود کسب کردی یکی از سرنگان سلطان آن شتر ویرا با و لاغ گرفت و آن شتر هلاک شد و از دست و سه بیرون رفت روزی سلطان از شکار بازمی آمد مادر آن جوان بر سر راه آمد و آن سرهلی بود که عمر سلطان بران بود چون سلطان

برسید آن ضعیفه فریاد برآورد که ای سلطان بر ما ظلمی رفته داد من اینجا میدی یا بر سر بلطراط جنگ در دامن تو نرم و داد خود طلب دارم سلطان چون این سخن بشنید فی الحال پیاده گشت و بآباد بایستاد پیش آن ضعیفه و گریان شد و گفت بر تو چه ظلم رفته است گوی تا داد تو اینجا دهم که مرا گل عتاب و عذاب روز قیامت نیست ضعیفه قصه حال عرض کرد و سلطان گفت ای ضعیفه اگر یک قطار از اشتراک خاصه خود بتو دهم خوشنود و راضی میگرددی و مرا اجل میکنی گفت میگویم سلطان بفرمود تا یک قطار اشتراک خاصه با بارها بوی دادند آنگاه گفت ای ضعیفه شرط کردی که در قیامت با سخر خصوصت سخنم گفتی که در مومنان لایران حال گواه گرفت و از آنجا در گذشت پس بادشاه باید که عدل کند و بر رعیت بشفقت باشد و از عقوبات آخرت یاد کند و در حکم با اهل خود و با رعیت کار بعدل کند تا با حضرت از جمله فایران باشد در صحیح مسلم می آید بروایت عبداللہ بن عمر

از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ان المقسطین عند الله علی مناب من نور عن یمین الرحمن و کلنا ید ید یمین الذین یعدلون فی حکمهم و اهلهم و ما و لوا یمینی بدرستیکه عادلان بر منبر یا باشد از نور از زمین سخن آن کسان که

عدل کرده باشند در حکم خود و اهل خود آنچه بران والی و فرمان ده شده اند در شرح لمعات می آرد که هذا من منشاها لحدیث امانیه و نفوض کیفیتہ الی الله حکایت در کیمیای آرد که عمر عبدالعزیز یک از خلفا بوده است روزی بعد از نماز پیشین نکیه کرده بود پس روی از در آمد گفت یا امیر المؤمنین نکیه کرده این زمان اگر داد خواهی برو انتظار کش در قیامت چه جواب گویی گفت راست میگوئی برخواست و از خانه بیرون آمد فرود آمد کئی ملک سلیمان سبری در تو نکلن هر که کند او ببرد و بداند که هیچ چیز برین درگاه زشت تر از ظلم نیست چنانکه در صحیح مسلم می آید بروایت ابوذر غفاری رضی الله عنه

از رسول صلی الله علیه و سلم از الله تعالی که فرمود یا عبادی قد حرمت الظلم علی نفسی و جعلت ربیبکم محرما فلا تظالموا یعنی ای بندگان من بدرستی و راستی که من که خداوندم حرام کردم ظلم را بر ذات خود یعنی پاک است ذات من از ظلم کردن و ظلم را میان شما حرام گردانیدم پس باید که باید که بظلم نگذرد و صحیحین می آید بروایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود انظلمه ظلمات یوم القیمة یعنی ظلم ظلمات و تاریکیها خواهد بود در روز قیامت و نیز در حدیث دیگر فرمود که دو گناه است که مرد از دنیا نرود تا شومی آن بوی نرسد یکی ظلم کردن بر بنده گان خداوند و یکی عاق شدن در پدر و مادر و این حدیث در فضل حق پدر و مادر یاد کرده شد و بدانکه دولت ظلم با اندامی باشد و بادشاهی بر کفر و فرار میگوید دو بظلم قرار میگیرد و کما قال النبی علیه السلام الملک بیقی مع الکفر و لا بیقی مع الظلم و کافر عادل را ترجیح است بر مؤمن ظالم زیرا که او ظلم بر نفس خود کرد که کافر شد اما چون عادل باشد خلق این جهان از وی آسوده اند اما ظالم که دعوی اسلام میکند و حال آنکه جهانی از آتش ظلم وی در سوختن است و او از ان باک ندارد و پشیمان نمی شود و بد داشت آن نیست در دل وی نیست که میگوید که او مسلمان است فرود می نویسد فتوی که او مسلمان است بیار تا بنویسیم که او مسلمان نیست

پس باین اعتبار کافر عادل را مرتبه بود بر مسلمان ظالم در صحیحین می آید بروایت ابو موسی رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود ان الله لیملی للظالم فاذا اخذ له لوفیقلته ثم قرا و کذ الک اخذ سبک اذا اخذ علی لقری و هی ظالمه ان اخذ له البیر شد ید یعنی بدرستیکه خداوند تعالی مهلت دهد و در در گذاردندت را بظالم اما چون بگیرد او را

مخت گیر و چنانکه نه او تواند که از گرفتن حق بچید و نه کس او را خلاص تواند پس رسول علیه السلام این آیت بر خواند قوله تعالی
 وکن الیک اخذ دینک اذی اخذ القری الایه و در حدیث آمده است که هر کس بر سر ده قن حکومت کرده باشد او را بنده کرده
 بعصمت آنند اگر عدل کرده باشد رستگار گردد و اگر ظلم کرده باشد گرفتار آید و در حدیث دیگر بر دوس آمده و در حدیث دیگر بر
 سر یک کس پس هر کس بر بندگان خداوند تعالی ظلم میکند بحقیقت آن ظلم در حق خود میکند لان وبال ظلمه عاد علیه
 که شومی و سزای ظلم وی در دنیا و آخرت هم بدو باز میگردد حکایتی ظریف
 مستندی بود در قضای و مومنان از بستاند در پیش وقت نان بر در و از آن شهر خفت
 بهر آن سکین نان بر سر کرد اگر آنجا رسیدند از شکار نان بدیشان و در پیش آن زمان
 ظالمی یک روز با و سقیر کرد هر که چندی پس افتاد خود بهر که بد کردا س بر او دید بد
 هر سه فرزندان آن ظالم سو او بهر که بد کردا س بر او دید بد

الهی حاکم عهد و زمان ما را بداد و عدل و انصاف و رحمت پروری و ممدت گسری آراستند و در نعمت امن و امان را
 بر اهل ایمان باقی و پاینده دار بحق محمد و آل که اجمعین

فصل هشتم در حق آل رسول صلی الله علیه و سلم

بدانکه آل رسول علیه السلام یعنی اولاد علی و فاطمه را رضی الله عنهما حقوق سنت بر عالمان و اشرف همه خلائق ایشانند و تعظیم
 و توقیر ایشان از فریض و از واجبات اسلام است و رسول علیه السلام بنگاد داشت حق ایشان وصیت کرد و فرمود
 و این حدیث در صحیح مسلم است بروایت زید بن ارقم رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود اما بعد الا ایها الناس

فانما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب و انما تارک فیکم ثقلین اولهما کتاب الله فیه النور
 و الهدی فخذن و اب کتاب الله و استمسکوا به و اهل بیتی اذ کریم الله فی اهل بیتی اذ کریم الله فی اهل بیتی
 اذ کریم الله فی اهل بیتی یعنی ای مردمان این است و جز این نیست که من آدمی ام همچو شما زود باشد که بسیار بد من
 رسول پروردگار من یعنی زود باشد که ملک الموت بیاید بقضای روح من و من او را اجابت کنم یعنی از دنیا بروم و من
 ترک نمیکنم در میان شما و متاع شریف و گرانمایه را اول کتاب خدای تعالی که در وی نور هدایت بگماید کتاب خدای را
 و چنگ در وی زنی یعنی تسک بقرآن کنید و احکام قرآن را بقبول پیش آید و دوم اهل بیت و اولاد خود را میگردد از نگاه
 سه بار فرمود اذ کریم الله فی اهل بیتی ای التقوا الله یعنی تبرسید از خداوند در حق آل من و حق حرمت آل من بجای
 آرید و تعظیم ایشان بواجبی بدارید معنی آنست و الله اعلم که چون من بروم از میان شما و کتاب خداوند در میان شما باشد
 خدای را فراموش نکنید و سنتهای مرا نگاهدارید و در حدیث دیگر فرمود ان تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
 و عطف کرد و عترتی را بر کتاب الله و میان معطوف و معطوف علیه مناسبت شرط است یعنی باید که آل و عترت رسول علیه السلام
 زندگانی بر مقتضای قرآن کنند و همه قول و فعل ایشان موافق قرآن باشد تا امت اقتدایه ایشان کنند و در صلاحت نیفتند
 حکایت در تذکره الاولیای آمد و عبد الله بن مبارک رضی الله عنه روزی باو که تمام از شاگردان و اصحاب می راند

بانی

با تامل بسیار سید زاده او را بدین حال دیدی گفت ای هند و بچه تو باین محل میروی نزا این عزیز می از کجا رسید و من آکل رسول و روز تا شب درفش و سوزن می زخم تا در می حاصل میکنم مرا این خواری از کجا خاست عبد الله گفت از آنجا که از پدر تو میرفته ماند و از پدر من میرائی من میراث پدر تو برگزیده و تو میراث پدر من چون شب در آمد عبد الله رسول علیه السلام را در خواب دید با وی عتاب کرد و گفت اگر تو زندگانی خود نیکو کردی وی ترا این سخن توانستی گفت پس آکل رسول صلی الله علیه و سلم باید که مستایع ستمهای رسول علیه السلام باشد و عامه مسلمانان تعظیم ایشان بر خود لازم شمارند و حرمت ایشان بواجبی بدانند که رسول علیه السلام فرموده است اگر مو اولادی الصالحون لله و الطالحون لی یعنی گرامی دارید فرزندان مرا اینگان را از برای رضای خدای و بدان را از برای روح من قطعه سادات نوزدین اعیان عالمه انذره از حرمت محمد و از عزت علی بن ابی طالب

| | | |
|--------------------------------|--------------------------------|----------------------------|
| گر خوه از ایشان صادر شو و مریخ | توان شکست عزت ایشان بجای بی | فردا طعام معده دوزخ بود کس |
| کامروز از محبت شان نیست محنتی | از بهر آنکه سید کونین گفته است | الصالحون لله و الطالحون لی |

حکایت نقل است که یکی از بزرگان را در حشر کی نارسیده بود روزی در آمد دید که آن نارسیده لعنتان نهاده بود آنچه نمانده رسم ایشان می باشد و آتش در تنور میرفت آن بزرگ دین آنها را برداشت تا در تنور افکند آن دختر که فریاد بر آورد که ای پدر آن یکی را در تنور نیگسنی که سیدست پدر التقات نمود و همه را در تنور افکند چون شب در آمد رسول خدا را بنجاب دید که در غضب شده بود و با وی عتاب کرد که چرا چنان کردی که آن بی حرمتی بود از تو به نسبت باک من پس ای برادر اولاد رسول علیه السلام را عزیز دار و حرمت ایشان بر خود فرض شمار تا در قیامت بشفاعت رسول علیه السلام برسی الی بحرمت مصطفی صلی الله علیه و سلم و اولاد او ما را بشفاعت مصطفی برسان

فصل نهم در حقوق مشایخ و علما و نگاه داشتن ادب ایشان

و رعایت حرمت ایشان از فریض و واجبات شریعت است و مردی چون از خواب غفلت بیدار شود و دست طلب گریست همتش گیرد بی مرشد راه با خزر رسد و اگر رسد نوزندهد و مشایخ گفته اند هر که پیر نیست پیر او شیطان است پس عزیز من اگر خوابی که از نکال برسی و با فضال برسی صحبت صاحب ولقی اختیار کن که نظره بی صحبت صدق در نشود و مدهوشی

| | | | |
|---------------------------|---------------------------|--------------------------------|-----------------------------|
| زمن جان پداین پند پذیر | بر دفترک صاحب ولقی گیر | که قطره ناصرف را در نیاید | نه کردد گوهر روشن نتابد |
| که سنگ از زمین لعنت یا تو | چنان طلشش و از پرورش لوت | اساس کار وقتی حکم اقتاد | که موسی را حضرت میگردانستاد |
| چو گن نیست رفتن بید لیل | باید مصطفی امر را جبر نیل | در شرایع الاسلام می آرود کسیری | و پیشوای کسی را شاید که |

از علم ظاهر نصیب تمام دارد و بدیانت و امانت مشهور بود و بشخصت مسلمانان معروف بود و بره حق دانا و بسینا و فتوح و آفات راه او را روشن و احوال و اعمال وی مقوی اقوال وی بود و راه از شیخ محقق معتبر گفته بود چون شیخ چینی باید دست در قترک دولت وی زند و خویشین را بد و بکی تسلیم کند و خالفت وی هیچ وجه را نداد و اشارت او بقدر طاقت و امکان پاس دارد تا اگر او اشارت کند بچیزی که عقل مرید قوت ادراک آن ندارد یا خلاف ظاهر شرع میباشد

بران انکار و اعتراض نمکند و درین معنی قصه موسی و خضر علیهما السلام در پیش خاطر آورد چه شکستن کشتی و جوان بے گناه کشتن در علم موسی کژی نبود و در علم خضر راست بود و اعتراض وانکار موسی علیه السلام سبب مفارقت او گشت از رحمت خضر و اگر انکار پیش نیامدی پس عجایب و غرایب بدیدی و سالک باید که بیخ کار که بیخ رونق و فن را از ان چاره نیست پیش گیرد یعنی کم خوردن و کم گفتن و از صحبت خلق حذر کردن و کلمه لا اله الا الله وایم گفتن و با این معنی مخالفت هوا و شهوت و تجارت با شیطان مردانه میان در بند و همه حرکات و سکناات خود بمیزان شرع بر سنجیدن مبدل نشیند و نتایج حسام لا اله الا الله در قبضت به جلوت گیرد و هر خاطر که نه حق باشد از در دل باز گرداند و باندرون دل راه ندهد تا دارالملک دل سلطان دل توحید را مسلم شود و فتنه دل یکتا کند و از تفرقه و خاطرهای پرانگنده خود را باز بماند و این وقتی تواند کرد که حق سبحانه و تعالی در علم قدیم خویش و در سبق تفضل خویشتن ویرا سعادت نهاده باشد هر آئینه توفیق لاریق وی گرداند و جهد را مرکب وی کند و هدایت را دلیل وی سازد تا از هدایت معرفت پیدا آید و از معرفت علم پیدا آید و از علم قول شهادت پیدا آید و از قول شهادت محبت پیدا آید و از محبت عمل پیدا آید و از عمل تقوی پیدا آید و از تقوی تقوی پیدا آید و از تقوی تسلیم پیدا آید و از تسلیم زهد پیدا آید و از زهد قناعت پیدا آید و از قناعت حیا و حیا طیبه پیدا آید و از حیا طیبه شکر پیدا آید و از شکر احسان پیدا آید و از احسان نوبت شوق پیدا آید و از نوبت شوق نا محبت پیدا آید و از نا محبت سوز دل پیدا آید و از سوز دل سخیابی و عشق پیدا آید و از سخیابی و عشق نقصان تن پیدا آید و از نقصان تن قرب پیدا آید و از قرب وقت پیدا آید و از وقت وجد پیدا آید و از وجد فرح پیدا آید و از فرح رضا پیدا آید و از رضا بقا پیدا آید و از بقا مشاهده پیدا آید و از مشاهده عجز پیدا آید و از عجز حیرت پیدا آید و از حیرت فراتر از هیست الا هم حیرت سلطان العارفین شیخ ابوزید بسطامی قدس سره از اینجا گفت الهی نزد حق تعالی تحصیل شعر ای جهان و عقل و جان حیران تو بودی گوئی و دلهاد نرم چو گان تو پس مرید باید که خلاف پیر بسج وجه جایز نشمرد و اشارت وی بقدر امکان پاس دارد که اگر خلاف کند نقصان کاروی باشد و عشرات ساجی سے آر که وقتی مریدی از پیش پیر خود بیازار رفت تا طعامی بسیار در مزید زیادت از آنچه پیر گفته بود بخورد از قضای آسمان آب بر زمین رانده بود دوستی برسد مرید به پیرین وی التفات نمود و پایش بلغزید و بیفتاد و با آب و خاک یکی شد آتش بلائیش از سر در گذشت و آن دوست توانستی که بمحبت دست پیش کردی نکرد و چون با دازا بخادر گذشت مرید باز آمد و صورت حال باز گفت شیخ فرمود که ای رویش همین واقعه ترا بسنده است در اخر از خلق و دنیا که از دنیا باری نگیری که نزد دست بگیرد و از خلق یاری نگیری که ترا دست بگیرد تا خلاص و نجات و سعادت یابی مثنوی

| | | |
|---|---------------------------|---|
| دست بگیرد تا خلاص و نجات و سعادت یابی مثنوی | گر تو با خلق آشنا گردی | پیش گرد کسی چسب را گردی |
| بود نزد حارت صوفی | بیخ عیبی تبرز معرفتی | مرید را باید که سر همش بگویند و زوینا بد بر پاس |
| قومی بخمال در عز و رفقا دند | واند طلب حور و قصه اقا | معلوم شود چو زهای بواند |
| و نیز باید که کار بحق گذارد و دل بوی سپارد و بر دل نشیند و هر چه حیرت بود در گذارد و حکایت در تذکرة الاولیای وارد که شیخ جنید بغدادی رح گفت وقتی دل خودم کردم و باز نمی یافتم کفتم الهی دل من بمن رد کن یا قفی آواز داد که ای جنید مادل تو زنگا داشته ای نه از تو با ما باشی تو دل خود باز میطلبی تا با غیر ما باشی ای برادر هر دل را بحقیقت دل توان گفت با سخی | نگوی تو دور و در افتا دند | |

| | | | |
|----------------------------|---------------------------|----------------------------|-----------------------------|
| دل آئینه است هر صفا که درو | وز نور تجلیات حق آگاه است | دل آئینه است هر صفا که درو | وز گفتن لا اله الا الله است |
|----------------------------|---------------------------|----------------------------|-----------------------------|

اما حقوق علما و حفظ حرمت ایشان و فضیلت علم و علما در قسم پنجم که در علوم است و قسم آخر این کتاب بیاید انشاء الله تعالی الهی آئینه دل ما را بنور ذکر خود روشن دارد و از هر چه سبب زینخ دل است ما را از آن نگاهدارد

فصل دهم در حق استاد و حفظ حرمت باوی

در تعلیم المتعلم می آرد که نفع نیابد منتعلم از علم مگر تعظیم علم و اهل علم و تعظیم استاد و توقیر وی و گفته اند حرمت بهترین است از عفت بدلیل آنکه آدمی بگردن معصیت کافر نشود اما تبرک حرمت کافر گردد و شاه مردان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه میگوید من بنده کسی ام که مرا یک حرف از علم آموخته و سزا است که شاگرد از برای هر حرفی هزار درهم بیدیه با استاد خود بردم یعنی بسبیل مروت اگر تواند زیرا که حق معلم احق حقوق است چنانکه امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید درین معنی شعر سرایت حق الملتحق حق المعلمه اوجه حفظ اعلی کل مسلمه لقد حق ان یهدی الیه کرامته لتعظیم حرف واحد الف دهم در کتاب زاد الاخرت امام غزالی رح می آرد که اوب متعلم با معلم یعنی شاگرد با استاد است که بسلام ابتدا کند و در پیش و سه سخن کمتر گوید و سخن نگویید مسئله پیر است تا نخست دستوری نخواهد و چون جواب دهد اعتراض نکند و نگوید که چون و چسرا و فلان کس بخلاف این گفته و نگوید که خلاف صواب ترست در پیش وی باینچکس را زنگوید و چشم در پیش دارد اگر استاد با وی سخن گوید چشم بردی دارد و هر جانب ننگرد و بجز حرمت نشیند چنانکه در نمازی نشیند و چون استاد املا ت گرفت پرسیدن و خواندن باقی کند و چون بر پایی خاصت سخن قطع کند و با وی بهم بر پایی خیزد و در راه سوال نکند تا بجا نرسد و اگر از وی چیزی میند که او را نیکو نیاید اعتقاد بد نکند و بداند که وی بهتر داند و آنرا نزد وی و جوی باشد که علم شاگرد بدان نرسیده باشد و از قصه موسی و خضر یاد کند و الله اعلم و نیز باید که استاد را بن و مال خدمت کند و با وجود وی جواب مسئله نگوید اگر چه صواب گوید هم خطاب و قطع جواب مسئله کردن بحضرت استاد اگر چه عین صواب است هم خطابا باشد زردی شرح سوالی که جواب گوید به پیش آب نیم کنی روا باشد پس باید که حرمت استاد بواجبی بدرود حق وی نگاهدارد و از استاد خود و سلمه الله سماع دارم که گفت در خدمت استاد خود مولانا حسام الدین عبده علیه الرحمه والرضوان بودم روز جمعه آب وضو خواست حاضر کردم آن بزرگ دین وضوی ساخت و من آب بردم دست وی میبرددم در وضوی که پای خود می شست قبضه آب از غسل پای وی بگیرم و در روی و محاسن خود مالیدم دیدم که رنگ وی با فرخندت و لب بدعا جبیند و خیر دنیا و آخرت از برای من از ضاهه نذیر است هر چه یافتم از اینجا یافتم تا این همه دولت و سعادت مراد است داد تا بدانی که خدمت استاد و خوشنود داشتن وی سبب سعادت و دجهایی میگرداند لای ما را توفیق نگاهداشتن حق استادان ارزانی دارد

براستادان ما رحمت فرمائی بجزمت محمد وآله اجمعین

فصل یازدهم در حقوق همصحبتان و ادب صحبت با ایشان

بلکه اهل صحبت هر کس نباشند و هر کس صحبت را نشاید و اهل صحبت عزیزند و رسول علیه السلام فرمود که هر دو برین یا فرود نوازند
 پس بنگرد که صحبت با که میدارد در در و رضا خلد میگوید که حکما گفته اند سطا یعنی اند که ایشان اهل صحبت اند و صحبت با ایشان اشتن
 روح پرورد دست یکی آنکه از علم و مستقیدی دویم آنکه بدعای او محتاجی سیم آنکه بعطای او امیدواری قطعه هر که از علم و دعا و
 مال او بی بهره مند و عاقلان گویند و صلش محض جان پرورد دست و وانکه در دنیا و دین با او ندماری احتیاج به دوستی با او بکفایت
 عمر ضایع کرد دست و در شرایع الاسلام می آرد که شرایط صحبت بسیار است و کسی که همه صفات در وی مجتمع بود خود نتواند یافت
 اما از پنج خصلت ناگزیر است اول عقل که در وی نادان نگر سینتن گناه است و از او دور بودن طاعت است و دوم خوی نیکو
 که بد خوی همیشه از خود بر جوهر بود و دیگری از وی چون آساید سیم آنکه فاسق نباشد که هر کس از خدا می ترسد از شریک این میتوان
 بود چهارم آنکه در فرغ زن نبود که صحبت در فرغ زن چون سراب است همه غرور در غرور در راز نزدیک نماید و نزدیک را دور
 پنجم آنکه نخیل نباشد که نخیل وقتی که بدو محتاج شوی ترا فرود گذارد اما اگر صحبت کسی مبتلا شوی که اهل صحبت نباشد باید که صبر
 کنی تا وقت کشایش آید چه انصاف نباشد که اولاً بسبب بد خوی رد کنی و تو بد خوی باشی پس چاره جز صبر نبود و اگر چه
 صحبت وی عذاب است رباعی ما را بهشت صحبت یاران بهم دست و دیدار یاران نامتناسب چه نیم است و بهرم که در
 حضور غریزی بر آوری و در یاب کز حیات جهان حاصل آن دم است و بزرگان گفته اند مردمان سه گروه اند قومی چون
 غذایند که از ان گزینست و قومی چون دار و که گاهی بدان احتیاج افتد و بعضی چون درد اند که کس را بدان حاجت نباشد
 ولیکن بدان مبتلا شوند و چون مبتلا شوند جز صبر و مدارات سود ندارد رباعی از آدمی بی بجائی از زود به موی که از وقت بگانی
 از زود به آدمی بود که از صحبت او بی نادیدن او ملک جهانی از زود و چون اهل صحبت یافت شد آدابش آنست که اولاً
 حرمت داری و چشمش تعظیم در وی نگری و او را بن و مال بر حقوق خود تقدیم کنی از راه حرمت و عیب او بخونی و عیب او
 نگوئی بلکه از عیب او خود را غافل کنی و چون سخن گوید سخن او رد کنی و بخصوصیت پیش نیائی و در شکست حال او نگوئی و
 راز او با هیچکس در میان نبری اگر چه با او چشم باشی و اگر کسی اولاد گوید در دشمنی و هر سخن که از ان بخواد بچیده در روی او
 نگوئی مگر کاری کند که امر معروف و واجب آید که آن زمان بیاید گفتن ولیکن باید که در نهان نصیحت کنی و بدو گمان بد نسوزی
 و آنچه از وی در وجود آید بر سو و فراموشی عمل کنی و آنرا از خود غدر خواهی که تصوف غدر خلق دیدست نه پرده مردم دیدن
 راه مردان آنست که انصاف از خود بدهند و طلب انصاف نکنند شاعر در راه قلندر کسی آمد حسبت و کال انصاف از خود بداد
 انصاف نجست و بادوستان او دوستی کنی و از دشمنان او بر سبزی فر و اندر زمانه بادو گسست دوستی مباد و بادوستان
 دشمن بادوستان دوست و دو بیج بار بردل بیج یازنی و با او تواضع باشی و چون در راه بدوری سپری که از کجائی آئی
 و بکجا میروی باشد که در میان نتواند بنهد و بدو فرغ گفتن محتاج نشود و بر در ان آید و امثال این بسیار است که همه را
 نگاه باید داشت و الله اعلم پس اگر اهل صحبت یابی صحبتش را غنیمت دار و اگر نیابی بر تو باد که خود را از خلق نهان داری
 و زبان از بیبده گفتن نگاه داری تا سلامت یابی حکایت در منزهة النواظر می آرد که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما با مردمان
 کم نشستی و بیشتر در گورستانها گشتی و هرگز بی مصحف قرآن نبودی و میخواندی و او را گفتند یابن عمر چرا این سه چیز اختیار

کردی گفت زیرا که او عظمی نیست از گور و اعظرتو در گور می نگریم میدانم که ایجای می باید بودن و امانی نیست بهتر از کتاب خدای تعالی و هیچ مونسى نیست بهتر از تنهائی که هر برونس که باشد جز حق حجاب مرد باشد فالوجهة خیر منه حکایت یکے راهبی را دید بر کوهی از خلق غلت گرفته او را گفت تو راهبی گفت نه بلکه من سگبانم گفت چگونه گفت این نفس من چون سگ گزنده است او را از میان مردمان بیرون آوردم تا کسی با از وی زیانی نرسد الهی ما را از زیان رسیدن و زیان رساندن نگاهدار

فصل دوازدهم در حقوق همسایگان و نگاهداشتن آن

بدانکه حق همسایه با حق پدر و مادر برابر است که رسول علیه السلام فرمود که حرمت همسایه بر همسایه همچون حرمت مادر است بروی و همیشه جبرئیل وصیت میکرد مرا بر نگاهداشتن حق همسایه تا گمان بر دم که همسایه از همسایه میراث برد در صحیح بخاری می آید بروایت ابوهریره و ابوشیخه خراعی رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود والله لا یؤمن بالله ولا یؤمن بایو من قبل من یار رسول الله قال الذی لا یؤمن بحاسره یلوایقه یعنی سه بار رسول علیه السلام فرمود که گویند بخدا که ایمان ندارد گفتند که یا رسول الله گفت آن کسی که ایمان نباشد همسایه وی از بدی وی و در حدیث دیگر می آید که همسایگان سه اند همسایه است که او را سه حق است و همسایه است که او را دو حق است و همسایه است که او را یک حق است آما آن همسایه که او را سه حق است همسایه است که او را هم حق همسایگی باشد و هم قرابتی و هم حق مسلمانی و آنکه او را دو حق است همسایه مسلمان است و آنکه او را یک حق است همسایه است که او از دین بیگانه است در زاد و المقومین می آرد که رسول علیه السلام فرمود همسایه را بر همسایه ده حق است اول آنکه چون وام خواهد او را وام دهی و دیگر آنکه چون ترا بخانه خود خواند بهمانی بروی سیم آنکه اگر بیمار شود او را پرستی و شفقت کنی چهارم آنکه اگر بکاری از تو یاری خواهد یاری کنی پنجم آنکه اگر مصیبتی رسد او را پرستی ششم آنکه اگر شادی و تهنیتش رسد تهنیت کنی ویرا هفتم آنکه اگر بمیرد و جنازی وی حاضر نشوی و بدین می مشغول گردی هشتم آنکه اگر غایب بود پاسبان خانه وی باشی نهم آنکه اگر برنجی رسد بر تو از وی تحمل کنی و با او بخصوصت بیرون نیاسی حکایت در تذکره الاولیای می آرد که مالک دینار را در حقیقت علیه همسایه بود چه و مالک صومعه داشت و در آن صومعه مخزانی بسوی خانه آن جهود بود چون جهود آن بدانست بسبب کینه که جهود با مسلمان بود در خانه خود برابر صومعه و محراب مالک برای خود همز سر ساخت چنانکه بوئی بد بسوی محراب مالک آمدی مالک چیزی بهنادی تا هر چه بیرون آمدی در آنجا رفتی و آنرا بیرون انداختی و بوی خوش سوختی تا در آنجا نماز توانستی گذارد جهود معلوم کرد که مالک در بیخ نیست از آن و بیخ نمیگوید مدتی برآمد جهود در آن محل و بی محراب آمد روزی با وی گفت ای مالک ترا چه برین میدارد که این بیخ میکشے و محل میکشے گفت زیرا که در دین ما آنست که بیخ همسایه بیاید کشید و با او خصوصت نباید کرد که رسول ما علیه السلام چنین فرموده است جهود تا بل کرد گفت ناین غایت بر من دینی از دین اسلام دشمن تر نبود اکنون بیخ دین بر من از دین اسلام دوست تر نیست و بیخه که در وی سخن بدین خوبی و بیشتر دینی بود این دین جز حق نبود ای مالک کلمه عرصه کن تا مسلمان بشوم مالک کلمه بروی عرصه کرد و جهود مسلمان شد چون حق همسایه نگاهداشتن برکت آن بیگانه آشنا شد غریز من زندگانی چنان کن که همسایگان از تو

خوشنود و راضی باشد تا این معنی سبب مرزش تو کرد که رسول علیه السلام فرمود من مات ولد جیران ثلثه کلهم راضون عنه غفرله یعنی هر کس بمیرد و مراد از سبب سبب بود که از وی راضی باشد آفریده شود گناهان وی حکایت نقل است که مردی نزد یک رسول علیه السلام آمد و از همسایه خود شکایت کرد رسول علیه السلام فرمود گفت اذک عنه واصبر علی اذاه کفی بالموت موقا یعنی رنج خود از وی بردار رنج او یکش و صبر کن بر ایذای وی که مرگ بسنده است میان شما جدا کننده پس چون مرگ در پیش است که از سبب او دلها مخرج و جگرها ریش است گرای آن کند که بفرض دنیای با همسایگان و مسلمانان خصوصت نمائی در وقت آمدن بدینا تو گریان بودی و دیگران خندان زندگانی چنان کن که در وقت رفتن تو خندان باشی و دیگران گریان قطعه یاد داری که وقت آمدت به هم خندان بگردند و تو گریان به آن چنان زنی که وقت رفتن تو به هم گریان بوند و تو خندان به آنه ما را توفیق نگاهداشتن حق همسایگان و سایر مسلمانان کرامت فرمائی از زلی دارینک و در کم

فصل سیزدهم در حق خدام و طریق معامله با ایشان

بدانکه خادمان را بر خردمان حقیقت است که آنرا نگاه باید داشت زیرا که در قیامت از حقوق ایشان خواهند پرسید و از هر چه سوال کردی بود فرو نخواهند گذاشت قول تعالی وقفوه همراهم مستعولون پس یاد کن از موقف سوال و حساب چنان زنی که آنجا در نمائی از جواب و از عهده بیرون توانی آمدن که دشوار بود آنجا که گرفتار شدن و نیز رسول علیه السلام فرموده است که هر یک از شما بمنزله شتابانید و هر یک از شما پرسیده شوید و سوال کرده شوید از رعیت خود پس چنان باش که بر بی نه چنان باش که بر بند در کتب حدیث می آید مردی از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود خدنگاران شما برادران شما اند همان خواریند ایشان را که خود خرید و همان پوشانید ایشان را که خود پوشید یعنی همچنانکه خود را کسند و بر بند نمیکند از ایشان نیز اندیز گذارید و ایشان را عذاب مکنید و کاری که قوت ایشان و طاقت ایشان باشد ایشان را فرمای یعنی ایشان نیز بنده و آفریده خداوند و آدمی اند همچو تو هر چه بر خود نپسندی بر ایشان پسند و بعلت آنکه ایشان مطیع و سخر توانند نظیر حقارت بدیشان نظر کن که شاید که او دوست خداوند باشد و او نزد خداوند عزیزتر از تو باشد و نیز نمیدانی که حتم غم تو بر چه خواهد بود و از آن او بر چه ای بسا برده خوار و زار در دنیا که در آخرت از مولا عزیزتر خواهد بود مال فانی و جاه عاریتی چه نماندی بسبب عالی چه فخر کنی که در آن روز فخر تقوی و ایمان و عمل صالح خواهد بود قول تعالی فلا انساب بینهم يومئذ ولا یتساءلون و آن روز نه پرسند که پدر تو کیست بلکه پرسند که عمل تو چیست گوش دار تا فر داز برای غلامی و کینه تکی بدو فرخ زوی که حسرت تمام بود چنانکه در حدیث آمده که سه گروه را در قیامت حسرت از همه کس بیشتر بود یکی عالمی که دیگران بعلم او راه راست یافت باشند و او بعلم خود عمل نکرده باشد او را بدو فرخ می برند و دیگران را به پیشت دویم تو آنگری که مال بفرمان نداشته باشد یعنی بنا و چه گرفته باشد و بنا و چه خرج کرده باشد و حقوق الله در زنده وی مانده و بعد از وی وارث وی بآن مال راه بهشت رفته و آن مال را در فرمان و رضای حق صرف کرده فرودارث را به بهشت می برند بسبب آن مال و مورث را بدو فرخ سیم برده که فرمان برداری خداوند کرده خدمت مولا بجای آورده و از مولای خود حیضها و ستمها کشیده و خوارها و زاریها

و دیده فردائی قیامت اولاً به بهشت می بندد و آن مولای نظام او را بدو بخش می کنند حسرت این سه گروه خلق از همه کم زیادت و بالاتر باشد بعین اندر ره دین خواهد آمد ز غلام بیک بنده چنانچه بر صد خواهد خدام بکشند آنرا که او را زیر دست تو گردانیده اند با وی نیکی کنی که مستوانست که کار بر عکس این بودی تو او را خریده نه آفرینست او را تو بدیده درم خریدی یا خریده بقدرت آفریندی از شکافات و حجازات و قیامت یا کون حکایت نقل است که نزدی المومنین ثمانی اند که گشتن غلام خود را بلیبیدیم می کردیم که در وقت غلام آمد و گفت ای غلام تو نیز گوش من ببال که مرا مثل قصاص قیامت نیست و حاج کرد غلام گوش بگیرت و زرم زم می مالید عثمان گفت سخت تر ببال غلام گر بیان شد و گفت ای خواج من نیز از آن روز می ترسم که تو می ترسی در صبح سلم می آید بروایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود که هر کس بزندان غلامی را احدی که بروی آن حد بنا شد یا طایفه بروی زندگفارت وی آن بود که او را آزاد کند و نیز در صبح سلم می آید بروایت عقیب بن عمر و الانصاری رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که عبد الله بن مسعود را دید که غلام خود را میزد و فرمود که بدان ای ابامسعود که خداوند قادر تر است بر تو از تو برین غلام گفت یا رسول الله او را آزاد کردم از برای رضای حق فرمود که اگر چنین نمی کردی می سوختی یا می بسوزد ترا آتش دوزخ شک از او می است بنگر که امروز کار زمانه بجا رسیده است الهی بندگان گناهگار تو بگویم مارا از آتش دوزخ آزاد گردان بلفظ و کرم خود

فصل چهاردهم در حقوق سایر حیوانات

پدانه که سایر حیوانات را بر آدمی حقوق است که آن را نگاه باید داشت و بر ایشان رحم باید کرد تا حق تعالی در روز قیامت بر تو ببخشد و درم کند که رسول علیه السلام فرمود احدی که در حق سگ را می خورد سگ را می خورد بر تو است که ایشان را بارگرا ن بر بنی که بحقیقت خود را گران بار گردانی پس ایشان را بخاری مدار و کار سخت مفرمانی و ادب نالایت کن و اگر سگ و تشنه گذار که ایشان را زبان گفتار نیست و خاموشی ایشان جز از عجز و اضطرار نیست پس ایشان را عجز بر باید داشت و عزت ایشان بچوگاه و آخر و پایگاه است نه در بدره و خانقاه است شجر تعظیم خرد را خرگاه است پایگاه بخررا عزیزداری چو چو در وقت گاه به سوال حکمت چیست که حق تعالی انسان را گویائی داد و ایشان را هر خاموشی برد بان نهاد و جواب آنست که آدمی بچینس خود محتاج است به بسیاری چیزها و محتاج بنطق بود او را گویائی دادند اما حیوانات بچینس خود محتاج نبودند زیرا که پوشین و نعل و برگ و سلاح خود با خود دارند پس محتاج بنطق نبودند ایشان را از آن جهت گویائی نداد و این معنی دلالت میکند بر فضیلت خاموشی فرودینا موزد بهایم از تو گفتار به تو خاموشی بیاموز از بهایم حکایت منظم

| | | | |
|------------------------------|-----------------------------|---------------------------|----------------------------|
| چینس تشنه پیش پیر مر و پیشار | که ما را از حقیقت کن خبردار | جوابش داد آن بیطریقت | که ده جزوست در معنی حقیقت |
| بلویم تا اگر نیکو نبوشی | یکی کم گفتنست و نه خاموشی | ز خاموشی است بر دست بهایم | که بسبب در قفس ماند ز آواز |

در صبح نزدی می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من حسن اسلام المؤمنه که مالا یجیند در خوبی اسلام مرد است که شوک کند چیزی را که او را بکار نیاید پس مرد باید که بے ضرورت سخن نگوید و در

روز عشر که سر بار همه بکشایند بهر چه خواهی که نه بینند در آن بار مننه یا با حقوق سایر حیوانات و جانداران آنست که شفقت بر ایشان نگاهداری و برایشان رحم کنی تا حق تعالی در وقت در ماندگی تو بر تو رحم کند چنانکه در طیب القلوب می آرد از استاد شیخ ابوعلی و ذاقیح که اگر بوری رحمت کنی حق تعالی آن مور را در تو شفاعت دهد حرکایت نقل است که فردائی قیامت بنده را حکم بدو بخشد فرشتگان او را بسوی دوزخ می کشند ناگاه موری ضعیف پیش آید و او را بشناسد گوید خداوند ارحم الراحمین بنده گواهی دارم تو داناتری که روزی این بنده مراد را می پیش آمد و قدم خود از من نگاهداشت و بر من رحم کرد و مرا هلاک و خسته نکرد خداوند ارحم روز در مانده است او را بمن بخش فرمان شوکای ملائکه دست از من بنده من بدارید که او را بدین ضعیف بخشیدم آنگاه فرمان دهد او را بهشت برسد تا بدانی که روح کس برین درگاه صایع نشود آنگاه آن مور گوید ای بنده خدای شمرت باد که مدت بنفقا و سال در میان مسلمانان بودی و اگر امروز ترا شفاعت من نبودی دمار از نهاد تو برآمدی آه ازین غلها سے با تقصیر منی اخلاص ما اگر بفضل خداوند بود خلاص ما الهی مفلسا نیم چنین که میدانی در مانده گانیم چنانکه می بینی بجزت بی علت که بر ما مسکینان رحمت فرما سے بچو دک و کر مک

فصل پانزدهم در حفظ حد و دانه در جراح

یعنی در حدود و قصاص و دیات و تعزیرات و مثل آن بدانکه حد فرمان نگاهداشتن در جراح و قصاص نیز از جمله فرض و واجب علیست چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود از آنحال خبر میدهد قوله تعالی یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الآیه در مستخلص مولانا حافظ الدین بخاری علیه الرحمه که صاحب تفسیر مدارک است می آرد که المقاصد القصاص کسی را از برای کسی بازگشتن و مانند آنچه داده باشی بازستاندن کتب ای فرض یعنی فرض کرده شد بر شما قصاص قصاص بر قاتل تکلیف بود و بر قاضی قصاصند خطه و راجحه و بر والی اعانت و بر ولی قتیل طریقت عدل معنی و وجوب در قصاص این است نه گشتن کشنده ولی خود را در تفسیر کشف و بیان می آرد که این آیت در شان دومی از اجیای عیب بود که باید بگرقتال کرده بودند در جاهلیت یعنی پیش از اسلام باندگی و آن هر دو قبیله را بر یکدیگر قتل و جراحات بود که بعضی از بعضی گرفته سعید بن جبیر می گوید که ایشان اوس خرنج بودند این جهان میگوید قریضه و تفسیر بودند و در تفسیر مدارک و وسطی آرد که یک قبیله را طول بود و بزرگی بر قبیله او بگرد بزرگی و کثرت و شرف و بودند که نکاح میکردند زنان ایشان را بی کابین و سوغند یاد میکردند که بازگشتند به بنده خود از ادا ایشان را و بزن خود مرد ایشان را و بیک مرد خود و مرد ایشان را و بیکدیگر دیدند جراحات خود را ضعف جراحات ایشان و در زمان جاهلیت چنین میکردند و جاهلیت زمانی را گویند که پیش از اسلام بوده است پس امر خود رفع کردند بسوی رسول علیها سلام حق تعالی این آیت فرستاد و امر کرد ایشان را بمساوات پس راضی گشتند و تسلیم کردند حکم خداوند را و معنی قصاص مساوات و مماثلت بود در نفوس و جروح و دیات پس بیان کرد و فرمود الحس بالحس و العبد بالعبد و الا نخی بالانخی یعنی بازگشتند آزاد را با آزاد و بنده را به بنده و زن بزن و اجماع بر آنکه بازگشتند مرد را از برای زن زیرا که هر دو برابرند در حرمت و میراث و حد زنا و قذف و غیر آن پس همچنین واجب بود

که مساوی باشند در قصاص در اصول فقیر چون تحقیق حسامی و غیر آن و در نفا سیر نیز می آرد که باز نکند آزاد را ببنده و بر آزاد لازم آید که قیمت آن بنده بدهد و باز نکند مومن را بکافر و مولای بنده دوی و پدر را بفرزند دوی در تفسیر ثعلبی می آرد که مردی بود نام او قناده شمشیر به سپه روانداخت بر پای وی آمد و هلاک شد عمر رضی الله عنه گفت اگر نه آنست که از رسول م علیه السلام شنیدم که فرمود قصاص نکند پدر را بفرزند و الا او را قصاص کردی قوله تعالی فمن عقی له من عقیه شیء یعنی آن کس که عفو کرده شود مر او را از خون برادر خود چیزی و عفو اینجا بمعنی ترک است از واجب که بر وی بود و هر دو ضمیر باید بقاتل یعنی اگر بعضی اولیای مقتول عفو کنند از قاتل خود ساقط شود از برای آنکه چیزی از دم باطل نشود بعبودی و خداوند تعالی فرمود فمن عقی له من عقیه شیء و حق تعالی مقتول را برادر قاتل خواند و این معنی دلیل بود که اخوت اسلام منقطع نشد میان ایشان بسبب قتل و در آیت دلیل است بر آنکه قاتل از ایمان بیرون نیاید بقتل برادر مسلمان و عفو آن بود که بدیت راضی شود در قتل بعد قوله تعالی فاتباع بالمحروف و اداء الیه باحسان امر کرد طالب را که طلب کند بمعروف و اتباع حق واجب کند که مردی است یعنی طلب زیادت نکند و اداء الیه باحسان امر کرد و مطلوب منه را باحسان داد و اگر آن ترک مطل است و تسویف ذلک تخفیف من ربکم و رحمة آنچه یاد کرده از عفو و بدیت تخفیف است از پروردگار شما و رحمت است و آن تخفیف و رحمت آنست که خداوند فرض کرده بود بر اهل تورت قصاص را و حکم کرده بود که بدیت نگیرند و عفو کنند و حکم کرده بر اهل انجیل که عفو کنند و قصاص نکنند و بدیت نستانند و چیزی گردانید این امت را میان قصاص و بدیت و عفو پس تخفیف ششم است میان این اشیا ابن عباس رضی الله عنهما میگوید اگر کافر گفتی از اهل توحیدی کافر را گفتی کسانی را که خونهای بناتق ریزند و حال آنکه فرمود یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الفصاح و نیز ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که حق تعالی قاتل را در اول این آیت مؤمن خواند و در میان آیت برادر خواند و در آخر آیت از تخفیف و رحمت نومید نگردد قوله تعالی فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم یعنی هر کس قصاص کند قاتل را بعد از گرفتن بدیت و عفو او بود عذاب دردناک سوال کدام فرض است که اگر بدو عمل کند ثواب یابند و اگر ترک کنند آن فرض را نیز ثواب یابند جواب آن فرض قصاص و خود است که در هر دو صورت ثواب یابند یعنی هم در بجای آوردن آن و هم در بجای ماندن آن در صحیحین می آید بروایت ابن مسعود رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لا یجحد دم امرء مسلم الا باحدی ثلاث النیب الزانی و النفس بالنفس و التارک لدینه المفارق للجماعة یعنی حلال نمی شود ریختن خون مرد مسلمان مگر یکی از سه چیز ثب زانی یعنی مرد زن و دین و زن شوهر دیده که زنا کنند و قتل بناحق که قصاص کنند بدان قاتل را و ترک کننده مردین خود را یعنی دین اسلام را که او را مرتد گویند در اصول لامشی و عامه کتب اصول میگوید که مقتول باجل خود میرد و اجل یکی است اما قاتل را قصاص از برای آن کنند که مرتکب شد فعلی را که خداوند بر دار عقب وی روح مقتول را لاجرم شرعاً با وی همان کنند که او با دیگری کرد و در تفسیر سبطی آرد که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده از رسول علیه السلام که فرمود سوگند بخدای که جان محمد بقدرت اوست که قتل مؤمن بزرگ ترست از بدت خداوند از زوال دنیا و بدت است و جماعت آنست که توبه از خون ناحق و از همه گناهان مقبول است تا اگر کسی پیغمبری را بکشد چون توبه کند حق تعالی توبه وی

قبول کند صحیح این است و اگر چه حدیث آمده است که قبول نکند سوال پس چگونه است که توبه ملحق قبول نیست شرعا جواب آنست که توبه ملحدان از ان سبب قبول نیست که ملاحظه از حروف معنی دیگر آمده می کنند پس ظاهر شرع توبه ایشان قبول نبود اما اگر توبه درست کنند آنچه تا کنون حق توبه است عند الله توبه ایشان درست بود و مقبول باشد الهی ما را از افعال ناپسندیده

نگاهدار و توفیق توبه نصوح ارزانی دار

فصل شانزدهم در بیان آنکه قتل بر چند نوع است

بدانکه در هدایه فقه و مختار الفتاوی می آر که قتل بر پنج نوع است عمد و شبه عمد و خطا و جرحی خطا و قتل تسبیب اما قتل عمد آنست که عمدا کسی را بکشد سلاح یا بچیزی که حکم سلاح دارد همچون چوب تیر و بی تیر و سنگ برنده یا با تیش و موجب بی نام است و قودینی قصاص و در وی کفارت نیست و شبه عمد آنست بقول امام اعظم ح که قصد وی کند بچیزی که آن سلاح نبود و قایم مقام سلاح نبود و بقول امام ابو یوسف ح و امام محمد نیز وقتی که بزند او را سنگ بزرگ یا چوب بزرگ این عمد بود و شبه عمد آن بود که عمدا بکشد بوسیله یا بچیز که نشود غالباً و موجب آن بر هر دو قول عاصی شد نیست در خداوند و هم وجوب کفارت و در وی قصاص نیست و لیکن دیت مغلظه است بر عاقله اما قتل بخطا بر دو وجه است خطا در قصد و آن آنست که تیر انداخت بسوی شخصی یا مثل آن بگمان آنکه صید است و آن خود آدمی بود و خطا در فعل آنست که مینداخت از برای غرضی ناگاه بر آدمی رسید و موجب این کفارت است و دیت بر عاقله و در وی وبال نیست زیرا که خطا و نسیان ازین است برداشته اند قوله تعالی سربالا تو اخذنا ان نسیدنا و اخطانا اما آنچه قایم مقام خطاست آنست که در خواب از پهلوی سپهلوی میگشت یکی را یکی بکشت حکم این همان حکم قتل بخطاست اما قتل تسبیب آنست که چاهی بکند در غیر ملک خود یا سنگ بندد و موجب وی آنست که چون تلف شود در وی آدمی دیت بر عاقله باشد و در ان نوع قتل بروی کفارت نیست اما حکم قصاص در هدایه و در کافی و نافع و غیر آن از کتب فقهی میگوید در قتل بعد بکشدن آزاد را با آزاد و آزاد را به بنده و مسلم را بنده از برای تشاوی میان ایشان در سبب عصمت که آن تکلیف است خلاف مرشافی را که میگوید نکشدن آزاد را به بنده و مسلم را بنده از برای تفاوت عصمت میان ایشان همچنانکه نکشدن مسلم را بمسلمان و بکشدن مرد را بزنی و بزرگ را بچرد و بینا را بسا بینا و صحیح را بزاسم یعنی بر جای مانده و در کمتر میگوید بکشدن صحیح را با ناقص الاطراف و مجنون و بکشدن فرزند را بپدر یا مادر یا بفرزند قصاص نمکنند و مادر و جد و جد را همان حکم پدر است درین صورت و مولا را نکشدن بعبودی و بجد بروی و بنده و فرزند وی و بعبودی که مالک باشد بعضی ویرا و اگر بکشد بنده را که برین بود در هدایه و نافع میگوید قصاص واجب نشود و آدمی که راهن و مهربترین هر دو حاضر نباشند از برای آنکه راهن مالک است و مهربترین صاحب پدر نافع میگوید اگر مخرج کرد و مردیرا بعد از آن مرد صاحب فرزند بود تا آن هنگام که بجد قصاص بود بر دو اندازی آنکه بظاهر نگاه می بایست دانند اعلم الهی ما سکینت از ان آفات بلیات آخرازان در

فصل هفدهم در بیان دیات و احکام آن

امان دار

بدانکه در شبه عمدیت مغضبه بود بر عاقله اما عاقله بر عرب است از اهل دیوان نه بر عجم زیرا که عاقله از عجم ساقت است و در شبه
 عمد کفارت نیز واجب نشود بر قاتل و کفارت آن آزاد کردن بنده مومن بود و اگر نیا بدصوم دو ماه متصل بود و عتیق ضعیف چنانچه
 باشد وقتی که یکی از پدر و مادر را و مسلمان باشد ولیکن عتیق آنکه در شکم بود و انبوه و از طعام مساکین جایز نباشد درین نوع کفارت
 و آما دیت ششمه عمد شترست بست و بیج بنت محض و بست و بیج بنت لبون و بست و بیج حقه و بست و بیج خنجر
 در قتل بخطا صد شترست اما بست بنت محض و بست بنت لبون و بست ابن محض و بست حقه و بست جذعه و از سر
 هزار دینار بود و از نقره دو هزار در هم و بعلل امام عظیم روح دیت ازین جنس نباشد و بس اما بقول صاحب بیرون ازین سه
 جنس دیگر شاید و آن گاودست و گوسفند حمله از گاودوست سروزان گوسفند هزار و از حمله دویست که هر حمله دو جام شود و
 دیت زن نصف دیت مردست و دیت مسلم و ذمی برابرست خلاف مرثاضی و مالک را که نزد شافعی دیت ذمی ثلث دیت
 مسلم است و نزد مالک نصف دیت مسلم در کمتر میگوید در نفس و ما زن و زبان و ذکر و حشفه و آئینین عقل و سمع و بصر و ششم و
 ذوق و لحمی چون باز بر نیاید موی سر و چشم و دویست و دو لیه دو بار و دویست و دو پستان زن دیت کامل است و در زوی سر
 و موی ابر و ظان است هر مالک و شافعی را در هر یکی از هر یک ازین اشیا نصف دیت است و در اشعار عینین دیت کامل است
 و در اشعار یک عین ربع دیت و در هر یک انگشت از انگشتان دست و پای عشر دیت است و هر انگشت که او را سه بند بود
 در هر یک بندی ثلث دیت انگشتی بود و انگشتی که او را دو بند بود هر بند را نصف دیت انگشتی بود و در هر دانی پنج شتر بود
 یا پانصد در هم و هر عضوی که منقعت وی برود در دیت کامل بود و چون دست که شل شود و چشم که برود روشنی وی و اگر
 بعضی از لحمی برکنده شود و باز بر نیاید در وی حکومت عدل بود بشرط تا حیث یک ساله اما اگر بر آید جز فقر چه چیز دیگر نبود
 بر فاعل الهی همه را از عقوبات دنیا و آخرت نگاهدار بنگ و کرک

فصل هژدهم در شجاج و احکام آن در شرع

بدانکه شجاج ده نوع است اول حارصه یعنی آنکه پوست را خراشیده گرداند اما خون بیرون نیاید و دوم دامعه یعنی آنکه خون
 بیرون آید اما روان نشود و چون دین در چشم سیم دامیه یعنی آنکه خون روان کند چهارم باضعه یعنی آنکه پوست را پاره گرداند
 پنجم متلاصحه یعنی آنکه زخم در گوشت عمل کند ششم سبجاق یعنی آنکه برسد پوست تنگ که میان گوشت و استخوان سرست هفتم
 موضعه یعنی آنکه استخوان را نماینده کند هشتم هائمه یعنی آنکه بشکند استخوان را نهم منقله یعنی استخوان را از جای خود بگرداند
 دهم آسره یعنی آنکه برسد پاره سر و جایی مغز و هوام الراس اما احکام شجاج بدانکه در موضعه قصاص است اگر ببرد
 و در باقی شجاج قصاص نیست و در ما دون موضعه حکومت عدل است و در موضعه اگر بخطا بود نصف عشر دیت باشد و
 در هائمه عشر دیت و در منقله عشر دیت و نصف عشر دیت و در آسره ثلث دیت و در جاییه ثلث دیت و اگر نفوذ کند جاییه
 از جانب دیگر و پان نشان دیت بود و در انگشت دست نصف دیت باشد و انگشتان دست را با کف قطع کند در سه
 نصف دیت بود و اگر نصف ساعد قطع کند در کف نصف دیت بود و در زیادت حکومت عدل و در انگشت ناید حکومت

عدل بود از برای آنکه در رویه منفعت دیگر نیست در زمین مسمی و ذکر و سان وی وقتی که دانسته نشود محبت وی حکومت عدل بود و اگر انگشت شخصی را بسز زنگشت دیگر که به سبب وی بود و شل شد در هر دو و اگر ش بود بقول امام عظیم رح و بقول صاحبیه مقاص واجب شود بروی و اگر دندان شخصی را بر کند و بجای آن دیگر بر آید ساقط شود و اگر چاهی بکند در راه مسلمانان یا سنگی بنهد تلف شد بدان انسان دین بر عاقله وی باشد و اگر تلف شود بآن چهار پای ضمان آن در مال وی بود و اگر آن چاه در ملک خود کند و یا سنگ در ملک خود بنهد و هلاک شد بآن آدمی بروی ضمان نبود و اگر بول کرد در راه و هلاک شد بآن انسان ضمان نبود بروی از برای آنکه ممکن نیست محرز از وی و سابقه و قاید ضمان اندا آنکه قاید ضمانست مر آن را که برسد از دست وی دون پای وی بخلاف سابقه که در حق وی دست و پای هر دو معتبرست و اگر قطار را میکشد ضمانش شود زیرا که سیر دابره مضان بوی است و اگر وی قاید بود و بادی سابقه تیر بود ضمان بر هر دو بود زیرا که سیر را اضافت بهر دو کنند و اگر بنده شخصی جنایتی کرد مولای او را بگویند تا دفع کند بنده را بعلت آن جنایت بصاحب آن یا قیمت آن بنده را بدهد و اگر از بنده دو جنایت بنبشت دو کس در دو جا بدید مولای آن بنده را بهر دو دهد یا قیمت وی بهر دو دهد بقدر جنایت هر یک و اگر دیوار سیل کرد بسوی راه مسلمانان پس طلب نقصان کردند از صاحب وی و گواهی گرفتند بروی و او آن دیوار بنیاد خست در مدتی که اندازده انداختن وی بود تا آن دیوار بقیه ارضان شود بهر چیز از نفس و مال که بدان تلف شود برابرست اینکه مسلم بود آنکه گواه گیرد یا ذمی و اگر دیوار سیل در سرای مردی دارد مطالبه مر صاحب دار را بود خاصه و اگر دو کس بر دو اسپ سوار بودند و اسپ می تا خنجر هر دو بر یکدیگر زدند و هلاک شد دینت هر دو بر عاقله هر دو بود و اگر کشته یا خنجر در محله و قاتل ویران بنیدند سوگند دهند بچاه مردی که وی کشته اختیار کند بخداوند تعالی این نوع که باشد که مانگشته ایم او را و نمیدانیم قاتل ویرا چون سوگند دهند ایشان را آنگاه حکم کنند دینت او را بر اهل محله و اگر اهل محله بچاه تن نباشند مگر سیکند سوگند را تا بچاه تمام شود وزن و بنده و نابالغ در قسامت در نیانید و اگر مرده یا خنجر که در وی اثری ظاهر نیست فی قسامت بود وی دینت و اگر خون از بینی او میرود یا از دبر وی یا از دهان وی نیز قسامت و دینت بیچ یک بود و اگر خون از چشم و یا از گوش وی می آید پیش او قبیل بود و اگر در جامع یا در شارع بزرگ یافتند قسامت نبود در وی و دینت در بیت المال است از برای آنکه ترک نکنند در دار اسلام خوئی را بدهد و اگر در صحری یافتند که در نزدیک آن آبادانی نیست پدر بود و اگر در میان دو قریه یافتند بران دیه بود که نزدیکتر بود بوی و اگر از اهل محلی و بی بر یک کس دعوی کند قسامت از اهل آن محله ساقط شود زیرا که همه بر بی شدند و الله علم الهی مانسکینان را از چنین جاهلها نگاهدار موعظت پس چنان سزد که بنده مومن احتیاط بجای آورد در قول و فعل خود و تفرغ ز ساند بخون مال و آبروی مسلمانان که در صحیح مسلمی آید بر روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود کل المسلم علی المسلم حرام سه و ماله و عرضند یعنی حرامست خون و مال و عرض هر مسلم علی بر مسلمان و الی نیز باید که در ریختن خونها مستعجل نباشد که شاید مسلمان بیگناه بود و پشمانی آن زمان سود ندارد پیش از قتل جسد کنند و نیک تقصص حوال وی کنند ششمر سزد پیش از قتل در بنده که ده که نتوان سر مرده پیوند کرد حکایت در رو ضعیفی آرد که چون هارون الرشید جعفر بر یکی را

بگفت

بکشت و پشیمان شد و از آن پیشانی سودی نبود شعر آن کنز م نوشته شوم نه لیس فی القتل بیفیع الذمات و مقصود ازین بیت
 مصرع آخرست از بیان سوال کرد که در وقتی که جعفر را می کشتی چه گفت سیان گفت ای خلیفه هیچ نگفت اما سطر چندی پشت
 و در زیر سینه نهاد خلیفه آنرا طلب کرد و بر خواند و بسیار گریست و معنی آن سطر این بود قطعه ای که پیدا کنی بر من مسکین امروز
 بیعت اندیشیدن خود ای قیامت نبوده چه خیال است ترا در سر و سودا در دل نه خون ناحق کنی هر تو عزامت نبوده هر چند ترا باو شاه
 مقرب دارا زوی امین مباش قطعه ای وزیر زمانه شه با تو بگر بر آرد ز یک گریان سره مشو امین ز مکر او بشنود ذکر هارون
 و قصه جعفر بن ابی ایوان سینه ما که بارگاه سلطان ایانست از ابا دشا ہی اولئک کتب فی قلوبهم الایمان حله

مگردان بفضلك وجودك

فصل نهم در بیان کفارات

بدانکه کفارات واجب است در قتل بخطا چنانکه ذکر آن رفت و همچنین کفارات واجب است بر جنایت برصوم رمضان کفارات
 ظهار و کفارات سوگند و غیر آن اما کفارات و کفارات جنایت برصوم رمضان یک حکم دارد و آن آزاد کردن برده است که صحیح
 باشد یعنی نابینا نباشد و مقطوع الیدین یا مقطوع الایهام و مجنون نبود و مدبر و مکاتب که از بدل کتابت چیزی ادا کرده باشد
 و ام ولد نباشد و اگر برده نباشد که آزاد کند دو ماه متصل روزه دارد که ماه رمضان و ایام منہیہ در وی نیاید و اگر استطاعت
 صوم ندارد و شصت مسکین را طعام دهد هر یک را نصف صاع و اگر یک فقیر را دو ماه طعام دهد جایز بود و خلاف مرشافعی را
 رحمه الله در کنز میگوید ظهار تحریم منکوحه است به محرمه متعلیه علی التائید چنانکه گوید انت علی کظهر اخی یا مانند آن از
 الفاظ که در کتب فقهی یاد کرده است و ظهار حرام لغتیه و طی و دوائی و سبب خلاف مرشافعی لارحمه الله که نزد وی حرام
 کننده دوائی نیست اول کفارات ظهار از مرد آنگاه گردن گردد و اگر پیش از کفارت و طی کند بر توبه و استغفار بویس
 آنگاه کفارات او آنگاه کفارات سوگند و آن آزاد کردن بنده است یا طعام ده مسکین همچنانکه طعام مسکین در ظهار
 یا جامه دادن ده مسکین را بدو بچوپوشاند تمام بدن را و اگر عاجز آید از آن سیست سه روز متصل روزه دارد و کفارات را بر جانش
 شدن مقدم ندارد و خلاف مرشافعی لارحمه الله قوله تعالی لا یواخذکم الله بالغوئی ایما نکر و لکن یواخذکم بما

عقدتم الایمان کفاره نه اطعام عشره مساکین من اوسط ما تطعمون اهلکم او کسوت تمام او و تحریر
 سرقه مؤمنه فمن لم یجد فصیام ثلثه ایام خالک کفاره ایما نکر اذا حلفتم و احفظوا ایما نکر و معنی این
 آیت تحریر یافتن و در هدایه و عامه کتب فقهی میگوید سوگند سه نوع است کین غموس و پین منقده و مین لغوا مین غموس
 است سوگند یاد کند بر امر ماضی یعنی زمان گذشته بدروع با وجود یقین و این سوگند را کفارات نیست مگر توبه و استغفار
 و سو خورد دست یعنی صاحب خود را در دنیا بفرقاب محصیت فرورد در آخرت بفرقاب آتش و زنج نیز
 خطا بد که فرورد پین منقده است که سوگند یاد کند بامر مستقبل یعنی بزمان آینده که آن کار کند یا نکند چون حاش شود
 در آن کفارات بروی لازم آید و مین لغوا است که سوگند خورد بامر ماضی بمان آنکه چنانست و حالانکه بخلاف آن ظاهر شود

در شرح السنه می آرد که گوید لا والله و بی والله و نعم بالله برین نوع سوگند امیدست که مواخذه نباشد قوله تناسل
 لایواخذن که الله بالخوف ای ما نکه در قوی حساسی می آرد که مردی را سوگند دهند و حال آنکه حالف مظلوم است اعتبار نیست
 او را بود بقول امام اعظم و امام محمد زهما الله و این وقتی است که سوگند بخدا بود اما اگر سوگند بخداوند نبود بلکه سوگند بطلاق یا عتق
 بود نیت حالف معتبر بود خواه ظالم بود و خواه مظلوم در فتاوی ظهیری تیر بهین میگوید که اگر سوگند خورنده مظلوم بود نیت وی
 معتبر بود و اگر سوگند بخداوند بود و اگر سوگند دهنده مظلوم بود نیت وی معتبر بود نه نیت سوگند خورنده اما اگر طلاق یا عتق
 سوگند خورنده سوگند خورنده معتبر باشد برابر است که وی ظالم بود یا مظلوم اما مرد باید که تا تواند سوگند بطلاق یا نکند که از
 راست وی ملامت میرسد و از دروغ وی ندامت قطعه گر عاقلی مخور قسم اند طلاق زن بهر چند مدعی زشم این طلب کند
 کز راستش ملامت خلق است و ز دروغ بهر توطیاتی گردد و کابین طلب کند و اهل بی هم را از طلاق گفتن و کابین دادن زنگا بهار

فصل بستم در حد و دوا حکام آن

بدانکه حدود بپانواع است و نگا بدشتن حد فرمان در وی از فرایض و واجبات است اما حد زنا را جم است چون زانی و یازانیه
 محصن باشند و زنا بر ایشان اثبات شود بشرطی که در کتب فقهی ذکر می کند باقرار یا گواه و کیفیت رجم آنست که او را
 بیرون برند بر زمین که آنرا فضای بود و در جم کنند اول سنگ تا آن هنگام که بمیرد و اما اگر زانی و زانیه بگری یا غیر محصن باشند آنگاه
 حد هر یک صد تازیانه باشد و فاعل و مفعول در حکم برابرند لقوله تعالی الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما
 مائة جلدة و حد بنده نصف حد آزاد است در کل حدود و حد حشر تا دنا یانه بود و اگر چیک قطره خنده بود و اگر بنده بود
 حد وی چهل تازیانه بود اما حد ذف همچو حد شرب است در کسبت تا اگر محصن و یا محصنه را بزنا داشت نام ده حد زند او را چون
 خصم مطالبه آن کند محصن آن بود که زنا بر وی بچهار گواه یا با قرار وی بشرط بروی ثابت نشده باشد و در ذرات نشسته
 باشد در پدایه میگوید بشرط احسان آنست که مقذوف آزاد و عاقل و بالغ و مسلمان و عقیف بود یعنی پاک از فعل زنا
 حریت شرط کرد لقوله تعالی فخلین نصف ما علی المحصنات من العذاب ای من الحر لیر و عقل و بلوغ شرط
 کرد از برای آنکه بدیوانه و کودک عار ملحق نمی شود از برای عدم تحقق فعل زنا از ایشان و عفت شرط کرد همچنین که بغیر عقیف
 عار ملحق نمی شود و کل حدود را که ذکر رفت مستغرق زنده بر اعضا الا آنکه بر و بر روی وی زنده خلاف هر ابو یوسف را رحله شد
 و جامه از وی نکشد مگر پوتین و جامه که بپندارد و الله اعلم اهل بی هم را توفیق نگا بدشتن حد فرمانهای خود را زانے دارنده

فصل بستم و حکم در بیان تعزیرات

بدانکه در کتب فقهی چون هدایه و وقایه و کثر و غیر آن میگوید که اگر ذف گوید ملوک را یا کافر از ناسبت کند یا مسلمان را
 فاسق گوید یا کافر گوید یا پلید یا ذری یا فاجر یا منافق یا لوطی یا ربا خوار یا شارب خمر یا دیوث یا خنث یا خائن یا ابن حقبه
 یا زندق یا قریبان یا حرامزاده در کل این صورت تعزیر بود بر وی و اگر سنگ گوید یا بدخود گوید یا خرمک یا گاو یا مار یا حجام

یا موابر یا فرزند حرام یا عیاری یا ناکس یا منکوس یا مسخه یا ضحکه یا ابلیه یا سوسه کننده در اینها تعزیر لازم نیاید در کتیر میگوید
 خوک و خروگاو و یک روایت از علمای ما تعزیر واجب شود و اکثر تعزیری دانه سوط است و کتیری سه جلدات و ابو یوسف رح میگوید
 تعزیر را بهفتاد و پنج سوط رسانند و اگر امام حبس یا ضرب ضمیمه کند می شاید و اشده ضرب تعزیر است پس حد زنا پس حد شرب پس حد
 قذف و کسی را که امام حد زند و او بمیرد خون او بهدر باشد در شرح طحاوی می آرد در کتاب حدود که تعزیر را چهار مرتبه است تعزیر
 اشراف اشراف همچون علویه و فقهها و آن اعلام است و پس یعنی قاضی او را گوید رسیدن که تو چنین کرده و تعزیر اشراف همچون
 دهقانان و آن اعلام است و شنیدن بیاب قاضی و تعزیر او ساط آدمیان همچون بازاریان اعلام است و صحر و حبس و تعزیر نجسای
 اعلام است و جبر و ضرب و حبس و گفت شنودم از نفسی که تعزیر یا خد مال اگر قاضی یا اوالی صلحت نمید جائز باشد الهی همه را

از بنی عزتی نگاهدار در دنیا و آخرت

فصل سبت و دویم در حفظ حد و دانه در عادات

بدانکه فرض و واجب پنجم از فریض و واجبات معیشت نگاه داشتن حد فرماست در عادات از خوردن و آشامیدن و شستن
 و خاستن و خواب کردن و سایر عادات در شرایع الاسلام می آرد که بدانکه طعام خوردن اساس دین است و سرچرینت بدن
 دارد باید که آثار و انوار دین بروی ظاهر باشد و انوار دین در طعام خوردن است که فرض و سنت و ادب در وی نگاهدار چنانکه
 امام شافعی رح گفته است که در او زده مسئله در طعام خوردن بیاید دانستن و نگاه باید داشتن تا بشرط شرع خورده باشد چهار
 فرض و چهار سنت و چهار ادب اما آن چهار فرض اول حلال خوردن دوم پاکیزه خوردن سیم روزی دهنده خذیرا دانستن
 چهارم شکر گذاشتن اما چهار سنت اول بسم الله گفتن در ابتدای طعام دوم الحمد لله گفتن در آخر طعام سیم پیش از طعام دست
 شستن چهارم از کنار کاس خوردن اما آن چهار ادب اول برپای چپ نشستن و پای راست برافراشتن دوم در قفسه کس
 شکر سبتن سبزه از پیش خود خوردن چهارم از پیش طعام دست شستن و نیز باید که در خوردن و آشامیدن اسراف نکند و الله تعالی
 کلوا و اشربوا و لا تسرفوا لا یحب المفسرفین یعنی بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید بدرستی که خدای تعالی دوست
 نمیدارد اسراف کننده گان را و نیز باید که بسیار خوردن عادت نکند که آن از عادات سنوار است و سبب غفلت میشود و در وضو صلح
 می آرد که هفتاد و صد مرتبه اتفاق کرده اند بر آنکه طعام تخم آبست و آب تخم خواب و خواب تخم غفلت و غفلت تخم دوزخ حکمت
 بدانکه چون نفس سیر شد همه اعضا گرسنه گردد چون نفس گرسنه باشد همه اعضا سیر بود و خواص خوردن از برای حیات خواهند و
 عوام حیات از برای خوردن در کلیات قانونی می آرد که کسی که البته در سنگی طاقت ندارد باید که در روز سه بار طعام خورد
 روز اول با مدا و شب نگاه روز دوم نماز پیشین و در سایه ایام هم برین ترتیب نگاه باید داشت قطعه در روزت سه بار
 باید خورد و تو یک روز بخوری شش بار که تواند علاج تو کردن به حاش الله اگر شوی بیمار به دوا می همه بیمارها اگر سنگی است
 بیقین فرود دیدم که بنشیند در طب به الجوع دوا اکل و احکامیت ذوالنون مصری میگوید هرگز از نان و آب سیر نخورم
 تا نه مصیبتی کردم یا قصد مصیبتی در من پدید آمد حکایت ابوالعباس قصاب رحمه الله میگوید هرگز طعام نخوردم تا از

گرسنگی بی طاقت نشدم لاجرم هرگز مرا بیچ طیب حاجت نبود مشغول می گاو از پی خوردنی بسیار پیشخور از پی زندگی
 مردار پناه خوردنش گناه شکر است پزافکننده او مثال مشک است پز فضیل عیاض رحمه الله میگوید و در خصلت است که
 دل را فاسد گرداند بسیار خوردن و بسیار نخفتن حکایت سلطان ابراهیم اوهم رحمه الله میگفت یکی را که خوابی که از او بپاشی
 گفت خوابم گفتم یک ذره از دنیا و آخرت میل کن در بخدای آری بلی و خود را از ماسوی الله فارغ گردان و طعام حلال خورد و بر تو
 نه قیام شب و نه صیام روز اما شریاطعام خوردن آنست که بنده کومن چون مبد اطعام خوردن خواهد کرد اول گوید بسم الله
 الرحمن الرحیم بشرط آنکه طعام از حلال بود و اگر بطعام حرام با وجود علم بسم الله گوید که کافر شود اما اگر در آخر طعام گوید بطعام حرام
 کافر نشود و معنی چنان باشد والله اعلم که شکر خداوند را که این طعام حرام در گلوئی من برگرفت و مهلت داد مرا تا تو بگویم و اگر حال آن طعام
 را نداند گوید بسم الله علی کل حال یا گوید بسم الله ان کان حلالا لطیبا در اذکار امام محی الدین نوادی می آرد که بوسید خداری
 رضی الله عنه گفت چون رسول علیه السلام از طعام خوردن فارغ شد می گفتی الحمد لله الذی اطعمنا و اسقانا و جعلنا
 من المسلمین و باید که ابتدا ختم تمک کند که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود بهترین طعام
 خوردن ابتدا ختم تمک است که حق تعالی بقصد عدلت از تن وی نایل گرداند چون قویج و بوسید و بیار بهایی دراز و شرط است که گفته خورد
 برگردد و چون در دهان نهد بنیاید راست خرد کند و با انگشت بر دارد و تا آنچه در دهان دارد فرو نهد و لقمه دیگر بر ندارد و چون طعام
 او را خوش آید بسیار مدتش نکوید و چون ناخوش آید بسیار عیب نکند که رسول علیه السلام را چون طعام پیش آورند می آید اگر باستی
 بخوردی و اگر نباشی بخوردی و عیب نکردی و باید که از آن گوشه خورد که با او بود الا میوه که از هر جانب که خواهد شایید و یک نان چهار
 پاره بیش نکند و نان که نخواهد خورد چرب نکند و دست در نان نالد و یک لقمه را بدو کت در دهان نهد و ناله چرب در سر کفر نهد و دست
 که در دستار خوان باله نخست انگشتان را بلببسد و طعام گرم بخورد که زیان دارد و با دو طعام مده که برکت بخورد در میان طعام
 آب بخورد و اگر نمک نشسته باشد با لقمه در گلوئی او گوید و چون طعام بخورد گوید الحمد لله سرب العالمین اللهم اکثر الخیر و البرکة
 بر جنتک یا ارحم الراحمین این بود بعضی از شرایط اطعام خوردن الهی همه را از طعام حرام و شبهت نگاهدار و حلال

روزی گردان بر جنتک یا ارحم الراحمین

فصل بیست و سوم در شرایط مهماننداری و میزبانی کردن و فضیلت آن

در مشرق الانار می آید بر روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من کان یؤمن بالله و الیوم
 الآخر فلیکم ضیفه یعنی هر کس ایمان دارد بخداوند و بر روز قیامت گوگرای در جهان را و گرای داشتن جهان آنست که
 بخود خدمت کند و گرسنه نگذارد او را بلکه خود گرسنه نشیند و همان را سیر دارد که این از عادت کریمان و نشان بهشتیان است
 قطعه گرسنه بنشین و جهان سیر کن پز تا ترا گویم بهشتی و سخن پز و آنکه باشد سیر و همان گرسنه پز باشد از روی عروت و ذوقی
 و از آداب مهماننداری است که چون بنزد تو طعام خوردند تکلف نکنی که خداوند تعالی تکلف کندگان را دوست ندارد و رسول
 علیه السلام از تکلف منع کرده و فرموده انا و اتقیاء امتی براء من التکلف یعنی من و پیروانم گاراست من نیز از تکلف

کردن حکایت نقل است که رسول علیه السلام میان هر دو تن از صحابه عقد برادری بسته بود میان سلمان و ابودردا رضی الله عنهما برادری داده بود و روزی ابودردا با دوستی زیارت سلمان شدند سلمان رسم سنت راحتی نان و نمک پیش ایشان نهاد و گفت رسول علیه السلام از تکلف نمی کرده است والا بیغز و می بود و گفت اگر باین نان پاره خربا بودی شایستی سلمان طهره خود ببقا گرد نهاد و قدری ضربا بیاورد چون از طعام فارغ شدند ابودردا گفت الحمد لله الذی قنعتنا بما رزقنا یعنی شکر خداوند را که قناعت داد ما را بدانچه داد سلمان گفت ای برادر اگر رزقنا عنت بودی طهره من ببقا گرد و بودی حکمت یکی از حکما پسر خود را گفت ای فرزندان العبد حر اذا قنع و الحر عبد اذا طمع یعنی بد رستنی که بنده آزاد است چون قناعت کند و آزاد بنده است چون طمع کند پس تکلف نباید کرد و با حصر بخیلی نباید کرد که گفته اند شمر شیخ قلیل محتضر خیر کنی بقیظن قال النبی المصطفی : خیر الطعام لما حضره پس در آوردن طعام تحمیل باید کرد و از هر یک دو تن حاضران انتظار نباید فرمود و نیز باید که تا همه دست باز نکند طعام از پیش بر ندراری و نصیب اهل خانه را نزد ایشان بکننداری تا باطن با حاضران جنگ نکنند و روی را کشاده داری و کس را از اهل خانه هیچ وجه جفا گوئی و اگر مزاجی که در دوستانم نبود بر زبان رانی نباید و چون باز گردند تا در خانه بایشان بروی و عذر نخواستی که اگر یکمان عذر خواستن حاجت نبود و بایمان سود ندارد و غضب نیست هماننداری انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود چون خداوند تعالی را خواهد که بعت کند جهانی را بخانه پیش از آن فرشته را بفرستد بر صورت مرغ سفیدی تا بیاید و بر آستانه آن خانه بایستد و گوید السلام علیکم یا اهل الدار جبرئیل علیه السلام او را جواب دهد گوید چیست حاجت تو بسوی اهل این سرای فرشته گوید بد رستنی خداوند عزوجل فرستاده است هر بسوی ایشان و ایشان را سلام رسانیده و میفرماید که بد رستنی فلان کس همان شامی آید پس روز دیگر این برکتی است که روزی کرده است خداوند او را از بهشت جبرئیل آنرا بگیرد و بدهد در آن سرای و در منقار آن فرشته رفته باشد جبرئیل گوید چیست این رفته گوید این براتی است از آتش و روح که بنشیند است الله تعالی از برای اهل این سرای پس در قدم همان زمین و برکت می باشد معتم شمار و اگر تو همان کس خواهی شد باید که جمع را انتظار ندی میان درویش و توانگر و راجابت دعوت فرقی کنی و چون حاضر آمدی باید که بالا نشینی الا آنکه میزبان نزار بر بالا نشاند و بر حجره زنانش نمی و از اینجا که طعام آوردند بسیار ننگری الا بقدر حاجت و چون دعا خواندند و صلوات در دادند الحمد تجانی و پیش از پیران بزرگی که حاضر باشند دست فراتکنی و اگر بزرگ تو باشی دراز باز نگیری و با آنکه در پہلوی تو بود نرمی کنی و اگر در کاسه شرب یک باشد ایشان را کنی چنانکه او بخاند و اگر شرب یک اندک خورد او را گوئی بخور و پیش از سه بار نگوئی و هیچ تویی و فعلی از توب پدید آنان رنجی پدید آید و در لغت کس ننگری و استخوان مغزدار در دهان نهی و بر زمین نری چنانکه آواز بدگیری رسد و اگر چیزی از دهان بیرون باید گرفت روی بگردانی و بدست چپ بستانی و بکوشی تا با دیگران دست از طعام باز داری نه پیش و نه پس مگر که همان کمنده باشی و همان را نشاید که از میزبان گل کند مگر آنکه میزبان در حق وی ظلم کند که خداوند تعالی دوست نبیدارد که همان از میزبان گل کند تو را تعالی الا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم و تفسیر پناهی و معنی می آرد که این آیت در حق همان فرود آمده است و سب نزول این آیت آن بود که منافق سحر روز

همان مومن شد و آن مرد مسلمان در آن سه روز شرط جهاننداری و خدمتگاری بجای آورد آن منافق همین که از خانه و می بیرون رفت زبان شکایت بکشاد و غرض وی پرده دریدن آن مسلمان بود حق تعالی این آیت فرستاد و نیز در تفسیر بیابیح می آرد که میزبان چه مقدار رعایت کند همان راتا اورا شکایت نرسد جواب گفته است که هر گاه که نان جوین بے نان خورش پیش همان آرد تا اورا شکایت نرسد که اگر شکایت کند کافر شود چهار نعمت که دوام عالم بر آنست اول طعام دویم آب سیم نمک چهارم آتش مگر آنکه همان ازین کم کند آنگاه ظلم کرده باشد و همان را گله رسد الهی خوشنودی همان

بار روزی گردان و توفیق خیرات ارزانی دار

فصل سبت و چهارم در آداب آب خوردن

در روضه الخلد می آرد که در آب خوردن چهار ادب نگاه باید داشت اول آنکه بنشین که ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و سلم نبی کرده از آب خوردن ایستاده یاران گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم نان خوردن بر پایه چه فرمائی فرمود بدتر و خبیث تر آنما فقیه ابواللیث رحمه الله میگوید درستان و غیر آنکه در سه موضع ایستاده آب توان خوردن اول بر سر چاه زمزم دویم سفایم سفید و وضو که در وی شفاست در صحیح مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود لا یشرب من احد منکم قائما فمن شرب فلیستق یعنی آب نخورد یکی از شما ایستاده بیچگونه پس اگر بفراموشی بیاشامد گوئی کن آداب دویم در آب خوردن آنست که آب را بسه کرت آشامد که در صحیح مسلم می آید بروایت الش بن مالک رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود الشرب فی ثلثة انفاس امرع واشتی یعنی آب خوردن در سه نفس خوشگوار تر و شفا ناکتر و خوش آینه تر آداب سیم آنکه با در کوزه ندمد ادب چهارم آنکه کنا کوزه را پاک کند مطلقه شربت آب گریاشامی پستخبت حفظ چهار ادب پنجم برین رو قیاس کن احوال پستانوانی نگاهد ار ادب پنجم شراخ الاسلام می آرد که باید که کوزه بدست راست بگیرد و بسه نفس آب خورد و در اول بار بگوید بسم الله و در دویم بار بگوید یا رحمن و در سیم بار بگوید یا رحیم و در آخر بگوید الحمد لله و برپای ایستاده آب نیاشامد و پہلو بر زمین آب نخورد و نخست دهان بشوید و آنچه بخلال یا بانگشت بیرون آید بیندازد و آنچه بزبان آید فرود برد پس ادب رادر همه حال مرعی باید داشت که برکت ادب از برکت خدمت زیادتست زیرا که بخدمت بنده بنمت رسد و با د ب بنده بقر ب رسد و در سایر عادات از نشستن و خاستن و غیر آن حد فرمان نگاه باید داشت و جمله برین قیاس باید کرد زیرا که یک ذره در عالم بخندد و آرام بگیرد اما که حق تعالی می بیند و میداند چون این معنی بداشتی پوسته بادب باش در حضرت خداوند خویش و جهد کن تا ترانه بیند الامشغول بدانچه فرموده و دور آزا آنچه نمی کرده و نتوانی بدین صفت بودن الا که اوقات خویش را از ان هنگام که بیدار شوی تا آنگاه که در خواب شوی جمله نگاه دار سه و پنج وقت از ان بغفلت

نگذار سه الهی دلها بے خفته مارا
از خواب غفلت بیدار گردان

فصل

فصل سبت و پنج در آداب خواب کردن

بدانکه حجت الاسلام غزالی رح در کیمیای آرد که باید که عمر را بنحواب کردن بسیار صنایع نگردانی و در شبانه روزی که سبت و چهار ساعت است باید که زیادت از هشت ساعت خواب کنی که سبک عمر باشد و این نیز بسیار است زیرا که اگر عمر هفتاد و پنج سال است ازین جمله پانزده سال در کودکی صنایع شده باشد و سبت سال دیگر در خواب گذرانی پیش ازین عمر صنایع نتوان کردن در چهل سال باقی بنگر تا چه مقدار در طلب حطام دنیا بوده و چند دیگر در معصیت بسر برده وقت آمد که از خواب غفلت بیدار شوی و بر عمر صنایع کرده تا سب و حسرت نمائی و پیش از مرگ آگاه شوی که بیداری بعد از مرگ سود ندارد که الناس پیام فاذا ما اتوا النبیها و در کیمیای آرد که بنده در وقت مرگ ملک الموت را بنید بلانکه وقت رفتن است حسرتی بر دل وی فرود آید که آنرا نهایت نمود گوید یا ملک الموت یک روز مرا همت ده تا تو به گنم و عذر گناهان بخواهم گوید روزها بسیار پیش بود اکنون عمر بر سید و پنج روز باقی ماند گوید یک ساعت همت ده گوید ساعتها بر سید و پنج ماند چون آن شربت نمیدی از توبه بچشد اصل ایمان او در اضطراب آید و اگر العیاذ بالله در ازل حکم بشقاوت وی شده باشد برود بر اضطراب و بد بخت گردد و اگر حکم بسعدت وی شده باشد اصل ایمان بسلاست برود و ازین فرمود لیست التوبة للذین یعملون السیئات پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و کار سازی مرگ کند و همه عادات وی بحکم و فرمان بود و چون بیدار شود جهد کند بیداری پیش از صبح بود که هر کرا صبح خفته یا بد برکت آن روز تمام از وی برود و برکت در پگاه خاستن است و اول چیزی که بر دل و زبان رود باید که ذکر حق او نند و همیشه مراقب احوال خود باشد و دست از اعمال صالحه باز ندارد که عاقبت خواهد بود مباد که غافل برود الهی بجز است خائز است هم عمل ختم عمر ما برایمان و اعمال صالحه گردان و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

تتم قسم الاعمال فلنشرع فی تقسیم الاخلاق

اسیله تو آن کن که پایان کار
تو خوشنود باشی و ما مستکار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قسم سیم از کتاب ریاض الناصحین در فرایض و واجبات که از قبیل اخلاق و مکارم شریعت است و درین قسم دو باب است

باب اول در تعریف و تعداد اخلاق نیکو که اصول و امهات همه اخلاق پسندیده است و درین باب دو فصل است

فصل اول در بیان آنکه اخلاق نیکو که تحصیل آن فرض است چند است و فوائد آن چیست

بدانکه اخلاق حمیده که اصول و امهات همه اخلاق پسندیده است که تحصیل آن بر بنده مومن فرض و واجب است هفده خلق است چنانکه در رساله تخریر الفریض شمرده است اول اخلاق و صدق نیکو و نیت پاک در کل اقوال و اعمال و احوال و دویم توبه و ندامت بر ذنوب و همه مخالفها سیم صبر بر بلا چهارم تسلیم و رضا بقضا پنجم شکر بر نعمات ششم اعتدال خوف و رجاء هفتم توکل بدل در سرا و ضرا هشتم صلوة رحم و مواصلات باقر بانهم جیازا پنجم جیازا باید داشت شرفا دهم تعظیم و حرمت داشت آنچه تعظیم و بزرگ داشت آن فریضه است چون تعظیم این شش مومن به و کعبه و مساجد و عباد الله و علم و عمل و فتوی و هر چیزی که تعظیم آن فریضه باشد یا زدهم حسن خلق با خلق و درین قسم چند نوع از مکارم شریعت داخل است چون عدالت و رفق و رحم و شفقت و غیر آن و دوازدهم قناعت بجلال از حرام سیزدهم استقامت بر فرض و واجب دایمی بر دوام و بر فرض و واجب بوقت فی وقت و چهاردهم موالات و مساعدات یعنی دوستی و دشمنی از برای خدای تعالی و درین محبت انبیا و اولیا و علما داخل است پانزدهم غضب کردن از برای خدای در عمل آن شانزدهم عفت و ورع و زهد در معاصی و مناهای و تقوی از کفر و شرک و نفاق و معاصی هفدهم خشوع بالله تعالی و محبت خداوند تعالی این جمله اصول و امهات اخلاق پسندیده است و آنچه از اخلاق فرض است یا واجب که صریح ذکر آن زفته است درین عدد هفده آنرا داخل خواهیم یافت خصوصاً در تقوی چنانکه قطب الزمان شیخ شیخ الاسلام زین الدین الخوافی سلمه الله فرموده است که تقوی جامع کل مقامات است و الله تعالی اعلم در شرح الاسلام می آرده که دو چیز است که در دنیا و آخرت با منفعت است و بنده بواسطه آن واصل حضرت عزت میگردد و آن علم است و اخلاق حمیده که انبیا بدعا خوانسته اند اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق رب زدنی علما و و چیز است که با نقصان تمام است و آن جهل است و اخلاق پس اهم جهات آدمی آنست که در طهارت باطن کوشد و صفای آن حاصل کند تا شیخ دل فروخته شود

و بدان نور راه حضرت عزت برود و ذوق آن حضرت باز یابد و از الطاف حق محفوظ گردد و بهره ور شود و با صفا جمال جلال انس گیرد
 و مشام دل کشوده شود و نفحات قرب ربانی بمشامش رسد و بلبل وارد در شاخه آن گردد و ترنم نای چنانکه گفته اند فرمود باید که
 بوی دانه برد و در نه عالم پراز نسیم صباست و چون بدین سر وقت رسد بیند که هر چه در عالم می رود همه از کارگاه داشت حضرت عزت
 است بلکه همه هستی اوست همه آشکارا و از همه پاک و منزه و مقدس صدرالاولیا محمد بن علی حکیم ترمذی رح در کتاب ختم ولایت
 و پنج خلق از اخلاق جمیده یاد کرده است و فرمود که هر کرا این پنج خصلت حاصل شود او از زمره اولیاء شد و مقامات ولایت
 این پنج چیز است و آن تقوی است و زهد در دنیا و صبر بر بلوی و رضا بقضا و محبت مولی اللهم از ذقنا حبک و حب من
 احبک و حب من یقر بقی لی حبک و اجعل حبک حیا لنی ما من حیا لیا اید و صلی الله علی محمد و اله اجمعین

فصل دوم در وصیت استاد این ضعیف را و ذکر اسناد علوم بسوی وی

همیگو یبندند ضعیف محتاج بدعای اخوان که در وقتی که استاد و زمان و مقتضای جهان علامه العصر و فرید الدین
 ابو محمد جلال بن محمد بن عبید الله الغفاینی سلمه الله و اباقاه از برای این کینه اجازت روایت حدیث و غیر آن نبشتند از روایات
 و مجازات و مستحازات و مقروآت و مسموعات خود در حد و دسسه سبع و عشرین و ثمانه باین اخلاق خمس که از پیش یاد
 کرده شد از کتاب ختم ولایت بدان وصیت فرمودند این گدای بی بضاعت را و عبارت که در آن اجازت نبشتند اینچنان نبشته
 شد جهت تبرک را تا اولوالالباب بر خوانند این کتاب اعتماد نمایند و با کتساب و اسکتاب آن عنبت فرمایند زیرا که معظم این
 کتاب از روایات و مقروآت و مسموعات آن بزرگ دین است و عبارات از آن این است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خص هذه الأمة بالاسناد ولولا الاسناد لقال من شاء ما شاء والصلاة والسلام الامتاز الاكابر
 على رسوله محمد خيرة الانبياء واله وصحبه صفوة الاصفياء وبعد فقد قراء على الاخر الاعراب الاكرم قدوة
 الابرار واسوة الاخيار من المصالحين وزبدة العارفين الحافظ لكلام الله المنخرط في سلك اهل الله
 مولانا جلال الدين ابو يوسف محمد العالم العامل الحافظ مولانا شمائل الدين شيخ محمد بن مولانا صدر
 الدين محمد الماسي الجاحي زیدت میامنه كتاب انوار المشارق وهو مختص المشارق من اوله الى
 اخره فاجزت له زيد فضله ان يروعي هذا المسموع مع اصله وهو المشارق واجزت له ايضا ان يروي
 عنى كتاب المصابيح ومشكوة المصابيح وكتاب رياض الصالحين والحصن والحصين واجزت له ايضا
 ان يروي صحيح الامام البخارى وصحيح الامام النيشاپورى وسنن ابوداود والترمذى والنسائى وابن
 ماجه والدارمى ومسائيد الائمة وموطا الامام مالك وموه لفات الحفاظ السبعة فى الحديث وغيرهم
 وجميع روایات من المجازات والمستحازات والمسموعات والمقروآت بالشرائط المعتبرة عند الله
 وارجوان لا ينسائى فى صالح دعائه واوصيه بالتقوى والزهد فى الدنيا والصبر على البلى والرضا

بالقضاء وحجت المولی و اسأل الله ان تبارک فی علمه و عملہ و عمرہ و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی رسولہ محمد و آلہ اجمعین قال و کتبہ الملبغی الی الله الغنی جلال بن محمد بن عبد الله القابنی ثم المروخی غفر الله له و اولادہ و الاستاذ ذیہ و لجمیع المؤمنین و المؤمنات بظاہر ہرات حرست عن الاوقات بدار الحدیث الحلالیة فی شہر الصفر سبع و عشرين و ثمان مائة حاملہ مصلیہا مسلما اللهم افتم بالخیر و اتمم بالخیر و صل الله علی محمد و آلہ اجمعین

باب ویم در شرح اخلاق نیکو و بیان فوائد ہر یکی ازان

بدانکہ وہ خلق پسندیدہ^[۱] است کہ از نیجیات ست و اصول و عمدہ ہمہ اخلاق نیکوست و تحصیل آن فرض ست ہر سالکی را چنانکہ حجۃ الاسلام غزالی رحمہ اللہ در احیاء کیمیاء آورده است و آن توبہ و ندامت ست بر گناہ و صبر بر بلا در صافقضا و شکر بر نعم و اعتدال خوف و رجاء و توکل بدل در سروض و صلہ رحم و مواسات با اقربا و اخلاص در اعمال و حسن خلق با خلق و شمع با اللہ تعالی و محبت خداوند تعالی این ست اصل ہمہ اخلاق حمیدہ پسندیدہ کہ درین باب ذکر کردہ شد بر سبیل اجمال پس

در شرح این اخلاق و غیر آن درین باب بفقہ فصل یاد کنیم انشاء اللہ تعالی

فصل اول در توبہ و ندامت بر ذنوب

بدانکہ ترک ہمہ مخالفتہا بر بندہ مکلف فریضہ ست یعنی فرض کردہ خداوند ست بر بندگان کہ نافرمانی وی نکنند و در حضرت و عاصی نشوند پس اگر بندہ مؤمن بغلبہ نفس و مہو بمعصیت در افتد فرض باشد بروی کہ فی الحال توبہ کند و بخدا و بند بازگردد زیرا کہ معنی توبہ بازگشتن بود بحضرت اللہ تعالی از خطا و گناہ و نیز حق تعالی در کلام مجید خود ہمہ را توبہ فرمود قولہ تعالی و توبوا الی اللہ جمیع حالہا ایہا المؤمنون لعلکم تفلحون یعنی بخداوند بازگردید و توبہ کنید ای مؤمنان تا شاید مستفاد و نجات شوید و رستگاری یابید در تفسیر سیوطی آرد کہ یعنی بازگردید بطاعت وی در آنچه شمارا امر کرد و باز ایستید از آنچه شمارا نہی کرد تا نجات یابید و توبہ از ہمہ گناہان مقبول ست و توبہ باید کرد کہ بدل و زبان و عنق باشد زیرا کہ بندہ عبارت ازین سہ چیز نیستی باشد و توبہ دل پیشانی است بر گناہ گذشتہ و توبہ زبان عذر خواستن و استغفار و آہ زش طلبیدن و توبہ تن از گناہ باز ایستادن چون چنین توبہ کند چون کسی باشد کہ آن گناہ از وی در وجود نیامدہ باشد گما قال النبی علیہ السلام اللدم الذم التوبہ و التائب من الذنب کمن لا ذنب لہ یعنی پیشانی از گناہ توبہ است و توبہ کنندہ از گناہ همچون کسی کہ مراد از گناہ نباشد و این حکم گناہی است کہ میان بند و خداوند باشد و حق غیر دران نباشد اما اگر گناہی است کہ میان بندگان باشد شرط قبول توبہ وی چہا چیز ست ہمین سہ شرط کہ گذشت و چہارم او نظام و استرضاء خصم چنانکہ در ریاض الصالحین آورده است اما عمی الدین نوای رحمہ اللہ و جای دیگر فرمودہ اللہ تعالی یا ایہا الذین امنوا توبوا الی اللہ توبۃ نصوصا یعنی ای بندگان کہ ایمان آورده اید بازگردید بخداوند تعالی بازگشتن راست خالص و دوزندہ مرد دیدگیہای دین را بر وجہی کہ پیش بان گناہ باز نگزید و این روایت در ستخلص ست در تفسیر و سیوطی آرد بروایت عکرمة از ابن عباس از معاذ جبل رضی اللہ عنہم کہ سوال

(۱) مقامات عشرہ: توبہ، زهد، صبر، شکر، خوف، رجاء، صدق، توکل، قناعت و رضا

کرد از رسول علیه السلام که یا رسول الله توبه بوضوح کدام است فرمود که توبه کند توبه کند توبه کند پس باز نگردد و بگناه چینی آنکه باز نگردد
شیرستان عسی بر بکم ان یکفر عنکم سیئاتکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار یعنی چون شما توبه بوضوح
کنید خداوند پروردگار شما از شما در گذارد و مکفر گرداند بیهیائی شما و در آرد شما را به بوستانهای بهشت که میرود از زیر درختان
آن و کوشکهای آن جوئیهای آب و شیر و خمر بهشتی و غسل مصفی پس در توبه وعده است از خداوند تعالی بغفران سیئات و
در آردن بجنات و این معنی موجود و موجود است و از کرم حق بدینج و مستخیل نیست و رحمت حق سبقت گرفته است بخشود می
چنانکه فرمود سبقت رحمتی علی غضبی کفر صد ساله و هزار ساله را بیک کلمه توحید و بیزار شدن از دین باطل می آرزو گسناه
مؤمن از کفر فرمید نیست اگر بیک پیشانی گفته همه عمر او را بیا هر ذر از کرم وی پنج عجیب و غریب بنا شد چه کند تا توبه ات
نصوح باشد ششمرگ توبه توبه بوضوح باشد بدان توبه ترا فتح باشد در صحیح مسلم می آرد بروایت ابن عمر رضی الله عنه که
گفت از رسول علیه السلام شنوادم که فرمود یا ایها الناس توبوا لی سر بکم فانی اتوب الی الله فی کل یوم مائة مرة
یعنی ای مردمان باز گردید پروردگار خود را از آنچه بناید و نشاید توبه آرید بدینیکه من توبه میکنم و بخداوند باز میگردد و هر روز
صد بار یعنی من با وجود آنکه صاحب رسالتم و از کل معاصی معصومم در هر روزی صد بار توبه میکنم از خوف آنکه مبادا از من
سهوی در وجود آمده باشد آیا که حضرت غرث را نشاید لاجرم شما که عرقه در یاری می بودید و آلوده اخلاق ذمیه اید و فطر زوال
ایمان دارید توبه و استغفار سزاوارتر باشد مشغولی زچنگال گنه کنن بانگ آشوب بد رحمت بدست توبه میگوید بناب
توبه کن جرم گناه پاک بگذر هر آنکه توبه نزدیک و بعضی شارحان حدیث چنین گفته اند که کار رسول علیه السلام با حق
در ترقی بود چون او را مقامی دست دادی و بران فرود آمدی بعد از آن مقام عالی تر از مقام اول را بدادی از آن مقام
فروتر بمقام عالی تر باز گردیدی این بوده است بازگشت رسول علیه السلام و توبه ایشان ^{الله تعالی} چنانکه سنده مود رسول
علیه السلام لی مع الله وقت در آن وقت بحیریل پیرداختی و گاهی با حفصه زینب ساختی در صحیح مسلم می آرد بروایت
ابوموسی الاشعری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بدینیکه خداوند تعالی انعام خود را بگسترانیده است
بشعب از برای گنهگاران روز و انعام خود را بسط کرده است بر روز از برای گنهگاران شب تا آن زمان که آفتاب از مغرب
بر آید یعنی شب در روز هر گاه که بنده گنهگار بدر گاه آید و توبه کند سبزی در توبه را وقت معین نیست یعنی همه وقت مقبول
است که آسمان را درهاست که اعمال بندگان را از آن درها بالای برند و آن درها در بعضی از اوقات بسته میگردد و در
بعضی گشاده میگردد و الا در توبه که هرگز نمی بندند و همیشه گشاده است تا هر گاهی که عاصی از کردهای خود پشیمان گردد و توبه
کند در هر وقت که باشد سبزی در ما چون آفتاب از جانب مغرب بر آید آن در بسته شود بیک توبه کسی مقبول نشود حدیث را ظاهر
و باطنی است ظاهر حدیث خود این بود اما باطن حدیث آنست که چون آفتاب روح از مغرب بدن بر آید در توبه بسته گردد
و بگرا مکان توبه کردن مانند پس جهد باید کرد تا توبه پیش از مرگ کنی که بعد از مرگ خود توبه نتوان کرد و در وقت مردن ترسم
که توانی اغتنام الغرض فان فی فوفها خصص حکایت از بزرگی سوال کرد کسی که چه میفرمائی درین حدیث که رسول
علیه السلام فرمود ان الله یقبل توبه عبد مذنب ما لم یغفر یعنی بدینیکه خداوند تعالی قبول میکند توبه بنده گنهگارا

مادام که جان وی بغرغره ز سیده باشد آن بزرگ گفت آری چنین است اما آنچه پیشته داری گفت من مرد خیاطم جا بهای میدوزم گفت در خیاطی کدام کار ز همه آسان ترست گفت آنکه مراضی بردارد و جامه را بر دگفت چند سال است تا تو این کار میکنی گفت سی سال گفت در آن وقت که جان تو بغرغره رسد توانی که جامه بیری گفت فی گفت کاری که مدتی در وی زحمت کشیده تا آموخته و مدت سی سال با سانی نمیکردی در آن وقت نتوانی که بجای توبه که در همه عمر نکرده باشی در آن وقت کی توانی که توبه امروز کن که بنویانی که نشاید آن دم نتوانی آن مرد توبه کرد و از جمله صالحان گشت آگاه باش که مرگ در کسین است ناکلی غافل باشی

| | | | |
|---------------------------------|---------------------|--------------------|-----------------------|
| مثنوی از آن پیش که هر گاه نمانی | تیره کند آب زندگانے | بشتاب توبه و عبادت | تا یابی جزای آن سعادت |
|---------------------------------|---------------------|--------------------|-----------------------|

| | | | |
|---------------------|--------------------------|--|---|
| گرتوبه تو نضوح باشد | از آن توبه ترا فتوح باشد | حکایت در تذکره الاولیای آرد که پیری بنزدیک شیخ | تقیق ملجی آمد رحمه الله گفت ای شیخ گناه بسیار دارم میخواهم که توبه کنم شقیق گفت ای پیر در آمدی پیر گفت ای شیخ |
|---------------------|--------------------------|--|---|

زود آمده ام زیرا که هر که پیش از مرگ بیدار شده باشد شیخ گفت نیک آمدی و نیک گفتی در صحیحین می آرد بردایت ابن مسعود رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود خداوند تعالی راضی ترست توبه بنده مؤمن از مردی که فرود آید در زمین که بیابان مهلاک باشد یا بشتر خود که طعام و شراب وی بران اشته باشد و آن مرد سر خود بنهد و در خواب شود چون بیدار شود شتر وی رفته باشد پس آن مرد شتر خود را طلب کند چندانکه گراماوشنگی بروی غلبه کند یا آنچه خداوند خواسته بود و دنیا بد شتر خود گوید بازگردم هم بدان جای که بودم و سر بنهم تا بپیرم پس سر خود بر ساغ خود بنهد و دل بر هلاک خود بنهد پس در خواب شود چون بیدار شود شتر خود را باز آمده بیند و بر سر وی ایستاده و طعام و شراب او با وی دانی چه فرح و شادی بود آن مرد را سوگند بخواند که خداوند راضی ترست توبه بنده مؤمن از آن مرد بشتر و زاد خود و نیز در کتب حدیث است که رسول علیه السلام فرمود که دوست داشته ترین همه بندگان در هر قرن بنزدیک خداوند تعالی جوانان توبه کارند و در حدیث دیگر می آید که چون جنازه جوان تایی بگورستان فرود آرد فرمان خداوند در رسد که ای فرشتگان عذاب این گورستان را باز گذارید که جنازه جوان توبه کاری بدین گورستان فرود آوردند شتر مدارم که اهل این گورستان را عذاب کنم تا چهل روز عذاب از اهل گورستان بردارند حکایت نقل است که چون پیر عاجزی که عمر خود ضایع کرده باشد در پیوده کاری و مخالفت فرمان خدای را آزرده چون در آخر عمر توفیق رفیق احوال وی شود تا از کرد با پیشمان شود و توبه کند و بخدا باز گردد و فرشتگان گویند ای پیر شرم نداری که تا آن زمان که ترا قوت محصبت بود توبه نکردی اکنون که پیر و عاجز گشتی و نزل از روی محصبت نماند توبه میکنی فرمان حضرت لایزال در رسد که مهلا مصلح کنی ای فرشتگان بگذارید بنده پیر مراد ملاست کنید بعزت و جلال من که اگر بعد صد سال دیگر میاید مرا کریم و عفا ر بافتی ای ملا که گواه باشید که توبه وی قبول کردم و او را بیا مرزیدم شایسته بهشت و دیدار خود گردانیدم رباعی ای سوی سفید کرده نامه سیاه پدیک چند گر بخت ز درگاه آن به حق میگوید مرا کرم بسیارست بنو میزد مشو بنده بیا عذر بخواه در عامه بخاری می آرد که نه وقت است که فرشتگان در آن بگریند بیگانه آن هنگام که پیری توبه کند حق تعالی چندان آثار بر او عفران در باره وی ظاهر گرداند که فرشتگان را از آن حال وقت آید و بگریند یعنی از بسیاری لطف خداوند که در باره آن پیر مشاهده کنند در سلسلات شیخ سعید کازرونی آورده رحه الله

این حدیث و اسنادین فقیر سلمه الله در وقت روایت این حدیث در گریه بود و فرمود که اسناد من مولانا حسام الدین عبدی
 علیه الرحمه و الرضوان در گریه بود و او گفت اسناد من شیخ ابو سعید کازرونی رحمه الله در وقت قرائت این حدیث در گریه بود همچنین
 ثقف عن ثقف تاروی اصل روایت میکند که رسول علیه السلام را در گریه دیدم در وقت فرمودن این حدیث و فرمود که از
 جبرئیل علیه السلام سوال کردم یا جبرئیل از اعمال است من که با آسمان می برنماید عمل نزد حق تعالی دوست داشته تراست
 جبرئیل علیه السلام را در گریه دیدم گفت یا محمد از اعمال است تو حق تعالی ناله و زاری سحرگاه را از همه دوست ترمیدار در حکایت
 در اسرا بیلیات می آر که حق تعالی خطاب کرد بموسی کلیم صلوات الله علیه که یا موسی در فلان محله دوستی از دوستان ما وفات یافته
 برود کار او بساز و اگر تو زوی رحمت ما خود کار او بساز و موسی علیه السلام بحکم فرمان بدان محله رفت و از مردمان سوال کرد که کس
 بیخ دوستی از دوستان خدای درین محله وفات یافته است گفتند ای پیغامبر خدای بیخ دوستی از دوستان حق وفات نیافته
 است اما در فلان خانه جوان فاسق خراب روزگاری وفات کرده و از شومی مشفق وی بچکس بدنق وی غنبت نمیکند موسی
 علیه السلام گفت من او را مطہلم نشان دادم موسی علیه السلام قدم در آن خانه نهاد فرشتگان رحمت را دید اسناده
 طبقه های شار بر دست و آثار لطف خدا ظاهرا هر گشته موسی علیه السلام مناجات کرد که الهی تو فرموده که او دوست من است
 و مردمان بفسق وی گواهی میدهند حکمت چیست فرمان رسید که ای موسی مردمان راست میگویند که او فاسق بود اما ایشان
 از فسق وی خبر دارند و از توبه وی خبر ندارند این بنده ما سحرگاه بر خاک غلطیده و توبه کرده و بحضرت ما بازگشته ما که خداوندیم گفتند
 کرده او را عفو کردیم و او را در مسلک دوستان خود در آوریم و بروی رحمت کردیم تا بدانی که این درگاه نا امید نیست حکایت
 نقل است که مردی نزد امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمد و گفت یا امیر گناه بزرگ دارم مرا توبه باشد عذر ده برداشت وی چنانچه
 آن مرد گفت یا امیر من توبه میخواهم نه دره گفت اگر پیش من اقرار کنی دره باید بزمن یا زمانه باید بزمن دست و پای بریدی بود بهر مقضای
 کردنی بود بگویم آن مرد گفت پس من هرگز اقرار کنم تا تو با من این عفو تنها کنی با خدای خود گویم که دیر است که من این جصبتها کرده ام
 و او پرده من ندیده و مر فضیحت نکرده عمر این سخن شنید دره مینداخت و آستین بر روی نهاد و بسیار بگریست آنگاه این آیت

برخواند غافر الذنب وقابل التوب ای غافر الذنب لمن قال لا اله الا الله وقابل التوب لمن ندم عن ذنبه
 حکایت شیخ ابو تراب کنشی رحمه الله میگوید روزی در کوی از کویهای نجش شب میگذاشتم ناگاه آواز شغله گویان من آمد چون
 معلوم کردم جمعی مردان بودند که با ضعیفه عرب خصوصت میکردند با خود گفتن اینجا باید رفت شاید مظلومی بود او را مدد گارے
 کنم چون آنجا رفتم آن ضعیفه مرا بدید نزد من آمد و گفت ای شیخ پسری دارم فاسق و خراب در کار عمر و تبه کاری نابکاری ضایع کرده
 و فسق و فجور از حد برده هم بر قرآن معهود و دشمنی است که مجلس فسق آراید و خمر خوردیم در اول شب حق تعالی او را بهاری
 فرستاد و اکنون بر بستر مرض افتاده است و خانه ما در جوار مسجد است جماعتیان مگر آوازی شنوده اند آمده اند که او را از
 محله بیرون میکنند من در خواست میکنم که وی این زمان بیمار است و مرض او را نیک در یافته نشاید بیره و همه از وی بترسند یا توبه
 کند و بصلاح آید و اگر نمیرد و توبه نکند آنگاه او را از شهر بیرون کنید شیخ میگویی شفاعت کردم تا از آن ماجرا درگذشتند آنگاه
 بخاطرم درآمد که جوان را می باید دید و توبه باید فرمود شاید توبه کند چون قدم در خانه نهادم و نظر جوان بر من افتاد فریاد

وزاری از نهادی برآمد و گفت زهی کریم خداوندی که دعای چون من خراب روزگار چنین زود با حاجت رساند گفتم ای جوان چه دعا کرده گفت ای شیخ درین سحر و دود دعا کردم کی آنکه گفتم الهی بامداد مرا دیدار ابو تراب روزی گردان دویم آنکه گفتم الهی مرا توبه نصیح کرامت فرمائی یک دعا باری با حاجت رسیدارم که آن دیگر نیز با حاجت رسد ای شیخ گناه بسیار دارم مرا توبه باشد گفتم ای جوان نومید مباش که در بیابای رحمت حق تعالی موج می زند و حق تعالی توبه و غفورت آمرزنده گناه بندگانت قبول کننده توبه عاصیانست جسبی الله در ماندگانت نعم الوکیل سچارگانست و توبه از همه گناهان مقبولست جوان بردست من توبه کرد و قطرات عبرات از دیدگان مبارک القصر چون سفیج بازگشت جوان مادر خود را گفت ای مادر بنویک وصیت دارم بجای آر گفت جان مادر چه وصیت داری گفت آنکه مرا ازین روی جامه و دسترنجم بر خاک مدت اندازی تا اگر آن لحظه با ابو تراب توبه کردم این زمان برب الارباب توبه کنم که مرض مرا نیک فرود گرفته درمی یابم که مرض موت است مادر وصیت بجای آورد و او را از روی جامه خواب بر روی خاک انداخت جوان روی در خاک می مالد و از جان پرورد می نالید و میگفت بار خدا یا از کرد پایشان شدم و توبه کردم بخیر درگاه تودری دیگر ندارم و تشکیه در زندان و پناه بنیاز مندان تویی بر من خاکسار خراب روزگار رحمت فرمائی همچنان تصحیح وزاری میکرد و او را از روی خاک بر روی جامه برد چون شب درآمد جوان وفات یافت ابو تراب میگوید آن شب رسول خدا صلی الله علیه و سلم را خواب دیدم که می آمد و دوش بر او بود و خلائق بسیار برابر ایشان می آمدند یکی مرا گفت آن حضرت مصطفی است صلی الله علیه و سلم و آن سیر که بردست راست اوست ابراهیم خلیل است و آنکه بردست چپ اوست موسی کلیم است و آن خلائق بسیار صدوست اندر لفظه نبوت اند صلوات الله علیهم اجمعین من پیش دویدم و سلام کردم رسول علیه السلام جواب داد و با من مصافحه کرد گفتم یا رسول الله شما بخشش آمده اید فرمود که خاموش ای ابو تراب که آن جوان که دی بردست تو توبه کرده بود امشب وفات یافته و حق تعالی او را بدرجه دوستان خود رسانیده و مقام اولیا او را کرامت کرده و من صدوست اندر لفظه نبوت را نیز یافتی دی فرستاده اند ای ابو تراب جوان را چشم عزت نگرید و بر جنازه وی حاضر شوید شیخ میگوید بسیار شدم از انحال مرافقت آمد که زهی کریم خداوندی که فاسقی که دی روز از شومی منق وی او را از محله بیرون میکردند بیک ناله وزاری و بیگ توبه پیشمائی او را بدین قربت رسانیدر باغی از لطف توبه بند نه نومید نشدند مقبول توبه معتدل جاوید نشدند لطفت بگدام ذره پیوست دی بکان ذره به از نهر خورشید نشدند ابو تراب میگوید درین ذوق و حال بودم که از خانه دیگر آواز دخترک نارسیده خود شنیدم که میگوید گفتم ای فرزند چه چیز گریانید ترا گفت ای پدر مرا خواب نمودند که در فلان محله جوان توبه کاری وفات یافته هرگز آن نظر بر جنازه وی افتد هر حاجت که از حق تعالی بخواهد و اگر اندای پدر هرگز دستوری بیرون رفتن نخواستم اکنون میخواهم اجازت دهی تا بروم و جنازه جوان را به میم و از خداوند خود را و بندگان او را در خواهم او را اجازت دوام و یقین من زیادست شد از خانه بیرون آمدم تا مردمان را از جوان خبر دهم بیخه صالحه بود که مدتی هفتاد سال بعد از حق مشغول بود دیدم که عصا میزد و می آمد چون نظری بر من افتاد و گفت ای ابو تراب دیدی که رحمت حق چها کرد جوان فاسقی که او را از محله بیرون میکردند از بسیاری منق دی امشب وفات یافته و او را در سلک اولیا در آورده اند مرا در خواب

نمودند که هر کس بجزایه وی حاضر شود آمرزیده گردد و یکی دیگر از مستحقان را نیز مثل این نمودند در خواب و مر اخبروا مردمان را
از آن حال آگاه کردم اهل شهر بیکدیگر بیرون آمدند و بر جزایه جوان نماز کردند و با عاز و اکرام تمام او را دفن کردیم تا بانی که
بیک ناله سحر و بیک آه پیشانی گناه همه عمر آرزند و برین درگاه کسی را جای نوسیدنی نیست زیرا که از بیکم نوسید شوند نه از
کرمی مشعر و استغفرته من الف ذنب : لکان الله تو با دجیما قطعہ نیاز خویش بدرگاه کردگاری بری که لطف یارگیر و
بفتح کردارت : اگر بزرگناه از تو در وجود آید : و رقبول کشاید هزار و یکبارت : در کیمیای سعادت می آرد که رسول علیه السلام
فرمود که چون ابلیس علیه اللعنه را داغ لعنت بر نهادند گفت بعزت تو که از دل آدمی بیرون نیایم تا جان در تن بود فرمود که
بعزت من که در توبه بروی نه بندم تا جان در تن وی بود و در حدیث دیگر فرمود که بنده بود که بسبب گناه در بهشت رو و گفتند
چگونه یار رسول الله فرمود که گناه بکنند و از آن پشیمان شود و آن در پیش چشم وی می باشد تا به بهشت رسد آنگاه ابلیس گوید
کاشکی او را درین گناه نینداختی حکایت امام محمد حسن شبلی در رحمة الله میگوید اگر خرم دار در نمک زار افتد و روزگاری
بروی بگذرد تا بنشین آفتاب و وزیدن باد و هوا تیزی نمک در وی اثر کند و مرداری خضرا زایل شود و او پرا بشاید خوردن میگویم
شبه آید که وی پلید بود چه پاک شود جواب آنست که تا بنشین آفتاب و وزیدن باد و تیزی نمک در وی اثر کرد و او پرا چه پدید
گردد آید اشارت درین آنست که رحمت حق تعالی کم از آفتاب نیست و شفاعت رسول علیه السلام کم از فوت نمک
نیست و آه پیشمانی عاصی کم از باد و بنوایت و عاصی بدکار بد کردار پلید تر از خرم دار نیست و قوی که بواسطه تابش آفتاب
و وزیدن باد و هوا تیزی نمک مرداری خضرا زایل میشود اگر رحمت حق تعالی و شفاعت او علیه السلام و آه پیشمانی عاصی
بد کردار نجاست محصبت وی ناچیز گردد و از کرم حق عجیب نباشد سوال کسی را که معاصی بسیار بود در توبه کند و بجناب
باز گردد بهتر بود یا آنکه آشکارا توبه کند جواب آنست که هر معصیتی که در نهان از وی در وجود آمده و مردمان را بران اطلاع
نیست بهتر آن بود که هم در نهان توبه کند و خود را رسوا نکند و آنکه آبر معصیتی که آشکارا کرده و یا مردم بران اطلاع یافته اند
بهتر آن بود که آشکارا توبه کند تا چنانکه بر رسوا دوی گواه بوده اند بر صلح وی گواه شوند و من بعد در حق وی گمان بدنبرند
در کتاب جنیبات می آرد که از ابن عباس رضی الله عنه سوال کردند که بهترین روز با کدام است و بهترین ماهها کدام است
و بهترین عملها کدام گفت بهترین روزها روز جمعه است و بهترین ماهها ماه رمضان است و بهترین عملها پنج نماز در اوقات
وی نگاهداشتن چند روزی برین بگذشت همان سایل از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه سوال کردند جواب که ابن عباس
رضی الله عنهما گفته بود تقریر کرد شاه مردان گفت اگر از علما و حکما مشرق و مغرب سوال کنی جواب همین گویند که ابن عباس
گفته الا آنکه من میگویم بهترین اعمال آنست که خداوند از تو آرزو قبول کند و بهترین ماهها آنست که در وی توبه کنی و
بهترین روزها آن روز که با ایمان از عالم بیرون روی رباعی روز آخر اگر م از توبه بر آید نظری : کار چون زرتشت و پیچ
نماند خطری : اگر من ایمان سلامت بلب گور برم : اینک آراسته کاری و مبارک سفری : پس ای برادر عمل خالص
شایسته و بی تقصیر ندانیم که بروی اعتماد کنیم مگر با اعتقاد پاک و ناله وزاری پر درد گناه و نیاز مندی و شکسته کاری
بر آید و در ی بکشاید مشعر الهی الی اجفی الجناستی : قلیل طاعتی ختم جنابی : فان خیر یوم الدین اوجوبه

صوچی ام صلواته ام زکوتی: روایت میکند ابو سعید فارابی با سناد درست از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود خبر کنم شما را
 بزرگ ترین درد شما گفتند یا رسول الله بزرگ ترین درد ما کدام است فرمود که درد شما در دگناه است گفتند و در وی چیست فرمود که
 و در وی است تقصارت که در دل شب تار از زبان مردگناه بگردد پدید آید **شعر**
 اگر در خور راه تو قدم نیست
 باری زین راه صبح کم نیست
 در حاشیه کتاب جانها
 مستی ز سماع تو جلاست
 حضرت جلال تو رقم نیست
 بر عاشق کسے تو قلم نیست
 حکایت در منزلتہ النواظر
 می آرد که جوانی بود در بنی اسرائیل نام او نوح بود از جمله پیروده کالان و خدا آزاران گاه توبه کردی و باز نشستی رب باسع
 توبه کردیم و باز بشکستیم
 چه توان کرد عاشق سستیم
 از سر توبه بر سر عصیان
 باز برخاستیم و بنشینیم
 شبی مست خفته بود و بخلاف فرمان خدای آزرده در میان خواب توفیق حق در رسید و مطلب لقلوب دل او را بگردانید
 برخاست و از کرده پشیمان شد بصبح برون آمد و روی بر خاک نهاد و میگفت الهی که اوب و کم اعود فان لم تعصمی
 فاعود و اعود الی الرحمة فاعود الی المعصية و تعود و تعود فاننا اعود الی الرحمة
 فاعود و اعود ای بزرگ خداوند من بارها توبه کردم و باز بشکستم اگر مرا عصمت ندهی و از گناه نگاه نداری بارها توبه بشکنم
 آوازی شنیدای بنده اگر تو بمعصیت باز گردی با جرحت باز گردیم هر بار که توبه کنی بپذیریم و بفتح کدورت لطف و کرم از تو باز نگیریم
 رباعی هر چند چنان کنی فادامیت
 بس که بر وی لطف باز آیت
 ورنیز تو آزاره ما طلبی
 ما چون تو نباشیم و نیاز آرمیت
 قوله تعالی و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السيئات الهی بجزت تایید ما عاصیان خراب
 روزگار پیش از مرگ توبه بضرورت فرمائی و دلهای خفته ما را از خواب غفلت بیدار گردان :

فصل دوم در صبر بر بلوی

بدانکه صبر کردن بر بلوی از اخلاق حمیده پسندیده است و از نجیات است و تحصیل آن بر سالک راه حق فرض است و صبر
 از خصال انبیاست و حق تعالی حبیب خود را بصبر فرمود قوله تعالی فاصبر كما صابروا العزم من الرسل در تفسیر و سبب
 می آرد بقول ابن عباس رضی الله عنهما که اولوا العزم چهار پیغمبر اند یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی مقاتل گوید اولوا
 العزم از رسل شش پیغمبر اند نوح که صبر کرد بر آیدای قوم خود و ابراهیم که صبر کرد بر نار نمرود و داوود که صبر کرد بر زنج و یعقوب
 که صبر کرد بر فراق یوسف و ذهاب بصر و یوسف که صبر کرد بر جاه و زندان و ایوب که صبر کرد بر بلای کرمان اهل مسانی و
 تحقیق میگویند همه رسولان اولوا العزم بوده اند و حق تعالی ایچ رسول معجوث نگردانید الا آنکه آن رسول اعزم و جزم درای
 و کمال عقل بود و من در من الرسل من تمیز است نه من تبعیض یعنی صبر کن ای محمد بر جفا و آیدای قوم خود پس امر که صبر
 خود را درین آیت بصبر و ترک استنجال فاصبر فان للمقادیر بختی علی خلاف المشیة و التبدیر و اساس دنیا
 بر محنت نهاده اند و محنت را دوائی نیست الا صبر و صبر محبوب است صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر بلا و محنت
 در کتاب المصاب و المعادی و در بحر العجائب نیز می آید این حدیث بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول خدا

صلواته

صلی الله علیه وسلم که فرمود صبر سه است صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از مصیبت هر کس صبر کند بر مصیبت حق نماند
 اورا سی صد درجه کرامت کند که از درجه تا درجه چندان بود که از زمین تا آسمان و هر کس صبر کند بر طاعت حق تعالی او را شصت و سه
 کرامت کند که از درجه تا درجه چندان بود که از زیر پشم زمین تا بعرش و هر کس صبر کند بر مصیبت حق تعالی او را نه صد درجه
 کرامت کند که از درجه تا درجه چندان بود که از زیر پشم زمین تا بالای عرش و بدانکه حق تعالی امین و ناصر صابرانست قوله تعالی
 والله مع الصابین یعنی ان النصر مع الصابر و صبر کلید همه گشایشهاست الصبر مفتاح الفرج فرمود که صبر کن بر صبر
 بکشاید کار به زیرا که خدایا صبوران باشند در رسول علیه السلام فرمود که صبر گنجی است از گنجهای بهشت و گفت خداوند صابران
 را دوست میدارد قوله تعالی والله یحب الصابین و فرمود که اگر صبر مردی بودی مردی کریم بودی ای مجاور بدانکه هر بلا و
 محنتی که بگذرد میرسد تقدیر خداوندست چنانکه در کلام مجید خود از انحال خبر میدهد قوله تعالی ما اصاب من مصیبه فی
 الارض ولا فی الفسک الا انی کتاب من قبل ان ندره ها ان ذالک علی الله لیسیر یعنی نزد هیچ مصیبتی از مصایب
 در زمین یعنی از فحط باران و قلت نبات و نقص ثمار و در فقه های شمایعنی بیماریها و فوت فرزندان مگر آنکه نبشته و ثبت
 گردانیده یعنی قضا و حکم کرده اگر خداوند ثبت کرده در لوح محفوظ پیش از خلق انفس یا قبل از خلق آن مصیبت بدستی
 دراستی که آن اثبات و تقدیر با وجود کثرت بر خداوند آسانست یسیر بن عبدالله شتری میگوید بیان آیت دلیلست بر حال رضا
 هم در شدت و هم در رخا چون بنده دانند که همه بشیبت و تقدیر خداوندست و نزد بد و الا آنچه خداوند خواهد هر آینه صبر کند و
 جزع نکند بلکه از غم بر هر حکایت شیخ شفیق بلخی میگوید هر کس در مصیبت جزع میکند چنانست که باخی جنگ میکند
 و جزع کردن بلا و مصیبت را در نکند و لیکن مزد و ثواب صبر را ضایع گرداند **فرد** در مصائب تا که کم کنین جزع ماند
 بدانکه بجزه رای بر درگ و اشتم میگرد که حکایت عبدالله بن مبارک رح میگوید مصیبت یکی است چون صاحب مصیبت
 جزع کند و دردی مصیبت و یکی رفیق مزد و این مصیبت بزرگ ترست از مصیبت اول و مزد صابران بحسابست یعنی
 جز خداوند اندازه آن کس نداند چنانکه فرمود انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب در صحیح بخاری می آرد بروایت
 ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود هر کس که خداوند با چیزی خواسته باشد محنت و مصیبت رساند او را
 در صحیح مسلم می آید بروایت ابو سعید رحمه الله از رسول علیه السلام که فرمود که نزد مومن را از درد و رنج و بیماری و ایندوانده
 چیزی تا گرانی بخاطر وی راه یابد یعنی اندک غمی که او را غمگین گرداند الا آنکه کفر گرداند خداوند تعالی بآن گناهان او را و صحیحین
 می آرد بروایت جابر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود که مثل مومن همچو مثل خوشه گندمست که باد او را حرکت
 میدهد یعنی گاه می افتد و گاه می خیزد هر گاه که میخاها که راست ایستد او را بطرف دیگر میگرداند و مثل کافر همچو دخت ناژ و یا
 سفیدار است که راست ایستاده است همیشه تا آن هنگام که او را می برند و می افکنند یعنی مومن دایم بر سجده و محنت دینا مبتلا
 است هنوز از یک محنت نرسنه که دیگر گرفتار گشته و کافر هیچ مکرده نمیرسد تا آن هنگام که اجل وی میرسد آری هر کرا درین
 درگاه قرب بیشتر بلا و محنت بر سر وی بیشتر همچنانکه رسول خدا علیه السلام فرمود البلاء موکل بالانبياء ثم الاولیاء ثم
 الامتئل فالامتئل یعنی بلا نام زده است و باز گذشته بانبیاء پس از ان با اولیاء پس از ان بهر که مانند تراست پیشان

شعر مابلار انکس عطا نکینم بیتا کہ اور از او بیا نکینم حکایت در تذکرۃ الاولیاء می آرد کہ ابن عطار راجعہ اللہ دہ پسر بود روزی
 با آن دہ پسر خود در راه میرفت کافران ایشان را بگرفتند و یک یک پسر اورا در نظر وی چشمی بستند و گردن میزدند ابن عطار روئے
 خوی آسمان کرده بود وی خندید چون نہ پسر ویرا بگشتند و نوبت بہ پسر خود تر رسید گفت ز ہی بی رحم پدری کہ فرزندان ترا در نظر تو
 میکشد تو وی خندی این خطا گریان شد و گفت ای جان پدر این کسی میکند کہ با وی جنگ نمی توان کرد و کس را چون و چرا
 نمیرسد بروی و گواخواستی ہمہ اخلص وادی بعزت وی کہ ہفتاد بار قصد شفاعت کردم ہر بار الہام میرسید کہ ای ابن عطا بغت
 و حلال ما کہ اگر بشفاعت بچینی و نام فرزندان بر زبان رانی نام ترا از جریحہ دوستان خود بیرون کنم کافران بن سخن بشنیدند
 تیغہا بیندانتند و گریان شدند و در قدم شیخ افتادند و نوبت کردند و گفتند کہ اگر پیشتر میگفتی یکی از فرزندان تو کشتہ نمی شدند ابن عطا
 گفت این حدیث را بمانید کہ از ابانکہ ابن رفت غلط و خطا نزد آری حدیث است کہ الافلاک قستی و الحوادث سهام

| | | |
|---|--------------------------------|----------------------------|
| و الاودی هدن والرأحی هو اللہ و هو رام لا یخطی شعر | طریق عشق جانان جز بلباست | زمانی بی بلا بودن روا نیست |
| بلاکش تا لقاے او بیینی | کہ مروی بلام و لقا نیست | اگر صد تیر بر جان تو آید |
| میان صد بلا خوش باش با دوست | خود آنگا کہ بود بہر گزلبا نیست | از آنجا ہر چه آید راست آید |

نشان دوستی صبر کردنت بر بلای دوست حکایت در کیمیای آرد کہ شبلی را در بیمارستان بغداد بازداشته بودند
 کہ دیوانہ است قومی نزد وی آمدند گفت نشانیستند گفتند دوستان تو ایم سنگ برداشت و سوی ایشان انداختن گرفت ایشان
 بگریختند گفت دروغ گفتید اگر دوست بودید بر بلای دوست صبر میکردید قولہ تعالی و لنبلونکم شیء من الخوف و الجوع
 و نقص من الاموال و النفس و الثمرات الا یہ در تفسیر و سیطی آرد کہ نون در و لنبلونکم نون تاکید است و لام و سے
 جواب قسم مخدوف است بر تقدیر و اللہ لنبلونکم یعنی سوگند بخداوند کہ معاملہ منبلی کند خداوند با شما و ابتلا بمعنی اختیار است
 و الا خداوند تعالی داناست بعواقب مو یعنی ای امت محمد لنتحرکم شیء من الخوف یعنی خوف از دشمن و الجوع یعنی
 مجاعت و قحط و نقص من الاموال یعنی نقصان و نسران در مال و ہلاک مواشی و النفس یعنی بموت و قتل و مرض و
 پیری و الثمرات یعنی جویج و آنکہ بیرون نیاید چنانکہ حدیث بیرون اندروی می باشد در تفسیر کشف و بیان می آرد بقول امام
 شافعی رح فی قولہ تعالی و لنبلونکم شیء من الخوف یعنی خوف خداوند عزوجل و الجوع یعنی روزہ ماہ رمضان و نقص
 من الاموال یعنی ادائی زکوٰۃ و صدقات و الا النفس یعنی بیمار بہا و الثمرات یعنی موت اولاد از برای آنکہ فرزند میوہ دل
 و نیست قولہ تعالی و بشر الصابین و بشرات دہ صابران را بر بلا ہا و مصائب پس صفت صابران میکنند و میگوید بلال بن
 اذاصابتم مصیبت یعنی صابران کسانند کہ چون ایشان را مصیبتی رسد از آنچه یاد کرده شد قائلان اللہ و انا الیہ
 سر جعون گویند ما از ان خداوندیم و ما بحضرت دی باز گردید گانیم در آخرت نکند شیخ ابو بکر و راق ترمذی میگوید انا اللہ
 اقرار است از ما اورا بلک و انا الیہ و اجعون اقرار است بہ ہلاک نفسہائی ما خیر عکر مرگو پیر چنان رسول علیہ السلام
 فرو گشت رسول علیہ السلام گفت انا اللہ و انا الیہ و اجعون گفتند یا رسول اللہ این مصیبت ہست فرمود
 کہ آری ہر چه مو من بآن متا دی شود آن مصیبت ہست بشرات سعید جبر میگوید بیچاکس را در مصیبت این عطا

نزداد

نداند که امت محمد را علیه السلام یعنی استرجاع و اگر کسی عطا داده شدی به آئینه یعقوب علیه السلام بودی گفت یا اسفندی
 علی یوسف در صحیح مسلمی آورد که رسول علیه السلام فرمود ز سبب مصیبت به بنده مؤمن الا آنکه محمدرده شود از وی گناه
 وی تا خاری که در دست و پائی وی رفته باشد و در حدیث دیگر فرموده ز سبب مصیبت مؤمن را مصیبت الا آنکه آفریده شود از وی
 گناه که بنام روز خدای تعالی آن گناه را ایوب مصیبت یا درجه داده شود که نرساند الله تعالی او را بآن درجه مگر بآن مصیبت
 قوله تعالی اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة این گروه اند که ایشان مغفرت است از پروردگار ایشان نعمتی و این
 قول ابن عباس است رضی الله عنهما این کیسان میگویند صلوات و رحمت یک معنی است یعنی رحمتی بعد از رحمتی و اولئک هم
 الممتدون و ایشان همند از نسبی استرجاع و گفته اند منند از نسبی هشت و ثواب و گفته اند بسوی حق و صواب سجد
 بن سبب میگویند چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه این آیه بر خواندی گفتی نعم العادلان و لغم العداوة اولئک علیهم
 صلوات من ربهم ورحمة نعم العادلان و اولئک هم الممتدون نعم العداوة عادلان و تنگ باد همسانز گویند
 و عداوه سر باد و در کیمیای آورد که حق تعالی بچار کس بر چهار گروه حجت کند سیلمان بر نوا نگران و سیوسن بر بنده گان و بیسی
 بر درویشان و بابوب بر اهل بلا فتنه ایوب علیه السلام قوله تعالی و ایوب اذا نادى ربه انى مسنى الضمیر انت
 ارحم الراحمین ای او که ایوب از نادای و او کرد روی مصهرست یعنی محرابا و کن وقت نیاز عرض کردن ایوب را علیه السلام حضرت
 بنی نیاز ما که ربوبیت ما را ما ذولجا خود گردانیده بود و میگفت مسنى الضرای اصابعی الجهد یعنی پرسید طاقن من سوال
 چون ایوب علیه السلام خلعت صبر پوشیده بود و شربت رضا و تسلیم نوشیده چنانکه حق تعالی از آن حال خبر داده است
 در کلام مجید خود قوله تعالی انا وجدنا ناه صابرا نعم العبد انه اواب پس بخداوند نادانیدن چه بود که گفت مسنى الضسر
 در جواب این سوال و حل این اشکال انما تفسیر انا و ایل بسیارست اگر چه مجموع را اینجا دانست که روا باشد قول یاد
 کرده شود قول اول در تفسیر و سبطی آورد که این تفریض بود از ایوب علیه السلام بمسئله رحمت چون ثنا گفت بر الله
 تعالی که وانت ارحم الراحمین و ساکن شد قول دویم آنست که این جزع نبود از ایوب علیه السلام چون حق تعالی بصفت
 صبر او را یاد کرد و فرمود انا وجدنا ناه صابرا بلکه دعا بود از وی نه بینی که حق تعالی فرمود فاستسجناله و جزع آن بود که شکایت
 بسوی خلق بر ندما آنکه او شکایت بخداوند بردا و جانع نبود چنانکه قول یعقوب علیه السلام که گفت انشکوا بنی و حزنه
 الی الله لا یجمل علی الجرح یکی از بزرگان میگوید هر کس شکایت بخداوند کرد و حال آنکه در آن شکوی راضی بود بفضای
 خداوند تعالی آن جزع نباشد قول سیم جمید طویل از انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکنند که مردی در مسجد رسول علیه السلام
 درآمد و این سوال کرد حضرت مصطفی اصلی الله علیه و سلم مگر نیست و فرمود که سوگند بخدا که ایوب از بلاننا لید و لیکن هفت سال
 و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت در آن بلا ماند خواست که ایستاده نماند که نتوانست باز انا و چون در خدمت
 قصورے و در خود فتورے دید گفت مسنى الضر قول چهارم امام جعفر صادق رضی الله عنه میگوید
 چون مدت استقامت بلیت دراز شد شیطان گفت ای ایوب اگر میخواهی که ازین بلا خلاص یابی مرا بجهه کن دل مبارک
 وی از غیرت بچوشید گفت از بلاننا لم اما از طبع اعدا بخروشم گفت مسنى الضر بین که آن ملعون از انبیا نوسید نبوده

با آنکه او را بر پیغمبران علیهم السلام دست نیت قول آنجا که تا فرودگان اعضائی مبارک و پراسنیفا کردند و هیچ نماند جز دل و
 زبان وی قصد تناول آن کردند تفرقه خزینه معرفت و تنگدلی آنکه شهادت بصلحت ندید که از ذکر دست محروم ماند گفت
 مسنی الضری قول سشتم بود علی مفسر میگوید که فرمان رسید که ای ایوب هفتاد کس از انبیای این بار از حضرت التماس
 کردند ما بلطف خود این مهانان را بکلیه مجاهده تو فرستادیم چون بلا قصد رفتن کرد ایوب بنالید گفت مسنی الضری قول
 هفتم یکی از اصحاب اشارت میگوید چون مدتی بلا با ایوب و ایوب با بلا موافقت کردند ریخ و شدت از میان هر خاست صبر
 و مجاهدت نماند ریخ نمی رسانید در درد و دینگر در با سعی آن کرد که بیخ کرد و در تنگدلی بیداری جز بروی زردت نماند اندر
 مهر او چو درانه شوی بی جانی برسی که در درد تنگدلی قول هشتم یکی از بزرگان است و عن بنیان ملت میگوید بیخ تنگدلی
 خواست که در امید بر است محکم سینه نگراند اگر ایوب بنالیدی بر در ماندگان شوم و اشتندی که بنالید بر زبان و صدر
 در ماندگان ندانند تا تعلیم محنت زدگان آخر الزمان باشد تا اگر در حجره بلانگ آینه صحرای دعای بیرون روند که خدا با بلا تو
 دای عطا هم ده بیماری تو فرستادی شفا هم تو فرست مسنی الضری فرود درم چو تو دای از که جویم در مان بیارم چو تو باشی
 از که خواهم یاری بیخ قول نهم محققان گفته اند ایوب علیه السلام تن و مال و فرزندان فدا کرد و هر چه داشت همه را فدا
 حکم دوست کرد و بضععت صبر با وی چیزی دیگر نماند و هر کس با صفتی مانند بنویز و نجوب حجاب باشد صبر نیز در باخت که
 هر کس نیستی آورد هستی دیدر با سعی رخم لطیب گفته ای بنیانی بی افتاده عشق را چه میفرمانی بیخ ترک صفت و نحو وجود فرمود
 یعنی که هر چه هست بیرون آئی بیخ قول دهم آنست که چون مدت بلیت بتظویل انجامید دوستان روی بگردانیدند عیال
 مبارک وی رحیم خاتون در بیرون شهر غرضی ساخته بود ایوب در اینجا بود علیه السلام خود لطلب قوت رفتن بود و در اینجا
 دیگر رسیده بود بشارت لطف در رسید جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و فرمان رسانید که ای ایوب بلا دوام
 صبر کردی اکنون بخواجه تا عطا بینی ایوب علیه السلام گفت مسنی الضری وانت ارحم الراحمین جبرئیل دست و
 گرفت و گفت ای ایوب پای بر زمین زن آدکض بر جملک پای بر زمین زد و چشمه آب کشاده شد یکی گرم بجهت غسل کردن
 و یکی سرد بجهت خوردن بعضی میگویند چشمه یکی بود در وقت خوردن سرد بودی و در وقت غسل کردن گرم گشتی ایوب علیه السلام
 شرفی بخورد و پاره بر سر ریخت غرض مرض نایل گشت بیماری بصحت مبدل شد قوت باز آمد جوانی تازه گشت جبرئیل
 علیه السلام تختی بنهاد و حله در ایوب پوشانید تاج بر سرش نهاد و بلطف بر آمد بلخ زرین بر سر ایوب باریدن گرفت لخط بر آمد
 ریحماز شهر باز آمد ایوب را ندید در صحرا میگشت و بر فراق وی نوحه میکرد که چندین ریخ کشیدم گنج را بیادادم بیمار را ضایع ماندم
 ای یوب ندانم تا کدام جانورت بر روی یادگام ددت بخورد جبرئیل علیه السلام گفت ای ایوب ریحماز بخوان و گوش ز گوش
 کن ایوب علیه السلام آواز داد که ای ضعیفه که ای مطبله ریحماز گفت بیماری داشتم که مونس روزگار من بودم کرده ام گفت نام
 وی چه بود ریحماز گفت نام وی ایوب صابر بود ایوب گفت چگونگی مردی بود گفت در وقت صحت ترا منستی ایوب گفت ای
 ریحماز آن ایوب با بلا منم ریحماز بر تخت نشاند هم دو گریان شدند و صا ذالک علی الله بعزیز هر دو از آن منزل روان شدند
 در وی شهر بنهادند چون بدر و اوزه رسیدند اهل شهر را ویدند جمله استقبال کرده گفت این چه حالت است گفتند منادی ندا

کرد که ای مردمان ایوب بازمی آید استقبال کنید چون ایوب علیه السلام بشهر درآمد خانه خراب را دید آبادان گشته ما لها ای تلفت شده باز آمده فرزندان مرده زنده شده دوستان برگشته باز آمده قوله تعالی ووهبنا له اهله وفضلناهم معهم رحمة من عندنا و ذکرى لاولى الالباب در تفسیر و سبط می آرد بقول ابن مسعود و قتاده و حسن رضی الله عنهم که زنده گردانید خداوند تعالی اولاد او را که هلاک شده بودند مانند ایشان در دنیا بداد و پراضحاک روایت میکند از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کردم ازین آیت قوله تعالی ووهبنا له اهله وفضلناهم معهم فرمود که در گردانید خداوند تعالی زن و پسر و زیادت کرد و روحانی وی تابست و شش پسر بداد و حق تعالی فرشته با ایوب فرستاد فرشته گفت ای ایوب خداوند ترا سلام میرساند نصیر تو بر بلا و میفرماید که بختر منگه خود بیرون آئی بیرون آمد حق تعالی ابر سرخ بر اینخت تا بلخ زرین بر ایوب می بارید و فرشته استاده بود و بلخ میرفت و ایوب علیه السلام دامن برداشته بود و بلخ جمع کرد و بر فرمن خودی انداخت فرشته گفت ای ایوب سیر نمی شوی از داخل که متابعت میکنی خارج را ایوب علیه السلام گفت بدرستی که این برکتی است از برکات خداوند تعالی و از برکت پروردگار خود بی نیاز نیستم قوله تعالی رحمة من عندنا یعنی آنچه کردیم از کرامت با ایوب رحمتی بود از نزدیک ما و ذکرى للحابدين و معظمتی است هر مطیعان را و این قول ابن عباس است رضی الله عنهما حکایت نقل است که چون بلای ایوب علیه السلام بعاقبت مبدل گشت آن شب وقت سحرگاه آبی کرد سبب رسیدند گفت هر شب وقت سحرگاه ندر رسیدی که ای بیمار با چونی آن شب وقت رسیدن شنودم که گوید ای تن در دست با چونی گریه از جهت این بود شعر بنده بهمان به که بلاکش بود و عود بهمان به که بر آتش بود و هر که بر سر بیمار خود آئی بعیادت صد سال برامید تو سیمار توان بود در تفسیر تفسیری آرد درین آیت قوله تعالی ربنا ولا تخجلنا ما لا طاقه لنا به که ایوب را گفتند علیه السلام چه چیز دشوار تر بود بر تو در طول بلای تو گفت شمتة الاعلای یعنی سرزنش دشمنان از همه دشوار تر بود اعرا میگوید شجر حل المصاب قدام علی الفتی: فقهون عن شمتة الحساد: ان المصاب تنقضي ايامها: شمتة الاعلاء بالمس صاد: در تفسیر سیر می آرد که چون برادران یوسف یوسف را علیه السلام در چاه انداختند درنگ چاه سنگ بود زانوی مبارک وی بران سنگ آمد چندان ریخ و الم بوی رسید که از جنای برادران و فراق پدر دشوار تر نمود همه شب از درد آن بنالید چون سحرگاه شد حق تعالی در دو پیرا سالن گردانید جبرئیل علیه السلام بوی آمد و گفت ای یوسف خدایت سلام میرساند و میفرماید که درین نگ چاه در ریخ و محنت چونی بعد از آن جبرئیل گفت ای یوسف دعا کن آنچه خواهی خداوند ترا عطا دهد گفت ای جبرئیل از برای من دعا کن جبرئیل از برای وی دعا کرد و یوسف آمین میگفت بعد از آن گفت ای جبرئیل تو آمین گوئی تا من دعا کنم یوسف علیه السلام دست بدعا برداشت و جبرئیل آمین میگردد گفت الهی سچنانکه درین سحرگاه مرا شفا فرستادی تا انقراض عالم جمله بیماران را در شرف شفا فرست حق تعالی دعای و پیرا با جابت رسانید از برای آنست که هر چند مرض بر بیمار مستولی بود چون سحرگاه شود آرام یابد و آن از برکت دعائی یوسف علیه السلام است الهی بحرمت یوسف صدیق و ایوب صابر و محمد حبیب و با بروی اهل بلا که دلها می بیمار ما را از دار الشفای رحمت خود شفا فرست و در درگاه ما را از توبه وافرست و همه را تو فیتق صبر بر بلا

و شکر بر نعمت فرمائی بپاهائی آخر الزمان از امت حبیب خود گردان نعمت من و اما از ابراهل ایمان باقی و پابنده دار افضل و کرم خود

فصل سیم در شکر بر نعمتا

بدانکه همچنانکه عبادت حق تعالی بر بنده واجبست شکر نعمتهای او نیز واجبست قوله تعالی و اشکر والله ان کنتم ایاه
 تعبدون در تفسیر و سبب میگردد ای ان کانت العبادة لله واجبة علیکم بانه محسن الیکم در معالم التزیل میگوید
 الشکر قید نعمة الموجودة و صید نعمة المفقودة ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود
 نعمت مرغ وحشی است پایش بر بندید شکر تا گریز دوزخ و قوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتنم ان عذابى لشدید
 در تفسیر عزرائلی می آرد که حل کرده اند زیادتى نعمت را بر نعمت دینی هر کس شکر نعمت دینی بجای آرد خداوند تعالی نعمت
 بروی زیادتى گرداند یکی از بزرگان دین میگوید حق تعالی از ان بزرگترست که بشکر باقی نعمت فانی جزا دهد پس لیکن معنی
 آنست که اگر شما شکر گذاری کنید نعم خود را من که خداوندم زیادتى گردانم شما را توفیق و عصمت و صلوات و عبادت و بصیرت
 در دین و قول ابن عباس رضی الله عنهما دالست برین معنی که گفت لئن شکرتکم بالایمان و التوحید لا اعطیکم
 الجنة پیش شکر بموجب زیادتى نعمت دینی و دنیوی است و لئن کفرتکم و اگر پوشید نعمت مر با اعراض از شکر زیرا که
 شکر اظهار نعمتست بتعظیم نعم و توقیر وی و کفران نعمت پوشیده داشتن نعمتست تبرک تعظیم ان عذابى لشدید
 لمن کفر نعمتی پس باید که شکر مستم بجای آرد و پیش از زوال نعمت قدر نعمت بشناسد و چه کند بنده که شکر گذاری کند بر
 ای دل چکنی که حق گذاری کنی | ای حکم و راه بنده کاری کنی | چندین سخن گفتند که در وقت | چون نشینی سخن گذاری کنی

اما هر گاه که نعمت عام گردد و مردم از دیدن آن عاجز آیند پیش قدر نعمت نشناسند قدر نعمت کسی داند که از ان نعمت
 در مانده باشد قدر نعمت جوانی پیران دانند و قدر صحت پیران شناسند و قدر عاقبت اهل بلاد دانند و قدر توانگری
 در ویشان دانند و قدر حیات مردگان دانند اما خواجه در نعمت چنان غرقست که هنوز ندان مزه طبع میدارد و نعمت
 حق را در غیر رضای وی صرف میکند ای برادر نعمت حق را وسیلت عذاب و عقاب دوزخ مکن حکایت از سری سقطی
 رحمه الله حال شیخ جنید بغدادی رحمه الله نقلست که سالی حج رفتن بود و جنید را با خود برده بود و جنید هنوز هفت ساله
 بود چون از حج فارغ شدند چهار صد پیر از کبا رشتانج در مسجد حرام شسته بودند مسئله شکر در میان بود و هر کس از شتایج
 قولی میگفتند سری سقطی روی بچیند که که ای کودک تو نیز قولی بگویی جنید گفت الشکر ان لا یعیصی الله فی نعمة یعنی
 شکر نعمت آنست که در خداوند عاصی نشوی در نعمتهای وی یعنی نعمت حق را در غیر رضای وی صرف کنی چون جنید این
 سخن بگفت آن چهار صد پیر یکبار را و از بر آوردند که احسنت یا قره عین الصدیقین یعنی نیگو گفتی ای نور چشم
 صدیقان شکر نعمت این سنت سوال فرق میان حمد و شکر چیست جواب در بعضی از شرح چون شرح مولا عبد الله
 و غیر آن میگوید که فرق میان حمد و شکر آنست که حمد سابقست و شکر مسبوق و حمد ازلی و لا زلی است و شکر لایزلی است
 پس حمد تعلق بلسان میگیرد و شکر تعلق بدل و زبان و باقی اعضا میگیرد و حمد پیش از نعمت میباشند و بعد از نعمت

میباشد و شکر بعد از نعمت میباشد و پس و جز ثنائی جمیل است و برابر است که منعم را بود یا غیر منعم را و شکر اعتراف است بنعمت منعم و
نمی باشد شکر مگر منعم را و فرق میان حمد و شکر این است پس حمد باین اعتبار است از شکر سوال فرق میان اکل و نعمت چیست
جواب فرق آنست که اکل نعمت سابقه است و نعمت لاحق و بعضی گفته اند اکل دفع بلاست و نعمت دادن
خداوند بنده را و بعضی گفته اند اکل نعمت ظاهر است و نعمت باطن چنانکه سخن تعالی در کلام مجید خود فرمود قوله تعالی
و اسبغ علیکم نعمته ظاهراً و باطنه یعنی فراخ گردانید بر شما نعمت ظاهر و باطن را یعنی نعمتهای ظاهری و باطنی را بر شما تمام
گردانید چندان نعمت داد که اگر خواهی که در سخت شمار در آری عاجز آئی و نتوانی قوله تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
وقتی که شمار نعمت ندانی شکر گذاری کی توانی در نعمت ظاهر و باطن آنکه تفسیر اقاویل بسیار است که نعمت ظاهر کدام است
و نعمت باطن کدام اما اینجا ده قول یاد کنیم قول اول ابن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که ای رسول
الله نعمت ظاهر کدام است و نعمت باطن کدام فرمود که نعمت ظاهر آنست که نیکوئی صورت پیدا کرد و نعمت باطن آنکه بدین
سیرت پوشید خال رویت را بطن بسیار است و روی خالت را بعقل و شست قول دوم شاه مفسران عبدالعزیز بن عباس رضی الله عنهما
میگوید نعمت ظاهر سلامتی است و نعمت باطن مسلمانان قول سیم محمد بن الکعب القرظی میگوید نعمت ظاهر بنیام است و نعمت
باطن ولایت که بر بنیام بران اظهار آن واجب است و بر اولیا کتمان و ولایت لازم قول چهارم آنست که نعمت ظاهر ملک است
و نعمت باطن علم است از ملک نصیب کامل تر بسلیمان دادند و از علم حصه شامل تر بجز علیه السلام لاجرم در ملک سلیمان
یک روز آفتاب را دو پاره دیدند و در علم محمد یک شب ماه را دو پاره دیدند قول پنجم نعمت ظاهر فرزند صالح است و نعمت باطن
عیال صالحه محمد المذنبان احمد سجود میگوید فرزند نیکو میوه دل و راحت تن است و حجت نیکو مایه عصمت نفس قول ششم
آنست که نعمت ظاهر و باطن هر دو آنست یعنی چون اعضای طهارت بآب بشوید نعمت ظاهر بود و چون بجز تقصیر رساند
نعمت باطن است یا خود نعمت ظاهر آنست که در دست و نعمت باطن آنست که در دست از ترس ریختن قول هفتم هارون الرشید از
ابو یوسف القاضی رحمه الله سوال کرد از نعمت ظاهر و باطن فرمود که وزیر نیکو نعمت ظاهر است و نعمت باطن برای راست
مقبلمان شب در رای دارند که صائب باشد و روز چشم بر وزیر دارند که ناصح باشد و وزارت را قلب کنی ترازو شود یعنی هر چه
با دیگران کنی ترازوی مکافات باشد قول هشتم خواجه امام یونس سجود میگوید انصاف گدایان بر زنده و انصاف
گدائی بشتبستان که نعمت ظاهر و باطن است یعنی هر چه شب بدست دعا بستانی روز بدست سجاده ناکریم الطرفین باشی
قول نهم مامون خلیفه روزی در سند خلافت نشسته بود غمازی در آمد خواست که سلیمان را بطریق علم کند و در صرنا گفتند
خلیفه دریافت آن مرد گفت یا امیر المومنین نعمت ظاهر و باطن کدام است گفت نعمت ظاهر آنست که اگر غمازی بسپاید
علم بخزند و باطن آنکه اگر برود علم بخزند قول دهم نعمت ظاهر علم است و نعمت باطن حلم علم آنست که نیکو توانی گفت و حلم
آنکه بد توانی شنید مشغولی علم با حلم آب دی کند بی علم خاک کوی کند بی جان بی علم دل بمیراند بتن بی حلم دیو گرداند
پس چون نعمت ظاهر بر تو فراخ و بسیار گردانید شکر منعم بجای آر این عباس رضی الله عنهما روایت میکنند از رسول علیه
السلام از خداوند عز و جل که فرمود بدرستی که من که خداوندم با آدمی و پری در کار بزرگم ایشان را من آفریدم و ایشان غیر مرا

می پستند و من ایشان را روزی میرسانم و ایشان غیر ما شکر سیکه از بندگانه داد و پیغام مناجات کرد که آبی این همه کم و انعام که در باره آدم کردی ترا چه شکر گذاری که فرمان رسید که ای داوود نعمت که این همه نگوئی بادی کن که دم این سخن را زدی بشکر قبول کردم داوود گفت آبی شکر گفت چگونه گذرد شکر گذاردن نیز نعمت است از تو فرمان آمد که ای داوود اکنون شکر گذاردی که بجز خود در مقابل شکر نعمت بدیدی مستثنوی شکر چون آدم که آن هم نعمتی است بنمایه توفیق آن خود عصمتی است بنچاره اقرار است بر عجز و قصور این چنین مسطور دیدم در زبور بنیاد اما علما اختلاف کرده اند در سلسله شکر که شکر نعمت کدام است اینجا شش قول یاد کنیم قول اول همان قول شیخ جنید است که شکر آنست که بدان نعمت در خداوند عاصی نشنوی قول دوم آنکه چون نعمت را از منعم بینی یعنی دانی که داده و عطا می خداوند است این معنی شکر بود قول سیم آنکه چون خود را از گذاردن شکر عاجز بینی این از تو شکر گذاری بود قول چهارم آنکه نعمت انبیا و اولاد و مر خداوند را مطیع باشی این معنی از تو شکر بود قول پنجم آنست که اطهار نعمت کردن و انعام حق را باز گفتن شکر است چنانکه لغت بن بشیر روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود من لا یشکر الناس لمر لیشکر الله و من لا یشکر الله لمر لیشکر

الکثیر ان حدیثنا بعمه الله شکر وان السکوت عنه کفر وان الجاعة مرحة والفرقة عذاب و تفسیر و سبط میگوید و الحدیث بنعمه الله شکر قول ششم آنست که چون بنده اندیشه کند در نعمتهای خداوند تعالی و شکر بر خود واجب بیند گوید الحمد لله این شکر نعمت بود که بجای آورده بود و قبل غیر ذلک در تفسیر سورا بادی می آرد که چهار کار بود که بر بندگان دشوار بود حق تعالی آنرا چهار کلمه بر بنده آسان گردانید اول اقرار کردن بخداوندی دی و بی بندگی خود و آفریدگاری وی و مجمع اشعبار دشوار بود زیرا که هر ذره از ذرات کاینات را یاد بایستی کرد و گفت این آفریده خداوند است و خداوند خالق آفریدگار وی است و این معنی دشوار بود بر بندگان حق تعالی آنرا بیک کلمه بر بنده آسان گردانید و آن کلمه طیبه لا اله الا الله است که گفتن این کلمه اقرار است بوحانیت وی و بآفریدگاری وی و همه اشیا را و می آنگه حق تعالی فرموده است که ولله الاسماء

الحسنی فادعوه بها یعنی مر خداوند را نامهای نیکوست بخوانید مرا و بدان نامها و حال آنکه حق تعالی را چهار هزار نام است هزار از آن خداوند اندیس و هزار از آن در لوح محفوظ است و هزار دیگر فرشتهگان دانند و بدان نامها و او را خوانند و هزار دیگر در کتابهای خداوند است صد در تورات صد در زبور و صد در انجیل و صد در قرآن نود و نوظا هر یکی پنهان و آن اسم اعظم خداوند است و در حدیث آمده است که خداوند تعالی بندگان را هزار لغت داده است یعنی هزار زبان سخن میگوید و در هر لغتی حق تعالی را هزار نام است پس خداوند را هزار نام باشد و بهیله این نامها خدای را خواندن دشوار بود و بنده از آن عاجزند خداوند تعالی آنرا بیک کلمه بر بنده آسان گردانید و آن کلمه الله است که چون بنده خداوند را بدین نام بخواند همچنان باشد که خداوند را همه نامها خوانده باشد سیم آنکه حق تعالی بندگان را بشکر فرمود که و اشکر و الله ان کن تراه تعبد و نعمتهای الله تعالی چند آنست که در تحت شمار در نمی آید که ان تغد و النعمه الله لا تخصوها پس هر کس در همه نعمتها و شکر بجای آوردن هر یک را دشوار بود آنرا نیز بیک کلمه بر بندگان آسان گردانید و آن کلمه الحمد لله است که چون بنده این کلمه بر زبان راند شکر همه نعمتهای بجای آورده بود چهارم آنکه حق تعالی فرمود ادعونی استجب لکم بخوانید مرا تا شمارا اجابت کنم و حاجات خود را من عرض کنی تا روا گردانم و بنده را در دنیا و آخرت چند ان حاجت است بخداوند که حسن خدا

کی

کسی دیگر ندانند پس همه حاجتهای خود را شمرند و از خداوند در خواستن دشوار بود حق تعالی آنرا نیز بیک کلمه بر بنده خود آسان گردانید و آن کلمه این است که سر بنا التانی الدینا حسنة و فی الاخرة حسنة چون بنده این کلمه را بگوید همه حاجتهای دینی و دنیائی خود را از خداوند در خواسته بود پس بنده باید که در اندیشد و نعمتهای خداوند را که در باره وی متداول و بی در پی است مشاهده کند و شکر بخورد و واجب بیند تا نعمت بروی زیادت گردانند اما بسیاری از آدمیان چون خود را غرق نعمت بینند کافر نفسی گنند چنانکه خداوند تعالی از آن حال خبر میدهد در کلام مجید خود قوله تعالی و اذا النعمنا على الانسان اعرض ونا انجانبه الایه یعنی چون نعمت در بهم بر آید روی از خدمت ما بگرداند یعنی چون نعمت بر خود بسیار میزد اعراض کند و از خدمت نگارے و شکر گذاری روی گردان شود و دور گرداند جانب خود را یعنی کبیر و بزرگی هشی کند و کفران نعمت آرد و اذ امسه الشکر و چون رسد او را بلا و محنت و مرض و نقصان مال فذو دعاء عریض پس دعا بسیار کند و در تفسیر وسیط میگوید عریض ابکیه تفسیر کرده اند و گفته که معنی آنست که در سخنهای خداوند تعالی که از وی دور گرداند آن بلا و محنت را و طول نمی شود از د عادر شدت و اعراض میکند از د عادر رضا و بعضی گفته اند این صفت آدمی کافرست اما در تفسیر جوزجانی میگوید اولی تر آن باشد که گوئیم این صفت آدمی است بر سبیل عموم یعنی هم مومن و هم کافر را متناول است مگر آنرا که خداوند عصمت و توفیق دهد از برای ریاضت نفس وی و اینکه بنده خداوند را در حال محنت بخواند پس بنده است اما چنان سرد که در حال نعمت نیز خداوند را بشکر یاد کند و مطیع و فرمان بردار باشد نه آنکه خدایا فراموش کند و کافر نفسی و تکبر کند و آدمی بیچاره را ضعیف آفریده اند که و خلق الانسان ضعیفانه بر بلا صبر میکنند و نه بر عطا شکر بر نعمت بداد زبان بشکر نکشادی و چون یک بلا و شدت در فغان و زاری افتادی شبی که خسته و پیماری خدایا بخوانی بتضرع و زاری و شبی که نندرتی پر وای یاد کردن نداری چنین بنا شرط محبت و وفاداری لاجرم حق تعالی اصفیت میکند اکثر بنده گان را بقتل شکر گذاری قوله تعالی و قلیل من عبادے الشکور در باعی امی هیچ نگردیده شکر برداده حق بخوشنود نبود از تو فرستاده حق بدآمده چه کرده رضای حق را به بیچاره سال خورده آماده حق در دنیا که نام نیگونی مانده نگردد و کلام بدی دید که پوشید و توبه بر قم عهذ که تشبیه محجین در آخرت نیز عذاب نمیکند اگر بنده ایمان آرد و شکر گذاری کند قوله تعالی ما یفعل الله بعد ان یکم ان شکرتم و امنتم ما استغفام است بمعنی تقدر یعنی بدرستی که خداوند عذاب نمیکند مومن شاکر را ابن عباس رضی الله عنهما میگوید یعنی خواهی خداوند عذاب خلق خود را اگر شما اعتراف نماید باحسان وی و ایمان آرید بر رسول وی در تفسیر وسیطی آرد در آیت تقدیم و تاخیرست یعنی اگر ایمان آرید و شکر گذارید از برای آنکه ایمان مقدمست بر سایر طاعات و عبادات و نفع نرساند هیچ طاعت بدون ایمان و کان الله شاکر اعلیما ای شاکر اللقیل من اعمالکم علیما بیناتکم و شکر از خداوند قبول سیر و اندک است از عمل و اعطای کثیر از ثواب و اگر چه نعمتها بسیارست چنانکه بندگان از شمار آن عاجز اند که وان تعد و الغفة الله لا یخصوها اما کل نعمتها بد و اصل باز میگردی نعمت دینی و یکی نعمت اخروی و نعمت دنیا و نفع میباشد یکی حصول نغا و یکی دفع بلا و نعمت آخرت نیز دومی باشد یکی رستن از دوزخ و یکی رسیدن به بهشت کل نعمت دو جهانی ازین چهار قسم بیرون نمی باشد حکایت در تشبیه فقیه ابواللیث رح می آرد که جابر بن عبد الله روایت کرد از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود

جبرئیل علیه السلام مر آن خبر داد که عابدی بود در بنی اسرائیل که پانصد سال خدا را عبادت کرده بود بر سر کوهی که می گزردی گز بود و چهار طرف آن کوه دریا بود و از هر طرف هزار فرسخ آفتاب بود و عابدی آن عابد خداوند تعالی او را بدان مقام رسانید و در بیان آن چشمه چشمه آب شیرین از برای آن میافرید که از آن چشمه تا آب دریا یک گز بیش نبود و بر کنای چشمه درخت انار میافرید فرمان داد تا آن درخت هر روز یک بار آردی عابد هر شب نگاه آب از آن چشمه برگرفتی و آن انار باز کردی و بر آن روزی که کشتاد و چون نماز کردی دعای وی این بودی که بار خدا یا در وقت مردن جان مراد سجده بردار و کس را فرمان مده که مرا بخاک دفن کند تا در قیامت از سجده بر خیزم خدای عز و جل دعای وی اجابت کرد و جان و پیرا در سجده برداشت و او چنان در سجده است و تا قیامت در سجده خواهد بود پس جبرئیل علیه السلام گفت حق تعالی مراد ناگردانید با نکه او را در قیامت بر انگیزد و فرمان کند که بنده من پریشانت در آئی بفضل من عابد گوید بخوانم مگر بطاعت خویش فرمان حضرت در رسد که ای ملا نکه حساب کیند باند من منبعتی که مرابروی است و بطاعت پانصد ساله که او را تیردیک من مست ملایکه مقابله کنند نعمت چشمه بیانی از یاد است آید از پانصد ساله طاعت وی فرمان آید که ای بنده با کشت در آئی افرشتگان او را بسوے دو رخ میگذرد فریاد بر آرد که یارب هم بفضل خود مراد پریشانت در آرد فرمان رسد تا عابد را بحساب نگاه آرند آنگاه خداوند تعالی گوید بنده من ترا که آفریدی از آن که نابود بوی بنده گوید یارب تو آفریدی گوید این آفریدن من از قبل تو بود یا از رحمت من بنده گوید یارب از رحمت تو گوید ترا فرود آوردم بر سر کوه که آن کوه در میان دریا زرف بود که بیرون آورد از میان آب تلخ آب خوش و شیرین و دهر شب که بیرون آورد از آن درخت انار لطیفی بجای آن انار بیاض یکبار بیرون آید و نیز خوشی که جان ترا در سجده برارم همچنان کردم که تو خواستی این همه که کردی جای تو بنده گوید یارب تو کردی پس گوید بفضل و رحمت من پریشانت در آئی عابد را به پریشانت در آرد فرمان رسد که نیک بنده بودی تو در دنیا مرا بعد از آن جبرئیل گفت همه چیز با رحمت خداوند است الهی ما مسکینان را تو فرین گذاذن شکر نعمتهای خویش را زانی داد و رحمت و فضل خود را به پریشانت در آرد

فصل چهارم در رضا بقضا

بدانکه راضی بودن بقضا الله تعالی از مقامات اولیا است و هر گاه که بنده از خداوند راضی بود این علامت آن بود که خداوند نیز از وی راضی بود و حال اهل رضا از حال همه کس خوشتر است و حق تعالی در کلام مجید خود خبر میدهد و میفرماید رضی الله عنهم و رضوا عنه یعنی خداوند از ایشان راضی و ایشان از خداوند راضی در تفسیر و سیط میگوید یعنی خداوند از ایشان راضی بطاعت ایشان و ایشان از خداوند راضی بنواب وی ذالک الفوز الحظیمر آن فی روزی بزرگ است مر ایشان را حسن میگوید آن فی روزی رسید نیست پریشانت در سن از دوزخ حکایت در نشر نه النواظر سے آید که بنی اسرائیل حضرت موسی را گفتند از حق تعالی در خواه که چه چیز است که رضای تو بان مقرون است تا بدان شتابیم موسی علیه السلام گفت الهی میدانی که بنی اسرائیل چه میگویند آمدند که ای موسی بنی اسرائیل را بگو هر گاه شما از من رضی نشوید در مقام عبودیت من از شما راضی شوم در جلال و ربوبیت حکایت نقلست که مریدی از پیر خود سوال کرد که کس بنده

تواند دانست که خداوند تعالی از وی راضی است یا نه هر گفتم نی زیرا که رضای خداوند غیب است و بر عیب کس را اطلاع نیست مگر بداند
 کرد و گفت ای شیخ تو اند دانستی پیر گفتم چگونه داندم پیر گفت بنده در دل خود نگردد چون خود را از حق راضی یا بد دلیل بود بر آنکه
 حق از وی راضی است پیر گفت احسنست هذا عين الرضا و بعضی از کتب آسمانی است که حق تعالی فرمود هر کس صبر کند
 بر بلائی من و شکر کند بر نعمائی من و راضی شود بقضائی من پس گوطلب کند خدای دیگر سوای من حکایت در ستر نه انوار
 می آرد که عروه بن زبیر را آنکه در پای افتاد او را گفتند سنواری باشد تا این یک پای بی بریم گفت روا باشد گفتند ترا در او
 باید خورد تا بیوش شوی و از قطع و در ترا آگاهی نباشد گفت شما سخنو اسپید که مرا از فرزند محروم کنید حجام آورد دندان پای از وی جدا
 کند او تسبیح و بتلیل میگفت و بیخ آه از برینا مد فرزندى داشت در آن حال که پای از بدنش جدا میگردید برام رفته بود تا رنج پدر
 نه بنید پایش خطا شد و از بام بیفتاد و در حال جان بحق تسلیم کرد عروه را دوستی بود و رآد و گفت اجرك الله و اعظم
 اجرك گفت اگر مرا تضریت از بر پای میکنی فقد كان مكتوبا على في الاذل مرد و گفت ترا تضریت از بر فرزند میکنم که از بام افتاد
 و هلاک شد گفت ان الله وانا لله وانا اليه راجعون تنبلیما بحکمہ و رضا بقضائه اگر یک عضو رفت اعضای دیگر بر جاست
 و اگر یک فرزند رفت دیگران مانده اند له الحكم لا تصرف لقضائه حکایت در تذکره الاولیای می آرد که سی سال بگذشت که کسی
 قضیب را خندان ندید مگر آن روز که سپردی و فات کرد او بخندید گفت سی سال شد که کسی ترا خندان ندید و امر وز که روز تضریت
 بخندی گفت دانستم حق تعالی بخت وی راضی بود من نیز بر بوقت رضای حق بخندیدم بدانکه اهل تحقیق را در معنی رضا
 اتفاق بسیار است اینجا پانزده قول یاد کنیم در تفسیر حقایق می آرد که ابوسلیمان دارانی گفت رضا آنست که از وی بیست نطلبی
 و از و نخر با و پناه بخونی ابوبکر با هر میگوید در رضا خرج کراهیت است از دل همیشه که نباشد آنرا فرج و سرور ابو عمر دمشقی میگوید رضا
 نهایت صبر است حرث میگوید رضا سکون قلب است در تحت جریان حکم بعضی گفته اند رفح اختیار است در رساله منشور الخط
 میگوید رضا آنست که ترجیح نبی عطا را بر بلا و بعضی گفته اند رضا نفی معارضه است و ترک معارضه و بعضی گفته اند رضا روی
 آوردنست به مالک بوجه ضاحک و بعضی گفته اند رضا شهو و محنت است بغیرست و بعضی گفته اند رضا تسویه سرت میان
 حل و هو در کتاب سلوک العارفين میگوید در صفای بنده است از رضای خود و بمشایب رضای حق از وی قضیب عیاض میگوید
 راضی کسی است که آرزو نبندد فوق منزلت و بر بعضی گفته اند الراضی الذی لا یغیره تضاد کیف الاحوال به و علیه
 سری میگوید چون راضی نباشد از خداوند و چگونه از وی رضا طلبی ابا علی قلانس میگوید اهل رضا سه گروه اند یکی راضی بقضا
 قبل از نزول قضا و اینها سابقانند و دیگر راضی بقضا اند نزدیک نزول قضا و اینها مقتصدانند سیم راضی بقضا بعد از نزول
 قضا و اینها ظالمانند حکایت استاد ابو علی دقاق رحمه الله میگوید مردی غلامی داشت گناهی از آن غلام در وجود آمد
 خواجه آزرده شد این خواجه را دوستی بود غلام نزدیک وی رفت گفت گناهی کردم و خواجه از من آزرده شد چه شود اگر شفاعتی کنی
 آن مرد نزدیک خواجه وی آمد و شفاعت کرد خواجه از وی عفو کرد چون خبر غلام رسید زار زار بگریست آن مرد و گفت چون خواجه
 از تو عفو کرد چرا میگری غلام گفت آری خواجه گناه را عفو کرد اما از من راضی نشده عفو دیگرست و رضا دیگر خبر عبدالله سلام
 رضی الله عنه گوید یکی از انبیای بنی اسرائیل را کردوی رسید بخدا بنالید و حی آمد بوی که چرا بنالیدی و ما بر تو قمر نبوت کشیده ایم

از قضای مایمانی مادر ازل این قصار برآورده بودیم حکم ما را تبدیل نباشد ففضای ما را تغییر نده و دست ارادت خلق نبشته
 لوح المحفوظ را محو ننویسند و نتوانند خواست بر آنکه من بخواهم قدم از دین اداوت مایهرون نتوانند نهاد بعزت و جلال من که اگر بار دیگر
 از قضای من بنالی لباس نبوت از برت بیرون کنم و باک ندارم حکایت ذوالنون مصری میگوید در بنی اسرائیل عابدی هفت صد
 سال خدای را عبادت کرده بود و پیوسته میگفتن الله لا اطلب الارضاک یعنی نخواهم جز رضای تو وحی آمد با اینال علیه السلام
 که عابد را بگوی اگر عبادت آسمانیان در زمینان ترا باشد جای تو در بنی است و اینال علیه السلام عابد را از اعمال خبر داد عابد شاکست
 و گفت مرصحا بجا حکم من و اهل ابقضائه آنگاه گفت ای پیغمبر خدای هفت صد سال رضای حق طلبیدم و گمان بر دم که
 در محکمت و کتیر از پیشه ام اکنون که همیوه و درخ را می شایم و رضای وی درین است که من بدو درخ و روم من نیز رضای وی بخواهم فرود
 گردست کل زمانیا بدو هم همیوه دیگر را بشایم و وحی آمد که ای داینال بنده مرا بگوی چون تو از من راضی شدی من نیز از تو راضی ام
 بعزت و جلال من که اگر نه گناه آسمانیان و زمینان تراست قلم غفور دران همه کشیدیم در قرم و دوسنی در توشیدیم و ترا نشایسته بهشت
 و دیدار خود گردانیدیم حکایت فذوقه الابدال شیخ احمد جامی قدس سره میگوید مدت سی سال درین اندیشه می بودم که حال که در جهان
 خوشتر ناچشان دستم که حال دو کس از همه خوشتر کیست آنگاه مدتی در خراب روزگاری و تباها کاری بسر برده بود و از روادار و اهر چپ
 خواست که در ناگاه توفیق رفیق بحال وی گردانیدند و گفتند غنایت در گردن جان وی افکندند تا از آنها همه باز آمد و او در سلک
 دوستان در آوردند و در جلا او لیا کرامت کردند و در کیم حال اهل رضا که بهر چه حق کند راضی باشند حال این دو طایفه از حال همه
 کس خوشتر است پس ای برادر آن کن که خدا پسندد و آن پسند که خدا کند و این بالاتر است بلکه هزار سال آن کنی که خدا پسندد چندان
 نباشد که یک ساعت آن پسندی که خدا کند الهی محبت اهل رضا ما را بدان دار که رضای تو در انست و چنان دار که

بقضای تو راضی باشم بنگ و کرک

فصل پنجم در اعتدال خوف و جفا

بدانکه خوف و رجاء و جناح است سالک همه مقامهای محمود بقوت آن تواند رسید رجاء چون زمام است که سبکشد بنده را
 و خوف چون تازیا نه که می تازد بنده را در تنبیه فقیه ابواللیث رح می آرد که رسول علیه السلام فرمود بر دل هیچ بنده خوف و رجاء
 جمع نشود الا آنکه بد خداوند تعالی او را آنچه امید میدارد و ایمین کند از آنچه او را بیم دارد و بزرگان گفته اند خوف و رجاء در راه حق
 چون دو قدم است که در راه پیرومی هر گاه یک قدم نهی اگر بران قدم با ایستی هرگز راه بریده نشود و بر جای بانی و اگر یک قدم
 نهی و دیگر برداری و در پیشتر نهی راه زود بریده شود پس مرد در راه حق بچنین باید رفت قدیمی خوف و قدیمی رجاء تا راه بسلاست
 بمنزل شود هر گاه که اطمینان ترا نمید کند قدم رجاء پیش باید نهاد تا نوسید نگردی زیرا که نوسیدی از رحمت حق تعالی کفر است و
 در امید نیز چندان در نباید رفت که ایمن شوی که ایمن شدن نیز کفر است بلکه نخست قدم خوف در پیش باید نهاد چون قدم
 خوف بر جای قرار گرفت قدم رجاء باید گرفت و در پیش قدم خوف باید نهاد و بچنین می باید رفت تا بمنزل توانی رسید اما بنده
 را در تندرستی و جوانی در مقام خوف باید بود تا شکسته دل شود و حرات و دلیری نماید بر معصیت زیرا که در گاه بی نیازست

اگر یک نفر مانی و یا یک پهبانی براند نمود با ننگه کجاری که قبولت کنند در تقاسیر می آرد که در آن وقت که بلغم با عور آن سحر می کرد و معرفت بروی زوال آمد علمی بی بی اسرائیل ازان حال پرسیدند اول حساب کردند هشتاد هزار عابد شمار در آمد که معرفت برایشان زوال آمده بود و از آشنائی به بیگانگی افتاده بودند علمی روزگار جمع شدند و خاک بر سر کردند و نام در گرفتند و بنزدیک پیمان سیر زمان خود شدند و ازان حال سوال کردند جبرئیل از حضرت رب الجلیل در رسید و گفت حق تعالی می فرماید که این خدا را از برای آن بود که ایشان سحر می کردند ناپاکی و بی شرمی و بی حرمتی پس ثابت شد که این سحر کار سبب زوال معرفت می شود آئی پچاره سرگردان در باز بگردید تا ناکای بدین درگاه جرات نمانی و دلیری کنی نمی تری که لباس آشنائی از برت بیرون کنند و تاج دوستی از سرت بردارند روز خوف خاتمت در پیش داری که جگرهای صدیقان از حسرت آن خون مست نقل است که عمر عبد العزیز در مرض موت وصیت کرد که چون میرم و مردار قبر نهید و خشت بر من راست کنید در پر بروی من منتقدی بگذارید و ازان جا نظر کنید اگر روزه مرا بر قبله یا میر خدا را شکر کنید و خوشیشان من جستی کنید و اگر نمود با نشد روی مرا از قبله گیرد و اندوخیشان من اگر تانقیض است تقریرت من دارند هنوز کم باشد که من که عمر عبد العزیزم جهل و دودم ده باده است خود در گور نهادم چون نظر کردم دو کس را روی بر قبله با فم جهل دیگر را روی از قبله گردانیده بودند حکایت شیخ ابو بکر و راق ترمذی را رحمه الله علی اصالحان بخواب دید که در گورستان مگس نشسته بود و سر بر زانو نهاده گفت ای شیخ چرا اندو مگس نشسته گفت چگونه اندو مگس نشستم که درین روزگار و در هر امر مرده بدین گورستان در آورند با یکی ایمان همراه نبود ای برادر میان مغراب روزگاری و خدای آزاری چه دانیم تا عاقبت چه خواهد بود اگر تقصیرات طاعت بگیرند زهی نصیحت و رسوائی تا پایان خود چه رسد که بمحاصی بگیرند ربا عی ای منق و فساد در دهر روزه مانده بی شبهت نیست آب در کوزه مانده میخندد روزگاری که عمر بنده بر طاعت و بر نماز و بر روزه مانده حکایت یزید مزید سیوسته گریان بودی چنانکه کس ز خساره وی از آب دیده خالی ندیدی پرسیدند که سبب چیست که سیوسته گریانی گفت چگونه نگردم که اگر فرمان بودی که از همه آدمیان یک کس بیش بدو رخ سخا بده رفت واجب بودی که من از گریه بنیاسودی از خوف آنکه مباد آن کس من باشم حکایت در تفسیر سور ابدی و غیر آن از تقاسیر می آرد که جعفر طیار رضی الله عنه گفت با رسول علیه السلام در سفری بودم مرا آشنائی رسید رسول خدا را یافت که من نشنیده ام نزدیک کوه بودیم رسول علیه السلام مرا گفت ای جعفر برین کوه برو و سلام من بگو به برسان و بگویی رسول خدا فرمود که جعفر مرا آب ده جعفر بگو که آمد و پیغام رسول علیه السلام بر رسانید از کوه آواز برآید که و علیک السلام ای رسول رسول خدا رسول خدا از من سلام رسان و بگویی که از روزی که این آیت بتو نازل شده است که و قد هدانا للناس و المحادة چندان گریسته ام از ترس عذاب حق که در چشمه سارهای من یک قطره آب نمانده و الا نه از جان من فدای رسول خدا باد ای درویش کوه سنگ ست و مکتف بتکلیف شرعی نیست از ترس عذاب حق چنین میگردید من و تو بگریه سزاوارتریم که عذاب دوزخ آدمی و پری را خواهد بود که لا ملان جھنم من الجنة والناس اجمعین لام طوطیه قسم است حق تعالی بخداوندی خود قسم یاد میکند که بگویم و نام دوزخ را از زبان او میماند و حاجی دیگر فرمود فریق فی الجنة و فریق فی السعیر یعنی گرویی در بهشت است و گرویی در دوزخ و ما نمیدانیم که از کدام گروه خواهیم بود جای آن دارد که چون ننگ در آب بگذریم و چون از زیر آتش ناپیمز شویم از خوف حق یا خود دل آدمی چون ننگ است یا از ننگ سخت تر قوله تعالی ثم قسمت قلوبکم من بعد ذلك فحی

کالحجارة او اشند فتسوة آیت را اگر چه سبب خاص است اما معنی عام است اهل عصر نبی را وان من الحجارة لما يتفجر منه
الانفاد بدستیکه بعضی از سنگها آنست که جوی های آب از وی کشاده می شود و بعضی چشمهای آب از وی میگرد و بعضی می شکنند
و فرودی آید از خوف و خشیت حق که وان منهنما لایشقق منه الماء وان منهنما لیهبط من خشية الله وما الله بغافل
عما تقومون و خداوند غافل نیست از آنچه شما میکنید یعنی بر بدی و نیکی شمارم کافات و مجازات کند و چون چنین خواهد بود آگاه
باشید و هشیار گردید که رسول خدا علیه السلام با کمال نبوت و رسالت خود میفرماید که اگر من و عیسی را بگیرند با آنچه این دو انگشت
کرده هر آینه عذاب کرده شویم بعدانی که هیچکس را از عالمیان نکرده مادر مؤمنان عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا میگوید در روز
رسول علیه السلام بچانه من درآمد و گفت ای عایشه بیخ طعام داری آنچه حاضر بود پیش وی آورد و من مشغول مشغول شدم
چون باز آدم رسول خدا را دیدم سرسجده نهاده و میگفت تلت الیک و زاری میکرد و غمتم بار رسول الفداء الی و احمی این
چه گریه و زاری است و توسیلا دنیا و شفیع گناه کاران امتی گفت یا عایشه طعام پیش نهادم و گردانوشتم جبریل علیه السلام
آمد و گفت یا محمد بنده گان چنین تشییفند هذه جلسة الجبارة چنین که تو نشسته ای همان نشیند اگر من بگیرم که گردید اگر
من ننالم که ناله نمیدانم که خداوند با من چه خواهد کرد قوله تعالی قل ما کنتم بدعا من الرسل وما ادعی ما یفعل لے
ولا لکم در تفسیر و سبب میگوید ای ما نایا اول رسول قد بعث قبل کثیر من الرسل و البدع المبتداع یعنی نیستیم
من اول رسول بدستیکه بوده اند پیش از من بسیاری دیگر از رسولان و من نمیدانم که حال من و شما در دنیا چه خواهد بود
بلکه مانند سایرین آنرا ندانم بیجا حسن بینگو یعنی نمیدانم که بپیرم یا کشته شوم و نمیدانم ازای دروغ دارندگان که سنگ بارانند بر شما
از آسمان یا بر زمین فرو برند شما را چه کنند با شما از عقوبات که با امتقیان پیشینہ کردند این بنسبت احوال دنیا است اما بنسبت
احوال آخرت معلوم بود او را که او در بهشت خواهد بود و نه که تلمذی او کند در آتش خواهد بود و از بی نیازی خداوند بوده که روزها
میگرینت و شبها نماز میکرده و در دعا و زاری میگفتند اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ بروضاک من سخطک و اعوذ
بک منك لا احصى ثناء علیک كما اثبتت علی نفسک سفیان ثوری طیب الله روحه میگوید خوف حق مشابه خوف
خلق نیست از برای آنکه هر کس از چیزی بترسد از آن چیز بگریزد و هر کس از خداوند بگریزد و بترسد در خدا گریزد و در حدیثی میگوید
خوف بر دوزخ است خوف از خلق و آن موجب تعذیب است و خوف از حق و آن موجب تهذیب است حکایت نقل است که
منصور مخزومه طاقت قرآن شنیدن نداشت یک روزم در غری که حال وی نمیدانست این آیت بر خواند قوله تعالی یوم یحشرون
المتقین الی الرحمن و قد اوسنوق الجرحمین الی جحیم و در آن گفت من از مجربانم نه از متقیان یک بار دیگر بر خواند آن مرد
نفره بزود جان بداد بیت نزدیکیان راز داشت جبرانی پکایشان و اندک سیاست سلطانی پدر کیمیا میگوید صدیق اکبر
چون مرغی را بدیدی گفتی کاشکی من تو بودی تو در میگفت کاشکی من درختی بودی عایشه گفت کاشکی مرا نام و نشان نبود
غمگاه بودی که آیتی از قرآن بشنودی بیفتادی و از بوشن هیوش شدی و چند روزم دمان بعبادت وی میرفتند یک بار بر در
سرای میگذشت یکی قرآن میخواند و نماز میخار سبیده بود از سوره و الطور که آن عذاب است بلک لواقع از ستور فرود آمد و خود را
بدیوار باز افکند از میطاق حق و بر اینجا نبردند تا یک ماه بیمار بود و کس سبب بیماری وی نمیدانست و پوسته دو خط سیاه بود بر دو

رخساره مبارک وی از بسیاری که میگردد یحیی بن آدم میگردد میسکین فرزند آدم اگر از آتش دوزخ برسد آن مقدار که از فقر می ترسد هر آینه در آید در بهشت آخر نظر کن و بین که داود نبی علیه السلام که بیجا مبرم مسل بود یک نظر که بی قصد او بر زن اوریا افتاده او را بدان عتاب کرده تا چهل سال گریه و زاری کرده تا از آب چشم او گیا بهار رسنه و پس از آن آبهای گرم زده که از حرارت نفس او آن گیا بهار سوخت تا توبه وی قبول کرده چنانکه قصه خوف مهتر داود علیه السلام در تقاسیمند کورست و در لویلیات شیخ ابو مطیح بلخی آورده که مجاهد گفت داود علیه السلام چهل روز میگردد سر نهاد بسجده تا گیاه آزارت چشم او برست نداد که ای داود چرا میگردد اگر رسنه تا نانت دهم و اگر تشنه تا آبت دهم و اگر برهشته تا جامه ات دهم نمی ناید بنالید و آهی کرد که از آتش نفس وی چوبهای که بر سقف خانه بود بسوخت پس خداوند تعالی توبه و پراغول کرد گفت بار خدا یا ذلت مرا بکف من نقش کن تا فراموش نخم اجابت کردست هیچ طعام و شراب نبردی که نمدیدی بگویی و گاه بودی که قدحی از آب روی دادندی پر بودی از اشک وی پر شدی در احیاء العلوم می آرد از یحیی بن ابی کثیر که گفت چون داود علیه السلام خواستی که بر ذلت خود نوبه کردی هفت روز چیزی نخوردی و گردن زان خود گشتی پس بصحرای بیرون آمدی و سلیمان را بفرمودی تا ناز کردی که ای خلق خدای پر که خواهد که نوحه داود بشنود بیاید مردمان از شهر با و مرغان از آتش بانها و وحش و سباع از بیابانها و کوهها روی بدانجا آوردی وی ابتدای کردی به نشانی خدای تعالی او خلقان فریاد میگردد آنگاه صفت بهشت دوزخ کردی آنگاه نوحه ذلت خود کردی تا خلق بسیار ببردند از خوف و هراس آنگاه سلیمان علیه السلام بر سر و سه ایستاده بودی گفتی ای پدر بس کن که خلق بسیار هلاک شدند تا یک روز از چهل هزار خلق که در مجلس حاضر بودند می هزار مرده بودند و ویراده کینک بود که کار ایشان آن بود که در وقت خوف او را فریاد کنند و گاه داشتندی تا اعضائی می از یکدیگر بر نشود داود علیه السلام از برای یک ذلت چهل سال این نوع گریه و زاری می کند ای آن کسی که چهل سال بخلاف فرمان خدای را می آزاری وقت نیامد که پیشان شوی و توبه کنی تا نواز کارهای خود فراموشی آبی در شود تا خیر را در توبه مجال مده که گفته اند بیعت تا توبه سیر شوی دیر شود چون دیر شود دولت زما سیر شود در تفسیر حقایق می آرد در آیت ول من خاف مقام

ربه جنتان از ذوالنون مصری رح سوال کردند که خوف حق ترا از همه خوفها ایمن گرداند و خوف بر طاعت که مباد این پذیرند اشده است از خوف بر معصیت که مباد این امر زند وقت آمد که از خواب غفلت بیدار شوی و از مستی شهوت بهشیار کردی ششمر

| | | | |
|---------------------------|--------------------------|--|------------------------|
| آخر ای خفته وقت بیدار است | آزای ست وقت بهش است | خیز یک راه بر فرود چراغ | که شب کورس شب تاریست |
| عمر دادی بباد و پیر شده | نوبت گریه کم آزار است | گر همه عسر بوده طرار | دم آخر چه وقت طرار است |
| منزلت میکس ست کاری کن | کین همه آفتست و بیگاریست | اما آنچه شنیدی مقام خون بود تا بنده در جوانی و تندرستی | |

است در مقام خوف بودن اولی ترست تا بر نافرمانی حق دیری ننماید اما چون پیر گشت یا بیمار شد در مقام رجا بودن اولی تر تا شکند دل نشود و شیطان او را نو میداند که خداوند تعالی بس کریم است قوله تعالی یا ایها الانسان ما غرک بوبک الکرم الایه در تفسیر میل میگردد الکرم المتجاوز لمن تاب در تفسیر معنی آورده که یحیی بن معاذ میگردد که از جمله نامهای خود کریم را تخصیص کرد و گوی اتقین میکند که چون در قیامت ترا خطاب کنم که ای بنده مرا چه چیز مغرور گردانید

تا معصیت کردی گوئی خداوند اگر تو مرا مغرور کرد چنانکه رسول علیه السلام گفت مرآن زن را که شبمت زدی پیش و سه آورد
فرمود اسرفت قوی لا اما در کتب عقاید میگوید که این قول ناظر بذهب کرامیه است در تقصیر مدارک می آرد که رسول علیه السلام
چون این آیت بر خواندی گفتی غره جله عرضی الله عه گفتی غره حقه حسن بصری رح گفتی غره شیطانه فضیل عیاض رح
میگوید اگر در قیامت مرا مخاطب سازند باین خطاب گویم غرنے ستودک المرخات یعنی پرده ستاری تو که در پیش گناه
من فروگذشتی مرا مغرور کرد که اگر بادل کت مرار سوا کردی من در گناه دلیری توانستی کردن بحیثی بن معاذ را ذی رح میگوید که
اگر مرا خطاب کند که چه چیز ترا مغرور کرد گویم برك طى سالفا و انفا یعنی نیکو نیهای تو با من در ماضی و حال مرا مغرور کرد که هر چند
من در بدی افزودم بود نیکوئی افزودی و دیدی من لطف و کرم از من باز نگرفتی فر و کردی تو بسی لطف و کرم در حق من
دائم که در آن جهان همین خواهی کرد و در رساله فتیله می آرد که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم در شب معراج از حق تعالی
درخواست که بار خدایا حساب است من بدست من کن تا کسی برگناه ایشان اطلاع نیابد فرمان آمد که ای محمد تو میخواهی که
دیگران برگناه امتان تو اطلاع نیابند و من که خداوند چنان میخواهم که تو نیز برگناه امتان خود اطلاع نشوی که اگر تو گناه ایشان
بدانی از ایشان بیزار شوی هر چند تو رحمت عالمیانی اما پروردگار عالمیان نم بعد از آنکه رسول صلی الله علیه و سلم از معراج باز آمد
یکی از مهاجران وفات کرد جنازه او را حاضر کردند رسول علیه السلام سوال کرد که قرض ندارد گفتند فی نماز بگذارد یکی دیگر از انصاریان
وفات یافت سوال کرد که قرض ندارد گفتند دو درم قرض دارد اما وجه دارد بروی نیز نماز بگذارد یکی دیگر وفات یافت سوال کرد
که قرض ندارد گفتند دو درم قرض دارد و وجه ندارد رسول علیه السلام فرمود که نماز نمی کنم بروی که در او التقصیر کرده شاه مردان
علی مرتضی کرم الله وجهه گفت یا رسول الله من قرض او را بر خود گرفتم که او انکم شمار بروی نماز بگذارد رسول علیه السلام بروی
ناز کرد جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و گفت ای محمد خدایت سلام میسر سازد و میفرماید که شب معراج
حساب است میخواستی که بدست تو کنم و یکی از امتان ترا دو درم قرض بود بروی نماز نمیگذاری حساب است چگونه بدست تو
کنم حکم ماست که نخل یا رنگاه بندگان بسینت بعزت من که اگر بران بنده مومن نماز نمیگذاردی من که خداوند ششصد هزار
فرشته متقرب را میفرستادم تا بروی نماز میگردند در کیمیا می آرد که چون ابراهیم خلیل را صلوات الرحمن علیه با سمانهسا
می برود هر دوزنی را دید که زنا میگردند بر ایشان دعائی بگرد تا هلاک شدند دیگر بر او دید که معصیت میکرد بروی نیز دعا کرد و می آید
که یا ابراهیم بگذارد بندگان مرا که یکی از سه کار حاصل آید یا توبه کنند بیزم یا استغفار خواهند یا مرمز یا از ایشان فرزندان آید که
مرا برینند ترا شاخته که یکی از آنهاهای من صبورست نقل است که اعرابی از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله قدرائی
قیامت حساب خلائق که کند فرمود که حق تعالی گفت بخود فرمود که آری اعرابی بخندید رسول علیه السلام فرمود که بخندیدی
ای اعرابی گفت آری که یکم چون دست یابد عضو کند و چون حساب کند مسامحت کند رسول علیه السلام فرمود که راست
میگوئی که هیچ کرم نیست از خدائی کرم تر پس فرمود که این اعرابی فقیه است در مشارق الانوار می آرد که این حدیث رسول علیه
السلام فرمود که فدای قیامت چون تخیر خلق بنیابت رسد و روی خلاصی فی منادی از زیر عرش ندا کند که ای امتان محمد حق
تعالی میفرماید که آنچه میان من و شما بود که خصوصت بندگان دران میان نبود همه را بخشیدم قلم عضو و کشیدم ماند خصوصت که

میان شماست نیز یک دیگر را کل کنید و همه در بهشت در آید همه سبکبار و روش بر آید که خداوند یکدیگر را بجل کردیم و بخشیدیم و خوشنود گشتیم پس فرمان شود تا دستهای یکدیگر بگیرند و در بهشت در آید حکایت دزد که الا ولایمی آرد که سلطان ابراهیم او بهم رح گفت شنی در طواف کعبه جانی بودم و باران می آمد حلقه کعبه گرفتم و کعبه خداوند امرانگاه هار تا از من گناه نیاید آواز می شنیدم که اس ابراهیم تو عصمت میطلبی و همه بندگان من میطلبند اگر همه را از گناه نگاهدارم فضل و رحمت خود بر که آشکار کنم و در تقاسمی آرد که در جاسه مقام مست مرتبه نظامان و مقصدان و سابقان آنما لمان امید دارانند جهودی وی ترسند از اخذ و مقصدان امید دارند بفضل وی وی ترسند از عدل وی و سابقان امید دارند بصل وی وی ترسند از تجردی حکایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بیک از اولاد خود را گفت ای فرزند در خوف چنان باش که اگر حسنت اهل زمین تو داشته باشی نترسی که مبلوا از تو قبول نکنند و در جاج چنان باشی که اگر سیئات اهل زمین تو کرده باشی امید داری که میا مرزند مکتبه اهل تحقیق میگویند هر کس بشناسد عدل خداوند را ترسند از عذاب وی و هر کس بشناسد فضل خداوند را امید دارد ثواب و پیرا و هر کس بشناسد کرم خداوند را گمان نیکو داشته باشد بوی و هر کس بشناسد کفایت خداوند را توکل وی بر خداوند باشد و هر کس بشناسد لطف خداوند را پیر و از مساوی وی و هر کس بشناسد وسعت رحمت خداوند را امید خود منقطع گرداند از غیر خداوند و بیرونند امید خود بخداوند و چون رجائی وی بخداوند درست شود بخدمت غیر وی مشغول نشود و روی بغیر وی نیارد و عمل از برای غیر وی نکند و چون بنده چنین کند در آید در امان خدای عزوجل حکایت فضیل عیاض رح در عرفات استاده بود و در آن قوم نظر میکرد و آن زاری و گریه ایشان میدید بگریست و روی سوی آسمان کرد و گفت الهی اگر همه این قوم بدرگاه مخلوقی روند و از وی یک دانگ سوال کنند ایشان را نوسید باز نگر و انداگر همه عاصیان رحمت کنی در غزانه کرم تو کم از یک دانگ باشد با تقی او از او که یا فضیل قد غفرنا لک و غفرنا هم بحسن ظنک حکایت در روزگار رسول علیه السلام چنان بود که روزگار به پیوه بیاد داده بود و در گناه و بیبایی بزود کشاده پدری داشت صالح او را پند دادی پند پر کار نه بستی و نصیحت قبول نکردی جوان را اجل نزدیک رسید از وار دنیا بیرون خواست شد پدر و مادر و قرابتان از وی سبزه شدند جوان سبزه روی بدیو ار کرد و گفت الهی تو کسان بی کسانی و چاره کننده بچارگانی مادر و پدر و قرابتان از من سبزه شدند الهی گناه من درگاه عزت ترا زیان ندارد و این بنده مجلس جز تو کسی ندارد و غلطان را بجز از تو خردیاری نیست الهی تقیت الیک و جان بحق تسلیم کرد چون او را در خاک نهادند همان شب پدر او را در خواب دید که در بهشت سبزه سبزه سعادت در بر و تاج کلاست بر سر و بر سر پر عزت نشسته حورای عینا و غلمان پیش او صف زده گفت ای فرزند ترا طاعتی و عبادتی نبود این در چه بچه یافتی گفت چون شما از من سبزه ارشدید امید از شما بر گرفتم و اعتماد بر کرم او کردم ملک تعالی فرمان داد که ای بنده اگر سبزه از تو سبزه ارشدند و از همه نوسید گشتی از رحمت من نوسید بشود که اگر همین من هم این کرامت داد الهی در پای احوست تو سبزه نیرند مشو اگر کالایش خلق گشت گار بدان در یا فرشتوی بیکیار نگر دوتیره آن در یا زمانی اولی روشن شود که رجهانے رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اگر شما نگرید خداوند تعالی شما را پیردی و خلق دیگر یا فریدی تا گناه کردی پس از وی آمرزش خواستی پس ایشان را میا مرزیدی که وی غفور و رحیم است در کتب حدیث و در کیمیای نیری آرد که رسول صلی الله علیه وسلم

فرمود که حق تعالی چندان رحمت اظهار کند در قیامت که هرگز بدل کس نگذشته باشد تا بجای که ابلیس گردن برافرازد در امید رحمت و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی را صد رحمت است نود و نه نهاده قیامت را و یک رحمت پیش اظهار نکرده درین عالم همه دلها بدان یک رحمت رحیم باشد تا رحمت مادر بر فرزند و ستور بر بچه همه از ان یک رحمت است روز قیامت این یک رحمت بآن نود و نه جمع کند و بر خلق بگستراند هر حتی چند طایق آسمان و زمین و اندران روز بیچکس هلاک نشود مگر آنکه اندر ازل هلاک بود و نیز فرمود که یکی را از امت من حاضر کنند روز قیامت بر سر خلائق و نود و نه بجل بوی دهند هر یکی چند آنکه چشم بکشد درازی وی باشد همه گناهان وی گویند ازین همه بیچ از کار میکنی و فرشتگان در نوشتن این بر تو بیچ ظلم کرده اند گوید نه یارب گوید بیچ عذری داری گوید نه یارب دل بردونخ بنده فرمان آید که ترا حسنه است و بر تو ظلم نکنم پس رفته یار و زود بود عرض کنند در آنجا بنشینه انتم همدان لا اله الا الله و الله و الله و الله و الله بنده گوید این رفته با این همه سجلات کجا کفایت کند گوید بر تو ظلم نکنیم آن همه سجلات در یک پله نهند و آن رفته در پله دیگر همه را از جای بگیرد و از همه گران تر آید زیرا که بیچ چیز در مقابل توحید خدای تعالی نیاید و مثل این اخبار بسیار است و کسیکه خوف بروی غالب بود این شغای وی است کسیکه غفلت بروی غالب بود باید که بداند که با این همه اخبار معلوم است که بعضی از مؤمنان در درونخ خواهند بود و با این کس آن بود که پس از بهفت هزار سال بیرون آید پس بنده باید که راه احتیاط گریند و هر چه تواند جهد کند تا آن کس وی نباشد بلکه همه لذات دنیا باید گذاشت تا یک شب در درونخ نباید بود جای آن باشد تا بهفت هزار سال چه رسد خوف و رجا معتدل باید چنانکه عمر رضی الله عنه گفت که اگر منادی فرود آید که بیچکس در بهشت نخواهد رفت مگر یک کس گمان برم که آن من باشم و اگر گوید بیچکس در درونخ نخواهد شد مگر یک کس گمان برم که آن من باشم الهی ختم عمر ما بر کله توحید کن و همه

را از درونخ سوزان برهان و به بهشت جاودان برسان بفضلك و كرمك

فصل ششم در توکل بدل در سراسر او ضل

بدانکه توکل از جمله مقامات مقرر است و در چه وی بزرگ است و خداوند تعالی همه را توکل فرمود و آنرا شرط ایمان گردانید
 قوله تعالی و علی الله فتوکلوا ان کفتمه مؤمنین و خداوند تعالی استوکلان را دوست میدارد قوله تعالی ان الله یحب المتوکلین و هر کس که توکل بر خداوند کند خداوند او را بسنده است قوله تعالی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و فرمود که خداوند بسنده است بنده خود را قوله تعالی الیس الله بکاف عبده در کیمیای آرد و در تقاضای نیریند که دست کچون خلیل را علیه السلام در مخیق نهادند و بآتش انداختند گفت حسبی الله و نعم الوکیل در هوا جبرئیل بوی رسید گفت ترا هیچ حاجتی هست گفت بجز تونه گفت بدو که داری بگویی تا برسانم گفت دوست می بیند و می داند به پیغام حاجت نیست تا و ن کرده باشد بدین گفت حسبی الله و بدین سبب حق تعالی آن حضرت را علیه السلام بوفاصفت کرد قوله تعالی و ابراهیم الذی وثق چو اعتماد بر کرم وی کرد و لاجرم خطاب رسید بآتش که یا نادا کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و تقسیم معالم التبریل می آرد که در ظاهرا خطاب بانا نمرود بود و در باطن بانا شوق و محبت که در کانون دل خلیل بود در آن وقت آن آتش

خواست که شعله بگردد و خطاب رسید که ای آتش در دل ابراهیم سرود سالم باش برابر یتیم اگر این خطاب نرسیدی جای آن بودی که ابراهیم علیه السلام بسوختی لطیفه از خلیل علیه السلام سوال کردند که چگونه بود که آتش نمرود تو را نگزید ز سائید گفت زمر که من یا قوت کان خاتم یا قوت را آتش زیان ندارد یا خود چنین گویم که خلیل علیه السلام سوخته آتش شوق و محبت بود مصرع کس سوخته را دوباره بریان نکند رباعی عشق را همواره آماده نم زد دل بدست عاشقی داده نم زد آتش اندر سوخته آتقد همی سوخته در آتش فساد نم زد پس هر یک پیش آید و او اقتدا بخلیل خدا کند از دل پاک و گوید حبیبی الله و نعم الوکیل بچنانکه خلیل از آتش بی گزند گردانیدند آن بنده را نیز از آن واقعه سالم بیرون آرند در شرح او ز بجای آورده است من کان له هم او عمر فقال عشر مرآة حبیبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظيم اذ هب الله همه و کان له عدل بزقاب من اولاد اسمعيل و معناه در حدیث دیگر فرموده در معنی توکل که اگر شما توکل کنید بر خداوند توکل دی روزی شما را نشانساند چنانکه کبریا ن میرساند که با داد از آشیانهای خود گرسنه بپرند و شبانگه سیر آینه حکایت هدم ابن حیان مراد پس قرن را در جهات الله گفت کجا زمانی که مقام کنم گفت بشام گفت آنجا معاش چگونه نبود او پس گفت اف لهذه القلوب قل خالطها الشك فلا تنفعها الموعظة و حی که بدو بر علیه السلام که ای داوود هیچ بنده نیست که از میان به دست درین نر که گمان زمین بکند و مگرداوی بر خیزد و از ان چه فتنه کنی و بر از ان فتح دهم در کیمیا می آرد که او حفظ اصداد بر چه چشید بود و از متوکلان بود گفت بست سال توکل میان داشتم هر روز نیاری کسب کردی که یک قیر از ان بگر ما به نشندی بلکه همه را بصدقه بادی چشید و حضور وی در توکل سخن گفتی و گفتی شتر بدم که در حضور وی در توکل سخن گویم که آن مقام وی است حکایت را به رحمة الله علیها در توکل بدرجه بود که گفت اگر آسمان و زمین شود زمین آهین بود و از آسمان یک قطره باران نیاید و از زمین یک گیاه نروید و از شرق تا مغرب همه عیال من باشند بعزت و جلال می که تمام در نیاید من با اینها چو خواجهم کرد زیرا که او رزق همه را بر خود گرفته است و در کلام مجید خود فرموده و ما من ذابئة فی الارض الاصلی الله مرد قها نقل است که عابدی متوکل در سجدی بود امام مسجد چند بار گفت تو چیزی نداری اگر کسب کنی فاضل تر باشی حاجه گفت دین همسایگی چه بودی هر روز و دنان مرا ضامن کرده است که بمن میرساند گفت اگر چنین است اکنون شاید اگر کسب کنی گفت ای جوان مرد اگر تو باری اما فی نحی اولی تر که ضامن جهود نزدیک از ضامن حق تعالی قوی تر است چون توکل درست شد از خازریان نداد و تا اگر معیل قوت یک ساله نبند توکل وی باطل نشود مگر که زیادت کند در رسول علیه السلام مرا کس عیال و ضعف دل ایشان یک ساله بنهادی و از برای خود از با ما دنا نشانگاه نگاهند آشتی و اگر بگذاشتی توکل ویر از زبان نداشتی که بودن آن در دست وی و در دست دیگری نزد وی هر دو یکی بودی لیکن خلق را این میا موخت بر در ضعف ایشان قصه در آتاری آید که موسی کلیم را اجل نزدیک رسید فرمان آمد که ای موسی اهل بیت خود را و ادع کن موسی علیه السلام حکم فرمان ایشان را و ادع کرد فرزند خود و رسالی داشت او را برنگر خود نشانده بود در خاطر وی این معنی خاطر کرد که تا حال این کودک بعد از من چه شود و فرمان آمد که ای موسی بکنار در یا حاضر شو موسی علیه السلام فرمان بجای آورد و خطاب رسید که ای موسی عصای خود بردار باین عصاب درو یا ز آب دریا نشاد گشت و رنگ دریا ظاهر شد موسی علیه السلام نظر کرد و رنگی دید و در میان دروی کسج در زد و شگفت نبود ازین صخره صافی بود فرمان رسید که ای موسی اشارت بسوی این سنگ کن اشارت بسنگ کرد

در حال شگافه شد موسی علیه السلام نظر کرد که دید ضعیف و نایب و بیدت و پابریک سبز قناره در دهان خطاب رسید که ای موسی ما بجز آن خداوند آن رزاق که هر یک ضعیف نایب بیدت و پابریک در دریا در دل سنگ خاراروزی اول تر قناره بدو میرسانیم تومی ترسی که دوست زاده خود در اضیاع ما نیم رحمت ما فرزند تر با بال از و بهتر از شفقت تو است صدق الله خیر الراضین و هو ارحم الراحمین حکایت ابراهیم او هم از بهانی پرسید که قوت از کجا سخوری گفت از و پرس که میفرستند که این علم نزدیک من نیست نکته شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره فرمود که چهار سخن از چهار کتاب خداوند اختیار کرده اند کار بستن را از تورات موسی من قنع بشیخ هر کس قناعت کرد و سیر شد شعر قناعت را بنیچند مردان به قرون تراکم از ملک سلیمان و از انجیل عیسی من اعتزل سلمه که از خلق عزت گرفت سلامت یافت رباعی گوشه شوی بدهر شتر اناسی به در گوشه نشین شوی همه و سواسی به زمان به نبود که خضر و گالیاسی به کس نشناسد ترا و کس نشناسی و از زبوره او د علیه السلام من صمت بجا هر کس خاموش شد بخت یافت بخت ز خاموشی است بردست شهبان باز که بلبل نفس ماند از آواز و از فرقان محمد علیه السلام و من یتوکل علی الله فهو حسبه هر کس توکل کند بر خداوند و کار خود و باز گذارد اعتماد بر حضرت او کند خداوند او را بسنده است فر و کار خود را بخداوند جهان باز گذارد که بسنده است نزد در و جهان یاری او و بعضی از کتب آسمانی آمده است که من که خداوندم از بندگان عمل فرود نمی طلبم و ایشان از من روزی فرود می طلبند در تفسیر حقایق می آرد که مردی بنزدیک شملی آمد و از گفته شد عیال شکایت کرد شیخ فرمود باز کرد بخت خود هر کراوانی که روزی او بر خداوند نیست او را از نزد خود بران و سیر در تفسیر حقایق می آرد که ابو بکر را صنی از راج روایت کرد که گفت توکل مفروض است با ایمان و توکل بر آدمی بر قدر ایمان اوست پس هر کس توکل بخواد بروی باو حفظ ایمان دی با قاست نفس بر احکام خداوند شاه شجاع که مانی رخ میگوید توکل سکون دل است در موجود و مفقود در مشرق الاوار می آید قال النبی علیه السلام یدخل الجنة اقوام اذئذ تمام مثل افئدة الطیر یعنی گروهی در بهشت در آیند که دلهای ایشان مانند دلبان مرغان باشد یعنی در دلهای ایشان غم روزی نباشد و توکل ایشان بر خداوند باشد و غم و جمل یادهای ایشان پاک باشد از غل و عیش و حسد و کینه مسلمانان و از همه اخلاق بدیچنانکه دلهای مرغان پاک است در سینه انوار المفرح للحواطر می آرد که چون این آیت نازل شد که و من یتوکل علی الله فهو حسبه در نیت رسول علیه السلام مرد سقانی بود چون این آیت بشنید آفات سقانی بفروخت و بیاید در مسجد معتکف نشست بر سمبل توکل و گفت هر که اخذای تعالی کفایت کند بود او را بخلت چه حاجت باشد سه روز در مسجد نشست چیزی نیافت ابلیس سوسه آغاز کرد و گفت سقانی میگردی و باز خود از مردم برخاسته بودی اکنون خود را محتاج کردی و سه روز بر آمد کسی ترا مراعات نکرد این سوسه در دل آن مرد کار نکرد و گفت وعده خداوند من است و بر توکل استقامت نمود ملک تعالی فرشته را امر کرد تا چون او در خواب شد یک جام شراب ز جوی سلسبیل میآورد و در حلق آن مرد ریخت بعد از آن آن مرد چند سال دیگر زنده بود که او را نه بطعام و نه بشراب حاجت افتاد چون بدر مرگ رسید خویشانش او بر بالین او نشستند گفتند این مرد ساهاست تا طعام و شراب نیافت و این وقت آدمی را از آب چاره نیست خود استند که او را آب دهند جبرئیل علیه السلام نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمد و گفت اے رسول خدا

خویشان اورا بلکوی تا اولار بخندارند او توکل بر ما کرد و ما اول شریعتی دادیم که تا در دنیا بود او را بطعام و شراب حاجت نبود بدر مرگ و را
 همچنان سیراب داریم و همچنان در گور داریم و در قیامت او را سیراب برانگیزانیم و سیراب در بهشت داریم و دیدار خود او را بنمایم
 حکایت سفیان ثوری و سلطان ابراهیم ادهم در جهنم الله هر دو یک جا حاضر بودند و هر دو روزه دار بودند پیش از نماز شام
 ایشان را طعام فتوح آمد ابراهیم ادهم برداشت و بدر و ایشان داد سفیان گفت یا ابن ادهم انک محتاج الی قلیل من العلم
 چون وقت روزه کشادن شد مردی میامد خوان آراسته در پیش ایشان بنیاد ابراهیم گفت یا سفیان انک محتاج الی
 قلیل من الیقین و در توکل سخن بسیار است این کتاب احتمال آن نمکند الهی بحضرت منوکلان خود مارا توکل و یقین صادق درین کرم است و

فصل هفتم در صلۀ رحم و مواسات با اقربا

در صحیح بخاری می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود من کان یؤمن بالله و الیوم
 الاخر فلیصل رحمه یعنی هر کس ایمان دارد در بخداوند و بروز قیامت پس گویند در صلۀ رحم را و هر چه بود با خویشان خود در صحیح
 می آید بروایت مطم از رسول علیه السلام که فرمود لا یدخل الجنة قاطع یعنی در نیاید در بهشت کسی که قاطع باشد در جمع معنیان
 و شرح لمعات مشارقی می آید که قاطع دوست قاطع طریق و قاطع رحم و درین حدیث مراد قاطع رحم است یعنی در نیاید در بهشت
 کسیکه از خویشان خود برود در حدیث دیگر فرمود هر که را بر وی آرد اینک اول عمر دراز دهند و عیش و خوش کویصله رحم نگاهدارد در
 تفسیری آرد درین آیت قوله تعالی یحیی الله ما ینشاء و یدبث از صحاح گفته که گفت چون مردی چشم پیوسته دارد و از عمر او
 سه روز پیش مانده باشد خداوند تعالی عمرش را بسی سال رساند و اگر رحم بریده دارد و از عمر او سی سال مانده باشد سه روز بازا
 در تنبیه میگوید که ابن عمر رضی الله عنهما گفت هر کس از خداوند تعالی تبرسد و رحم پیوسته دارد و عمرش دراز گردد و مالش زیادت
 شود و او پلش دوستان شوند و رسول علیه السلام فرمود از خداوند تبرسد و رحم پیوسته دارد و دید که در دنیا شتار بارت بود و در آخر
 مغفرت انس بن مالک گفت سه گروه را روز قیامت در سایه عرش جای دهند اول کسیکه رحم پیوسته دارد و دوم زنی که شوهرش
 مرده باشد و مال نگذاشته باشد و فرزندان خود سال از وی مانده باشند آن زن ایشان را نگاهدارد تا خداوند ایشان را بسے نیاز
 گرداند سیم اگر طعام می سازد تا بیتمان را سیر کند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بهترین خانه خانه است که در وی شبی بود و با وی
 نیکویی کنند و بدترین خانه خانه باشد که در آن بجای می بود و با وی جفا کنند حکایت سعد بن جبیر از عایشه رضی الله عنها روایت
 میکند که گفت قیامت را بخواب دیدم و دیدم که اعمال بنده گان وزن میگردند اعمال زنی را در کف میبران نهادند بر کوه احد زیاده
 آمدند اما کربین ذافرة العدیة است از خواب بیدار شدم او را طلب کردم در طواف بود و گفتند ام المؤمنین زنی را میخواند گفت از طوفان
 خارج شوم میایم چون خارج شد میاید عایشه گفت چه عمل کردی که بر کوه احد زیادت آید گفت هرگز هیچ سبیل بدر خانه من نیامد
 که اولانومید باز گردانیده باشم و دیگر هیچ طعام پیش نهادم الا آنکه تنبی را با خود زین کردم سیم هرگز نمودن بانگ نماز مغفنی الا
 همچنانکه او گفتی من با او گفتی نگاه نماز کردی عایشه رضی الله عنها گفت بخوت و من فعل مثل ما فعلت بخا و ب
 الکعبة حکایت از شیخ ابوسعید ابو الخیر رحمه الله سوال کردند که راه بخداوند چندست فرمود که بعد از آن کاینات راه است

بخداوند ما من یک راه میدانم که از همه راهها آسان تر و نزدیک ترست بخداوند و آن نفع رسانیدنست از هیچ راه بنده چنین
 زود برضای حق نزد که ازین راه و ما هر چه یافتیم ازین راه یافتیم و این راه اختیار کردیم و همه را بدین راه نصیت کردیم و یکم هم شیخ
 گفت اگر بنده عبادت ثقلین بیارود در مقابل آن نسیقه که راحتی کنی رساند شعرخدا را بران بنده بخشایش است؛ که خلق از
 وجودش در آسایش است: قال النبی علیه السلام خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس من یضر الناس
 حکایت از خواجہ محمد بن حکیم نزدی بح سوال کردند و قیل سئل ابو القاسم حکیم که کدام گناه است که در وی خوف زوال
 ایمان بیشترین است گفت سه گناه است اول شکرنا گفتن بر یافت نعمت ایمان دوم تویم ناتریدن از زوال ایمان سیم آزار اهل
 ایمان و بدانکه در بخانیدن یک مسلمان بناحق هفتاد بار از روی وبال بالاترست از ویران کردن خانه کعبه بعبتوی حضرت
 مصطفی صلی الله علیه و سلم شکر کن تا تو ای دل خلق را نشی؛ و اگر میکنی میکنی بیخ خویش؛ و پیشتری از زدن مسلمانان از
 برای حرص دوستی دنیا در حرص مال و اول و آخرت در کمیاست که سمیط بن عجلان گفت همه شکم تو بدستی در بدستی بیش
 نیست چرا باید که ترا بدو نوح برد حکمت یکی از حکما میگوید هر چه از دنیا بود دهند او را پیش از تو کسی داشته باشد و پس از تو
 دیگری خواهد داشت تو بران چدرل نهی که نصیب تو از همه دنیا چاشتی و شای پیش نیست برای این مقدار خوشترین راهلاک
 کن و از دنیا بچنگ روز و فراتر از آخرت بکشانی که سر مایه دنیا هواست و سودوی باو به است لغو و هائند منهنها حکمت
 بیحی بن معاذ راضی بح میگوید دو مصیبت است مال دار را بوقت مرگ که بچسبکس را این نیست یکی آنکه مال همه از او بے
 فرستاند دوم آنکه ویرا بگیرند و همه بپسند خوشحال درویشان که ازین دو مصیبت رسته اند و ترک تکلف و قطع تعلق کرده اند
 عالی همتان که سر سمیت ایشان بگویند فردی آید و از دوست جز دوست نیخاهند عیسی روح الله را گفتند که آخر خوشترین را
 جامه کنی چه شود و گفت که بند دیگران مرا کفایت بود و در کمیای آرد که یک روز عیسی را علیه السلام بالان و برق و رعد
 بگرفت مید وید تا جای جوید خیمه و دید آنجا شد زنی زار وید از آنجا بگریخت غاری دید آنجا شد شیری دید در آنجا بود و بگریخت گفت
 بار خدا یا هر چه را بیا فریدی ویرا آرا مگای است مگر سپهریم را و جی آمد بوی که ای عیسی آرا مگای تو مستقر رحمت ماست عیسی
 بهشت در همیشه صد حور را بگفت تو خواهی کرد که همه را بید قدرت خود آفریده ام و چهار هزار سال عروس تو خواهد بود هر روز
 چند عمر دنیا و منادی را بفرمایم تا نماند که گجا انداز اهدان همه بمرس عیسی در آینه فایض عیسی را گفتند علیه السلام ما را چیزی
 بیاموز که ما را خدای تعالی بدان دوست گیرد گفت دنیا را دشمن گیرید تا خداوند تعالی شمار دوست گیرد پس دنیا را باهل بی
 بگذار که کار آخرت ابدی دارد از دنیا و آخرت کسی بهره برداشت که دنیا باهل دی گذاشت رباعی ز دنیا کو غضبی بهره او
 برد و که دنیا را بدینا و در سپرد و تکلف گرینا شد خوشش توان زیست؛ تعلق گرینا شد خوشش توان سرده؛ اگر نژاد بنیاشنول
 نکر و شکر کن که خداوند را بفرغ دل سینه اتی پرسنید که یکے تسبیح درویش به از همه مال دنیا است زیرا که این فاسه است
 و آن باقی در رسول علیه السلام فرمود یک تسبیح که درویش بگوید و توانگر همان تسبیح را بگوید و هر از دردم دیگر صدقه دهد ثواب
 درویش ز صد و پنجمید و تسبیح را بهین فرمود و کمیای آرد که سلیمان علیه السلام روزی میشد در کوهی عظیم و مرغان هوا بود
 و پری همه در خدمت وی می شدند بعد از عبادتی از عباد دینی اسرائیل بگذشت گفت یا ابن داؤد خدای تعالی ترا عظیم مملکت

بسم الله

داده است گفت یک تسبیح در صحیفه مومنی بهتر از هر چه فریاد داده اند که آن تسبیح بماند و این مملکت نماند مشنوسه
 نه بر باد رفتی محسره گاه و شام | سر سلیمان علیه السلام | با خرنیدی که بر باد رفت | خشک آنکه بر دوش و داورفت
 پس اگر از نعمت و نیاتر انصیبی داده اند باد و رویشان احسان کن و با خویشان موااسات و دور باش از جفا کردن و مساوت
 از مردی برادر را برادر پندار و از فرمان پدر بدمر و وعظ خود غور و از حال خال غافل مباش و سایر خویشان را خوشتر دار
 تا باری قرین حال و رفیق روزگار تو گردد و عیش صافی و عمر درازیابی و بهر نواختها و کرامتها بری حکایت تیغی بن
 سلیمان گفت بگویم مرد خراسانی پارسائی بود مردمان نرودوی امانتها بنامندی مردی بنزدیک وی آمد و ده هزار دینار امانت
 نهاد و بر رفت چون مردی که باز آمد خراسانی مرده بود از اهل او پرسید گفتند آنچه از فقهای مکه سوال کرد گفتند میدویم که خراسانی
 اهل بهشت بود چون سه یک از شب گذرد و نیمه سیر چاه ز فرم دور سر بد بخافو کن و او را بخوان و گوی امانت مرا چه کردی
 همچنین تا سه شب بخوان آن مرد سه شب بخواند جواب نیافت باز پیش فقها آمد گفتند انالله ترسیم که او اهل دوخ بود و در
 بین وادی بود که آنز بهیون گویند و دیوان وادی چاهی است سر بد بخافو کن و او را بخوان چون نیمه از شب گذشته باشد آن مرد
 بر سر آن چاه رفت او را بچاند جواب داد و گفت مال خود را فلان جایگاه است بر درار پرسید که چه چیز ترا اینچاه فرود آورد آواز آمد
 که مرد خراسان قربانان بودند و از ایشان سیر به بودم خداوند مرادان گرفت و بدین چاه فرود آورد آن مرد میداو اهل او را خبر
 داد آنجا که گفته بود بکنند مال خود را بیافت و برگرفت تا بدانی که صلوات رحم نگاهداشتن سبب رستگاریست و قطع رحم موجب گرفتاری
 الهی از هر عمل که موجب گرفتاری باشد مال نگاهدار و آنچه سبب رستگاری باشد مارا راست فرما

فصل هشتم در اخلاص

بدانکه فی اخلاص همه بچاضایع است زیرا که خلائق را نفرمودند که عبادت با خلاص قولت تعالی و ما امر و الا لیجسد والله
 مخلصین له الدین و رسول علیه السلام فرمود الا خلاص فان العبد لا یجوز الا بالاخلاص یعنی بر شما باد که اخلاص را
 در اعمال لازم گیرید بدینستیکه بنده خلاص در سنگا نگرود مگر با خلاص و در حدیث دیگر فرمود که چون روز قیامت شود اخلاص در
 شرک را بسیارند حق تعالی بفرماید مرا خلاص را انطلق انت و اهلك الی الجنة و یقول للشرک انطلق انت و اهلك
 الی النار در تفسیر مدارک می آرد درین آیت قوله تعالی یا عباد الی الذین امنوا ان اوضی واسعة فایامی فاعبدون
 یعنی ای بندگان ایمان دارن زمین من فرخ است پس مرا پرستید یعنی اگر شما در زمینی باشید که دران زمین خدا را با خلاص تراستید
 عبادت کرد و برید از ان زمین بسوی زمینی که دران زمین خدا را عبادت با خلاص توانید که وای درویش میدان که کس می کوتاه
 است و بارگشتن شکا بسوی الالم است که کل نفس ذالقة الموت ثم الینا ترجعون حکایت درویشی سوال کرد از شیخ شبل
 که کسی خفته ماند در خواب راه وی رفته آید پیش گفت اگر در سایه اخلاص خفته باشد عین خواش صد مرتبه نگاه بود معروف کنی
 خود را بتا زین نزدی و گفتی یا نفس اخلصی و یخلصی و رسول علیه السلام میگوید که حق تعالی فرمود که اخلاص سرست از
 اسرار من و در بیعت می هم او را در دل آن کس که دوست میدارم از بندگان خود اما تفسیر اخلاص بعضی از بزرگان گفته اند

اخلاص آنست که پوششی حسنت خود را همچنانکه می پوشی سیات خود را و بعضی گفته اند اخلاص آنست که شیطان اطلاع نیابد بروی تا باطل نکند او را و فرشته اطلاع یابد تا بنویسد آنرا و قیل غیر ذلک بدانکه اخلاص آنست که کاری از بهر خدای تعالی نکند و اینکس را مخلص گویند و ریای آن باشد که بگردان نماید و بان کار بروی از مردمان خواهد و این کس را مرانی گویند و این در تنبیه الغافلین است حکایت شیخ علی که مصاحب سهل بن عبد الله شتری بود گفت روزی بزایه سهل در آمد ماری عظیم دیدم هراسی عظیم بر من غالب شد از او بیرون آمدم شیخ را دیدم گفت مترس که مارا گاهی باوی انسی هست بعد از آن مرا گفت می آئی تا بنماز جمعه بروی گفتم از اینجا تا جامع مسجد مسافتی راه است وقت احتمال رسیدن نکند گفت دست در دست من نه دست در دست وی نهادم و روان شد بر پیش از خطبه مرا بجامع رسانید چون نماز بگذاردیم و بیرون آمدیم برگزگانه بایستاد و مردمان میگذشتند شیخ تعجب را ایشان نگاه میکرد و میگفت لا اله الا الله آنکه گفت اهل الداله الا الله کثیره الخالصون منهم قلیل خبر رسول علیه السلام فرمود فردای قیامت بنده را بسیارند و در بده اعمال او اعرض کنند بر مثال گو بهای دینا جریده اعمال وی طاعت باشد ملائکه گویند الهی این بنده طاعت بسیار دارد و نرانی وی بهشت است ندادید که ای ملائکه شمار بر اهل احوال و اعمال وی اطلاع نیست آنگاه فرمان آید که ای بنده نماز کردی نماز را گویند مرد مغنبد است و من از نماز تو بی نیاز و زکوٰه دادستی تا گویند فلان مرد جوان مرد است و من از مال تو بی نیاز و همچنین اعمال بنده یک یک عرض میکنند و بروی رد میکنند تا در صحیفه و بیج طاعت نامند آنرا که ند آید که ای فرشتگان من بنده مرا طاعت بود اما با طاعت اخلاص نبود و طاعت بی اخلاص نزد ما قدر ندارد ان الله لا اله الا انالی الدین الخالص حکایت شیخ ابو سعید رحمه الله جماعتی بودند و او باش را دید که کلان تر خود را بر سر دست می برند پرسید که این کبیت گفتند این امیر مقامیر است از او پرسید که این چه یافتی گفت پیاک باختن و برست باختن شیخ را وقت خوش شد نغمه زد و گفت راست باز و پاک باز و امیر باش و در منهلج العابدین می آرد که الیاء اذاعة نفع الدینا لعل الاخره یعنی ریای خواستن نفع دنیا است عمل آخره و العیاذ بالله منها شاعر نمازیای بنای نیر و چه نالی لکن استخوانی نیر و ده قناده میگوید چون بنده ریایند حق تعالی گویند نگاه کنی بر بنده من که چگونه استنزا میکند او ما ممد بر او دید که در مسجد میگفت در سجود گفت چون تو که بودی اگر این در مسجد میگفتی در خانه کردی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید مرانی لاسه نشانه است چون تنها بود کابل بود و چون مردمان را ایند بنشاط بود و چون بروی ثنا گویند بر عمل در او فراید و چون نیکو بندگت کنده آن که نزد قیامت در سه دیوان حساب نخواهند کرد و دیوان اول دیوان لم است و درین دیوان از لیت پرسند که این کار چرا کردی و این لقمه چرا خوردی با تمامت افعال و اقوال و حرکات و سکانات اگر از عهده جواب بیرون آمدی و ازین جمله سیج پهن بوده ازین دیوان خلاص یافتی دیوان دوم کبیت است و درین دیوان از علم پرسند که این کار بعلم کردی یا بجمل با تمامی افعال و اقوال اگر بر وقت علم بوده است ازین دیوان نیز خلاص یافتی دیوان سوم ستم است و درین دیوان مناشته عظیم کنند و از اخلاص پرسند که این اعمال و اقوال خالص از بهر خدای بوده یا مکرر بهست و ریای بوده اگر در دیوان اخلاص حساب باز دوی خلاص کل یافتی و الا نشانه طاعات و عبادات بی اخلاص بسیار منشور باشد مشتموی هر آن که در عمل اخلاص دارد بی مقام اندر هر چه خاص دارد و غیر آنست که ذکر خاص گویند بی خلاص نویسی در اخلاص جویند حکایت ذوالنون مصری رح میگوید که علامت اخلاص سه چیز است

یکه آنکه بمرح شادنشوی و دویم آنکه از نکوهش غم نخوری سیم آنکه فروطاعت بدینا نخواهی الهی همه را در عمل اخلاص

روز سه کن و از دوزخ خلاص ده بفضل خود

فصل نهم در حسن خلق با خلق

در صحیح ابو عبیدیه از مذی رحمه الله می آید روایت ابو عبد الرحمن بن معاذ جبل و ابو ذر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود اِنَّ اللهَ جِثَّ مَا كُنْتَ و اتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْمَحْسَنَةَ فَتَحْتَهَا و اخْلُقِ النَّاسَ بِمَخْلُقِ حَسَنٍ يَعْنِي تَبْرَأُ زَخْرًا و ذَهَبًا حَاكِمًا بَانِي تَسْمُكٍ تَقْوَى كُنْ و پرهیزگاری را شعار خود ساز زیرا که تقوی جامع کل مقامات است و از پس بدی نیکویی کن تا محو کند آن بدی زیرا یعنی از پس گناه تو بر کن تا آن هنگام که گناه تو آمرزیده شود و قیبل غیر ذلک و خلق نیکو کن با مردمان که خلق نیکو از خصال انبیاست و حق تعالی بخلق نیکو منت نهاد بر حبیب خود که و انک لعلی خلق عظیم در حدیث القیاق می آید که خلق نیکو دو نوع است یکی با خداوند و یکی با بندگان وی اما آنچه با حق است ترک خلاف است و آنچه با خلق است حسن انصاف است و ترک انصاف از رسول الله علیه السلام سوال کردند از خلق نیکو فرمود که حسن خلق آنست که عطا دی آنرا که ترا محروم کند و بر بیوندی با آنکه از تو برود و عفو کنی از کسی که بر تو ظلم کند حضرت شاه مردان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه گفت فرزند خود حسن را رضی الله عنه که حسن خلق در سه چیز است در اجتناب از حرام و طلب حلال و توسع بر عیال و بعضی گفته اند که حسن خلق آنست که از حق اعراض کنی در سرا و ضرا یعنی در صل تواکبری و وریشی و دشواری و آسانی از حق رو بر گردان نشوی و بچنانکه در حال نعمت از خداوند را رضی و خوشنودی در حال محنت نیز بچنان باشی اگر عاقبت دهد شکر کنی و اگر بلا فرستد صبر کنی و شکایت کنی از بلا بسوی کسی که آنگاه از خداوند شکایت کرده باشی و اهل تحقیق گفته اند که از بدی خلق تست بدی خلق دیگران دیدن و اگر خلق تو نیکو بود تو مشغول نگردی و بدی خلق دیگران حکایت در زمره التواضع میگوید که امیر المومنین علی کرم الله وجهه غلام خود را بخواند جواب نداد بار دویم و سیم بخواند نیز جواب نداد بر خاست و بیاید غلام را خنجه دید گفت بخواندم آواز من شنیدی گفت یا امیر المومنین سه بار بخواندی گفت پس چرا جواب ندادی گفت از آنکه اعتماد داشتم بر خلق شما گفت ای غلام انت حر لوجه الله تعالی حکایت در تذکرة الاولیای آرد که سلطان العارفین ابو یزید بسطامی قدس سره پیوسته در گورستان گشتی یک شب اتفاق چنان افتاد که بایزید میرفت جوانی از معدن خان ولایت مے آمد بر بطی بردست داشت و میزد بایزید گفت لاحول و لا قوة الا بالله جوان بر بطی بر سر بایزید در بر بطی بشکست بایزید بر زاویه باز آمد یکی از مردمان را بخواند و گفت بر بطی بچند دهند بهای آن معلوم کرد و در خرقة بست و قدری حلوا با آن یار کرد و بدان جوان فرستاد و گفت جوان را بگویی که بایزید میگوید دو شش آن بر بطی بر سر مازدی و بر بطی بشکست این محقر در بهای آن صرف کن و عوض با زخرو این حلوا بخور تا عصفه شکستن آن از دل تو برود جوان چون خبر یافت بیاید و از بایزید عذرت و توبه کرد و چند جوان دیگر با او توبه کردند و آن از برکات آن یک خلق نیکو بود که بکار داشت حکمت فرزند لقمان از پدر پرسید که کدام خصلت در مردم نیکو تر است گفت دین پاک گفت چون دین و خصلت بود گفت دین و مال گفت چون دین خصلت بود گفت

دین و مال و حیا گفت چون چهار خصلت بود گفت دین و مال و حیا و خلق نیکو گفت چون پنج خصلت باشد گفت دین و مال و حیا و خلق نیکو و سخا گفت چون شش بود گفت ای پسر سر که از خدای تعالی این پنج خصلت نیکو داد فهو مو من تقی عند الله ولی ومن الشیطان بری گفت ای پدر که ام خصلت است در آدمی بگفت کفر بخداوند گفت چون دو باشد گفت کفر و کبر گفت چون سه باشد گفت کفر و کبر و قلت شکر گفت چون چهار باشد گفت کفر و کبر و قلت شکر و نخل گفت چون پنج باشد گفت کفر و کبر و قلت شکر و نخل و خلق بد گفت چون شش باشد گفت ای پسر سر که این پنج خصلت در وی جمع شد فهو منافق شقی ومن الله بری خبر ابوامام بابلی رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود انا ذی عیبه بیت فی وسط الجنة لمن ترک الکذب وان کان من اعلاء الجنة لمن حسن خلقه یعنی من صنایع خانه را در میان بهشت از برای کسی که ترک دروغ کند و اگر چند مزاج کند باشد در آن و صنایع خانه را در اعلا بهشت از برای کسی که خلق خود نیکو کند و در حدیث دیگر فرمود البر حسن الخلق یعنی تمام نیکویی خلق نیکوست اما مزاج مباح است و شرط خوبی نیکوست بشرطی که عبادت پیشه نگیرد و جز حق نگوید که مزاج بسیار روزگار صنایع کند و خنده بسیار آورد و دل از خنده بسیار سیاه شود و بهیبت و وقار برود باشد که از وی وحشت خیزد و رسول صلی الله علیه و سلم گفت من مزاج کنم اما جز حق نگویم و در همه عمر از رسول علیه السلام دوسه کلمه مزاج پیش نقل کرده اند یکی از آن پیره زنی را گفت عجزه در بهشت نشود آن پیره زن بگریست گفت ای زن دل مشغول مدار که اول با جوانی بزندانگاه بهشت بزند و الله تعالی انا انشاءنا ههنا انشاء نجعلنا هنن ابکا و اعرا یا و زنی دیدار گفت شوی من ترا میخواند گفت شوی تو آنست که در چشم دی سفیدی است گفت نه شوم مرا چشم سفید نیست گفت بچکس نیست که در چشم دی سفیدی نیست و زنی دیدار گفت مرا بیشتر نشان گفت ترا بچه بیشتر نشانم گفت نخواهم که مرا بیند از و گفت هیچ بیشتر بود که نه بچه بیشتر باشد و گوید که بود طلحه را و عبید بن جراح نام جنگجوی داشت بمردی میگفت رسول علیه السلام و پرا بدید گفت یا ابا عمیر ما فعل النعیر تغیر بچه کجشک بود یعنی چه کرد و چون شد کار تغیر و بیشتر این مزاجها با زنان و کودکان بود از برای خوشدلی ایشان را تا از بهیبت وی نفور نشوند و با زنان خود بچنان طبیعت عادت داشت خوشدلی ایشان را عایشه رضی الله عنها میگوید سوده در نزدیک من آمد من از شیر چیزی بچسبتم بودم گفتم بخور گفت نخورم گفتم اگر نخوری پاره در روی تو مالم گفت نخورم دستم فرودم و پاره در روی وی ماییدم رسول علیه السلام در میان ما نشسته بود زانوی مبارک خود فرود داشت تا وی راه یابد که مرا مکافات کند وی نیز در روی من مایید و رسول علیه السلام بچندید حکایت ضحاک بن سفیان مردی بود بغایت زشت بار رسول علیه السلام نشسته بود و گفت بار رسول الله هر دو زنت نیکو تر ازین عایشه اگر خواهی یکی را طلاق دهم تا آنچه ای و این طبیعت میگفت چنانکه عایشه پیشین عایشه گفت ایشان نیکو تر از نایا تو گفت من و رسول علیه السلام از پرسیدن عایشه بچندید که آن مرد بخت زشت بود و این پیش از آن بود که آیت حجاب زنان فرود نمانده بود و رسول علیه السلام صهیب را گفت خرمای بخوری و چشم درو میکند گفت بد بگر حجاب و من بخورم رسول علیه السلام بچندید و عیسان انصاری مزاج بسیار کردی و در عبادت بود که هرگاه در مدینه نوباد آورد و ندی پیش رسول علیه السلام آوردی و گفتمی هدیه است آنگاه چون آن کس بیباختی و پرا نزد رسول

علیه السلام آوردی و گفتی ایشان خورده اند طلب کن رسول علیه السلام بخندیدی و به بادای پس رسول علیه السلام گفتی چرا آوردی گفتی سپیداشتم و نخواستم که کسی دیگر نخورد و جز تو چنگم مثل این مطابقت کردن گاه گاه سنت است و عبادت گرفتن روا

بست الهی و بهای ما را با خلاق نیکو آرسته دار از اخلاق بدنگاهدار

فصل هفتم در اخلاق رسول ما علیه السلام

بدا که حق تعالی است نهاد بر حبیب خود بدان خلق نیکو مریا و فرمود و انك لعلى خلاق عظیم یعنی بدرستیکه تو بر خلق عظیم آفریده شده یا محمد در تفسیر و سبطی آرد و بر و این عطا از ابن عباس رضی الله عنه فی قوله تعالی و انك لعلى خلاق عظیم برین عظیم لمن اخلاق دینا الیس حد احب الی و لا ارضی عندی منهُ عکرمه گوید از ابن عباس که گفت مراد از خلق عظیم قرآن است معنی آنست که انك علی الخلق الذی امر الله به فی القرآن در صدایق الحقائق می آرد که درین آیت مراد از خلق عظیم سرست با حق و خلق نیکو با خلق راوی روایت میکنند که بیشتر مردمان که برین اسلام در آمدند از نسب خلق رسول عم بود

قطعه مصطفی را بهر از معجزه بود که بگردم همی نمود مصتیم بهترین هزار معجزه اش ادب نیک بود و خلق عظیم

در کیمیای آرد و بر و این ابوسعید خدری رضی الله عنه از رسول علیه السلام که سنور علف دادی و اشتر سبستی و خانه بختی و کوفته بدوشیدی و نعل بردوشتی و جامه پارچه بردادی و با خادوم خود طعام خوردی و چون خادوم مانده شدی از دست آس کشیدن یا دوری کردی و از بازار چیزی خریدی در گوشه از از بجانم بردی و بر درویش تو تو انگر و خوردی و در بزرگ ابتدا السلام کردی و دست فر ایشان دادی میان بنده و آزاد سیاه و سفید برین فرق نکردی و جامه شب و روز هر دو یکی داشتی و هر شب نوبیده خاک آلوده که ویرا بدعوت خواندی رفتی و هر چه پیش دی آوردندی اگر چه اندک بودی حقیرنداشتی طعام شب با مادرانه بگذاشتی طعام روز شب را نهنهادی بنیکو خودی و کریم طبع بودی نیکو معاشرت بودی کشته روی بودی بی خنده و اندوهگین بودی ترش روی و متواضع بودی مذلت با هیبت بودی درشتی و سخی بودی اسراف جیم بودی بر بکنان یکدل بودی همیشه سردر پیش افکنده داشتی و با هیچکس طمع نداشتی پس هر که سعادت خواهد افتاد بوی باید کرد و ازین بود که خداوند تعالی بروی ثنا گفت در کلام مجید خود و انك لعلى خلاق عظیم صلوات الله و سلامه علیه در صحاح مصابیح می آرد که الش بن مالک گفت ده سال خدمت رسول علیه السلام کردم هرگز مرأف نگفت و نفرمود که از برای چه چنان کردی و چنین نکردی و نیز در مصابیح می آرد که الش بن مالک گفت که رسول خدا احسن آدمیان بود بخلق روزی مرا بکاری فرستاد بر زبان من رفت که خداوند نروم و در نفس من این بود که بروم از برای آن چیز که مرا فرموده بود و بیرون آمدم تا بگذشتم بر کوکبان و حالانکه ایشان بازمی میکنند در بازار و رسول علیه السلام از پس من می آمد نظر کردم بسوی وی سخنیدید پس گفت یا الش رفتی آنجا که ترا فرمودم گفتن آری میروم یا رسول الله او بهر سره رضی الله عنه روایت میکنند که رسول علیه السلام را گفتند دعا کن یا رسول الله بر مشرکان فرمود که انى له ربعت لعانا و انما بعثت رحمة قوله تعالی و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین ابوسعید خدری رضی الله عنه میگوید رسول خدا صلی الله علیه و سلم باشد بود از روی جواز و تفرقه که حیاشان وی باشد انش صلی الله عنه میگوید که رسول صلی الله علیه و سلم چون مصافحه

کردی با کسی نکشیدی دست خود را از دست وی تا آن کس دست خود نکشیدی و روی خود از وی نگردانیدی تا آن کس روی خود نگردانیدی و چون با کسی شستی زانوی خود بر پناوردی از برای تقطیم بنشن خود و جا برین سمره روایت میکنند که رسول علیه السلام کثیر الصمت بود یعنی سخن گفنی الا از برای حاجتی یا بجاوب سائلی یا از برای تقسیم طایبی پس معلوم شد که سکوت از مالا یعنی از اهمیهات است اقتدا بر رسول خدا سلی الله علیه و سلم کن و نیز جابر گفت در کلام رسول علیه السلام ترتیل و ترسیل بود یعنی سخن رسول علیه السلام واضح و روشن بود و مفهوم بود در غایت فصاحت آنس بن مالک رضی الله عنه روایت میکنند که رسول علیه السلام بیمار را پرسیدی و از پس جنازه برفتی و دعوت ملوک را اجابت کردی و بر دراز گوش سوار شدی و رسول را علیه السلام در روز خیبر دیدیم بر جماری سوار که زمام وی از لیف بود یعنی چهاروی آنس بن مالک روایت میکنند که چون رسول علیه السلام نماز با دعا و گدازدی خادمان مدینه آیدانها که پرآب کرده بودی پیش وی آوردندی تا رسول علیه السلام دست مبارک را بجا خود بردی از جهت تبرک را و رسول علیه السلام دست مبارک در یک یک خود بردی اگر چه سر باو دی و هم آنس میگوید که اگر کثیرکی از کثیرکان اهل مدینه دست رسول علیه السلام بگرفتند و رسول از برای می بردی و حاجتی که او را بود رسول علیه السلام با وی رفتی تا آنجا که وی خواستی در مشارق و مصانع می آرد بروایت آنس که زنی بود که در عقل وی نقصان بود گفت یا رسول الله مرا بسوی تو حاجتی است رسول علیه السلام فرمود یا ام فلان انظری ای السک شمت حتی

اقضی لك حاجتك فخلا معهما فی بعض الطرق حتى فرغت من حاجتهما و آن چنان بود که در مدینه اکثر سرا بجا و حجر با خود بود که اگر خلا جای در وی میساختند بوی بد می رسید و پهای پیش بسته در راه گذر با راست کرده بودند تا مردم آجا بقضای حاجت میرفتند و آن کوچه را بر مردم می بود تا روزی آن زن بدین هم بیرون آمده بود رسول علیه السلام را دید گفت یا رسول الله بنگ کوچه را از برای من پناه کن رسول علیه السلام فرمود یا ام فلان که لام کوچه را میخواهی تا از برای تو پناه کن آن ضعیفه کوچه را اختیار کرد رسول علیه السلام پیشت مبارک بان کوچه کرد و آن زن را پناه کرد تا او از حاجت خود فارغ شد جابر میگوید هیچکس از رسول علیه السلام چیزی نطلبید از دنیا تا آنکه رسول علیه السلام گفته باشد فی آنس بن مالک روایت می کنند که بار رسول علیه السلام میرفت و رسول علیه السلام بر و نجرانی پوشیده بود نجران شهر بیست از شهرهای مین اعرابی رواست رسول علیه السلام را چنان از پس وی بکشید که نشان حاشیه برد بر گردن مبارک وی ظاهر شد رسول علیه السلام باز نگریست آن اعرابی چیزی نطلب کرد از زکوة رسول علیه السلام بخندید و بفرمود تا او را عطا دادند و مطلوب وی در تهنه نظر میگوید برین اشارتست بلکه بهتر قوم را نخل ایدای ایشان باید کرد تا اقتدا بر رسول علیه السلام کرده باشند زیرا که احتمال در نفس امر حسن است و انرا حکام احسن در زراد المقومین می آرد که پیره زنی بود و در همسایگی رسول علیه السلام دختر که داشت نیز در یک رسول علیه السلام فرستاد که گوی که مادر من در خواست میکند و میگوید که چندان جامه ندارم که با وی نماز تو اقم کردم جامه فرستد که با وی نماز تو اقم کرد رسول را علیه السلام هیچ جامه حاضر نبود یعنی از جامه که پوشیده داشت پیراهن بکشید و بان ضعیفه فرستاد چون وقت نماز شد بسجده نشست رفت و از جماعت باز ماند یا لان گفتند رسول علیه السلام چندان سخاوت می نماید که خود برهنه می ماند و بنماز جماعت بیرون نمی تواند آمدن حتی تعالی این آیت فرستاد قوله تعالی ولا ینحفل بیدك مغلوله الی

عنقک ولا تلبسها کل البسط فقعده ملوما محسودا مضمون آیت آنست و الله اعلم که حق تعالی اول رسول خود را از بخل منع کرد و فرمود که ای محمد بخیل مباش که هیچ کس ندی و سخاوت نیز چندان کن که ملامت کرده و حسرت زده نشینی بغوت نماز بجاعت یعنی حدود سطر و سخاوت نگاهدار الفقه چون یاران نماز بگذارند امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نزد رسول علیه السلام در آمد و گفت یا رسول الله هشت درم قرض گرفته ام که در نفقه صرف کنم چهار درم ازین تو بگیر و پیراهن از برائے خود بخبر رسول علیه السلام به بازار در آمد و بد درم پیراهن از برای خود بخرد و دو درم دیگر در دست داشت که در نفقه خرج کند در راه نایابی دید که نشسته بود و میگفت کمبست که از برای رضای حق تعالی و با امید حلایم هشتی مرا پیراهن و پدر رسول علیه السلام آن پیراهن بوی داد پیراهن به نایبنا رسید بوی عطر شنود آنست که پیراهن رسول علیه السلام است زیرا که هر جامه که رسول علیه السلام یک ساعت پوشیدی تا رفته از آن جامه مانده بودی بوی عطر از وی ترفتی نایبنا و عا کرد و گفت ای بخت این پیراهن چشم مرا اینا گردان در حال دو چشم وی بینا شد و در قدم رسول علیه السلام افتاد رسول علیه السلام با خود گفت مرا پیراهن بیدرم باید ساخت بیدرم را بداد و پیراهن خرید و در پوشید و یک درم دیگر در دست داشت میخواست که در نفقه خرج کند ناگاه در راه گنیزی را دید میگرسیت پرسید که ای کثیر تر چه چیز گزاید گفت خواجه جهود دارم بیدرم بمن داده بود که بنیم درم شیشم غرم و بنیم درم دیگر و غن شیشم از دست من بیفتاد و غن و شیشم هر دو صنایع شد رسول علیه السلام آن درم بوی داد تا و غن و شیشم خرید یک رنگ گفت در دست که تا از خانه بیرون آمده ام می ترسم که خواجه جهود مرا ادب کند رسول علیه السلام گفت من با تو بیایم و شفاعت کنم بدرخانه جهود آید و برز جهود بیرون آمد حضرت مصطفی ارضی الله وسلم دید جهود حیران شد رسول علیه السلام نضه با وی گفت و شفاعت کرد جهود در قدم مبارک و سه افتاد و گفت یا رسول الله این کینیک را از او درم اسلام عرض کن تا مسلمان شوم رسول علیه السلام اسلام عرض کرد جهود مسلمان شد بخانه درآمد و اهل بیت خود را از آن حال خبر داد جمله مسلمان گشتند و این معنی از بکرت خالق نیکی حضرت مصطفی بود علیه السلام پس ای برادر باید که در خلق نیکی اقتدا بحضرت مصطفی اصلی الله علیه و سلم کنی بلکه تخلق با خلق الله تعالی کنی چنانکه رسول علیه السلام فرمود تخلقوا باخلاق الله یعنی تخلق با خلق حق تعالی کنی یعنی خداوند بصفت ستاری موصوف است شمانیز عیب برادر مسلمان را پوشید خداوند عفو کننده گناه بندگانش است شمانیز مسلمانان در گذارید خداوند کریم و رحیم است شمانیز کم و رحمت را شمار خود سازید و همچنین در سایر اخلاق حمیده جمالی تخلق با خلق حق کنید حکایت شیخ ابوسعید قدس سره میگوید جنایت بندگان را عذر جمال و نوال خداوند خواهد بود در عفو تو اظهار خداوندی رحمت و در عفو تو اظهار جرم تو پس معلوم شد که اخلاق نیکی رسول علیه السلام بسیار بوده است را نیز رسول خود اقامت بیاورد تا سنگاری یابند و شفاعت وی بر رسند و رسول علیه السلام در دعای خود گفتی و ما سکینان همان گوئیم که او گفت اقتدا رسول علیه السلام اللهم انی اسألك الصفة والعافية والامانة وحسن الخلق والرضا بالقدر برحمتک یا الرحم الرحمان

فصل یازدهم در چیزهایی که رسول علیه السلام با آن مخصوص بوده از میان اینست خود

در کتاب مستوعب از تالیف امام ابو عبدالله محمد بن عبدالقاسم بن احمد بن قاسم بن ادریس اشعری ح در مذمه ما م جنبل و
علم مفصل ابو عبدالله محمد بن محمد بن جنبل الشیبانی رحمه الله بک فی فصل می آورد در چیزهای که رسول علیه السلام بان مخصوص بوده
است از میان امت خود و آنرا چهار قسم گردانیده واجبات و محظورات و مباحات و کرامات و احوال و آن پنج است
سواک و وتر و اصحبه بر نظام اخبار و حجیرگان نیدن زنان خود میان اقامت باوی و یا مفارقت از وی و قیام شب بعد از آن
منسوخ گردانید این آیت قوله تعالی ومن اللیل فجهدا به نافله تک بعضی میگویند نسخ کرد فریضت او را بر امت و س و
باقی گذاشت و وجوب را بر وی و معنی نافله تک ای زیاده علیک فی عملک این بود واجبات حسنه رسول علیه السلام
و بعضی شش گفته اند و ششم انکار کردن منکر بود مطلقا چون بدیدی آنرا و بر غیر وی فرض است در حال او نا محظور
و آن نه خصلت است اول گفتن شکر دویم تعلیم وی قوله تعالی و ما علمناه الشعر ما بیندخی له سیم کتاب چهارم فرمودند
اشارت به ششم آنکه چون سلاح حرب در پوشیدی جایز بودی او را که کشیدی آنرا تا ملاقی شندی با دشمن مفهم آنکه حرام بود وی صدق
مفروضات هشتم حر ایهل کتاب یعنی زنان چهودان و نرسا که آزاد باشند رسول علیه السلام را در آنجا کاح کردن ایشان
هم نکاح کشیکان آنما مباحات آن دوازده چیز است اول وصال دو سوم و گرفتن آب ز تشنه و تا که اولی بود بمومنان از نفسهای
ایشان قوله تعالی النبی اولی بالمومنین من الغنم و آنکه واجب بود بر هر فرد از افراد مومنان که نگاهدارند او با مال خود و
نفس خود و حلال کرده شد از برای وی غنایم و گردانیده شد از برای وی صغی از غنم یعنی آنچه خالص تر و نیکوتر بودی از غنایم
و جایز بود مراد نکاح کردن زنان آن مفذرا که او را باستی بدون عدد معین و مباح بود مراد عقد نکاح بلفظ همه و بغیر وی
و بدون مهر اما کرامات و آن نبود اول آنکه گردانید زمین را از برای وی مسجد و مجلس را پیش از وی این کرامت بود همه زمین
را جای سجده و نماز وی و امتان وی گردانید تا هر کجا نماز گذارند و او بود و امتان دیگر را نماز جز در سجده و نبودیم خاک را
از برای وی قایم مقام آب گردانید و از برای است وی تا اگر آب نیابند بجاک تیم کنند و نماز گذارند و این از کرامت رسول علیه
السلام بود که حق تعالی این را خاصه است وی گردانید و هیچ است را این کرامت نبوده است سیم زوجات و پرا اهبات مومنان
گردانید یعنی در تحريم نکاح تا هیچکس را روا نباشد که بعد از وی یکی از زوجات و پرا بطل خود در آورد چهارم آنکه زوجات وی
در دنیا زوجات وی باشند و در آخرت هم دویم آنکه حق تعالی او را بکافیه آدمیان فرستاد که و ما د سلناک الا کافه
للناس بشیروند و او هر پیغمبر که بوده بقوی مخصوص بوده اند ششم آنکه جمیع انبیاء و معجزات خود مساوی بوده اند و او
منفرد است بقرآن که غیر او با وی مشارکت نیست در آن از برای آنکه معجزات انبیاء دیگر منقطع شد بوفات ایشان و معجزه و
باقی ماند تا قیام قیامت هفتم آنکه نصرت کرده شد بر عیب هشتم آنکه چشم وی در خواب شد ماهر از خواب بدل مبارک وی گذر
نمیکرد زیرا که دل مبارک و پرا بابک حیات معرفت سرشته بودند نهم آنکه از پس خود میدید چنانکه از پیش خود میدید شعر

| | | | |
|------------------------|---------------------|----------------------|-------------------------|
| فان فضل رسول الله لیسر | حد فی عرب عندنا ظهر | مذره عن شریک و حاسنه | فجو الحسن فی غیره منقسم |
|------------------------|---------------------|----------------------|-------------------------|

این بود مخصوصات نبی صلوات الله و سلامه علیه اما کارهای که حضرت صلی الله علیه و سلم نکرد و است را بدان فرمودند
اول ختنه کردن که است را بدان فرمود زیرا که او ختنه کرده آمده تا کس را نظر رجورت وی نیفتد دویم خدمت پدر و مادر نکرد و است را

بدان فرمود زیرا که پدر و مادر وی وفات کرده بودند در حال صغری و از برای آنکه همه عالمیان از آسمان و زمین ماه مورند بطاعت وی و او بطاعت کس مامور نبودیم آنکه بانگ نماز گفت و امت را بدان فرمود زیرا که اگر بانگ نماز گفتی اجابت دی بر همه آدمیان واجب شدی چهارم آنکه قرص نداد و امت را بدان فرمود زیرا که هر کس را هر چه داد بخت سیده داد چنانکه در مصابیح می آرد و بروایت جابر رضی الله عنه که سیح سائل از رسول علیه السلام چیزی نخواست که رسول علیه السلام گفته باشد که لا اوقد مونی الا اخلاق پنجم آنکه بعد از خواب طهارت نکردی و نماز گذاردی و امت را بطهارت کردن فرمود بعد از خواب زیرا که خواب بدل مبارک و سه گذر نکردی لقوله علیه السلام علی بنی ممان ولا نیام قلبی صدق رسول الله قطعه آنچه فرمود مصطفی و نکرد پنج کار است بدارم در یاب پخته و بر والدین و اذان و فرض دادن طهارت از پس خواب به لبه بجزمت مصطفی اصلی الله علیه وسلم

ما الشفاعة وی برسان

فصل دوازدهم در معجزات نبی صلی الله علیه و آله وسلم

بنا که رسول ما اصلی الله علیه وسلم چهل معجزه خاصه بوده است که سیح یک را از انبیایین معجزه نموده است بستاندن نفس وی است و بست و در عیوی اما معجزات که در نفس وی بوده است اول معجزه جسد وی آن بود که هرگز سایه بوی بر زمین نیفتادی و معجزه سروی آن بود که هر گاه در آفتاب فتی ابر میامدی و بر زیر سروی بر مثال سایه بانی بایستادی و سایه داری کردی اما معجزه چشم وی آن بود که میدید از پس خود پنچنانکه میدید از پیش خود اما معجزه بینی وی آن بود که میبافت بوی فرشته گان را تا هر گاه که جبرئیل نازل خواستی شد رسول علیه السلام بوی وی بیافتی و ساخته و آماده بشستی بجز مرغ دل از برای نزول وی اما معجزه لبان وی آن بود که هر گاه که لب بچینانیدی قرص آفتاب و ماه بچینانیدی اما معجزه دندان وی آن بود که روشنی داد عایشه رضی الله عنها تا میبافت در تاریکی شب سوزن خود را و آن چنان بود که سوزن از دست عایشه نیفتاد در شب و خانه تاریک بود رسول علیه السلام بمسم کردن دندان مبارک وی نبود عایشه رضی الله عنها بنور آن سوزن را بیافت اما معجزه گوش وی آن بود که از دور می شنید و در خواب می شنید همچنانکه در بیداری می شنید اما معجزه دل وی آن بود که خواب بدل مبارک وی هرگز گذر نکردی کما قال علیه السلام تنام عینی و لا نیام قلبی اما معجزه پشت وی آن بود که مهر نبوت بروی بود مانند جوزک های و بروی نقطه ها بود و در شیب کتف راست وی بود و در یک روایت میگوید بروی نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله اما معجزه سینه وی آن بود که در شب دعوت پریان بازگشت عبد الله مسعود رضی الله عنه با وی بود در از سینه مبارک خود بکشد و نور میداد سینه وی مانند شب چهارده در تاریکی شب در آن نور می رفتند اما معجزه دست وی آن بود که شب هجرت از مکه بدرینه اشارت کرد بدست خود بسوی کافران و گفت شامت الوجوه حق تعالی چشمهای کافران را نابینا گردانید تا هیچ یک از ایشان او را ندیدند اما معجزه پای وی آن بود که وزی ایستاده بود بر کوه سبیر که بچینید رسول علیه السلام فرمود ساکن باش یا بشیر گفت یا رسول الله بچینیدن من از زمینیت قدم تست اما معجزه انگشتان وی آن بود که اشارت کرد بسوی کعبه نوری از انگشتان وی ظاهر شد که کعبه روشن شد اما معجزه پوست وی آن بود که هر جامه که در پوشیدید تا یک شسته

از آن جامه مانده بودی بوی عطرازان نرفتی اما معجزه استخوان وی آن بود که عایشه رضی الله عنهما ناخن مبارک وی باز کرد
 ناگاه همه زانو بند رسول علیه السلام گفت یا عایشه این از کجا آوردی گفت از آن خان ثمالیا رسول الله رسول علیه السلام
 تبسمی که در فرموده اتی نفسی کلها در ولولها اما معجزه شکم وی آن بود که زمین بخود فرو بردی حدیث ویرانا کس آنرا ندیدی اما معجزه
 لجمه وی آن بود که ابو بکر صدیق رضی الله عنه دو موی از محاسن وی نگاهداشته بود در خانه خود شبی آواز قرآن خواندن شنید
 بخوبی تر از آوازی ابو بکر آوازی شنید و سچکس را نمی دید بر اثر آوازی آمد تا نزد آن دو موی رسید از جای آواز قرأت شنید رسول
 را علیه السلام از آن حال خبر داد فرمود که یا ابوبکر تو راستی که فرشتگان بودند که جمع شده بودند نزد موی من و قرآن میخواندند اما معجزه
 جبین وی آن بود که عرق جبین خود بر خازنداخت در حال گل گشت و عرق او را در بویهای خوش می انداختند از برای زیادتی
 بوی خوش را اما معجزه رینق وی آن بود که برینق خود در چشم علی بن ابوطالب انداخت چشم وی چنان شد که فرجههای دور
 بدیدی و چاهی بود در مدینه که آب وی تلخ بود لعاب دهان مبارک خود در آن چاه انداخت آب چاه خوش و شیرین شد این بود
 معجزات نفس وی که خدای تعالی خاصه وی گردانیده بود و سچکس از انبیا را این عطا نداده بود که ویرا اما المعجزة فی غیره
 اما معجزاتی که در غیر نفس بود و خاصه وی بود که هیچ یک از انبیا را نبوده است و آن نیز نسبت معجزه است اول انشاق قمر که
 ماه را با شارت انقشت بدویم کرد و له تعالی اقاترت للساعة وانشق القمر وان قصه در تقاسیرند که درست قطعه ای در لکن
 فلک قناده از نصبت جلال تو طینی فی فیروزه آسمان نزدیک در خاتم جاه تو نگینی بگر قرص دو نیم کردی بر سرفه نداشتی جوینت
 دویم بر یک جل بود چنانکه هر دو بیت از عمر رضی الله عنه که گفت هیچ شتر نبودی که رسول علیه السلام خواستی که بروی سوار شدی
 الا انک آن شتر بجک در آمدی و هیچ اسپ نبودی که رسول علیه السلام خواستی که بروی سوار شدی الا انک پشت خود فرو داشتی
 و رام شدی تا رسول علیه السلام بروی سوار شدی سیم آن بود که هر خانه در بسته که رسول علیه السلام خواستی که دروی در آمدی
 در آن خانه بی کلید باز شدی چهارم آن بود که هر چیزی را که رسول علیه السلام بسودی بوی مشک گرفتی چنانکه انس بن مالک رضی الله
 عنه روایت میکند که هر گاه که رسول علیه السلام از سفر با رفتی تا زیانه خود بمن سپردی تا یک ماه از آن بوی مشک می آمدی
 و رایج مشک از وی نشوده می شدی پنجم آن بود که هر گاه که رسول علیه السلام طعام خوردی دست خود در مندیل مالدی هرگز آن
 مندیل با نش نسوختی چنانکه روایت کنند از انس رضی الله عنه که گفت هر مندیلی بود که رسول علیه السلام دو دست خود
 در وی مالدی بود هر گاه که خواستی که آن مندیل را بشویم آتراد آتش انداختیم پاکیزه و شسته و سالم از میان آتش میرون
 آمدی ششم آن بود که هر سنگ که رسول علیه السلام قدم مبارک خود بر آن سنگ نهادی آن در زیر قدم وی نرم شدی چنانکه
 صدیق اکبر رضی الله عنه روایت میکند که در شب غار نشان پای مبارک رسول علیه السلام در سنگ دیدم که کظا هر شده بود
 همچنانکه کسی بر روی گل برود گفتم یا رسول الله کافران نشان قدم مبارک تو بخوانند دید بر سنگ و بر ماظم خواهند یافت گفت
 یا ابوبکر برو و آنرا سخن بر فتم و آن را دور کردم نشان قدم از سنگ بر رفت بفرمان حق تعالی بستم آن بود که هر لباس که رسول
 علیه السلام در پوشیدگی کهنه نشدی از کرامت جسد مبارک وی رسول علیه السلام را چهل پیرا من و هفده رد بود که
 هر یک را از آن یکی از باران خود داده بود که هیچ یک از آنها کهنه نشد مگر موت صاحب خود ششم آن بود که از هر طعام که رسول

علیه السلام بخوردی ازان طعام بیج کم نشدی چنانکه وایت میکنند از شاه مفسران عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم را هفت کت بخاندم بسوی طعام پس نظر میکردم که رسول علیه السلام طعام بخورد و ازا کل بیج کم نشده بودیم آن بود که عایشه رضی الله عنها میگویی روزی رسول علیه السلام خفته بود من نیز بادی خفته بودم بوی شب شنیدم از دیان مبارک رسول علیه السلام گفتم یا رسول الله از دیان تو بوی گرسنگی می شنوم گفت یا عایشه بدرستی که من شب میگذارم گرسنه و با مدام میکنم سیر دور حدیث دیگر فرمود که من شب میگذارم بنزد پروردگار خود که مرا طعام و شراب دهد بهم ان بود که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگویی در روز فتح مکه رسول علیه السلام را دیدم بر اسب شهب سوار در حال بر آمدن کوفته می شد دو دست اسپ وی و در حال فرود آمدن دراز می شد یاد هم آن بود که از وقت حیات تا وقت وفات هیچکس با او نایستادی الا آنکه رسول علیه السلام از وی بلند تر نمودی هر چند آن کس بلند قامت بودی و در آن روز هم آن بود که هر گاه که رسول علیه السلام بختجانه بگذاشتی پیش از ابتدای اسلام تا ان همه در سجده افتاد می سیزدم آن بود که رسول علیه السلام شب و دعوت پر یان که از کوه احد بازگشت سگی برداشت و با خود بختجانه آورد چون نیمه از شب بگذشتی سنگ بزبان صیغ میگفتی لا اله الا الله محمد رسول الله ما قسا قلب من لای اوه من چه سخت ست دلهای کسانی که ایمان نمی آرند تا این آیت نازل شد فو زنا نالنا ثم قست قلوبکم من بعد ذلك الا یہ چهاردم آن بود که چودی بنزدیک رسول علیه السلام آمد و سگی در دست داشت گفت یا محمد این سگی است از سنگهای او و علیه السلام رسول علیه السلام آنرا بدست گرفت در دست وی همچو موم نرم شد چودی چون این معجزه دید در حال مسلمان شد و ایمان آورد پانزدهم آن بود که روز خندق که جابر اود را بهمانی خواند رسول علیه السلام یک انگشت مبارک خود در یک آورد و چشید اهل خندق چهار هزار و هفت صد و چهارده مرد بودند بلاء طعام خوردند ازان دیگر بیج کم نشده چنانکه در مشارق الانوار می آید این حدیث قال النبی علیه السلام یا اهل الخندق ان جابرا قد صنع لکم سوسول فحیی بلاکم شازدهم آن بود که روزی بر در مسجد نشسته بود و یاران وی گردوی درآمده بودند اشتیری فریاد میگودی آمد و میگفت الغوث الغوث یعنی فریاد رس مرا یا رسول الله تا بنزدیک رسول علیه السلام آمد رسول علیه السلام از وی پرسید که ترا چه رسیده است بزبان صیغ گفت لا اله الا الله محمد رسول الله خلاص کن مرا ازین قوم رسول علیه السلام گفت از برای چه شتر گفت یا رسول الله ایشان در خواب میروند در وقت نماز خفتن و نماز ایشان فوت می شود رسول علیه السلام آن قوم را بخواند و فرمود که تو بکنید و پیرو در کار خود باز گردید که این علامت منافقان است ایشان توبه کردند و بازگشتند پروردگار خود هفدهم آن بود که روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخره عایشه رضی الله عنها در آمد عایشه را دید که میگریست بسبب جمالی که از وی گشته بود رسول علیه السلام فرمود احوحی یدیک یعنی بیرون آور دو دست خود را ای عایشه عایشه رضی الله عنها دو دست خود بیرون آورد رسول علیه السلام آب دیان خود بر دو دست او پاشید هر قطره ازان بوی لوبی شد و آن لالی با عایشه می بود تا روزی غسل شیزدهم آن بود که با مار سخن گفت پس گفت ای مار بیند از زهری که در دست پس بیند احت مار زهر را که در سر وی بود وزن یک شقال رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنرا برگرفت و در ریگ انداخت در حال چشمهای آب روان شد کفار که حاضر بودند ایمان آوردند نوزدهم آن بود که روز عید بخره فاطمه رضی الله عنها در آمد

فاطمه را دید که میگفت گفت ای فرزند ترا چه گریانی گفت بدستی و راستی که حسن و حسین برهنه اند و میگردند که روز عید است
 جامه نداریم رسول علیه السلام ایشان را بخواند و دو جامه سفید جبرئیل علیه السلام بیاورد فاطمه گفت یا رسول الله ایشان
 جامه زرکین میخواهند فاطمه را فرمود تا قرح آب بیاورد امیرالمؤمنین حسن را گفت تو چه رنگ میخواهی گفت سبز فاطمه را گفت
 تا جامه رادران قرح آب فرورد بفرمان خدا جامه سبز برآمد امیرالمؤمنین حسین را گفت تو چه رنگ میخواهی گفت سبز آن دیگر
 جامه رادران قرح فرورد بفرمان خدای تعالی جامه سبز برآمد آنگاه حسن و حسین رضی الله عنهما گفتند عرب بچگان بر شتر
 سوار گشته اند و چهار بدست گرفته رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود جانان پدر من شتر شما باشم حسن رضی الله عنه را بردش
 راست خود بنشانند و حسین رضی الله عنه را بردش چپ خود و گیسوی مبارک خود بدست ایشان داد و گفت شتران ایشان
 عفو میکنند رسول خدا صلی الله علیه و سلم روی بجانب راست کرد و گفت عفو روی بجانب چپ کرد و گفت عفو بدان
 عفو است خواست جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و گفت یا محمد حق تعالی میفرماید که دو دانگ است را
 بتو بخشیدم و دیگر عفو نخواه تا چهار دانگ دیگر در قیامت شفاعت کنی تو بخشتم تا عالمیان بدانند که ترا چه قدر و منزلت است
 بر حضرت ما چنانکه روی درین معنی گوید فرمود اشتر من چه عفو کند جمله علف تلف کند به عصف عان عفو کند پیش چهار بار باری
 بستم آن بود که روزی بچه فاطمه رضی الله عنها در آمد حسن و حسین رضی الله عنهما از گرسنگی میگرسیدند رسول صلی الله علیه
 و سلم فرمود چرا میگرسید گفتند از گرسنگی گفت چه میخواهید حسن گفت انجیر تو میخواهم حسین گفت انجیر تو خشک هر دو میخواهم
 رسول علیه السلام دست مبارک در جیب کرد و انجیر تو خشک هر دو بیرون آورد این بود معجزات خاصه رسول صلی الله
 علیه و سلم الهی بجزمت معجزات جیب خود برانگهنگاران رحمت نمانی

فصل سیزدهم در بیان نور محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و صفت آفریده شدن وی

قال النبی علیه السلام اول ما خلق الله نوری یعنی اول چیزی که خداوند تعالی آسایید نور مرآفرید و در حدیث دیگر فرمود
 اول ما خلق الله تعالی الحقل یعنی اول چیزی که خداوند تعالی آفرید عقل را آفرید و در حدیث دیگر فرمود اول ما خلق الله
 القلم یعنی اول چیزی که خداوند تعالی آفرید قلم را آفرید و در نواید مولانا محمد الدین کاشانی غزنی می آرد که وجه توفیق میان احادیث
 ثلاثه بشرط صحت و میگوید که مبدع اول در وی سه صفت است از جهت آنکه دانست نفس خود و مبدع خود را و او عقل
 نام نهاد و دانست از جهت آنکه صادر شد از وی نفس منتقشه بعلوم او را قلم نام نهادند و از جهت آنکه فایض نور بت شد نور نام
 نهادند پس شی و واحد بود که او را سه اعتبار بود بمنبت هر اعتبار او را نام نهادند تا او بن کیسان روایت میکند از ابن عباس
 رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم انجیر بیل که گفت چون حق تعالی مرا آسایید بشده هزار سال مرا در زیر عرش بداشت
 آنگاه ندا کرد که یا جبرئیل گفت لبیک یارب فرمود که من انما نعمت الله الواحد له قهاذا العزیز الغفار آنگاه بشده هزار سال
 دیگر مرآب داشت پس ندا کرد که یا جبرئیل من انما نعمت انت خالق و دازقی و محیی و ممیت و باعشی و وادتی خداوند تعالی
 فرمود که صدقت یا جبرئیل انما ذلك نعمت یارب پیش از من هیچ بنده آفریده فرمان آمد که آفریده ام یا جبرئیل فراموش خود

ما به نگاه

نگاه کن نگاه کردم فرمایشش نوری دیدم چنانکه جمال آن نور خواست که بصیرم را بر باید و از راست او نوری دیدم و از چپ او نور
 و از پیش او نوری و از پس او نوری هفتم یارب آن نور کیست فرمود که آن نور صیب من و صفی من و نبی من و برگزیده من از خلق
 من آنگاه ترا آفریدم و عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمان و زمین و این جهان و آن جهان از بهر او آفریدم نام وی محمد گفتم یارب آن
 دیگر نورها در گردوی چیست گفت آن نور چهار یاروی است ابو بکر و عمر و عثمان و علی گفتم الهی این همه فضل نهاده او را بر خلق
 خود گفت ری ای جبرئیل این خود بدین جهان بود چون روز قیامت شود در آرم ایشان را به بهشت خود و در امت کم ایشان را
 دیدار خود در آرم ایشان را و دوستان ایشان را و دوستان ایشان را و در بهشت فانا الجواد الکریم و سب بن
 مسینه گوید چون خدای تعالی خواست که زمین و آسمان بیافریند نخست گوهری بیافرید یا نصد ساله راه بالای آن گوهر آنگاه
 نظر بهیبت بدان گوهر کرد آن گوهر از سمیت نظر حق آب گشت پس آتش در زیر آن بیافرید و بران گشت تا آنرا بجوشانید
 نور مصطفی اصلی الله علیه و سلم چون خورشید از میان آن آب همی تافت آن آب کفی بر سر آورد و بخاری از آن آب برآمد آن
 کف زمین را بیافرید و از آن بخار آسمان را نور محمد صلی الله علیه و سلم از میان زمین و آسمان همی تافت همچنانکه خورشید از آسمان
 میتابد چون آدم را علیه السلام از زمین بیافرید نور مصطفی صلی الله علیه و سلم را به پیشانی آدم آورد چون فرمان آمد امر السجود
 نخست نور مصطفی صلی الله علیه و سلم از پیشانی او خدایا سجده کرد آنگاه و بگویی امیران از تقوی آدم علیه السلام بر متابعت
 مصطفی صلی الله علیه و سلم سجود کردند دیگر امت مصطفی صلی الله علیه و سلم بر متابعت نور مصطفی صلی الله علیه و سلم سجود کردند
 آنگاه و دیگر امتان در پشت آدم علیه السلام بر متابعت انبیا سجود کردند و ندادند در ملکوت اقا و که و السابقون السابقون اولیاک
 المقربون چون آدم علیه السلام سر از سجده برداشت و شعاع نور محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را دید بر زمین افتاده بود و همه حوالی
 آدم علیه السلام روشن گشته گفت یارب این چه نور است ندا آمد که آن نور فرزند نیست از فرزندان تو خاتم انبیا و نبی اتمی
 عربی آن کس که ترا و همه پیغمبران را بدوستی او آفریدم روز قیامت همه انبیا در زیر علم او باشند و همه امتان تبع امت او باشند
 و تا امت او را در بهشت بنام هیچ امت را به بهشت راه نباشد آدم را صبر بر رسید در آرزوی دیدار او گفت یارب چه باشد
 اگر او را بمن نمائی ندانم نور مصطفی صلی الله علیه و سلم را تا از پیشانی آدم علیه السلام فرو آمد و بسرا گشت سجده او شدند ندادند ملکوت
 اقا و که اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین آدم علیه السلام آن گشت را بر آورد و بشهادت و گفت اشهد ان لا اله الا
 الله و اشهد ان محمدا رسول الله آنگاه آدم بر نور مصطفی صلی الله علیه و سلم سلام کرد و خداوند تعالی به نیابت رسول
 علیه السلام جواب سلام باز داد و از تحیات که سلام کردن سنت است که از آدم علیه السلام آمد و جواب سلام فرض که از الله
 تعالی آمد آنگاه خدای تعالی نور محمد علیه السلام را به پیشانی آدم باز گردانید و از آدم او را بشیث رسانید بیک یک پدر میرسانید
 تا نوح رسانید تا آن نور در پیشانی نوح بود کسی از کافران با وی جفا نکردی چون آن نور از نوح بسام رسید و از وی جدا شد
 پس از آن کافران با وی جفا یا کردندی آنگاه نور مصطفی صلی الله علیه و سلم از سام بیک یک پدر میرسانید تا ابراهیم
 علیه السلام رسید و از ابراهیم علیه السلام با اسمعیل رسید عقب احبار رضی الله عنه گوید آن وقت که ابراهیم خلیل از مادر
 جزا و علی از نورد برهوا پدید آمد چنانکه همه جهان از مشرق تا مغرب و دشمنانی گرفتند در ملکوت اقا و که نذرت محمد چون

با جرم اورا سخیل بار گرفت با سخیل و نور محمد مصطفی اصلی الله علیه وسلم از ابراهیم با سماعیل رسید ابراهیم خویشان خویش را جمع
 کرد و تا نبوت آدم را علیه السلام پیش خود بنهاد و سر باز کرد و نگاه کرد در آن تابوت بعد دهر سچا میری خانه دید در آخر خانه
 مصطفی اصلی الله علیه وسلم را دید از یا قوت سرخ و نور مصطفی اصلی الله علیه وسلم در آن خانه بر هدایت مروی استاده نماز میکرد و از
 راست وی صورت کلهی بر پیشانی وی نشسته هذا اول من یتبع من امتد و از چپ وی صورت فاروق بر پیشانی وی نشسته
 قرن من جدید و از پس وی نوری بر پیشانی وی نشسته هذا ابوالعباس و در پیش او نور علی مرتضی بر پیشانی وی نشسته هذا
 اخوه و ابن عمه المومنین بالفضیله من عند الله انگاه چون اسماعیل علیه السلام متولد شد نور مصطفی اصلی الله علیه وسلم
 در پیشانی او ظاهر شد چون اسماعیل علیه السلام فرار رسید ابراهیم علیه السلام او را گفت ای فرزند من بهار که ز نوح نبی گمرازی پاک
 ترین عرب آرگاه نور مصطفی اصلی الله علیه وسلم از اسماعیل علیه السلام از یک یک پدری آمد تا بعد المطلب سید عبدالمطلب
 روزی در سایه کعبه خفته بود خوابی دید چون آن بیدار شد لئون وی متغیر گشته نزد کعبه قریش آمد چون ویریدید گفتند
 چه بوده است بهتر ما را که متغیر اللون شده گفت در حجر اسماعیل علیه السلام خواب دیدم که درختی از پشت من برآمد نورانی
 سر آن با سمان رسیدی و شاخهای آن از مشرق تا مغرب بریدی نور آن مقتدا بار چون نور آفتاب و همه عرب و عجم اورا سجده
 کردند و بهر ساعت نور آن زیادت می شد نگاه میکردم قومی از قریش در شاخهای او می آویختند و قومی قصد بریدن آن میکردند
 من قصد کردم که شاخه از آن بگیرم بر نای بانگ بر من زد که برو ترا ازین نصیب نیست من گفتم که راست نصیب گفت اینهار که
 دست در آن زده اند و کعبه قریش چون سخن عبدالمطلب شنیدند لئون ایشان متغیر گشته گفتند آه اگر چنین است که ما را گفتی زود بود
 که از پشت تو فرزندمی پدید آید چنانکه از مشرق تا مغرب بگیرد و عرب و عجم همه مقهور کند ابوطالب گفت سوگند بخدا که آن درخت
 محمد علیه السلام بود گفتند چرا بوی ایمان نیاروی گفت احدی دست نگذاشت و عادات و احوال ما را بهم از نور مصطفی بود صلی الله
 علیه وسلم که عبدالمطلب سیر قتی بازان ماستی که خورشید از روی می تابد انگاه نور مصطفی اصلی الله علیه وسلم از عبدالمطلب
 بعد الله رسیدی وی کهنتر سپهران عبدالمطلب بود و دست ترین ده پسر بود بوی نذر کرده بود که اگر ده پسر او را تمام کرد و دم قریش
 کند شکر آرزو آن قصد اگر اینجا با کعبه من تقویل انجامد الفقه عبد الله بزرگ شد نیکوترین همه در ناهان قریش بود از نور مصطفی اصلی الله
 علیه وسلم که در پیشانی وی بود و خرد ملک مین در کتاها خوانده بود که سیدالاولین و آخرین نبی امی عربی درین روزگار خواهد بود
 هنوز از پشت پدر بر حرم مادر رسیده است دانست که مولد وی بگه خواهد بود از زمین برخاست با نعل بسیار از مهبها و عمارت بها
 بزور و جواهر و یاقوت با بسیاری حواری و غلمان به لطیفی که فرود آمد لعل که هر گویان نعل ندیده بودند همه بنظر راه
 بیرون رفتند چنانکه ملک خالی شد آن ملک زاده در مهب نشسته بود نگاه میکرد در مردمان که تا نشان مصطفی را اصلی الله علیه وسلم
 در که یا بد چشمش بر روی عبد الله افتاد نور مصطفی را اصلی الله علیه وسلم در روی وی بدید دانست که او خواهد بود پدر محمد و زمان
 کس نزد وی فرستاد که مرا بخواب تا من ترا باشم و این همه نعل و سباب من ترا باشد عبد الله را از آن سخن عجب آمد در شهر در
 آمد عبدالمطلب را گفت که این بلیک مین بمن کس فرستاده است که مرا بخواب بدین حدیث چه گوئی پدرش عبدالمطلب گفت
 کودکی کن این چندستانی بود که وی کرده ملکه زاده مین با آن همه نعل ترا چه کند عبد الله اند و بلیکین شد هم قضا را در خانه شد

باز

با آمنه خاتون مادر مصطفی اصلی الله علیه و سلم صحبت افتاد نور مصطفی از وی جدا شد و بر جم آمنه رسید دیگر روز عبدالله با اهل مکه
 بنظاره شد آن زن از درون خیمه او را بیدید آن نور در روی وی ندید گفت آه کار از دست بشد نور نبی امی عربی رحم مادر رسید
 من محروم ماندم و بی نصیب شدم خاصگان وی گفتند چه گوئی در آن سخن که می میگفتی گفت من آدمم تا آن شرف مرا باشد
 چون بدیدگر رسید نو سید گشتم اندو همین باز گشت الهی بجزمت نور مصطفی اصلی الله علیه و سلم نه دلهای ما را بنور معرفت خود آراسته

فصل چهاردهم در مولود رسول خدا صلی الله علیه و سلم

در اخبار آمده است که مولود مصطفی اصلی الله علیه و سلم روز دوشنبه بوده است از ماه ربیع الاول دوازده روز گذشته
 از عام الفتح و پیروی عام لعیل در روزگار نوشیر وان عادل و این روایت در کتاب سیر النبی و کتاب مولود النبی است و صحیح
 این است مادر تفسیر سور بادی باین روایت روایت دیگر یاد کرده و گفته که محمد بیصوم در کتاب فنون آورده که مولود مصطفی
 صلی الله علیه و سلم در ماه رمضان بوده است وقت صبح دوازده روز از ماه رمضان گذشته سه سال مانده از ملک نوشیر وان و
 دو سال مانده از ملک عمرو بن الهمد ملک خیره و دو ماهه بود که از پدر بماند و چهار ساله بود که از مادر باز ماند صفیه بنت عبد المطلب
 عمه مصطفی اصلی الله علیه و سلم گوید وقت ولادت مصطفی علیه السلام سی و پنج علامت دیدم چنانکه هر یک از آن دلیل نبوت
 او بود اول آنکه راست از مادر جدا شد نه نگون سار و در حالی که از مادر جدا شد بسجود افتاد خدی را در آن ساعت هر چند بر روی
 زمین چیزی بود از جاندار و غیر آن همه خدای را سجده کردند بر تابتعت وی و از مادر خننه کرده و نافت بریده و ششست آنگوا تم
 که ویرا بشوئیم آواز آمد که مشوئید که ما ورا شسته و دشایسته فرستادیم و بزبان فصیح میگفت لا اله الا الله و از فرشتگان شنیدیم
 که میگفتند السلام علیکم یا رسول الله صفیه میگویی بنواستم که منم که پسر است یا دختر فوری بگردوی در آمد تا کس را نظر بر
 عورت وی نیفتد و هموزن را یک بود که او از مادر منولد شد نگاه کردم همه خانه روشن شد چون نیمه فونم به سیدم بیرون آدم
 همه جهان از مشرق تا مغرب روشن گشته بود از نور مصطفی اصلی الله علیه و سلم و در آن ساعت همه روی زمین سینه گشت
 به نبات و همه درختان برگ و شکوفه بیرون آورد و از همه چشمهای زمین آب روان گشت و همه در دمنان راحت یافتند و همه
 بیماران شفا یافتند و همه بمقاران قرار یافتند و همه آبستانان بار نهادند و در ملکوت آسمانها و زمین افتاد که ولد النبی

الاهی العربی الهاشمی خاتم الانبیاء در همه روی زمین بی مانند که در روی در افتاد و در همه روی زمین آتش محوس
 مانند که همه فرو مرد و همه کلیساها نگویند و بتها همه لرز که گرفت ایوان کسری شکست همه کنشها بلزید همه کلیساها
 بجنبید همه دیوان بهر اسیدند که چه افتاد ابلیس در جزیره دریا بر تخت خود بلزید تختش نگویند گشت و از تخت در افتاد و فریاد
 کرد همه دیوان جهان بشنیدند و روی بوی نهادند چهل روز تخت وی نگویند بود لرزه بر همه دیوان افتاد که چه افتاد ابلیس
 گفت بزاد آن کس که از پیروی مرا سجده آدم علیه السلام فرمودند بزاد آن کس که سبب وی مرا لعنت کردند بزاد آن کس که
 کونین و عالمین از برای او آفریدند بزاد آن کس که سبب وی شیاطین را از آسمان دور کردند همه وحوش و طیور جهان روی
 سوی یکدیگر نهادند بمشارت که محمد علیه السلام بزاد و نیز از علامت نبوت وی در اخبار آمده است که میخ بر سر و س سایه

داشتی و از لطافت وی سایه دی بر زمین نیفتادی و گس بروی منشتی و مرغ بر زر بر روی پیریدی و مهر نبوت برکتی دی بودی
 و از همه مردمان بسری برتر بودی هرگز خواب بدل مبارک وی نرسیدی که دل او را بآب حیوان شسته بودند و پیرستورے که
 وی بلان سوار شدی اگر پیر بودی جوان گشتی و اگر جوان بودی هرگز پیر نشدی و اگر کابل بودی چون برق گشتی هرگز مار و کژدم او را
 نگزیدی عرق وی بوی مشک دادی آب دهان وی شفا یی بهاران بودی نفس وی راحت درد با بودی هرگز بلبل و غایط و
 پدید نیامدی زیرا که زمین او را فرو بردی هرگز کسی او را بر بلبل و غایط ندیدی شب کسب بختی روز سیر گشته بودی چنانکه از پیش
 بدیدی از پس بدیدی و هر عضو ای از اعضای دیرا کرامت دیگر بودی سر وی از عقل بود چشم وی از عبرت بود گوشش از
 حکمت بود زبانش از ذکر بود رویش از رضای خدا بود گردنش از تواضع پیشکش از علم بود پشتش از توکل بود سینه اش از حلم
 بود دوش از زینین بود دستش از سخاوت بود پایش از جهت عبادت بود هر عضو ای از اعضای دیرا معجزه بود معجزه سرش
 آن بود که با هر که میرفتی بسری از وی برتر بودی و حال آنکه رسول ما را علیه السلام بالای او معتدل بودند بسیار بلند و نه بسیار
 کوتاه معجزه چشم وی آن بود که از هر سوی خویش میدیدی جبرئیل و آدمیان را بهم میدیدی معجزه گوشش آن بود که سخنی او را
 از سخنی مشغول نگردی سخن جبرئیل او مردمان را با هم شنودی معجزه زبانش آن بود که از هر س را خطاب کردی سخن آدمی
 تا سوسمار با وی سخن در آمد آهو با وی سخن آمد درخت با وی سخن آمد بزغال بر بیان کرده بزهر آوده سخن آمد سنگ زره در دست
 وی سخن آمد معجزه دستش آن بود که ماه آسمان اشارت کرد در کافه شد بدخست اشارت کرد که سیاه معجزه دوش آن بود که هرگز
 از یاد خدا غافل نبود دل و پیرا خواب نبود هر چه بشنودی یا در گشتی و هر چه یاد گرفتی هرگز از یاد وی زرفتی و فراموش نگردی
 معجزه پایش آن بود که بر زر پیرستوری که در آوردی اگر پیر بودی جوان شدی و اگر جوان بودی هرگز پیر نشدی و اگر کابل بودی
 چون برق گشتی فضلش تا با بجا بود که خداوند تعالی او را در قرآن بهشت هزار جا یاد کرد و سبوت و بصریح و تقریض و صد و ست اند
 هزار نقطه نبوت هر یک قطره بودند از نوری آما جمعه صادق رضی الله عنه لغت پیش از آنکه خدای تعالی این چهار اسم فرید
 بصد هزار و چهل هزار سال نور مصطفی اصلی الله علیه و سلم را بیافرید و دوازده حجاب از نور بیافرید آنگاه نور مصطفی اصلی الله
 علیه و سلم را در اول حجاب ازان در آورد و دوازده هزار سال خدا را تسبیح میکرد که سبحان درج الاعلی و آن حجاب قدرت بود
 آنگاه او را در حجاب عظمت در آورد و یازده هزار سال تسبیح میکرد که سبحان العالم السور و احنی آنگاه در حجاب مثبت ده
 هزار سال تسبیح میکرد که سبحان الله و تعالی آنگاه در حجاب بر او تنه هزار سال تسبیح میکرد که سبحان الله و الحمد لله
 آنگاه در حجاب سعادت هشت هزار سال تسبیح میکرد که سبحان الله من هو دایم لایسها آنگاه در حجاب کرامت هفت
 هزار سال تسبیح میکرد که سبحان من هو عتی لا یفتقر آنگاه در حجاب منت شش هزار سال تسبیح میکرد که سبحان العلی
 العظیم للحکیم آنگاه در حجاب هدایت پنج هزار سال تسبیح میکرد که سبحان رب العریق العظیم یحیی و کفایت یک
 حجاب خدایا تسبیح میکرد تا از همه جاها بیرون آمد آنگاه آن نور را بده منتت کرد از یکی عرش را بیافرید و از دیگری کرسی
 را بیافرید و از سیوم لوح را بیافرید و از چهارم قلم را بیافرید و از پنجم بهشت را بیافرید و از ششم آسمان را بیافرید و از هفتم
 فرشتگان را بیافرید و از هشتم آفتاب را بیافرید و از نهم ماه را بیافرید و از دهم روح مصطفی اصلی الله علیه و سلم را بیافرید

آنگاه

آنگاه او را بدریائی شکر در آورد آنگاه بدریای صبر در آورد آنگاه بدریای یقین در آورد آنگاه بدریای توکل در آورد آنگاه بدریای برضا در آورد آنگاه بدریای قناعت در آورد آنگاه بدریای زهد در آورد آنگاه بدریای صلابت در آورد آنگاه بدریای محبت در آورد آنگاه بدریای قربت در آورد آنگاه بفرمود تا خود را بپوشاند صد هزار دست هزار قطره از وی چکید از هر قطره از آن بیخامبری بیافرید همه بیخامبران بیکبار آواز بر آوردند که اللهم اجعلنا من امت محمد انا نست که خداوند تعالی بجان مصطفی اصلی الله علیه وسلم گوید و در قوله تعالی لعمرک الهی بجان محمد و بفرقان محمد علیه السلام ما لبثنا ساعتی و صلی الله علیه وسلم برسان

فصل پانزدهم در وفات حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم

بدانکه وفات رسول علیه السلام در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول بوده است چنانکه مولود وی و هجرت و س بوده است در صحاح مصابیح می آرد بروایت برابن عاذب و او از انصار بوده است چنانکه در قرآنی ذکر کرده برابن عاذب گفت ندیدم و نداشتیم که اهل مدینه بی هیچ چیز چنین فرج نموده باشند که آمدن رسول علیه السلام بمدینه تا کوه دکان خور در او دیدم که میگفتند هذا رسول الله قد جاء یعنی فرج می نمودند و شادی میکردند که اینک رسول خدا آمد علیه الصلوة والسلام و حسان مصابیح می آید بروایت انس بن مالک رضی الله عنه که آن روز که رسول علیه السلام بمدینه می آمد حبشیان نیره بازی میکردند و فرج می نمودند بمقدم رسول علیه السلام و گفت ندیدم هیچ روز را نیوتر و نورانی تر از آن روز که در آمد رسول علیه السلام بر مادر وی و ندیدم هیچ روز را که قبیح تر از آن روز بوده باشد از آن روز که رسول علیه السلام در وی وفات کرد و بهم انس میگوید که آن روز که با رسول خدا علیه السلام بمدینه در آمدم روشن شده بود از آن در آمدن وی همه چیزها و آن روز که وفات کردن از آن شده بود همه چیزها بوفات وی و بیفشان بودیم دستهای خود را از خاک وی و هنوز در دهن می بودیم که دلهای خود را دیگرگون و متغیر یافتیم در تمة المظهر می آرد که بعضی از صحابه اخبار کردند از تغییر احوال خود که صفای دلها می ایشان آن چنانکه در حیات رسول علیه السلام بود در حال وفات وی نیافتند و آن الفت و رافت که در میان ایشان بود در حال حیات وی متغیر شد بوفات وی و نمود آن الالباقطاع و حی آسمانی و مفارقت از صحبت وی که آن سبب سعادت ابدی دایمی بود و الا تصدیق ایشان خداوند را و رسول او را و احکام دین را ثابت بود بلکه اکل و بلع بود و خبر وفات رسول علیه السلام اول از سوره النصر معلوم شد چنانکه در تفسیر مدارک و عامه تفسیر میگوید قوله تعالی اذا جاء نصر الله و الفتح و دایت الناس الی آخر السورة یعنی چون بیاید نصر و مدد خداوند یعنی چون نصرت دهد خداوند ترا بر دشمنان یا بر عرب یا بر یمن و فتح که یا فتح بلاد مشرک و به بنی اهل یمن را که در می آیند در دین اسلام جماعات کثیره بعد از آن یک یک و دود و در می آیند فسبح بحمد ربك اهی فقل سبحان الله خدا ایرا پاک می آید کن و حمد گوئی مرا و ایرا نماز گذار از برای من وی واستغفره و آخرتک خواه از حضرت وی نواضا و هضمنا للنفس یا مد اومت نمای براستغفارانه کان تو ابا بدرستی که خداوند همیشه بود و هست و باشد قبول کننده توبه عباد و در مدارک می آرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آن هنگام که این سوره را بشنید بگریست و گفت اكمال دلیل الزوال و رسول علیه السلام بعد از نزول این سوره دو سال دیگر زبیر است و در آن

و سوال کس اور خندان و شگفتہ ندید و آخر آیت کہ از قرآن فرود آمد این آیت بود قوله تعالیٰ الیوم اکملت لکم دینکم لا ینبغی علیکم شیئ من بعد و روایت ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ السلام بر بنبر نشست پس فرمود ان عبد اخیرہ اللہ بین ان یونہ من ذرۃ الدنیا ما شاء و بین ما عنده فلما دعا ما عنده یعنی بدرستی کہ خداوند تعالیٰ بنده را خیر کرد میان آنکہ بدہدہ او را از نعیم و زینت دنیا آن مقدار کہ خواهد آن بنده و میان آنچه بنزدیک خداوند است ابو بکر رضی اللہ عنہ این بشنید بگرسیت پس گفت فدای تو باد پدران و مادران با تو سعید میگویی ما را عجب آماز کردی ابو بکر و از سخن وی پس آن خیر رسول بود و ابو بکر از ما دانتر بود یعنی ابو بکر رضی اللہ عنہ بان کلام داشت کہ نزدیک آمده است وفات رسول خدا علیہ السلام از برای آن بود کہ بگرسیت انس بن مالک رضی اللہ عنہ میگوید مردی بیامدا از قریش و گفت خبر دہ مرا از وفات رسول علیہ السلام گفت شنوہم از علی رضی اللہ عنہ و اما و رسول علیہ السلام کہ گفت پیش از وفات رسول علیہ السلام جبرئیل علیہ السلام بسہ روز بیامد و بر رسول خدا سلام کرد و گفت بدرستی کہ خداوند تعالیٰ مرا فرستاد بسوی تو کہ سوال کنم از تو از آن چیز کہ خداوند دانتر است از تو بدان چگونه با ما داد کردی و چگونه می یابی خود را رسول علیہ السلام فرمود در دین امروز سخت تر است جبرئیل علیہ السلام گفت ملک الموت بردست اجازت نخواستہ است از من بچسبیش از تو اجازت نہ طلبہ بر چسبکس بعد از تو رسول علیہ السلام گفت ای جبرئیل اجازت دہ مرا و تا در آید ملک الموت علیہ السلام در آمد جبرئیل علیہ السلام از نزد رسول علیہ السلام بازگشت ملک الموت سلام کرد رسول علیہ السلام گفت و علیک السلام ملک الموت گفت بدرستی کہ خداوند تعالیٰ فرستادہ است مرا بسوی تو و مرا فرمود کہ بروی تو اگر بفرمانی کہ روح مرا قبض کن قبض کنم و اگر امر کنی کہ باز گرد باز گردم حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ای ملک الموت مرا اہلبت دہ تا بیاید جبرئیل من یعنی جبرئیل علیہ السلام ملک الموت بازگشت چون عمر بنی صلی اللہ علیہ وسلم چیزی باقی بود جبرئیل علیہ السلام در ہوا بود و رسید با ہفتاد ہزار فرشتہ و رضوان و خازن بہشت با ہفتاد ہزار ملک و در دست وی دو حلقہ از حلقہای بہشت جبرئیل علیہ السلام از ملک الموت پرسید کہ چکردی با روح حبیب خدا گفت در خواست از من این لاکہ تا خیر کنم تا آمدن تو ملک الموت بازگشت با ایشان تا در آمد حضرت نبی علیہ السلام رسول علیہ السلام گفت یا جبرئیل نزدیک شدتہا مرا تنها بگذاشی جبرئیل گفت فی ای حبیب من ولیکن اللہ تعالیٰ مشتاق است ببقای تو پس گفت رسول علیہ السلام کہ ای جبرئیل بشارت دہ مرا جبرئیل علیہ السلام گفت بدرستی کہ آراستہ کردہ اند و در ہای آسمان را کشادہ اند و ملائکہ صفا بر کشیدہ اند و در انتظار روح مبارک تو اند کہ چون بگذرد بر ایشان صلوات گویند بران رسول علیہ السلام گفت ای جبرئیل ازین سوال نمی کنم از تو جبرئیل علیہ السلام گفت بدرستی کہ آراستہ کردہ اند بہشت را و حورای عینا مشتاق و منتظر روح تو اند کہ چون بگذرد بر ایشان صلوات گویند بروی گفت ازین نمی پرسم از تو ای جبرئیل گفت اول کسی کہ در قیامت بر میگنجد شود تو باشی و اول کسی کہ شفاعت کند تو باشی و اول کسی را کہ مقام شفاعت دہند تو باشی گفت ازین نمی پرسم از تو ای جبرئیل بشارت دہ مرا گفت کلید بہشت روز قیامت بدست تو باشد گفت ازین نمی پرسم از تو ای جبرئیل بشارت دہ مرا بدستی کہ می شناسی ہم مرا و ہم مرا گفت پیچ بیخامبر در بہشت در نیاید تا اول تو در آئی و پیچ امت در بہشت در نیاید تا اول امت تو در آید گفت اکنون چشم مرا روشن کردی

ای ملک الموت کجائی نزدیک من آئی و بجای آرا بچیز از فرموده اند بران پس جبرئیل علیه السلام بردست راست وی بنشست
 و میکائیل بر دست چپ و اسرافیل نزد سروی و اسماعیل خازن آسمان دنیا نزدیک دو پای وی و رضوان بهشت بایتنا در پیش
 وی و بدست وی دو حله از حلهائی بهشت و ملک الموت بقبض روح وی مشغول شد قبض میکرد و بیک دست خود و بسط میکرد
 بدست دیگر و عرق از جبین مبارک وی میرفت و میگفت یا جبرئیل وای صیب من کجائی نزدیک من آئی و بخوان پروردگار
 خود را تا آسمان کند بر من قبض روح را در صحاح مصابیح می آرد که عایشه رضی الله عنها گفت پیش رسول علیه السلام قبح
 آب نهاده بودیم دست خود را بر آب میرود و در روی خود می مالید و میگفت لا اله الا الله ان للموت سكرات یعنی بدرستی که
 مرگ را سختیاست پس دست خود را بر آورد و میگفت السرفیق الاعلی تاروح مبارک وی قبض کرده شد دست و
 ساقش در تخته المظهر می آرد که رفیق اینجا جماعت نبیاست که در علی علین ساکن اند و من توله تعالی و حسن اولئك
 و یقیناً هم عایشه رضی الله عنها میگوید که چکرس را جان کندن بران سختی ندیدم که رسول علیه السلام را در شکوه مصابیح
 می آرد که چون رسول خدا علیه السلام وفات یافت و اهل بیت رسول علیه السلام تعزیت میرداشتند و از وای رسول
 علیه السلام می نالیدند و میگفتند آوازی شنو نداننا حیت خانه که گفت السلام علیکم اهل البیت و رحمة الله و
 برکاته یا نساء محمد لیس علی محمد صیاح و بکاء و صراخان تصابرن توجرن وان تجرحن تزرن اجر الله
 وایا که محمد صلی الله علیه و سلم از وای رسول علیه السلام و اهل بیت وی گفتند در جواب که ای صاحب آواز یا محمد
 نبی کریم گریه ما ز برای انقطاع ملائکه است از خانه های ما امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت و ایند که این سخنان که بود گفت
 آن حضرت علیه السلام بود که تعزیت گفت شما را بموت مصطفی اصل الله علیه و سلم در حسان مصابیح می آرد از عایشه رضی الله
 عنها که آن هنگام که خواستند غسل دهند رسول را علیه السلام گفتند نمیدانم که جامه رسول را علیه السلام بیرون کنیم
 یا بچنانکه برهنه می کنیم مردگان خود را یا بشوئیم رسول علیه السلام را با جامه وی چون اختلاف کردند حق تعالی خواب را بر ایشان
 گذاشت تا ندانند ایشان یک مرد الا آنکه ز تخدان وی بر سینه وی بود پس سخن گفت با ایشان سخن گوینده از نا حیت خانه
 ندانستند او که بود که بشوئید نبی علیه السلام را و علیه ثیابہ پس برخاستند و بنشستند رسول علیه السلام را با پیراهن که در
 بروی بود از بالائی پیراهن آب میریزند و می مالیدند در شرح السنه می آرد که علی و عباس و فضل بن عباس و اسامه بن زید
 بنسختند و در کفن کردند و علی و اسامه و فضل و در قبر درآمدند و رسول را علیه السلام دفن کردند مادر مومنان عایشه صدیقه
 رضی الله عنها میگوید چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم وفات یافت اختلاف کردند در دفن وی ابو بکر رضی الله عنه
 گفت شنیدم از رسول خدا چیزی را گفت قبض نکرد خدا و در هیچ پیغامبری را اگر در موضعی که دوست داشت خداوند که
 دفن کنند او را در آن موضع دفن کند رسول را علیه السلام در موضع فراش وی در حسان مصابیح می آرد در روایت ابو موسی
 از رسولی علیه السلام که فرمود پدر ستمیکه چون خدای تعالی او را بدرست امتی را از زندگان خود پیغامبر ایشان را بر دپیش
 از ایشان پس گرداند آن پیغامبر را از برای ایشان شفیع و کارساز و چون خواهد حق تعالی بلاک امتی را عذاب فرستند
 آن امت را و پیغمبر ایشان را زنده بدارد پس بلاک کار ایشان را و آن پیغامبر نظر میکند پس چشم وی روشن می شود و بهلاک

و بروایتی صد سال گریسته دنیا ظلمنا گفته تا توبه وی مقبول شده من بگریه اولی ترم الهی آبروی حبیب خود را توبه الصوح
گراست فرمای و بشفاعت رسول علیه السلام رسان انک سمیع الدعاء

فصل شانزدهم در محبت الله تعالی و صفت محبان وی

بدانکه اهل محبت را در معنی محبت اختلاف است بعضی گفته اند محبت را از برای آن محبت گویند که محو میکند از دل هر چیزی که
غیر وی است و بعضی گفته اند محبت معنی است که عاجزست دلها از ادراک وی و قاصرست زبانها از عبارت وی بحی این معاد
رازی رحمه الله را سوال کردند از محبت گفت چیز نیست که بر نیکی زیادت نشود و بجفا کم نگردد و شبلی میگوید محبت ایثار این
چیزست که دوستداری از برای آن کس که دوستداری و بحقیقت بدانکه اول او نزد دوست داشته که اگر او نزد دوست ندانم
تو کی تو اشقی که او را دوست داشتی قوله تعالی یحییام و یحییونه سلطان العارفين میگوید سی سال حق را میطلبیدم چون
بیدیدم او طالب بود و من مطلوب فرود عشق از طرف یار پیدا آمد و برخاسته محبوب شنیدی که بعاشق نگران بود و در
بعضی از کتب انبیاست که بنده من مرادوست و از حق من بر تو کس نترادوست میدارم اشارت سفیان ثوری رحمه الله
میگوید هر کس که خدای تعالی دوست دارد و هرگز او را دشمن نگیرد و هرگز اعدای معا دشمن دارد هرگز او را بدوستی نگیرد و بدو بدو
بنده باشد که بتی برسد و او نیز بدو یک خداوند یک بخت بود حکایت عمر عبدالعزیز رحمه الله فرمود تا از برای و سه
کینک فرزند خادمه سیاه حبشی کینک روز عمر اخذت کردی چون شب درآمدی بگوشه رفتی و بایستادی و مناجات
و سوز کردی یک شب عمر گوش داشت تا آن کینک چه میگوید روی سوئی آسمان کرده بود که قبل دعا است و میفگت
یحبت ای ای ان تعصم لی یعنی خداوند بدوستی که با من داری مرا بیا مرز و بر من رحمت کن عمر شنید و گفت ای کینک
این چه دلیل نیست که تو بر خداوند میکنی کینک گفت یا امیر المؤمنین اگر او مرادوست نداشتی که مرا اینجا آوردی و نتراد خواب
بگذاشتی و مرا اینجا بداشتی از کلام وی بشنو یحییام و یحییونه محبت خود را مقدم داشت بر محبت محبان خود من نیز اقتدا
کردم با آنچه حق فرمود مکنتم بزرگان فرموده اند علامت محبت سه چیزست تفکر بسیار در خواب اندک و یاد کردن بسیار روحی
کردن با او و پیغمبر علیه السلام فرمان حضرت لایزالی آن بود که ای داود کرب من ادعی محبتی فاذا جنه اللیل نام
عفی الیس کل حبیب و حب خلوة حیدیه یعنی ای داود دروغ گفت هر که دعوی دوستی من کرد و چون شب درآمد
پهلوی بر لبتر خواب نهاد و دوستان را با خواب چه کار باشد هانا مطلع علی قلوب احبابی ای داود دل دوستان
می بینم و ناله محبان می شنوم و نیاز مشتاقان میدانم دعای تنگگان با جابت میرسانم ای داود مرا بندگان اندک چون
شب در آید نفس ایشان آسمانها را نوردد و داند بیشه ایشان ارواح مقرران را سرورد دهد و سرور بخشد چشمها از دیدن خلق
بروزند و هزاران هزار شمع شوق و چراغ محبت در دلها برافروزند نسیم لطف بر جان بریان ایشان کشف گردانم تا در حضرت
جلال ما را گویند و غمهای سینه بلطف ما باز گویند خلیل دارد هر چه نظر کنند ما بینند و حبیب دارد هر چه گویند از من گویند
لولا انی احفظ ادواح احبابی فی ابدانم لخرت من ابدانهم شوقا الی لقای وانا اشوق الی لقاءهم ای داود

اگر نه آنست که ما بکرم جانهای دوستان خود در قالب داریم والا هیچ جانی در وقت مناجات که نسیم قرب یایا بدو رتن قرار نگرفتی دمن که خداوند مشتاق ترم ببقای ایشان حکایت شبلی رحمه الله میگوید هر کس دعوی محبت کرد پس از آن بغیر مشغول نشد بدرستی که او با دوست استنہز کرده باشد در مقام محبت کار بجای رسد که از خود هم فانی شود و بخت باقی گردد زیرا که تا غیر او در باطن جای بود سر توجید و محبت بر تخته دل نقش نپذیرد رباعی ما را خواهی می حدیث ما کن به خوا با ما کن دیگران خودا کن : یا زبیا نسیم یا دما زیا کن : یا ما بدول مباحش دل بکتا کن : تو که تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه شعرا ما را خواهی خطی بعالم درکش : کا ندر یکدل دودوستی نیاید خوش : حکایت شیخ ابوسعید قدس سره میگوید حجاب میان بندگان و خداوند عرش و کرسی و آسمان و زمین نیست پنداشت و معنی تو حجاب ست از میان بگیرد و بخدا رسید گلک علیک وبال اطرح و افرح مشغومی

| | | |
|---------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| کفر باشد گرنی در عشق پائے | اتا بود یک ذره از سستی بجای | چون شوی فانی احدی بینی هم |
| گر همه عالم تو آب تو بود | اتا تو باشی آن عذاب تو بود | تا تو با خویشی عدد بینی هم |

شیخ جنید رحمه الله میگوید اگر سالک صادق هزار هزار سال در راه حق قدم نهد پس یک لحظه از آن حضرت غافل ماند آن مقدار سعادت که در آن یک لحظه از وی فوت شود بیشتر از آن بود که در آن هزار هزار سال حاصل کرده باشد لیس مع الله و حشنة و لامع النفس سراحة شیخ ابوسعید قدس سره میگوید رباعی در راه یگانگی نه کفرست و نه دین پیک گام ز خود برون نه در راه مبین : ای جان جهان تورا ه توجید گزین : یا ما رسیه نشین دبا خود نشین : حکایت شیخ سری سقطی رحمه الله باشد شیخ جنید رحمه الله بعبادت او آدم و حوا را گفت که او را با دکن گفت ای جنید آتش بیاد نیز تر شود جنید گفت چگونگی گفت عبدالمملوک لا یقعد و علی شیخ جنید گفت وصیتی کن گفت لا تشتمل عن صحبة الله بصحبة الاعیان یعنی مشغول مشوا حق بغیر جنید گفت اگر بیشتر میگفتی با تو نیز صحبت نمیداشتم حکایت ذوالنون مصری رحمه الله علیه میگوید سبکین عارف پروردگار خود را بگذارد بجای او و فرود از وی تو بگذرم که او را هم دید : در کوی تو بگذرم کجا بام شد ای برادر در تو رو بین که انسان بکدام خاصیت مستوجب سجود ملک شد و چه سرست در وی تعبیه که از همه موجودات او شریف تر آمد اگر سبب خوردن بود شتر لاین تراز آنکه شتری چندان بخورد که سبب آدمی نتواند خوردن و اگر سبب قوت شهوت بود دراز گوش مناسب تراز برای آنکه قوت شهوت او را با آدمی چسبند بلکه قوت شهوت عصفوری چند قوت شهوت آدمی باشد و اگر قوت غضب بود شتر سزاوارتر و اگر قوت با صره بود گرس بدین مخصوص تر و اگر قوت عاقله بود ملائکه را با آدمی چسبند توان کرد و اگر قوت اضلال و حراع و مکر و تبلیغ و تندیر بود شیطان با کمال بود پس آن خاصیت که خاصه انسان است و سبب آن مسجود ملک گشت چه محبت و نایره عشق بود که در هیچ یک از موجودات دیگر آن سر تعبیه نبود الا در بنی آدم مشعر در بار تو چون صاع ملک یافته اند : این گفت گوی با تو در یافته اند حکایت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله میگوید هر گاه بی رتم تا عرش را طواف کنم جمعی طایعان دیدم بسکونت هر چه تمام تر لطواف مشغول تا ایشان یک بار طواف کردند من هزار بار طواف کرده بودم هم مرا از سفر دگی ایشان عجب آمد و هم ایشان را از گرم روی من پرسیدم که شما کیستید و این سکونت شما از چیست گفتند ما ملائکه ایم و طبع ما چنین است ایشان از من پرسیدند که تو کیستی و این گرمی تو از چیست گفتم من از فرزندان آدمم و گرمی من آتش

نسخ

عشق است حکایت در نزد اله ارواح میگوید روزی یکی از خلفای لیلی را از دروید بیدرزویگان را گفت لیلی این است لیلی بشنید
گفت یا امیر المؤمنین لیلی منم اما تو مجنون نه احشمت غبار حشمت نمیگذارد که بحیثیت درایم نظاره حسن مرادیده مجنون باید
رباعی قصه شمع از دل پروانه پرسس بنحالت باغ از دل دیوانه پرسس بنزاهدان را از نماز روزگویی بنعاشقان را از در میخانه
پرسس مبارزان بر قلب سپاه زنده عشق صفدر است که بر سپاه قلب زندگ نیست که زلف لیلی را شگفتی هست که جز دل مجنون
تاب آن ندارد رباعی شتر طست تبار که چو در نماز آینه باز روی کرشمه شیوه با بنامیند نه که غمزه زنده نگاه زلف آرایند بناینها همه
چییست تاملی بر آینه بد حکایت در رساله امام قشیری رحمه الله می آرد که احمد بن ابی الحارثی شاکر دابوسلیمان دارانی بود گفت
روزی بر شیخ در آمدیم میگفتیم چه چیز گریزانید ترا گفت ای پسر چرا نگریم که چون شب در آید دید با در خواب شود و دوستان بر از
گفتن مشغول شوند رقیبان آن حضرت و سوتنگان محبت بر سر پای ایستاده و آب دیده لعل بر رخ زردی بارند و سجده گاه
خود بخون دیده ترمی کنند حق تعالی اطلاع می یابد جبرئیل را ندا آید که ای جبرئیل ما از کار ایشان غافل نیستم می بینم کسانی را که سخن ما
جان می پرورند و بزرگوار است می یابند و بخدمت ما شب میگذرانند و من مطلع بر احوال ایشانم ناله ایشان می شنوم و زار می
ایشان می بینم در دول ایشان می دانم چو تورا ایشان ندانم کنی که آخر این چه گریستن و زاری است و این چه رنج و پیداری است
آخر این چه ترس است از خداوند که می هیچ دیدی که دوست مردوست خود را عذاب کند یا چگونه روا میداری بر من که بسوزم تو
را که چون شب در آید و همه بخسیند ایشان بر خیزند و روی در خاک می مالند و تضرع و زاری میکنند گویی همه گناه خلق اولین ایشان دارند
یاد و نوح از بهر ایشان آفریده ام یا نشاء بیسته در گاه من نه اندای جبرئیل آنگواه باش که من سوگند یاد کنم که چون روز قیامت آمد
من ایشان را در مقام حساب ندانم تا مردوست خود را پشیند و آرزوهای دیرینه بگذرانند از نشاء ای گسارند فغم المولی و

نعم النصیر و رشرح اسما الله می آرد که وحی آمد بد او و پیغمبر علیه السلام که ای داود ذکر من مرزا کاران را و بهشت مرطیعیان
را و زیارت من مرشتاقان را و من خاصه مرعبان را رباعی دنیا نشاء را و فیض و خاقان را و دوزخ بد را بهشت مرعبان را و
تسبیح فرشته راصفا ایشان را و جانان ما را و جان ما جانان را و در خبر است که ملک الموت بتقاضای روح خلیل علیه السلام
آمد گفت هرگز دیدی که خلیل جان خلیل بستاند وحی آمد که هرگز دیدی که خلیل نقای خلیل را کاره باشد گفت اکنون جان بر دار
رضاد اوم و زنده گشته الا و لایمی آرد که سفیان ثوری طیب القدر و رحه گفت سبحان خداوندی که جان و مال عیسانند و ما او را دوست
میداریم پس معلوم شد که شرف آدمی بواسطه محبت حقیقی است نه بینی که اگر کسی تعرض بمال یا بجان کسی رساند آن کس اولاً هرگز
دشمن دارد و حق تعالی مال و جان و اهل و فرزندان از بنده بیچاره می ستانند و او را از همه چیز و از همه کس جدا می کند و فرزندان خود
محبوس میگرداند و بنده بسکین همچنان نهر مهر بزرگین دل و آتش محبت در مجربینه و کرم محبت و اخلاص بر میان جان میگوید
بغزت و جلال تو هر چند که در محنت افزائی در محبت افزاییم و یک سر سوی از دوستی کم کنیم شکر از همه می شود بسزینو بسزنی شود
دلغ تو در این دلم جائی دگر نمی شود قطعه مهر مهر تو بزرگین دلم بن آن چنان نیست که بلا برود بنیوفانی نیاید از بنده بنده
گرز روی زمین و فابرو و بد حکایت شیخ شبلی رحمه الله میگوید هر کس کشته تیغ محبت شود دیت وی دیدار باشد و هر کس
کشته تیغ شوق شود دیت وی قرب باشد رباعی باد و بساز چون دوانی تو سمن بد در کس منگر چو آشنائی تو سمن بدگر بر سر کوئی

عشق مانسته شوی بشکرانه بد که خوبنهای تو ستم حرکایت آورده اند عیسی علیه السلام بقوی بگذشت زار و ضعیف گفت
 شما را چه رسیده است گفتند از بیم عذاب خدای تعالی بگذرانیم گفت حق است بر خداوند که شمار از عذاب امین گرداند بقیسه دیگر
 بگذشت از قوم اول زار تر و ضعیف تر گفت شما را چه رسیده است گفتند از روی بهشت ما را بگذراخت گفت حق است بر خدای که
 شما را با از روی شمارساند بقوی دیگر بگذشت از هر دو قوم ضعیف تر و روی ایشان از نور چون آئینه می تافت گفت شما را چه رسیده
 است گفتند دوستی خدای عزوجل ما را بگذراخت با ایشان بنشست و گفت شما یقیناً مقرران شما یقیناً مقرران مرا بجای است شما
 فرموده اند حرکایت سری سقظی رح میگوید فردای قیامت هر کس را با نبیا با خوانند گویند یا است موسی یا است عیسی یا است
 محمد مگر دوستان حق ترا که گویند یا اولیای خدای سباید نزد خدای دلهای ایشان از شادی متخلع شود حرکایت ذوالنون مصری
 میگوید در سفر زنی دیدم پرسیدم از غایت محبت گفت ای بطل محبت را غایت نیست گفتم چه گفت از آنکه محبوب را غایت
 نیست حرکایت سمنون محب در بادیه میرفت با هریدان خود که مای بادیه در ایشان کار کرد در سایه مغیلمان نزول کردند

یکی از هریدان سمنون را گفت علامت محبت چیست گفت سه علامت دارد مصفوفه الوانم بمجد تا بدلائم نامم فارغ
 جوارحهم مرید گفت یا شیخ صفت ایشان بگوی گفت و خوش را دیده در صحرا یکدیگر گفت گرفتند اند چون حسرتی شنوند نفوس گیرند
 محب چون با محبوب آرام گرفته باشند از خلائق مفرد شود و از خلائق مجرد گردد و جز با دوست نیارند و جز با یاد او قرار گیرند و شعر
 بجز دیدار روی تو نباشند در جهان کامم بجز در حلقه زلفت نخوابم جای آرامم بجز بانگ کوی تو نخوابم پیوندی بجز
 بجز بنده نگار نیارم تا کنی نامم حرکایت شیخ بشی رح میگوید خدای تعالی وحی کرد بد او و علیه السلام فرمان حضرت
 لایزال آن بود که ای داوود مگر من ذاکر آن را و بهشت من مطیعان را و کفایت من متوکلان را و زیادت نعمت من شاکران
 را و حجت من نیکوکاران را و انس من مشتاقان را و من خاصه محبان را حرکایت از شیخ جنید سوال کردند که چه می سرمانی
 در آیت قوله تعالی والذین امنوا اللهد حبایله و عابد صمعی سوز و نفس خود را از برای بت شیخ فرمودند و سندی هندی سوزند
 نفسهای خود را بر محبت بت چون روز قیامت شود حشر کنند ایشان را با بتان ایشان را بر در و زنج آرنیس گویند ایشان
 را که در آید بتان خود در و زنج بچنانکه خود را در دنیا در آتش می افکندید از برای این بتان ایشان با کنند و سرباز زند آنگاه
 فرمان آید که در آید ای مومنان در آتش مومنان گویند سمعنا و اطعنا و مساعت و مسابقت نمایند بد آمدن در
 آتش این است آنچه فرموده والذین امنوا اللهد حبایله جواب دیگر آنست که بت پرست شاکر و شیطان ست و شیطان
 امر میکند او را با حراق نفس وی و مومنان مطیع رحمانند و حجت اقتضای احراق می کند و قبیل غیور خالک پس ای برادر
 بدانکه محبت حق تعالی بر بنده مومن فریضه است و هر کس خداوند را از اهل و مال خود دوست تر ندارد و اولان حقیقی نیست اگر
 در دل خود اثر دوستی حق می بینی بدانکه بمقدار آنکه تو او را دوست میداری او نیز ترا دوست میدارد و اگر کسی حق را دوست نمیدارد
 این علامت آنست که حق تعالی نیز او را دوست نمیدارد و حرکایت در منزهة الزواجر می آرد که کسری نامه بنیشت بوزیر خود
 که ما بعد بغلان کس استعانت نخواهید که او ما را دوست نمیدارد و وزیر در جواب نامه بادشاه بنیشت که یا ایها الملک
 بدرستی که او در ایام دولت تو متولد شده و در محبت تو نشو نایافته و همیشه ترا ناصح و خیراتی از وی صادر نشده ملک چون

برنامه وی اطلاع یافت نامه دیگر نوشت بوزیر خود که مادر دل خود نظری کنیم از محبت وی خالی می یابیم استدلال کنی بدین که دل وی نیز از محبت ما خالی است حکایت ذوالنون مصری رحمه الله میگوید دلها می چسبان با آتش محبت محترق است و بوزیر خود مشتعل و هر چیزی که بسوزد سیاه شود اولاد محب که هر چند بیشتر سوزد با آتش محبت بخت و نظارت و سه زیادت شود حکایت یکی از اصحاب شبلی رح میگوید نعل خریدم بدیناری و پوشیدم و بجلقه شبلی در آمدم و سوال کردم که محبت چیست شیخ فرمود آنکه نعل بدیناری نخری و پوشی حکایت محمد مقدسی رح میگوید بر سیارستانی در آمدم جوانی دیدم بند بر پای نعل برگردن مرا بدید گفت ای محمد مقدسی می بینی کفن با من چه میکند بگویی او را که اگر صفت آسمان را نعل کنی در گردن من و هفت زمین را بند کنی بر پای من یک چشم بر هم زدن از تو بغیر تو مشغول نشوم و التفات بغیر تو کنم شعر حبیب لیس بعد له حبیب بنوما سوا فی قلبی نصیب بنوما سوا غائب عن بصری و علی بن دعو عن قلبی حبیبی لا یغیب بنوما ذره التفات بدینا و آخرت بنو دریا دلان صورت معنی نگه انداخته قوله تعالی ان الذین قالوا لربنا انزلنا سقما و ادر حایق الحقین می آرد که اهل تحقیق گفته اند ازین استقامت مراد استقامت نمودن محبت بزبان بریا و حبیب بدن محبت حبیب و بنفس بنو محبت حبیب و بسیر بر آتش حبیب و بروح بمشاهده حبیب چون چنین کنند فرو آیند بر ایشان ملائکه حبیب پس میگویند مر ایشان را که مقرر سید بر سینه کوف نیست از حبیب بحیب و اندوه نخورد بد بر سینه و اصل شد حبیب بشارت با دشمنان را بر بهشت موعود و در جوار حبیب سخن اولیا فاکرم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة فان المحبیب ولی المحبیب و لکم فیها تقسم فی انفسکم فان المحبیب یتوخی مسرة المحبیب و لکم فیها ما تدعون فانما المحبیب الی المحبیب کما للمحبیب بالمحبیب نزلنا من غفور رحیم من المحبیب للمحبیب عزیز من این همه نواخت و کرامت دوستان حق را بدانست که آئینه دل را از غبار محبت دنیا و دوستی غیر صافی داشته اند را با عی در دل علم عشق بر افراخت آند آئینه دل ز بهر آن ساخته انده مگذار که دشمن اند را بجان نگیرد و کان آئینه بهر دوست پر داخته انده دل بر من نظر که حضرت اوست باید که خلوتخانه دل را از خار و خاشاک غیر پاک داری تا شایسته نظرات لطف و رحمت او شود که هر دل که دوستی دنیا در وی جای گرفت از دولت نظر حق محروم ماند و مسکن شیاطین شد بخود با الله من الخذلان ممشو

| | | | |
|------------------------|------------------------|-----------------------|---------------------------|
| دل یکی منتظر است ربانی | خانه دیورا تو دل خوانی | آنچه دل نام کرده بجای | رو به پیش سرگان کوی انداز |
|------------------------|------------------------|-----------------------|---------------------------|

حکایت می آرد که فردای قیامت بنده به عصا حاضر آوند حضرت عزت بفرماید تا دل او را بشکافند سی صد و شصت بت از دل وی بیرون کنند مصرع این خانه جای رخت بود یا مجال دوست بنوشنایسته سعادت و وجهانی و کرامت جاودانی کسی شد که مطیع و فرمان بردار حق شد و در محبت وی صادق شد حکایت نقل است که شیخ جنید بغدادی رح گفت سی سال آن کردیم که حق فرمود لا جرم سی سال دیگر است که حق آن میکند که ما میگوئیم قال النبی علیه السلام ان من عباد الله من لو اقصه علی الله لآبره یعنی بدر سینه بعضی از دوستان حق هستند که اگر سوگند دهند بر خدا و نذر است گردانند خداوند سوگند ایشان را این بود اصول و امهات همه اخلاق پسندیده که درین فضول ذکر کرده شد که تحصیل آن و متصف شدن بآن واجب و لازم است و مدوامت نمودن بران فرض عین است اما اخلاق ذمیر که

اصول واحبات همه اخلاق بدست آن نیروده خلق ست و دور بودن از آن فریضه است و چون آن از قبیل تزوک است
 ذکر آن در قسم تزوک بیاید انشاء الله تعالی و چون آخر این قسم بر محبت حق ختم شده امید داریم که ختم عمرمان بر محبت حق و سعادت
 ایمان باشد و اینجا فضل دیگر در بیان عشق مجازی یاد کنیم بحکم الجواز قطرة الحقیقة بمناسبت آن زیرا که خوش حالیست حال
 عاشقان الهی بآب دیده عاشقان و بسوز سینه مشتاقان و بزرگ زرد و باه سرد دل پر درد و محبان با مفلسان را از شرب
 آن مخلصان شربتی و از جام ایشان جرعه کرامت فرمای

فصل بیستم در بیان عشق و صفت عاشقان

قوله تعالی وجعلنا بعضکم لبعض فتنة ابتصرون وقال النبی علیه السلام و کتم وعقت ثمر مات مات شهید
 شعر گریه کوی تو بکیرم بارادت به مرگم بمردست و بلا کم بشهادت به بد آنکه عشق را سه مقام است مقام اول کشتن ست
 یعنی تا از جانب محبوب آوازه بهیچم پیدانشود از جانب محب سر بچگونه هوایا نگیرد و قطعه گرسرا طوق ارادت می کشم
 طوق اگر ابرم بگردن می کشد به عاشقان را نیست از خود اختیار به طبع مقنا طیس آن هن می کشد به مقام دوم کوشش ست
 یعنی تا در بادیه جاهد و ایضا از سر قدم نسازد و تن را در راه ریاضت نگذارد بی طریق سعی بجز به صفای لهدم ینهم
 سبلنا مشرف نشود قطعه گز ترا از روی صحبت ماست به قطع کن صحبت دل و جان را به هر که دشمنشور کعبه می خواهد به طی
 کند محنت بیابان را به مقام سیم کشتن ست یعنی چون محبوب رسد محو شود ذره در پر تو خورشید چندان ظهور دارد و کجوشید
 نزدیک نیست رباعی عاشق که بعاشقی جگه می سوزد به در صحبت معشوق تبری سوزد به مه در بر خورشید فنا میگردد
 پروانه ز وصل شمع بر می سوزد به حرکایت شیخ شهاب الدین سهروردی رح میگو بد عشق را از عشقه گرفته اند عشقه گیاهی
 است که به بر نباتات که رسد نا چیزش کند رباعی عاشق در دست که در مان نپذیرد بهرگز به عاشق دل شده سامان نپذیرد
 هرگز به بر تن هر که ازین تیغ بلا زخم آید به کشته گردد که در گرجان نپذیرد بهرگز به بدانکه همچنانکه تن آدمی را غذا نیست روح آدمی
 را نیز غذا نیست و غذای روح دو چیز است یکی آواز خوش و دیگر جمال نیکو قطعه غذای روح دو چیز است پیش اهل یقین که هست
 هر دو نبرد یک تن پرست حرام به یکی شنیدن آوازهای جان پرور به دیگر مشاهده دلبران سیم اندام به حرکایت در و فضله
 می آرند که امام ابو یوسف القاضی رحمه الله در مجلس بارون الرشید بود قاری قرآن میخواند با آواز خوش و برادرزاده هارون الرشید
 در حسن دید بیضا داشت و در لب دم عیبی ایستاده بود امام گوش بر آواز قاری نهاده بود و چشم در دیدار سپر گماشته
 بارون الرشید بدید اعراض کرد امام دریافت چون قاری از قرأت فارغ شد امام گفت قطعه آواز خوش و جمال نیکو به
 این هر دو غذای روح باشد به هر جا که غذای روح بینی به گرسنت دهد نتایج باشد به خلیفه گفت راست گفتی که گناه از
 اصحاب ابو حنیفه دورست قطعه تهمت شهوت مبین اندر میان به گرم باد لبران بینی نظر به عشق بازی شده روح است
 شهوت تن عادت گاوست و خرد و اگر کسی این را عشق میگوید لا مشاخه فی اصطلاح حرکایت در تفسیر نعلبی
 می آرند که بحی بن معاذ رازی رحمه الله گفت اگر خدای تعالی عقوبت خلائق بمن افکند بیج عاشق را عذاب نکند گفتند

اگر عاشق گنہگار بود گفت نیز عقوبت نکند زیرا که گناه عاشق اختیاری نیست اضطراب است رباعی که عشق تو با ناله
 و زاری نبود بهر گناه عشق چنین بخواری نبود بهر عاشق بچاره بگیرند گناه به زیرا که گناهش اختیاری نبود به قوله تعالی
 فمن اضطرب غیر بلاغ و لاعاد فلا اثم علیه مسکین عاشق بچاره روز در عذاب باشد و شب بقیار و بیخواب
 باشد گاه در بادیه اشتیاق زبان لیک بر کشاده و گاه در زادیه فراق سر بر زانو می حسرت بناده شعر و صافی الد هس
 اشقی من محب به وان وجد اطوی حلو المذاق به تراه با کیانی کل حین به مخافة فرقة اولاشتیاق به فینکی
 ان نائی شوقا الیه به و یکی ان دنا خوف الفراق به در تفسیر ثعلبی می آرد از احمد بن عبد الوهاب که گفت فی قول الله
 تعالی ولا تظلمنا ما لا طاقه لنا به قال یعنی لعشق و تیر و تفسیر ثعلبی می آرد که ابوحباب گفت مجلس ذوالنون مصری
 بودم در فسطاط مصر و چنان دادم که اهل مجلس وی هفتاد هزار بودند و آن روز در محبت حق سخن می گفت کارهای
 رسید که یازده نفر در مجلس جان بدادند یکی از مریدان آواز بر آورد و گفت یا ابو العلیض محبت حق ذکر کردی محبت مخلوقان
 را نیز ذکر کن ذوالنون آهی کرد و سخت بنا لید و دست بر آورد و پیر این خود بنویس چاک زد و گفت علفت دو هو لوم
 و اسد غیرت عیونم و خالفوا السهاد و فارقوا الرقاد و لیلهم طویل و نومهم قیل اخری لهم لا تقصد
 هوهم لا تقصد ما مودهم عشیره و موعم عمریه با کیه عیونم فریحة جعوضم عاد لهم الزمان و
 الاهل و الجیران شعر آن کس که زکوی آشنا نیست به دانند که متاع من کجا نیست به آخربن می میگوید قطع الاوصال
 ایسر من قطع الوصال حکایت در منزهة النواظری آرد که اصمعی بقبیلہ از قبایل عرب بگذشت جوانی را دیدند گران
 بر پای و مردمان گردوی در آمده گفت این جوان را چه می شود گفتند دختر عم خود را دوست میدارد و آن دختر روی بوی نمی نماید
 اصمعی گفت مراد دختر برید اصمعی را پیش دختر بردند گفت ای دختر ترا چه نقصان شود اگر یک بار دیدار خود دید و نامی دختر
 گفت او طاق دیدار ماندار و اگر خواهی نظاره کن دختر بیاید و بر جوان بگذشت و از ناز و تکر دامن در زمین می کشید
 غباری از زمین بر آمد جوان در آن غبار نظر کرد و نعره برد و پیوست بیفتاد و دختر گفت یا اصمعی من لا اظن غبارا ذیالنا
 فکیف یطین ملاقات جالنا کسی که طاق دیدن غبار دانا ماندار و چگونه طاق دیدار ما آرد حکایت در
 روضه خلدی آرد که در عهد لیلی بسیاری دعوی محبت وی میکردند اما بیچ یک را از جنون صادق تر نمیدید قطعه بر کسی لاف
 محبت میزند به بیچ یک در عاشقی صادق نه اند به مدعی عشق بسیار ندیک به چون بینی بیشتر عاشق نه اند به گفت نقد
 وقت این در میان کذاب را بر محاکماتان زخم تا هر کس چه عیار دارند بفرمود تا بگرد و گوشه او آتش عظیم افروختند و خود
 بر بالای گوشه بر آمد و ندا کرد که هر کس عاشق است با آتش در آید و از سوختن باک ندارد و آنها که خام بودند از سوختن آتش
 کردند جنون که سوخته بود و با آتش آشنائی داشتند قدم در نهاد و بر گذشت و گفت قطعه من دل سوخته از آتش تواند شرم
 که چو روانه هم به بال و پر دم سوخته به آتش عشق تو در خاک بگیرم هرگز به هم ما سوز که بار دم سوخته به در منزهة الاعراب می آرد
 که تا جنون بر سر کوه بجد بود از نسیم صبا صاحب وجد بود چه هوین گرد قبیلہ گشتت قرب لیلی بروی عقیده گشتت حکایت
 در منزهة النواظری آرد که جنون در عشق لیلی چنان شد که از آدمی نفور کرد و با وحش در صحرا آتش گرفته بود و چون نام لیلی

شنیدی مدہوش شدی چون شوہر لیلی را وفات رسید کسان مجنون گفتند ای قیس شوہر لیلی وفات کرد بیاتالی لیلی را باتو عقد کنیم تا این سودا از دل تو بر خیزد مجنون گفت مارا با عشق او کارست با او کاری نیست مایلی را از بہر خدا بر خود حرام کردیم و ترکت و صالحا الی العقبی رباعی تاجان دارم عشق تو چون جان دارم پتازندہ بوم عشق بکس نسپارم پتو فرودا بقیامت ای بت عالم سوز بی ایم و این خار در سردارم پتو حرکایت عام مجنون را عرفات آورد و باہل عرفات گفت ایجا و عا استجاب بود و عا کنید کہ خدای تعالی عشق لیلی را از دل وی بردارد آنگاہ مجنون را گفت ای پسر اہل عرفات از برای تود عا می کنند تو نیز از بہر خود عا کن مجنون دست برداشت و گفت اللہم زدنی ہوا ہا و احیی علیہا و امتنی مع ہوا ہا و احشرنی صحہایوم القیمہ شعر تاجان دارم ز عشق تو نگریم پتو عاشق میرم بچشر عاشق خیزم پتو حرکایت نقل ست کہ ہر گاہ کہ مجنون بکوی لیلی در آمدی سگان کوی لیلی قصد وی کردندی کسی گفت ای مجنون سگان کوی لیلی را مرعات کن و لقمہ در پیش افکن باشد کہ با تو آشنا شوند قطعہ ستم کہ با سگ کوی تو آشنا خواہم پتو چہ جای آنگہ ز تو حاجتم را گردو پتو چنین کہ در نظرت کمتر مں از سگ کوی پتو چہ جملہ تا سگ کوی تو آشنا گردو پتو مجنون نان و گوشت برد و در پیش سگان کوی لیلی انداخت سگ از آہوی کرد و خورد و قصد مجنون کرد مجنون گفت این را چہ کنم کہ از دیگران استخوان بستاند از مں نان و گوشت قبول نکنند قطعہ سوال کرد ز معشوق عاشقی کہ چو پتو بنان مں سگ کوی تو رغبتی نمود پتو جواب داد کہ رغبت نمی نماید از ان پتو کہ هست لقمہ عاشق ہمیشہ زہر کو پتو حرکایت آوردہ اند کہ رود کہ مجنون میگذاشت چشم او بر حال لیلی افتاد نعرہ زد و از پای در افتاد مدہوش شد لیلی آن حال مشاہدہ کرد بروی بچشود بیاید کہ سر وی در کنار گیرد مجنون وی لیلی شنید چشم بکشا و گفت ای لیلی دنیا را در کار ہوای تو کردم میخوای کہ آخرت نیز در کار تو کنم فر و مں مانند مں تا نغمہ اندر سگ کار تو مسلمانی خویش پتو حرکایت نقل ست کہ چون لیلی را وفات رسید اورا دفن کردند مجنون خبر یافت گفت مرا بسرخاک وی بر بیگفتند ما گورا در اندانیم گفت شامرا بدان گورستان برید کہ سر خاک اورا باز یابم کہ از خاک او بوی عشق مای آید و مجنون را در ان مقبرہ در آورد زید بہر گوری کہ رسیدی خاک از وی برداشتی و بوی کردی و بینداختی و گفتی لیس ہذہ چون بسر گور لیلی رسیدم سر خاک از او برگرفت و بیوید بوی عشق خود شنود شہنہ نزد و بر سر گور لیلی جان داد شعر اراد و الخفوا قبر ہاعن صدیقہا بطیب تراب القبر دل علی القبر فد فوہ بجنبہا ہر دور در پہلوی یکدیگر دفن کردند رباعی بجان رسید مرا کار تو و ایلاہہ بیا کہ طاقت بجان تو ندارم آہ پتو چہست مرگ عاشق شہادت اینک مں پتو مردم اشہدان لا الہ الا اللہ و در روضہ خلدی آرد کہ پیری حکایت کرد کہ مرابریارستان بغداد گذر افتاد جوانی دیدم بر حصیر کہنہ نشسته و بند بر پای و مروحہ بدست و مردم بسیار آنجا جمع شدہ و او میگفت شعر در عشق تو انگشت نامی زن و مردم نہ ہر لحظہ فزون است ز سودای تو در دم پتو پیش رفتم و گفتم ای جوان چہ حاجت دارے گفت آنگہ بفغان محله روی آنجا کہ سرای احمد دہقانست سرای ترسانی است روی در قندہ رباعی قبلہ مں سرای آن ترساست پتو جانم اندر ہوای آن ترساست پتو کافر مں درہ مسلمان پتو گرماکش بجای آن ترساست پتو در بزبن و بگوئے رباعی در عشق تو ام طاقت رسوائی نیست پتو در پیر تو ام روی شکیبائی نیست پتو تا وسع تو آن بود محل کردم پتو دیگر چہ کنم

۵۰

و سع شکیبائی نیست پند بان در سرای آدم و در بزم دختر بی پیش در آمد پیغام جوان بدور رسانیدم گفت رباعی و عشق کسی را
 که توانائی نیست پند بر هر شکل و شکیبائی نیست پند هر گسست علاج او و بیرون از مرگ پند بر مصلحت دگر که فرمانی ایست پیغام
 دختر بجان رسانیدم آهی کرد و جان بداد باز گشتم که دختر را خبر دهم بسر کوه چو رسیدم خروش مصیبت شنیدم گفتند دختر نیز وفات
 یافت رباعی من عشق ترا مراقت خواهم کرده و ناندرد و جهان مراقت خواهم کرده و بی روز بدل مخالفت میگردم پند امر و
 بجان موافقت خواهم کرد حکایت یکی از مشایخ در بازار واسط میگذاشت کودکی را دید که چپا پنجه بروی پیری می زد و پسر
 بیخ بنی گفت شیخ را عجب آمد از پسر سوال کرد پسر گفت سزای انیم و زیادت ازین گفت چرا گفت ازین کودک پرس گفت
 ای شیخ تو امام مسلمانان نیستی در مذبح عاشقی نزاکاری نیستی بر عاشق ماز ما ستم عاری نیست پند این پسر دعوی عشق ما
 میکند دور و زست که ما را ندیده شیخ گفت بیشتر زن تا دعوی محبت نکند یا در عشق استغنا نماید آنگاه شیخ بگریست و گفت
 کسیکه دعوی محبت مخلوق میکند و معنی بجای نمی آرد سزای سبلی می شود کسی که دعوی محبت خالق کند و معنی بجای نمی آرد سزای
 الم قطعیت گردد در تقسیم کشف و بیان می آرد که لعن الله سبحانه اهل النار بالفراق لا ستر حواله

ما فیہ من العذاب یعنی اگر خداوند اهل دوزخ را عذاب کند بفرق هر آینه استراحت نماید با آنچه در
 دوزخ است از عذاب یعنی عذاب دوزخ در جنب آتش فراق دوست راحتی تواند بود

وکل الذی دون الفراق قلیل لو کانت الجنة نصیب

العافیین بدون جماله و او یلاه و لو کانت النار نصیب

المشتاقین مع جلاله و اشوقاه الہی ما سکینان

بر آبا آتش فراق و داغ قطعیت نسوزے

بجرت محمد و آله و صحبه اجمعین

۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞

۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞

۞

تمت من الاحلاق بتوفیق الملک الخلاق فلنشرع فی لقم الترو

بتوفیق الملک الملوک ومنه الهدایة والصمت لعصمة والتوفیق

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم چهارم از کتاب ریاض الناصحین در فرایضی که از قبیل ترک است یعنی ترک مخالفتها بامر تعالی و بار رسول او علیه السلام و آن هفت ترک است ترک کفر و شرک و نفاق و ردت بدعت و معاصی و اخلاق بد و این هفت ترک در وقت تفصیل مفسده می شود چنانکه ذکر می بجای می وی بیاید انشاء الله تعالی و درین قسم چهار باب است

باب اول در بیان کفر و شرک و نفاق و ردت و درین باب چهار فصل است

فصل اولی در اقسام و انواع کفر و احکام آن

بدانکه کفر دو قسم است قسم اول تکذیب حق است قسم دوم آنگه واسطه است میان تصدیق و تکذیب که نه تصدیق است و نه تکذیب ولیکن کفر است اما آن قسم کفر که تکذیب حق است چهار نوع است چنانکه امام محی السنه در تفسیر معالم التمهیل خود و امام علی واحدی در تفسیر و غیر ایشان از ائمه القسیر در تقاسیر خود آورده اند چون تفسیر معنی و غیر آن در آیه ان الذین کفروا سواء هلیهم الا یہ اول کفر انکار و آن چنان باشد که شخصی خداوند تعالی را نمی شناسد و اصلا بوی معرفت ندارد و دویم کفر جحود چنان باشد که خداوند تعالی را میداند بدل و انکار میکند چون امینه الصلت سیم کفر عناد و آن چنان باشد که خداوند تعالی را می شناسد بدل و بزبان نیز معترف است بدین حق ولیکن آنرا قبول نمیکند و مسلمانی را درین خود می گیرند چون ابو طالب چهارم کفر نفاق و آن چنان باشد که بدل منکر حق اجماع قطعی باشد و بزبان معترف باشد این است آنچه ایما القاسیر مذکور گفته اند اما قسم دوم کفر که واسطه است میان تصدیق و تکذیب چنانکه امام نور الدین صابونی رحمه الله علیه در کفایه گفته است و آن سه نوع است اول آنگه تکذیب نداشته باشد ولیکن شک و تردد داشته باشد و دویم آنگه در قبول حق توقف داشته باشد و این هر دو نوع کفر را امام نور الدین بخاری در کفایه ذکر کرده و گفته که این هر دو کفر است با نفاق سیم آنگه خالی باشد از تصدیق و تکذیب و از شک و توقف و این نیز کفر است با نفاق از بهر آنکه هر دو که در وی تصدیق نباشد یعنی تسلیم نباشد یعنی قبول حقا نباشد و در آن دل ایمان نباشد کفر باشد از بهر آنکه واسطه نیست میان کفر و ایمان نسبت تکلف این بود اقسام و انواع کفر و الله اعلم

اما حکم کفر آنست که چون کافر اظهار کفر کند در دنیا مستحق مکشتن و غارتیدن و برده کردن شود بشرطی بطی که در کتب کلامی و فقهی مذکور و مسطورست و چون بر کفر میرد نفوذ باشد در آخرت مستوجب دوزخ شود و بعد از آن جاودانه گرفتار گردد و کما قال جل ذکره اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و در لغت خداوند فرشتگان و همه آدمیان باشد قوله تعالی ان الذین کفروا ما وما تواوهم کفارا اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین خالدین فیها و یک طرفه العین عذاب از وی تخفیف نشود که لا ینخف عنهم العذاب و حق تعالی نظر رحمت بوی نکند که و لا هم ینظر و ن و چون او کافر شد و ظلم کرد بر نفس خود باوردن کفر حق تعالی نیامرزد و مر او را نماید و او را راهی الراه و دوزخ که ان الذین کفروا و ظلوا المرکیکن الله لیخفر لهم و لا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالذین فیها ابد او جاوید باشد در آنجا همیشه و هست این جاوید عذاب کردن او بر خداوند تعالی آسان که و کان ذالک علی الله یسیرا هرگز بهشت در نیاید همچنانکه شتر سوراخ سوزن دنیا بد قوله تعالی و لا یدخلون الجنة حتی ینزل الجمل فی سمر الحیاط و اگر باشد مر او را همه آنچه در زمین است و مانند آن بآن و او خواهد که همه را بدل و فدیه دهد تا خویشتن را بآن باز خرد از عذاب روز قیامت نپذیرند و مر او را بود عذاب دردناک که ان الذین کفروا ان لهم ما فی الارض جمیعا و مثله معه لیفتند و ایه من عذاب یوم القیمة ما تقبل منهم و لهم عذاب الیم حکم کفرین بود اما حکم ایمان آنست که مثلاً کافری که سالها در کفر بسر برده باشد چون از کفر پیرا شود و کلمه توحید بر زبان راند و دل وی باز بان وی موافق باشد حق تعالی آن کفر گذشته وی را بیامرزد و او را برگزشتها موهبت نماید چنانکه در کلام مجید خود فرمود قوله تعالی قل للذین کفروا ان ینتھوا ینخفر لهم ما قد سلف و چون بر مسلمانان میرد در آید در بهشت جاودانه قوله تعالی اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون پس از انواع سببه کفر بر حذر باید بود که بآن رستگاری نتوان یافت الهی ماسکینان را از کافر سبقت از کافر مردن را مان دار و توفیق ایمان داشتند و ایمان برودن کرامت فرمائی

فصل دوم در شرک و انواع آن

در احیاء العلوم و تنبیه می آرد که شرک بر دو نوع است شرک جلی و شرک خفی اما شرک جلی چنانکه غیر خداوند چیزی را پرستند چون بت و غیر آن و حکم این شرک همان حکم کافرست در عقوبات دنیوی و اخروی و جاوید ماندن در دوزخ قوله تعالی ان الله لا یغفران یشرک به و ینخف ما دون ذالک لمن یشاء یعنی بدرستی که خداوند نمی آفرزد این را که شرک آرد بوی غیر او را و او را در شرک هر گناه که باشد می آفرزد مر آن بنده را که سچا بد و من یشرک بالله فقد افسری اثما عظیما و هر کسی که شرک آرد و بخداوند تعالی بدرستی که آورده باشد گناه بزرگ غیر مغفور در تفسیر و سبیطی آرد که این آیت قاطع است در دو مسئله بزرگ از اصول مسئله اول آنکه هر تنگ کبیر از مسلمان چون بر ایمان میرد جاوید در دوزخ نماند و خداوند تعالی او را جاودانه عذاب نکند بلکه مشرک را جاودانه در دوزخ بدارد بدون مسلم مسئله دوم آنکه خداوند تعالی و عده معتقد کرد و او شرک را از معاصی که عفو کند از آنکه خواهد و میامرزد مر آن را که خواهد خلاف هر قدر میرد که میگویند چنانچه نیست که بیامرزد

کبیره را و عفو کند از معاصی بسج را از امیر المؤمنین که هم الله وجه هر دو است که هیچ آیت در قرآن نزد من امیدوارتر ازین آیت نیست که حق تعالی فرمود ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و یشیر فی سیرتی امر که این عمر رضی الله عنهما گفت استغفانی خواستم از برای اهل کبائر تا آن هنگام که این آیت نازل شد ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود آمد بمن آینه از پروردگار من پس جبراد مرا فرمود که بشارت داد مرا شرک ابوذر است که هر کس از امت من بیره که شرک بناورد باشد بخداوند چیزی را در آید در بهشت گفته یار رسول الله اگر چه زنا و زدی کرده باشد فرمود که واگر چه زنا و زدی کرده باشد در صحیح مسلم می آید بروایت دیگر از ابوذر که گفت در آنم هر رسول علیه السلام و بروی جامه سفید بود و رسول علیه السلام در خواب بود با کشتن کت و دیگر باز آمد رسول علیه السلام بیدار شده بود پس فرمود ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات علی ذلک الا دخل الجنة یعنی هیچ بنده نباشد که بگوید لا اله الا الله یعنی از خالص دل خود پس از ان بمیرد الا آنکه در آید در بهشت ابوذر سیگو بگفت و ان ذی وان سرق یعنی واگر چه زنا و زود سے کرده باشد رسول علیه السلام فرمود واگر چه زنا و زودی کرده باشد تا سرت همین سوال میکردم رسول علیه السلام همین جواب میگفت در کت سیم فرمود ان ذی وان سرق علی و عمارت ابی ذر در شرح السنه می آرد که رغم بمعنی کرده است و گفته اند بمعنی اضطراب است و ابوذر هر گاه که این حدیث روایت کردی گفتی و ان دغما نف ابی ذر پس ای برادر ازین نوع شرک که غیر خدا پرستیدن پر خد باید بود که بان خلاص نتوان یافت اما نوع دوم از شرک که در احیا گفته آن را شرک خفی گویند یعنی نفس آن کفر نیست ولیکن معصیت است بنده را از کمال ایمان بیزد اما از اصل ایمان بیرون نیارد و آن است که طاعت بریا کند و یا سبب را از سبب بیزد از الله تعالی چنانکه سیرانی را از آب بیزد تا از الله تعالی حرکات نقل است که سلطان العارفين ابو یزید بسطامی قدس سره وفات یافت یکی از بزرگان او را در خواب دید پرسید که حق تعالی با تو چه کرد گفت چون مراد خاک نهادن فرمان رسید که ای بایزید از برای ما هدیه بیاوردی گفته خلو ندها هدیه که شایسته حضرت تو باشد بیاوردم اما شرک نیز بیاوردم فرمان رسید که ای بایزید انسیت لبلة اللبن شب شیر را فراموش کردی و آن چنان بود که سلطان بشی شیر خورده بود و شکم دی در درو گفت مشب شیر خوردم شکم من در درو فرمان رسید که ای بایزید آن شرک نبود که حضرت ما آوردی که آن در درو از شیر دانستی اهل تحقیق گفته اند طاعت کردن از برای اجر و مزد نیز شرک خفی است طاعت خالص باید فر و طاعت از هر جزا شرک خفی است بیا خدا را باش یا عقیبی طلب بیا نام نجم الدین عمر نسفی رح در زمین سلطانی خود می آرد که شقی گفت از دو پنج ترسیدن و از بهر آن گناه برجای ماندن و بهر بهشت امید داشتن و از بهر وی طاعت کردن نفس پرستیدن ست فی خدا پرستیدن تمخر آک رسول امیر سینی رحمه الله میگید فر و پشت این مشت مقلد نمکشتی در کوچ بگرنه در جنت امید قلبیه و حلوا بدی پدر رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ما عبد علی و جاد الارض صانع اخصب عن الهوے یعنی پرستیده نشد بروی زمین بسج بی خبیثت تر و پدیدتر از هوای نفس و هوا میل کردن نفس باشد بسوی دانهای و س که حکایت در حقایق سلمی می آرد از شیخ جنید بغدادی که گفت بشی بز خواستم تاوردی بگذارم نفس مراد بیک سجده و فقط نمیکردم و خواستم که جواب کنم قادر شدم بز خواستم که نشستم طاقت نداشتم در یک شام و بیرون آمدم مرد سے دیدم

گفتم در سر کشیده حس من در یافت سر بر آورد و گفت یا ابا القاسم در نفس دوا می وی شود گفتم آری چون خلاف کند هوا می
 خود را در دوی دوا می وی شود روی بالنفس کرد و گفت ای نفس هفت بار ترا این جواب گفتم از من قبول نکردی این بگفت و باز
 گشتند آنست که از کجا آمد و بکار رفت فعیل عیاض میگوید فاضلترین اعمال خلاف هوای نفس گردنست قوله تعالی اولی النفس
 عن الهوی فان الجنة هی المادی سهل بن عبد الله تستری میگوید کسی از هوای نفس سالم ماند مگر انبیا و بعضی از صدیقان
 نه کل ایشان رسول علیه السلام فرمود هر کس بترسد از آتش دوزخ باز دارد نفس خود را از لذات پس بنا بر این آیات احادیث
 از هوای نفس در باید گذشتن که هوا اهل خود را به او بینگشاید

| | | | |
|-----------------------------|---------------------------------|------------------------------|----------------------------------|
| صاحب را در تاج لقیقت خدای | طاعت بر ارجحیت ما و انکرده اند | مردان راه وقت دنیا نکرده اند | غیر از وصال دست تنها نکرده اند |
| را یاد دل بی برد انصاف میده | در دوست جان بطلبند بی نکرده اند | یک ذره التفات دنیا و آخرت | در یاد لیلان صورت معنی نکرده اند |
| | عطار کی بولت دیدار حق رسد | انگانه حال تجلی نکرده اند | |

یکی از بزرگان میگوید آن هنگام که خداوند تعالی خلق را بیافرید در ایشان بیج حرکت نبود چون هوا را در ایشان ترکیب کرد
 در حرکت آمدند و هوای ایشان تمام گشت تا ترکیب کردند در ایشان شهوت را و شهوت تمام هواست شیخ جنید بغدادی
 رحمه الله میگوید بر سر سی قطعی روح در آدم اورا گر بیان یافتیم گفتم یا شیخ چه چیز گریانید ترا با گشت اشارت کرد یک سوی خانه نظر
 کردم کوزه نودیدیم شکسته گفتم این کوزه شکسته چیست گفت روزه دهم و ختر کی میاید این کوزه پر از آب کرد و بر طاق نهاد
 و گفت این کوزه پر آب سرد کردم تا وقت روزه کشا دن بدین روزه کشانی خواب بر چشم من غلبید و حوری دیدم که خود را
 بر من عرض کرد چنانکه در جانش حیران شدم گفتم ای حور تو کرائی گفت لمن یشرب الماء الجلیل فی الکوثر الجدید انکاه
 کوزه برداشت و بر زمین زد از خواب بیدار شدم کوزه شکسته دیدم جنید گفت تا شیخ زنده بود آن سفاهت را از باغ برداشت

الهی ما را از شرک و هوا پرستی نگاهدار

فصل سیم در نفاق و انواع وی و صفت منافقان

بدانکه نفاق بر دو نوع است یکی آنکه کفر است و آن چنان است که کسی بظاهر مقرر باشد همه حقها و باطن منکر حق اتفاق قطعی
 باشد چنانکه در انواع سببه کفر ذکر آن رفت و حکم این منافق در آخرت همان حکم کافر است یعنی در گرفتاری عذاب جاودانه
 بلکه عذاب منافق از عذاب کافر سخت تر است قوله تعالی ان المنافقین فی الدارک الا سفلی من النار یعنی
 منافقان در دوزخ در زیر پای کافران خواهد بود آن زمان که کافر و منافق را در دوزخ جمع گردانند قوله تعالی ان الله جامع
 المنافقین و الکافرین جمیعا قطع جهنم مقام است آن قوم را که ایشان زفتند راه خدا بد ایشان رسد هر زمان
 در جهنم و بقدر جهنم شها این نداده که این است پاداش اعمالشان بچو بودید مغرور نفس و هوا و آما نوع دویم از نفاق و آن
 کفر نیست ولیکن معصیت است یعنی این نوع نفاق چنان است که در دل انکار حق نداشته باشد ولیکن چون گوید نوع
 گوید و چون وعده کند خلاف کند و چون امینش کند خیانت کند و چون خصومت کند فحش گوید و از حق عدول کند و فتوی
 کند به بهتان و دمان و این نوع نفاق بنده را از حال ایمان بیرون برد اما از اصل ایمان بیرون نیارد و در تحریف انوار حقی آرد

نیایی او را دین ابن عباس رضی الله عنهما میگوید از سبیل مراد اینجا دین است بشرط المنفقین بان لهم عذاب الیمما بشارت
 ده منافقان را باین که مرایشان بود عذاب دردناک در تفسیر معنی و غیر آن از تفسیر میگوید که معنی تبشیر در اصل ایراد خبر
 سارست که ظاهر شود از سرور در لشیره مجربین بسیار گشت استعمال او تا گشت بمنزله اخبار پس استعمال کنند و تقیض می
 در مصاد العبادی آرد که صفت کافر و منافق آنست که بکلی روی بطلب دنیا آورده و عمر بتحتات نفسانی حیوانی مصروف
 گردانیده و پشت بر کار دین و آخرت کرده و نعیم باقی در تنم فانی باخته دنیا بدست نیامده و از آخرت برآمده فرود نیان بدست
 آخرت داده بیادیه در آب و گیاه مانده کالانغامند و نیز در مصاد العبادی آرد که نفاق دوست نفاقی است در اسلام و
 نفاقی است در کفر اما نفاق در اسلام آنست که چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف کند و چون امینش گردانند
 خیانت کند و چون عهد کند شکنند و چون خصومت کند بخش گوید و دشنام دهد و این معالمت از نفاق اهل اسلام است
 و حقیقه این احادیث تنهید و وجد نام است اهل اسلام را کم کسی ازین خصصتها خلاص یابد یعنی این خصصتها ترک کند
 توبه کند اما نفاق در کفر چنانست که فلسفیان و دهریان و طبایعیان و تاسخیان و اسماعیلیان و مسیحیان می کنند که
 در میان مسلمانان باشد و میگویند ما مسلمانیم و اعتقاد ایشان از کفر یا بدعتها باشد و شبهتها چون با بنای جنس خود
 رسد اعتقاد خویش را آشکارا کنند و گویند ما برین مقلدان استبراهمی کنیم حق تعالی از حال ایشان خبر میدهد قوله تعالی
 واذ القوال الذین امنوا قالوا الامنا واذ اخوالی شیاطینهم قالوا انما معکم انما نحن مستهزؤن پس واجب است
 از نفاق پر حذر بودن حکایت در تخریر الفوائد می آرد که شیخ جنید بغدادی رحمه الله گفت اگر مردی زیارت من آید و من
 دست بچاسن خود فرود آورم تا در نظری نیکی نمایم ترسم که نام مراد جریده منافقان ثبت کنند انصاف مروان بین که از نفاق چگونگی
 ترسیده اند و اخلاص ایشان در دین تا چه غایت بوده است اللهم اننا نخوذ بك من النفاق والشقاق وسوء الاخلاق

فصل چهارم در دوت و احکام مرتد

بدانکه مرتد کسی را گویند که از اسلام برگردد و لغو دین او باشد و دوت بر دو نوعی باشد یکی قولی و یکی اعتقادی در فتاوی امام حسن لایبه
 حلوانی می آرد که کفر قولی سه نوعی باشد یکی آنکه کلمه کفر بقصد بر زبان راند و دانند که کفر است اینجا نفاق کافر شود و بقول امام
 اعظم رحمه الله عمل صلح که در همه عمر کرده باشد حبطه شود و اگر زن دارد در روی حرام شود و امام اعظم رح متسک بدین آیت میکنند
 و من یکفر با الیمان فقد حبط عمله الا یہ و چون از ان کفر باز آید و کلمه توحید بگوید و اسلام آرد و مسلمان مغلسی باشد
 که او را اعمال صالحه نمانده باشد اما بقول شافعی رح عمل نسیج ایمان است میگوید که چون ایمان باز آید اعمال صالحه نیز باز آید مگر
 آنکه یکفر میرد آنگاه عمل وی حبطه شود و امام شافعی رح متسک بدین آیت میکنند که حق تعالی فرمود و من یرتد دمسک عن دینه
 قیمت و هو کافر فاولئک حطت اعمالهم فی الدنیا و الاخرة پس امام شافعی رح بر کفر مردن را شرط میدارد از آنجا
 احباط عمل پس اگر مسلمانی کلمه کفر بقصد بر زبان راند رجوع باید کرد و از ان و تجدید نکاح باید کرد تا اگر گشتن آن زن مرد و حلال
 شود و چون کفر از جمیل مرد باشد زن را بر تجدید نکاح تکلیف نتوان کرد مگر آنکه کفر از قبیل زن باشد و اگر چه بقصد گفته باشد او را

بر تجدید نکاح تکلیف نماند که او اقول امام محمد آنست که چون مرد کلمه کفر بر زبان نماند زن از وی طلاق شود تا اگر سه مرتبه کلمه کفر
از وی صادر شود و هر بار رجوع کند زن از وی سه طلاق شود و اما فتوی بر قول امام عظیم است یعنی طلاق واقع نشود و اما احرام گردد
در هدایه فقه و عامه کتب فقہی میگوید که اگر مرد و زن هر دو بیکیار کلمه کفر بر زبان رانند و مرتد گردند هر دو با هم رجوع کنند بر نکاح خود
باشند و تجدید نکاح واجب نباشد اما نوع دوم از کفر قولی آنست که کلمه کفر بر زبان رانند بقصد و نماند که کفر است اینجا نیز کافر شود
زیرا که جهل در اسلام عذر نیست و لیکن عمل وی حبط نشود یعنی بقول امام شافعی چون ایمان باز آید عمل نیز باز آید و قول علمای
ما بین است درین صورت تجدید نکاح کند بر سبیل احتیاط اما نوع سیم آنست که قصد وی آن بود که سخن گوید ناگاه بی اختیار
سخنی بگوید بر زبان وی جاری شود که قصد آن کفر بود مثلاً میگوید که گوید یا بی تو خدای من دین بنده تو عکس این بر زبان می رفت
بی قصد این را خطای لفظی گویند صحیح این است که باین کافر نشود و عمل حبط نگردد و زن حرام نشود اما رد است اعتقاد وی
در شرح حاوی فقه که در مذہب شافعی است رحمه الله می آرد که رد است اعتقاد وی سه نوع می باشد یکی آنکه بدل انکار فریضت
بیخ نماز کند یا انکار سه فرض اجماع قطعی که باشد و بدل انکار فریضت او را معتقد باشد و دوم آنکه بدل انکار حرمت دروغ و غیبت
کند و یا انکار حرمت حرام اتقانی کند سیم آنکه انکار باحت اتقانی باشد مثل انکار باحت بس آنچه مباح باشد شرعاً باتفاق
علماء در متن حاوی میگوید رد است کفر مسلم مکلف است بفعل یا بقول بعناد یا باستهزایا اعتقاد یا بصحیح در شرح حاوی میگوید قول
صحیح میباشد و فعل صحیح اما قول صحیح همچون نفی صانع یا نفی صفات ثبوتی اتقانی وی و تکذیب رسل و یا تکذیب رسولان
اما فعل صحیح چون سجده کردن غیر خداوند را و اتقانی صحیح در قاذورات و مثل آن در شرح تنبیه ابوسخ شیبازی می آرد که
رد است عبارت است از قطع اسلام از تکلف و در لغت معنی امتناع است از ادای حق یقال فلان مرتد ای جمتی عن
اداء الحق الذی علیہ در متن تنبیه میگوید صحیح است رد است از هر عاقل و بالغ مختار و رد است صبی و معتوه صحیح نیست و مکروه
نیز صحیح نیست اما رد است سکرات صحیح است که از ذکره فی شرح التنبیه ادا در حالی که مست باشد حکم کفر وی نکنند اما حکم مرتد آنست
که اول اسلام بروی عرض کنند و اگر او را شبهتی باشد کشف شبهه وی کنند و سه روز او را حبس کنند اگر اسلام نیارد آنگاه او را
قتل کنند زیرا که رسول علیه السلام فرموده است من بدل دیند فاقتلوه در هدایه و عامه کتب فقہی میگوید اگر کسی مرتدا
قتل کند قبل از عرض اسلام بروی مکروه بود اما بر قاتل چیزی نباشد از برای آنکه خون مرتد مباح است شرعاً و کراهت از جهت
آنست که شاید اسلام آورد و در نوافع میگوید که اگر مردت بمیرد یا کشته شود بروی نماز نکنند و در دوستان مسلمانان نهند باتفاق
در حاوی و شرح حاوی میگوید و در فقه اصحاب ما نیز چون هدایه و نهاییه و کانی و غیر آن که توبه مرتد قبول کنند و اگر چه او نزدیک باشد
یعنی اگر بظاہر اسلام آرد و بیاطن کفر داشته باشد مثل باطنیه در دستوالفرا یعنی می آرد که زندقه آن باشد که کفر از مسلمانان
پنهان دارد و واجب دارد و بر خود پنهان داشتن و کفر را اعتقاد دارد و اسلام آشکارا می کند میان مسلمانان تا پندارند که مسلم است
اما مسلمانان را اعتقاد ندارد و فرقی میان زندقه و منافق آنست که منافق کفر از مسلمانان پنهان دارد و لیکن واجب نداند پنهان
داشتن کفر اما پنهان میدارد از خوف مسلمانان و مرتدان بود که از اسلام برگرد و نفوذ باشد چنانکه یاد کرده شد و الله اعلم
در هدایه و عامه کتب فقہی میگوید که زایل شود بردت ملک مرتدا از اموال وی زوال موقوف تا اگر اسلام آرد حکم کند با آنکه مالک

باشد باز اموال خود را اگر گشتہ شود یا بمیرد بر ردت مالی کہ در حال اسلام کسب کردہ بود منتقل شود پور نہ وی از مسلمانی آنچه
 در حال ردت کسب کردہ بود بقول امام عظیم رحمہ اللہ فی باشد و بقول صاحبیہ ہر دو مال حق در رتہ وی گردوزیر کہ ورثہ و سے
 اولی تر اند ہال وی واقرب اند و امام عظیم رح نسک بدین حدیث کردہ است کہ رسول علیہ السلام فرمود لا یتوارث اهل
 ملتین شتی یعنی میراث نگیرد از یکدیگر اہل دو ملت مختلف اما اگر مرد تصرف کند در مال خود تصرف وی جائز باشد زیرا کہ
 ردت وی سبب ہلاک نیست در مالی میگوید اگر کسی نیت کند کہ بعد از روزگاری از اسلام برخواہد گشت فی الحال کا فر گردوزرت
 مالی اینست و من ینوارتلا دابعد دہر یصیرن دین حق ذمی لاسلامی حکایت حارث محاسبی یکی از جملہ بزرگان سنت
 اورا پدیری بود کہ قرآن را مخلوق گفتی و دنیا دار بود چون وفات یافت نعمت بسیار گذاشت سہ روز بر حارث بگذشت کہ طعام
 نیافت اورا گفتند از پدر تو نعمت بسیار مانده چو در وجہ خود تصرف کنی گفت زیرا کہ او قرآن را مخلوق گفتی و رسول علیہ السلام
 فرمودہ است اهل الدنیا لا یتوارث مؤمن از کا فر میراث نگیرد کہ سنہ ہشتم دوست نزد دارم کہ میراث کا فر گیرم الہی ما بوی

بندگان خود مارا از ردت نگاہدار بر ملت اسلام میران

باب دوم در بدعت و درین باب فصل است

فصل اول در انواع و اقسام بدعت و ذکر آفات آن

بدانکہ بدعت یعنی مذہب برد و نوع ست نوع اول بدعتی کہ کفرست ہر چند صاحب وی دعوی ایمان و اسلام میکند چون الحاد
 کہنہ اسماعیلیان و ایشان را ملحدہ و باطنیہ و قرامطہ میگویند با چند نام دیگر کہ دارند و چون الحاد نو کہ وجودیان دارند و این
 وجودیان گندہ تر و سوار از اسماعیلیان اند و اسماعیلیان گندہ تر و سوار از باقی کا فر اند و امام غزالی رح در رسالہ حماقت اہل
 اباحت گفتہ است و راست گفتہ است و اللہ اعلم کہ آن دستیک شیطان بر اہل اباحت یافت بر تہیئیس نیافت نوع
 دوم بدعتی سے باشد کہ آن ضلالت و گمراہی است لیکن جمہور علما و فقہا و متکلمان تکفیر آن نکرده چون بعضی از بدعتہائے
 معتزلی و خارجی و رافضی و غیر ایشان از فرق مہندعہ و صحیحین می آید بروایت مادر مومنان عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا از
 رسول علیہ السلام کہ فرمود من احدث فی امرنا ہذا اما لیس فیہ فحور یعنی ہر کس در دین ما در کار چیزی کہ از
 اصل منصوص و یا فرغ مقفیس علیہ نباشد آن زشت و مردود باشد و مردود از ان بدعت مخالفت سنتست و دین را بلفظ
 امر یا کرد یعنی دین امر است کہ اہتمام ما از برای وی است و مشغول باو چنانیم کہ بسج چیز از قول و فعل ما خالی از وی
 نیست تا لاجرم ہر کس در آر در دین چیزی کہ آن موافق قول و فعل ما نباشد آن چیز مردود باشد و در اینجا بمعنی مردودست
 چنانکہ خلق بمعنی مخلوقست کہ اذکرہ فی شرح صحیح مسلم در شرح مشکوٰۃ می آرد کہ بدعت بروی قسمست بدعت واجب
 ہرچو آموختن علم نحو و تصریف از برای آنکہ این مقدمہ معرفت کلام اللہ و احادیثست و بدعت حرام مثل مذہب قدریہ
 و مجسمہ و مانند آن و بدعت مندوب ہرچون مصافحہ بعد از نماز با دعا و نماز دیگر و بدعت مکروہ ہرچون آراستہ کردن مسجد بزر

و مانند آن از برای مفاخرت و بدعت مباح همچون توسع الکام و انواع اطعمه از برای جهان پس باید که از بدعت حرام و مکروه بپرهیزد
باشند که اگر چه این نوع مخالفت از کفر و فحش است اما از سایر معاصی بالاتر است و بد مذہب را مبتدع گویند و امت محمد صلی اللہ علیہ
وسلم بقصد و در گروه گشته اند و کل ایشان مبتدع و ضال اند مگر فرقه ناجیه و ایشان آنها اند که رسول علیہ السلام و یاران و یوگان
بوده است یعنی اہل سنت و جماعت الہی بآبروی فرقه ناجیه مارا از ہواہا و بدعتہای فرقه مبتدعہ نگاہدار و بر مذہب سنت

و جماعت استوار و ثابت قدم دار

فصل دویکم در تقسیم عالم و اجزای می و ذکر اسامی ہفتاد و دو گروه مبتدعہ و ذکر اسامی مذہب حق

بدانکہ خداوند تعالی عالم را بیا فرید و چهار شتم کم و فرشتگان و آدمیان و پریان و دیوان پس ایشان را بر جزو اولانیدند صد
جزو فرشتگانند و صد جزو آدمیان و پریان و دیوان پس از ان صد جزو دیوان آمدند و باقی آدمیان و پریان پس
از ان ده جزو ہر جزو پریان آمدند و یک جزو آدمیان پس یک جزو آدمیان را صد و بیست و پنج جزو آیند صد جزو جانب
مشرق اند و ایشان چهار گروه اند ساحل و ایشان آدمیانند کہ سر بائی ایشان مانند سر بائی سگاست دویم فالخ و ایشان
کسان اند کہ چشمہای ایشان بر سینہای ایشان است ہم ماشخ و ایشان کسان اند کہ گوشہای ایشان مانند گوش فیل است چهارم مالوف
و ایشان کسان اند کہ پانہای ایشان در فرمان نیست و بغاری ایشان را و اول پای میگویند و بارگشت کل ایشان بدو فرخ است
و از ان بیست و پنج جزو کہ ماند و از ده جزو در بلاد روم اند قسطنطوریہ و ملکانیہ و یعقوبیہ و از ان سیزده جزو شش جزو در جانب شمال
اند و او بلاد ترک است با جوج و ما جوج و ترک مانان و خدرج و خدرج و خجاق و خزر و قرق و ایشان اہل دو فرخ اند و شش جزو
دیگر در جانب مغرب اند و ایشان زنگ و زلمہ و حبشہ و نوہ و بربر و کفار عربند بازگشت کل ایشان بسوی آتش است یک
جزو ماند کہ ایشان اہل توحید اند و ایشان جزیرہ و عراق و خراسان و ماوراء النہر و اندک از ہند و اندک از بلاد ترک و اندک از
روم و حبشہ اند و در میان ایشان بسیار دیگر از ہمدان و تراسیان و مجوسیان و صابیان و غیر آنند و اہل توحید ہفتاد و دو گروه
گشتہ اند ہفتاد و دو گروه اہل بدعت و ہوا پرستانند و ضالانند و ضالند یعنی ابا حنیفان و اخنئیہ و اخنئیہ و از زقیہ و از زقیہ
و اسحاقیہ و اصفویہ و افلاکیہ و باطنیہ و باقدنیہ و بنانیہ و بہیمیہ و ثمامیہ و ثوبانیہ و جاحلیہ و جادودیہ و حیابیہ و حبرہ و جوحلیہ
و جہمیہ و جعصیہ و خفافیہ و ملیہ و جنبیہ و خطابیہ و خوارجیہ و روانضیہ و دہریہ و قدریہ و روندیہ و زنادقیہ و سبائیہ
و سمطیہ و سوسطائیہ و شیطانیہ و شعیبیہ و صاحبیہ و خواریہ و طبالیہ و طریقیہ و عجمادیہ و عینانیہ و فلانیہ و فلاسفیہ
و قرامطیہ و کرامیہ و قلندریہ و کفالیہ و کیسانیہ و کعبیہ و بخاریہ و مرجیہ و مرادیہ و فرکیہ و شہمیہ و معتدیہ و معتزلیہ
و منغیہ و مکرمدیہ و ملاعدیہ و مطوریہ و میونیہ و ناموسیہ و ناصریہ و نظامیہ و اصلتیہ و ہشامیہ و ہبصیہ و بابلیہ و اشعریہ
و حروریہ و بارگشت ایشان کس نمیداند و امر ایشان در شہیت خداوند است و یک جزو دیگر اہل سنت و جماعت اند نصر ہم
اللہ تعالی و ایشان فرقه ناجیہ اند و ایشان نیز بر مذہب بسیار اند چون مذہب ابو حنیفہ و شافعی و مالک و احمد حنبل و
سفیان ثوری و حسن بصری و اوزاعی و زہری و یحیی و یحیی و ابن ابی لیلی و ابن شیرہ و فاضل بن راہویہ و سعید بن مسیب

در بعد

و سعید بن جبیر و طاووس یابی و ایوب سجستانی و سفیان بن عیینه رحمهم الله این شهره مذاهب است که اهل حق اند و مشهورترین مذاهب
 ابوحنیفه و شافعی است و رحبها الله در مذاهب شافعی خلافت کرده اند تلامذه وی چون مدنی و بیج بن سلیمان مرادی و اهل بصره بلخی و کوفی
 و حصرنی و زعفرانی و صمری و بولطینی و غیر ایشان و در مذاهب ابوحنیفه نیز خلافت کرده اند تلامذه وی چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن
 شیبانی و زفر و حسن بن زیاد و ابن سماعه و ثمال و داؤد و طائی و عبد الله مبارک جزا هم الله خیر الراحمین الهمی بحرمست

این مخلصان بر ما مخلصان رحمت فرماید

باب سیم در بیان معاصی و درین باب ده فصل است

فصل اول در اقسام و انواع معاصی

بدانکه باقی گناهان که غیر کفر و بد مذہبی بود و قسم است یکی آنکه میان بنده و خداوند باشد چون فرج کردن غم و ترک نماز و روزه و مشرب
 آن و یک قسم آنکه میان بندگان باشد و آن پنج نوع می باشد یکی نفسانی چون زدن و کشتن و قطع عضو کردن و مانند آن
 و یکی مالی چون غصب و خیانت و مثل آن و یکی آبروی ریختن چون غیبت و بهتان و عیب کردن و یکی طعن کردن در دین مذاهب
 کسی بخلات واقع پنجم بجز مرتی کردن با کسی بزنا و لواط و منقلب وی و این نوع گناه که میان بندگان باشد کار آن دشوارتر است
 از نوع اول باید که ازین نوع گناه نیکو پر خرد باشد بلکه از جمیع صنایع و کباب پر ختر و محتجب باشد که رسول علیه السلام فرمود ترک
 الذمّة من المناهی خیر من عبادة الثقلین یعنی ترک یک ذره از نافرمانی خداوند بهتر است از عبادت همه پریمان و آدمیان
 در خلاصه المحققین می آرد که انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود مؤمن در چهار دست مادام
 که نیت وی آنست که در خداوند عاصی نشود یکی از بزرگان میگردد گناه از آن روی که نافرمانی خداوند است همه بزرگ است اما
 بعضی بنسبت بعضی خورد ترمی نماید چنانکه نظر کردن لشبهوت در نامحرم خورد ترست از زنا کردن و قس علی هذا و ترک یک گناه
 صغیره کردن بهتر است از عبادت چیرسان نافرمان آوردن زیرا که آوردن نافرمانی فرض نیست و همه ترک معصیتها فرض است
 بر همه مکلفان پس عمل کردن بفرض اولی بود از عمل کردن بظلم پس چون ترک معاصی فریضه است اگر از بنده مؤمن معصیتی در وجود
 آید باید که فی الحال توبه کند و بخداوند بازگردد که توبه کردن از پس گناه نیز فریضه است و توبه از همه گناهان مقبول است و جمیع
 آزار دیندار که میتوان کرد مبادا که چشم خداوند در رسد زیرا که چشم خداوند در میان معاصی پنهان است و خداوند تعالی پس
 قاهر و متکبر و مقتدر است و بی نیاز است شاید که بسبب یک ساعت نافرمانی مقبل صد هزار ساله را مردود و ابدگرداند و از هیچکس
 باک ندارد چنانکه قرآن بدان ناطق است که بیس را باطاعت و دوستی هزار ساله تبرک یک سجده که از سر ابا و استسکبار بود
 ملعون ابد کرده و ان علیک لعنتی الی یوم الدین و باروت و ماروت بلکه از گزنیگان ملائکه بود نزدیک خطیب تادور قیامت
 در چاه بابل مگونسار و آنچه که ملکین ببابل هاروت و مادوت و خلیفه زاده خود قایل باینکه قتل بناحق نخذول ابد
 کرده و بلم را که مستجاب الدعوه بود و او اسم اعظم حق دانسته و در عبادت و مکاشفه بجائی بوده که دو هزار و دوات زیرین در مجلس

داشته‌اند زیرا برای نبشتن قائده که او بودی بدان فرماید یک میل که او بدینا کرده لباس ایمان از او برکشیده و مثل یک
 کمثل الکل زده و بوی صیای عابد را که مستجاب الدعوه بود بیک گناه طاعت همه عمر وی حبط کرده و جزای وی دوزخ ابدی
 کرده و قارون را که قرابت موسی و همراز وی بوده بیک بازگرفتن درم چند از مال زکوة و پیرا با مالها و سرای بزین مسرور کرده که
 فحسفتابه و بداده لادص و ثقلیه زاهدترین صحابه بوده و بمثل کبوتر مسجد رسول علیه السلام بوده بیک خلاف وعده نوزایمان
 از دل وی ربوده و ظلمت نفاق ابدی در دل وی پدید کرده که با استغفار سید رسولان اگر چه بفتا و بار شد وی را نینا مرزیده
 بلکه استغفار او را منع کرده فی الجمله خداوند تعالی از بیخا بسیار کرده چنانکه گویندگان از شمار آن عاجز آیند پس باید که باشد همیشه
 مومنان از خداوند خود ترسان و از مخالفت او پراسان و بحضرت او وسیلت جوین و با نفس خود در راه او از جاپسندان
 تا باشد که بیایند فلاح جاودان که او فرموده در قرآن یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی
 سبیل الله لعلکم تفلحون اللهم ارحم عبادک ونب علیهم انک انت التواب الرحیم وصلی الله علی محمد ووالد اجمعین

فصل دویم در ذکر کبایر و عقوبات آن

بدانکه در عدد و تعریف کبایر اختلاف بسیار کرده اند و ابوطالب یکی در قوه القلوب خود گفته است که جمع کردم کبایر را از احادیث
 واقوال صحابه هفده کبیره آمد آنرا جمله چهار در دل است شرک و اصرار بر گناه و ایمنی از عذاب خداوند تعالی و نومییدی از رحمت
 وی و چهار زبان و در زبان است و آن سحر است یعنی جادوی دگواهی بدروغ و سوگند بدروغ و دشنام دلون پارسا بر زبان
 و سه گناه از شکم آید و آن شرب خمر است و سستی از بهر شراب و خوردن مال یتیم بظلم خوردن ربا چون عالم باشد آن دو
 گناه از فرج آید و آن زناست و لواط و دوازدست آید و آن زدی است و خون بناحق و یک گناه از پای آید و آن گنجین
 است از صفت قتال با کفار چون یک مسلمان را دو کافر پیش نباشد و اگر زیادت بود در گنجین رواست و یک گناه از همه
 اعضا آید و آن عاصی شدن است در مادر و پدر اینست آنچه ابوطالب یکی گفته رحمه الله علیه در قوه القلوب امام غزالی رحمه الله
 میگوید مختصر است کبایر برین هفده و غیر ازین کبایر هست از برای آنکه همچنانکه یک درم از مال یتیم خوردن بناحق گناه بزرگ است
 گوش یتیم بریدن نیز گناه بزرگ است و امثال دین عدد شمرده است پس این عدد هفده حاضر جمیع کبایر نباشد و غیر ازین
 کبیره باشد اما امام محمد الدین عمر نسفی رح در ربیعین سلمانی خود کبایر را چهل شمرده و بر هر یکی از آن دلیل از کتاب یا از سنت آورده
 و گفته اول همه کبیره شرک است دویم نومییدی از رحمت سیر ایمنی از عذاب چهارم از مادر و پدر رحم کشتن مسلمانان بناحق
 ششم دشنام دادن و پارسا بر ناسفتم خوردن مال یتیم بظلم هفتم گنجین از صفت قتال با کفار و قتی که یک مسلمان را دو کافر
 پیش نباشد نهم خوردن ربا دهم جادوی کردن یا زدن زنا کردن دوازدهم لواط کردن سیزدهم سوگند بدروغ خوردن چهاردهم
 خیانت کردن در مال غنیمت پانزدهم باز داشتن گواهی بحق شانزدهم خمر خوردن هفدهم هم ترک نماز هجدهم شکستن عهد نوزدهم
 قطعیت رحم بستن دزدی کردن بیست و یکم رشوت گرفتن بیست و دویم خوردن مال وقف بغیر وصیت بیست و سیم غیبت
 کردن بیست و چهارم تازی کردن بیست و پنجم مسخرگی کردن بر مسلمانان بیست و ششم دروغ گفتن بیست و هفتم گرد آیدن

حکم شرع در حق بعضی بطبع است و هشتم کم سپردن بست و نهم کم سنجیدن سی ام ستم کردن سی و یکم عیش و ناسی کردن در جمیع مسلمانان سی و دویم حسد کردن سی و سوم حرمت کعبه و بیت الحرام شکستن سی و چهارم آزار مسلمانان سی و پنجم مسلمانان را بیدی یا کولان سی و ششم دوزخ یا بیک جامع کردن سی و هفتم مادر و پدر خود را بدشنام آوردن سی و هشتم آنکه کسی را گویند از خدا ترس گوید تو کار خود کن من و آنم که چه باید کرد و عبدالمؤمنین عباس رضی الله عنهما گوید این از همه بدترست قوله تعالی و اذا قیل لهدای الله اخذته العزاة بالاله ثم غصبه جهمان و بنس المهاد سی و نهم سبک داشتن گناه خود و ستودن خود را بران چهل ام صراحت نمودن بر گناه خوردن و قال النبی علیه السلام لا صغیره مع الاصرار ولا کبیره مع الاستخفاف این بود چهل کبیره که امام نجم الدین عمر ح جمع کرده است از بنده مؤمن چنان سرد که از جمله صغایر و کبایر بر خرد باشد تا باشد که نجات یابد و الله الموفق الی ما اراصرار نمودن بر گناه نگاهدار و توفیق تو به انصوح کرامت فرمای بمنت و کر مه

فصل سیم در مناهج و منکرات

از رساله منکرات پیر تسلیم علیه الرحمة ثابته ایمان دار و پیر نگار در کل احوال و اقوال و اعمال و افعال احتیاط بجای می آرد و آن را قیله و معلوم میکند و ازان دوری باشد که ترک بیکندره از مناهجی بهتر از عبادت تعظیم است کما مر فی فصل الاول پس بدانکه از نافرمانیهاست همه آلات لهور ازان چون چنگ در باب و طنبور و بر بط و دف و نی و غیر آن الا در یک روایت از شافعی که دف زدن مباح است و اگر چه با جلال باشد و از نافرمانیهاست خمر خوردن و ذوق و ضن و حرام خوردن و پوشیدن جامه ابریشمین و انگشترین زرین مردان را در مرد زنان را و از نافرمانیهاست در جایگاه غضب کرده نشستن و ظلم کردن و تغییر ناگرددن منکرات با وجود استطاعت و اگر عاجز بود پس ازان منکر و از کننده آن دور باید بود و از نافرمانیهاست صورتگرے کردن از صورتهای جان داران مگر بر فرشته که دزیر پای باشد و صورتهای که مثل آن راجح نباشد چون درخت و مانند آن و از نافرمانیهاست که مردان و عورتان خود را در حمام و غیر آن برهنه کنند و بر پیش ببنیدگان که ناظر و منظور الیه هر دو در لعنت باشد و جمع شدن زنان بر باهما بنظراره مردان جوان که مظنه فتنه باشند در آن و از نافرمانیهاست با قاسقان در ساختن در حال فاسقی کردن ایشان و با فاسق نشستن بی ضرورت چنانکه در روضه فقه امام جمعی الدین نوای رحم الله آورده که با اهل کبیره نشستن بر سبیل انس گناه کبیره است و از نافرمانیهاست در مصیبت نوحه کردن و جامه پاره کردن و روی خراشیدن باید که در مصیبت تغییر لباس و خورش بر خورده نهد که رسول علیه السلام فرمود که هر کس در مصیبت دست برآرد و عای وی سجناب نکنند و از نافرمانیهاست اسراف کردن در خوردن و پوشیدن و ساختن بناها در زینت کردن و بدان نازیدن و از نافرمانیهاست غیبت کردن و شتودن و بهتان گفتن و شتودن و دروغ گفتن و شتودن و با محرم مشبهت نظر کردن و بصورت که نظر کردن بدان محرم است نگر نیستن و از نافرمانیهاست در راههای مسلمانان چیزها نهدن از دوکانهها و دیوارها و سنگها و بناها که سبب زحمت مردمان باشد و خیانت کردن و حق مردمان در ترزا و بیانه کم کردن و از آنچه حق خودست بیشتر رفتن بتدویر و حیل و بیج از زفساد نگاه نداشتن و عقدهای فاسد کردن چون بیج فاسد و اجارت فاسد

و کما حق فاسد و تباہ داشتن بر دکان و آزار نافرمانیهاست نمازها تا تمام کردن و قرات را تا تمام خواندن و نادرست گذاشتن و قرآن با لجان خواندن چنانکه حروف و کلمات را از یکدیگر جدا کردن و همچنین با تک نماز را با لجان مشوش کردن و امر معروف و نهی منکر ترک کردن باید که امر معروف و نهی منکر را نگاهدارند اول بفرس خود آنگاه بر اهل بیت خود آنگاه بقارب خود آنگاه بر اهل شهر خود و بر هر که بیند و داند در امر معروف و نهی منکر بازی باشد و بلطف و رفیق و مصلح گوید و جانی که بیدرستی میسر نشود و رشتی کند اگر نواند درین صلابت نماید و از نافرمانیهاست راه مردمان را گرفتن و اسباب مردمان گرفتن و حکمهای باطل کردن میان مردمان و قاضیان رشتی میل کننده را برقصا گذاشتن و بستن و پر حیل حق را پوشیدن و باطل را بحق در نمودن و این دین را خابین داشتن از برای بوهایی خود و خابین را این داشتن و عوانان و ظالمان را بزیر دستان نظر کردن مسلط گردانیدن و سر پیش مخلوق بر زمین نهادن و آزار نافرمانیهاست آنکه مردان و زنان جمع می شوند و سر و گوی سرود میگویند و رقص میکنند و سر پیش یکدیگر بر زمین می نهند و آنکه مردان نامحرم از مطربان و خیر ایشان در خانه در می آیند و پیش عورتان و آزار نافرمانیهاست که عورتی را میباید که همه را میراث دهدند آنچه حق ایشان باشد و آزار نافرمانیهاست که عورت مرد مرده را بزور میگیرند و می گذارند که آن عورت بدل خود هر کفوره که خواهد شوهر کند و آزار نافرمانیهاست که در ماتم دعوت می کنند و حتمی کنند از برای نام و آوازه و رسم اما اگر بروج مرده صدقه دهند و خیرات کنند ثواب همه بروج مرده رسد چون از برای رسم و آوازه نباشد و آزار نافرمانیهاست بلکه کفر است که روی از شرع بگیرد و داند حکومت را از شرع بگیرد و بیخود و شمشیر خبت کند و حکم ایشان را برگزیند بر شرع و آزار نافرمانیهاست که سنگ خواران و مانند ایشان را که چیزهای چنین بنمایند و گویند که ما را چیزی دمید و یا چنین کنید که ما گفتیم و اگر ندیدید و چنان ننگیند که ما گفتیم شما را زخم زخم بر حق دانند و بر حق دارند و ایشان را باور دارند اگرچند ایشان درویش باشند و بصورت اهل حق خود را در نمایند که آن همه راه دیو و باطل است زنیبار که چنین کسان را هیچ حساب نکنند مگر گمراه و گمراه کننده و آزار نافرمانیهاست که زن پدر خود را بخواهند یا سریت پدر خود را بر سریت یا زنی دارند آنچه حالی پیش خاطر حاضر بود نمبسته شد بران باشد که همه را نگاهدارند که از اینها بعضی کینه است و بعضی صغیره از همه بر خدا بیدود که حق تعالی استقامت و بی نیازست و خشم خود در میان معاصی پنهان کرده است شاید آن معصیت که او را از همه خورد و تصور کنند خشم خداوند در آن باشد بخود بالله من سخط الله الهی ما سکینان را از سخط خود نگاهدارد و برضای خود برسان و توفیق فرمان برداری خود کرامت فرماید دیگر بدانکه اگر چه صغایر و کبایر بسیارست اما ده گناه است که کثیر الوقوع است و در میان خلق آشکارا شده و واجب نمود آنها را یاد کردن و وبال و وعید هر یک یاد کردن تا مگر سب توبه بعضی گردد و آن خمر است و قمار و بنگ و زنا و لواط و اکل ربوا و عیبت و سخن دروغ و سخن چینی کردن این جمله در چند

فصل بیان کنیم انشاء الله تعالی

فصل چهارم در بیان خمر و قمار و وعید شاربان خمر پلید و آفت قمار باختن و ذکر حرمت بنگ و وبال آن

بدانکه بکلام حضرت پروردگار و باحادیث مصطفی صلی الله علیه و سلم و اخبار خرم حرام است و هم مردار و همچنین حرام است قمار
 کما قول تعالی یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والاذناب والاکلام حرجس من عمل الشیطان فاجتنبوه
 لعنکم لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقح بینهکم العداقة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر
 الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون در تقسیر فقیرا بواللیث سمرقندی می آرد که آیات پیشان سعد بن ابی وقاص فرمود
 آمد و آن چنان بود که خمر هر چه حرام شده بود و ایشان خمر می خوردند سعد و مردی از انصار افتخار میکردند در انساب میان ایشان
 جنگ خاص است آن مرد سر سدر را بشکست عمر خطاب رضی الله عنه دعا کرد که اللهم اذنا را یک فی الخمر و المیسر فالها
 منلفة للمال مذ هبة للعقل این آیت فرود آمد قوله تعالی لیسئلونک عن الخمر و المیسر عمر باز دعا کرد و گفت
 اللهم بین لنا فی الخمر بیاننا شافیا این آیت فرود آمد که در سوره النساء است قوله تعالی لا تقربوا الصلوة و انتم
 سکارى حتى تعلموا ما تقولون باز عمر گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیاننا شافیا این آیت فرود آمد قوله تعالی
 انما الخمر و المیسر و الاذناب و الکلام حرجس من عمل الشیطان می آرد که اکثر ائمه تقسیر بر آنند که حرام کننده حکم این آیت است
 اما معنی آیت در تقسیر معالم التبریل می آرد که یا ایها الذین امنوا ندای لطف و رحمت است و یا ایها الناس ندای
 سیاست و قهاری است مومنان را بلطف و رحمت میخواند در تقسیر کبیر امام رازی می آرد که یا ایها الذین امنوا ندای
 ترغیب و تذکیر است یعنی ای دوستان بهجت کرده با ما و ای آنانی که کما اخلاص و بندگی بر میان جان بستید و قبول جنها
 کرده اید تنبیه باشید و گوش بوش فرادارید و فهم کنید که چه حکمی کند پروردگار شما انما الخمر این است و جز این نیست که خمر
 و المیسر و قمار تمامه و الاذناب و بتان که نصب میکنند از برای عبادت یا نصب می کنند و خون قربانی بروی میریزند
 و الاذلام و قدح استقام که مکتوبات ثلاثه است یا سهام جز در کعات فارس دروم بقول مجاهد یا شطرنج بقول سفیان
 بن وکیع یا حصیاتی که بران سنگی نیز ننداز برای قال بقول سعد بن جبیر حرجس من عمل الشیطان بلیست و قیل حرام
 از عمل شیطان است یعنی شیطان با آن میخاند و در نظر مردم می آید آنرا فاجتنبوه باز استنید و بیک نوشید از شیطان
 یا اجتناب نماید از آنچه درین آیت یاد کردیم یا مجتنب شود از حرجس لعنکم لعلکم تفلحون یعنی تا نشانیست آن نشود که کف و
 نجات یابد یعنی بر بیدار و رخ سوزان و بر بیدار بیهوشت جاودان در تقسیر امام نجم الدین عمر نسفی روح می آرد که مردان سیر
 گفته اند که نزد ابن عباس رضی الله عنهما میگوید میسیر قمار است بهامه تا بآن بازی که کودکان می کنند بجز و بزول در
 تاویلات امام ابو منصور مازیدی رحمه الله می آرد که رسول علیه السلام فرمود من لعب بالنرد فقد عصى الله و الله
 یعنی هر کس که نرد باخت بدرسنیکه عاصی شد در خدا و رسول دی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید اگر دو نفر از آتش
 بگیریم و در دست خود گردانیم دوست تر از آن دارم که کعبتین دیگر گون می کنم یعنی آتش بردست نگاه داشتن بلندتر از آن
 هم او گفت الشطرنج میسیر لا عاجه یعنی شطرنج قمار هم است در هدایه میگوید قمار و نرد و شطرنج باختن حرام است
 من لعب بالنرد و الشطرنج فکما عمنس یدیه فدم الخنزیر یعنی هر کس که نرد و شطرنج باز و چنانست که دست
 خود در خون خوک فرومی برد از برای آنکه باز سیدار دازد و خداوند تعالی و از نماز بکاهت در رسول علیه السلام فرمود هر چه ترا

مشغول گرداند از یاد خداوند آن حرام است و قمار از آن جمله است اما شرطی با اتفاق فقها و محدثان مذنب حنفی حرام است و با اتفاق فقها و محدثان مذنب شافعی مکروه است بشرط آنکه بگردد با زنده و اگر بگردد با زنده مذنب شافعی نیز حرام است اما از اعراض میگوید بشرطی با خشن مبلح است کسی را که بفره خود اهدا کرد تا حرج کردن را از آنجا قیاس گیرد و بدون این شرط بقول وی نیز سیاح نباشد و تفسیر غیر آورده است که حق تعالی را هر روزی صد و هفتاد مرتبه تخریم است بر بندگان مومن و اهل نرد و شرطی و قمار را از آن نظر با همیسی نیست و تراویحات علم الهدی ابو منصور با تریدی رحمه الله می آرد که رسول علیه السلام فرمود اجتناب از اینها و سوسه ای که بر جگرها و ذرات آنها من المیسر قوله تعالی انما یرید الشیطان ان یوقم بینکم العداوة و البغضاء عفی الخمر و البیسر الالبیه یعنی اینست و حرام این نیست که شیطان میخواهد که در افکند و ظاهر گرداند در میان شما دشمنی کردن و دشمن داشتن و در اشتغال خمر و قمار زیرا که عداوت دشمنی کردن بود بفعال و بغضا دشمنی داشتن بود در دل و دیدن که من ذکر الله و عن الصلوة و باز دار و شما را از یاد خداوند و از نماز فصل انتم منتهون استقیام است بمعنی امرای انقضا و تفسیر سیطی آرد از زجاج که گفت مبالغه کرد حضرت الله تعالی از مردم و نگویید این اشیاء یعنی خمر و قمار و بت پرستیدن و از لام که آن مکتوبات ثلاثه است با چند قول دیگر که از پیش گذشته و آنرا از بس نام نهاد و آن چنان بود که عرب را چون کاری پیش آمدی از نکاح و سفر و مانند آن سه مکتوب نبشتی بر یکی اینکه احوالی دبی و بر دیگر نبشتی که طغانی دبی و بر سیم نبشتی که غفل و آن بنشینان را در زیر سیاط کردی و کسی را فرمودی تا دست در کردی و یکی از آن بنشینان را آوردی اگر مکتوب احوالی دبی بر سه و آن دمی گفتندی این کار کردنی است و بر آن بر رفتندی و اگر طغانی دبی بر آمدی این کار را ترک کردندی و اگر غفل بر آمدی باز از سر رفتندی حق تعالی از آن منع کرد و فرمود که و الا لا لام رجس من عمل الشیطان در تفسیر سیطی آرد که حق تعالی قرین کرد تخم بر تخم را تا حرام است پرستیدن از برای تخلیط و تبلیغ در بنی از شراب آن آرزوی این بود که شاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما گفت آن هنگام که خداوند تعالی احمرا حرام گردانید صیحه بر رسول علیه السلام نبرد یک دیگر می گفتندی گفتند حرام گردانیده شد و بر آشک برابر شد این ابنازی میگوید بیان کرد خداوند تعالی تخم بر تخم را اینجا که فرمود فصل انتم منتهون چون معنی این است که آنها و فراسیگوید که تکرار میکرد اعرابی که هل انت ساکت هل انت ساکت و مقصود وی این بود که اسکت امام نجم الدین عمر نسفی در تفسیر تیسر و در بعضین سلمانی خود نیز می آرد که آیت دلالت میکند بر تخم بر تخم مرزده و وجه اول آنکه قرین کرد او را با میسر و میسر حرام است پس تخم نیز حرام باشد و دوم آنکه قرین کرد او را با بت پرستیدن و آن نیز حرام است سیم آنکه قرین کرد با از لام و آن نیز حرام است چهارم آنکه فرمود که پلید است تخم آنکه فرمود که از عمل شیطان است ششم آنکه فرمود که اجتناب و هفتم آنکه وعده فلاح کرد و بر اجتناب از آن و فلاح اجتناب از حرام توان یافت هشتم آنکه فرمود که آن موجب عداوت و بغضا بود و نهم آنکه فرمود که او با از دار و ذکر خداوند تعالی و از نماز هر چه از یاد خداوند و از نماز باز دار حرام بود و دهم آنکه امر کرد با زیستادن از آن و وجوب انتهاز چیزی بود که حرام بود و در ایراد تأدیر و وضع و تقدیم تخم بر اخوات وی نیز تالیف تبلیغ است این خود احکام آیت بود اما احادیث که در وعید خمر آمده است این است در تفسیر سیطی آرد این حدیث را سند از جابر بن عبدالله از رسول علیه السلام که فرمود ما اسکر کثیره کثیره حرام هر چه بسیار وی است گرداند آنکه وی حرام بود و نیز در تفسیر سیطی آرد سند از عماره بن خرم که گفت شنووم از

الم بولانه

عبداللہ ابن عمرو بن العاص و ابو جحزہ بود کہ کہ سوال کردند از وی از خمر گفت سوگند بخدا کہ بزرگ باشند نزدیک خداوند کہ پیری
 بچو من و محاسن خود بدست گرفت دروغ گوید درین مقام بر رسول علیہ السلام آمدن بمرودی و من درین مقام بودم و
 سوال کرد از من از خمر نشان دادم و گفتم اینست رسول خدا بنزد وی رود و سوال کن از وی و باز گرد بسوی من و مرا خبر ده از آنچه
 رسول علیہ السلام فرماید آن مودی رفت و من نظر میکردم تا آن زمان کہ آن مرد فرمود رسول علیہ السلام بنشست و سوال کرد رسول
 علیہ السلام جواب داد پس آن مرد بسوی من آمد و گفت سوال کردم از خمر فرمودی اکبر الکبایر و ام الفواحش من شرب
 الخمر ترک الصلوة و وقع علی امه و خالته و عمته یعنی خمر خوردن بزرگترین همه گناہان کبیرہ است و اصل ما در یہ بدیحا است
 ہر کس خمر را یا شاہ نماز ترک کند و با مادر و خاله و عمہ خود جمع شود و حدیث مسند دیگری اگر دینزد و بسط بر وایت ابن عمر رضی اللہ
 عنہما از رسول علیہ السلام کہ فرمود ہمیشگی نکنید با شارب ان خمر پلید و تشنج جنازہ ایشان نکنید و در خمر بخورہ مدید و دست
 از خمر خوارہ مخوابید کہ بدستیکہ شارب خمر سیاه روی برایتکھتہ شود در روز قیامت چہنہای وی از روق و کبود گشتہ باشند و زبان وی
 برسینہ وی افتادہ بود و پلیدی و گندانی از زبان وی بر شکم وی روان شدہ باشد چنانکہ اہل عصمت از بوی بدان میگوزند و وقت
 میگوزند آتش داین ضعیفتر برین در بیان خمر و آفات آن و وعید شارب ان خمر پلید از کتب محدثان معتبر جمع کردہ است و
 شفاء السکران نام نہادہ چون صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابوداؤد و مستانی و صحیح ابویعلیٰ زندی و نسائی و ابوبکر ہیفی و
 و شرح السنہ و مسند امام احمد و مسند ابویعلیٰ و حبان و حاکم ابوعبداللہ نیشاپوری و کتاب ترغیب و ترہیب حافظ عبد العظیم
 منذری قدسی و کتاب بزار و کبیر طبرانی و او سطوی و صیغروی و ہدایہ شیخ جزری و غیر ان از کتب محدثان خلاصہ آن ربیعین را
 بنام درین فصل یاد کنیم انشاء اللہ تعالیٰ المضمون نہ حدیث آنست کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ شارب خمر بہشت در نیاید
 بعد ازین میگوزند بہ سنت و جماعت آنست کہ نفس معصیت کفر نیست خلاف فرج را و گناہ کبیرہ بندہ لازم ایمان
 بیرون نمی آرد خلاف مرعترکہ رئیس مراد از احادیث تشعہ چہ باشد میگویی مراد آن باشد کہ چون اورا حلال دارد و یاد دل زبند شد
 آن خالی دارد پشتمی اومان بر خمر در دم آخر ایمان از وی زایل شود چون توبہ نکرده نباشد و انشاء اللہ علم بجز رسول علیہ السلام
 منہا بتاء و ویلہا پس چنان سرد کہ مؤمن موقن بقیامت اجتناب نماید از ان تا فلاح یابد کہ خداوند فلاح را مترب ساجتہ
 است براجناب از ان و فرمود کہ فاجتنبوا لعلکم تفلحون و دہ حدیث دیگر از ان ناطق است بخل در ایمان شارب خمر
 پس چنان سرد از مؤمن کہ بنرسد از زوال ایمان خود و از انکہ کافر میرود نحوذ باللہ من ذلک در صحیح بخاری و در کتاب حدود
 می آرد کہ ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت نوز ایمان شارب خمر بود و ایمان اورا نور نامند و سہ حدیث دیگر ناطق است بدانکہ کفحت
 کردہ اند خداوند و رسول اور شارب خمر تا بدہنن را بادی کہ در ان سعی نمایند یعنی عاصر آنرا و مختصر آن را و شارب حامل و محولہ
 البی و باع و مشتری آنرا و شتر الہ و ساقی و اکل شمن اورا و سہ حدیث دیگر ناطق است بر توکیل خمر بچہ و خمر چون آن شمش حدیث ناطق
 است بدانکہ شارب خمر را خداوند تعالیٰ بلا یافتند و بیج حدیث دیگر آنست کہ ناطق است بعدم قبول نماز شارب خمر در وقتہائے
 کہ خمر خوردہ باشد و با آنکہ شارب خمر از لطینت خیال چہشتاندر دروغ یعنی خونا بہریم کہہ و فریضان و گندانی گز و فہائی زانیان
 میرود و بیج حدیث دیگر ناطق است بانکہ شرور و بدیہای از خمر تولد میکند و خمر ربیعین بر حدیث سلسل کردہ است طریق تسلسل

آزایا و کینیم اینجا بدانکه این حدیث را طریقی متعدده است سه ازان بر طریق مسلسل است مبدء آن است و این ضعیف است
که مؤلف آن را عین است و منتهای رجال استادوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه اقول اشهد بالله و
اشهد لله لقد سمعت شیخی و استادی ابو محمد جلال بن محمد عبید الله القاسمی قال اشهد بالله و اشهد لله لقد سمعت
شیخنا الامام العلامة حسام الملته والدین محمد شیخ الناسک جلال العبدی قال اشهد بالله و اشهد لله لقد سمعت شیخنا
المحدث سعید الملته والدین محمد بن مسعود کازرونی قال اشهد بالله و اشهد لله لقد سمعت شیخی محب الدین علی بن عبد الصمد
بن احمد یقول اشهد بالله و اشهد لله لقد سمعت ابامحمد یوسف بن عبد الرحمن بن علی یقول اشهد بالله و اشهد لله
لقد سمعت والذی یقول اشهد بالله و اشهد لله لقد سمعت ابوالفتح محمد بن عبد الحامی یقول اشهد بالله و اشهد
لله لقد سمعت ابوالفضل محمد بن احمد یقول اشهد بالله و اشهد لله لقد سمعت ابانعم احمد بن عبد الله یقول اشهد
بالله و اشهد لله لقد سمعت القاضی ابوالجسب علی بن محمد القزوی یقول اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی
القاسم بن الهمدانی قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا قال اشهد
بالله و اشهد لله لقد حدثنی ابو علی بن محمد قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی ابو محمد بن علی قال اشهد
بالله و اشهد لله لقد حدثنی جعفر بن محمد قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی ابو علی بن الحسین قال اشهد بالله
و اشهد لله حدثنی ابومریم بن علی قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی ابو علی بن ابی طالب قال اشهد بالله و اشهد
لله لقد حدثنی رسول الله علیه و سلم قال اشهد بالله و اشهد لله لقد قال ابی جبرئیل علیه السلام یا محمد ان
مد من الخمر کما بدت من طریقتی ووم مبدء و منتهای وی هانت یعنی علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت اشهد بالله
و اشهد لله لقد حدثنی رسول علیه السلام قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی جبرئیل علیه السلام قال اشهد
بالله و اشهد لله لقد حدثنی میرکابیل علیه السلام قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی اسرافیل علیه السلام
عن اللوح المحفوظ انه قال یقول الله تعالی شادبا الخمر کما بدت من طریقتی ووم مبدء و منتهای شیخنا الامام العلامة
المقری الحدیث شمس الملته والدین ابوالخیر محمد بن محمد بن الجوزی علیه الرحمه و الرضوان و منتهای رجال وی علی بن ابی طالب
رضی الله عنه قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی رسول صلی الله علیه و سلم قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدث
جبرئیل علیه السلام قال یا محمد ان مد من الخمر کما بدت و من یعنی بدرستی که مد من خمر همچون پرستنده بت مرت شیخ جزری
روح الله و روحی فرمود در وقت قرائت رساله مغنیه خود هذا حدیث جلیل المقدر من درایه هذه السادات الاکفیان
ایمة الالاطهار و صلی الله عنهم ابو نعیم اصفهانی رحمه الله نیز این حدیث را در حلیة الاولیاء روایت کرده و گفته است
حدیث صحیح ثابت روایت المصیفة الطاهرة الطیبة رضی الله عنهم در ربیعین شفا السکران می آید این حدیث که رسول خدا صلی الله
علیه و سلم فرمود هر کس یک دهن خمر یا شاد تا سه روز در چشم خداوند باشد یعنی تا سه روز حق تعالی بیخ طاعت وی نپذیرد
و بیخ معصیت وی نیامرزد و اگر در آن سه روز بمیرد و خطره بود که بشوئی آن یک دهن خمر کا فر میرد و بخورد باشد و اگر یک پانز خمر خورد
تا چهل روز در چشم خداوند باشد و اگر در آن چهل روز بمیرد و بشوئی آن خطر بود که کا فر میرد و در کتب فقهی چون بدایه و غیر آن میگوید

الف یغلبوا الغین باذن الله مضمون آیت آنست که یک مؤمن ضعیف دو کافر قوی را بپزند و قهر میکنند بقوت ایمان پس ثابت شد بکلام حق که اهل حق قوی می باشند و اهل باطل ضعیفیم آنکه میگویند که طعام را هم میگویند آری طعام را همضم کرد و بگرتا حاصل این طعام همضم شده چیست بجز مستراح رفتن و بوی بد آن شنیدن و الا نده ماره یا قوت سرخ می شود و نه ذرت زرتا از آن نفعی نبند و چهارم آنکه تن صحیح میدارد در رسول علیه السلام فرمود در حدیث طاریق بن سوید که انه لیس بد و اء و لکنه داء پس معلوم شد که وی در دست نه در مان و از او مان او عاقبت کار بسیار بهای بد تولد میکند و عقل را نقصان میکنند چنانکه در کتاب طب کمال الدین اسمعیل بخاری می آرد که خمر چون بسیار خورده شود حرارت اصل را از گوارانیدن عاجز گرداند مسفتت او مضرت گردود و هم آن بود که در میان خمر خوردن یا در خواب مستی بغذا جاهاک شود و از خمر خوردن بسیار و سواس همالی خویا پدید آید و غفلت و فراموش کاری در ای ناصواب و ز رسیدن اندر خواب و سکت و عرشته و خفاق و فالج و سرنه م و دو بواگی و اسنتقا تولد کند و مستی پوسنه مزاج جگر تپناه کند خاصه شراب ناشنا داغ و عصبها را از این خمر ارد پس زیان وی از سودوی و اثم وی از نفع وی بیشتر آید قوله تعالی و اثمهما اکبر من نفعهما چنانکه میگویند شهوت ملی گیرند و بدانکه شهوت هر جسم آدمی بر مثال سگ دیوانه است یا بر مثال اژدهای در خواب بیخ عاقل کلب عفو رواژدهای در خواب را بیدار کند و بر خود مسلط گرداند تا ویرانهاک کنند پس در شرع و عقل واجب بود از خمر دور بودن و از آفات وی خذر کردن که او اکبر کایر و ام الفواحش است حکایت در زاد المقومین میگوید نقل است که روزی رسول علیه السلام در گورستانی میگذاشت آواز ناله شنود که میگفت الامان الایمان یا رسول الله ۱۲ امر و زبست سال است که در عذابم در کار من نظری کن مصطفی اصلی الله علیه و سلم بایستاد تا مل کرد جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا رسول الله ۱۲ من گور زبست پرس تا بگوید که گناهش چه بوده است رسول علیه السلام سوال کرد آن ضعیفه گفت یا رسول الله ۱۲ در خانه همسایه من خمر مخپوژند من از برای زن همسایه بست و یک نان بخرتم که پیش آن خمر خوردن نهاد و بست سال است تا درین آتش می سوزم رسول علیه السلام سر سجده نهاد و دعا کرد حق تعالی بشفاعت رسول علیه السلام عذاب آن ضعیفه برداشت کسیکه از برای می خواره نان می برد عذاب وی این است عذاب می خواره دانی که چگونه باشد در رساله امام قشیری رح می آرد که خمر حرام است از برای آنکه عقل را از ابل میکند و مستی آرد و هر کس که از شراب غفلت مست بود مستی او ضعیف تر بود و مستی خمر خواره و مشرب خمر موجب حد است و خمر غفلت موجب بعد است و هر کس که خمر خورد و منیع نشود از نماز و هر کس غافل نشود خمر خورد و در نماز و همچنانکه مست تا بهشیا نشود بروی اقامت حد میکنند مست غفلت را موعظت سود میکند تا بهشیا نشود بناز یانه مرگ و همچنانکه خمر سبب همه صغیر با و ذلهاست غفلت سبب همه بعد و حجبهاست در فتاوی نسفی میگوید البیض حرام و طلاق البینه واقع و الفتوی فی زماننا علی هذا و من تلفد غیر ضامن یعنی بنگ حرام است و طلاق بنگ واقع است و فتوی در زمان ما بدین است و تلف کننده وی ضامن نیست یعنی اگر بنگ کسی را بر بزد بروی و وبال و تاوان نباشد این دلیل منقول بود حرمت بنج آما دلائل معقول آنست که نفس آدمی محتاج است بطعام و شراب و محتاج است بدار و در وقت بیماری و بنگ فی بجای طعام مست و فی بجای شراب بلکه آتش گرسنگی از وی منتقل

فی باید

می یابد و مردم بگی بسیار خوار باشد چنانکه ظریفی گفته است مردم بگی طعام ده روزه یک روز خورد و کار یک روزه بده روز
 کنند و دار نیست که دفع بیماری کند پس معلوم شد که هر کس اورامی خورد و بپوای نفس می خورد و متابعت هوای نفس در شرع عقل
 حرام است لقوله تعالی ولا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله وقوله تعالی افرایت من اتخن الحده هواه پس بدلائل
 منقول و معقول ثابت شد که بنگ حرام است الهی ماسکینان را از سستی شهوت هیشاگردان و از خواب غفلت بیدار ساز

فصل پنجم در بیان زنا و عید زانیان

بدانکه زنا فعل زشت و فبیح است و در همه شریعتها حرام بوده است همچنانکه در شریعت ما حرام است حق تعالی از وی نهی کرده
 او را نکوشش کرد چنانکه فرمود ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشاً ذمماً سبیلاً یعنی نزدیک مشوید زیرا که زنا قبیح و زشت است
 و بطریق است که در وی مخالفت شرع و عقول است و مخالفت رسم هرام است و این ترجمان عبارت تفسیر جوزانی است و همچنانکه
 زنا حرام است مقدمات وی نیز حرام است و از آن دور باید بود که حق تعالی از آن نهی کرد چون فرمود ولا تقربوا الزنا نزدیک مشوید
 زیرا یعنی از مقدمات وی پرهیزید یعنی بدل اندیشید زنا نای محرم مکنید و بزبان حدیث ایشان مگوئید و بگوش آواز ایشان مشوید
 و چنانکه نظر بنا محرم مکنید و رسول علیه السلام فرمود در حجه الوداع که هر کس نظر بشهوت کند در زنا نای محرم حق تعالی لعن او تا دو
 چشم او را بر آتش کند آنگاه او را بدوزخ اندازند و هر کس مصافحه کند با زن بیگانه روز قیامت دو دست او را غل کند با گردن وی
 آنگاه فرمان شود تا او را بدوزخ اندازند و اگر تقبیل کند زن نای محرم را یا جور گوید هر کلمه که گفته باشد هزار سال او را بدوزخ باز آید
 و هر کس فوارگی کند در میان مرد و زن بیگانه حق تعالی بهشت را بروی حرام گرداند و جای باش وی دوزخ باشد و بد با زشتن جای
 است دوزخ و در شریعت اسلام نیز آمده است این حدیث که رسول علیه السلام فرمود هر کس بپوای نفس خود سخن گوید با زنان
 نای محرم هر کلمه که گفته باشد هزار سال او را بدوزخ بدارند و در آیت دیگر فرمود و قل للؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا
 فر و وجهه بگویی ای محمد مردمان ایمان دار را فرودخوا بانند چشمهای خود را یعنی نگاهدارند نظرهای خود را از زنان نای محرم و
 از آنچه حلال نیست مرا ایشان را نظر کردن بسوی وی دهن در من ابصار هم من تعبض است و نگاهدارند فرجهای خود را از آنچه
 حلال نیست مرا ایشان را دوزخ است از آن فرودخوا بانیدان چشم است از نای محرمان و نگاه داشتن فرج از فواحش
 بهتر است و فاضل تر است مرا ایشان را نزد خداوندان الله خبیر بما یصنحون بدستیکه خداوند تعالی علیم و خبیر است آنچه می کنید
 در فرج و ابصار یعنی میداند آگاه است از آنچه از چشمها و فرجهای ایشان در وجودی آید و در حق عورتان نیز فرمود و قل
 للؤمنات یغضن من ابصارهم ویحفظن فر و وجهه یعنی ای محمد بگویی مر زنان مؤمنه را تا چشمهای خود را از مردان
 نای محرم فرودخوا بانند و تمنای خود را از حرام نگاهدارند با چند حکم دیگر که در حق ایشان فرمود در فتاوی فقیه ابواللیث رحمه الله
 میگوید که نظر کردن مردان را در عورتان حرام است یکی آنکه در دست نظر کردن از سر تا قدم مثل نظر کردن در زن خود و در کتیک
 خود بشرط آنکه کتیک نشوهرند شسته باشد دوم آنکه نظر کردن در هیچ عضو روانا باشد چون زن بیگانه که خطر شهوت در میان
 باشد سیم آنکه نظر کردن بروی وی روا باشد و باقی اعضا روانا باشد چون زن که مشتبهات نباشد از غایت پیری و مردنیز

از خطر شهوت ایمن باشد یعنی دوپیر ناکارند و دوپیر بکار و اگر زن بسیار پیر باشد چنانکه مردان جوان و پیر را دروغت مانند نظر کردن در وی جایز باشد بقول ابن مسعود رضی الله عنه مصاحبه با وی نیز جایز باشد چهارم آنکه نظر کردن در مواضع زینت روباشر و باقی اعصار و انباشتد یعنی از ستر تاسینه و از سر انگشتان دست تا سر دوش و از پهلوان تا زیر او نظر توان کرد یعنی از محارم خود چون مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مانند آن بشرط آنکه نظر بشهوت نباشد و پسر شوهر یعنی پسر اندر اگر بصلاح باشد از زن پدر این مقدار رواست که به پند و اگر بصلاح نباشد نه بیند و در کتب حدیث می آید که رسول خدا علیه السلام از خاتون قیامت فاطمه زهرا رضی الله عنها سوال کرد که ای فاطمه زنیان را چه بهتر گفت آنکه هیچ مرد نامحرم ایشان را نه بیند و ایشان هیچ مرد نامحرم را نه بیند رسول علیه السلام در این جواب از وی خوش آمد و او را در بر گرفت و گفت ذریه بعضیها من بعض بدانکه جنایت فرج سهی باشد زنا و لواط و جمیع شدن دوزن با یک دیگر که اهل ما و ارا الله او را سعی می گویند و در هر یک از آن وعید بسیار است و زنا از کفر زشت تر است از برای آنکه بعضی از زنان پیغامبران کاف و فویده اند همچون فریح و زن لوط علیهما السلام قوله تعالی ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة لوط و امرأة لوط امانان هیچ پیغامبر هرگز زنا نکرده بوده است تا عاری بدان پیغامبر باز نگردد و حدیث است که هیچ گناه نزد خداوند از بزرگ تر نیست و در مشاریق الانوار می آید در این حدیث را که رسول علیه السلام فرموده گروه اند که خداوند تعالی در قیامت با ایشان سخن نگوید و نظر رحمت با ایشان نکند و ایشان را پاک نگرداند از دینش محصیت و مر ایشان را بود عذاب دردناک یکی با دوشاه دروغ گوئی و دیگری پیر زانی بیستم فقیر مشکبه یعنی گردن کش از حق و در حدیث دیگری می آید که بدر سنبله هفت زمین بر پیر زانی بلرز و وحی کرد حق تعالی بد او پیغامبر علیه السلام که اسے داود بعزت و جلال من که نظر میکنم بر حمت هر روز با ملا و شمش با نگاه به بنده پیر خود پس میگویم مر او را که بنده من بزرگ شد من تو را و تنگ شد پوست تو و دست گشت استخوان تو و ضعیف شدن تو و شرم دار از حضرت من بدرستی که من شرم میدارم که ترا عذاب کنم در حدیث می آید که یک زنا با عورت همسایه و بال وی زیادت است از ده زنا که جای دیگر کند و یک زنا با زن شوهر و بال وی بیشتر و بالاتر باشد از هزار زنا با زنی که او را شوهر نباشد حکایت نقل است که جوانی نزد رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله مرا رخصت ده در زنا که از ان صبر نمی توانم کرد صحابه قصد کردند که جوان را ادب کنند رسول علیه السلام ایشان را منع کرد و جوان را فرمود که هر چه زود می پسندی بدیگران پیشند ترا خوش آید که کسی با زال و کسان تو این فعل کند گفت فی رسول علیه السلام فرمود پس دیگران نیز چنین بودند دست مبارک خود بر سینه او نهاد و گفت اللهم زیند و طهره و حصن فرجه جوان نازنده بود دیگر از روی زنا نگردد نقل است که جبرئیل علیه السلام نزد رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله خداوند چهار چیز از جعفر طیار شکر میکند رسول علیه السلام از وی سوال کرد که ای جعفر کدام چهار خصلت است در تو که خداوند تعالی بآن از تو را صنی است گفت یا رسول الله هرگز بت را سجده نکردم چون دانستم که از وی بقیع نیست و ضرر نمی تواند رسانید و دویم هرگز خمر نخوردم چون دیدم که عقل را از ایل میکند سیم هرگز دروغ نگفتم چون دروغ گوئی نزد من عظیم زشت می نمود و دانستم که اگر دروغ گویم من نیز بچنین خواهم بود و چهارم هرگز زنا نکردم اندیشه کردم که اگر کسی با این من کند و مرا معلوم شود بر من چه رنج رسد هم کس بچنین بود مصطفی علیه السلام فرمود ترا و است که با دشمنان برابر شوی باین خصلتها که در دست حکایت

نقل است

تقل است که منصور عمار ح شی از کوی از کوه بیایم گذشت از مردی شنید که زنی را میگفت دو درم را چه میگوئی او را اجابت کرد و باوی روان شد شیخ با خود گفت اگر بگذارم در ملک خدا نسا در دو از طرف دیگر در آمد و طبلسان در سر کشید و گفت ای ضعیفه چهار درم را چگونه بی ای حال از پس آن مرد باز گشت و باوی روان شد شیخ او را بخانه خود برد و چهار درم پیش وی نهاد و خود بنهار مشغول شد هر دو گانه که بگذاروی بدو گانه دیگر مشغول شدی آن ضعیفه انتظار می کشید آخر گفت چرا حاجت خود روا نمیکنی که مرا نیزیر گاه میشود و صبح نزدیک آمد شیخ گریان شد و گفت ای ضعیفه اگر گویم هر ما تو میل نیست دروغ باشد اما اگر این فعل از ما در وجود آید و چهار گواه عدل گوای دهند تبه دقاصی که ایشان را جرح نباشد قاضی با ما چه کند گفت آنچه حد شرع باشد بر ما براند شیخ گفت اگر قاضی خود بینی چگونه بود گفت حجت استوار تر باشد اما اینجا درین شب کدام گواهی قاضی باشد که میسند گفت اول دو فرشته که کاتبان عمل تواند و دوازده آن من که بسیند و گواه شوند و خداوند تعالی از حال بندگان آگاه است می بیند و میداند هیچ دانی که در قیامت با ما چه کند آن ضعیفه چون این سخن بشنید نغمه بزود پشوش شد چون پشوش باز آمد گفت ای شیخ مدتی عمر خود در خراب روزگاری بسر برده ام و ازین معنی غافل بودم اگر توبه کنم نیز بر دیشخ گفت ای ضعیفه حق تعالی قبول کننده توبه بندگان است و عفو کننده سیات ایشان است توبه تعالی هو الذی یقبل التوبه عن عباده ویعفو عن السیات توبه از همه گناهایان مقبول است آن ضعیفه توبه کرد و از دوستان حج گشت الهی ماسکینان

را از هر چه نماید و نشاید نگاه دار بفضلك و كرمك

فصل ششم در وعید لواطه و عقوبت لوطیان

روی ابو هریره رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ملعون ملعون ملعون من عمل عمل قوم لوط و ملعون من جمع بين امرأة و امها و ملعون من عاق و والديه و ملعون من ذبح و ملعون من اتى بهيمة و ملعون من سرق من نجوم الارض و ملعون من قول خبير و اليه پاری حدیث ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود ملعونست ملعونست ملعونست کیسه که عمل قوم لوط کند و ملعونست کیسه که جمع کند میان زن خود و مادر وی یعنی در وطنی چه در نجاح و چه بملکت یمن و چه در زنا و ملعونست کیسه که عاق و نافرمان شود و در پدر و مادر خود و ملعونست کیسه که ذبح کند حیوانی را بنام غیر خداوند و ملعونست کیسه که جمع شود با چهار پای و ملعونست کیسه که از زمین غیر گیرد و بناحق یعنی از زمین همسایه بزمن خود در آرد بی رضای وی یا تغییر کند نشانه را که میان آن زمین است و ملعون است کیسه که از نسب خود رنگ دار و حکایت سلیمان پنیامه علیه السلام از امالیس پرسید که از طاعتها که از خداوند دوست تر و نزدیک تر و دشمن تر و از معصیتها که از خداوند دشمن تر و نزدیک تر و دوست تر شیطان گفت یا بنی انشد نماز نزد خداوند از همه طاعتها دوست تر و نزدیک تر و دشمن تر و لواطه نزد خداوند از همه گناهایان دشمن تر و نزدیک تر و دوست تر و جاهل که لواط کند دیوان از آنجا بگریزند که سباد آتش آید و ایشان بسوزند و تر عیب الصلوة می آرد چون زنی از خانه بیرون آید چهار دیو او را در نظر ناخرمان می آرایند و اگر امر وی بیرون آید بنفخند و دیو او را بیاریند پیش خطر وی زیاد است زیرا که

هم مردان و هم عورتان را در وی نظرست حکایت نقلست که عبد الله مسعود رضی الله عنه بر در حجره خود ایستاده بود ناگاه
 امر وی میگذاشت عبد الله حجره در آمد و در سبیت و فریاد میکرد که این فتنه بگذشت تا چون گفتند که بگذشت از حجره بیرون آمد و
 و این حدیث روایت کرد قال النبی علیه السلام القوا ببناء الملوک فان فیهم شهوة کثیفة النساء یعنی سپهر سیز بد
 از پسران ملکان بدرستی که در ایشان شهوتست همچون شهوت زنان و در حدیث دیگر فرمود قال النبی علیه السلام
 من مکن من دبره ثلاثا طایعا غیر مکره و دنا لله شهوة کثیفة النساء یعنی مفعول فعل لواط که سه مرتبگی
 کند در آن فعل خبیث بطوع و عنایت خود از غیر اگر اه میراث دهند او را شهوتی همچون شهوت زنان که دیگر صبر نتوان کرد
 از آن اما قصه قوم لوط که اصل این کار ایشان را از کجا خواست باخبار آمده است که البلیس بر صورت پیری نبرد یک قوم
 لوط آمد و تا یک سال در میان ایشان عبادت مشغول بود که یک چشم بر هم زدند از عبادت خالی نبود تا همه بروی جمع
 شدند و گفتند این فرشته است والا آدمی این عبادت نتوان کرد از وی درخواست کردند که از برای ما و عطا گوی گفت بگویم
 و مجلس گفتن آغاز کرد و آشنای آن گفت اگر کسی از زن خود جدا ماند و او را مجامعت آرزو کند اگر با مردی دیگر و یا با ستور جمع
 شود شاید و گفت این سنت مشرک است و ایشان مردمان بودند که پیوسته بیازرگانی میرفتند و بسالی نمی آمدند این سخن
 ایشان را عظیم خوش آمد و این را حرم ساختند تا کار بجائی رسید که دیگر زنان را التفات نکردندی البلیس ناگاه ناپدید شد
 گفتند دیدید که فرشته بود یا ولی از اولیا که ناگاه ناپدید شدند بعد از یک سال با از آن بزرگیک ایشان بر صورت گنده پیری و
 همچنان تا یک سال عبادت مشغول شده همه زنان بروی جمع شدند و زنان را نیز مجلس عظیم نهاد و طاعت آموختن گرفت
 تا زنان پیش وی گله آغاز کردند که مردان با نامی خفتند و با ما جمع نمی شوند و ما را مجامعت آرزو میکنند گفت شما نیز بایک دیگر
 فرزند از آن زنان بایک دیگر مشغول شدند چنان شد که نسل ایشان منقطع خواست شد خداوند تعالی لوط پنیامبر را علیه السلام
 بدیشان فرستاد و هر چند زجر و نوبی ایشان را از آن کا خبیثت باز داشت باز نایستادند حق تعالی جبرئیل را علیه السلام
 با گروهی از فرشتگان بسلام ایشان فرستاد و ایشان دوازده فرشته بودند که با جبرئیل آمده بودند همه بر صورت غلامان آمدند
 لوط ایشان را شناخت گفتند جهان تویم لوط علیه السلام تبر سید که مبادا قوم خبردار شود ناگاه قوم خبر یافتند جمله می آمدند لوط
 جبرئیل را بان فرشتگان در خانه پنهان کرد و خود بر در خانه بایستاد آخر در لقمه بشکستند و درآمدند جبرئیل پری بروی ایشان باز
 نهاد همه را کوگردانید ایشان لوط را گفتند تو جادویان آوری و در خانه کردی تا با ما میان این کردند ما نیز مکافات این کنیم لوط
 تبر سید از برای ایشان بگم آنکه گفته اند تبرس از آنکه از خدا ترسد فرشتگان گفتند ای لوط ما فرشتگان خدای تویم قوله تعالی
 یا لوط ناسدلسل سبک گفتند ای لوط ما فرستادگان پروردگار تویم لن یصلوا الیک هرگز نرسند ایشان تو یعنی دل
 مشغول مدار از بدی ایشان که ایشان بد تو نتوانند رسانید جبرئیل گفت فاسی با هلك بقطع من اللیل بشب برابر
 خود را چون بعضی از شب گذشته باشد و لایلتفت منکم احد الا مثلک و باز پرس ما یستاد شما هیچکس مگر زن تو
 و اغله انه مصیدها ما اصبا هم بدرستی که رسیدنی است بوی آنچه سید فی هت بر ایشان از هلاک و عذاب آن موعدهم
 الصبح بدرستی که وعده گاه ایشان صبح است یعنی آن وقت فرماست هلاک ایشان جبرئیل لوط را گفت البلیت خویش را

و ستوران و هر چه داری همه را جمع کن ناشاملا بضع برم یک شهر بود از آن شهرهای لوط و ابل آن نیز همه کافر بودند و لیکن لوط
 نمیکردند خدای تعالی ایشان را هلاک نکرد لوط گفت دروازه بسته است چون کم جبرئیل گفت تو هر چه داری فراهم آر همه را
 فراهم آور و جبرئیل آنرا بر پر خود گرفت از شهر بیرون برد همی رفتند و لوط باز پس می نگریست و میگفت مبادا که از پس بیایند جبرئیل
 گفت ولایلتفتت منکم احد باز پس منگرد از شما هیچکس که چون من ایشانرا هلاک کنم شما طاقت دیدن عذاب ندارید بر ساعت
 جبرئیل را گفت اللیس الصبیح بقریب انه صبح نزدیک است فلما جاء امرنا پس آن هنگام که سیداد فرمان مابعداب ایشان
 جعلنا علیها ما سافلها کردیم بر آن لازیرکن و آن چنان بود که چون لوط و ابل وی بصحر رسیدند جبرئیل برگشت و پرفرو برد و
 آن هر چهار شهر را بر کند و برگرفت یعنی سلام داد و داد و ما صوبوایم و غامورا و بیر و تا نزدیک آسمان چنانکه اهل آسمان آواز خروس و
 سگ ایشان بشنیدند آنگاه او را در گردانید و زیر و زبر گردانید و باب سینه برود و اطهر تا علیها حجارة من سخیل و سنگ
 بارانیدیم ماکه خداوندیم بر اهل آن شهرها سنگها از سنگ و گل یعنی سخی چون سنگ و بگرانی چون گل و گفته اند من یجعیل اس
 من السماء الدنیا یعنی از آسمان دنیا و گفته اند یجعیل از سخل است و برین تقدیر یجعیل نوشته بود یعنی نامه های ایشانرا بدان
 بنشته بود و گفته اند که یجعیل از سخل است و سخل ثوبت بود یعنی بخت بنام هر یک سنگ فرستادیم منضود بر هم نشاند یعنی بیایه
 و پیوسته مسومه عند دیک نشان کرده نزد خدای تو و گفته اند از پس بیکدیگر فرکرده و ماهی من الظالمین بیعید و نبود
 آن سنگها از آن ستمگاران دور یعنی برایشان فرود آمد و هیچ خطا نکرد و از برای این است که لوطی را از بلندترین جایگاه میندازند
 موافقت کلام حق را که شهرت نهایی لوط را از نزدیک آسمان مگوسار کردند و دیگر آنست که حد لوط همان حد زناست و بعضی
 گفته اند لوطی را در پای دیواری بنشانند و دیوار را بر زبروی افکنند و بعضی گفته اند در گنده ترین موضعی باز دارند تا در آنجا بمبیرد
 قول ابو بکر صدیق رضی الله عنه آنست که لوطی را بکشند بعد از آن بسوزند با تش و بعضی گفته اند نعلین برای امام دارد و بعضی
 ازین عفتو تها هر یک که فرماید جایز باشد اما معمول قول اول است که از بلندتر جای می اندازند پس از غفل دور می نماید که بنده نمون
 مرتکب فعلی شود که سبب آن سستی این همه عفتو تها گردد در دنیا و در آخرت بعد از آنکه در ماند الهی همه را ازین فصل از سایر

افعال خبیثه در امان دار و از رسوائی دنیا و آخرت نگاهدار

فصل هفتم در بیان ربوا و عید ربوا و خواران

بدانکه ربوا لغت مرزباده را گویند در شرع ربوا زیادت بر اصل مال از غیر بیع و کسی از ربوا بر سپر تو افتد که در علم بیع و شرا
 بدانند در فتاوی ظمیری می آرد که عبدالله مسعود رضی الله عنه گفت هر کس علم بیع و شرا نداند ربوا خواهد خورد اگر خود بد و اگر سنی
 در مشکوٰه مصابیح می آرد روایت عبدالله بن خزله عسیل الملک که از رسول علیه السلام که فرمود در هر دو جایا کله الرجل
 وهو لیعلم انشد من سننه و ثلثین زنا یعنی یک درم ربوا که بخورد درم و بداند که ربواست از روی وبال سخت تر باشد
 از سی و شش زنا و بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده است از رسول علیه السلام که فرمود الو بوا سبعون حوبا ایسرها
 کوفج الرجل با مد یعنی در ربوا هفتاد ذره است که کمترین دی همچون زنا که دست با ما در خود و نیز روایت ابو هریره آمده است

روغن است یا معلوم نیست این ربو بود مغز جوز بر روغن جوز همچنین زغیر بار و عنق همچنین انگور با عصیر همچنین ربو بود گو سفند
 با ششم فروختن همچنین درخت خرما با خرما زهرین با کشت و گندم رسیده با گندم نارسیده همچنین کینک با پیرانه زهرین همچنین
 لگام و اسطام و میان بند و شمشیر و کار و باندهای زهرین و نقره گین همچنین رنج با پوست برنج با پوست و فروختن ربو
 بود فروختن چیزی بده دینار و بخرنده سپردن و باز خریدن بنه دینار پیش از قبضن بها نزد علمای مارحهم الله ربو بود فروختن
 چیزی تا حال دو ماهه باز اتفاق کردند که پیش از حالی بدهد بدانکه چیزی کم کند ربو بود و در اتفاق کردند که یک جوال گندم این
 و یک جوال گندم آن آب بخند آرد و گندم آرد و قسمت کنند ربو بود اگر گفتند آرد تو و آرد من بیایم یک و نان نیم و نان قسمت کنیم
 ربو بود و مغز جوز با کج با کجده همچنین در روغن قسمت کردن ربو بود ماده کا و قسمت میان دو تن اتفاق کردند که شیر
 وی یک روز این ربو بود و یک روز آن را برود ربو بود و کا و وام سید هد کسی را که امروز کار دار و تا یک روز کا و خویش او را بد
 تا وی بکار دار و یا خرمی و پدر شستن لا و یا بار بردن را تا نیز خر خویش را با وی دهد یک روز یا خانه خود با شیدن را تا وی تیر
 خانه خویش دیر او بد با شیدن را یا زین سید پدر مکار شستن را تا وی تیر زمین خویش ویر او بد مکار شستن را یا امروز این مرد کار وی
 میکند تا آن مرد نیز یک روز کار وی کند یا زین یک روز دوک میرسد تا آن زن یک روز دوک وی رسید این همه ربو بود
 یا خانه کرد و راهی و شرط کرد که در وی نشیند یا زین کرد و شرط کرد که در وی تخم بکار دو یا خرمی کرد و شرط کرد که
 بر نشیند و اعیان دیگر هم برین قیاس این همه ربو بود مالی و ام داد و در وی هر سعفت است بدانکه ویرا چیزی فروخت که است
 یا از آن کس غله گرفت از آن تریا که پور را سیم یا خروار بار و ام داد و ملک خویش بکد بوری و او حصه بیشتر یا کد بوری و هقان را
 و ام داد و ملک وی بکد بوری گرفت حصه کمترین این همه ربو بود و ام داد را کار فرمودن را یا گان و پذیرفتن هدیه وی و خوردن
 دعوت وی این همه ربو بود چه کسی را بی بصارت یعنی بنا دانی چیزی فروختن گران تر از وی چیزی خریدن ارزان تر ربو
 بود و عیب پوشیده داشتن در آنچه فروشی و پنهان کردن در آنچه خرمی ربو بود و حکایت نقل است که مردی نزد امام
 اعظم رح آمد و گفت میخواهم عبادت و طاعت مشغول شوم از برای من رساله بنویس امام از برای وی رساله در بیع و شرا
 نوشت آن مرد گفت اینکه بوشی کسی را در کار است که در بازار بیع و شرا مشغول باشد کسی که در خلوت بطاعت و عبادت
 و ذکر مشغول و پیرایان چه حاجت است امام فرمود بچکس را از لغت و کهنه چاره نیست و تا طریق ویراند از خطر دار و که از نا وجه
 باشد در طاعت نقصان و مشبهت واقع شود و از وی مقبول نباشد و رنج وی ضایع شود و از مقصود محروم شود و
 بعد از آخرت در ماند و پیشانی سودار در که زحمت در ریاضت حبیده بود و ثواب و اجر طبع کرده بعد از آن و زجر گرفتار
 شده چنانکه حق تعالی میفرماید و هم میحسبون انما هم میحسبون صنعا و العیاذ بالله منه آلهی ما را از خوردن همه حرام

۲۸

در ربو نگاهدار و رزق حلال کرامت کن و توفیق طاعت ارزانی دار

فصل هشتم در غیبت و عیب غیبت کردن

بدانکه غیبت کردن گناهی بس عظیم است و از زنا شدت چنانکه این حدیث در تفسیر و بیطی آید برایت جبار و در

اربعین مسلمانان خود نیز آورده است امام نجم الدین عمر نسفی روایت جابر و ابوسعید خدری رضی الله عندهما از رسول علیه السلام که فرمود الغیبه اشده من الزنا قال ان الرجل یزنی فینوب فیغفر الله له وصاحب الغیبه لا یغفر الله له حتی یغفر له صاحبها ای برضی منه پاری حدیث جابر و ابوسعید روایت میکنند از رسول علیه السلام که فرمود غیبت کردن سخت ترست از زنا کردن جابر و ابوسعید گفتند یا رسول الله چگونه غیبت سخت ترست از زنا فرمود که مرد زنا کند پس توبه کند بیامرزد خداوند مر او را و غیبت کننده را بیامرزد تا آن هنگام که یاروی را رضی نشود یعنی آن کس که غیبت وی کرده بعضی از شارحان حدیث گفته اند که غیبت از زنا از آن روی سخت ترست که زنا چیز نیست برضای آن کس و غیبت چیز نیست برضای آن کس و بعضی گفته اند غیبت از زنا سخت تر است برای آنست که روزها باید که تاسی بزنا داراقتند و زنا از همه کس نیز نمی آید اما غیبت چیز نیست که هر روز بکرات واقع می شود و از بیشتر مردم در وجودی آید لاجرم در حدیث دیگر آمده است از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود یک غیبت برابرست با سی و شش زنا یعنی از روی وبال و حق تعالی در کلام مجید خود از غیبت منع کرده و فرموده ولا یغتب بعضکم بعضا یعنی غیبت نکنید بعضی از شما بعضی را که غیبت کردن برابرست با گوشت مرده خوردن چنانکه فرمود ایجاب احد کفران یا کل لحم اخیه میتا او دوست میدارد یکی از شما این را که بخورد گوشت برادر مرده خود را در تفسیر و سبیطی آرد از زجاج که گفت تاویل آیت آنست که یاد کردن توبیدی کسی را که حاضر نباشد پیش تو بمنزله خوردن گوشت اوست در حالی که وی مرده باشد تجاهد گوید آن هنگام که این آیت فرود آمد که ایجاب احد کفران یا کل لحم اخیه میتا پس گفتند لا فرمان آمد فکر بنموه یعنی همچنانکه مرده بیدارید گوشت مرده خوردن پس اجتناب نمایند از یاد کردن بیدی کسی را که غایب باشد و در مثل گویند مر غیبت کننده را که گوشت مردمان بخورد و کاپیت در تفسیر و سبیطی آرد که عمرو بن العاص بر استر مرده بگذشت یاران خود را گفت اگر یکی از شما ازین استر مرده کند یدیه بخورد چندانکه شکم وی پر شود بهتر بود مر او را از آنکه گوشت برادر مسلمان خورد و یعنی غیبت کند و القول الله تبر سید از خداوند غیبت نکنید ان الله تو اسب بدرستی که خداوند توبه و پند برنده است رحیم بخشنایند است بر آنکه او را غیبت کرده باشد در اذکار نواوی می آرد که رسول خدا علیه السلام فرمود که هر آدمی محل هشت هزار عیب می تواند بود چون حال چنین باشد چه جای آن بود که بعیب دیگران مشغول شوی مثلثومی کن غیبت اگر عقلت تمام است نه که گفتار تو در غیبت حرام است نه اگر عیب تو گردد بر تو ظاهر بعیب کس کجا پروازی آخره در زوا المقون می آرد که غیبت بر چهار نوعست یکی کفرست و یکی نفاق و یکی معصیت و یکی مباح اما آن نوع که کفرست آنست که کسی مسلمان را غیبت کند و دیگری او را منع کرد گوید راست میگویم چنین است که من میگویم حرام را حلال داشت و این را معصیت ندید کفر بود اما آن نوعی که نفاق است آنست که مسلمان را غیبت کند و گوید نام نمی برم تا غیبت نشود و مشغولندگان میدانند که اگر میگویند غیبت میکنند و از پارسائی میفرودند و این نفاقست اما آن نوعی که معصیتست آنست که صریح در کسی غیبت کند و نام می برد و میداند که حرامست این معصیت بود اما آن نوعی که مباحست آنست که کسی را بفسق حضرت کند او معتدع بود و عرض وی آن بود که مردمان از وی حدیث کنند و در ادم نیفتند آن مباح بود که رسول علیه السلام فرموده است لیس لفاسق غیبه فاسق را غیبت نیست این حدیث

در تفسیر و سیط است و در حدیث دیگر فرمود اذکروا الفاجر بما فیہ لکیلا یختر الناس عند یعنی یاو کنید فاجر را بدان
 تجور که در نفس اوست تا مردمان از وی حذر کنند و تفسیر خجائین می آرد در سوره المطففین از حمدون قضا رحمه الله که گفت ویل من
 یبصر عیوب اخیه و یعی عن عیوبه فان ذلک التطفیف یعنی وای مرآن را که عیب برادر مسلمان خود را بیند و بدان مشغول
 شود و عیب خود را زبیند و از آن مداخل باشد بدینیکه تطفیف و کم بپردن آن بود حکایت خالد بن ربیع گوید وقتی با یاران خود
 در مسجد جامع بودیم مسلمانان را غیبت کردند و من منع نکردم آن شب در خواب دیدم که مرد سیاه با همیت در آمد و پاره گوشت خوک
 کند و بر طبقی نهاده می آورد و در پیش من بنهاد و بانگ بر سر زد که بخورم من مسلمانم و مسلمان گوشت خوک نخورد گفت گوشت
 مسلمان را می توانی خورد و آن هزار بار ازین حرام ترست از آن گوشت برید و در دهان من نهاد دیدار شد من آن گوشت در دهان
 من بود و بوی گنده آن تا چهل روز از دهان من می آمد و همین حکایت را در تفسیر و سیط می آرد اما از یزیدی رقاش گزار مردی روایت
 کرده و گفت والله که هر خبر داد که تا یک ماه بوی بدان از دهان من می آمد حکایت از سفیان ثوری طیب الله روحه سوال کردند
 ازین حدیث که رسول علیه السلام فرموده است که خداوند تعالی دشمن دارد اهل خانه را که گوشت بسیار خورند گفت ناهل غیبت
 را گفته است که گوشت مسلمان نخورند تا آنکه بنجم المین عمر نسفی رح در از زمین خود می آرد روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول
 صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس یک غیبت کند حق تعالی او را بده چیز عقوبت کند اول از جهش دور کند و دوم از ملائکه محو
 کند سیم طاعتش چهارم منتهو کند یعنی ناچیز گرداند چهارم روان رسول از وی بیازارد پنجم خداوند تعالی بر وی بخشش شود ششم بوقت
 جان دادن او را باژگون برگیرد هفتم عذاب گور بر وی سخت گرداند هشتم بوقت مردن اعمال او را مفلس گرداند نهم بدو رخ نزدیک گردد
 دهم از بهشت دور گردد و در کتب حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود در شب معراج دوزخ را بمن نمودند و سه دیدم که
 گوشت های ایشان را پاره پاره میکرد و در دهان ایشان می نهادند که بخورید این گوشت های گنده را گفتم اینها کیانند مالک گفت
 اینها عیبت کنندگانند و غیبت کننده دوست شیطان است در تفسیر سو ابادی و در کتب حدیث نیز می آرد که رسول علیه
 السلام فرمود آخر کسی که از دوزخ بیرون آید کسی باشد که از غیبت توبه کرده باشد و اول کسی که بدو رخ در آید کسی بود که از غیبت بی توبه
 مرده باشد حکایت یکی این سیرین را گفت مر اجمل کن که ترا غیبتی کرده ام گفت من حرام کرده خداوند را چگونه حلال کنم
 اشارت بدان معنی است که نخست بخدا بازگرد و توبه کن تا بجای من سود دارد و این وقتی است که غیبت بدان کس رسیده باشد
 اما اگر رسیده باشد اختیار فقید ابواللیث رح آنست که بدو رسانند و بخدا بازگردا میدست که حق تعالی از وی عفو کند و تفسیر سیط
 می آرد روایت سعید الساعدی از رسول علیه السلام که فرمود اذ اغتاب احدکم اخاه من خلقه فلیستغفر له
 فان ذلک کفارة له یعنی چون غیبت کنی یکی از شهادت خود را پس وی پس گوازش خواه از برای وی بدرستی که کفارت
 آن غیبت آمرزش خواستن است از برای وی یعنی گوید اللهم اغفر لهن غیبتهن لیس زبان ما را از غیبت گناه بار و خصمان

ما را از ما راضی گردان

فصل نهم در سوگند دروغ و گواهی بدوغم و قول دروغی کردن مسلمانان

بدانکه در سوگند دروغ ده و عیدت پنج درین آیت قوله تعالی ان الذین یبشرون بجهنم انما هم عن قلیلا الا یر
فرمود که ایشان را در آخرت پنج بهره خیر باشد که اولنک لایحلاق لهم فی الاخرة و خداوند ایشانرا خیر لطف نکند
ولا یکلمهم الله و نظر رحمت بسوی ایشان نکند و لاینظر الیهم یوم القیمة و ایشان را یک دستوده نگرداند و لایزکیهم
و هر ایشان را بود عذاب دردناک که و لهم عذاب الیم اما پنج دیگری است که برکت از مال ایشان بردارد و ویم برکت از
عمر ایشان بردستیم آنگه خانان ایشان ویران کند چهارم عیش خوش بر و پنجم بجزاب درونخ گرفتار گرداند قال النبی علیه
السلام الیمین الفاجحة تدع الدیار بلا قع یعنی سوگند دروغ سرا با خالی کند از اهل وی یعنی کسی که سوگند دروغ یاد کند
یا بمرگ صوری گرفتار آید یا بمرگ معنوی مرگ صوری آنست که حق تعالی برکت از عمر وی بردارد و او را زود اجل فرستد بشومی
سوگند دروغ و مرگ معنوی آنست که حق تعالی لذت حیات را از وی بردارد و طاعتش صافی نیابد چنانکه شاعری گوید بقیه قطع

| | | | |
|---------------------------|---------------------------|--------------------------|----------------------|
| هر که سوگند می خورد بدروغ | مسکیند خویش را بنا و اسنی | در حیاتش بعد از ان وی را | نیست ذوق حیات انسانے |
|---------------------------|---------------------------|--------------------------|----------------------|

اما گواهی بدروغ شاه مفسران عبد الله بن عباس و ابوهریره رضی الله عنهم روایت میکنند از رسول علیه السلام که فرمود
در خطبه الودع که هر کس گواهی بدروغ دهد بر مسلمانان بر روز قیامت او را بزبان او ویا ویزند بعد از ان او را با منافقان سوگ
درک اسفل بنزد درونخ و هر که از گواهی باز گردد و یا پنهان کند خدای تعالی بقیامت بفرماید تا گوشتهای اندام وی را
پاره پاره بر میدارند و او را بر میخوارند بر سر خلائق در درونخ آرنندش و او زبان خویش میخورد پاره پاره میکند و تذکره اولیایم آرد
که امام حسن بصری رح از ظالمان که بچینه بود بر صومعه حبیب عجمی رسید حبیب ایستاده بود امام حسن در صومعه و س
در آمد گفت ای حبیب اگر از تو پرسند نشان ندی همین که بر سیدند بر سیدند که حسن کجا شد گفت در صومعه من است ایشان
در آمدند و گفتند در صومعه تو نیست گفت اگر از من می پرسید او حالی در صومعه من اگر شما نیاید من چکنم باز در آمدند و طلب
کردند نیافتند بیرون آمدند و گفتند شما سالوسان همه مکر و تزویر میکنید و برقتند امام حسن بیرون آمد و گفت ای حبیب این چه بود
که تو کردی که مرا نشان دادی گفت ای استاد برکت راست گفتن من ترا و مرا خلاص داد و اگر دروغ گفته هر دو گرفتار آمدی
تا بدانی که دروغ گفتن عاقبت بد دارد و راست گفتن عاقبت نیکو آید دل و زبان ما را باید بگیر راست در او هم را صدق و
اخلاص در دین کرامت فرمای اما آفت سخنگی کردن بدانکه حق تعالی در کلام مجید خود از سخوت منع کرده و فرموده که یا ایها

الذین امنوا لا یسخر قوم من قوم الا یرضون آیه آنست که ای مردان و عورتان ایمان دار سخنگی نکنید و خندستانی مسازید
بعضی از بعضی متقاتل میگویند یعنی بهتر نکنند مردی بر پادشاه و مثل آنکه گوید تو دردی لمیشتی و لیم الحسنى و مانند آنکه شاید حال او
بتردیک خداوند بهتر باشد و او نمیداند که عسی ان یکنونوا خیرا منهم و طعن نکنید و عیب برادران خود مجوئید که ایشان بچون
نفسهای شما اند که ولا تلذوا النفسکم و لقب بد نهید و لا تتابزوا باللقاب یعنی مسلمان را فاسق و منافق و جهود و
ترسا گوئید و عطا میگویند یعنی مسلمانان را خرد و خوک و سگ گوئید بلسن الاسم الفسوق بعد الایمان که بدست نام
فسوق بعد از ایمان یعنی این لقبهای بدست بعد از ان که کسی مسلمان سفده است و من له ریب فاو لئانک هم الظالمون
و هر کس تو بپندازد لقب بد نهادن او از جمله ظالمان باشد و این عبارت ترجمه تفسیر و سیط است در بوال علیه السلام مسلمان قدر

راضی الله عنه گفت ولا یتخرف باحد من الناس یعنی مسخرگے کن با هیچکس از مردمان آما بدانکه مزاج دیگرست و مسخرگے دیگر مزاج آن بود که سخنی گوید که کسی از آن نزد بگذرند مزاجی بخاطر بار سرد و مسخرگی عکس این بود و آن مذموم ذمینی است در حدیثی آمده است بروایت ابوسلمه از پد خوار رسول علیه السلام که سپاهی بنفرو می فرستاد یا ران را تخریص کرد و بر او ان صدقات و ساختن کار سپاه عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه چهار هزار درم داشت دو هزار درم می آورد و دو هزار از برای خود بگذاشت و گفت یارسول الله دو هزار درم می آورد و دو هزار کسان خود را بگذاشتم رسول علیه السلام او را دعا کرد و گفت حق تعالی برکت دهد در آنچه وادی دور آنچه ماندی مردمی از انصار بیامد و گویند عاصم بود و گویند ابوعبید بود و گویند قاعد بن سهل بود یک صاع خرما آورد و گفت یارسول الله همه شب رس کشیده ام بدو صاع خرما یعنی آب کشیده ام بدو دو صاع خرما بخور من دادند یک صاع اهل خانه را مانند یک صاع آورد و منافقان با یک دیگر گفتند این عوف آنچه داد بر یاد او این دیگر با وی جزا آورده اند خدا و رسول خدا انصاع خرما بی نیاز بود حق تعالی ایشان را رسوا کرد و آیت فرستاد قوله تعالی الذین یملكون المطوعین من

المؤمنین فی الصدقات والذین لا یجدون الا یجد هم فیستخرون منی ام یستخرون الله منی ام ولهم عذاب الیم یعنی آن کسانی که عیب میکنند صدقه دهندگان را و بریاء و وصف میکنند و بر درویشان بر صدقه اندک مسخرگی میکنند و فسوس میدارند جزای فسوس ایشان بدیشان رسام و عقوبت کنم ایشان را عذاب دردناک پس از مسخرگی دست بیاید داشت

که در وی آفت بسیارست الهی بجزایران دار که رضای تو در است

فصل در نماهی کردن یعنی سخن چینی و آفت آن

بدانکه سخن چینی آن بود که کسی سخن شنود و جای دیگر حکایت کند که آن مسلمان را زیان دارد و سخن چینی کی ازان ده خصلت نکو پدیده است که حق تعالی دشمن رسول خود را بدان وصف کرده است قوله تعالی فلا تطع المکذبین مشاء بنجیمه در حدیث معاوضت که نام را روز قیامت بر صورت بوز نیز گردانند و خداوند تعالی زن ابولهب را بشکر و کفر و سخن چینی نکو بیشتر گردانید قوله تعالی وامراته حماله المحطوبه بیشتر از آنکه نفسیه این بنهرم کشی را سخن چینی نفسیه کرده اند و گفته اند چنانکه بنهرم کشی سبب آتش افروختن است سخن چینی سبب فتنه ایچختن است و آتش فتنه را اشتغال دادن حق تعالی جزا داد که این سخن چینی سلسله در گردن خواهد بود یعنی در روزی که فی جیدها حبل من مسد قول دیگر آنست که زن ابولهب بر پشت خود خا کشیدی و شب بر راه گذر مسجد رسول علیه السلام انداختی تا در پایهای صحابه رفتی که درویشان صحابه بیشتر پای برهنه بودند یکبار آن پشته خار برگشت و در گردن آن خنثیه افتاد و خسته شد و پایهای وی در هوا شد و عورت وی برهنه گشت که شب جامه نداشت و بیشتر اعراب بی شلوار باشند تا بدین رسوائی جان بداد و حکایت یکے تبریک بزرگی در آمد و از یکی سخن چینی کرد که فلان ترا بچنین سخن گفت شیخ گفت ای فلان دیدم که این زمان که آمدی سر خجالت کردی اول دوست ما را در دل ما خواستی که دشمنی کنی و دوم دل آسوده ما را مشغول کردی سیم آنکه تو تر دمن مرد عدل بودی با کنون خود را ستم کردی نبر دمن که دروغ میگوئی یا راست حکایت عمر دین دینار گفت در مدینه خواهری کی وفات یافت آن کس گفت خواهرم

را دفن کردند و از سر خاک باز گشتیم من انگشته ترین قیمتی داشتم گم گشتم و بیشتر گمان من این بود که در جلد نماند سرگور بازگردم خوشتر
 جلد برداشتم زبانه آتش بر رویم زد نگاه کردم همه جلد را بر آتش دیدم خشت را بجای باز نهادم و سرگور محکم کردم و گریان بجانه اندم
 از مادر خود سوال کردم که خواهرم چه خصلت داشت گفت و خصلت بد داشت یکی آنکه در نماز کامل بود و دوم آنکه سخن
 چینی میکرد پس معلوم شد که این دو خصلت سبب عذاب گورست در آن عین امام نجم الدین عمر نسفی می آرد با سخن چین که کار باید
 کرد و شش عدل و چهار فضل آن شش که عدل است اول قولش میزد بر که او فاسق است و قول فاسق ناپذیر فتنی بود و دوم از آن
 کارش باز دار که آن منکر است و از منکر باز داشتنی بود و سیم دشمن گیری که عاصی است و عاصی دشمن گرفتاری بود و چهارم بر
 مسلمان گمان بر مبر که بر مسلمان گمان بدان بر دنی بود پنجم از حقیقت آن تجسس کن که گناه است و از گناه تجسس ناکردنی
 بود ششم آن سخن را با دیگری مگوی که این برده در دین بود و برده مسلمان نادر دینی بود چهارم دیگر درین حکایت حکایت
 امام حسن بصری را رحمه الله علی چنین گفت که فلان تزا بد گفت حسن گفت تو ادرالجا دیدی گفت در خانه وی گفت آنجا
 چه میکردی گفت آنجا همان بودم گفت در جهانی چه خوردی گفت فلان و فلان گفت ای نابوآن مرد چنین طعام در شکم
 گنجید و این یک سخن فی اگر تو راست میگوئی مرا با وی چهار کار است بزبان از وی گله کنم و بدل بروی کینه گیرم و بدینا با وی
 مکافات نکنم و بیعتی است بروی خصوصت نکنم بلکه بی وی در بهشت در نیایم خیرای فاسق آنچه آوردی باز بر که آورده برنده باشد
 در صحیح می آید بر روایت شاه معسران عبداللہ عباس رضی الله عنه که رسول خدا علیه السلام بدو گور بگذشت پس گفت
 بدرستی که صاحب این دو گور در عذاب اند و عذاب کرده نشدند و در امر بزرگی اما یکی از ایشان بود که جامه خود را از بول نگاه
 نمیداشت و بروی پاک نمیداشت و اما دیگری سخن چینی میکرد و بعد از آن رسول علیه السلام برگ خرمالو گرفت و بدو نیم کرد و در هر
 گوری یکی فرو برد و گفت شاید که تخفیف کنند از ایشان عذاب را اما دمی که این برگ خرمالو خشک نشده باشد در شرح است
 می آرد که یعنی عذاب کرده نشدند و امری که بزرگ و دشوار بود یعنی دشوار نیست احتراز کردن از بول و همچنین دشوار نیست
 ترک سخن چینی کردن و در حدیث دیگر فرموده پس هر یک از بول و جامه خود را از آن نگاهدارید که بیشتر عذاب گور از آن بود این بود
 بیان گناهایان که کثیر الوقوع است میان مردم از آنها بر خذر باید بود آلهی ماسکینان را ازین گناها و سایر معاصی نگاهدار و

توفیق توبه نصوح ارزانی دارم بنگ و کرک

باب چهارم در ترک اخلاق بد

بدانکه و خلق بدست که اصل و مادر همه اخلاق ذمیره است چنانکه حجه الاسلام غزالی رحمه الله در احیاء و کیمیا آورده است و آن
 که است و عجب و ریا و بخل و حسد و شره و غضب و شره طعام و شره وقایع یعنی جماع و حب مال و حب جاه از آن جمله دور
 باید بود و درین باب چهار فصل است

فصل اول در عجب کبر و ریا

بدانکه عجب خود را بزرگ دیدنت و آن در باطن مخفی باشد و کبر زرتگ نمودنت و ظواهر آن نتیج عجب میباشد و کبر از عجب تولد میکند چنانکه در انیس العارفین میگوید معشومی یک صفت عجب آمدن آماره را به موجب عزت مردم بخاره را به عجب چه بود آنکه نفس شوم کیده خویشتن فایق نهد بر عسر و زیدید و ایم اندر خویشتن دارد نظر بزان سبب باشد ز عالم بحیرت بزرین صفت آید کبر در وجود و به چنان که از نش سوزنده دود و عجب در باطن بود مخفی و زان که بظواهر میکند بر مردمان پیش اگر خواهی بشکر عجب را منزه گردانی چهار چیز نگاهدار اول آنکه هر طاعت که از تو در وجود آید بوی تو نیست خداوند دانی تا بشکر مشغول شوی و دوم آنکه در نعمتهای خداوند نظر میکنی که در حق تو مترادف است تا عمل تو در مقابل آن اندک نماید سیم از درستی که اگر نپذیرد چکنی چهارم در گذشته نظر کن که سیات زیاد است یا حسانت چون این اندیشها کنی بشکر عجب منزه گرد و الا خطر هلاکت باشد چنانکه رسول علیه السلام فرموده است ثلاث منجیات وثلاث مهلكات فاما المنجیات فاسباغ الوضوء فی السبرات وکثرا لخطی فی الجماعات و انتظام الصلوة بعد الصلوة و اما المهلكات فشتم مطاع وهوی متبج و احجاب المرء بنفسه یعنی سه چیز هاننده است و سه چیز هلاک کننده است یعنی سه چیز است که بجات و رستگاری بنده در است و سه چیز است که هلاک و گرفتاری از است اما آن سه چیز که موجب بجات و درجات است تمام گردانیدن وضو است در سر و مکاره و بسیار قدم زدن در راه مسجد از برای نمازهای بیجا عت و انتظار نماز بعد از نماز آن سه چیز که موجب مهلكات و درجات است غایت بخل است چنانکه بموجب امر شریع که فریضه زکوة و اعشار است عمل نتوان کرد و پس روی هوا گردان و موجب شدن مرد بنفس خود پس آنچه موجب هلاک باشد واجب بود از وی حذر کردن حکایت دهب بن منبه میگوید در کتب پیشین چنان خوانده ام که عابدی هشتاد سال خدای را عبادت کرد که در آن مدت یک گناه نکو در هر هفت یک بار روزه کشادی وقتی از خداوند تعالی حاجتی خواست حاجت وی قضا شد روی بیض کرد و گفت ای نفس خسیس ترا برین درگاه بسج قدری و آب روی نموده است و من چنان پذیرا شتم که ترا قدری بوده در حال فرشته میاید و گفت ای بنده خدای این یک ساعت که خود را نکو پیش کردی نبرد حق تعالی قاضی است از آن هشتاد سال عبادت که کردی پس معلوم شد که برین درگاه شکستی و نیاز مندی را قدر تمام است چه جائی رعنائی و سودای خام است در شارق می آید بر او بیت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود در نیاید و در بهشت کسی که در دل وی مقدار یک ذره کبر بود مردی گفت یا رسول الله مرد دوست میدارد که جامه وی نیکی باشد و فعل وی نیکی باشد رسول علیه السلام فرمود ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطراء الحق و عظم الناس بدرستی که خداوند جمیل است دوست میدارد جمال را که گردن کشتی است با حق و خوار داشت با مردمان یعنی بنظر حقارت به بندگان حق نگر سبتن رباعی که آفتاب ملکی و کربسایه الله و در حاکم بن حصار ت کن نگاه به دل را باه صح صحاده گفته اند به آینه دل است که روشن شود باه و ابوالهاسم صوفی رح که اول کسی را که درین است صوفی گفتند وی بود یگویی که راه بسوزن کردن و از پای در آوردن آسان تر است کبر از دل بیرون کردن و قال النبی علیه السلام حاکیا عن الله تعالی انه قال الکبر یاه و دانی و العظمة اذاری فمن نازعنی فیها القیة النار و لا ابالی یعنی حضرت حق جل و علا فرمود که کبر یا عظمت دو صفت است از صفات من هر کس شکر کند جوید درین دو صفت با من

در آتش و دوزخ در اندازم و باک ندارم حکایت روزی مطرف بن عبداللہ الشیخ رحمہ اللہ نشسته بود وزیر حجاج از پہلو سے او بگذشت پیاده خرامان جامہ های مرتفع پوشیده چنانکه عادت جباران و گردن کشان بود میرفت شیخ را طاعت مانند بانگ بر روی زد که ای خواجه چنین مرد که خداوند تعالی چنین رفیق و چنین رزنده را دوست نمیدارد و قوله تعالی ان الله لا یحب کل مختال فخور وزیر خشناک شد گفت مگر منی شناسی که من کیستم که مرا چنین میگوئی و بانگ بر من مینرانی گفت من ترا نیکی می شناسم اما تو خود را نمی شناسی گفت مرا چگونه می شناسی گفت چنان می شناسم که در اول قطره قطعه نطفه بودی که همه کس را از وی کراهت آمدے و باخریکه جیفه خواہی شد و درین میانہ حال خدره این چنین کس را نگذرد کبریا صفت خداوند است که منزه است از صفات حدیث وزیر مرد عاقل بود درین سخن تامل کرد و گفت راست میگوئی تو بکردم که پیش بدین صفت فرمود در کتب حدیث می آید کہ رسول علیہ السلام فرمود سگ گروه خلق را بر من عرض کردند کہ نخست ایشان قدم در بر پشت نهند بعد از انبیا اول آنکہ در راه خدا شهادت یافته باشد دوم بنده بندگان کہ بندگی خالق باز نداشته باشد سیم در ویش قانع کہ بجهت طظان خود کسب کند و از کسی چیزی نخواهد و سہ گروه خلق اند کہ نخست ایشان قدم در دوزخ نهند اول حاکم ظالم دوم تو انگرے کہ زکوٰۃ و عشر مال خود نهد سیم در ویش شکر حق تعالی حبیب خود را تواضع فرمود کہ واخفض جناحک للمؤمنین و دیگری را

فصل دوم در مجمل و حسد

در صحیح مسلم می آید بروایت عبداللہ بن عمر از رسول علیہ السلام کہ فرمود اتقوا اللشم فان اللشم اهلك من كان قبلکم یعنی هر سینه یاز مجمل بدرستی که مجمل بالاک کرد کسانے را کہ پیش از شما بوده اند و در فایق میگوید اللشم هو الامساک للمفرط و اللشد الفاحش یعنی شیخ غایت مجمل است و امساک مفرط کہ منع حقوق مالی کند چنانکہ فریضه عشره در کوٰۃ نیز از زومہ او انکند در تفسیر معنی میگوید بد شیخ مجمل است باحرص و شرح در مصاد العبادی آرد کہ مجمل منع حقوق مالی است از زکوٰۃ و صدقه و مددخوان و صلدرحم و اجابت سایل و اکرام جار و انعام ضعیف و توسع نفقه برعیال و خدم و تقصد علما و صلحا و نفقه اغربا و صغفا و امثال آن پس از مجمل دور باید کہ او مملکت است چون مجمل از سر نانی برتر اند خاست در راه خدا از سر جان چگونه بر خیزد یکی از بزرگان میگوید معشومی تا بخیلی چون زنان بی بهره بود ایم از وصل خدایے بهره چون زود سنت بر نیاید نان دہی پی پای برست و چون مردان کی نهی بود در مصابح و مشارق می آرد کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ در دوزخ درختی است نام وے مجمل شاخهای وی در دنیا است هر کس دست در شاخهای از شاخهای وی زندان شاخ و پرا می کشد تا دوزخ درختی است کہ بیخ وی در بهشت است و شاخهای وی در دنیا است و نام وی سخاوت است هر کس دست در شاخهای وی زندان شاخ و پرا می کشد تا بهشت یعنی مجمل بشومی مجمل بدوزخ گرفتار آید و جو آن مرد بیک سخاوت شایسته بهشت و دبدار آید و در حدیث دیگر آمده است کہ مجمل بهشت در نیاید اگر چه عابد باشد و سخنی بدوزخ در نیاید اگر چه فاسق باشد و در کیمیای آید کہ یکی بن زکریا علیہا السلام از شیطان پرسید کہ دوست ترین کسی نزدیک تو کیست و دشمن ترین کیست گفت دوست ترین کسی نزدیک

من زان نخل است که ز محنت میبکشد و طاعت میکنند و با نخل اورا سوذ کنند و دشمن ترین کسی نزد من فاسق جو انحر دست که خوش
 بزید و میرکت سخاوت بهشت رود حکایت می آرد که عیش نخیل در دنیا همچون عیش در دین است و حساب وی در آخرت
 حساب تو انگران مسکین نخیل بیچاره که عیش وی در دنیا تنگ و بی مقدار و در آخرت حساب وی سخت تر و دشوار تر از نخیل است
 در لغات مشارق می آرد بر وایت ابو ذر غفاری رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود هرگز آفتاب طلوع نکند الا آنکه
 دو فرشته بر دو جانب وی بایستند و گویند خداوند آنقدر کفنده راز و دخلت فرستد و باز دارنده راز و دخلت فرستد یکی آن
 دعا کند و یکی این دعا کند حکایت در روزنه خلدی آرد که نخیل بود در شهر بغداد میگفت یکس را از احمد حلاوت دشمن تر ندیدم که نان
 بسیار بگردم میدهد بشی اول نجاب نمودند که مال تو همه روزی احمد حلاوت خواهد شد با بداد برخواست گفت این را حیل باید ساخت که مال
 من روزی وی نشود و عصائی بزرگ پیدا کرد و میان وی خالی کرد و یک نیمه زرهای خود در میان عصانها و دو سروی حکم کرد و در جود
 بغداد انداخت روزی احمد حلاوت در ذوق نشسته بود و از آب میگذشت عصای وی در آب افتاد درمی ملاحظ داد که عصای وی
 برآورد ملاحظ فرودت عصای نخیل بدست وی افتاد بر آورد و با احمد داد عصا را گران یافت بدان که هر عصا بگشا و وزر با برداشت
 نخیل خبر یافت گفت آه چکنم تا نیمه دیگر که مانده روزی نشود باقی زر با را در میان آرد کرد و نان چخت و بخا تقاه درویشان آورد
 و نطقه روان پدر و ایشان رسید همه را یک بار درودندان بگرفت از آنست که گفته اند از نخل درودندان خیزد و با سغی

| | | | |
|----------------------------|------------------------------|------------------------------|----------------------------|
| از مال نخیل رنج حرمان خیزد | هر جا که رسد نظیر افغان خیزد | دندان خود از مال نخیلان برکن | اگر نان نخیل درودندان خیزد |
|----------------------------|------------------------------|------------------------------|----------------------------|

درویشان قصبها با حمد میدادند تا دانههای ایشان بر میکنند تا نیمه زرهای دیگر میان نوع بودی رسید خبر به نخیل رسید بسیار و
 مبطون شد و هلاک شد این است سزای نخیل امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگویی بدیش مال النخیل بحادثا و ابوابت بشا زده
 مال نخیل را که بخاودت ایام از دستش برود با بوارث گذارد و قطع هر که مال هست و خوردن نیست از او از آن مال بهره
 که دارد و با بتاراج حادثات دهد و با بمیراث خواره بگذارد و اما آفت حسد در صحیحین می آید بر وایت ابو هریره رضی الله
 عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لا تحاسد و ابی بایک و یکر حسد کلیند و بدخواه یک و یکر مباحثید و در حدیث دیگر فرمود
 ثلاث قل ما یخوامن من الظن والحسد والطیرة سه چیز است که از وی کم خلاص یابند یعنی اکثر مردم بان مبتلا اند گمان بد
 آنرا بزبان پیدا کن که از آنچه در دلت گذشت حق تعالی ترا بان بگیرد و چون در کسی گمان بد بودی در پس آن مباحث و تحقیقت
 مپندار تا از معاینه نشود چون بنای حال سلمان بر صلاح است و چون ترا چیزی بفال آمد آنرا اعتقاد مکن که اعتقاد کردن
 کفر است و لیکن بحق تعالی بازگرد چون ترا چنان حال پیش آمد بگوی اللهم لا طبر الا طبرک و لا خیر الا خیرک و لا اله
 غیرک و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بگذر و آن کار مکن که در خاطر واری تا بهر کت این دعا ترا هیچ زیان ندارد
 و معنی حسد تا سفت نمودست علی الخیر عند الخیر و حسود را راحت نبود که در حدیث است که لا راحة للحسود و حکم گفته اند
 حسد و قی باطن است که هیچ طبیب آنرا علاج نتواند کرد و قطع سوال کردی از حکیم یونانی که دفع در حسد را بمن بگوی و سب
 جواب داد که هیچ آدمی نمیداند نه دوای در حسد خوبتر از زایل به اهل حکمت گفته اند سه بیماری است که همه اطباء از معالجه آن

عاجز اند عاشقی که دیوانه گیت و حسد که دق باطن است و جمل که نایب نیست مثنوی سه بود در پنجهای روحانی و حسد و عاشقی و نادانی و پیچ علت نبود همچو حسد بکه از او کا بهش روح است و حسد از اینجا است که شبلی یا غیر وی گفت است اللهم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا زیرا که حاسد در محسود کمال مشاهده نمیکند که خود را از آن محروم می بیند تلاجرم حسد در وی پیدای شود اصبر علی الحسد المحسود فان صبرک قاتل الذنوب و التاکل نفسها ان لم یجد ما تا کله و حسد نیکیا را میخورد و چنانکه آنش بنیم را میخورد و کما قال النبی علیه السلام ان الحسد یاکل الحسنات کما تا کله الذنوب المحطوب و در تفسیر معنی می آرد که یکی از حکما گفت المحسود لایسود و الحسد فی الجسد کالاسد و نیز در تفسیر معنی می آرد که بر بساط بارون الرشد نوشته بودند که الوزق مقسوم و الحرص محروم و البخیل مذموم و المحسود معنوم و تفسیر عیارک می آرد که اول گناه که در زمین کردند حسد بود که قابیل با بیل را حسد کرد و او را بکشت تا مرد و او در شد و اول گناه که در آسمان پدید آمد حسد بود که ابلیس با آدم حسد کرد و بدان سبب رانده شد و نیز در مارک میگوید در تفسیر سوره طه اگر از حسد چیزی بدتر بودی حکم این سوره بر آن بودی قول تعالی و من شر حاسدا اذا حسد قصه قابیل و هابیل در تفسیر می آرد که در تاج القصاص نیز مذکور است که چون آدم و حوا از بهشت بدینا افتادند و از جنس ایشان در دنیا کس نبود خود از آدم دو پست شکم فرزند آورد و بهر شکمی دو فرزند یکی پسر و یکی دختر تا چهار صد فرزند پیاورد و آدم علیه السلام در ابتدا مادینه این شکم را بر سر پستان شکم پدید آورد تا خواهر قابیل را نامزد بهابیل کرد و خواهر با بیل را نامزد به قابیل کرد قابیل گفت من خواهر خود را میخواهم و آن خواهر با بیل تربود آدم علیه السلام گفت قرعه زنی بقریان قربان هر کس قبول شود حق بطرف وی باشد و در آنوقت علامت قبول قربان آن بود که از آسمان آنش بی دو بیایدی بر مثال کوهی و آن قربان را بسوختی با بیل خداوند گو سفندان بود و گو سفندی بیارود که در رمه دی گو سفند از آن نیکوتر بود و آنش از هوا درآمد و گو سفند رانده برداشت و بهشت برد و آن گو سفند در بوستانهای بهشت چرا میگرد و همان گو سفند بود که فدیة اسماعیل شد و آنش بقریان قابیل افتاد انقاع نکرد بعضی گفته اند قربان قابیل نیز گو سفند بود و بعضی گفته اند دستم گندم بود چون قربان قابیل قبول نشد حسد روی پدید آمد مشغولی حسد برادر ارکشت و در خداوند عاصی شد و پدر را بیازرد و خواهر را برداشت و بگریخت و از درگاه حق رانده شد قول تعالی و اتل علیه نبال بغی آدم بالحق الایة تا بدانکه حسد چیزی شوم است الهی ما را از حسد نگاهدار و تو فریب نگیر از هیچ گمانان ارزانے دار

فصل سیم در شرح ثلاثه

یعنی شره غضب و شره طعام و شره جماع در صحیحین می آید روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود لیس الشد ید بالصرعة انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب یعنی سبیلانی بکشتی گرفتن نیست و مروت قوت آن نیست که کسی را ببیند از دبلکه مرد مردانگی است که در حال غضب خود را نگاه تواند داشت از خشم زندان نا جا نگاه که مرد در حال غضب در دست شیطان چنان اسیر است که گویی در زخم چو گان که خطر آن بود که او را در مصیبت بلکه در کفر اندازد و او را خبر نبود در صحیح بخاری می آرد روایت ابو هریره رضی الله عنه که مردی تبریک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله

(۱) شره بمعنی حرص و میل شدید است

او صیغی یعنی وصیت کن مرا که چون آن ذکر کنیم رستگاری یا بجز رسول علیه السلام فرمود لا تعصب و غضب مشو فرمود اذ قال
لا تعصب یعنی آن مرد بار با گفت یا رسول الله مرا وصیت کن رسول علیه السلام همین میفرمود که لا تعصب و در حدیث دیگر
فرمود من کظم غیظا و هو یقید دعی انقاذه ملائکه الله قلبه امانا و ایما نایعین هر کس فرزند خدای را و حال آنکه قادر باشد
بر راندن آن خشم خداوند تعالی اول و بار بر امن ایمان گرداند اما شتره طحاحم در صحیحین می آید بر روایت جابر و ابن عمر رضی الله عنهما
از رسول علیه السلام که المؤمن یا کل فی معی واحد و الکافر یا کل فی سبعة امعاء یعنی مؤمن در یک روده و کافر طحاحم بخورد
و کافر در هفت روده و در فایق می آرد که سبب درود این حدیث آن بود که مرد اکول را پیش رسول علیه السلام یاد کردند و صفت
اکل وی کردند و او کافر بود چون مسلمان شد اهل دی اندکی شد آنگاه رسول علیه السلام این حدیث فرمود و بعضی از شرح میگویی
رسول علیه السلام این حدیث بسبب تشبیل فرمود یعنی مؤمن راضی است بانندی از دنیا بی و کافر حرص است بر کثرت مال و جمع دنیا
و در بعضین امام غم الدین عمر رضی الله عنهما می آید که در حدیثی آمده است اول سخت دل شدن دویم هر چه بسیم کند فیه چهارم
بی حفظی پنجم کاپی ششم هرزه گوئی هفتم گرسنه شدن معاصی هشتم قیامت را فراموش کردن نهم محتاج شدن دهم خوش ماران و
گزند ان شدن در کتاب طب کمال الدین اسماعیل بخاری رح گفته است که اتفاق حکما و اطباست که اصل همه بیماریها خوردن
بسیار است ششم زرد خوردن بر روزی صد میرد و زرد خوردن یکی را تب نگیرد و حکایت ابو العباس فقیه است که در حدیثی آمده است
میگوید هر گز طعام نخوردم تا از سنگی بریطافت نشدم لاجرم هرگز مزایج طیب حاجت نبود معشومی گاوازیس خوردنی بسیار
فتخار می زند چو مردار و آه خوردنش گیاه خشک است و افکنده او مثال مشک است و در کتاب متوضی آرد که چهار صد
صدیق اتفاق کرده اند بر آنکه نان تخم آب است و آب تخم خواب و خواب تخم غفلت و غفلت تخم دوزخ است اما شتره و قلع
بدانکه شتره در وقایع از جهت آنکه چون بران نخل حرص باشد خطر بود که بگرام در افتد و سختی رسوائی و عقوبت گردد در دنیا و آخرت
و دیگر آنکه عمر از آن عزیز تر است که او را در چنین کار با صنایع گرداند اما در طب و حکمت بدانکه جماع کردن بسیار مغر را ضعیف کند و
چشم را تار یک گرداند و خفقان و ضعف دل آرد و وقت غزیری رتبه کند و روی را زرد کند و حفظ را زیان دارد و غیر از این نقصانات
دیگر دارد و قاصه که بر سر سبزی و بی غبغبی بود در کتاب طب ابو الفتح ایوبندی آورده که اگر مردی از غایت حرص شهوت بوضع خصون
نگردد چشم را خصل کند و اگر فرزند آید غالب آن بود که نابینا بود و اگر بوقت صحبت بزاق بجاورد یا آب خورد فرزند نحیف و نزار
بود و اگر فی الحال حاجت روا شود و منی تمام در رحم نیامده باشد فرزند مبتلا و نیم اندام آید و اگر از هر دو راه بیک با قدرت جوید
بیماری دق پدید آید و در لعنت خداوند بود و فرزند گنده دمان و گنده بغل آید و اگر در وقت طلوع و استوا و غروب صحبت جوید
فرزند نحس آید و در لعنت حق بود یا زردین اسلام بیرون رود و خود با الله من خالک و اگر تصد کرده بود در حال صحبت کند
فرزند قلع آید و اگر کار کرده بود و دست شده و مانده گشته خفقان ظاهر گردد و فرزند ضعیف و بیمار بود چون مجامعت
با فرات کرده شود زیان دارد و حکما گفته اند در سه چیز خافل نشاید بود که ضرر آن بزرگ بود اول غذا بعبادت نگاه داشتن
و آخر دن ناکردن که اگر افراط کند و بیانی تن باشد دویم اگر کم خورد جای غذا و معاشک گردد و حرارت غزیری را که بر اند بسیم
مجامعت ناکردن تناسل را منقطع گرداند و چون حاجت افتد فرزند ما ضعیف مباشرت از ضعف چهار اندام بود اول

از ضعیفی منقر بود نشان وی آن بود که از مجامعت مزه نیابد و در وقت از ضعف دل بود و نشان وی آن بود که شرم دارد و یا تیرسد که نتواند
 و همچنان باشد سیم از ضعف جگر بود و نشان وی آن بود که منی اندک بود چهارم از ضعف قضیب بود و علاج هر یک از این در کتب
 طب مبین است و این کتاب احتمال آن نکند حاصل سخن آنست که بدن مشغول حریص نباید بود که هر چند در آن بکوشد با دراز گوش
 برابر نباشد قطعه حکما گفته اند در شهوت بی هم نوعی فروتر اند از خمر بی پس چرا در شهوتی زانند که در آن باشد از خمر گشت و
 از مردمی و خرد و درمی ناید که مرد و دریم در بند کاری بود که در آن کمتر از حماری بود و این فخر تواند که در بلکه قوی عاری بود پس نفس ربط
 در آن اولی تر از افراط بود آنچه شهوات و لذات نفسانی که مخالف رضای تو باشد بر دلهای ماسر و گردانند

فصل چهارم در حجب مال و جاه

خدیجه بن بیان رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود من اثر اللدینا علی الاخرة ابتلاه الله
 تعالی بثلاثة اشیا هم لا یفارق قلبه ابدا و فقر لا یسئغنی ابدا و حرص لا یشیع ابدا یعنی هر کس دنیا را بر آخرت
 گزیند حق تعالی او را بسنجیز عقوبت کند غمی که هرگز از دلش جدا نشود و در پیشی که هرگز نتواند لغری مبدل نگردد و حرصی که هرگز سیر نشود
 و بر وایت دیگر چهار آمده است مشغولی که هرگز از وی فارغ نیاید حکایت نقل است که زبیده خاتون نامه نوشت بمبصور عمار
 رحمه الله که ای عالم مسلمانان یکی صفت دنیا ما را بیان کن مبصور در جواب نامه وی نوشت که دنیا مثل چو شیر نیست که حرص
 چشم وی است و طبع گوش وی و جهل سروی و ریاری وی و سفاهت بینی وی است و ضلالت دهان وی است و تجسلی
 گردن وی است خرامانی سینه وی است حسد پشت وی است امل شکم وی است شرک دل وی است تنگ جگر وی است
 کبابر پاسبای وی است شهوات چنگهای وی است مهابات بازوی وی است خدایت ذنب وی است ننگین بوی بسته وی است
 خوابنده خسته وی است جوینده شگفته وی است گیزنده کشته وی است این بست صفت وی است آنگاه گفت هر کس خواهد
 او را قهر کند باید که زبده را شمشیر خود کند و رخ را سپهر خود کند و نصیحت را اژدها خود کند و قناعت را تیر خرموشی را کمان خود کند
 متابعت حق را تیر خود کند علم را علم خود کند کتاب خدا را حصن خود کند نقیین را مرکب خود کند عقل را تیر گسستوان خود کند عمل را سلاح
 خود کند نیت را راسر خود کند دست را راه خود کند توکل را قهرین خود کند صحبت نیکان را سپاه خود کند تقویین را معین خود کند و عارا
 مدد خود کند رجاء را عادت خود کند مجاهد را حمله خود کند مشاهده را ضربت خود کند تا بود که دریا قهر کند و شروری از خود دفع کند آن بست
 را آفت خودی بین و این بست را عادت خودی ساز تا اگر شناخت آن و ساخت این خود را از شروری نگاهداری در کیمیای آرد
 که رسول علیه السلام فرمود دوستی مال و جاه در دین مرد مسلمان کند قوله تعالی تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا
 فی الارض ولا فسادا یعنی سعادت آخرت کسی را نهادیم که وی در دنیا بر سرگه و جاه بخوبید پس مال و جاه عاریتی مغرور شود
 و از دولت پنج روزه فانی نماند که زود خواهد بود که سیلاب اجل در سرد درم و طمل خانه رست بست بنیاد عمر را بجای خراب کند با غمی
 عاقل بچه اسید دین شوم سرای بی بدولت او دل نهاد از بهر خدای بی چون رست که خواهد که نشیند از پای بیگیر و اجلس دست که بالا

نمای

بنای ذر و مرصاد العباد میگوید وقتی یکی از ملوک وزیر خود را گفت از بهر من چیزی بساز که چون بسط بر من مستولی شود در آن نظر کنم
صورت بسط شکسته شود و چون نبض بر من مستولی شود بدان در گم نسکین پذیرد و اگر غضب استیلا یابد بدان اطفا نایره غضب
توان کرد و وزیر انگشتری ساخت بر نگین وی نقش کرد که نثر صاذا ایمنی پس ازین حاصل چه خواهد بود چون ملک را نخت ملک در
دماغ بجنبیدی و بدولت و نعمت و سلطنت غره شدی بدان در نگریستی شم ما ذاب پس حاصل این نعمت و دولت چه خواهد بود عقل
گفتی گوش پوشش وی که حاصل بجز مرگ و گور و حساب و میزان و عراط خواهد بود در حال بسط بقبض مبدل شدی و
هر گاه بجادش یا مصیبتی قبض استیلا یافتی بجا تم فرو نگرستی بادل خود گفتی چون مرگ حاصل است غم سپوده چه سرا باید خورد
وقت ادوخش شدی و چون آتش غضب اشتغال یافتی بجا تم فرو نگرستی گفتی حاصل این غضب را ندن چه باشد چون
مرگ و گور و حساب در پیش است نسکین نایره غضب شدی و رحمت و رحمت بدید آمدی ششهر چه باید نازش و نایش با قبالی
و ادباری بکتاب بر هم زنی دیده نه این مینی تا آن مینی قال النبی علیه السلام حسب الدنیا داس کل خطیعة
و تلك الدینا داس کل عبادة یعنی دوستی دنیا سر همه خطاهاست و ترک دنیا سر همه عبادتهاست هر دنیا فی که نرا از حق مشغول
گردان کن و حق دنیا است که مضرت است که الدینا ما اشتغلك عن مولاك فهو دنیاك در تحریر الفوااید فریدی می آمد که در شیخ در بیان
رسول علیه السلام وفات یافت و زخرقه نوی دو درم یافت در رسول علیه السلام فرمود هاتان کیتان من النار یعنی این دو
دغ است از آتش بر دل وی و عبد الرحمن عوف با آن همه مال از عشره مبشره است پس معلوم شد که اگر همه عالم ملک یک کس
باشد چون فرمان حق دار و دول در مهران نه بند و دنیا دارند موم نیست بلکه در گناه داشت آن دنیا فی و بر اثواب است نه یعنی که
سلیمان پیغامبر علیه السلام با آن بادشاهی و مجل حق تعالی در کلام مجید و لغیر العبد میخواند پس دنیا منفست که نرا از
حق مشغول گرداند و کتب حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود دنیا را بر مثال قندیل سیاه میان زمین
و آسمان بیاویزند و باو آزار است و چه میگرددان فرمان شود که ای نیا بجا اندابل تو کجا اند ساکنان تو گوید یا رضایا امر تو در
رسید خشک شد درختان من ویران شد حصارهای من بر دند ساکنان من برفت زمینت و سلطانی من
پروردگار من مرا مقام فرودترین بنده از بندگان خود گردان در بهشت فرمان شود که
ای دنیا اگر ترا تو من مقدار یک بال پشه قدر بودی هیچ کافر را شربت
آب ندادی کوئی هبام من مشودا تا بود و نایره شود آنگاه دنیا
غباری گردد الهی دلها می مارا از محبت دنیا
که مضرب باشد نگاه با او این ورب
العالمین

تمت التروک بتوفیق الملک الملوک بفضلک و کریمک

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم پنجم از کتاب ریاض الناصحین در علم و تقسام اربعه فرایض و تزوک و واجبات شریعت یعنی اعتقادات و اعمال و اخلاق و تزوک و درین قسم هشت باب است

باب اول در تقسام انواع علوم و معرفت فرایض و واجبات که از قبیل علوم است و بیان علوم و اعمال که فرض کفایت است دانستن و بجای آوردن آن و فضیلت علم و اهل علم و بیان

علم لایبفیع و وعید تحقیر علم و اهل علم و درین باب پنج فصل است

فصل در فرایض و واجبات که از قبیل علوم است

بدانکه علم تابع معلوم است پس علم بفرض فرض باشد و علم بواجب واجب باشد و علم بمندوب مندوب باشد و چون علم بهت و عمل است و مقدمه فرض فرض است و مقدمه واجب واجب است و حجت الاسلام غزالی رحمه الله در احیاء العلوم گفته است که صحیح آنست علمی که فرض عین است علم است بآن چیزی که مشهور و الواجب است در دین محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و صریح گفته است که علم بواجب واجب است و علم بفضل فضل است پس علم با آنچه فرض باشد ازین چهار قسم که گذشت از عقاید و اعمال و اخلاق و تزوک فرض باشد و علم با آنچه واجب باشد واجب بود و درین پنج قسم که در فرض عین و واجب عین گفته اند و قسم اول که قسم اعتقاد است صحیح فرض کفایت و واجب کفایت نیست همچنین از اخلاق چیزی فرض و واجب کفایت نیست و از تزوک مخالفت با چیزی فرض و واجب کفایت نیست اما دو قسم دیگر که قسم عمل است فرض کفایت و واجب کفایت می باشد چنانکه ذکر آن بعد ازین می آید انشاء الله تعالی

فصل دوم در اعمالی که منرض کفایت است که چون بعضی آن قیام نمایند از خود دیگران ساقطند

و اگر هیچکس بآن قیام ننماید جمیع مکلفان تبرک آن کما ثم شود در هدایه و کافی و عا... که کتب فقهی میگوید که جهاد فرض کفایت است چون قیام نمایند بآن گروهی از مردمان از باقی مردم ساقط شود و اگر هیچکس بآن قیام ننماید جمیع مکلفان عاصی شوند مگر وقتی که تفسیر عام باشد آن هنگام فرض عین شود بر کل آن مکلفان که بر سر ایشان آمده باشند و ذخیره میگوید چون تفسیر عام شود یعنی چون کافران بر مسلمانان لشکر کشند فرض عین شود جهاد بر کسی که نزدیک باشند بایشان و قادر باشند بر جهاد اما و حق آن کسی که دور باشد و نزدیکان بدو ایشان محتاج نباشند فرض کفایت است اما اگر محتاج باشند آن نزدیکان بآن دوران از جهت آنکه عاجز باشند از مقاومت با آن کافران یا خود عاجز نباشند و لیکن از کابلی نکنند این هنگام فرض عین شود بر کسی که پیوسته آن نزدیکان باشند و هم برین قیاس تا آن هنگامی که فرض شود بر جمیع اهل اسلام مشرقا و غربا و نماز بر سبب همین حکم وارد یعنی چون کسی بمیرد در نا صحتی از لواحق شهری بر همسایگان و محلیتیان او دست که قیام نمایند با سبب وی بر کسی که دوست از وی نیست که قیام نماید با سبب وی مگر آنکه معلوم شود که آن نزدیکان صنایع خواهند گذاشت حقوق و بر ایای عاجز خواهند بود از آن این هنگام بر آن دوران باشد که قیام نمایند بحقوق وی و این جمله در ترجمه ذخیره است که سید جلال کرانی رحمه الله در شرح هدایه نقل کرده است از ذخیره اما در هدایه میگوید الجهاد فرض الكفاية كالصلاة على الميت ورد السلام یعنی در اسلام بر جماعت و در فقه اصحاب ما فرض کفایت داشته اند جواب عطسه را چون جماعتی حاضران باشند و بیمار پرسیدن و امر معروف کردن بوجه شرع و نهی از منکر کردن هم بوجه شرع و نماز عیدین در یک روایت آمده که کتب شافعیه و حنبلیه و حنفیه و حادوی و ضامی امام محمد بن زواد و غیر آن مذکور است که فرض کفایت است جهاد در سالی یک بار و اجیای کعبه بزیارت کردن در سالی یک بار و اقامت حج تنها علی واقامت حجتهای قهری بشرطه قیام نمودن با اصول و قیام نمودن بضرع یعنی بعلم اصول و علم فروع و قیام نمودن بفتوای و تحصیل استعداد آن و قیام نمودن بدفع شبهه مبتدعان و دفع ضرر از مسلمانان و از اوقات ایشان چون تشرع و طهارت جامع و دوگاری فریاد خواننده و قضاد و دوگاری قاضی در استیفای حقوق و امانت و تحمل شهادت و ادائی شهادت و امر معروف و نهی منکر و قیام به پیشبای که مهم است و علم طب و علم حساب و تجویز موی که غسل و کفین وی است و نماز کردن بر وی و دفن کردن وی و صلاح معیشت و حسن معاشرت و جواب سلام بر جماعت یعنی چون جماعت حاضر باشند کسی سلام کند بر آن جماعت فرض کفایت باشد سلام وی در روضه امام محمد بن زواد می آید که نماز جماعت و بانگ نماز و نماز عید

نیست از این قبیل است یعنی از امور فرض کفایت است

فصل سیم در علوم که فرض کفایت تحصیل آن

در کتب اصحاب ما راجع الله آمده است که دانستن علوم شریعت و قرآن زاید بر آن فرض عین است فرض کفایت است و ضرورت آنچه از مقدمات آن باشد از علوم عربیت نیز فرض کفایت باشد و استادان فقیر از استاد خود جامع الفنون و علوم مولانا عطاء الله خوی علیہ الرحمه چنین نقل کردند که آن بزرگ دین فرمود که علوم که تعلیم و تعلم آن میکنند سه قسم است علوم شرعی و علوم ادبی و علوم علمی اما علوم شرعی هفت است علم تفسیر و علم قرأت و علم تجوید و علم اصول فقه و علم فروع فقه و علم کلام و علم

مکارم شریعت یعنی اخلاق که آنرا علم تصوف نیز میگویند مثلا چون علم اخلاص و علم توکل و علم رضا و علم تسلیم و علم خوف و علم رجا و
باقی اخلاق که آنرا سنجیات میگویند و اضداد آنکه آنرا مہلکات میگویند چون ریا و کبر و عجب و تکبر و حسد و حقد و غیر اینها ازین علوم
مذکورہ بعضی فرض کفایت است چنانکه ذکر آن رفت و آن علومیست که درایم بدان حاجت است یا کثیر التوجه است آنچه ازین جملہ باقی
ماند فرض کفایت است جمیع آنکه احیاء نامردم را بدان حاجت می افتد مگر آنکه محض اصطلاحات ہر قومی است کہ معرفت مطلق
مردم از فرضیت بیرونست اما علم ادبی کہ دوازده علم است آنچه از ان از مقدمات علوم شرعی است فرض کفایت است
چنانکہ در احیاء العلوم گفته است و آن پنج علم است علم متن لغت و علم بنیہ و علم اعراب و علم معانی و علم بیان ازین پنج علم آنچه
از مقدمات علوم شرعی است کہ معرفت چیزی از علوم شرعی بر معرفت آن موقوف است آن فرض کفایت است اما قسم سیم کہ
حکایات است از ان علم طب و علم حساب فرض کفایت است بچنانکہ علم آہنگری و درودگری و درازکے و جولاہگی و پیشبائے کہ
از مہات آدمیان است آن ہمہ فرض کفایت است چنانکہ روایت آن بیشتر ازین اگر کتب شافعیہ یاد کرده شد و حجۃ الاسلام نیز در احیاء
چنین ذکر کرده است و اللہ اعلم و اما درین کتاب از اقسام ثلاثہ علوم و انواع وی آنچه ہمہ بود ذکر کردیم و ہر یک بجایگاہ و سے
بیاد کردیم و بقدر وسع شرح بیان کردیم و آنچه از مہات دین بود چون علم نحو و علم ادوار و عروض و شعر و مراملات و مکاتبات و علم
کبانت و انواع علم فلسفہ و غیر آن از باقی علوم آنها نیاد و در زیر کہ عرض ازین کتاب میان فرایض و واجبات و مہیات
مسلمانان است در دین و آنها ازین قصد بیرون بود پس بنا برین معنی آنها را بیرون گذاشتیم و درین صفحات ننگاشتیم الا اندکے
از نجوم از برای دانستن اوقات نماز و شناختن قبلہ در قسمت اعمال یا یاد کردیم اما از علوم سببہ شرعی کہ آن بہت است از علم کلام آنچه
ہمہ بود در قسم اول کتاب کہ قسم اعتقادات است یاد کردیم و از علم تفسیر نیز چیزی در کل اقسام این کتاب مندرج است و از علم
مکارم شریعت و قسم اخلاق بعضی آورده شد و در او اخرا عقادات ایما کرده شد و اضداد آن در قسم ترک نیز داخل است و فروع
فقہ در قسم اعمال باختلاف مذہب در ان واضح است اما سہ ذکر از علوم شرعی کہ علم قرانت است از اصول و فروع آن و علم تجوید و
علم اصول فقہ و بعضی از فروع آن و اصول و فروع فرایض و تزوکات کہ آن نیز از قبیل فقہ است با اصول حدیث و اصول فقہ

طب و علم حساب و درین قسم در ابواب دیگر بیاید انشاء اللہ تعالی

فصل چهارم در فضیلت علم و اہل علم

در مصاد العبادی آورد کہ علم شریف تر و سیلتی است قربت حق را و صفت حق است و بسویت علم بدرجات عالی توان رسید
قول تعالی والذین اوتوا العلم درجات و لیکن بدان شرط کہ با علما خوف و خشیت قرین باشد زیرا کہ ستم ہمہ علما خدا ترسی است
قول تعالی انما یخشئ اللہ من عباده العلماء و ہر چند علم می افزاید خشیت می افزاید و نشان خشیت است کہ بدان علم کار کند و
آنرا وسیلت درجات آخرت سازد کہ رسول علیہ السلام فرمود علیکم بالعلم النافع فیل وما العلم النافع یا رسول اللہ
قال ومن غلب علمہ ہواہ فذلک العلم النافع یعنی بر شما یاد علم نافع یا ران گفتند کہ امست علم نافع یا رسول اللہ فرمود
ہرگز غلبہ کند علم وی بر ہوا وی آن علم نافع باشد و بحقیقت بدانکہ از عرش تا اثری ہیچ چیز از علم شریف تر نیست بذلیل آنکہ

صلوات

صد و هشت اندر آن نقطه نبوت را که حق تعالی بخلایق فرستاد ایشان را علم کرامت کرد پس معلوم شد که اگر از علم شریف تر و عزیزتر چیزی بودی یا نیا را آن کرامت کردی حکایت یکی از بزرگان دین را سوال کردند که اگر نزدیکی از عمر باقی مانده باشد در چه چیز صرف کنی که نیکوتر باشد گفت در علم از برای آنکه بهترین موجودات با هم فضایل و انعام و عرفان که حق تعالی بادی کرده بود از حق تعالی در خواست که سرب زدنی علی و رحیمین می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه الرسول علیه السلام که فرمود من یرد الله به خیر یعقبه فی الدین یعنی هر کس که حق تعالی باو خیر و نیکی خواسته باشد روانا گرداند او را در دین در کتاب معرفت علوم حدیث حاکم ابو عبد الله نیشابوری می آرد که فقه در دین کیاست طبع است در علوم دینی از معانی قرآن و احادیث و تصرف در وجوه تا و بیلا بالمواقفه الاصول و العلم باحکام الشریعه و از برای این است که حق تعالی رافقیه بتوان گفت ابن عباس رضی الله عنهما میگوید علی را بر مؤمنان فضیلت است به هفت صد درجه تا درجه پانصد ساله راه بهر نصیحت چنین که عالم گوید او را قریبی و دوستی بود در کتاب حدیث می آرد که رسول علیه السلام فرمود که هیچ شهری یاد بی نباشد که در آید در وی عالمی یا مستغنی که از اطعام ایشان بخورد و از آب نیاشاند بلکه از یک جانب در آید و بجانب دیگر بیرون شود الا آنکه بر دار خداوند تعالی عذاب را از اهل گورستانها می ایشان چهل روز و اگر او را گرامی دارند و مهاجمند آری کنند عذاب از ایشان بردارند تا چهل سال اگر چه در بعضی از تقاسیر چون تفسیر معالم التنزیل و غیر آن از تقاسیر گفته است که درین حدیث رفع عذاب از مؤمن و کافر مراد است اما صحیح آنست که رفع عذاب از مؤمنان عاصی مراد است دلیل بر آنکه حق تعالی در کلام مجید خود در حق کفار فرمود قوله تعالی ان الذین کفروا و اؤماتوهم کفاس

اولئك علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین خالذین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون یا خود کافر نعمت مراد باشد حکایت ابن سیرین گفت بمسجد بصره در آمدم دو حلقه مردم دیدم یکی حلقه عظمه تنگ بود و یکی حلقه مطارحه مسایل فقهی بادل خود گفتم اگر در حلقه و عظمه تنگ نشینم باشد که دعا میگویند و من در اینجا شریک شوم و اگر در حلقه فقه نشینم باشد که سئله شوم که نشنیده باشم درین تردود بودم و از هر دو حلقه برگزیدم و جای دیگر شستم و در خواب شدم دیدم که آینده مرا میگوید که چو در حلقه مطارحه فقه نشستی که جبرئیل علیه السلام با بهفتاد هزار ملک مقرب آمده بود در آن حلقه شسته هر کس با ایشان در آن مجلس بنیشتی نیکبخت شدی که هرگز بدیختی را بوی کار نبودی در شکوة مصباح می آید بروایت ابن عباس رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود که یک ساعت از شب که مرد بمطالعه علم مشغول باشد بهتر از آن بود که تمام شب زنده دارد یعنی بهتر از قیام تمام شب در راه بعین فضل علم و عمل می آرد که رسول علیه السلام فرمود هر کس دست مینماید که نظر کند بسوی آلودگدان خداوند از آتش دوزخ پس نظر کند بسوی طلسم علم و حدیث دیگری آید که ابوامامه الباهلی رضی الله عنه از رسول علیه السلام روایت کرد که فرمود که بدینیکه لقمان پس خود را گفت که ای پسر بنو باد بجا بسلت علما و استمع کلام حکما بدینستیکه زنده میگرداند خداوند تعالی دل مرده را بجز حکمت نمیچنانکه زنده میگردد اندر زمین مرده را بسایران بزرگ قطره در بهار و در سده دیگری آید که مثل علما در زمین همچون مثل ستارگان است در آسمان که راه یا بندهایان در تاریکیهای برو بحر چون ستاره پوشیده شود زود باشد که راه کم شود و نیز بروایت ابوامامه می آید از رسول علیه السلام که فرمود فضل عالم بر عابد همچو فضل من است بر فرزند من شما و بروایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است از رسول علیه السلام که فضل عالم بر عابد بهفتاد درجه است تا درجه هفتاد

سال راه پبائی اسپ جواد و برایت النس بن مالک رضی الله عنه آمده است که یک عالم تحت تربیت بر شیطان و لشکرهای وی از هزار عابد یعنی از هزار عابدی که علم آسان ترست بر شیطان و لشکرهای وی که از راه بردن یک عالم و معنی تیرین صحبت است که در تعلیم المتعلم می آرد از نظر امام محمد حسن شیبانی رحمه الله شعر فانی فقیها واحدا متوصفا باشد علی الشیطان من الف عابد و از بزرگی این است که سلف رضی الله عنهم نوشته اند که من تزهد بغير علم چون فی اخر عمره او مات کافرا یعنی هر کس زهد ورزد بدون علم دوازده روز در آخر عمر خود یا کافر می شود یا کافر می رود با الله النس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود یک بار نظر کردن در روی عالمی دوست ترست بزودیک خداوند تعالی از شصت سال عبادت با صیام روز و قیام شب حکایت در ریاض الصالحین می آرد که رسول علیه السلام فرمود که مردی عالمی را در قریه بدوستی گرفته بود و هر یک چندی زیارت وی رفتی روزی آن مرد زیارت آن عالم میرفت حق تعالی فرشته را بصورت آدمی بر سر راه وی فرستاد تا سوال کرد از وی که کجا میروی گفت زیارت فلان عالم گفت با وی بیخ خویشی داری گفت فی گفت بیخ کار دنیائی داری با وی گفت فی گفت بچه کار میروی گفت من ابرار دوست میدارم و از برای خدا زیارت دی میروم آن فرشته گفت بدانکه من فرشته ام بشارت مرگ بدهد بر سینه تیک خداوند تعالی بواسطه دوستی آن عالم تریا مرزید الهی دلها می مالا محبت علم و علما آراسته

فصل پنجم در بیان علم لایبفیع و وعید تحقیر علم و اهل علم

در مرصدا و عبادی آرد که در خبرست که رسول علیه السلام فرمود من طلب العلم لیبیها به العلماء و عبادی به السعفاء و بصورت به وجوه الناس لدر برح رایحه الجنة یعنی هر کس طلب علم از برای آن کند که باها ت کند آن بر علم او جدال کند با سعفا و روی عالم بر طرف خود گرداند بوی بهشت نیاید پس هر عالم که علم لاویست جمع مال و کتاب جاه دنیوی و تمتعات بیبی سازد و بعلم عمل نکند او جاهل بود بحقیقت نه عالم و در حدیث دیگر فرمود هر عالم که از علم غرض وی دنیا باشد او را از ثواب نصیب پیش از آن نبود که در دنیا از علم جاه و مال یابد و در آخرت اول آتش افزود و فرخ وی بود که همچنین علم نافع نباشد استناذت از آن اجب است چنانکه خواجه علیه السلام فرمود اعوذ بک من علم لا ینفع و علم لا ینفع بر و نوع می باشد یکی علم شریعت چون بآن کار نکنند اگر چه آن فی نفس الامر نافع باشد و دیگر علم کفایت و نجوم و انواع علم فلسفه که آنرا حکمت میخوانند و بعضی با کلام آیه سخته اند و آن را اصول نام کرده اند تا بنام نیک کفر و منالالت در کردن خلق عاجز کنند و این نوع علم غیر نافع است فی ذاته و اگر بدان عمل کنند معنی و مضل باشد و چون علم عالم متاع هوا گردد و او کار بهر کند و بعلم عمل نکند و در آن مقام بجدل بیرون آید و باید که حق تعالی ستمش چنین عالم بدراز گوش زده است قوله تعالی امثل الذین سملوا التوریه ثم لم یجدوا لها کمثلا الحمار یمیمل اسفادا و آن چنان عالم از حق و رضای حق دور بود و حق تعالی را در زندان بندگان سرسیت که ان الله تعالی سراقی العباد بعض العباد و من یضلل الله فماله من هاد قطعه بار درخت علم ندانم بجزر عمل بی با علم اگر عمل نکنی شاخ بی برمی بی علم را که کار بندی چه فائده چشم از برای آن بود آخر که نگری بی در مشکوٰۃ می آرد این حدیث را قال النبی علیه السلام طلب العلم فرضیه علی کل مسلم و مسلمة و واضح العالم عند غیر اهله کمقلان الخنازیر الذی هب و ولد و الجواهر یعنی

طلب

طلب کردن علم توحید و خدا پرستی فریضه است بر همه مردان و عورتان ایمان دار و واضح بیان کننده علم نزدیکانی که اهل آن نباشند
یا چون کسی است که قلیده با سازد از ز سرخ و در و چو اسپر در گردن نوکان بند و فخر آل رسول امیر حسینی گوید قطع

حرف معنی گرانها گهر است | چون بنادان بسی گوی خوش | قیمت لعل گوهری دانند | نبری بر دکان مهره فروش

رسول علیه السلام فرمود که روزگاری میاید که عالم در میان مردمان همچون حیفه احمار بود یعنی همچنانکه خرمرده در نظر ایشان خوار
باشد علم در نظر آن قوم همچنان باشد و آیین از خفاقت باطن آن کور دلاست و الا علم و علیا عزیز کرده خداوند و لیکن احمقان دنیا
پرست که در خوروی بگنبت نرسیده اند و در بزرگی صحبت بزرگان ندیده اند و از خطر و نقصان دین نمی ترسند و از علم بی دین پرو
نمی پرسند و بگی همت ایشان جمع مال دنیا است حلال از حرام نشناخته اند و حق از باطل جدا نگرفته اند و علم و علیا را نزد ایشان قدر
و قیمت نیست بیان کردن علم نزد ایشان بحقیقت عطاری بود در بازار استوران و آینه دار سه در محله کوران شعیر

بوهب لا حرم طه که کرد | لؤلؤ اندر کبینه لالا که کرد | حیفه باشد این سخن در گوشت عام | توتیا در چشم نماند که کرد

دانی که حق تعالی را چه فرمود در حق این مشت و دل اولئك کالا انعام بل هم اضل انس بن مالک رضی الله عنه روایت
میکند از رسول علیه السلام که فرمود هر کس خوار داشت عالمی را بغیر حق خوار گرداند خدای تعالی او را بر خلق اولین آخرین
و هر کس گرامی داد و عالمی را کم گرداند او را حق تعالی بکرات انبیا علیهم السلام و در حدیث دیگری می آید نیز روایت انس بن مالک از
سید مالک علیه السلام که فرمود هر کس آواز خود بردارد بالای آواز عالمی عقوبت کند حق تعالی او را در دنیا و آخرت گرفتار کند توبه کند
و بخدا باز گردد پس علم را عزیز باید داشت رباعی ای کرده وجود تو ز یک قطره منی غان تا کنی با علم کبر و منی بشنو که چه گفت
مصطفی مدنی: من اکرم عالما فقد اکرمی: و بحقیقت بدانکه از تاریکی ضلالت بروشنائی هدایت بواسطه علم و علیا
توان رسید و راه دین را بی راه بر نتوان رفت پس صحبت با علم باید داشت تا از خواد علم ایشان بهره در گردی زمین که موسی
علیه السلام با کمال علم و نبوت با آنکه تشریف و کلمه الله موسی تکلیما پوشیده و جام محبت حق نوشیده بطلب علم نزدیک
خضر علیه السلام آمد با شاکر و خود پرورش این نون قوله تعالی فوجدنا عبدا من عبادنا ائیناه و حجة من عندنا و علمناه

من لدنا علیا در تقسیم بخاری میگوید موسی را علیه السلام علم مطلق بود و خضر را علم مقید الحی خوش میگوید پس ای برادر عمر
عزیز را در چه چیز صرف کنی که بهتر از صحبت علم و علیا باشد و حال آنکه تعظیم علم و حرمت داشت علیا و توفیر و دشمنان حق از فزایض
و واجبات شریعت است پس اوقات را بیهوده ضایع و مهمل نگذار که رسول علیه السلام فرمود چون عالم حقانی بود و علم عمل
کند میان وی و میان انبیا علیهم السلام فرق نباشد الا یک درجه و آن درجه نبوت است پس تحصیل علم مشغول باید بود تا با
این سعادت برسی رباعی ای طالب علم ترک تحصیل مکن: یک روز عمر خویش تقطیل مکن: یک نکته اگر عالمی بفروشد
آن نکته بخر عالم و میل مکن: چه حکایت نقل است که امام ابو یوسف القاضی رحمه الله را پسری پانزده ساله یا شانزده ساله بود
و او را در آن سپرد و بستگی بسیار بود و بغایت او را دوست داشتی ناگاه آن سپرد و فایض مرخص خود را گفت من کار دهن او را
بشما باز گذاشتم و من بدست استاد خود میروم که ما را امروز در مجلس استاد من علمی رود که من آرزاشونده باشم و از من فوت
شود و من از آن محروم باشم با تمام ما را بعد از اوقات وی بزرگی او را بخواب دید در بهشت بر در کوشکی استاده بود که سر آن کوشک

باز عرض رسیده بود پرسید که این کوشک از آن کیست گفت از آن من است گفت بچه یافتی این کوشک را گفت بچریس بودن بر علم و تعلیم و تعلم آن علم آموز تا عزیز و جهان گوی رباعی خواهی که همیشه شاد و خرم باشی و هر جا که روی ظریف عالم باشی و تکرار کن و عهد کن و علم آموز و تا تاج سر سبزین آدم باشی حکایت استاد این ضعیف را سلمه الله فرزند ی بود که کبر و اولاد ایشان بود موصوف بیکال فتوی و معروف بحال فتوی وفات یافت آن بزرگ دین بر سر بالین وی بود چون روح از بدن وی مفارقت نمود جامه در روی وی کشید و بدرسه آمد و یک جزو از حدیث درس گفت هنوز فکر دفن وی نکرده آنگاه از مدرسه بیرون آمد و بکار دفن وی مشغول گشت و در اثنای آن شنودم که فرمود که از شرق تا به مغرب مرا فرزند بود و همه را بیک بار اهل فراسد چون رضای حق دلانست من نیز بان را ضعیف باشم و چاره دیگر ندانم جز رضای و تسلیم در مقابل قضا و حکم خداوند حکیم علیم حسان بن عطیه رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من لعن یحیی بن مویس عالم فیهو منافق فانه لاهصبیة

اعظم من موت العالم و اذا مات العالم بکت السموات و سکاها سبعین و مائة الفی حدیث حسان بن عطیه رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود هر کس اندوگین نشود و بموت عالمی وی منافق باشد بدستیکه بیصیبت از موت عالم بزرگتر نیست و چون عالمی بمیرد آسمانها و سکاگان آسمانها تا هفتاد روز بموت آن عالم بگریزد و چون عالم حقانی بمیرد رخسار زمین شود که تا قیامت بسته نشود و در حدیث دیگری آید که آدمی بحقیقت عالم است یا مستعلم یا دوستدار ایشان سایر کومیان بچو بیچ اند و اساسی فی الاسلامی میگردد بیچ آن مگسان خور داند که بر روی کوسفندی نشینند بعد کن تا در هر چهارم باری نباشی ربی

| | | |
|---------------------------------|--------------------------------|---|
| کاری که زد و فسخ برهاند علم است | مالی که ز تو کس نتانند علم است | جز علم طلب کن که دینی و دین را بی که بمقصود رساند علم است |
|---------------------------------|--------------------------------|---|

در فتاوی بلدی می آید که امام صدر الشهدای میگوید هر کس استحقاق کند عالمی را زن از وی طلاق شود و اگر مردی هر عالمی را گوید ای ایله ای نادان ای خوک ای خرفتنه نیکند و بر او این وقتی بود که بر سبیل مزاح گوید و اگر ناس گوید همین حکم دارد اما این سخنان اگر بوجه حقارت گوید یا فخر کرده و چون کافر شود بهر آئینه زن بروی حرام شود و بقول امام محمد چون کفر گوید زن از وی طلاق شود از برای آنکه این ابانت بود و ابانت علم و عمل کفر است و هو الخیار و به اخذ الفقیه ابوالملیث رحمه الله الی ما بعد

باب دوم در مسایل فروع و درین باب پنج فصل است
فصل اول در مسایلی که تعلق با امامت و نماز دارد

بلاکوا اعتقاد حق و مذموب سنت و جماعت آنست که نماز از پس هر نیکی و بدی روا داری بنا برین حدیث که حضرت مصطفی علیه السلام فرمود صلوا خلف کل برو فاجر یعنی نماز کنید از پس هر نیکی و بدی پس بنا برین حدیث امام معصوم شرط نباشد و آنچه روانف خذ لهم الله میگویید که امام معصوم باید خطا و غلط است و بر تقدیر قول ایشان میگوییم لازم نیست که امام نماز معصوم باشد زیرا که امام سه می باشد یک امام نماز چون امام مساجد و امام علم چون امام مذاهب سیم امام عالم اگر ایشان را حجتی باشد یک امام عالم

مراد باشد نه امام نماز و علم افاضی و مبتدع را نشاید که امام نماز باشد بوسه از عقب وی نماز کنند که نماز از پس فاسق گذازن
 و بران مداومت نمودن مکروه است پس امام مقتدی و پسر نگار باید تا نماز قوم بی گناه است بودی گردد و نظر قبول باید که حق تعالی تقوی را
 شرط داشته از برای قبول عمل و فرموده در کلام مجید خود قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین و شرط ایطکه امام حنفی شافعی
 را رعایت باید کرد در قسم اعمال در فضول نماز بیان کرده ایم ازا بجای بیست پس درین فصل مسئله چند در باب امامت یا و کینم
 که در قسم اعمال آنرا یاد کرده ایم مسئله دو کس نماز میگذرانند بجماعت شک افتاد که امام کدام است حکم این نماز چه باشد اگر یک
 مقدم است و یکی موخر امام مقدم باشد و اگر برابر یکدیگر باشند امام آن بود که بر دست چپ باشد و اگر این شک بعد از فراغ نماز
 افتاد هر دو میگویند ما مقتدی بودیم هر دو نماز را اعاده کنند و اگر در نماز چهارگانی در قعه اول شک افتاد اگر هر دو مسافرند نماز هر دو را
 بود که بعد از تمامی نماز افتاد و اگر هر دو مقیم اند نماز اعاده کنند و اگر یکی مقیم و یکی مسافر است نماز هر دو را بود مسئله در قضا و
 دیناری میگوید نماز در سراپها و مدرسهها که میگذرانند چنانکه امام در صنفه بایستد و بعضی از قوم در صنفه و بعضی در میان بایستند نماز آنها که
 در میان سرای بایستند درست نبود از برای اختلاف مکان اما در قضیه میگوید اگر در سرای یا در مدرسه را در بنده نماز همه را بود مسئله
 در قضا و ای واقعات صدر الشهدی آرد که قومی در سرای جمع شدند و در آن سرای اجرت و مستاجر و مردی میخواستند که امامت کند
 مر آن قوم را باذن مستاجر امامت کند زیرا که تصرف مر او راست و سرای را اصانت بوی میکنند مسئله در خزانه الفقه میگوید
 امام نماز گذارد با قوم بعد از آن دانست که نماز بنیر طهارت گذارده واجب بود بروی اعاده نماز با طهارت و بر قوم واجب بود
 اعاده نماز چون ندانند بر امام واجب نیاید که قوم را اعلام کند که بی وضو بوده که نماز کرده و آثم نشود و تبرک اعلام مسئله در قضیه
 میگوید امام تبرک امامت کرد از برای زیارت از برای خود که در استناق دارد که یک هفته یا مثل آن یا بجهت مصیبت یا از برای
 استراحت بانی نیست باقی و مثل آن عضو است در عادت و در شرع مسئله در عیون الفتاوی می آرد که مقتدی امام را در
 سجده اول در ایات اگر بگوید اول در قیام گفت در رکوع بجای آورد امام بجهت اول در ایات شروع وی درست بود بدانکه کعبه را یافته باشد زیرا که
 دو رکعت مفصله نیست اما اگر امام را در سجده دوم در ایات در رکوع و یک سجده آورد نماز وی تباه نشود زیرا که زیادتی چون بیک رکعت بود مفصله نماز
 بود صورت مسئله ثانیه در صنفه میگوید مردی چهار رکعت نماز نافله گذارد و در آن پنج خواند وی اعاده دو رکعت باشد بقول امام عظیم و محمد
 و بقول ابو یوسف هر چهار رکعت را اعاده کند و اگر یکی دوی آخر قرائت خواند بقول ابو حنیفه و محمد دو رکعت عاده کند و بقول ابو یوسف چهار رکعت
 و اگر یکی از دوی اول قرائت خواند بقول ابو یوسف و ابو یوسف هر چهار رکعت عاده کند و بقول محمد دو رکعت اول را اعاده کند و اگر یکی از دوی اول
 هر یکی از دوی آخر قرائت خواند بقول محمد دو رکعت عاده کند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف هر چهار رکعت عاده کند و اگر دوی اول قرائت خواند
 دوی آخر خواند لازم آید بروی قضای دوی آخر با جماع و اگر دوی آخر قرائت خواند و دوی اول نخواند لازم آید بروی قضای دوی اول
 با جماع و اگر قرائت خواند و دوی اول و دوی آخر با جماع و اگر قرائت خواند و دوی اول نخواند لازم آید بروی قضای دوی اول با جماع
 اول لازم آید بروی قضای دوی اول با جماع و اگر شخصی نماز شام میگذارد و آخر نماز بیست و پنج رکعت است و در حاکم او را شک افتاد که این رکعت سیم است یا
 چهارم این نماز را چگونه تمام کند جواب ناخن بر خواند رکوع کند و لیکن سجده کند و نشیند و بعد از آن سجده کند و بخواند اسلام بانه و دو سجده بآرد
 و باز تشهد بخواند و بدست است سلام دهد و سجده سو جای آرد و تشهد بآرد و بفرمودت سلام ده تا نماز تمام بود و نماز چارگانی مشکاف که کتبت چه است یا تم

همین حکم است و الله اعلم در قنای واقعات صدر الشهدی رح می آرد که مردی را در نماز و ترود قیام شک افتاد که رکعت دوم است یا سیم تا کم کند آن رکعت را و فاتحه و سوره و قنوت بخواند و بعد از سجده قعدہ بجای آرد پس بر نیز دو رکعت دیگر بگذارد و قنوت بخواند و محتار این است قرق است میان این و میان مسبوق بدو رکعت در نماز و ترود ماه رمضان که چون قنوت بخواند با امام در آخر نماز امام در آخر قضای مسبق قنوت بخواند با اتفاق اما در صورت اول که می باید خواند از برای آنست که نکره قنوت در موضع وی مشروع نیست و اینجا نکره قنوت نیست زیرا که یکی در موضع وی است و یکی در غیر موضع وی اما مسبوق ماورست باینکه قنوت خواند با امام پس این موضع قنوت باشد پس اگر در آخر نیز بخواند نکره قنوت خواهد بود در موضع وی و این مشروع نباشد و ترجیح الحکام میگوید چون مصلی را در جمعه مسجد جامع در آید تجتنب مسجد بنا بیکه را در اگر در مسجد قرآن میخواند از برای آنکه استماع قرآن فرض است لقوله تعالی فاذا قرع القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون و تجتنب مسجدت است و اشتغال بفرص اولی بود از اشتغال بسنت اما اگر از قرآن خواندن بوی زسد مانع تجتنب گذاردن نبود در قنای ای اصفهانی میگوید و لایبغنی لاحد ان ینبغ من اداء صلوة العبد لاهل القرية لاختلاف المذاهب و لما ورد ادایت الذی ینبغ عبدی اذ اصیله

فصل دوم در بیان آنکه استیجاب بر طاعات جایز نیست یا

در مسبوط امام محمد رح می آرد که جایز نیست استیجاب بر طاعات همچون تعلم قرآن و دفعه و اذان و تذکیر و تدریس و حج و عمره و غیره یعنی واجب نمی شود اجره اما بقره و یک اهل مدینه جایز است اختیار امام شافعی و نصیر و عصام و ابو نصر و فقیه ابو الیث رحمهم الله این است در محیط میگوید که اگر امتناع نماید پدر کودک از ادای وظیفه بسوی معلم اجبار کنند او را بر مراسم چون مشرعی حلوه و نجشنبه می عیدی و مشایخ بلخ فتوی باین داده اند در واقعات صدر الشهدی نیز مثل این میگوید در قنای و فصلی میگوید متاخران از علمای مازهم الله فتوی داده اند و گفته اند که اجبار کنند بر دفع اجره و حبس کنند بآن و در خلاصه الفتاوی ای آرد که علمای بلخ فتوے داده اند بوجوب مسمی نزدیک ذکر مدت و بوجوب اجره مثل نزدیک عدم ذکر مدت رکن الاسلام ابو الفضل کرمانی بح برین فتوی بنشسته است که پدر صبی معلم را خوشنود گرداند اما قدر قیمت علم و اهل علم کسانی دانند که ایشان را سر و برگ مسلمان است دیده دل دنیا پرستان از مشاهده جمال علم محروم است شعردل دنیا پرستان را زهرت کی خیر باشد از حسن پوسف مصرے چه حاصل چشم اعمی را به کسی که بر تو خورشید جزگری نمی باید و دلا معذور سیدار سن که دار و دیدع آعی پنا امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید که من بنده کسی ام که مرابک حرف از علم بیاموز و دم از کلام ای کرم الله وجهه است شعردل حق ان یهدی الیه کرامتة لتعلیم حرف و اصل الف درهم یعنی نزار او را واجب بود در صورت که متعلم به حرفی که از معلم بیاموز و بهر درسی بهیله بودی دید و این نظم و تعلیم متعلم است حکایت در نثر نثره النواظر آرد که امام زین العابدین علی بن حسین رضی الله عنهما فرزند خود را علم داد و معلم او را سوره فاتحه بیاموخت که کودک بیامد و بر پدر خود زین العابدین خواند زین العابدین رضی الله عنه ده بدره زر زوده اسپ زده تخته جامه بیاموز فرستاد و مردمان او را گفتند با سوختن یک سوره معلم مستحق چندین صله و عطیة بنا شد زین العابدین گفت این سوره را چندان شرف است که ملک تعالی هیچ سوره را در فضل و مرتبت این سوره نفرستاد بر آدم و نوح و خلیل و انبیا که

پیش از رسول علیه السلام بوده اند هر چه در دنیا است کسی به بدیهه آن کس دهد که این سوره او را می آموزد هنوز یک حرف از حروف این سوره حق تمام نشناخته باشد حکما برت مردی نیز و یک عبدالله بن عباس رضی الله عنه می آمد و از وریشی بنی مالک گفت هر چه می آید بعد از فریضه نماز سه بار الحمد برخوان اگر نکلین باشی شاد شوی و اگر بهیاب باشی شغفایابی و اگر در پیش باشی تو اگر شوی اگر مجموع بیانشه خلاص یابی و اگر غریب باشی بوطن خود با زری اما از سر اخلاص و یقین باید خواند حکایت در جامع الصغیر می آید و این روایت را که میجو ز طلب العلم ان یاخذ و امن مال العوام بقدر ما احتاجوا الیه من غیر اسراف اذا لم ینفقوا علیهم ما وجب علیهم و انما وجب لاهلهم مستغنون بالامور التي یتعلق بها قوم الدین والسید الامام یفقی بذلك یعنی جایزست طلب علم را این که بگمیزد از مال عوام بقدر احتیاجی که ایشان را بسوی آن بود از غیر اسراف و حتی که عوام نفقه نکند بر ایشان آنچه واجبست بر ایشان و اینست و جز این نیست که واجبست بر عوام نوزت اهل علم از برای آنکه علم مشغول اند با موری که توام دین بآنست و سید امام ابو القاسم فتوی بان داده است در ذخیره القنادی می آید که اگر گرفتن از برای طبل زدن اگر از برای هر بود مکرده بود یعنی جایز نباشد و اگر از برای غرود جایز بود آنچه معتاد میدارند مردمان در عروسها و صحایبها و اعمال خیر و شجره مستقبال امر اولوک و کفره و طبل زدن حرامست و هر کس مباحشیر آن میگردد ایشان را اجزیدهد یا بیضر باید بدان فاسق می شود و طبل زدن از برای این مجموع جایز نباشد قطعا نه در نکاح و نه در غیر آن نه از برای اهلونه از برای اعلان در آن مجلس اگر نیشیند بطور یار حق کند فاسق شود و گواهی وی نشنوند و این امر قبیح است از برای آنکه فبیح میدارند

آن را آدمیان از براسے کثرت مشابه آن

فصل سیم در مسایل طلاق و نکاح و ایمان در آن

در قنای واقعات صدر الشهدی آرد که میان مردی و زنی سخن میرفت زن گفت خدا ما را زوی خلاصی ده مرد گفت اگر خلاصی بخواهی اختیار تو بدست تو کردم و ازین سخن اراده طلاق کرد اما اراده سه طلاق نکرد زن گفت نفس خود را هزار طلاق دادم پس مرد گفت برستی از من بقول امام اعظم طلاق واقع نشود بران زن نیکی و نه سه از برای آنکه زن خود را سه طلاق داده و حال آنکه مرد تقویض یک طلاق کرده بسوی وی و نیز در واقعات میگوید مرد چهار زن دارد و جمله پیش وی حاضر گفت توبس توبس توبس تو طلاق زن چهارم طلاق شود و غیر وی طلاق نشود زیرا که ذکر نکرد خبر الا از برای چهارم مسلم مردی گفت زن وی طلاق اگر خواند از هزار بار جماع نکند مراد زوی کثرتست نه کمال هزار بار و در وی عدد و مقدر نیست بعضی گفته اند مقتدا در حکم کثرتست قال الله تعالی ان تستخف لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم و اراد به الکثرت یعنی چون به مقتدا در ساندها نشود مسلم هم در واقعات صدر الشهدی آرد که مردی هر زن خود را گفت ترا چندان بزخم تازیانه که ترا بشم یا ترا مرده بردارند و برین سوگند طلاق یا دیگر یا غیر آن این بسبب مباحثه است و همچنینست اگر زن خود را گوید اگر ترا بزخم تازیانه که ترا مرده مانی و نه مرده یعنی این تیر مینی بر مباحثه است و اگر گفت تا بول کنی یا بتالی یا فو یا خواهی تا حقیقت این اشیای یافت نشود باز نشود و در مستقی میگوید امام محمد توقف کرده است در حتی

بقره و مثل آن مسئله در خلاصه الفتاوی می آرد که اگر زن خود را گفت اگر ترا بچون اندر نگم تو طلاق بر منی وی زند تا خون برود
آید و جامه وی آلوده شود و جانی بپیمند اگر مرد وی این قدر باشد و اگر گوید این کوی را اگر ترستان نکم تو طلاق پس سلطان کند بر ایشان
انرا که بسیار را بر جانی بپیمند و اگر گفت که فرود با او آن نکم که سگ با نمان آرد و کند زن و سه طلاق پاره کند بعضی جامه وی را و
بکشند او را بر زمین افکند تا بار شود در بین خود مسئله در واقعات صدر الشهدی آرد که اگر گفت که اگر ترا بکون خزاندر نکم زن
از وی طلاق علیرا درین سخن مست بعضی گفته اند حائض شود در حال از برای آنکه عجز محقق است عادت مگر آنکه نیت قهر و
غلبه و تقصیر کند بر وی صحیح باشد نیت وی و طلاق واقع نشود و ادای که حالف یا مخلوف علیه نمیرد پیش از آنکه بکند با وی
آنچه نیت کرده است و صدر الشهدی فتوی باین داده است و بعضی گفته اند تا زنده باشد حائض نشود و از برای آنکه مراد ازین قهر
و غلبه است مسئله در خلاصه الفتاوی می آرد که جلا به گفت اگر کس کسی گیم و بیا فم تا یک سال و سوگند خورد بر وی
پس رسیان را از وی بجز پس بیا فم و بدو بخشند حائض نشود در قتا و ای واقعات نیز چنین گفته است مسئله در عجز و نزال
آورده است که لوقال اگر من نکم امر و زانگی باید کرد با تو زن وی مخفی الیوم و لم یضیح فی حقه شیئا الا یجنت لانه
فعل مسئله مردی سوگند خورد و طلاق که فلان برده خود را نفروشد و غیره نفروشد باید که او را نفروشد نمید و برایش کل نفروشد
و غیره باقی را بمشتری بخشند حائض نشود مسئله مردی سوگند خورد که فلان سوره از قرآن نخوانم پس از اول سوره تا آخر
نظر کرد حائض نشود با اتفاق اما اگر سوگند خورد که فلان کتاب را نخواند و مطالع کرد آن کتاب را بقول امام ابو یوسف روح
حائض نشود و بقول امام محمد حائض شود چه تمام کتاب را مطالع کند و چه یک سطر را اما اگر نیم سطر را مطالع کند بقول محمد روح
نیز حائض نشود اما فتوی بر قول ابو یوسف است که بکتاب لع کردن حائض نشود و طلاق و این مسایل اربعه از فتاوی صدر الشهدی
است مسئله زنی در یک روز سه شوهر کرد و هر سه شوهر حلال است هر او را چگونه باشد جواب آنست که شوهر وی را
طلاق داده باشد و او حامله باشد هم در آن روز باز نه حکم شود که عدت وی بگذشت و چون نفاس فی الحال منقطع شد
چون کمتر نفاس را حدی نیست پس شوهر دیگر کرد و آن شوهر او را قبل از دخول و خلوت طلاق داد بر وی عدت نباشد بقوله
تعالی وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فمالکم علیهن من عدة تعند و نهما پس شوهر دیگر کرد و این همه
در یک روز بود و همه رواست مسئله مردی با زرگانی رفت بعد از آن زنش شوهر کرد و در قه نشوهر او را عدت نباشد که شوهر
کرده ام نفقه بفرست و این روا باشد جواب خواجه دختر خود را بعلام خود داد و چون غلام بسفر رفت خواجه وفات یافت زنش
بی طلاق حرام شد بعد از عدت شوهر بکلمه ارث نفقه رسد سوال پسری پدر خود را بهر مادر خود فروخت و در وجه خود صرف کرد
چگونه باشد جواب زن آزاد در نکاح بنده شخصی بود و از آن بنده پسری آمد و بنده آن زن را طلاق داد و خواجه آن زن را در
نکاح خود داد و پیش آن زن مجرد پسیر که از غلام داشت با خواجه غلام دعوی کرد از برای مهر مادر خود خواجه غلام را که پدر بوسیلت
پسره داد یعنی با سم تو کبیل که بفرودش و مهر مادر خود بردار شرعاً روا باشد مسئله دوزن در تار یکی من زند
آورد یکی پسرو یکی دختر نمیدانند که پسیر است و دختر که چگونه دانند جواب شیر بر دوزن چو شد و بسجده شیر آنکه سبکتر آید
پسر او را بود و شیر آنکه گران تر آید دختر او را بود

فصل چهارم در مسایل متفرقه از باب عبادات و حکمت

مسئله چون پسند که ایمان را چند دست بگویی چهار دست شنودن و پنجم کردن و قبول کردن و عمل کردن مسئله منازل
خیر چندست و منازل شر چند گویی منازل خیر سه قسم است ایمان و سنت و جماعت و سایر طاعات و منازل شر نیز سه قسم
ست کفر و بدعت و سایر معاصی سوال آدمی از چند چیز بگوید یعنی می شود در هر جمیع جواب از چهاره چیز بگوید یعنی می شود چهار را بزرگ
و چهار را مادر و شش از خزاین الله تعالی اما آن چهار که از پدر است استخوان و پوست و رگ و پی اما آن چهار که از مادر است
گوشت و پیه و خون و موی اما آن شش که از خزاین الله تعالی است سمع و بصر و ششم و ذوق و حس که روح است سوال چند
خرقه از حق تعالی نازل شده است جواب چهار خرقه از حق تعالی نازل شده است چهار پنجه کلیم با دم صغی آمده است
و مرقع بوسه کلیم و بلاس عبیدی مجرد و خرقه بجز رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال مرید را چند عذاب است جواب مرید را
چهار عذاب است مال و جاه و تقلید و معصیت مال عذاب است که دل را مشغول دارد و جاه و شتمت همیشه بحلق و لذت اقبال
مشغول دارد و تقلید ندب کسی را اعتقاد کردنست و این چیز نیست که در دل چیزی دیگر را جای نماند و معصیت دل را تارک
گرداند سوال اگر پسند که کلید فقر چیست و اصل فقر چیست و گوهر فقر چیست و میوه فقر چیست و گنج فقر چیست
جواب کلید فقر است و اصل فقر محبت است و گوهر فقر شناخت الله تعالی است و میوه فقر معرفت است و گنج فقر
مسکنت است مسئله در خزانه الوقایع می آید که اگر بگردی مصحف را یا کتاب فقر یا کتاب حدیث را بدست گیر نزدیک
صاحبیه کرده بود و صحیح از مذہب ابو حنیفه رح است که کرده نیست زیرا که حدیث از حکم جنب سبکتر است اما اگر باستین
خود گیر و کرده باشد با تفاق در خزانه الفقه آورده که بر خاستن قوم نزدیک اقامت در صفت وقتی که امام غایب باشد کرده
است در ارکان الاسلام می آرد اگر سوگند خورد که با فلان سخن نگوید و اناست کرد و فلان از مقید میان وی بود حائث شود
در کامل میگویی که اگر با اختیار خود آروغ کشید و حرفها پیدا شد نمازش فاسد شود در محسوس آورده که اگر مصلی عطسه زد و خود را
گفت یرحکم الله نماز فاسد نگردد زیرا که این بمنزله بر حسی انشا است و این نماز فاسد نمی شود در جامع الصغیر ابواللیث می آرد
که خنده قهقهه در سیر و نماز مباح است بخلاف آنکه بعضی مردمان میگویی که خنده قهقهه گناه کبیره است و تبسم را میگویند
گناه صغیره است و از رسول علیه السلام نمی وارد نیست از قهقهه و مردمان بر خطا اند و لیکن خنده قهقهه از محظورات
صلوة است و روایت اینست القهقهة مباح خارج الصلوة بخلاف ما قال بعض الناس الحاکمة برة واللبسم
صغیرة فانه لم یرد فی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم عن القهقهة والناس علی خطاء ولكن هو
من محظورات الصلوة آنچه در بعضی از مصنفات امام بقره ابن عمر نسفی رح آورده که خنده قهقهه کبیره است معنی
آنست و انشا علم که خنده قهقهه کبیره است بنسبت تبسم نه آنکه وی گناه کبیره باشد یا اگر سحرگی کند بر مسلمانی و بجنبند
چنانکه آن مسلمان بر بخند آنگاه آن خنده قهقهه گناه کبیره باشد اما قهقهه بسیار دلیل غفلت می باشد در کتاب مصایب و
تعاذی می آرد و روایت انس رضی الله عنه که رسول علیه السلام بقومی بگذشت که می خندیدند یعنی بقتیه و مزاح میکردند فرمود

اکثر و اذکر هادام اللذات بسیار گردانید یا در پلان کننده لذت تبار یعنی اگر شامرگ را بسیار یا کنبید این چنین خافل و از نخندید در
 ذخیره الفتاوی می آرد که کلام مباح از سخن و نیاید مسجد جایست و اگر چه ترک آن اولی است باین که مشغول شوند به ذکر خداوند تعالی
 است خواب کردن و غورون و آشامیدن و مسجد باعث نکات و بدون اعتکاف در روایت اینست کلام للمباح من حدیث
 الدنيا يجوز في المسجد وان كان الاولي تركها بان يتشغل بذلك والله تعالی و يجوز النوم والاكل والشرب في المسجد
 بدون الاعتكاف و لكن امعد در فتنه میگوید قد رالتشهد في العتدة الاخيرة نایما فلما انبته سلم يجزيه
 در خلاصه میگوید ولو قرأه و ركع و سجد في صلوته و هو ناسر نفسد صلوته و لو نام في ركوعه او سجوده جازت
 صلوته و لا يعيدهما فان سجد و هو ناسر اعادها و لو قعد قد رالتشهد و هو ناسر فترضحك فقهية جازت
 صلوته علمان فعدة النائم معتبرة كذا ذكر في نواد الصلوة السخى در کافی می آرد که در رکوع یا در آورده که سوره ترک
 کرده رکوع را براندازد از برای قرات سوره با وجود آنکه ضم سوره واجب است و رکوع فرض لیکن هرگاه که فرض کند از برای
 اقامت فرض بر اکل و وجه نیکو آید در تنبیه در دو موضع میگوید که اگر رکوع را عاده کند تازی تباه شود و در تخصیص جامع میگوید اگر
 امام سوره را ترک کرد یا فاتحه را در رکوع یا در کند صحیح آنست که باز آید از رکوع و سوره یا فاتحه که فراموش کرده برخاند در جلای
 آورده که اگر از رکوع باز نگردد رکوع را ترجیح نهد بر غیره و الهی هم در حضور طاعت که امت فسر را می

فصل پنجم در مسایل بیوع و عیوب

در شرح شامی میگوید در بیع سلم که آن عقدیست جایز بشرط بیوعی و یکی از شرایط بیوعی بیان چنینست یعنی گندم یا جو و بیان
 بیع یعنی آب و یادید و بیان صفت یعنی حید و یاد و یا وسط یا ردی و بیان قدر یعنی صد من مثلاً یا نه از من یا غیر آن و اعلام رأس المال
 یعنی ده درم یا غیر درم از جنس دیگر مثل آن و تسلیم رأس المال قبل از اتمام بیع یا بعد از آنکه از یک دیگر جدا شوند و اگر
 مکث کنند تا شب یا بر روز فرسخی یا زیادت بعد تسلیم کند رأس المال را جایز باشد بشرط آنکه از یک دیگر جدا نشوند و بیان برکان
 ایضا و اجل نزد علای ما رجم الله و اقله شاهی و هو الاصح و اگر چه کمتر ازین نیز گفته اند در خلاصه الفتاوی میگوید اعلام کیل
 بکیال معروف بشرطست نزد ابو حنیفه راجع به بیع در گندم گفته بقیه بی که نشناختند عیال و یا فاسد بود و اعلام وزن بمیزان
 معروف و اعلام ذری بذراع معلوم نیز بشرطست و عدد متقارب به بیان عدد نیز بشرطست اما عدد متفاوت آنچه ممکن باشد
 اعلام دی بصفت دی و غیر آن واجب بود اعلام دی و جایز بود بیع سلم در وی و آنچه وصف نتوان کرد بصفت و باقی ماند
 مجهول حالتی که معنی شود بمنازعت جایز نبود سلم در وی و محیط میگوید بشرطست که رأس المال سره کرده بود نزد امام عظیم
 خلاف هر صاحبی را و غیر محیط میگوید اگر گرسن هلاک نشد اما سلم الیه مجرد و روی دیونست صاحب سلم اخذ بود برهن الا آنکه
 نگردد درین راعوض بدین خود بلکه بفرزند جنس حق خود تا نگردد استبدل بسلم و پیش از قبض در فتاوی خلاصه میگوید در حق
 دادن نان روان بود نزد امام ابو حنیفه بی بی بعد و بی بوزن همچون سلم و نزدیک ابو یوسف بوزن روان بود و بعد و روان بود و نزد
 امام محمد هم بوزن و هم بعد و جایز بود و فتوی بر آنست که بوزن جایز بود و ذکره فی الفتاوی الصغری در نوازل میگوید سلم

و کما

در کاغذ جایز است بعد دور باد بخان نیز و استقراض کاغذ و باد بخان نیز جایز است و در سیر و پناز بوزن جایز است و سلم و شیر
و در شیر جایز است در هنگام وی و همچنین در سرکه نیز جایز است هم نیل و هم بوزن در قنای و واقعات صدر الشهدا میگوید اگر
غلامی خرید که بگوش وی سوراخ ندارد و بسوی دماغ دارد عیب است و سوراخ گوش در برده هندی عیب نیست اما در ترکیب
عیب است اگر آنرا عیب شمارند در خلاصه میگوید که در دندان کرنی بعد از کرنی عیب است اگر قدیمی بود در نوازل می آرد که
ماده گاو خرید که شیر نمیدهد اگر مثل اورا از برای دو مشیدن میخرند مشتری را ولایت رد کردن بود و اگر مثل اورا از برای گوشت
میخرند ولایت رد نبود و اگر پستان خود را میگیرد و شیر خود را میمکد تمام این عیب بود و اگر چهار پای خرید تلبیل الاکل است یعنی
تا خورا آن عیب بود و اگر کامل بود عیب نبود مگر آنکه بشرط آن خریده باشد که سرخ السیر بود در خواند شمس الاسلام می آرد که اگر
دابه اکول باشد چنانکه خارج از عادت بود عیب نبود در کنیک عیب بود زیرا که فاسد میکند فراش را و اگر رزی خرید و آنچیزی
از تلبه است که بر پشت جوی نهاده اند ولایت رد بود از برای آنکه این عیب فاحش است در خلاصه الفتاوی میگوید خانه
خرید که سوراخ کلیدان وی در دیوار غیر است عیب بود در قنای و واقعات صدر الشهدا میگوید جامه خرید و بران جامه خون
یافت اگر جامه بحالی بود که اگر نشویند ناقص شود عیب بود و الا عیب نبود و اگر از برای میت یعنی خرید و بران عیبی یافت رد نکند
و بنقصان عیب نیز باز نگرداند در قنای و واقعات چنین گفته اما در تحریر میگوید این وقتی بود که آن نفس را بیگانه تر کرده در
حق میت تا اگر مشتری داشت میت بود و کفن از ترکه خریده باشد رجوع کند بیایع بنقصان عیب در قنای محمد بن ابولیس
می آرد که مردی گفت و انده که فلان جامهای مراد از دید پاره کرده جامهای مراد حال آنکه آن فلان از یک پیرهن زیاده ندزید
از وی حالف بار بود و اواهی بالثیاب الثلاثة الی همه از برای دند و آفت دزدی نگاهدار در مجموع نوازل و در خلاصه
تیزی آرد که مردیست که با نصد درم نزد وی امانت نهاده اند سی صد درم از آن خرچ کرده و دو بیست درم رد کرده بروی و سوگند یا
کرده که از دو بیست چیزی باز نگرفته ام حاشا نشود در خلاصه میگوید اگر زن گوید خریدم نفس خود را از تو بگذاش شوهرش دیگری را گفت
بگویی فروختم آن کس گفت فروختم درست بود برابر است که بطریق رسالت بود یا بطریق و کالت در قنای و قاضی خان میگوید
بچنانکه منعقد می شود بیع بخطاب از حاضر منعقد می شود و بکتاب بسوی غایب چون بنویسد مرد بسوی غایب که بفرم
بنده فلان را بگو بکتاب بوی رسد بخواند و گوید قبول کردم تمام بود میان ایشان در طلاق نوازل میگوید اگر مشتری گفت خریدم
نگفت خریدم صحیح بود در واقعات صدر الشهدا میگوید اگر دیگری را گفت این بنده خود را به زاردم تو فروختم آن کس گفت او
آزاد است آزاد نشود و اگر گفت بس او آزاد است آزاد شود از برای آنکه این جواب است و بروی بود به زاردم در خلاصه میگوید
اوراق توت اگر بخرد بشرط آنکه در ساعت بگیرد جایز باشد و اگر مطلق بخرد و هم در آن روز بگیرد نیز جایز باشد و اگر روز بگذرد فاسد بود
بیع و اگر بخرد که میگوید چیزی پس چیزی جایز نبود و حیل در وی آنست که بخرد و خست را باصل آن و چون برگه بگیرد در خست را
صاحب زمین بود اگر بیع بعد از اتمام بیع بود در زمین نیز جایز نبود بی اذن مزایع و اگر قبل از اتمام بیع بود جایز بود از غیر اجازت
مزایع خلاصه اگر نعم کند و خفت را بسوی ملک و بفرشد هر دو را شمس الائمة حلوانی بیع میگوید جایز نباشد و کرن الاسلام علی السعد

میگوید بیجا نیز باشد در ملک و جلوه ای رجوع بقول سعدی کرده است خلاصه مردی درختی خرید پس برید آنرا بدید که خر خست را
 نمی شاید رجوع کند بقصان بیج مگر آنکه بایع آنرا همچنان مظلوم بستاند و اوقات درخت جزو نیست که حاصل وی یکی است و
 فرع وی دو صاحب وی یکی از آن دو فرع ویرا بفروخت جایز بود اگر میان کند موضع قطع را و در قطع ضرر نباشد خلاصه
 بخزید یکی را و در آن طریق عامه است بیج فاسد بود و طریق عیب بود و اوقات مردی غلام خرید و او را بایع فروخت
 پیش از قبض بیج منضم نشود و اگر بخشید پیش از قبض منضم نشود و آنکه شمس الاسلام مردی مردی را گفت این اسپ خود را
 با اسپ تو عوض کردم وی گفت من نیز چنین کردم درست بود و طلاق الفتاوی مردی دعوی کرد بر کسی مال اسپ سوگند داد
 او را قاضی که نیست او را بر توین مال که دعوی کرد بعد از آنکه آن کس منکر شده بود پس سوگند خورد و اشارت کرد با انگشت خود
 در آستین خود بسوی مرد دیگر که او را بروی چیزی نیست صدق دیانته در خلاصه الفتاوی می آرد اگر سوگند خورد که نظر کند
 بروی خود یا بسوی خود پس نظر کند در آئینه اگر نیت وی آن بود حاشا نشود و الا حاشا نشود و اگر گفت نظر کنم بسوی حرام پس
 نظر کند بروی زن بیگانه حاشا نشود خلاصه رجل حلف لایبام حتی یقترا و کذا افام جالساً لایبنت خلاصه قال دوش
 نخته ام چشمم گرم نکرده ام و چشمم بر چشم نهاده ام و سوگند خورد بر آن و پهلوی بر فراش نهاد و لیکن در خواب نشد اگر آن نیت
 حقیقت نوم کرده است حاشا نشود و اگر نیت کرد چیزی را حاشا نشود چون پهلوی بر فراش نهاد چشم پیش کند و اگر سوگند خورد
 که خواب نماند برین فراش و حشوازی بیرون کرد پس خواب کرد بروی از جوان لایبنت خلاصه سوگند خورد که با دریا نماند

با دوزی بجست حاشا نشود الهی همه را از رسوائی نگاهدار

باب سیم در اصول قرائت و درین باب فصل است

فصل اول در اقسام قرائت و احکام و

در منبر المقربین و مرشد الطالبین شیخ الاسلام خانمته الحفاظ و امام الایمه فی الاقراب و التحدیث شیخ شمس الدین الحزری
 روح امده روح آورده است که اقسام قرائت سه است منواتره و صحیحه و شاذه هر قرائت که موافق یا بجمه او را با عریب مطلقاً
 و موافق باشد یا یکی از مصاحف عثمانی لفظاً و تقدیراً آن قرائت منواتره است اما معنی آنکه موافق باشد با عریب مطلقاً
 آنست که اگر چند روی یک وجه باشد از اعراب مانند قرائت حمزه و الارحام بالجزم معنی احد المصاحف العثمانیه
 آنست که آن قرائت موافق یکی از مصاحف عثمانی بود مستوجه امصار گردانیده همچون قرائت ابن کثیر و سورۃ التوبه جناب
 شجرى من تحتها الالهاف و زیارت من و این قرائت در مصحف مکه یافت شده است و در غیر وی از مصاحف عثمانی
 یافت نشده است و معنی و لو تقدیراً آنست که محتمل رسم مصحف باشد همچون قرائت مکه مالک یوم الدین زیارت العف
 میخوانند و حال آنکه در همه مصحفها بغیر العف می نویسند پس احتمال دارد که کتابت مالک با العف باشد و کرده باشد باوی آنچه
 کرده باشد با هم فاعل از قار و وصلح و مانند آن و العف را از برای اختصاص حذف کردن پس او موافق رسم بود تقدیراً

و نوی

و بخوابیم بمتواتره آنرا که روایت کنند جاعلی از جاعلی کذا الی منتهای عقیده علم باشد از غیر تنبیه عدو و اصح این قولست که چه
تعیین نیز شرط داشته اند و اختلاف کرده اند در آن بعضی شش گفته اند و بعضی دوازده و بعضی سست و بعضی چهل و بعضی هفتاد
و الله تعالی اعلم اما قرائت صحیح بر دو نوع است نوع اول آنکه صحیح شده باشد بقل عدل صابط از عدل صابط کذا الی منتهای
و موافق عربیت در رسم صحف باشد و این نیز بر دو نوع می باشد یکی آنکه مستفاض باشد بقل وی و تلقاه الایمه بالقبول
یعنی ائمه قرائت او را قبول کرده باشد و این صحیح مقطوع به است یعنی منزل است بر رسول علیه السلام از حروف سبعه و این
نوع صحیح است بمتواتره و اگر چه بدرجه وی نرسیده است نوع دوم آنست که ایتمه قرائت ملحق بقبول آن شده اند اما از کلام بسیار
از علما معلوم می شود و ظاهر هر یک دو جزو از قرائت وی هم در نماز و هم در غیر نماز اما قسم دوم از قرائت صحیح آنست که موافق عربیت
باشد و صحیح باشد اسناد وی و مخالف رسم بود چنانکه واردست در صحیح از زیادت نقصان و ابدال کلمه دیگر بکلمه دیگر و مانند آن
چنانکه آمده است از ابو درود او این سه و عمر و غیر ایشان از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نام نهاده اند این قسم قرائت شاذه
که وفضا شدت عن مرهم المصحف الجمع علیه جایز نیست قرائت آن ندر نماز و نه در غیر نماز و اگر چند اسناد صحیح
است و ابو عمر و بن الصلاح و غیر او گفته اند که ماورای عشر ممنوع است از قرائت با و یعنی منع تحریک منع کره است و قاضی ابو نصر
عبدالوهاب السبکی در کتاب جامع الجوامع گفته اند که ماورای عشر شاذه است و شافعیه بر آنند که اگر قرائت شاذه خوانند در نماز
نماز وی باطل شود و اگر عالم بود یا نال اما اگر جاهل بود نماز وی باطل نشود و وقفهای بغداد متفق اند بر تادیب امام ابن شنبویه و معتاد است
وی از قرائت او و اقرای وی بقراءت شاذه پس شاذه آن باشد که بقرآن نقل کنند از غیر تواتر و استفاضه مستقانت
بقبول از ایتمه اما قرائت بمعنی از غیر آنکه نقل کنند از اقرائی آن از قرائت شاذه نیست اصلا و دلیری کننده بر آن دلیر
کننده باشد بر خطای عظیم و ضللا الایمه او را تقریر کنند و جسد کنند و واجب بود منع قاری که قرائت شاذه خواند و
آنتم باشد بعد از تعریف وی و اگر باز نایستند تقریر کنند او را اما آنکه موافق رسم و معنی باشد اما اخذ آن از غیر نقل باشد آنرا
شاذه نام می نهند بلکه آن مکذوب به است کافر شود و مستغفر آن و اما تبدیل آئینا با عطینا و سوتلت بزیت و مانند آن پس آن
شوازه نیست و او استندست در تحریک و تادیب بروی بلیغ ترومیغ از وی واجب تر و اهل بدعت و هوای پرستان وضع کرده اند
از عند نفس خود موافق بدعتهای خود چیزها و بخوانند آنرا حلال نیست بچکس رایز مسلمانان تلاوت آن مثل آنکه معتدله
خوانده اند و کلام الله موسی تکلیما بنصب یا و راضیان خوانده اند و ما کنت متخذ المصلین عضدا بفتح لام و کسر
نون و میخوابند بان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پس آن هنگام که مثل اینها واقع شد مسلمانان صواب چنان دیدند که اجماع
کنند بر قرائت ائمه ثقات پس اختیار کردند از شهر شری که مصحف متوجه وی گردانیده بودند از مصاحف عثمانی ائمه مشهور
را بنقله و امانت و نقل حسن دین و کمال علم که عمر خود در قرائت و اقران گذرانیده بودند و اهل شهر ایشان اجماع کرده بودند بر
عدالت ایشان و آنچه نقل کردند و نقله بودند در آنچه خوانند و بیرون نبود قرائت ایشان از نظ مصحف ایشان پس نتیجه
گردند و قرائت مدینه ابو جعفر و شیب و نافع اختیار کردند و از آنکه ابن کثیر و حمید بن قیس اعرج و ابن جریسن را و آنرا کوفه یحیی
بن وثاب و عاصم و عیش و حمزه و کیسانی را و از شام عبدالقاسم بن عامر و عطیه بن قیس کلابی و یحیی بن حرث را و از کعبه

عبدالمنذر بن ابواسحق و ابو عمرو بن العلاء و عاصم الجعفی و یعقوب حنفری را بعد از آن قراستفراق گشتند در بلاد و پس ایشان می آمدند
 گردی بعد از گرویی و بسیار شد میان ایشان خلاف و اندک شد ضبط پس از آن اشقات تقادح و در ساختند و ضبط دادند و جمع کردند بر
 حسب آنچه رسیده بود بایشان و صحیح بود نزد ایشان پس آنچه امروز منواتر است و صحیح مقطوع به است قرات ایامه عشره است
 و روایات روات مشهور ایشان این است آنچه نبشته شد از اقوال علماء و مردمان امروزین اند در شام و عراق و مصر و حجاز پس
 اجماع امت منعقد گشت بزرگ قرات شاذه از برای مصلحت را و اگر چه آن صحیح است فی نفس الامر از برای آنکه اذن کردند قرات
 وی اما تحقیق نشد انزال وی و درین اجماع خطر و اشکال نیست از برای آنکه امت معصوم اند از آنکه اجماع کنند بر خطا لغوی علیه
 السلام لا یجتمع امتی علی الضلالة الیه همه از ضلالت نگاهدار

فصل دوم در فواید علم قرات و اسامی قراستبعه و روات ایشان

در صحیحین می آید بروایب امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمودان هذا القرآن اتول علی سبعة احرف
 فاقرأوا ما تیسر منهن یعنی بدر سنیکه این قرآن نازل شده است بر هفت حرف یعنی بر هفت لغت پس بچنانند آنچه آسان تر
 است از وی در صحیح مسلم می آید بروایت ابی کعب رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود یابنی و این تصغیر شفقت
 است فرستادند بسوی من اینک بر خوان قرآن را بر هفت حرف یعنی بر یک لغت پس در خواستم از پروردگار خود که الهی
 آسان گردان برامت من فرمان رسیده که بخوان قرآن را بر دو لغت پس سوال کردم که الهی آسان گردان برامت من فرمان
 رسیده که ای محمد بخوان قرآن را بر هفت لغت یعنی هفت قرات و مر تر است بهر باز گردانیدن که باز گردانیدی آن را
 یک سوال یعنی یک حاجت که از من در خواهی تا عطا دهم ترا پس گفت اللهم اغفر لامتی و در توفیق
 داشتم سوال سیم از برای روزی که کل خلایق بسوی من باز گردند تا ابراهیم علیه السلام در مسجد شیخ جزری علیه الرحمه می رود
 که کتب مشهور ختار که امت قبول کرده اند و مقبول ایامه عشره است و قرات سبعة و عشره و اجماع کرده اند بر آن از غیر معارضی
 کفایه ابن بهران و کفایه ابو العلاء بهدانی و سبعة ابن مجاهد و ارشاد ابو العرقلاسی و تمییز ابو عمرو دانی و موجز ابو علی نوارزی
 و تبصره ابو طالب و کافی ابن شریح و تلخیص ابو معشر طبری و اعلان صفراوی و تجرید ابن فحام و حرز ابو القاسم شاطی
 پس هیچ اشکالی نیست در آنکه هر چه این کتب مذکوره متضمن آنست از قرات مقطوع به است و اگر چه درین کتب مشهوره
 مذکوره نیابینی هست در بعضی از اصول و فروع مثل آنکه در شاطی در قرات ابن ذکوان متبعان تخفیف نون و قرات
 هشام افیده بیابعد از عمره و همچون قرات قبل علی سوقه بود و بعد از عمره و غیر آن از تشهيلات و لامات که یافت نمی شود
 در غیر آن یعنی در غیر شاطی الا در یک کتاب یاد و در کتاب و نو اثر باین ثابت نمی شود جواب شیخ علیه الرحمه آنست که
 این و شبه این اگر چه بدرجه نو اثر رسیده است اما صحیح مقطوع به است اعتقاد کنیم که آن قراست و از احرف سبعة
 است که قرآن بان نازل شده است و عدل ضابط چون منفرد باشد بجزئی که محتمل عربیت و رسم باشد و امت آنرا استلحق
 باشد مقبول آن مقطوع به باشد و حصل به العالم و نیز شیخ بیگدیر در کتاب النشر فی قرات العشره و در مجله المقرءین

نیز میگوید که معلوم و مقرر است و مشک نیست که قرأت ائمه سبعة و عشره و ثلثه عشر و ما وای آن بعضی از احرف سبعة است که قرآن بران نازل شده است و ابو العباس مهدوی و حذاق و غیر ایشان از کبار ائمه قرأت گفته اند که حروف سبعة که رسول علیه السلام خبر داده است که قرآن بران منزل شده است بر دو ضرب است ضرب اول زیاد یک کلمه و نقص کلمه دیگر و ابدال کلمه بکلمه دیگر و تقدیم کلمه بر کلمه دیگر مثل آنکه روایت کرده اند از بعضی لیس علی که جناب ان نتخوا افضلا من ربکم فی واسم الحی و روایت کرده اند عین حصر سق و اذا جاء فتح الله والفضی پس این و شبه این متروک است حایز نیست قرأت با و بهر کس بخواند چیزی ازین بدون جدال و عناد بران بر امام واجب بود یعنی بر حال اسلام که او را بگیرد و ادب کند و جس کند و اگر بخواند و جدال کند بران و دلالت کند مردمان را و بخواند آن فرماید واجب بود قتل وی از برای آنکه رسول علیه السلام فرمود المرئی القرآن کفر و اجماع است بر ابتاع صحف مرسوم است ضرب دوم آنست که اختلاف کرده اند فرادوی یعنی اظهار روادغام و روم و اشمام و قصر و مد و تخفیف و تشدید و ابدال حرکتی کجرتی و ابدال یا بتا و واو و یاء و مثل آن از اختلاف متقارب پس این ضرب مستعمل است در زمان ما و این خط مصاحف امصار است سوا آنچه واقع شده در وی از اختلاف در حروف سیره ابو العباس مهدوی و غیر وی میگویند که ثابت شد باین معنی آنکه قرأت که میخوانند بعضی از حروف سبعة است که قرآن بران نازل شده است و این قرأت مستعمل یعنی از سبعة عشره و ثلثه عشره از برای موافقت مصحف مجتمع علیه است که است بران اتفاق کرده اند و ترک کرده اند ما سوائی آنرا از حروف سجا از برای مخالفت مرسوم خط مصحف چون واجب نیست بر ما قرأت بجمع حروف سبعة این بود کلام ابو العباس مهدوی که شیخ در نشر و مسجد آورده امام محمد جری طبری در کتاب خود و این عبد البر و ابو العباس مهدوی و مکی بن ابی طالب قیسبی و امام شاطبی و ابو شامه و ابن تیمیة و غیر ایشان از ائمه قرأت در مصنفات خود آورده اند که صحف که در زمان ابو بکر رضی الله عنه بنشسته است مثل بود بر جمع احرف سبعة پس آن هنگام که بسیار اختلاف مردمان و خوانند مسلمانان که تحلیض یکدیگر کنند جمع شدند صحابه در زمان امیرالمؤمنین عثمان و اتفاق کردند بر کتابت قرآن بر عرضة اخیره که خوانده بود رسول علیه السلام در سالی که از دنیا سفر کرد بر آنچه فرستاده بود الله تعالی دون آنچه اذن کرده بود در وی و بر آنچه درست شده بود از رسول علیه السلام دون غیره چون واجب نبود احرف سبعة بر امت بلکه جایز بود در حضرت بود در وی و غیر کرده بود ایشان را در هر حرف که اختیار کنند چون دیدند صحابه که است اختلاف کردند و قتال میکردند و اجماع صحابه منعقد شد بر آنکه بزیستند قرآن را بر لفظ لغت قریش و بر عرضة اخیره و بر آنچه صحیح شده بود از رسول علیه السلام چنانکه تمامی این قصه در قسم اول این کتاب که قسم اعتقادات است بیان کرده شد و الله تعالی اعلم سوال کردند از ابو حیان محمد بن یوسف المقرئ النخوی صاحب بحر المحیط فی التفسیر که بی نظیر روزگار خود بود که تفسیر و شاطبی متضمن کل قرأت سبعة است که رسول علیه السلام اشارت بدان کرده جواب گفت که در تفسیر و شاطبی از قرأت سبعة اندک اندک چیزی نیست پس هر کس که در فن قرأت بکوشد و مطالعه کند کندت مصنف علمای اسلام را در قرأت بدانند این معنی را بعلم الیقین و السلام اما اسامی قرأت سبعة در و ات ایشان این است قطعه

| | | |
|-----------------------------------|--------------------------------|--|
| آن خداوندی که نبود در اول شب نظیر | قاریان را اولین راز امور شاطبی | ابتدای کارها باید بتام ذوالجلال نظم کرم اسے برادر بی تکلف یاد گیر |
|-----------------------------------|--------------------------------|--|

| | | |
|---|---|--|
| <p>بهست الف رب و جیم از نافع یا ران او ط زوری می ز سوسی را بیان آن کسبیم ع جحفص و ف ز حمره آن امام باور رع فا حفظو یا ایها الحفاظ من ید الفقیه</p> | <p>یعنی از قالون و ورش دال از ابن کثیر ک ابن عامر دل از بنشام و سیم از هن آمد از خلف خلاد راق از ضمیر</p> | <p>سے زبری و ز قبل ح ابو عس و علا ابن زکوان ن ز عاصم ص ابو بکر منیر ر کسائی سن لیت و ت زوری قد مضی</p> |
| <p>کسائی را علی اسم بوده است در احرام پیر این پوشید و او را کسائی گفته چنانکه امام شاطبی در فصدہ شاطبیہ گفته است شعر فاما علی فالکسائی لغتہ بنما کان فی الارحام فیہ لتسویا احکامیت در سجد شیخ می آرد که کسائی گفت نماز میکردم با بایرون الرشید بشگفت آورد مرا حسن قرات غلطی بزبان من رفت که گوید مثل آن خطا نماند خواستم بگویم لعلمهم بیجسون گفت لعلمهم بیجعیان گفت والله که بایرون دیر می نمود که گوید خطا کردی لیکن چون از نماز فارغ شدی بگفت یا کسائی ای لغتہ هذه این چو لغت بود گفت یا امیر المومنین قد یعثر الجواد یعنی اسپ نیکو توبه بسور می آید قال فانما فخر این را بیکو گفتی چنین است الہی بحیرت ط البیان و قاریان کلام که چرا ایم و خطایان ما را در گذار و همه را حلالت تلاوت کلام اندازی دار</p> | | |

فصل سیم در مدات قرآن و بیان وقوف و رموز صحف و احکام نون ساکن و متون

بمانند مدات قرآن بر پنج نوع است مد کلمه و مد کلمتین و مد ضروری و مد وزنی و مد سکون و وقف اما مد کلمه آنست که از الف
مضمون ما قبل و او مضموم ما قبل و یا کسور ما قبل همزه آید چون تبار و شاد و اولنگ و لتو و سو و وحی و سی اما مد کلمتین آنست
که بعد الف و او و یای مذکور همزه آید اما در دو کلمه یعنی حرف مد در آخر کلمه اول باشد و همزه اول کلمه آخر چون بما انزل
وقالوا المذآنه انا وانا الی الله فی اذ انهم و غیره انکما اما مد ضروری آنست که بعد از ان و او و الف و یا حرف مشدود آید
چون و لا الضالین و دآیه و انما تخاجوننی الهم و طس و کس و القرآن المحکیم و و والقلم اما مد وزنی چون ادم و ال
ابراهیم و النبیاء مانند آن اما مد سکون وقف کنی چون مومنین صادقین و حمن رحیم عظیم و امثال آن و مقدار
مدسه الف است در جمله مدات غیر مدوزنی که یک الف بیش نیست استاد من سلمه الله فرمود که از یکی از استادان خود سماع
داشتیم که مقدار الف در مد مقدار یک عطف انگشت است بر شیخ جزیری علیه الرحمه عرض کردم شیخ رد کرد و این قول را فرمود
که مقدار الف در وقف مقدار الف در قالو او مانند آنست در کتاب ارشاد المبتدین آورده است اصل المد ساکنه
علی قدر ففتحہ فمدک فتحا اما یعنی اصل مد همان مقدار است که در آن تمام باز کنی و گوئی مد تا به پنج الف است میان قرا
چون حد یکی را بدانی باقی را بران قیاس کن روایت و قول استادان این است و بعضی قاریان روزگار را می بینیم که مد را از
الف در میگذرانند و این قبیح است و ایشان واجب المنع اند زیرا که از بیج یک از ایتمه قرات مثل آن نیامده است در تفسیر
میگویند اقول قرا زوری مدورش و حمزه اند و دون ایشان عاصم و دون وی ابن عامر و کسائی و دون ایشان ابو عمرو
و هذا کله علی التعریف من غیر اطراد و انما هو علی مقدار مذاهیهم فی التحقيق و الحد یعنی بتاسف
خواندن و روان خواندن در مفردات سبعة قرشی آنجا که ذکر مدات قرآن کرده در مفردات ف گفته است که در مد طولی مد

بسط و فصل است و در تعدل نزد محققین مقدار چهار الف است و نزد موطنین سه الف و نزد حدادین دو الف و گفته که تا طول
ورش و حمزه و اعشور است و اوسطا صم و کسائی و خلف و ابن ذکوان واقصر مدکی است و برانام مدقق اندر قراچون پنجمه آخر
کلمه باشد نحو جا و شاء و لیس و سوسی و نحو دعا و ندا و این را مد اصل میگویند در افعال و مدینه در اسما برای آنکه اسم را که بنا کرده اند
بر مدینه کرده اند و نیز در مفر و نافع می آرد که سوال کردند از ابو بکر مهران از مدات در قرآن گفت مدبره وجه است اول مدبره
مانند اند و تمام و انزل و او بنا و این را مدحجر از برای آن نام نهادند که عرب ثقیل میدارند جمع بین بهترین را پس مدعیان هر دو
در می آرند تا حاضر شود میان هر دو حمزه و مقدار وی یک الف تامه است با جمع دویم مد عدل چون ولا الضالین و هد هامت
والصافات و سبی بدلتک لانه یعدل حرکة تکلیلا یجمع ما کتات و قدر وی یاد کرده شد از پیش سیم مد تکین نحو قوله الملائكة
و مداین و اولتک و سبی بدلتک لنتکن القاری به من تحقیق الهمزة و اخرها جمنا من حخرها و قدره که مد العدل چهار
مد البسط و الغصد و قدره که پنجم مد روم مانند هانت و سبی بدلتک لانام یرمون الهمزة من انتم و لا یحققونها و لا ینکرکونها
اصلا و لکن یلبسونها و هذا عند المدنین و انی عمر و دون من همزة قدره الف نصف الف ششم مد فرق نحو قوله الان
و سبی به لانه یفرق بین استنهام و الخبر و مقداره الف تامه بالاجماع بحصول الفرق بهذا القدر و اگر بعد از این
مد ششم دی آید زیادت کند بروی الف دیگر تا دو الف نشود و مثل الذاکرین ستم مدینه و قدره که ششم مد مبالغه و هو علی هذ هب
ابن کنیز خاصه فی قوله لا اله الا هو و سبی بدلتک للمبالغه فی لفظ الهمزة سوی الله نیم مد بدل نحو آدم و امر و سبی
بدلتک لانه بدل من همزة الساکنه بعد المتحرکه و مقداره الف تامه دهم مد اصل نحو جاء و شاء و قدره که فی کتاب
جامع الوقوف عثمانی که مد سه است مد تکین و مدینه و مد اصلی اما مد تکین آنست که در میان کلمه باشد چنانکه اولتک
و القبایل و القلائد و المدایب و ویرا از برای آن مد تکین گویند که ویرا مدی کنند تا حرف از مخرج خود بیرون آید و تکین جا
دادن بود و لغت آما مدینه آنست که آخر کلمه باشد در اسما و مد و چون دعا و ندا و ویرا از برای آن مدینه گویند که واضح این
اسما را که بنا کرده مد و بنا کرده اما مد اصلی آنست که در آخر افعال باشد چنانکه جاء و شاء و ویرا از برای آن مد اصلی گویند که الف
و همزه در وی از اصل کلمه است و فرق میان مدینه و مد اصلی آنست که مدینه در اسما می باشد و مد اصلی در افعال و این
هر سه قسم مد را در اصطلاح قرا مد متصل گویند و در قاضی خان میگویند تبرک مد متصل نماز تنباه شود نیز دیک بعضی از علما و نظیر
کلمه دعا و ندا آورده است الهی تقصیرات و معاصی را در گذار

فصل چهارم در وقوف قرآن و رموز مصاحف

بدانکه وقف را پنج مرتبه بنهاده اند لازم و مطلق و جایز و مجوز و مخصص اما علامت و وقف لازم قسم است و وقف لازم نیست
که تبرک وی معنی متغیر و شیع شود و علامت و وقف مطلق ظاهر است و وقف مطلق آنست که بروی وقف کنی نیک آید و
علامت و وقف جایز جمیم است و وقف جایز آنست که اگر وقف کنی روا بود و وصل نیز روا بود و علامت و وقف مجوز است
لوجه یعنی وصل و وقف هر دو روا بود اما وجود وصل قوی تر بود و علامت و وقف مخصص است و وقف مخصص از برای

آنست که اگر انقطاع نفس شود بروی وقف کند به بود که ذکره فی جامع الوقوف اما علامتی که در مصحف نوشته شده شود چون ق و ک و سکنه وقفه وصلی و لایه یک چشمه و سه دو چشمه و می و رع ق از قبیل گرفته اند یعنی بعضی وقف کرده اند در آن موضع که علامت کذالک است یعنی هر وقف که بر ما قبل باشد وی نیز همان بود و سکنه و وقفه یک حکم دارد و برین هر دو علامت نفس نباید زدن بخلاف وقفهای دیگر که بر آن نفس باید زدن وصلی علامت آنست که وقف نباید کردن و یک چشمه علامت آیت است و سه دو چشمه علامت پنج آیت است و می علامت ده آیت است و ع علامت رکوع است یعنی امیر المؤمنین عسمر رضی الله عنه در تراویح برین موضع بر کوع رفته است و در بعضی مصحفها او می نویسد و آن علامت وجه وقف است و علامت لا وقف است اما رموزی که در مصحفها از برای عواثر و خواص و آیات اختلافی وضع کرده اند این است که آجب عقب تب لب بد آنکه چون کوفی و بصری متفق شوند در خمس رزم ایشان می است و چون مختلف شوند در مزر کوفی همان می است و از آن بصری جب یعنی پنج خمس و ب بصری و چون کوفی و بصری در عشر متفق شوند در مزر ایشان سرعین است و چون مختلف شوند از آن کوفی همان سرعین است و از آن بصری ع و چون میان کوفی و بصری اختلاف شوند در آیت علامت تب است و ع آیت بصری نباشد لب بدانکه در همه قرآن پنج هزار و نو دویست و هشت و هشتاد و هفت وقف است از آنجا که وقف رحمت و عفران است قال النبی علیه السلام من

ضمن لی ان یقف علی عشرة مواضع فی القرآن ضمننت له بالجنة اول در سوره مائده است علی قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لاتخذوا الیهود والنصارى اولیاء و دیگر در سوره انفصاف است علی قوله تعالی انما یتجیب الذین یتیمون بسم و چهارم در سوره الم سجد علی قوله تعالی افمن کان مؤمنا کمین کان فاستقا چهارم لا یتستون پنجم در سوره یس علی قوله تعالی و اتانا هم ششم در سوره یس علی قوله یا حسرة علی العباد هفتم در سوره یس علی قوله قالوا یا و یلبنا من نعشنا من مرقدا هشتم در سوره یس علی قوله انه لکم عدو مبین وان اعبدون نهم در سوره یس علی قوله تعالی اولیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم و هم در سوره الملک علی قوله اولم یروا الی الطیر فوفهم صافات و یقبضون و کتب اشاره القرآن آورده است که در قرآن وقف منزل شش است اول اذ نضعون ولا تلون علی احد و دیگر یا ایها الذین امنوا لاتخذوا الیهود والنصارى اولیاء بسم انما یتجیب الذین یتیمون چهارم و فوتری الذین کفرو پنجم قال عبد البی اصیب به من انشاء ششم من بختنا من مرقدا این بود

بیان و قوف قرآن در مبرز مصاحف الی قرآن خوانان را بر وقوف قرآن واقف گردان

فصل پنجم در احکام نون ساکن و تنوین

بدانکه نون ساکن و تنوین را در قرآن چهار حال است ادغام و اظهار و قلب و اخفا چنانکه یکی از فضلا گفته است فرود ادغام کن در یر ملون اظهار کن در حرف حلق و مقلوب کن در حرف با در بانقیش اخفا بسیار بنیاد ادغام در آوردن حرفی در حرفی بود و اظهار پیدا کردن بود و قلب گردانیدن بود و اخفا پنهان کردن بود اما ادغام در پیش حرف یر ملون بود و حرف یر ملون شش است می ر م ل و ن مثال من یقول و جوه یومئذ من ذکام غفور رحیم علی امر من معک و لکن

لا يعلمون هد الملتقين من ولي ولا وفاق ان نفعت الذكري طلع لضيد اما اگر حرف یرملون در میان کلمه باشد
 اوغام نکنند بلکه اظهار باید کرد چون الدینا صنون فنون بلیان اما اظهار در پیش حروف حلق است و حروف حلق شش
 است خ ح ع ه هجره خا و غیر این از ابتدای حلق است و حا و عین میان حلق و ها و هجره از اقصای حلق مثال من
 خلاق حکیم خبیر من غفور قلا غیر الذی من علیم شیء حکیم حمید من ای شیء ان ان ترا حد لا امراتک
 من هو قوم هاد اما قلب در پیش حرف با بود ابتنا من بعد ذو جهر طبع اما اخادر باقی حروف بود یعنی در پیش پانزده حرف
 دیگر که می ماند و آن حروف این است ت ث ج ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک مثال آن چون من تاب بیانات
 لغرف من ثمره منیر ثانی ان جاء امة جاشیه من دون الله کوب دری من ذی الذی با با اذا عذاب من
 زبیه یومئذ ذر قال الانسان بقلب سلیم من شیء باس شد ید من صلصال صفا صفا لمن ضره مسفرة
 ضا حکم من طین ماء ظهورا قال سننظر لبعض ظهیر النفس کلمات قتاب علیه من قبل ثمننا قلیلا
 من کان فئه کثیره جلا انخرا بغنه باید خواندن و در جمیع حروف یرملون اوغام باید کرد با غنه الادر لام و را که غنه نباید
 کرد و در پیش او غنه نمی کند خلف که راوی حمزه است و در سه حرف دیگر غنه میکنند یعنی در پیش با و میم و نون آله
 همه را توفیق دانستن و عمل کردن ارزائے دار

فصل ششم در احکامی که مهم است در او و تجوید ذکر اوغام

بدانکه هر جا که دو حرف آید از یک جنس و اول ساکن بود اوغام باید کرد و فاضل بحت بخار تمام قد دخلوا و اذ کور بک
 اضرب بعصاک منام من و امثال این دو حرف آید که میان ایشان قرب مخزج باشد چون قد تبین و اذ ظلموا
 و قالت طایفة لقد قطع واجبیت دعوتک و انقلت دعواته و بل دفعه الله و مانند آن و هر جا الف و
 و او ما قبل مضموم و یا ساکن ما قبل کسور آید و بعد ازینها میم یا نون آید الف و او را از غنه نگاه باید داشت چون
 الرحمن الرحیم یوم الدین یعلمون الانعام کان ان یقوم من مقامک و مانند آن دال قدر پیش جمیع حروف اظهار
 کند مگر در ال و غیره و در تا که اوغام باید کرد چون قد دخلوا و قد تبین لام بل و بل را پیش جمیع حروف اظهار کند
 مگر در لام دیگر و در را که اوغام کنند چون هل لکم بل لابل دان هر جا حرف حلق آید و ما قبل وی مضموم بود یا آن ضمنه
 آن کسره را بگلف گوید چون اهدنا و اوتو منون و احسانا و احشروا و اذا اعتزلتموهم و لعیب و دن و کالعین
 و مثل آن هر گاه که بر الف و او و یا که یاد کرده شد وقت کنی صوت رها کنی و بدیناری چون علمتنا و امنوا و علمنا و احکیمنا
 و این را وقت ارسال گویند و هر جا که دو و او و یا دو یا جمع آید و او اول ساکن و ما قبل وی کسور بود و او اول و یا
 بر یا اول باشد با باید کرد تا هم اوغام نشود هر جا سه حرکت یا چهار حرکت متتابع آید آن حرکات را او باید کرد تا یکی
 از آن ساکن نشود چون الشهوات کذ هب خلقکم جعل لکم و امثال این بسیار است هر جا که میم ساکن آید که
 بعد از وی با یا او یا فا آید آن با را اظهار باید کرد چون لیستیزی بهم و مید هم فی طغیا ظم و هم بر بفرم هر جا که مده و غنه

آید که بروی وقف بودم کند یعنی نیم حرکت دهد و همچنین که بیشترهما آگنشین بما وضعت یطهرون لم یحضن کما امرت
 ومانندان ودر مثل اینها وقف باسکان ثقیل است و اگر بر کلمه مدوقف بود و بنا بر که وقف قاطع بدست چون علمتنا انک سبقوا
 انهم صیغی الیس حروف که در عربیت نیست در قرآن در بنیاد چون پ ب ج گ مثل اصحاب السبب لمنبتلین نینهل فاحوج
 این الفاظ را ازین حروف نگا دارد اگر کلمه بود که آخر وی مشدود بود یا هموز و بروی وقف بود و وقف بروم کند چون بالحق این
 المعرف صواف ونب ومن شیء و این را وقف اسم گویند الفاظی که تکلیف باید گفت قلنا جعلنا ام جنة الخلد باللغو
 قل العفو تفاوت بيشوی الوجوه معایش با یا تا و وجوه طرفی النهار صاحبی السجین ثلثی اللیل فاختلط من
 استطعت احطت فرطت بسطت طار و رتا و غام کند اما اطباق طار باقی گذارد بیسطون و اصطنعتک طغیا یا
 ما کترتم تذوری ثم ازداد و اوفیت لغوی به و من خزی یومئذ لن نبرح افرغ علینا فاصبح هشیما لا ترغ
 قلوبنا و اخفض جناحک و اقصدنی منشیک فاصفح عنی فبصبه منجیات الرجس فتعجد به حاجبیا تر
 اصلان هر جا که دو وقف جایز بود و پیوستگی بود اگر اول را وصل کند و بروی وقف کند شاید چون التهاکرة و احسنوا من التا
 من اجل ذلك قالوا بلی شهدنا الا قلیلا ملحونین ومانندین در قرآن بسیار است و هر کلمه که وصل کند احتیاط کند
 چون ینفقون و الذین تا ینفقون و الذین نشود و یا ک لعبد و یا ک نستعین و امثال این و نیز باید که قطع کلمه کند و بداند
 که ترکیب را حکم یک کلمه است مثل اثنتا عشرة عیدنا اثنی عشر نقیبا و قطعنا هم اثنتی عشره فاخذ عشره کوبا و الحمد
 لله رب العالمین الهمی مارا توینق رعایت ادا و تجوید در تلاوت کلام مجید کرامت فرمای بنگذ کر مک

فصل هفتم در حروف استعلا

بدانکه حروف استعلا هفت است و درین سه کلمه جمع کرده اند قض خص ضغط و حکم وی آنست که هر جا که یکی از حروف
 استعلا آید و مفتوح باشد و بعد از وی الف باشد آنجا فتح محض باید کرد یعنی الف را تقحیم باید گفت مثال قالوا الضالین
 خالدون صادقین ظالمین غافلین ظالمین ومانند اینها حروف استعلا مانند تزئین است لقوة للمانع من التزیق
 این ضعیف گوید و در حروف استعلا شش حرف استعلا که هفت است بی خلاف بی من و ط و ظ و غ و قاف پنج ازینها دان
 و اینها سه بر سه مانع تزئین را اندای پس در بعضی چون بعد از رای یکی از حروف استعلا بود را تقحیم باید کرد چون المرصاد
 الفراق الصراط اعراضا و غیره و در کلمه فرق با آنکه بعد از ا حروف استعلا است اختلاف کرده اند و اکثر تزئین اختیار
 کرده از جهت آنکه رامیان دو کسره واقع شده است و تزجبه شاطبی میگوید بیخا حروف از استعلا استثنا است و مانع تزئین
 نیست این حکم حروف استعلا بود اما رای بود که قبل وی مکسور بود و آن کسره عارضی باشد چون کسره همزه وصل در مثل
 ارجعوا یا کسره بود که بسبب التقاسم کسین حاصل شده باشد چون ام انا با و یا سفصل بود یعنی کسره در آخر کلمه باشد
 و از اول کلمه دیگر چون بحکم ربک و برسول آبخانه تقحیم را باید کرد و در الفاظ عجمی که در قرآنست و آن چهار کلمه است
 ابراهیم و اسرائیل و عمران و ارم نیز تقحیم باید کرد و تا معلوم شود که این اسماعلی است و بعضی ارم را عربی میدانند و تزئین

میکنند

می کنند آما در کلام که دورا باشد چون ضراء والقراءت فقیه میکنند جهت آنکه را ثنائیه مخفی است و بنا سبت میان هر دو مستحسن داشته اند الا در شمارائی اول را بنا سبت را می دویم ترفیق میکنند آما ذکر استغاده و ذکر تسمیه و ادغام کسبه در مذهب ابو عمرو و ذکر حرفین متقارین نه کلمه او کلمتین و ذکر های کنایت بسوی ساکن که ما قبل وی بود و همزات و نقل حرکت همزه تشبیل و ذکر مذهب ابو عمرو و در نرک همزه و ذکر مذهب هشام و حمزه بر وقف بر همزه و ذکر همزه مفرده و ذکر اظهار و ادغام حروف سواکن و ذکر فتحه و اماله و بین اللفظین و اختلاف قرا در بینها و ذکر مذهب کسانی در وقف برها تا نیت و ذکر مذهب ورش در آت مجلا و ذکر لامات و ذکر وقف بر اوخر کلم و ذکر وقف بر سوم خط و ذکر مذهب حسنره در سکوت بر ساکن قبل از همزه و ذکر مذهب قرا در فتح و اسکان یا آت اضافت و ذکر اصول ایشان در آیات مخذوفات از رسم ذکر فرس حروف چون این جمله اطبا بی دارد درین کتاب بنیاد و دریم گزارا آنچه مهم بود در باقی رجوع بکتاب قراوت باید کرد که این کتاب احتمال آن کنند الهی ما را از ظاهرو باطن متراکن بالضیب و بانفع گردان

فصل هشتم در عدد آیات و کلمات و حروف و سوره قرآن

بدانکه درستان فقیه ابو اللیث رحمه الله می آرد که اختلاف کرده اند قرا در عدد آیات قرآن و مختار عدد کوفیاست و آن عددیست که منسوب است بامیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و آن شش هزار و دویست و سی و شش آیت است و جمله کلمات قرآن هفتاد هزار و هفت هزار و چهار صد و سی و نه کلمه است و این قول است از پنج قول که درستان فقیه آورده و قال قالوا ایضا غیر هذا و جمله حروف قرآن سی صد هزار و بشت و دو هزار و ششصد و هفتاد حرف است و این قول ابن سعود است و غیر ازین چهار قول دیگر آورده درستان فقیه و جمله سوره یا صد و چهارده سوره است و لقبولی صد و سیزده که سوره الانعام و سوره التوبه را یک سوره میدارند و نیمه قرآن بعد سوره تا سوره مجاوله است و نیمه قرآن بعد آیات تا سوره الشعراست تا این آیت که وما اسالکم علیه من اجرا فقهه الشیب علیه السلام هر نیمه سه هزار و صد و هشتاد و سه آیت است و ما اسالکم علیه من اجر در میان هر دو نیمه بدو نیمه است و نیمه قرآن بعد کلمات تا سوره الکاف است تا این آیت که لن نسلطیح معی صبر در نصف آخر است و بعضی گفته اند ولینلطف و طواف در نصف آخر است و گفته بخجل لك خراجا و گفته اند لقد جئت شیئا نکرا و گفته اند حتی اذ القباغلاما تا این کلمه است و کلمه اعلاما میان هر دو نیمه است و هر نیمه سی و شش هزار و هشتاد و هشت کلمه است و نیمه قرآن بعد حروف تا این آیت است و من تحتها از سوره الکهف و هر نیمه صد و شصت هزار و هفت صد و نود و دو حرف است و یک حرف در میان است و قبیل غیر ذلک بدانکه الف در قرآن چهل و هشت هزار و هشت صد و هفتاد و دو است ب یازده هزار و چهار صد و بشت و هشت است ده هزار و صد و نود و هفت است ث هزار و دویست و نود و شش است ج سه هزار و دویست و هفتاد و سه است ح سه هزار و نه صد و نود و سه است خ دو هزار و چهار صد و هفده است و چهار هزار و ششصد و دو است و چهار هزار و ششصد و نود و نه است یازده هزار و هفتصد و نود و سه است ز هزار و پانصد و هفتاد و سه است س چهار هزار و هشت صد و نود و یک است

ش دو هزار و دو بیست و پنجاه و سه است صد و هزار و سیصد و نه است صد و هزار و شصت و نه است صد و هزار و هشتاد و دو است و هفتاد و چهار است ط هشتصد و چهل و دو است ع نه هزار و دویست و بیست و سه است غ دو هزار و دویست و هشتاد و هشت هزار و چهار صد و نود و نه است ق شش هزار و هشتصد و سیصد و نه است ک هفت هزار و پانصد و سی هزار و چهار صد و سی و دو است م بیست و شش هزار و پانصد و سی و شش است ن بیست و شش هزار و پانصد و شصت است و بیست و پنج هزار و پانصد و سی و شش است ه هفده هزار و هفتاد و چهار هزار و هفتصد و بیست است ی بیست و پنج هزار و نه صد و نود و سه است و کلمه این حروف سی صد هزار و بیست و یک هزار و دویست و پنجاه حرف است و در روایت دیگر سیصد هزار و هفتاد و سه هزار و دویست و پنجاه حرف است آئی بحرمت سور و آیات و کلمات

و حروف قرآن بر ما رحمت فرمائی

فصل نهم در بیان آنکه هر جز از اجزا چند است

بدانکه از اول قرآن تا سیقول صد و چهل و یک آیت است و از سیقول تا تلك الرسل صد و یازده آیت است و از انجاناتا لن تنالوا صد و بیست و پنج آیت است و از انجاناتا و المحصنات صد و سی آیت است و از انجاناتا لا یحی الله صد و بیست و چهار آیت است و از انجاناتا و اذا سمعوا صد و یازده آیت است و از انجاناتا و لو اننا صد و چهل و هشت آیت است و از انجاناتا قال الملاء صد و چهل و دو آیت است و از انجاناتا و اعلموا صد و پنجاه و نه آیت است و از انجاناتا یعتدن رونا صد و بیست و شش آیت است و از انجاناتا و ما من دابة صد و پنجاه آیت است و از انجاناتا و ما ابرع صد و هفتاد و یک آیت است و از انجاناتا و ما صد و پنجاه و چهار آیت است و از انجاناتا سبحان دویست و بیست و هفت آیت است و از انجاناتا قال المر اقل لك صد و هفتاد و پنج آیت است و از انجاناتا اقترب دویست و شصت و نه آیت است و از انجاناتا قد اظلم صد و نود و آیت است و از انجاناتا و قال الذین دویست و دو آیت است و از انجاناتا فما کان جواب سی صد و سی و نه آیت است و از انجاناتا و لا یجاد لواء صد و هفتاد و یک آیت است و از انجاناتا و من یقنت صد و هفتاد و هشت آیت است و از انجاناتا و ما انزلنا صد و شصت و نه آیت است و از انجاناتا فمن اظلم سی صد و پنجاه و هفت آیت است و از انجاناتا الیه یرد صد و هفتاد و پنج آیت است و از انجاناتا حم احقاف دویست و چهل و شش آیت است و از انجاناتا قال فذا خطبکم صد و نود و پنج آیت است و از انجاناتا قد سمح الله سی صد و نود و سه آیت است و از انجاناتا تبارک صد و سی و هفت آیت است و از انجاناتا عم چهار صد و سی و یک آیت است و از انجاناتا آخر قرآن پانصد و شصت و شش آیت است بدانکه حروف تهج یعنی الف تابی و در هیچ از آیات مجتمع نیست الا در آیت آخر سوره انا فتحنا قوله تعالی محمد رسول الی آخر السوره الی بحرمت محمد رسول الله و بخاتم سوره الفتح ختم عمر ما بر ایمان گردان و اقتلح کارهای ما بجز گردان

باب چهارم در اصول حدیث و درین باب و فصل است

کتاب فی حدیث
ص ۱۵۲
فصل اول
در بیان حدیث

ص ۱۵۲
فصل

فصل اول در اقسام حدیث و انواع وی

در شرح مصابیح قاضی بیضاوی و در شرح لمعات نیز می آرد که علم حدیث علمی است که صادق شده است از رسول علیه السلام از قول فعل و تقریر اصول حدیث قاضی بدرالدین ابن جماعت که قاضی مصر بوده است و در خلاصه طیبی و غیر آن از اصول ایام حدیث می آرد که اقسام حدیث سه است صحیح و حسن و ضعیف و انواع وی سی می شود اما آنچه شترکت در وی تمام نشسته یعنی صحیح و حسن و ضعیف بنزده نوع است مستند متصل مرفوع متعین متعلق فرد مدرج مشهور غریب غیر متصحف مسلسل زیادات الثقات الاعتبار بالشواهد و المتابعات مختلف الحدیث ناسخ و منسوخ غریب اللفظ و فقه اسناد العلی اما آنچه مختص است بضعیف و او زده است اول موقوف دویم مقطوع سیم مرسل چهارم منقطع پنجم معضل ششم شاذ هفتم منکر هشتم معلل نهم مدلس دهم مضطرب یازدهم مقلوب دوازدهم موضوع سیزدهم الحفاظ شیخ شمس الدین الجزری روح القدر و در بدایه خود گفته است اقسام الحدیث اربعة هذه الثلاثة والرابع الصالح للعلم اما تفسیر صحیح قاضی بدرالدین و شرف الدین طیبی و غیر ایشان از حفاظ حدیث گفته اند حدیث صحیح آنست که متصل باشد سند و بنقل عدل ضابط از مثل خود و سالم باشد از شد و ذو علت اما تفسیر حسن ابو عیسی نزدی که یکی از حفاظ سبعة است میگوید که حدیث حسن آنست که در اسناد وی منتهی نباشد و آن حدیث شاذ نباشد و روایت کند او را از غیر شخصی مانند وخی خطابی میگوید حدیث حسن آنست که شناخته باشد مخرج او را و مشهور باشد رجال وی قال الخطابی علیه مداراک شتر الحدیث و قال بعض المتأخرین هو الذی فیہ ضعف قریب محتمل و یصلح للعمل به این جماعه میگوید و فی کل هذه التعریقات نظر و او جواب دیگر گفته است و در کتب اصول مذکور است اما اینجا هم برین التفاکر دیکر و حکم حدیث حسن آنست که اصحاب حدیث او را بحدیث صحیح نزدیک تر میدانند الا ابو الفرج عبد الرحمن بن الجزری که او را بحدیث ضعیف اقرب میدانند اما تفسیر ضعیف او هر حدیث است که مجتمع نباشد در وی شروط صحیح و حسن این سنن اقسام ثلاث حدیث که بیان کرده شد بر سهیل اختصار اما اگر انواع حدیث که سی است تفسیر کنیم در هر یک را بیان واضح کنیم علیحده کتاب شود زیرا که حفاظ حدیث را در آن سخن بسیار است پس در آنها رجوع بکتاب اصول باید کرد هر گرا غیبت بتعلم علم حدیث باشد الهی بجزمت احادیث مصطفی صلی الله علیه و سلم ما را توفیق متابعت سنتهای وی ارزانی دارد

فصل دویم در فواید علم حدیث

در رواع الاصول می آرد از قاضی بدرالدین و شرف الدین طیبی که گفته اند اول سیکه تصنیف کرد و کتاب نوشت در علم حدیث ابن جریر بوده است و گفته اند امام مالک بوده است و گفته اند ربیع بن صبیح بوده است اما اول صحیح که بنشسته شده است امام بخاری بوده است بعد از آن صحیح مسلم و این دو کتاب اصح کتب مصنفه است که بعد از کتاب الله تعالی بیچ کتاب بصحت این دو کتاب نمیرسد و صحیح بخاری اصح است از صحیح مسلم نزد جمهور سوال پس آنچه

امام شافعی ح گفته است ما علمه شیئا بعد کتاب الله تعالی اصح من موطاء و مالک و حسیبیت جواب میگوید که آن راست است اما آن قبل از وجود کتابین بوده است تا چون صحیحین منبثه شد اصح از موطاء آمد و جامع الاصول می آرد که امام بخاری گفت بیرون آوردم صحیح خود را از مقدار شش هزار حدیث و بیست حدیث در وی نه منبثه الا آنکه اول دو گانه گذاردم اما اسامی صحیح کتب حدیث معتزله مقدمه ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشاپوری و ابو داود سجستانی و ابو عیسی ترمذی و ابو عبد الرحمن نسائی و بعد از ایشان هفت دیگر اند از حفاظ حدیث که تقابیف نیکو کرده اند در حدیث یعنی ابو الحسن واقظنی و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و ابو محمد عبد العزیز بن سعید حافظ مصر و ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی بعد از ایشان ابو عمر عبد البر حافظ مغرب و ابو بکر بیهقی و ابو حطیب بغدادی در لواع اصول و غیر آن می آرد که حافظ مغرب یعنی ابن عبد البر و حافظ مشرق یعنی خطیب بغدادی هر دو در یک سال از دنیا سفر کردند و غیر از این کتابها مصنفات جلیله در اصول و فروع حدیث و علوم وی منبثه اند همچون جامع ترمذی و علل و می اصول حدیث حاکم و مدخل وی و کفایه خطیب و جامع و س که مسی است بجامع الاخلاق و غیر از آن از جامع وی و کتاب حافظ ابو عمر بن الصلاح و کتاب سهل الروی ابن حاعه و خلاصه امام شرف الدین طیبی و ارشاد امام محی الدین نوای و غیر آن از کتب محدثان در علوم حدیث و اصول آن پس چنان سزا طالب حدیث که همت خود در تحصیل این کتب صرف کند با بعضی از آن و تصحیح آن کند و شیخ کامل آنچه درین فصل آورده شد از اصول حدیث و علوم آن از انوار المشرق و لواع الاصول است که هر دو جمع و تالیف استاد این صنعت که شیخ و سند این کدینه است درین علم و سایر علوم شرعی یعنی خاتمه الحفاظ و امام الائمه فی الاقرار و الحدیث ابو محمد جلال الحق و الدین القابلی سلمه الله و بقا که برکات زهد و تقوی و ثمرات درس و فتوی وی شریعت مطهره اسلام را از سوزن و زینت داد و فوائد آن در بلاد اسلام بخاص و عام پیوست تا بنور سماعی و می ظلمت بدعت و رسوم جاهلیت از میان مردم رخت بر بست و اعدای دین را مجبور و روانض لعین را مقهور گردانید و خوارج را خرد و ماند و ملاحظه را ملاحظه گرفت و وجود بی وجود گویی که ناموجود گشت تا از نیم گوشمال و حسبت وی در خراسان از اهل فسق و بدعت هر خراسان تواند که قدم از شرع بیرون نهد و تخصیص در خطبه هرات صنیت عن الآفات که آن پهلوان دین کار عمر رضی الله عنه اختیار کرد و عمر و از عهد بیرون می آید بخاری حدیث نبوی و کلام مصطفوی ناطق است با آنکه حق در سر هر صد سال یک مرد بر انگیزد تا دین مسلمانی را رواج و رونق دهد و در دنیا باشد که امروز آن مرد و بیست منع الله المسلمین بطول بقائه و عمره الله تعالی

باب پنجم در اصول فقه و درین باب سه فصل است

فصل اول در اقسام اصول شرع و احکام وی

در اصول امام شمس الدین الایم سرخسی در اصول نزد وی و اصول حسامی و تحقیق حسامی و عامه کتب اصول میگوید که اصول شرع سه است کتاب و سنت و اجماع است و اصل چهارم قیاس است متبذ ازین اصول ثلثه اما کتاب قرآن

متمم است بر رسول علیه السلام و مکتوب است در مصاحف منقول از وی نقل متواتر بی شبهه چنانکه در اصول قرات ذکر آن رفت
 در اصول حسامی میگوید بلا شبهه ذکر که در اختصار از قرآنی که ثابت شده است بطریق شبهت همچون قرات ابن مسعود چنانکه
 در اصول قرات ذکر آن ثابت شده و بدانکه کتاب خداوند منقسم می شود بهشت قسم خاص و عام و مشترک و مآول و ظاهر و نفس و
 مفسر و محکم آنست که طلب فایده را گویند در دین که والسنة الطریقه المسلوکه کتبی الدین و سنت طریقی رسول است صلی الله
 علیه و سلم و حکم سنت آنست که طلب فایده می کنند از هر دو از غیر اقتراض و وجوب از برای آنکه سنت طریقی است که فرموده
 شدیم با حیا می آن مستحی ملامت شود و تارک وی اما اجماع و دوران اختلاف کرده اند بعضی گفته اند لا اجماع الا للصحابة
 و قال بعضهم لا اجماع الا لاهل المدينة و قال بعضهم لا اجماع الا لعامة الرسول اما صحیح نزد علمای ما رحمهم الله
 آنست که اجماع علمای عصری از اهل عدالت و اجتهاد حجت است و در باب اجماع کثرت و قلت علمای را اعتبار نیست و
 نبات را نیز بران اجماع تا وقت موت و مخالفت اهل موافق را بچسبند کرده شود بوی هوا و مخالفت کسانی که رای نباشد
 مرایشان را در احکام شرع مگر در آنچه مستغنی باشد از رای دلال همچون نقل قرآن و علمای ما رحمهم الله هیچ یک را ازینها که یاد کرده
 معتبر نمیدارند اما اجماع بر مراتب است قوی تر از اجماع صحابه است از برای آنکه خلاف نیست دران و عمرت رسول
 و اهل مدینه داخل اند در صحابه رضوان الله علیهم جمعین اما قیاس در لغت بمعنی تقدیر است یقال قس النعل بالنعل اسے
 قد ربه و در اصطلاح فقها چون بگوید حکم فرع را از اصل آنرا قیاس نام نهند لکن در هر الفرع بالا اصل فی الحکم
 و العلة در اصول حسامی میگوید در فصل عزیمت و رخصت که عزیمت در احکام شرع اهم است مرآن چیز را که او اصل است مر
 احکام شرع را غیر متعلق بعوارض اما رخصت اهم است مرآنکه بنا کرده شد بر اعدا عباد اما عزیمت چها قسم است فرض و وجوب
 و سنت و نقل اما فرض آنست که ثابت شده باشد و وجوب وی بدلیل قطعی یعنی دلیلی که در وی شبهه نباشد و حکم اولیوم علم
 و تصدیق است بدل و عمل کردن بدن تا منکر وی کافر نشود و تارک وی فاسق گردد یعنی چون بی عذر ترک آن کند اما واجب
 آنست که ثابت شده باشد و وجوب وی بدلیلی که در وی شبهه نباشد و حکم وی لزوم عمل است بدن لا عملی علی الیقین
 تا جا حد وی کافر نشود و لیکن تارک وی فاسق گردد و فقیه استخفاف کند باخبار آحاد اگر تاویل کند آنرا فاسق مگر در دو
 شرایط قبول آحاد چهار است اول آنکه راوی نقله بود و دوم آنکه موافق کتاب خداوند و اخبار رسول علیه السلام و اجماع
 امت و حجت عقل بود سیم آنکه منافق آن خبر دیگر نباشد چهارم آنکه در چیزی باشد که عنایت خلق دران خاص بود نه عام
 هر گاه که این شرایط بجای آمد آنرا قبول باید کرد و اما سنت رسول علیه السلام طریقه مسلوکه را گویند در دین که عامل بوی
 مستحی که است گرد و تارک وی مستوجب ملامت گردد و سنن بر دو نوع می باشد سنت هدی و تارک وی مستوجب
 اسات و کراهیت میگرد و سنت زوائمه و تارک وی مستوجب اسات نمیکرد چون سیر رسول علیه السلام از شستن
 و خاستن و پوشیدن و مانند آن اما فصل اسم است مرزیادت را پس نوافل عبادت و زواید مشروعه باشد که ما را باشد نه بر ما باشد
 و حکم وی آنست که ثواب یا بد مر و آوردن وی و عقوبت نمکنند تبرک وی و لازم شود بشرع نزد علمای ما که انیت کرد و شرع
 مگر در لازم نمی شود و این اندک اشارت نیست که کرده شد الهی همه را توفیق نگاهداشتن حدود شرع ارزانی دارند

فصل دوم در بیان خصت و انواع وی

بدانکه خصت چهار نوع است دو نوع از حقیقت یکے احتی از دیگری و دو از مجازی که تم از دیگری آمانوع احتی از نوع حقیقت آنست که مباح باشد باقیام محرم و قیام حکم وی مثل اجرای کلمه شرک بر زبان مکره و افطار مکره در رمضان و تکلف مال غیر و جنایت وی بر احرام و تناول مضطر مال غیر را و تزک امر معروف و نهی خالف را بر نفس خود و حکم وی آنست که اخذ عزیمت اولی است اما نوع دوم از حقیقت آنست که مباح می شود باقیام سبب و تراخی حکم وی همچون نظر مرعیض و مسافر و از برای این است که صحیح است ادای هر دو را اگر بگزیند قبل از ادراک عدت ایام آخر لازم نیاید بر ایشان امر بگذرد و حکم وی آنست که صوم افضل است نزد علمای ما از برای کمال سبب وی و از برای تردد که در خصت مستمسک عزیمت سودی معنی رخصت می شود از جهت تضمین آن سیرم موافقت مسلمانان را مگر آنکه تبر سدر بپلاک خود یا ضعیف گرداند او را روزه داشتن این زمان بروی نباشد که بذل نفس خود کند از برای اقامت صوم زیرا که واجب از وی ساقط است بخلاف نوع اول اما آنکه تم است از یکی از دو نوع مجاز و آن آنست که برگرفته شد از ما از اصر و اطلاق از برای آنکه آنرا رخصت نام می نهند بر سبیل مجاز از جهت آنکه نسخ است از برای محض تخفیف اما نوع چهارم و آن آنست که ساقط می شود از عبادت مع گونه مشروط و عافی الجمله همچون عذیبه مشروطه در بیع که ساقط است اشراط آن در نوعی از وی صلوات آن سلم تابا شد عذیبه در مسلم فیه تنباه کننده مرقد را و اینجا سخن بسیار است فقس علی هذا الهی ما را در دین فقیه گردان بفضلک و کریم

فصل سیم در احکام شرعی

و تفسیر و تعریف آن از اصول فقه شافعیه در اصول ابوالمعالی جوینی شافعی میگوید که احکام شرعی هفت است واجب مندوب و مباح و محظور و مکروه و صحیح و باطل اما واجب آنست که ثواب دهند بر آوردن آن و عقوبت کنند بزرگ آن واجب ذکر کرده است و اراده فرض کرده از وی و اصطلاح فقهاست و الا در مذنب شافعی خود واجب نیست قطعا و مندوب آنست که ثواب دهند بر آوردن آن و عقوبت نکنند بزرگ آن و مباح آن بود که ثواب دهند بر آوردن آن و عقوبت نکنند بزرگ آن و محظور آنست که عقوبت کنند بر آوردن آن و ثواب دهند بزرگ آن و مکروه آنست که تزک وی اولی بود از آوردن وی و ثواب دهند بزرگ وی و عقوبت نکنند بر آوردن وی و صحیح آنست که تعلق بیگیره و با و نفود و معاد نیست و بد آنکه فقه اخص است از علم و فقه معرفت احکام شرعی است که طریق وی اجتهاد است و فقه علمی باشد با حکام تکلیف آتله ما را توفیق علم و عمل کرامت فرمای بفضلک و کریم

باب ششم در اصول طب و درین باب هفت فصل است

فصل اول در فواید علم طب و بیان آنند

بدانکه علم طب از فروع کفایت است چنانکه در اول این قسم یاد کرده شد و از جمله همت است و ازین است که رسول علیه السلام فرموده است که علمها دو قسم است علم ابدان و علم اویان چنانکه در زبده الاخبار می آید و قال النبی علیه السلام العلم عمل عمل الابدان و علمه الادیان قطع علمها را دو قسم کرد رسول بنیمة طب و نبیة دین است بزانه که صحت بدن بود و بنیة دین خلل می شود سبب این است و نیز بدانکه سبب ظاهری در تندرستی و بیماری غذایی باشد چنانکه در کتاب عجائب الخلقیات گفته است که اصل همه بیماریها آنست که هر چیزی خورد که نسا زدش و سر همه داروهای آنست که چیزی خورد که ساز و اثرش بود و کم خوردن بهتر سازد و از او خوردن و درین معنی جالینوس حکیم گوید السمک ضرر کله و الومان نفع کله و قلیل السمک خیر من کثیر الرمان و معناه ظاهر از استناد سلمه الله سماع دارم که میفرمود که سبب بیماریها چهار چیز است آب بد و دود و بوی بد و اهل قذایه یعنی چیزهای قذیه خوردن در کتاب اهل حکمت آورده شش چیز بود که میبندد کثرت جماع و قلت خواب در شب و کثرت خواب بر روز و حس کردن بول و خوردن طعام بر سر سیری و آشامیدن آب در شب پس آدمی باید که بسیار خوردن را عادت نسا زد که آن را عادت ستورا ناست و در شرع نکو بیده و در حکمت ناپسندیده است پس در غذا احتیاط باید کرد تا آنچه مضر بود نخورد و کم خوردن را عادت سازد و بی هنگام طعام نخورد بلکه اکثر اوقات باید که گرسنه بود و طعام کم خورد بر شرفه صادق خورد تا محتاج طبیب و دارو نگردد حکایت ابوالعباس قصاب رحمه الله میگوید بدین طعام نخوردم تا از گرسنگی بریافت نشدم لاجرم هرگز ما طبیب حاجت نرفرو دیدم که نبشته اند و طبیب به الجوع و اهل داو و غذا پاکیزه باید از گندم آفت نارسیده و گوشت پخته تندرست و آسوده و شتر بهنای با مزاج ساخته و از میوهها انگور و انجیر تمام رسیده و مانند آن در کتاب طب کمال الدین اسمعیل بخاری می آید که هر گاه از غذا نیک در تن پدید آید تن را پاک باید کرد با احتیاطی پس بهتر کردن از چیزهای مخالف و غذا باندک باز آوردن یا داروی سهل خوردن و از داروهای مخصوص این موافق بود مصطلکی یک مثقال تر بد سفید تر ششیده کوفته پخته چهار دانگ زنجبیل و انگلی شکر برابر همه در هر سه شب یک بار وقت خفتن باندک آب گرم یا جلاب بخورد و بخیفتد با مداواتی کند بی سنج و اگر طعام خورده باشد و طعام دیگر پیش آید نباید خورد و از پس ریاضت و رنج چیزهای نازک نباید خورد چون شیر و ماهی تازه از بهر آنکه معده گرم شده باشد چیزی نازک و بسوزد و تنبیه شود کسی را که معده گرم بود اگر غذا دیرتر یا بدرد و سرخیزد صواب آن بود که با مداد چند لقمه نان اندر شراب ترش زند چون شراب انار ترش و شراب غوره و مثل آن و خداوندان مزاج گرم را غذا های خشک باید خورد چون غوره و قلیه که دو مانند آن و غذای خداوندان سوسول باید که اندک مایه گرمی و تری گراید چون رسنه و سپید با و خداوندان مزاج سرد تر را غذای لطیف باید چنانکه گرمی گراید چون نخود آب بروغن جوز و در اجینی و قلیه ز گوشت آهو و گوشت بطرفه و کبوتر بچه و کج خشک و مانند آن و خداوند طبع نرم را غذای آب گوشت کبک و دراج و تندر و کج خشک بریان و برنج ناپچه و قلیه خشک و بسیار بود که غذا باید که بگین نباید خورد و چون دوزخ با غوره و از پس همه طعام زرد آلو و شفتالو و انار ترش نباید خورد که رنج با چیزی که از سر که سازند نباید خورد و سکنباج و غوره با ماهی تازه نشاید خورد و گوشت نمک سوده با سرکه و میوه نشاید خورد و گوشت نمک سوده با کبوتر بچه نباید خورد و سیرو بیاز و خردل با هم نشاید خورد و از پس بیج میوه آب بیج نشاید خورد و انگبین و خرزنده

با هم نباید خورد گوشت مرغ و ماهی تازه با هم نشاید خورد سیر و سداب و باقلی و حنجرات با هم نشاید خورد و قش علی بنذا

فصل دوم در بیان آبها و منفعت و مضرت آن

بدانکه آب خوردن خداوندان در مفاصل را زیان دارد اندر آب در یاشستن خداوندان ر عشته و فاج و دو ملها و مستقا و نقرس بلخی را سود دارد و اگر آب خوش را نمک و یا قلند و در پیش آفتاب نهند فایده آب در یاد و در چشمه گردن شدن و از آن آب خوردن خداوندان ریش کرده و مثانه را سود دارد و اگر گوگرد فاری تیج سیر در صره بسته در مقدار سی من آب اندازه و بجز شانی تا یک بهره کم شود و بیالاید فایده آب در یاد آب شور خوردن کرد خارش آرد و سخت اسهال آرد و آن نگاه طبع را خشک کند آب تلخ پیوسته اسهال آرد آب تیره شده سنگ در یک کرده و مثانه آرد آب نیم گرم معده را مست کند و طعام را بر سر معده بار و آب گرم معده را از رطوبت بشود قوی را سود دارد آب سرد همه تن درستان را سود دارد و معده را بجای گوارش بود از بهر آنکه معده را فرا هم آرد و گوگرد طعام در آید و بگوارد و دل گرم را بجای هوای خشک بود و بخارها از داغ باز دارد و خطا را از تنه شدن نگاه دارد آب خوردن بناشتا و زهر گریه و اندر گریه زیان دارد و اندر شب که بیدار شود هم زیان دارد و لیکن محروم و محذور را زیان کمتر در تشنگی درونی بآب خوردن دفع نشود بلکه زیادت شود اما بادیان و آب بادیان بنشانند و دفع کند جلاب خام طبع را نرم کند جلاب پخته غذا بیشتر دهد آب ایستاده در میان درختان بتانستان زیان دارد آنجا که آب ایستاده بود چیزی های گرم نشاید خوردن آنجا که آب غلیظ بود سیر باید خوردن آنجا که آب شور بود سرکه با سنگین بکار باید داشت آنجا که آب زاک بود چیزی خورد که طبع را نرم کند آنجا که آب تلخ بود چیزی چرب و شیرین باید خورد و تریاق همه آبهای مختلف بیازست خاصه که سیر پرورده باشد از آنجا که آب اندک بود و اگر ما سخت باشد اندکی سرکه با آب بیامیزد یا تخم خرفه بکوبد و بخورد تشنگی را بنشانند

فصل سیم در بیان سکنجین ها و شرابها

بدانکه سکنجین ساده خداوند صفا را سود دارد و رطوبت را سیر و بقوت سرکه سنگین بزوری خداوند لطوبت را بهتر از ساده بود و سده بکشاید و خداوند یرقان را سود دارد و خداوند معده ضعیف و گرم را شراب انار و شراب لیمو و شراب حاض ترنج سود دارد و شراب بلبله زرد بجای داروی مسهل بود خداوند معده سرد را شراب غوره سود دارد و خداوند دل گرم را شراب صندل و شراب حاض و شراب سیب و شراب عنب الشلب سود دارد در بیماریهای گرم سنگین زمانی نیک بود خداوند سرفه و ذات السنین را شراب انار ترش با شراب برنشته نافع بود و اگر در باطن آماسی بود هیچ نافع تر از شراب عنب الشلب نیست خداوند مزاج گرم و طبع خشک را شراب خرمای هندی و شراب غوره و شراب فواکه این همه سود دارد و خداوند در کرده و در پشت و قوی را شراب مورد سود دارد و خداوند سوزش پول را شراب انجیر نیک است کسی را که معده و جگر در گها از صفا و ملغمه متبل باشد شراب بنفشه و کاکج نیک بود شراب انستین کسی را که از بیماری بر خیزد سود دارد سنگین سفر جلی آنرا که معده ضعیف بود و قوی و منش کستن رنج دارد نیک است شراب فقیج و میبه مرطوب و مفلوح را بجای ما و اعسل باشد شراب ترید بجای داروی مسهل بود

خداوند

خداوند مزاج سودای را شراب لسان الثور یک بود خداوند در سپرز شراب ریونندیک بود و آب از قرحی که از چوب کز بود نافع بود علت استسقا لا تخود و آب پیزند مثلاً هفت من آب و یک من نخود چو شانه تا نخود چینه شود بوقت ضرورت از آن

آب بخورد الهی ما را ازین علتها و سایر بیماریهای ظاهراً و باطن نگاهدار

فصل چهارم در فرق میان بیماریها و علامت بیماریها

بدانکه نشان بیماری گرم آنست که هوای سرد و آب سرد بد و سرد خوش آید و نشان بیماری سرد آنست که از آب گرم و هوای گرم راحت بیند و نشان بیماری تری آن بود که گرانی و سستی و خواب بسیار آید و تری آمدن از زینی و لعاب از دندان و نبض نرم بود و نشان خشکی خلوات این بود و باید دانست که بیماری امتلا و پر شدن رگها و اندامها بود اما نشان آنکه از امتلا بود آنست که پیش از آن اتفاق افتاده باشد طعامهای گران و بسیار خورطن و باشد که تن وی گران شده باشد و با کلی چسبیده دور وی ماندگی بود و نشان تپیدن رگها آنست که اسهال بوده باشد یا خون بسیار بیرون کرده بود یا کاری سخت کرده بود یا عرق بسیار کرده بود یا سفری کرده باشد و بیابان خشک بریده باشد و غذای ناموافق یافته یا زنی بود که از وی خون حیض و نفاس بسیار رفته باشد و عادت طبعیان آنست که هر کجا امتلا بینند گویند ماده است و ماده که گرم بود یا خون بود یا صفری و ماده که سرد بود یا بلغم بود یا سودا و نشان خون آن بود که رنگ چشم سرخی گراید و رگهای گردن بر خیزد و طعم دهان بشیرین بود و در جاستم و رگها که بزند خارش پدید آید و پیش اندامها چون پیش اندام کسی بود که از گرمای بیرون آید و یا چنانکه گوئی که عرق خواهد کرد و نشان صفری آن بود که دهان تلخ و خشک بود و خشکی غلبه کند و زرد و زرد و جنبد و تب سخت سوزان بود و پیش از تب لرزه بود و بول رنگین بود و بزودی گراید اما نشان بلغم آن بود که روی سفیدی گراید و رگها آهسته جنبد و بیمار کامل بود و بول سفید بود اما نشان سودا آنست که رنگ روی تباریکی و سیاهی زرد و پوست خشک و درشت بود و بول از سرخی بسیاری زرد و باشد که سیاه بود و پرسته اندر تفکر و اندوه بود و شهوت طعام بسیار بود و مردم بسیار موی مطبر اندام و باشد که سرخ روی یا اشقر بود و ماده سودا از فصول سال در فصل خریف غالب تر بود و الله اعلم الهی ما را از سودای سیاهی تنه دنیا نگاهدار

فصل پنجم در امتلا و نشان بیماریها

بدانکه امتلا دو گانه بود یکی لا امتلا بحسب الادعیه گویند این چنان بود که هر دو کامل بود و گران جنبد و رنگ روی او نگر دیده بود و پوسته دست و پای میکشد و دراز میکند و دهان باز میکند چنانکه کسی را خواب آید و سردی گران بود و رگهای وی پر باشد که از بن دندان و بینی خون آید و قوت بر جای بود از بهر آنکه ما را بر یکدیگر غلبه ندارد و تنه انگشته بود اما امتلا دویم لا امتلا بحسب القوه گویند و آن چنان بود که طبیعت اخلاط را اندر مصالح تن بکار نمی تواند بردار یکی از دو سبب یکی از آن بود که اخلاط بسیار بود یا طبیعت عاجز بود بسبب سوء المزاج یا بسبب دیگر و نشان این چنان بود که قوت ضعیف بود و آرزوی غذا نباشد و نبض ضعیف بود و بول خام باشد و گنده بود و عرق همچنان بر جا که دست بر نهد یا هر گاه که

بجنبه المی و ربخی باید چنانکه کسی را اندامهای ریش بود و اگر بگردد یا در آفتاب بگذرد و در آفتاب نشانی بود که در تن و کما
 ماده گرم بود و درونک اما نشان بیماریه که خواهد بود بدانکه در سردیم سر صعب و پیوسته نشان فرود آمدن آب بود و چشم
 جستن رخسار و بروز چشم و آب که تنازی آنرا اختلاج گویند نشان لغوه بود اختلاج همه اندامها نشان تشنج بود خفتن و بیخبر
 شدن اندامها که تنازی آنرا خدر گویند نشان فالج بود سرخ شدن چشم در میدان از آفتاب نشان سرسام و کابوس بود و سر
 گشتن پیوسته خبر دهد از صرع پیوسته غم و اندیشه و نومیدی و ترس نشان مایخولیا بود چیزی در پیش چشم آمدن چون پیشه
 یا چون خطی یا چون دودی نشان و مقدمه فرود آمدن آب بود خوبی کردن بسیار در خواب نشان امتلا بود ناخوشبونی دی
 نشان تباه شدن اخلاط بود و مقدمه تب بود و پیدین دل و بیخوش گشتن بسیار نشان مرگ مفاجات بود کف بول که رنگ
 بول دارد نشان یرقان بود پشت چشم و روی و پشت پای آماس نشان ابتدای استسقا بود و سوزانیدن بول مقدمه
 ریش مثانه بود و نل بسیار مقدمه ریش بزرگ بود سرخ شدن روی و تیرگی و تنگی نفس نشان جذام بود هرگز ازین بیماریها
 در خود اثری یا بد علاج آن علت باید که در تان علت پیدا نیاید یا همی همه را از علت های ظاهری و باطنی نگاهدار بعضی که

فصل ششم در نشانه های نیک بد که در بیماری و آخر بیماری پدید آید

بدانکه نشان نیک در بیماری که نشان سلامت بود آنست که هرگاه بیمار باسانی جنبه درگ وی بقوت میجد و دم باستانه
 میزند و رنگ بر روی و عقل برجای بود و آرزوی طعام باشد و خواب خوش می آید و در سبتر چنان جنبه که در نندرتی عادت
 داشته آن نشان سلامت بود اما نشانه های که از پس بیماری نشان سلامت بود بدانکه عطسه از پس سرسام نشان پاک
 شدن دماغ بود لرزه اندر روز بجران نشان پاک رگها بود از ماده بیماری خون آمدن از بینی و قی و اسهال و ادرار بول که
 اندر روز بجران بود نشان سلامت بود در چشم با سهال صفرائی به شود اگر تب گرم بود گوش که شود پس اسهال صفرائی
 افتد کرمی به شود اگر در استسقا اسهال بلغمی افتد علت زایل شود اگر اندر تشنج آید حرارت تب آن ماده را بگذار و در تنی
 اندامهای باطن چون معده و جگر و غیر آن حرارت تب زایل کند اما نشانه های بد که باخر بیماری پدید آید اگر تب گرم
 تانسه صعب نیز و غنودن و در سرد چشم و تاریکی چشم بد بود و اگر تب بلغمی گرم نشود بد بود اسهال در آخر آبله بد بود و نشان
 تباه شدن اخلاط بود بعضی با بله بیرون آمده باشد و بعضی با ندر و نازگشته احتشار اما میگردد از تاهلاک کند چشم دور شدن
 و بینی باریک و یا سرد و یا کبود یا سیاه شدن و گوش سرد شدن و بیم باز آمدن پوست پیشانی و کشیده شدن نشان فرود آمدن
 حرارت اصلی بود بر هم سویدن دندان و پیداشدن دندانها که پوشیده بود و در جستن ب زیرین بد باشد دست پیش آوردن
 برسان آنکه گیس گیر و دست بر دیوار مالیدن برسان آنکه گاه از دیوار باز میکند و دست در جامه مالیدن برسان آنکه از

جامه چینی جوید بد بود و اندک علم

فصل هفتم در فواید علم طب و کلام حکم

بدانکه در عشرت جمالی آورد که حق تعالی سه هزار گونه بیماری آفریده است از برای بندگان هزار اطباق نام داند و علاج تو باشد
 و هزاران نام داند اما علاج نتواند هر روز و یکبار نام داند و فی علاج پس شکرانه آنکه حق تعالی ترا ازین سه هزار گونه بیماری نگاهداشته
 آنست که مطیع و فرمان بردار او باشی در حدایق المحتاقین می آرد از ذوالنون مصری رح که گفت صحة الجسم قلة الطعام
 و صحة الروح قلة الاثام یعنی صحت تن در کم خوردن طعام است و صحت روح در کم کردن گناه و در وضه خلد میگوید ابل حکمت
 گفته اند کسی که در گرسنگی البته طاقت نیارد باید که در دو روز سه نوبت طعام خورد و روز اول با مدو و نازشام در دو روزیم نماز پیشین
 و هم برین قیاس نگاه میدار پس از برای حفظ صحت را در دو روز سه بار باید خورد و در یک روز شش بار چنانکه صحیح صاحب خلد
 گفته است قطعه در دو روزت سه بار باید خورد و تو یک روز بخوری شش بار که تواند علاج تو کردن بی حاشیة اگر شوی
 یار بی و نیز صاحب روضه میگوید در وقتی که کلیات قانون بخت میگردم در چهار روز پنج سیر طعام بخورم لاجرم احتضار آفرم
 بر باد است حکایت در کتاب عجایب الخوقات و غایب الموجودات می آرد که چون ملک با اسکندر بن فیلقوس رسید و در آفاق
 برگزید و علوم حاصل گردانم نشست بکبید ملک هند که بطاعت آید و اگر نه باوی همان رود که با ملوک دیگر گیرد جواب نشست که همه
 عالم بگرفتی و انکار که ملک من نیز بستدی بدینای فانی چه فخر میکنی اسکندر جواب فرستاد که تو نیز بپیر میکنی جواب فرستاد که من فخر
 بدانش و دانایان میکنم و تو دانش مرا توانی دانستن و لیکن من دو شخصی دانا تو فرستم یکی فیلسوف حکیم و یکی پیران طیب چون
 پیش اسکندر آمدند اسکندر خمره پر روغن گاو کرد و فیلسوف فرستاد فیلسوف آنرا گرفت و هزار سوزن در آن جازو با اسکندر
 باز فرستاد اسکندر آن سوزن با آئینه ساخت و فیلسوف فرستاد فیلسوف آنرا روشن کرد و باز فرستاد پس او را طلب کرد
 و گفت آن روغن که تو فرستادم چه بود گفت تو گفتی که از دانش جهان پر م که این خمره از روغن بیخ دانش را در آن راه
 نیست من هزار سوزن را در آن جای دادم و چون تو آن سوزنها را آئینه ساختی بدان آن خواستی که دل من سخت تواریک شده است
 من آنرا روشن کردم یعنی بوعظت دل نزار روشن گردانم پس فرمود تا طیب را حاضر آوردند از وی سوال کرد که سه سیر یارها
 چیست گفت آنکه مرد چیزی خورد که نسا زوش گفت سه سیر دارو با چیست گفت آنکه مرد چیزی خورد که بسا زوش اما سه
 ملک من از برای تو معجون سازم که چون تو آنرا بخوری هر چه تریان دار و طبع تو آنرا قبول نکند اسکندر گفت این دعوی بس
 عظیم است پس آن معجون را ساخت اسکندر بخورد هر آرزو که در و حضرت بود از دل او برفت روزی اسکندر در سترج
 شد صورتی دید از آن تبرسید گفت تو کیستی گفت آم آمده ام که در تن تو روم در دست و در تن اسکندر شد از سترج
 بیرون آمد طیب او را گفت چرا زوشده گفت ندانم روزی دیگر طیب گفت ای ملک من آمده ام که علت نزاع اوقات کم چرا
 از من پنهان داری اسکندر گفت چون من در دارم چرا دانی داروی بساخت و پیش اسکندر آورد اسکندر برخاست و
 در سترج شد همان صورت و دیگر گفت ای اسکندر از تو بخواهم رفت که این طیبی اروی ساخته است که اگر تو آنرا بخوری
 من بسوزم اسکندر بیرون آمد و بیخ گفت طیبی در وی نگاه کرد و قدح را بر نخت گفت چرا سختی گفت در سترج شدی
 علت با تو بود و چون بیرون آمدی علت رفته بود اسکندر عجب ماند از دانش وی و حکما را حرمت زیادت داشتی و همتی این
 حکم را نزد من چندان قدر است که همه گنجبائی عالم را نیست مستثنوی زدانش بودم در افتخار نه باشد چه بیدار نشی بیخ عار

خدا گفت بیدانشان را مثل بقرآن کالانعام بل هم اضل حکایت نقل است که چون همه ملک دنیا اسکندر را سخر گشت
 ناگاه وقت مرگ وی درآمد و میت کرد که چون بمیرم و مراد ز تابوت نهید یک دست و یک پای من از انجا بیرون کنید شعر
 دست و پای من از بیرون کنید بنوعی بر من هر زمان افزون کنید و گردش برش بگردانید تا عالمیان ببینند که اگر چه اسکندر
 از قاف تا قاف عالم گرفت اما دست تپی و پای بر سینه بگور میرود و از آن همه حکمت و خزانة بیخ با خود می برد تا خلق عبت کنند
 ای برادر منیت دانیه و لذت فانیه دنیا مغرور مشوق تو له فلاتقر نکر الحیوة الدنیا ولا یغتر نکر بالله العز و ذکر تم که
 همه عالم گرفتاری آخر چیست می غفلت از گوش خود بردار بر جمع دنیا حریص مدار که اتم مہات تو کار دین ست و مرگ در گذرگاه
 تو در کین ست بجلال ذوالجلال که اگر کمال صد چون فاروقی آخر زمین فرود خاوی رفت تا چشم بکشانی خود را در گور خاوی دیدار باعی
 رفتم بسر تربت محمود غنی

گفتم که چه بر ذره دنیا می بینی | گفتا که سه گز زمین ده گز کرباس | تو تیر زمین بری اگر صد چو سنی
 شعر حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه گفت یا خوابی بود یا بادی افسانه گفت اندر راحت اول بد بند و بیچس $\frac{1}{2}$
 گفت یا سستی بود یا گول یا دیوانه ای دلہای ما را از ظلمت دوستی دنیا نگاهدار و بنور هدایت خود منور و آراستہ دار

باب سہتم در اصول علم فرائض و ترکات و فروع وی و درین باب بازوہ فصل ست

فصل اول در شرف و فضیلت این علم

بدانکه علم فرائض علم شریف و بزرگ ست در رسول علیہ السلام اورا نصف العلم فرموده است که تعلموا الفرائض و علموها
 الناس فانها نصف العلم شعر فرائض نیز از علم دین ست بن حدیث مصطفی بر بان این ست بن در شرح بہشتی و سایر شروح
 فرائض میگویند معنی حدیث آنست و انذرا علم کہ آدمی را در و حال ست یکی حال حیات و یکی حال ممات و سایر علوم مردم
 در حال حیات باو محتاج اند و علم فرائض متعلق و مخصوص بحال ممات ست پس با این اعتبار وی یک نمبر علم باشد یا خود اگر
 مسائل فرائض را نسبت بہ فروع و از افراد مردمان تقدیر کنند بر آید با کل علوم پس یک نمبر علم وی باشد یا خود ثواب دانستن
 این علم بر آید یا ثواب دانستن باقی علوم کیے از فضلا ہشت قول در معنی این حدیث در یک بیت جمع کرده است در شہت

حرف شعر قول رسول البادی المصودۃ علم الفروض نصف العلم فاصبرۃ ما اول تاویلہ تا مل بنے
 حسعش و نغوث ففکر بنے باعتبار الحال تس باعتبار السبب ع باعتبار العلم تس باعتبار الشققت باعتبار التقدير
 ع باعتبار الرعبۃ و باعتبار توسع الکلام تس باعتبار الثواب در کتاب دستور الفرائض می آرد قال النبی علیہ السلام من

تعلم مسئلۃ واحدة من الفقہ قلده الله تعالی یوم القیمة بالف ثلاثۃ من نور و من تعلم مسئلۃ واحدة
 من الفرائض قلہ عشر امثالها من لاجری یعنی ہر کس یک مسئلہ از فقہ یا مورد حق تعالی در روز قیامت بفرا یاد تا ہزار
 قلاوہ از نور در گردن وی کنند و ہر کہ یک مسئلہ از فرائض یا مورد مرور زبده امثال آن مزد و ثواب بود در حدیث دیگر
 فرمود تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها اول علم یثقی و بیروی اول علم یتقی عن اصق یعنی یا مورد علم

فرائض

فرايض را و بگردان یا موزانید بدستیکه آن اول علی است که فراموش کرده شود و بروایت دیگر آنست که آن اول علی است که از است من کشیده و از میان ایشان برداشته شود چون چنین است پس واجب بود بر مسلمانان آن مخرج این علم و دیگر آنرا تعلیم کردن تا ثواب موعود برسد و از تقبیلست و شرف این علم است که رسول علیه السلام فرمود ان الله تعالی لم یجعل قسمت الموانیث الی ملک مقرب ولا الی نبی مرسل قول فتمت بغضه فوق سبکة اذ فحة یعنی بدستیکه قسمت موارث را بیچ ملک مقرب و بیچ پیغامبر مرسل باز نگذاشت بلکه قسمت موارث را بر ذوات خود گرفت خاصه و سلف رحیم امیر نبشته اند العالم الذی لیس عنده علم الفرائض کالجسد الذی لا داس له یعنی عالمی که داور علم فرائض نبود همچون ننی است که داور سر نبی و پسر از طلبه چنان نزد که در تحصیل این علم گویند که این من جلیل است حق تعالی انوفین رفیق گردان

فصل دوم در حقوقی که تعلق میگیرد بترکه میت

و بیان آنکه در میراث دادن ابتدا بکدام وارث باید کرد و ذکر آنکه مانع از ارث چند چیز است در فرائض سراجی و دستور الفرائض غیر آن ارکتب فرائض میگوید چهار حجی بترکه میت تعلق میگیرد و بقول علمای ما رحمهم الله اول ابتدا بتکفین و تجنیه وی کنند از غیر تنزیه و تقییر دوم قضای دیون وی کنند از جمیع آنچه باقی ماند از مال وی سیم تنفیذ وصایای وی کنند از ثلث باقی بعد الدین و الکفن چهارم قسمت ترکه وی کنند میان ورثه وی از آنچه باقی ماند کتاب و سنت و اجماع است پس ابتدا باصحاب فرائض کنند و اصحاب فرائض آنها اند که ایشان را سهام مقدرست در کتاب خداوند تعالی بعد از آن بعضیات نسبی پس بعضیات سببی یعنی مولای عتاقه پس بعضیه مولای عتاقه پس رد کنند بذوی الفروض نسبی بقدر حقوق ایشان و اگر از اصحاب فرائض و عصبیات کسی نباشد بذوی الارحام باید داد و اگر ذوی الارحام نباشد بمولای المولات و اگر نباشد بمقرله بالنسب علی الغیر محشسته که ثابت نشود نسب وی باقرار او از آن غیر اما بشرط آنکه مقربا قرار خود میدرد و رجوع نکند باشد و اگر او نباشد بموصی که جمیع مال باید داد یعنی کسی که میت وصیت کرده باشد که بعد از وفات وی جمیع مال ویرابد و بپندد و اگر موصی نه نیز نباشد آن هنگام ترکه میت را در میت المال باید نهاد اما مانع از ارث چهار چیز است اول رقی چه وافر بود آن رقی و چه ناقص دوم قتل که تعلق گیرد با و در وجوب قصاص یا کفاره سیم اختلاف و نین یعنی مومن از کافر و کافر از مومن میراث نگیرد چهارم اختلاف و این حقیقه او حکم چون جزئی و ذمی و یا چون متأسمن و ذمی یا در جزئی از دو دار مختلف و اختلاف و از سبب منه است یعنی لشکر و باو شاه از برای انقطاع عصمت در میان ایشان و این نزدیک امام عظیم است خلاف مرشاضی را رحمه الله بجز ترک باهند یا روم باهند یا ترک باروم که ترک میراث نبرد و از هند اگر میرود مورث هندی و سه در هند نزد ابو حنیفه حج و نزد امام شافعی حج میراث گیرد و از وی اما اگر هر دو از یک ارب باشند یک از دیگر میراث برد باجماع و الله اعلم

فصل سیم در بیان آنکه میراث از چند گونه رسد

و از مردان چند تن اند که ایشان را میراث رسد و از زنان چند تنه آنکه میراث که رسد از سه گونه رسد از خویشاوندی از زن

فریضه از سهی پسر پسر دوسهم دختران بر چهار منقسم نیست لکن موافقت بیاید جستن دو از چهار شوی دو با ندم موافقت است
 نیمه که بدو فنا شود نیمه چهار بگیریم و باصل فریضه بزیم دو بسه شش باشد چهار هم دختران و دوسیم مسئله ما در پنج پسر پنج
 دختر شش یک مادر باقی فرزندان بر نر زاده فریضه از شش است سهی مادر پنج هم با ندم پانزده منقسم نیست لکن موافقت
 هست میان پنج و پانزده پنج یک پنج یک پانزده بگیریم و شش بر ندم نه شده باشد سهی مادر بسه پانزده با ندم هم پسران
 هر یک را دوسهم پنج هم دختران هر یکی را سهی و اگر مسئله چنان باشد که بعضی از ایشان را موافقت باشد با سهام و بعضی را نباشد
 موافقت ایشان بر باید گرفتن و بعد آن دیگران بر ندم چند آنکه حمله شود باصل فریضه بیاید زدن

فصل دهم در مسائل جد

بدانکه جده با جماع نیفتد و حکم جد حکم پدر است در میراث مگر در چهار مسئله که پدر با خواهر و برادر قسمت کنند و جد قسمت کند چنانکه
 شوهر باشد و پدر و مادر شوهر نیمه بگیریم و مادر سبک از باقی بگیریم دو سبک و اگر جای پدر جد باشد چیزی بگیرد مادر
 دو سبک باقی بگیرد مسئله زن باشد و مادر و پدر چهار یکی زن بگیرد و مادر سبک باقی بگیرد و باقی دو سبک پدر بگیرد و اگر جائی
 پدر جد باشد مادر دو سبک باقی بگیرد و جد سبک باقی بگیرد هر جا که پدر باشد و مادر پدر مادر پدر با پدر میراث بگیرد و همه مال پدر
 بگیرد و اگر جد باشد و مادر پدر مادر پدر شش یک بگیرد و باقی جد بگیرد و جد با خواهر و برادر دو گونه حکم است یکی آنکه جد باشد
 و خواهر و برادر یکی آنکه جد باشد و خواهر برادر و دوسهمی با ایشان چنانکه زن و شوهر آنجا که جد باشد و خواهر و برادر از دو حال
 بنگریم آنکه بهتر باشد بجد دیم اگر سبک مال بهتر باشد سبک همه مال بوی دیم و اگر قسمت بهتر بود قسمت دیم و جد را برادر
 حساب کنیم آنجا که جد خواهر و برادر و دوسهمی بود قسمت هم با دوسهم بوی دیم و آنکه با ندم بگیریم از سه حال آنکه بهتر بود بجد
 دیم اگر قسمت بهتر بود بوی دیم و اگر سبک باقی بهتر بود سبک باقی بوی دیم و اگر شش یک همه مال بهتر باشد آن بوی دیم
 مسئله جد و برادر اگر قسمت کنیم از دوسهم سهی جدا باشد و اگر از سبک مالش دیم از سهی باقی باشد پس قسمت بهتر باشد فریضه
 از دوسهمی جدا و سهی برادر را مسئله جد و برادری و خواهری اگر قسمت کنیم دو برادر است و خواهری فریضه از پنج است
 دوسهم جدا و دوسهم برادر را و یک سهم خواهر را و اگر جد را سبک مال دیم از شش دو باشد پس قسمت بهتر بود از پنج دو مسئله
 جد و برادر و دوسهم برادر از شش دوسهم و اگر سبک مالش دیم از شش دوسهم پس مسئله از شش بدیم دوسهم جدا
 دو برادر را و دوسهم برادر را مسئله جد و خواهری و دو برادر اگر قسمت کنیم جد را از هفت سهم دوسهم رسد که چنانست که سه برادر
 و خواهری و اگر سبک مالش دیم از شش دو باشد پس سبک مال بهتر باشد و فریضه از سهی یک بجد دیم دو با ندم پنج منقسم
 نیست و موافقت نیست پنج باصل مسئله بیاید زدن پنج بسه پانزده باشد از پانزده پنج جدا است که ثلث است ده بماند
 هشت دو برادر را و دوسهم برادر را مسئله شوهر و جد و برادر نیمه شوهر را و باقی آنکه بهتر است جدا فریضه از دو باشد سهی شوهر
 را باشد سهی با ندم اگر قسمت کنیم هم جدا باشد و اگر سبک باوی دیم سبک این سهم باقی باشد دانستیم که جد را قسمت
 بهتر است فریضه از چهار سهم دوسهم شوهر دیم نیمه دوسهم باشد سهی جدا و سهی برادر را مسئله زنی و دو برادر و جد زن را

چهار یک رسد فریضه از چهار است سہمی زن را سہم بماند اگر قسمت کنیم جدا سہم رسد و اگر سبک باقی دہیم سہم سہمی رسد فریضه و
 از چهار است سہمی زن را و سہمی جدا کہ سبک باقی است و دو سہم دو برادر را مسئلہ دو دختر و دو برادر و چون نثان دختران را فریضه
 از سہ باشد دو سہم دختران را سہمی بماند اگر قسمت کنیم جدا ازین سہم باقی دو دانگ بوی رسد و اگر سبک باقی دہیم سہم دو دانگ است
 و اگر شش یک ما شش دہیم نیم سہم باشد و استیم کہ شش یک ما شش بہتر باشد فریضه او شش نہیم دو سبک دختران چہا سہمی
 را دو سہمی بجد دہیم سہمی بماند بر دو برادر منقسم نیست و شش سہم باید زدن دو از وہ باشد ہشت سہم دختران و دو سہم جد و دو سہم
 برادران مسئلہ اگر جد باشد و خواہر از پدر و مادر و برادر و خواہری از پدر سہمی کہ جدا قسمت بہتر آید ایشان کہ از پدر اند
 بقسمت اندر گیریم تا جدا قسمت بدہیم پس اگر چیزی نماند بدیشان دہیم کہ از مادر و پدر اند مسئلہ جد و خواہری از مادر و پدر
 خواہری از پدر جدا قسمت بہتر است فریضه از چہا است دو سہم جدا و سہمی خواہر از مادر و پدر و سہمی خواہر از پدر پس آن سہم
 کہ خواہر پدری دارد و خواہر مادر پدری از وی بستند و گوید من خواہر مادر پدری ام و مرا بنیمہ مال رسد اما از قسمت در آوردن
 تا جدا از قسمت چیزی کم رسد انون کہ جدا از میان بدر شد آن سہم تو مرا باشد کہ مرا از چہا رسد مسئلہ ام الفرج و خواہر
 مادر و پدر و خواہر از مادر و شوہر و مادر و سبک خواہر ان از مادر و پدر و سبک خواہر ان از مادر و نیمہ شوہر و شش یک مادر
 فریضه از شش است بعول دہ شود چہا سہم خواہر ان از مادر و پدر و دو سہم خواہر ان از مادر و سہم شوہر و سہمی مادر مسئلہ
 ہشت خواہری پدری و چہا خواہر مادری و سہم زن دو جد این مسئلہ از دوازده است بعول ہفدہ شود و اینہا ہفدہ زن میراث
 گیرند اند سہمی کہ سہمی باشد نثان کہ ہشت سہم است از ان ہشت خواہر و چہا کہ نث است چہا خواہر مادری را و بی کہ سہ
 سہم است سہم زن را و سہم کہ دو سہم است و جدا و انشا علیہم ہما ت اصول فرایض بود درین فصل جمع کردہ شد آنکہ برین
 زاید خواہد بود از کتب فرایض بایستین کہ آنجا روشن است و بین و انشاء الہی سوا الاستیبل

فصل یازدہم در مسایل منفرقه از فروع و منہ ایض مشککہ

مسئلہ مردی وفات یافت و چہا زن گذاشت بکلی صحیح یکی را میراث و کابین ہر دو میرسد و یکی را میراث میرسد
 ولیکن مہر نمی رسد و سہم را میرسد و میراث نمی رسد و چہا م را نمی میرسد و بی میراث چگونہ بود جواب خواہر غلامی دارد
 دو کنیز کہ خود زنی بغلام خود داد پس غلام را آزاد کرد و غلام دوزن دیگر بخو است یکی ذمیہ و یکی مسئلہ بعد از ان مولای ان
 کبیرک را آزاد کرد بعد از ان ان غلام کہ آزاد شدہ بود و شوہر این چہا زن بود بعد از ان مسلمان را ہم میراث میرسد و ہم ہر زن ذمیہ
 را ہم میرسد ولیکن میراث نمی رسد و زن معتقہ را میراث رسد و مہر بی وزن بندہ را بی میراث رسد و بی کابین کہ او ملوک است
 مسئلہ در سنو را الفریض سبکوید زنی وفات کرد نیمہ مال وی پدر داشت و نیمہ پسر این مسئلہ چگونہ بود جواب گویم مردے
 و خرم خویش را زنی کہ بر پدر ان مرد کہ زن متوفاست زندہ بود نیمہ مال پسر عم برادر کہ شوہر وی است و نیمہ دیگر عم برادر کہ
 پدر ویست مسئلہ قومی میراث قسمت میکردن زنی بیامد و گفت قسمت کنید کہ من حاملہ ام اگر پسر زایم باشم میراث گیرد و اگر دختر ام
 میراث بگیرد چگونہ بود جواب مردی از دنیا رفته باشد و دختر گذاشتہ و یک عم وزن برادر کہ حاملہ باشد اگر این حاملہ پسر زاید

آن پسر برادر زاده مرده باشد عصبه شود و باقی میراث او را بدو هم محرم شود که از زوی الارحام باشد مسئله اگر زن حامله گوید اگر
 دختر زایم باشد میراث بر دو اگر پسر زایم میراث نبرد این چگونه بود جواب گویم زنی از دنیا رفته باشد و شوهر گذشته و مادر و دو
 خواهر مادری و زن پدر که از پدر وی حامله باشد اگر آن زن پسر زاید میراث نبرد زیرا که عصبه باشد و اگر از اصحاب فرایض چیزی
 نمی ماند که عصبه بگیرد اما اگر آن حامله دختر زاید خواهر پدری مرده باشد او را نیمه مال باشد مسئله از نسبت وی عول شود از شش
 تیر بنه تیر از شش شش شوهر را بنه تیر باید داد و مادر را یک تیر و دو خواهر مادری را دو تیر و خواهر پدری را سه تیر پس معلوم شد که اگر این جمله
 دخترت میراث می برد و اگر پسر است نمی برد مسئله در قتا و ای صدرا الشهبه میگوید مردی وفات یافت و از وی دارت سه پسر ماند
 پانزده خنث گذاشت پنج پسر که در پنج نیمه سر که در پنج خالی میخوانند که قیمت است کند چنانکه هر یک را پنج خنث سه در پنج خنث برون
 نگنند چگونه قیمت باید گذار است آید جواب دو خم پرویک نیمه دو و خنث خالی یک پسر را دهند و یک خم پروی و سه خنث نیمه
 و یک خنث خالی پسر دیگر را دهند و پسر سوم را مثل پسر اول دهند قسمت صحیح آید و نمبر را بر آید مسئله دوم در اندکی سنان دارد
 یکی دو نان مرد دیگر را بخوانند و این پنج نان را با وی بخورند آنگاه آن مرد سیم پنج درم بدان دو مرد داد و گفت بمقداران که از
 هر یک خورده ام این در برابر قسمت کنند چگونه باید کرد جواب میگویم هر یک رغیفی و نلشان رغیفی خورد و با باشند
 پس آن مرد سیم یک رغیف از نان مرد خورده باشد که رغیف داشته و نلشان از آن که دو رغیف داشته پس چون در برابر
 خوانند که قسمت کنند درم آن برادر که سه رغیف داشته و دو درم آنگه دو رغیف داشته قسمت صحیح بود مسئله زنی بنده
 آزاد کرد و آن بنده آزاد شده بنده آزاد کرد هر دو مرد و از ایشان آرت آزاد نماید میراث ایشان را باید داد جواب میراث
 بنده اول و از آن بنده دویم هر دو آن زن را رسد که آزاد کننده بنده اول است سوال فرزند از زنی میراث میرسد یا نه
 جواب گویم فرزند را میراث نبرد سزا پس چس نه از مسلمان و نه از کافر و نه از متولد دیگر مثل وی و فرزند را نیز حکم همین است مگر
 آنکه اهل ناحیتی بیک بار فرزند شوند و العیاذ بالله آنگاه از یک دیگر میراث برند مسئله حکم امیر مسلمان در میراث چیست
 جواب حکم امیر مسلمان همچو حکم سایر مسلمانان است در میراث مادامی که از دین اسلام جدا نشود و اگر بنود باشد از دین
 اسلام جدا شود حکم وی حکم متولد بود اگر در دت و موت و حیات او معلوم نباشد حکم دی حکم مفقود بود مسئله جماعتی در آب
 غرق شدند یا در آتش سوخته گشتند یا در شب دیوار آمدند و معلوم نمی شود که کدام پیش مرد حکم میراث ایشان آنست که
 چنان گیرند که همه بیکبار مرده باشند مال هر یک از ایشان مرد و ثا و لا بود که در حال وفات وی زنده باشد و آن مردگان بعضی
 از بعضی میراث نبرد چنانکه مثلا پدر و پسر را بیکدیگر غرق شدند یا سوخته شدند یا زیر دیوار هلاک شدند از یکدیگر میراث نبرد و صحیح

این است و ختم فرایض سراجی برین مسئله است والله اعلم

تاریخ تألیف کتاب ریاض الناصحین ۸۳۵ هجری
 تاریخ طبع اول ۱۳۱۳ هجری

مؤلف کتاب ریاض الناصحین جناب مولانا محمد بن شیخ محمد ریحانی است



دار التبلیغ

مہتمم الجیب دارالعلوم موضع پیر مولیٰ ضلع مردان
پاکستان



پاکستان پبلشرز
پاکستان پبلشرز

تعارف مکتبہ ایشیائی تکریم و دعا علی حقیق مدیر شریعہ علمی ایشیائی دارالعلوم جاتہ

از شنو ایان و خواہدگان مثنیٰ نیست کہ درین زمان ناہنگام غنہائے گوناگون
موجزن گشته و فرقیانے باطل و بدل همچون قادیانید و وہابیت و وپرویزید و
نیچرید و نام نیا تو سیدید و غیرہ (قرآن) کہیمہ مدعیان اسلامند و در لباس
اسلام ستیزہ باسلام و اہل اسلام می کنند و ہر یک فرقہ در ترویج اباطل خویشی
رسائل و جرائد و کتابا شایع کنند پس اہل سنت و الجماعۃ با حقیقت و انصاف خویشی
از ایشان تنگ آمدند چرا بعضی را گمراہ کردند پس درین زمان ہر فرقہ و اندویشناک
مرد حسین علمی ماہ مبین علوی حضرت محمد تقی حسین حاکمی ایشیائی (عشقیو)
چشم و چراغ مولانا محمد سعید نای گرامی در فاک پاک استانبول ترکیہ
شدہ کہ این مرد مجاہد از علوم اسلامیہ حظ وافر یافتہ و درس دادہ پس از ان
بدست سید عبد الحکیم ارواسی ثم با علومی تقوی جمعیت کردہ فلیند
نقشبندیہ گردیدہ ہر گاہ کہ این مرد راہ از گرم بازاری این فتنہائے مشاعر ایسا
و جز آن آگاہ شدہ ہر آنے مدافعت در میدان کارزار آمد و کتب اسلامیہ
از تفسیر و فقہ خصوصاً عقاید تالیفات علماء کبار طبع کردن آغاز کرد و چند
کتب ہندس نفیس تالیف کردہ شایع فرمودند و این مجاہدہ و محنت شاقہ
و انفاق و قیر را ادارہ دار المشفقہ قاجار کردہ کتب مطبوعہ خویشی
را در بلاد اسلامیہ ہر مستحق علماء ترسیل دارد تا آنکہ ایشیائی بعضی خصم
در لاہور کتب در یافتہ اند و لا ازمی فی کلمتہ الکرام اصیب
حقا کہ اہل السنۃ و الجماعۃ ازین مرد مجاہد فیض یا بندہ فداوندانین مرد
در گاہت را تا دیر نرندہ دار کماہنگان از و فیض در فیض یا بندہ آمین ثم
عہ عمرت در از باد تاجور مشتری شد ما از تو بہ نور ستم و تو از عمر بہ فوری

مبتدئ قاضی حبیب اللہ دار التبلیغ پیر مولیٰ ضلع مردان پاکستان
قاضی حبیب الحق
پیر مولیٰ مردان

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ
فَاعْفُ عَنِّي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي وَلِأَبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلِأَبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ زَوْجَتِي وَلِأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلِأَبْنَائِي
وَبَنَاتِي وَإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلِأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلِأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَلِأَسْتَاذِي عَبْدِ
الْحَكِيمِ الْأَرَوَّاسِيِّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللَّهِ
تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْأَسْتِغْفَارِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه»، ناشر نشریات (حقیقت کتاب اوی) بوده، در سال ۱۳۲۹ هجری [۱۹۱۱ م.] در بلده - ایوب سلطان در شهر استانبول - تولد یافته است. (حقیقت کتاب اوی)، شصت و سه کتاب عربی، بیست و چهار کتاب فارسی و سه کتاب اردویی و چهارده کتاب ترکی را به نشر سپرده و با علاوه کتابهایی که ازین کتابهای مذکور به زبانهای فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، روسی و غیره ترجمه کرده شده است تعداد نشریات آن به یکصد و پنجاه و دو کتاب بالغ میگردد. همه این کتابها از طرف (حقیقت کتاب اوی) چاپ میگردد. جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه»، یک عالم کامل و مکمل و با صلاحیت اسلام می باشد و مرشد ایشان سید عبدالحکیم ارواسی است که در علوم دینی عالم متبحر، در معرفت‌های تصوف نیز کامل و مکمل بوده، صاحب کرامات و خوارق می باشد. فضیله مآب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه» در شبی که روز ۲۵/۱۰/۲۰۰۱ (۸ شعبان ۱۴۲۲) را به روز ۲۶/۱۰/۲۰۰۱ (۹ شعبان ۱۴۲۲) وصل می کند از دنیا رحلت نموده و در بلده ایوب سلطان که زادگاهش می باشد، مدفون گردیده است.

پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم فرمودند که (خیرکم من تعلّم القرآن وعلمه)
و نیز فرمودند که (خذوا العلم من افواه الرجال)

پس بر آنکس که از صحبت صلحا بهره نمی یافت لازم است که دین خود را از
کتب علمای اهل سنت مثل امام ربانی مجدد الف ثانی حنفی و سید عبد الحکیم
آرواسی شافعی و احمد تیحانی مالکی بیاموزد و در نشر آن کتب سعی بلیغ می نماید
مسلمانی را که علم و عمل و اخلاص را در خود جمع کرده عالم اسلام میگویند اگر
در کسی صفتی ازین سه صفات نقصان می شود او ادعا میکند که از علمای حق
است از جمله علمای سوئیست و متعصب بدانکه علمای اهل سنت حامی دین مبین
اند و اما علمای سوء جنود شیطان.^(۱)

(۱) علمی که بی نیت عمل باخلاص حاصل میشود نافع نیست (الحدیقة الندیة ج: ۱ ص: ۳۶۶، ۳۶۷
و مکتوب ۳۶، ۴۰، ۵۹ از جلد اول از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره).

تنبیه: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، و یهودیان در نشر
سخنهای فاسده حاخامهای خود اقدام میکنند و کتابخانه حقیقت در شهر
استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید و ماسونها إحاء کردن همه دینها جهد
میکنند. هر که عقل و علم و انصاف دارد فهم میکند حقیقت یکی از اینها و یاری
میکند بنشر کردن آن و در رسیدن سعادت دارین همه خلائق وسیله بی شود.
سودترین خدمت و عزیزترین بهره برای بشریت اینست.